

تقابل دو خط

یا

کودتای خرداد ۱۳۶۰

تحول انقلاب از آزادی به استبداد - ۳

محمد جعفری

(مدیر مسؤول روزنامه انقلاب اسلامی از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰)

mbarzavand@yahoo.com

انتشارات برزاوند

چاپ اول: بهمن ۱۳۸۶

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

۲- سیر واقع از ۲۸ فروردین تا ۲۲ خرداد ۵۹ ۲۵	پیش‌گفتار ۳
بنی‌صدر در دانشگاه تهران ۲۷	مقدمه ۴
ترتیب وقایع تا فرمان غیر قانونی انقلاب فرهنگی ۲۸	
۳- ستاد انقلاب فرهنگی انتصابی و بستن دانشگاه‌ها ۳۰	فصل اول: بنی‌صدر و حزب جمهوری ۷
متن نامه دکتر سروش ۳۴	بحث عضویت بنی‌صدر در حزب ۷
بعد از تعطیلی دانشگاه‌ها ۳۶	خبرگان و بهشتی ۸
یک سال و اندی پس از ... ۳۷	خبرگان، آیت و بهشتی ۹
	بنی‌صدر و نامزدی ریاست جمهوری ۱۰
فصل سوم: نداوم خط نوری، کاشانی، بقائی و خمینی ۴۰	توافق همه بر نامزدی بنی‌صدر ۱۲
آیت و احوال شخصیه ۴۱	مبارزات انتخاباتی ۱۲
آیت و مجلس ۴۱	نظر خمینی نسبت به بنی‌صدر ۱۴
آیت و دکتر مظفر بقائی ۴۲	چگونگی نظارت بر انتخابات ۱۵
نفاق و سوء استفاده از مذهب ۴۳	برخورد بنی‌صدر و حزب ۱۷
خلاصه پیشنهادها ۴۳	مجلس و تقلبات وسیع ۱۸
خط بقائی، کاشانی و خمینی ۴۵	پولادی - شایبورد ۲۱
پروجریدی، کاشانی، خمینی و بقائی ۴۵	
میراشرافی، کاشانی و بهبهانی ۴۷	فصل دوم: انقلاب فرهنگی ۲۲
چند توضیح ۴۹	۱- هدف از طراحی انقلاب فرهنگی ۲۳

چماقداری و موسوی اردبیلی	۱۰۴
پرده اول: بیانیه ۱۰ ماده‌ای	۱۰۷
شسته و رفته بیانیه	۱۰۷
گفتگوی جلسه ۲۵ اسفند از زبان بنی‌صدر	۱۰۸
انتخاب نماینده	۱۱۰
هیأت سه نفره حل اختلاف و نماینده بنی‌صدر	۱۱۱
وضعیت سنجی قبل از شروع کار هیأت	۱۱۲
پیام آشکار هیأت بوسیله اشراقی	۱۱۲
هیأت و بستن روزنامه	۱۱۳
تسریع در پرده نهائی کودتا	۱۱۴
هیأت‌های میانجی صلح	۱۱۴
الف - کار شکنی در تحقق صلح	۱۱۶
ب - مانع تراشی پیروزی در جنگ	۱۱۶
ج - مانع ارسال اسلحه های خریداری شده	۱۱۷
پرده دوم: اعلام تکذیب شایعه شکنجه	۱۱۸
رابطه منتظری با بنی‌صدر و دوستان وی	۱۱۸
شدت پیدا کردن شکنجه و چماقداری	۱۱۸
جاری شدن چنین دروغ بزرگی بر زبان	۱۱۹
ماست مالی کردن پرونده چماقداری دانشگاه	۱۲۰
اعلام جرم علیه نبوی و رجائی	۱۲۰
نبوی و رجائی در ترس و وحشت	۱۲۱
تصویر زور پرستان در آینه زمان	۱۲۲
پرده سوم: خمینی مستقیم وارد عمل شد	۱۲۸
آشکار شدن حقیقت انتخاب مکتبی و عصبانیت آقای خمینی	۱۲۸
سخنرانی در حسینیه بنی فاطمه	۱۳۱
۱۵ خرداد و پیشنهاد کودتا	۱۳۴
پرده چهارم: بستن روزنامه ها و آماده کشت و کشتار	۱۳۵
آخرین پرده کودتا، پرده پنجم: عدم کفایت سیاسی	۱۳۹
فصل هفتم: انتقادها و رهنمودها	۱۳۹
انتقادها	۱۴۰
رهنمودها	۱۴۶
حاصل سخن	۱۵۰
پیوست‌ها	۱۵۳
پی‌نوشت‌ها	۱۶۴

ادامه دادگاه میراشرافی	۵۱
طرح القائی بقائی	۵۳
کاشانی و بقائی بعد از کودتا	۵۴
کاشانی و دولت کودتا	۵۶
سند یا جعل تاریخی	۵۸
کاشانی بعد از کودتا	۶۰
همگامی با ماسونها	۶۰
مشخصه خط نوری - بقائی - کاشانی - خمینی	۶۲
تحریفی دیگر	۶۳
فرجام کار بقائی	۶۵
خواب ریاست جمهوری	۶۶
ارتشیان و آیت	۶۸
آیت و حزب جمهوری	۶۸
آیت از مؤسسين حزب	۶۹
فاز آخر کار بقائی	۷۰
بقائی و آیت در دو نقش	۷۲

فصل چهارم: آقای بنی‌صدر و فرماندهی کل قوا

جلسه بحث با حاج احمد آقا	۷۲
انتخاب نخست وزیر	۷۴
دو نظر در مورد رجائی	۷۵
بعد از انتصاب نخست وزیر	۷۶
دیداری از جبهه های نبرد	۷۸
پخش نوار بحث آزاد مدیران عامل صدا و سیما	۸۲
بازداشت آقای قطب زاده	۸۲
ایجاد بلوا و اخلال	۸۴
اطلاع از متن قطعنامه	۸۵
اقدامات بعدی در رابطه با مراجع تقلید	۸۶

فصل پنجم: گزارش سفر به استان خراسان

گزارش ویژه	۱۰۰
سخنرانی در مسجد گوهرشاد	۱۰۳

فصل ششم: پرده‌های مختلف کودتا

نمد مالی کردن	۱۰۴
---------------	-----

تقدیم به فرزندانم عقیده، حسنیه و غزاله

نور چشمان عزیزم، در مقطعی از تاریخ کشورمان ایران، کسانیکه دم از عرفان، معنویت و دین آزادی می زدند با ایجاد شدن فضای تسخیر قدرت، چهاراسبه دست به انحصار در آوردن قدرت زدند و بلا استثنا قولهای داده شده به ملت ایران و جهان را زیر پا گذاشتند و مصداق «بتخبطه الشیطان من المس» گردیده و از هر ماده گرائی، ماده گرا تر و از هر ماکیاولی، ماکیاولتر شدند. پدر شما کوشش نمود تا حد ممکن از صراط مستقیم حق و حقیقت پا بیرون نگذارد و بدین علت بخشی از عمر خود را به تالیف، تحقیق و بیان آنچه بر مام وطن گذشته بود که آنهم بجز قبول خطر ثمر دیگری در بر نداشت، معطوف نمود و شما دلبندانم با صبر و حوصله سالیان فراغ و سخت را تحمل نمودید. شما را همیشه دوست داشته و خواهان سعادت شما هستم و ارزش معنوی این تحقیق را به شما عزیزانم تقدیم می نمایم. از خداوند مسئلت دارم که هیچگاه شما از راه راست، که راه میانه و اعتدال در تمامی امور است، منحرف نشده و بدین وسیله حیات جاویدان را در بهشت بی نیازی توأم با تجلیات خداوند، با دلی شاد و خندان که "رضی الله عنهم و رضوا عنه" است را بهمراه خود داشته باشید.

پدرتان محمد جعفری

پاره ای از تاریخ دانان برآنند که پس از وقوع حوادث و رویدادها، باید دست کم یک صد سال صبر پیشه کرد تا به تاریخ متصل شوند و پس از آن می‌توان به کوهستان تاریخ رفت و به تجزیه و تحلیل گذشته پرداخت. در زمانی که وقایع در حال اتفاق اند، به دلیل وجود روابط قدرت و حضور سلطه ایدئولوژیک که مانع جدی برای تحقیق تاریخی و اجتماعی تلقی می‌شود (البته به استثنای امکانات فراوانی که برای تدوین انواع ثناگویی‌ها و تملق‌ورزی‌ها و هر تغییر و تحولی را موهون زحمات و تراوشات مغزی معظم معرفی کردن موجود است) امکان تحقیقات تاریخی روشن‌گرانه به شدت محدود است. نه این که در دوران سلطه، تاریخی نگاشته نمی‌شود، بلکه بسیار هم از سوی حاکمیت‌ها مورد توجه است و همین نفس توجه و تمرکز نظام سلطه و سرمایه‌گذاری سنگین آن است که کار را بر پژوهش‌های مستقل سخت می‌کند. یکی از ویژگی‌های چنین فضاهای غیردموکراتیکی این است که کسانی با انواع حمایت‌های مالی و معنوی دست به تدوین و تحلیل و نشر انبوه تاریخ، آن گونه که مورد پسند نظام حاکم است، می‌زنند. در نتیجه این نوع کارهای فرمایشی، رویدادها و حوادث غالباً به صورت تزئینی بازسازی می‌شوند و پدیده‌ها بدون یک ارتباط معنادار مستمر درونی و معمولاً همراه با انواع تحریف‌ها در مورد نقش واقعی اشخاص در آن‌ها، به تصویر در می‌آورند. در این دسته تاریخ‌نگاری‌ها خواننده باید فوق‌العاده متبحر باشد تا به حقیقت پدیده‌ها پی‌ببرد.

به نظر می‌رسد این دسته را گمان براین است که تاریخ تنها به معنای وقایع گذشته است، در آن نباید سراغ امور مستمر را گرفت و به زمان حال و آینده ربط محکمی ندارد. در این دیدگاه، ظاهراً به دلیل وجود استبداد، کمتر به این نکته بدیهی توجه می‌شود که زمان حال، در هر فضای سیاسی و عمومی که قرار گرفته باشیم، در خود و با خود، گذشته را در بردارد و همزمان هم حامل آینده است. در واقع هر پدیده‌ای یا حادثه‌ای که جریان پیدا می‌کند، همزمان به رودخانه جاری تاریخ متصل شده است. به یک معنا باید گفت، وقتی شرایط زمانی و مکانی برای وقوع یک پدیده و یا رویدادی آماده شد و یا به تعبیر دقیق‌تر، ضرورت پذیرفت، آن حادثه و یا رویداد، تحقق خارجی پیدا می‌کند و همزمان از پرده استتار بیرون آمده و اتصال آن به تاریخ برای همگان آشکار می‌شود.

از دید نویسنده، رویدادهای پس از انقلاب ۵۷ که هنوز برای نسل حاضر در ایران و نسل‌های آینده، تا صورت مسائل تاریخی صدساله به خود نگرفته است باید در یک فضای انتقادی عمومی بازخوانی شود. این رویدادها در گذشته شروع شده‌اند و در زمان حال همچنان در جریان هستند. کوتاه این که من بر این نظرم که همین الان باید برای آینده نوشت. با این رویکرد، نوشتن وقایع تاریخی و تحلیل آن‌ها هر چه قدر به زمان وقوع آن نزدیک‌تر باشیم، می‌تواند به ما در درک واقعی‌تر آن رویداد تاریخی، آن گونه که رخ داده است، کمک بزرگی کند. در کشورهایی که آزادی بیان پاس داشته می‌شود، تاریخ دانان همزمان که رویداد جریان پیدا می‌کند، به ثبت و تحقیق و تجزیه و تحلیل و گزارش آن می‌پردازند و تا جایی که ممکن است سعی دارند با واریسی اطلاعات سره‌را از ناسره جدا کنند. در چنین جوامعی اندک زمانی پس از وقوع هر رویدادی، غالباً کم و کیف آن تا حدود زیادی برای مردم آن کشورها روشن می‌شود. پس برای بررسی تاریخ ایران پس از انقلاب، هیچ زود نیست.

کسانی که خود تاریخ‌ساز، مجری، شاهد و یا کارگردانی بخشی از

آن وقایع را در دست داشته‌اند، هر چه نزدیک‌تر به زمان وقوع آن جریان بوده باشند، از آن‌جا که احتمالاً به میزان بیشتری از اطلاعات دسترسی داشته‌اند، به شرطی که هدفشان تقرب به حقیقت باشد، می‌توانند با دقت بیشتری گزارش کنند. دلایل مختلفی برای این ادعا می‌توان ذکر کرد. از جمله این که انسان‌ها، نظر به اینکه در طول زمان نظراتشان تکامل پیدا می‌کند، غالباً هر چه از زمان وقوع حادثه‌ای دور می‌شوند، برداشت فعلی جایگزین توضیح رویداد گذشته می‌شود. به این علت غالباً مشاهده می‌شود که یک شخصیت وقتی رویداد ویژه‌ای را در فاصله زمانی طولانی بیان می‌کند، گاه به دو تفسیر و یا تحلیل و حتی دو بیان کاملاً متضاد و متفاوت از آن رویداد واحد می‌رسد. از سوی دیگر، هر چه فاصله میان توضیح رویداد و زمان وقوع آن افزایش یابد، به همان میزان امکان دستکاری در آن، آگاهانه و ناخودآگاه، زیادتر می‌گردد. و حتی زمانی ممکن است برسد که بخشی از واقعه از حافظه آدمی به طور کلی حذف گردد و بدینسان بیان واقعه و علت اصلی آن تا حدود زیادی مخدوش شود. می‌توان گفت طبیعتاً کسانی که حوادث و رویدادها را در زمان وقوع حادثه یادداشت کرده و به دستکاری آن نیز نپرداخته باشند و در موقع انتشار نیز در آن نیش قلمی را تغییر نداده و در آن دستکاری نکرده باشند، ضریب صحت گزارش‌شان از آن واقعه به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا می‌رود.

یکی از مهمترین خاصیت‌های تاریخ‌نویسی حال، به جنبه انسان‌گرایانه آن بر می‌گردد. بدین معنا که امکان ظلم در مورد کسانی که خود، از نزدیک، به عنوان کارگردان، مجری، سهیم و یا شاهد در آن جریان نقش و دست داشته‌اند و چه بسا با اعمال آنان بخشی از این تاریخ ساخته شده است، کمتر می‌شود. زیرا این احتمال که آن‌ها هنوز در قید حیات باشند بیشتر است و بنابراین اگر در بیان یا تحلیل پدیده‌ها و جریان‌ها، حقی از آنها ضایع شده باشد و یا در بیان مطلب کذب یا قلب حقیقتی رخ داده باشد از این امکان برخوردار هستند که از خود دفاع کرده و به تصحیح مطالب قلب شده بپردازند.

اینجانب با رویکرد فوق، سال‌های پیش بر اساس یک برنامه پژوهشی شبانه‌روزی که در دوران طولانی زندان پس از انقلاب تدوین کرده بودم، تصمیم گرفتم زمان کنونی را از دست نداده و مسائلی را که خود در جریان انقلاب، شاهد بوده و یا نقشی در آن‌ها داشته‌ام در حد امکان برای قضاوت حال و آینده به رشته تحریر در آورم. ناگفته نماند از همان دوران آغاز مبارزه به امر ثبت دقیق رویدادها در حافظه و روی کاغذ اهتمام داشتم و نگهداری اسناد مربوطه را از همان آغاز هر رویدادی به عنوان بخش مهمی از کار در نظر می‌گرفتم. این تمرین فکری و ذهنی این خاصیت را داشت و دارد که در امر تاریخ انقلاب با حجم گسترده‌ای از اسناد کار پژوهشی را ادامه دهم.

به ترتیب اهمیت موضوعات و فرصت تحقیقی ایجاد شده، تا به حال سه جلد کتاب با عناوین ۱- "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد"، ۲- "کروگان‌گیری و جانشینان انقلاب"، ۳- "اینک" تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰" را که همگی در توضیح جزئیات تحول انقلابی شکوهمند، که کارش از آزادی به استبداد کشیده شده است، منتشر کرده‌ام. کوشش من در این سه کتاب براین بوده است که به زعم خود گوشه‌هایی کمتر ناگفته از آنچه بر ملت و انقلاب ما گذشته است، به ویژه چگونگی تحول انقلاب از آزادی به استبداد را از شهریور ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰، یعنی دوره‌ای که به گمان من دیکتاتوری ولایت فقیه بر انقلاب آزادی بخش ملت ایران حاکم می‌گردد را، برای ملت خود که صاحبان حقیقی این حق هستند، گزارش کرده و توضیح دهم. بدیهی است در این باره قضاوت نهایی به عهده خوانندگان گرامی است.

با وجودی که هر سه گانه کتاب، یک موضوع را پیگیری می کند و مکمل یکدیگر هستند، هر کدام از آنها، به نوبه خود، به طور مستقل به توضیح مطلب از زوایای گوناگون می پردازد.

هر سه جلد کتاب، دارای دو بخش اصلی است که از خلال مطالعه، هر دو بخش قابل تشخیص است: بخش اول، رویدادها و بعضی از اهم وقایع و حوادثی که بدان ها پرداخته نشده و یا کمتر پرداخته شده، تا خرداد ۶۰ را گزارش می کند و بخش دیگر، به تجزیه و تحلیل بستر آن رویدادها و تأویل آنها می پردازد. رویدادها نیز خود شامل دو بخش است: قسم اول را که خود شاهد و ناظر بوده ام، و قسم دوم که با استفاده از منابع مختلف تحریر گردیده، کوشش شده که نقل قول ها و مطالبی که از منابع دیگر استفاده شده، تا جایی که ممکن می بوده است، دست اول و خالی از جعل و تحریف آشکار باشد.

روش کار چنین بوده که هر سند و یا مدرکی را حتی الامکان با مراجعه به منابع دیگر که از صحت آنها مطمئن گردیده ام، مورد استفاده قرار دهم و در موارد گزارش های شفاهی با افرادی که اطلاعی در اختیارم می گذاشته اند، با روش انتقادی و بازجویانه برخورد کرده ام. بدین معنی که داده مشخصی را با طرح سؤال های مختلف و در زمان های متفاوت از آن ها پرس و جو کرده ام و تنها در صورتی که تضادی در آنها مشاهده نشده است و با اطلاعاتی که بعضاً خود داشته ام در انطباق می بوده، بنا را بر صحت آنها گذاشته ام. اما با همه این وجود مسئولیت نقل قول ها و گفته هر کسی به عهده راوی آنست.

در جلد اول این تحقیق سه گانه آورده ام که تجزیه و تحلیل ها و حتی نقل قول ها و حتی منزل نیستند و ممکن است از خطا و نقص هم کم نداشته باشند. صاحب این قلم به هیچ وجه ادعا نداشته و ندارد که تاریخی بی شک و شبهه می نویسد، بلکه تنها به منظور کمک به افکار عمومی و احساس مسئولیت نسبت به آنچه بر وطنش گذشته است، دست به نگارش این سلسله مطالب تاریخی زده است، تا شاید محرکی برای ورود عموم باشد تا با خواندن این مجموعه حس کنند که پرده های پنهان دیگری هم وجود داشته و نیاز به کشف آنهاست و از دست آن ها بر می آید، تا آنان هم یاری کنند و ابعاد باز نشده این پدیده "تحول از آزادی به استبداد" را برای نسل حاضر و نسل های آینده به عنوان یک تجربه، هر چه بیشتر روشن سازند.

نکته قابل ذکر دیگر این است که خوانندگان محترم به احتمال زیاد در این سه تحقیق به پاره ای از مطالب بر می خورند که در هر سه جلد کتاب تکرار شده است. این درست است، اما مقصود من اطلاع کلام و توضیحات صفحه پرکن نبوده است، بلکه در هر جایی که مطلبی تکرار شده، بُعد خاصی از آن مورد نظر بوده است. تکرار پاره ای از مطالب به نظر نگارنده از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده که تکرار آن، به معنای اهمیت خاص مطلب است و کوشیده ام این اهمیت ویژه را به خواننده منتقل کنم.

سرانجام، از همه دوستان و همراهانی که در تصحیح و انتشار هر سه جلد کتاب مرا یاری رسانده اند و از کمک های مادی و معنوی خود دریغ نداشته اند، کمال تشکر را دارم. از برادر عزیزم آقای علی امیر حسینی که دانسته های خود را بی دریغ در اختیارم قرار دادند، باید صمیمانه سپاسگزاری کنم، همچنین از همه دوستانی که با نقدهای روشنگرانه اشان مرا در هر سه جلد کتاب یاری کرده و اطلاعات و دانش خود را برای هر چه بیشتر روشن شدن جوانب مختلف مطالب مطروحه در اختیارم گذاشتند، سپاسگزارم.

با وجودی که کوشش فراوانی شده است تا در نقل مطالب حقی از کسی ضایع نشود، با این وصف چه بسا از نظر کس و یا کسانی در توضیح

و یا نقل مطلبی، حقی از آنها فوت شده است، از این رو از همه خوانندگان صمیمانه درخواست دارم با ارسال نظر خود و توضیحات تکمیلی مرا از اصل موضوع مطلب آگاه گردانند تا در چاپ های بعدی و نیز از طرق دیگر به جبران مافات بپردازم.

و توفیق همه از اوست
لندن، مهرماه ۱۳۸۶
محمد جعفری

مقدمه

با توجه به آنچه اتفاق افتاده است، استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه و یا بهتر بگویم استبداد دینی به معنی درست کلمه، بعد از کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب مردم و حذف وی صورت پذیرفته است. برای شکافتن مسئله باید به عقب برگردم و از زمان تشکیل شورای انقلاب شروع کنم.

بذر انحصارگری و حاکمیت روحانیت خارج از چشم توده مردم بپا خاسته و حتی خارج از چشم قریب به تمام مبارزین مشهور و بنام جزا اقلی با تشکیل مهمترین اهرم قدرت نیروی جانشین انقلاب، ضد ملی و مصدقی یعنی شورای انقلاب در پاریس پاشیده شد.

آقای بنی صدر یکی دو روز بعد از جمعه سیاه (۱۷ شهریور ۵۷)، زمانی که هنوز آقای خمینی، در نجف بودند، به ایشان پیشنهاد کرد که دستور تشکیل شورای عمومی انقلاب که در آن از تمام استانهای کشور افراد اس و قص دار در آن شرکت کنند و مسائل جاری مملکت و انقلاب را در آن حل و فصل بنمایند، بدهند. {۱}

آقای خمینی در نیمه دوم آذر ۵۷، بطور سری و مخفی آقای مطهری را مأمور تشکیل شورای انقلابی کرد، {۲} که هسته اولیه آن آقایان هاشمی رفسنجانی، بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی و مطهری بودند. {۳} افراد دیگر باتفاق نظر آن پنج نفر فوق {۴} و موافقت آقای خمینی و با مصاحبه ای که آقای مطهری از آنها بعمل می آورد، در صورت قبولی مصاحبه و پذیرفتن تعهدات عنوان شده به عضویت شورای انقلاب پذیرفته می شدند. {۵} از تعهدات عنوان شده آنچه که فاش شده است عبارتند از:

۱- عضو شورای جبهه ملی نباشند {۶}

۲- از طیف شریعتی نباشند {۷}

۳- از طیف مجاهدین نباشند {۸}

۴- مسائل طرح شده و اسامی افراد مستور و مکتوم باقی بماند {۹}

۵- تابع نظر آقای خمینی باشند {۱۰}

۶- از طرفداران مصدق نباشند {۱۱}

نه تنها آقای خمینی بلکه روحانیت حلقه اسرار وی در باطن مخالف سرسخت دکترمصدق بودند و در مواقعی هم که ضرورت ایجاب می کرد، آن را اظهار می کردند.

مرحوم بازرگان نقل می کند: «در اردیبهشت ۵۷ یک جبهه ملی - اسلامی مشابه با نهضت مقاومت ملی از گروهها و شخصیت های محدود وفادار مبارزه و آلوده نشده به دستگاه و دربار تشکیل شد که روحانیت مبارز از مشارکت حضوری و اعزام نماینده در آن خودداری کرد و یکی از آقایان که سابقه دوستی با دکتر بقایی دارد اظهار داشت که تردید ما بدلیل طرفداری شماها از دکترمصدق و عدم تسلیم مطلقان به آقای خمینی است.» {۱۲} در ابتدای تشکیل شورای انقلاب آیت الله طالقانی به

دلیل عضویت در شورای مرکزی جبهه ملی از شورای انقلاب حذف بوده است. {۱۳}

همان پنج نفر هسته اولیه شورای انقلاب بااستثنای آقای مطهری و با اضافه شدن آقای خامنه‌ای در تاریخ ۲۹ بهمن ۵۷ موجودیت حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردند. {۱۴}

در اعلامیه اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی، جنبش مشروطه به نهضت جنگل وصل شده و نهضت ملی شدن صنعت نفت را حذف نموده و سپس تأسیس «حزب جمهوری اسلامی» را در جهت هدفهای اعلام شده از سوی رهبر جنبش امام خمینی اعلام کردند. {۱۵}

شاید تعجب آور باشد که از کجا پرفسور کاتم در تاریخ ۱۱ دی ۵۷، حدود ۴۶ روز قبل از تشکیل آن و حدود ۱۴ ماه قبل از انتخابات مجلس شورای اسلامی می‌دانست که حزب جمهوری اسلامی با جذب روحانی آقای خمینی اکثریت کرسی‌های مجلس را قبضه خواهد کرد. {۱۶}

«جنبش خمینی در دراز مدت قطعاً در نظر دارد که براساس جذب روحانی خمینی یک حزب سیاسی تشکیل دهد کاتم فکر می‌کند چنین حزبی تمام کرسی‌های مجلس را که بر سر آن رقابت می‌کند بدست خواهد آورد.»

کاتم به مأمور سفارت در تهران می‌گوید «باید فشار روی نهضت آزادی وارد نمود که چاره‌ای برای یک توافق با بختیار ببیند، ولی نه باندازه‌ای که بر خط سازش ناپذیر خمینی غلبه کند.» {۱۷}

نهضت آزادی با وجودی که بطور کامل همه شش شرط عنوان شده را برای عضویت در شورای انقلاب دارا نبود بویژه که طرفدار مصدق بودند و تابع مطلق آقای خمینی نیز نبودند، چون روحیه آنها را می‌شناختند و می‌دانستند که:

- با جبهه‌های جدا شده و خارج از آن‌ها هستند.
- با غربی‌ها روابطی داشته و آنها را می‌شناسند.
- مسلمان معتبد و بعضی‌اشان از مقلدین آقای خمینی هستند.
- تکنوکرات مبارز و صدیق هستند.
- آدمهای سر سخت برنده و قاطع نیستند.
- در بسیج کردن مردم و بویژه جوانان ناتوان هستند.
- قدرت ایستادگی در برابر آقای خمینی را ندارند.

و بقول آقای بازگان «دوستان و من هم غافل از این بودیم که بعداً چه معامله‌ای با ما خواهند کرد و مرا بطور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب بعنوان قدرت در آنجا می‌گذارند و راه و برنامه خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد.» {۱۸}

به این علت آقای خمینی و روحانیان حلقه‌اش با در دست داشتن وزنه اصلی شورای انقلاب بعضی از آنها را برای عضویت در شورای انقلاب و سپس برای تشکیل دولت موقت مناسب تشخیص دادند.

آقای خمینی با هوشیاری و تیزبینی که داشت، می‌دانست که در اوج پیروزی انقلاب، نمی‌تواند روحانی‌ها را در ظاهر مأمور تشکیل دولت بکند. لذا بهترین انتخاب را تا فرارسیدن فرصت مناسب در آقای مهندس بازگان و دوستان وی دیده بود.

آقای بازگان بدرستی متذکر می‌شوند: «حقیقت امر این است که مردم توجه و انتظار نداشتند و قصد حاکمیت روحانیت را باور نمی‌کردند. والا امام در نجف در تاریخ ۵/۵/۵۷ رهبری را حق انحصاری روحانیت اعلام کرده و سایر جناحها و شخصیتها را طرد {۱۹} و صریحاً اظهار داشته بودند: «نهضت مقدس اخیر ایران که ابتداء شکوفاتیش از ۱۵ خرداد ۴۲ بود صد در صد اسلامی است و تنها بدست توانای روحانیون با پشتیبانی ملت مسلمان و بزرگ ایران پی‌ریزی شد. و برهبری روحانیت بی‌اتکاء به جبهه‌ای یا شخصی یا جمعیتی اداره شده و می‌شود و نهضت

۱۵ ساله چون اسلامی است بی‌دخالته دیگران در امر رهبری که از آن روحانیت است ادامه دارد و خواهد داشت.» {۲۰}

اعلامیه حاکمیت انحصاری روحانیت و طرد سایر جناحها، نهضت آزادی خارج از کشور را به تحجیر و تأسف انداخته و آنها طی نامه‌ای از آقای خمینی خواهان رفع ابهام می‌شوند. آقای خمینی در پاسخ به آنها، طبق روش خود، دستی به سر و گوش نهضت کشیده و گفته است که منظور من نهضت آزادی نبوده بلکه دیگران هستند: «امروز باید افراد محترم نهضت آزادی ایران در داخل و خارج از کشور و جمیع جناحهای اسلامی ایدهم الله تعالی بدون از دست دادن فرصت دست در دست یکدیگر نهاده و این امر حیاتی که برچیده شدن رژیم پهلوی است، مبارزه و بدون مناقشات ملت را بسوی هدف نهایی که ایجاد حکومت اسلامی است هدایت نمایند... مرقوم شده بود که در بند اول اعلامیه ۲۱ شعبان ابهامی است که آلت دست بعضی از افراد مغرض شده است. باید متوجه باشید که آن بند بدنبال مطالبی بود که نهضت ایران را غیراسلامی معرفی می‌کرد و دانسته یا ندانسته ملت را از آن جدا می‌نمود و زحمات چندین ساله همه را بنبغ شاه هدر می‌داد. در این مورد خطیر من مکلف بودم اشتباه آنان را گوشزد نمایم و پایه‌های اساسی مبارزه ایران را نشان دهم. لذا صریحاً اعلام می‌دارم که این بند مربوط بکسانی است که نهضت اصیل ایران را به امر سیاسی غیراسلامی ترسیم می‌نمایند که نتیجه‌اش حفظ شاه است نه کسانی که در نوشته‌ها و مصاحبه‌های خود شاه را محکوم و بر سر دو راهی «آزادی» یا «شاه» قرار می‌دهند و نه کسانی که در طول مبارزات در نوشته‌ها و سخنرانیهای خود پیوستگی و همگامی خود را با اسلام و انزجار و تبری خود را از رژیم منحط پهلوی اعلام نموده‌اند چنانچه در اکثر نوشتجات خود بدان تصریح نموده‌ام.» {۲۱}

با اعلامیه فوق و پاسخ به نهضت آزادی و بعضی مطالب دیگر وی در پاریس و چگونگی تشکیل شورای انقلاب کاملاً معلوم است که قصد آقای خمینی حاکمیت مطلق روحانیت است. اما چون به اجراء گذاشتن یک مرتبه و کامل آن را غیرممکن و خطرناک می‌بیند، سعی می‌کند قدم به قدم و در فرصتهای بدست آمده و یا ایجاد شده حلقه را تنگ‌تر و تنگ‌تر کند تا سرانجام پیروزی نهایی بدست آید.

با توجه به مطلب فوق، پس چرا آقای خمینی که قصد و هدف نهائی‌اش رهبریت کامل انقلاب بدست روحانیت بود، از همان اول کار آن را به اجراء نگذاشت و حتی سینه‌اش را برای مردم باز نکرد و به عکس در پاریس وعده همه نوع آزادی و حقوق فردی و اجتماعی و اداره کشور بدست خود مردم را سر می‌داد؟ پاسخ در خور این سوال را در دو نکته زیر باید جستجو کرد:

۱- ملت ایران یکپارچه مانند سیل خروشان در سراسر کشور برای بدست آوردن آزادی، استقلال و استیفای حقوق خویش در صحنه مبارزه آماده و حاضر به همه نوع فداکاری و از خودگذشتگی بود.

۲- دولت و یا نیروی جانشین انقلاب و رژیم شاه که در پاریس و بیرون از حضور نمایندگان واقعی قاطبه مردم ایران نطفه آن در حال بسته شدن و در شرف بدست گرفتن قدرت بود، شکل می‌گرفت. علاوه بر این، توجه نداشتن مردم به معنای مفاهیم و اصطلاحاتی از قبیل: آزادی فردی و اجتماعی، حکومت قانون، حکومت ملی، جمهور مردم، قانون و... که آقای خمینی با توجه به معنا و مفهوم آنها در فرهنگ خاص خود که با مفهوم آنها در نزد توده مردم متفاوت بود بکار می‌برد و اینجانب در کتاب «پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد - ۱» در صص ۶۷-۷۰ آن‌ها را توضیح داده‌ام باید به دو نکته ذکر شده افزود.

دو نیرو و یا دو جریان فوق پایایی هم در حرکت بود و به میزانی که جریان دوم، ارکان قدرت را می‌ساخت و یا قبضه می‌کرد، نیروی اول

ضعیف و ضعیفتر می‌شد تا سرانجام در این جدال و درگیری نیروی اول – که صاحب انقلاب و کشور بود – به کنار رانده شده و در پایان به حذف کامل آن بدست نیروی دوم منتهی گردید.

به علت وجود نیروی اول یعنی ملت فداکار حاضر در صحنه و رها شده از سلطه داخلی و خارجی تحقق کامل خواسته آقای خمینی در بدو امر امکان پذیر نبود. گرچه آقای خمینی علائمی در رابطه با حاکمیت روحانیت و رهبری مطلق آن، از خود بروز و ظهور می‌داد. اما جرأت اینکه بطور آشکار مکتوبات قبلی خود را بر زبان آورد نداشت و هنوز از توده مردم و آزادیخواهان و ملیون در صحنه واهمه داشت.

نکته بس مهم که آقای خمینی را قادر به انحصار در آوردن قدرت ساخت اینست که از جانب آزادیخواهان و استقلال طلبان نه تنها تدبیری در جهت سازماندهی مردم حاضر در صحنه برای اجرای پروژه تثبیت آزادی بدست آمده و استمرار حقوق فردی و اجتماعی پراخته نگردید، بلکه نمی‌خواست باور کند که آقای خمینی شخصاً در صدد تحکیم حاکمیت مطلق روحانیت است، به این علت فرصت بدست آمده به طرق مختلف به طرف مقابل یعنی آقای خمینی و روحانیت واگذار گردید و آنها نیز با قبضه کردن ارگانهای جدیدالتأسیس کمیته‌ها، سپاه، جهاد سازندگی، دادگاههای انقلاب و... توانستند سلطه خود را در طول زمان بر مردم و حذف تمامی آزادیخواهان غلبه دهند.

جامعه و حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از آزادیخواهان بدلیل مختلف توان شناخت و تحمیق همه جانبه خود را از طرف روحانیت و بویژه آقای خمینی از دست داده بود. {۲۲} فاصله زیادی باید طی می‌شد، قلمها، زبانها و قدمها برای استقرار دیکتاتور باید شکسته و بریده می‌شد تا دیکتاتوری مستقر می‌گشت. علاوه بر حادثه‌های متفاوت که فرصت و بهانه در اختیار آقای خمینی می‌گذاشت، سه واقعه مهم عصای دست آقای خمینی در استقرار دیکتاتوری گردید و آن سه عبارتند از: اشغال سفارت آمریکا وسیله دانشجویان پیرو خط امام، انقلاب فرهنگی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران. و از این سه حادثه، اشغال سفارت آمریکا وسیله دانشجویان پیرو خط امام که موجب انسداد دارائی‌های کشور، تحریم اقتصادی، انزوای کامل سیاسی و تجاوز نظامی عراق و امضای قرارداد الجزایر گردید، از رویدادهای پس از انقلاب است که فرصت کامل برای حذف همه آزادیخواهان و از جمله رئیس‌جمهور آقای بنی‌صدر را در اختیار آنان گذاشت. {۲۳}

تا جایی که معلومات من وسع می‌دهد و مدارک و اسناد موجود حکایت دارند، گروه ما یعنی بنی‌صدریها و بویژه آقای بنی‌صدر تا مدتی بعد از آمدن به تهران از چگونگی تشکیل و ترکیب شورای انقلاب، دولت موقت و گفتگوها و قرار و مدار با غربی‌ها و بویژه آمریکایی‌ها هیچگونه اطلاعی نداشتیم.

چون بحث در اطراف حذف و یا کودتا علیه رئیس‌جمهور منتخب مردم است که بیاور من یک واقعیت عینی است که با حذف آقای بنی‌صدر، همانطوری که آقای مهندس علی اکبر معین‌فر در جلسه طرح عدم کفایت سیاسی وی با صدای رسا گفت: «انالله و انالیه راجعون» {۲۴} روز مرگ آزادی خواهی و استقرار دیکتاتوری و استبداد دینی فرارسیده بود. برای روشن شدن این پروسه لازم است که گردهای مختصر از وضعیت آقای بنی‌صدر را توضیح دهیم: آقای بنی‌صدر گرچه در خارج از کشور بدلیل سخنرانیها، کنفرانسها، بحثهای آزاد و سایر فعالیتهای سیاسی فرهنگی دینی و اجتماعی سرشناسترین سیاسیون خارج از کشور بود. اما وی تا قبل از آمدن به تهران همراه پرواز انقلاب فرد چندان شناخته شده‌ای در داخل کشور نبود.

جبهه‌ایها، بعضی محافل روحانی و غیرروحانی سطح بالای جامعه کم

و زیاد او را می‌شناختند، نهضتی‌ها هم که با وی حشر و نشر داشتند، رابطه حسنه‌ای فی‌مابین برقرار نبود. در اوج پیروزی انقلاب بعضی از کتابهای ایشان در ایران منتشر شده بود. اولین بار که آقای خمینی به پاریس آمد در ایران و خارج از ایران از وی بعنوان مشاور و یار نزدیک آقای خمینی نام برده می‌شد و بویژه که هنگام ورود آقای خمینی به پاریس آقای پسندیده در مصاحبه‌ای در ایران گفته بود آقای خمینی بر ابوالحسن بنی‌صدر وارد شد.

آقای بنی‌صدر بلافاصله بعد از ورود به تهران به ایراد سخنرانیهای مختلف و تشکیل بحثهای آزاد پرداخت و برای حل مسائل کشور و اجتناب از برخوردهای گروهی، دسته‌ای، بحث آزاد را با شرکت همه گروهها و دسته‌ها پیشنهاد کرد.

در فردای پیروزی انقلاب گروههای بی‌شماری اظهار وجود کردند و هر گروهی چه کوچک و چه بزرگ، چه وابسته و چه مستقل، انقلاب را از آن خود و حق مسلم خود می‌دانستند و لذا تمامی آنها درصدد کسب قدرت و یا بردن سهمی از انقلاب بودند. و حتی به سهم خود هم قانع نبودند بلکه هر گروه، انقلاب و بویژه رهبری آن را حق خود می‌دانست. مجاهدین و فدائیان خلق که به زعم خود، تنها راه پیروزی را مبارزه مسلحانه و خود را پرچمدار آن می‌دانستند – و علیرغم این که این تئوری، در عمل کارآیی خود را در ایران از دست داده بود و سازمانهایشان از سال ۵۴ به بعد کاملاً متلاشی و اعضایشان اعدام، زندانی و یا متواری شده بودند – انقلاب را به تمام از آن گروه خود می‌دانستند و دیگران را غاصب آن می‌شمردند.

حزب جمهوری اسلامی هم که به ابتکار آقای بهشتی و با کسب اجازه و همیاری آقای خمینی برای قلع و قمع دیگران تشکیل شده بود. و حزب توده نیز که درصدد سوار شدن براریکه انقلاب و قدرت بود، برای ساقط کردن دیگران و بویژه ملیون و ملی مذهبی‌ها با حزب جمهوری اسلامی و روحانیون همداستان شد. و استراتژی خود را بر حذف ملیون، ملی مذهبی‌ها و سایر آزادیخواهان با دست روحانیون و آقای خمینی استوار کرد و چون آخوند را مرتجع، ناتوان و لایق اداره کشور نمی‌دانست، لذا، بعد از حذف دسته‌های فوق و با داشتن نفوذ در دستگاه روحانیت، قیچی کردن و حذف آنان با کمک حزب ما در کار ساده‌ای می‌پنداشت.

کومله و بعضی از احزاب چپ در کردستان هر روز حادثه آفرینی و علم جدائی کردستان را برافراشته بودند، فدائیان خلق از همان ابتداء در گنبد و جاهای دیگر دست به ایجاد بلوا و آشوب زدند...

در یک چنین فضایی گروهها به جمع‌آوری اسلحه و اسناد و مدارک علیه یکدیگر پرداختند و هر روز در گوشه و کنار مملکت به ایجاد بلوا مشغول بودند. و هیچ گروهی حقی برای دیگران قائل نبود و آقای خمینی که بعنوان مرکز ثقل انقلاب در بین توده مردم و سوار بر احساسات آنها شده بود، هیچ حقی برای هیچیک از گروهها قائل نبود.

تمام اینها برای توده مردم که صاحب اصلی انقلاب بودند، هیچ حقی قائل نبودند. و وقتی به ظاهر به توده مردم و دفاع از حقوق آنها استناد می‌کردند، در حقیقت آنها توده‌ای را قبول داشتند که پیرو آنها و راه و روش آنها باشد و اگر احیاناً توده خلاف رأی و نظر آنها، نظر می‌داد، آن توده را نفهم و نالایق می‌شمردند. در یک چنین دنیای وانفاسایی آقای بنی‌صدر، ندای بحث آزاد با شرکت تمام گروهها و دسته‌ها را سرداد که با استقبال بی‌نظیر همه اقشار مردم به استثناء چند گروه روبرو گردید. و آقای خمینی از وی به عنوان نماینده خودش یاد کرد و گفت: همه گروهها و دسته‌ها می‌توانند با نماینده ما در بحث آزاد رادیو و تلویزیون شرکت کنند و قرار شد که مدیریت صدا و سیما ترتیب انجام بحث آزاد را فراهم

آورد که چند بحثی انجام شد و سپس از ادامه آن جلوگیری بعمل آمد. ولی خارج از رادیو و تلویزیون بحث آزاد ادامه پیدا کرد. {۲۵}

از دیگر کارهای آقای بنی‌صدر و دوستانش تأسیس روزنامه انقلاب اسلامی است. در سالهای ۵۷ - ۵۶ و حتی قبل از آن آقای بنی‌صدر و بعضی از دوستانش فکر ایجاد روزنامه‌ای مستقل در ایران را در سر داشتند و بارها بحث شده بود که برای حفظ و حراست از آزادی و استقلال و حقوق فردی و اجتماعی و شکوفائی کشور در دنیای امروز، روزنامه یکی از ارکان مهم آن به شمار می‌رود.

با چنین تفکری در ایران بعد از پیروزی انقلاب برای فراهم کردن وسایل ایجاد چنین روزنامه‌ای کوشش بعمل آمد و سرانجام روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، انتشار پیدا کرد و تا ۱۷ خرداد ۶۰ که وسیله انحصارگران تعطیل گردید، جمعاً ۵۵۷ شماره منتشر شد و طیف وسیعی از افراد مختلف را به خود جلب و جذب کرد. اهم اهداف اصلی و مورد قبول همه دست اندرکاران روزنامه انقلاب اسلامی عبارت بود از:

- سامان و سازمان دادن مبارزه آزادیخواهان و استقلال‌طلبان در مقابل استبدادگرایان و انحصارطلبان.

- نشان دادن کاربرد سیاست موازنه منفی (عدمی) در ابعاد مختلف آن بمنظور تنها روش دستیابی به آزادی و استقلال چه در عرصه کشور و چه در عرصه فردی و اجتماعی و با عبارت ساده‌تر نه زیر بار ظلم رفتن و نه ظالم بودن نسبت به خودی و بیگانه.

- تحقق بخشیدن و جا انداختن بحث آزاد جهت دستیابی به حل مسائل کشور.

- انتشار نظرات و راه‌حلهای گوناگون صاحب نظران، محققین و روشنفکران.

- دفاع از آزادی و حقوق فردی و اجتماعی.

- حفظ و حراست از منزلت، حرمت و شرافت انسانها از دستبرد انحصارگران.

- پیراستن اسلام از افکار یونانی و التقاطی چپ و راست در حد امکان و بیان اسلام بعنوان دین آزادی و آزادی بخش که متضمن حقوق و آزادی انسان در ابعاد مختلف آن است.

- مطرح کردن آزادی و استقلال در ابعاد گوناگون آن و بدست دادن ضابطه و معیار برای سنجش آن و تشخیص سره از ناسره و حفظ آن از دستبرد انحصارگرایان و مستبدان.

با تمام فراز و نشیبهایی که در اهداف فوق داشته‌ایم، بحق می‌توان گفت، روزنامه انقلاب اسلامی دو جریان آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و انحصارگری و قدرت‌طلبی را به معنای درست کلمه بوضوح نشان می‌دهد و از این نگاه، انقلاب اسلامی تاریخ مدون دو جریان فوق است و این نقش است که استبدادگرایان ولایت فقیه و دیگر مستبدان را برآشف و با وجودی که آنها صدا و سیمای جمهوری اسلامی و علاوه بر منبر و محراب و جمعه و جماعات تمام رسانه‌های دیگر را در اختیار داشتند، تا روزنامه آزاد بود، قادر به تعطیل همه حقوق و آزادیها نشدند و این روزنامه به تنها صدای آزادیخواهان و استقلال‌طلبان تبدیل شده بود و به حدی آنها را در تنگنا قرار داده بود که بازجوی اینجانب در مقام پاسخ به اینکه «من چه گناهی کرده‌ام که باید اسیر دست شما باشم» گفت، تو فکر می‌کنی که بیگانه‌ای. هر چه هست زیر سر توست و همه فسادها و اغتشاشات زیر سر روزنامه تو بود. دیدی وقتی روزنامه را تعطیل کردیم آقای بنی‌صدر نتوانست تو بگوید. و بحق روزنامه تنها صدای بنی‌صدر بود که با خاموش کردن روزنامه، صدای وی را نیز خاموش کردند.

فصل اول

بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی

در دوران دولت موقت آقای خمینی علاوه بر اینکه از طریق انتصاب نمایندگان خود در تمام ارگانهای لشکری و کشوری، دست به تشکیل دولت در دولت زد و روحانیت را غیرمستقیم در تمام امور دخالت داد، در همان دو سه ماهه اول پیروزی انقلاب پس از تشکیل ارگانهای جدیدالتأسیس دادگاههای انقلاب، سپاه پاسداران، کمیته‌ها، جهاد سازندگی، مدیریت و تصمیم‌گیری آن بدست حزب جمهوری اسلامی افتاد و در واقع آنها را از دست دولت موقت قاپیدند {۲۶} و خود این ارگانها تبدیل به عامل مهم چوب‌گذاری لای چرخ دولت موقت گردید. {۲۷}

علیرغم اینکه آقای بنی‌صدر هنگام ورود به ایران و علیرغم اینکه وی ۵۵ - ۴۵ روز بعد به عضویت شورای انقلاب در آمد، به اعدامهای برق‌آسای خلخالی، شکنجه و اعمال نادرست دادگاههای انقلاب و سانسور مطبوعات انتقاد می‌کرد و از طریق فعالیتهای شبانه روزی و شرکت در بحثهای خلاق و سخنرانیها در سراسر کشور نام وی در همه جا بر سر زبانها افتاده بود، رابطه حزب جمهوری اسلامی با آقای بنی‌صدر تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ظاهر خوب بود و در شورای انقلاب نیز که روحانیت و حزب وزنه سنگین را در دست داشتند، غالباً از طرحهای مختلف وی حمایت می‌کردند. و آقای بنی‌صدر خود می‌گویند که «تا مجلس خبرگان از آنها با نهایت صمیمیت دفاع می‌کردم» {۲۸}

بحث عضویت بنی‌صدر در حزب

در همان اوایل تشکیل حزب، آنها کوشش کردند که آقای بنی‌صدر و بعضی از دوستانش را به عضویت شورای مرکزی حزب درآورند و حتی حاضر شده بودند ۶ - ۵ نفر از دوستانش را نیز به عضویت شورای مرکزی حزب بپذیرند. در این رابطه چندین جلسه مذاکره شده بود و توافقی بعمل نیامد و سرانجام آقای بنی‌صدر از پیوستن به حزب خودداری ورزید. با وجود امتناع آقای بنی‌صدر از ورود به حزب، آنها نام وی را جزو لیست نامزدهای انتخاباتی خود برای مجلس خبرگان قرار دادند.

در حول و حوش مذاکره آقای بنی‌صدر با حزب، تعدادی از دوستان آقای بنی‌صدر که از جمله آقایان علی‌امیر حسینی، حسن شمسائی و اینجانب با عده‌ای که من پیش دوستان آنها را استناداران نامیده بودم و عبارت بودند از آقایان امیرحسین یولادی، طاهر احمدزاده، مهندس صادق امیر حسینی، دکتر محمد باقر شاپور، فریدون قشقایی، ایمان شهیدی، علی شمسائی و... گهگاهی جلساتی برگزار می‌شد و در رابطه با مسائل مختلف مملکتی بحث و گفتگو بعمل می‌آمد. یکی دو جلسه‌ای هم آقای بنی‌صدر در آن شرکت کردند.

آخرین جلسه‌ای که با آنها داشتیم در منزل آقای ایمان شهیدی واقع در میدان ونک خیابان برزیل برگزار شد. در آن جلسه آقای بنی‌صدر هم دعوت شده بود. بعد از اینکه وی به جمع پیوست، بعد از کمی گفتگو از وی پرسیده شد، مذاکره با حزب جمهوری به کجا کشید؟ ایشان در مورد مذاکره‌اشان با حزب توضیحاتی داد و بحث بود که آیا با شرایط عنوان شده، به حزب برویم و یا نرویم. یادم هست که من رو کردم به آقای بنی‌صدر و بشوخی گفتم: آقای بنی‌صدر اگر می‌خواهید به حزب بروید، لطفاً یکبار عمامه‌ای هم سر بگذارید و خیال ما را راحت کنید. از

آن به بعد بحث رفتن و نرفتن به حزب در پیش ما خاتمه یافت. در دولت شورای انقلاب با موافقت شورا، آقای بنی‌صدر به سرپرستی وزارت امور خارجه جهت حل بحران گروگان‌گیری و همزمان به وزارت اقتصاد و دارائی منصوب گردید. با وجودیکه کم و زیاد برخوردهایی بین آقای بنی‌صدر و حزب و شورای انقلاب در مورد حل بحران گروگان‌گیری و ایستادگی نکردن آنان در مقابل آقای خمینی و دانشجویان پیرو خط امام، در مورد تصمیمات شورای انقلاب، وجود داشت ولی بطور نسبی رابطه فی‌مابین بد نبود.

گردش امور مبین این نظر است که آقای خمینی و حزب جمهوری که در صدد قبضه کردن کامل قدرت و اداره کشور به رهبری روحانیت بودند، در بدو امر نهضت آزادی و دوستان مرحوم بازرگان و دولت موقت را مقابل خود می‌دیدند و با حمایت از آقای بنی‌صدر و اجرای طرح‌هایش کوشش در تضعیف نهضت آزادی و دولت موقت داشتند.

بنابه گفته دوستم آقای اسمعیل ناطقی که یکی از اعضای نهضت آزادی بود و با دکتر بهشتی نیز رابطه خوبی داشت، در جلسه‌ای آقای بهشتی به وی و بعضی دیگر از اعضای نهضت گفته بود که شماها باید تکلیف خود را با نهضت روشن کنید. {۲۹} و آقای دکتر حسن حبیبی، صادق طباطبائی و مهدی نواب را عاملی می‌دانست که قصد بهم پاشیدن نهضت را در سر داشته‌اند. وی جدائی عده‌ای از اعضای نهضت آزادی و دادن اعلامیه انفصال از نهضت را در همان سال ۵۸ در این رابطه می‌دانست. {۳۰}

این گفته وی با خبر دیگری که آقای ب ح گ یکی از اعضای قدیمی و با نفوذ اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا که می‌گفت: آقای نواب و صادق طباطبائی عامل پیشبرد خط آقای بهشتی در اتحادیه، بعد از بازگشت وی به ایران بودند، در اختیارم گذاشت، همخوانی دارد. در یک چنین موقعیتی حزب جمهوری و آقای خمینی، آقای بنی‌صدر را در مقابل خود نمی‌دیدند و چنین تصور می‌کردند که در نهایت وی نیز به جرگه آنان خواهد پیوست و یا حداقل در آن زمان جنگ در چند جبهه را مقرون به صلاح خود نمی‌دیدند.

با وجود رهبریت بلامنزاع آقای خمینی، آقای بهشتی در صدد تصاحب اهرم‌های مختلف قدرت وسیله حزب و سایر دوستان خود بود و در این رابطه درست به مانند دانه‌های تسبیح که به نحوی آنها را هم‌آهنگ می‌کنند که همه دانه‌ها به آخوندک آن ختم شود، وی نیز مهره‌ها را به زعم خود جوری آرایش می‌داد که در نهایت همه چیز به خودش ختم شود و رهبری خود را بعد از آقای خمینی تضمین کند^۱ و حتی پا را از این هم فراتر می‌گذاشت و طراحی می‌کرد که در زمان حیات آقای خمینی وی را در حد رهبر تشریفاتی و صوری معزز و محترم که به ظاهر همه چیز در ید اختیار ایشان است، اما در عمل و بنام ایشان، کارگردانی همه امور را در دست خود داشته باشد، تقلیل دهد، عمل می‌کرد. از طرف دیگر آقای خمینی از نقشه‌های آقای بهشتی و روابطش با آمریکائیان بی‌خبر نبود و از وی حداقل اطمینان خاطر نداشت و به همین علت در آن دوران در مواقع مختلف برای جلب نظر آقای خمینی از طریق آقای هاشمی رفسنجانی عمل می‌کرد {۳۱} و باز شاید از جمله به این علت باشد که وقتی آقای بهشتی حتی پوسته‌های تبلیغاتی برای ریاست جمهوری خود را چاپ کرده بود و دوبار از آقای خمینی خواسته شد که اجازه دهند آقای بهشتی خود را نامزد ریاست جمهوری

کند، {۳۲} بشدت با آن مخالفت کرد و برای ختم غائله اعلام کرد که روحانیون مجاز نیستند در انتخابات ریاست جمهوری خود را نامزد کنند. {۳۳} علاوه بر اینها آقای بهشتی در بین مراجع و روحانیون نیز آدم خوشنامی نبود. با این زاویه اگر به انفجار حزب جمهوری اسلامی نگریسته شود، شاید معمای انفجار حزب بهتر حل گردد.

دولت موقت وسیله هیأتی قانون اساسی جمهوری اسلامی که در آن نه بحثی و نه اسمی از ولایت فقیه در آن آمده بود تهیه و به تصویب هیئت دولت رساند و با بحث و بررسی در شورای انقلاب مورد تصویب قرار گرفت. آقای خمینی و سایر مراجع نیز آن را تأیید کردند.

آقای خمینی و اکثریت شورای انقلاب بدلیل وضعیت ناآرام کشور، نظرشان این بود که قانون اساسی تهیه و تصویب شده، از طریق رفراندوم به تصویب ملت ایران برسد و مسئله را خاتمه دهند، اما آقای بازرگان بدلیل این‌که به مردم قول داده شده بود و در حکم نخست‌وزیریش نوشته شده بود که قانون اساسی از طریق مجلس مؤسسان باید به تصویب برسد، بر سر ایجاد مجلس مؤسسان قانون اساسی پافشاری می‌کرد و یکی دوبار هم که مسئله در حضور آقای خمینی بحث شده بود، به راه حلی نرسیده بودند.

آقای خمینی در آن زمان شخصاً موافق بود که قانون اساسی تهیه شده از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب برسد و حتی آقای هاشمی رفسنجانی استدلال می‌کرد و می‌گفت شما نمی‌دانید اگر مجلس مؤسسان ۶۰۰ - ۵۰۰ نفری در حال حاضر تشکیل شود اکثریت آن را در وضعیت فعلی آخوندهای مرتجع در دست خواهند گرفت و دیگر آن را رها نخواهند کرد و آن وقت خواهید دید که چه بلایی بر سر شما می‌آوردند. {۳۴} پس بهتر است که قانون اساسی از طریق رفراندوم به تصویب ملت برسد و قال قضیه کنده شود. در اینجا حق به جانب آقای هاشمی است و معلوم شد که نهضت آزادی و ملیون و ملی مذهبی‌ها، مردم کشور خود را نمی‌شناختند و در محیط بسته‌ای زندگی می‌کرده‌اند. به هر حال در آخرین جلسه و برای حل مشکل آیت‌الله طالقانی پیشنهاد می‌کند که به جای مجلس مؤسسان ۶۰۰ - ۵۰۰ نفری، مجلس مؤسسان کوچک ۷۰ - ۶۰ نفری از خبرگان کشور تشکیل شود و در آن مجلس قانون اساسی تهیه شده، به بحث گذاشته و تصویب شود. {۳۵}

خبرگان و بهشتی

آقای بهشتی که در مجلس خبرگان فرصتی بدست آورد علیرغم اینکه وی به ولایت فقیه اعتقاد نداشت، مجلس را در جهت تصویب ولایت فقیه برای رسیدن به امیال خود پیش برد. وی که نقشه رهبری ایران را در سر می‌پروراند و آن را حق مطلق خود می‌دانست و آقای بنی‌صدر که در مجلس خبرگان از مخالفان پروپا قرص ولایت فقیه بود و در آن موقع نامش به نیکی و توانایی در سراسر کشور بر سر زبانها افتاده بود و می‌شود گفت تنها روشنفکری که توانسته بود نظر توده مردم را به خود جلب کند و پشتوانه توده‌ای بدست آورده بود را در مقابل خود و مزاحم نقشه‌هایش یافت و در آنجا کاملاً متوجه شد که آقای بنی‌صدر را نمی‌تواند به جرگه خود در آورد.

در یک چنین فضایی حزب جمهوری اسلامی - که بهتر است بگوییم آقای بهشتی، چون حزب آلت دست وی بود - با پشتگرمی آقای خمینی و با تأیید و حمایت وی تأسیس شده بود، کوشش خود را با اهرم‌های قدرتی که داشت، حداقل در مرحله اول بر مهار آقای بنی‌صدر گذاشتند.

آقای خمینی که شخصیتی سیاسی بسیار توداری بود و بسادگی مکنونات قلبی خود را تا رسیدن موقع ویژه‌اش آشکار نمی‌کرد و اساس رهبریش را بر توازن قوا قرار داده بود، تا جایی که امکان داشت

۱- گفتگوی اینجانب با آقای ح. ر. گ.، از اعضای ارشد اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و از دوستان سابق آن دو نفر.

۲- کوشش برای به تصویب رساندن ولایت فقیه بدین منظور بود.

نمی‌گذاشت که شخصی و یا حزب و دسته‌ای شاخص بشود و بنابر این بدش نمی‌آمد که از طریق آقای بنی‌صدر به مهار حزب و یا بهتر بگویم آقای بهشتی بپردازد تا در نهایت حل مشکلات در اختیارش و با دست خودش باشد و این نکته‌ای بود که آقای بنی‌صدر از آن غافل گشته و به آقای خمینی بصورت عارف قدیسی که بمثابه شخص بی‌طرف و عادل و کسی که هم و غمش را بر آزادی و استقلال و شکوفایی کشور نهاده و در نهایت نیز جانب حق را خواهد گرفت می‌نگریست.

برعکس آقای خمینی، آقای بنی‌صدر که بنابر اعتقاد و تئوری اساس کارش را بر موازنه عدمی قرار داده بود و گرچه در عمل مواردی پیش آمده بود که خارج از موازنه منفی عمل کرده است. اما وی نسبت به مسائل اساسی نظیر سانسور بطور کلی و سلب آزادی مطبوعات و رسانه‌های گروهی، تهدید آزادیها، وجود شکنجه تحت هر عنوانی، نقض حاکمیت ملی و استقلال، سلب حقوق آحاد مردم کشور بسیار حساس بود و آن را بر نمی‌تافت و طرف مقابل هم برای قبضه کردن قدرت، نه تنها آنها را به چیزی نمی‌شمرد بلکه بر خود فرض می‌دانست که باید با تکیه بر قدرت و ایجاد استبداد صلحا، {۳۶} به قلع و قمع همه کسانی که تمکین نمی‌کنند، پرداخت. اینجانب که متجاوز از سی و پنج سال است که با آقای بنی‌صدر حشر و نشر و همکاری داشته‌ام، می‌توانم گواهی دهم که وی حقیقتاً شخصیتی آزاده و آزادیخواه و دموکرات منش است و در رعایت آزادی بحدی آزادمنش است که با ارزش مطلق دادن به خودجوشی انسانها، ما و یا بهتر است بگویم من از دست آزادی بی‌حد و حصرش خسته می‌شدم. وی در کار و مسئولیت هیچ فردی - جز راهنمایی - دخالت نمی‌کرد. ممکن است بعضی را اعتقاد بر این باشد که در روزنامه، امر و نهی می‌کرده است. من می‌توانم به جرأت شهادت بدهم که حتی یک مورد، در طول مسئولیت من پیش نیامده است که امر و نهی کرده باشد. البته اگر مشکلی پیش می‌آمد، از راهنمایی‌هایش برخوردار بودیم و بعنوان قاضی عادل و حکم اگر مشکل غیرقابل حلی پیش می‌آمد، داوریش بر ایمان مطاع بود و آن هم از روی عقیده و نه ترس و یا مسائلی از این دست.

خبرگان، آیت و بهشتی

در مجلس خبرگان آقای منتظری رئیس مجلس و آقای بهشتی نایب رئیس آن انتخاب شدند ولی در عمل آقای بهشتی نقش رئیس مجلس را بازی می‌کرد. در مجلس خبرگان پیشنهاد قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی به کناری نهاده شد و وسیله آقای منتظری و آیت، بحث تصویب و اختیارات ولایت فقیه به صحنه آمد که بعداً معلوم شد که طرح از دکتر بقایی بوده که بوسیله آیت و اسرافیلیان ابتدا با آقای منتظری مطرح شده و سپس از طریق آیت به مجلس آورده شده است. {۳۷}

نظر به اینکه ولایت فقیه با اسلام بیانگر قدرت آقای خمینی و دیکتاتوری صلحای آقای بهشتی {۳۸} هم‌آهنگی داشت آقای خمینی که تا آن زمان از ملیون و آزادیخواهان واهمه‌ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، زمینه را که مساعد دید سخت بر مخالفان ولایت فقیه تاخت. {۳۹}

آقای بهشتی که تجسم عینی‌اش از سیاست و مذهب، اسقف ماکاریوس رئیس‌جمهور قبرس که رهبری سیاسی و رهبری مذهبی هر دو را با خود همراه داشت، بود، ولایت فقیه را برای صعود خود به قله رهبری سیاسی و مذهبی کشور در جهت امیال خود یافت.

با وجود رهبریت بلامنازع آقای خمینی، آقای بهشتی در صدد تصاحب اهرمهای مختلف قدرت بوسیله حزب و سایر دوستان خود بود و

در این رابطه درست به مانند دانه‌های تسبیح که به نحوی آنها را هم‌آهنگ می‌کنند که همه دانه‌ها به آخوندک آن ختم شود، وی نیز مهره‌ها را به زعم خود جوری آرایش می‌داد که به قبضه کردن انحصاری قدرت در دست خود بیانجامد. برای چنین هدفی: خامنه‌ای را به ارتش و سپاه فرستاد، هاشمی رفسنجانی را به مجلس و خودش هم دبیر کل حزب و در رأس قوه قضائیه قرار گرفت، به طوری که بعد از خمینی رهبری خود را تضمین کند. کوشش برای به تصویب رساندن ولایت فقیه بدین منظور بود. وی حتی پا را از این هم فراتر می‌گذاشت و طراحی می‌کرد که در زمان حیات آقای خمینی وی را در حد رهبر تشریفاتی و صوری معزز و محترم که به ظاهر همه چیز در ید اختیار ایشان است، اما در عمل و بنام ایشان، کارگردانی همه امور را در دست خود داشته باشد، تقلیل دهد، عمل می‌کرد. در اسناد آزاد شده وزارت خارجه بریتانیا مربوط به سال ۵۸ استنباط سفیر انگلیس در گفتگو با بهشتی در تهران حکایت از این دارد که بهشتی خود را در قله رهبری ایران می‌دیده است (نقل به مضمون)

آقای دکتر بهشتی در حالی که رئیس دیوان عالی کشور بود، هیچ اموری نبود که از مداخله ایشان در امان بماند. بهمین علت مرحوم مهندس بازرگان در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در ۲۶ بهمن ۵۹ خطاب به آقای بهشتی گفت: « آقای دکتر بهشتی بر خلاف اصل مسلم تفکیک قوای سه‌گانه و عدم تداخل آنها کمتر امری از امور مملکت است که به طور رسمی و یا غیر رسمی تحت تأثیر فرمان ایشان نباشد» (روزنامه انقلاب اسلامی ۲۷ بهمن ۵۹، شماره ۴۷۵)

آقای بهشتی آخوندهایی نظیر آقای خمینی و منتظری را قبلاً مرتجع می‌پنداشت و به ولایت فقیه اعتقادی نداشت، خود را روحانی روشنفکر مترقی خارجه رفته و زبان خارجه دان می‌دانست. کسانی به هنگامی که آقای بهشتی در آلمان بود با وی حشر و نشری داشتند، می‌توانند شهادت بدهند که آقای بهشتی که در زمان ریاستش بر دیوانعالی کشور، لایحه قصاص کذایی را تهیه و آن را به اجراء گذاشت و حامی ولایت فقیه گردید، آقای بهشتی روشنفکر مترقی در آلمان و دوران قبل از پیروزی انقلاب نبود، بلکه بهشتی دیگری با همان نام و نشان بود.

به هر جهت وی برای طرح و تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان کوشش کرد و چون در آن زمان طرح موافق ذائقه سایر روحانیون قدرت طلب و بویژه اعضای روحانی مجلس خبرگان بود،^۱ طرح از تصویب مجلس خبرگان گذشت. البته در طرح اولیه، اختیارات ولایت فقیه مطلق بود اما با فعالیت و شرکت فعال آقای بنی‌صدر و چند نفر دیگر وظایف و اختیارات رهبری محدود به اصل ۱۱۰ قانون اساسی گشت:

«وظایف اختیارات رهبری:

- ۱- تعیین فقهای شورای نگهبان^۲
- ۲- نصب عالیترین مقام قضایی کشور
- ۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:

الف - نصب و عزل رئیس ستاد مشترک

۱- استاد شیخ علی تهرانی در مجلس خبرگان، رهبری روحانیون موافق ولایت فقیه را بعهدہ داشت و یکی از موافقین سرسخت آن بود.

۲- شورای نگهبان دارای ۱۲ عضو است که طبق اصل ۹۱ قانون اساسی انتخاب ۶ نفر آن که باید از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز باشند بعهدہ رهبر یا شورای رهبری گذاشته شده است. ۶ نفر دیگر حقوقدان هستند که باید در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوقدانان مسلمان بوسیله شورای عالی قضایی به مجلس شورای ملی معرفی شوند و با رأی مجلس انتخاب گردند.

ب - نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران
ج - تشکیل شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضاء زیر:

- رئیس جمهور

- نخست وزیر

- وزیر دفاع

- رئیس ستاد مشترک

- فرمانده کل سپاه پاسداران

- دو مشاور به تعیین رهبر

د - تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع

ه - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع
۴ - امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت دواطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

۵ - عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او.

۶ - عفو یا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور»

موافق ماده ۱۱۰ فرماندهی نیروهای مسلح در اختیار رهبر قرار گرفت و باز بر وفق همین اصل و اصل ۱۵۷ و ۱۵۸^۲ مستقیم و غیرمستقیم کل قوه قضائیه نیز به اختیار رهبر درآمد.

براساس قانون اساسی اختیارات رئیس جمهور و نخست وزیر دوجنبتین است بدین معنی که اگر این دو مقام به راه تفاهم بروند، همه مسائل حل است اما در صورت بروز اختلاف، رئیس جمهور با وجودی که رسماً پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را بعهده دارد، قدرت اصلی در دست مجلس، نخست وزیر و هیأت دولت است. در غیر تفاهم و هماهنگی نخست وزیر و مجلس قادرند که حتی بعضی از اختیارات دیگر رئیس جمهور را که در رژیم قبل، در اختیار شاه و بنام فرمان همایونی بود و براساس قانون مصوب شورای انقلاب به رئیس جمهور واگذار شده بود، نظیر نصب رئیس کل بانک مرکزی، هلال احمر و... را از وی سلب کنند - چیزی که بعداً در سال ۶۰ اتفاق افتاد - در این صورت رئیس جمهور بیشتر بصورت تشریفاتی در خواهد آمد و نه رئیس جمهوری که مسئولیت امورات جاری کشور را بعهده خواهد داشت.

بنی صدر و نامزدی ریاست جمهوری

با وجود تصویب و رسمیت یافتن چنین قانون اساسی و با چنان اختیاراتی برای رئیس جمهوری که طبق قانون اساسی از طریق انتخاب مستقیم وسیله مردم برگزیده می شد و اختیاراتش دوجنبتین بود، چرا آقای بنی صدر خود را نامزد ریاست جمهوری کرد؟ آیا وی نمی دانست که

۱- اصل ۱۵۷ - بمنظور انجام مسئولیتهای قوه قضائیه شورایی بنام شورای عالی قضایی تشکیل می گردد که بالاترین مقام قوه قضائیه است و...

۴- اصل ۱۵۸ - شورای عالی قضائی از پنج عضو تشکیل می شود:

- رئیس دیوان عالی کشور

- دادستان کل کشور

- سه نفر قاضی مجتهد و عادل به انتخاب قضاة کشور. اعضای این شورای برای مدت ۵ سال و طبق قانون انتخاب می شوند و انتخاب مجددشان بلامانع است.

قانون اساسی دوجنبتین است و چه نوع اختیاراتی در آن برای رئیس جمهور ملحوظ شده است؟

قبل از پاسخ به سؤال فوق لازم است بطور مختصر و فشرده به توضیح وضعیتی که کشور تا انتخابات ریاست جمهوری با آن روبرو بوده است پردازم:

تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸، اهرمهای قدرت در دست آقای خمینی یا حزب جمهوری اسلامی که آنهم در زیر کوه آقای خمینی پنهان بود، قرار داشت، عبارتند از:

- وجود نمایندگان رهبری در تمام ارگانهای لشکری و کشوری و ارگانهای جدیدالتأسیس که به صورت دولت در دولت وجود داشت.

- ائمه جمعه و جماعات و بویژه ائمه نماز جمعه که مستقیم و بدستور آقای خمینی و یا دفتر وی منصوب شده بودند.

- ارگانهای جدیدالتأسیس سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و... که با پوشش آقای خمینی، مدیریت و تصمیم گیری در آنها، در دست حزب جمهوری قرار گرفته بود.

- صدا و سیما جمهوری اسلامی

- اکثریت و وزنه سنگین شورای انقلاب که به امر رهبر در دست

حزب بود.

- امپراطوری مالی بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و...

- گسترش شبکه ایدئولوژی عقیدتی در ارتش و نیروهای انتظامی وسیله آقای خامنه ای.

- به مجموعه اینها، اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری و دولت در دولتی که دانشجویان پیرو خط امام در پوشش آقای خمینی، بوجود آورده بودند باید افزود که این آخری به تنهایی موجب حذف بسیاری و هتک حیثیت، شخصیت زدایی و افترا و تهمت به افراد و محور سیاست خارجی کشور بود و کل سیاست داخل کشور را نیز تحت الشعاع خود قرار داده بود.

هر کدام از مجموعه فوق، قدرت بودند و لذا در کشور مراکز متعدد قدرت بوجود آمده بود و هر کدام از مراکز فوق، خودسرانه و غالباً هم تحت پوشش حزب و آقای خمینی عمل می کردند. در سراسر کشور هتلها، ساختمانها، زمین ها و... یا مصادره می شد و یا به اشغال در می آمد و امنیت در وجوه مختلف آن از همه جا رخت بر بسته بود. به همه اینها خودسری ها و بگیر و ببندهای گروههای مسلح در کردستان، گنبد و بعضی نقاط دیگر کشور را نیز باید اضافه کرد.

چنان بلبشویی بود که ۹ روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری، شورای انجمن اسلامی کارکنان دادگستری، در دادگستری تحصن کرده و شورایی عالی قضایی: رئیس دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور، معاون مالی و اداری دادگستری و رئیس دادگاه انتظامی قضاة را از دادگستری اخراج و از کار برکنار کرده بودند. {۴۰} آقای بهشتی که دبیر اول شورای انقلاب، مسئول جهاد سازندگی و سرپرست و رابط شورای انقلاب با دادگستری {۴۱} بود به جای تقبیح چنین عمل خودسرانه و ویرانگرانه ای در این رابطه گفت: «متحصنینی که آنها را اخراج کرده اند انتقاداتی نسبت به شورایی عالی قضایی دارند... متحصنین دادگستری خواستار شده بودند که طبق اصولی که قانون اساسی مقرر کرده است باید دادستان کل و رئیس دیوانعالی کشور از مجتهدین بوسیله امام تعیین شوند و این درخواست ایشان را بوسیله نمایندگانشان عصر سه شنبه گذشته (۲۶ دی ۵۸. ن) که ما هم در خدمت امام بودیم به دفتر امام تسلیم کردند.» {۴۲}

برخورد آقای بهشتی رابط شورای انقلاب و دادگستری با متحصنین و اخراج و برکناری خودسرانه شورایی عالی قضایی از دادگستری، ۹ روز قبل

از تعیین رئیس‌جمهوری، بی‌رابطه با آماده‌سازی زمینه مناسب در آقای خمینی برای در اختیار گرفتن شورایی عالی قضایی و دادگستری، نمی‌توانست باشد.

به جز نیروی اول که قبلاً ذکر آن رفت یعنی نیروی مردم حاضر در صحنه که خواهان آزادی و حقوق فردی و اجتماعی بودند، تقریباً نیروی دوم یعنی نیروی جان‌نشین انقلاب، تمامی اهرمهای قدرت را تصاحب کرده و یا نقشه تصاحب آنچه را که باقی مانده بود کشیده است. اما در بین نیروی اول و توده مردم خارج از ارگانهای جدیدالتأسیس و یا مراکز تصاحب نشده مردمی، حزب جمهوری و آقای بهشتی اگر نگوییم منفور بلکه از وجهه چندانی برخوردار نبود حتی وجهه‌اش در بین اکثریت روحانیون و مراجع به شدت خدشه‌دار بود و برایشان پنهان نبود که هدف حزب جمهوری و آقای بهشتی، تصاحب قدرت به هر قیمتی است. قریب به اتفاق تمام روحانیون سراسر کشور به جز اقلی از آنان، از نامزدی آقای بنی‌صدر اعلام حمایت و پشتیبانی کردند و این مسئله برای حزب جمهوری اسلامی غیرقابل هضم بود.

پاسخ به سؤال مطرح شده را که آیا آقای بنی‌صدر نمی‌دانست که قانون اساسی دوجنیتین است و اختیاراتی که در آن برای ریاست جمهوری ملحوظ شده است در صورت ناهماهنگی و نبود تفاهم و برخورد با مجلس و نخست‌وزیر، بیشتر جنبه تشریفاتی به خود می‌گیرد؟ و اگر آری! چرا و به چه دلیل خود را وارد یک چنین میدان خطرناکی کرد؟ با توجه به شرایطی که در فوق آمد که کشور به شدت از آن رنج می‌برد و خطر استقرار و عریان و عاجل دیکتاتوری در کمین بود، پاسخ به سؤال فوق بدین شرح است:

پاسخ قسمت اول این است که آقای بنی‌صدر دقیقاً وضعیت قانون اساسی را می‌دانست و خودش از اعضای فعال مجلس خبرگان بود و قسمت دوم سؤال را خود ایشان قبل از انتخابات به بهترین وجهی پاسخ داده است. وی در تاریخ یکشنبه ۱۶ دی ۵۸ در مصاحبه‌ای اختصاصی با اطلاعات در پاسخ به سؤال خبرنگار اطلاعات که پرسید: «شما در مصاحبه‌ای اعلام کرده بودید، در صورتی نامزدی ریاست جمهوری را قبول می‌کنید که مواد قانون اساسی طوری باشد که بتوانید کاری انجام دهید، آیا مواد قانون اساسی فعلی این خواست شما را برآورده می‌کند؟» {۴۳} آقای بنی‌صدر پاسخ می‌دهد: «عرض کنم بله، من این حرف را زده‌ام. ما یک مواقع عادی داریم و یک مواقع غیرعادی، در مواقع عادی رئیس‌جمهور باید کارهایی را طبق این قانون اساسی انجام دهد. اما در وضعیت غیرعادی باید بتواند اعتماد جامعه را به امکان خروج از بحران فراهم کند و این دیگر در ظرف قانون نمی‌گنجد و در ظرف قانون و روانشناسی جامعه می‌گنجد. الان هم چنین وضعیتی است. اگر مسئله ظرف قانونی بود بلکه نواقص زیاد است و اگر بخواهیم این نواقص رفع شود باید بین رئیس‌جمهور و مجلس هماهنگی وجود داشته باشد. البته اگر رئیس‌جمهور روی یک برنامه‌ای انتخاب شد و مجلس هم روی همان برنامه انتخاب شد، اینها می‌توانند هماهنگی داشته باشند و در نتیجه دولت موفق خواهد بود. اما اگر هماهنگی بهم نرساند می‌توان حداقل تضمین کرد که اعتمادی را در آینده ایران و حفظ کشور از بحرانهای سخت بوجود آورد.» {۴۴}

به مطلب آقای بنی‌صدر چند توضیح دیگر باید افزوده گردد تا پاسخ سؤال کاملاً روشن شود:

توضیح اول: بعد از اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی از تصویب نهایی مجلس خبرگان گذشت و برای اظهار نظر در جراید انتشار پیدا کرد. متخصصین، کارشناسان، احزاب، گروهها، مراجع و علما نظر خود را در مورد آن اعلام داشتند و به بعضی از مواد آن ایراد وارد گردیده بود. آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بویژه به اصل ۵ و ۵۷ و تضاد آن با اصل ۱۱۰، اعتراض داشت.

برای خواباندن اعتراضها گفته شد، اشکالات موجود در متممی که

در نظر گرفته می‌شود رفع خواهد شد. آقای خمینی در تاریخ ۷ آذر ۵۸ طی پیامی از مردم خواست که به حوزه‌ها بروند و به قانون اساسی رأی بدهند و اگر اشکالی هم داشت در متمم آن برطرف خواهد شد: «اسلام بزرگتر از آنست که به واسطه یک اشکالی قابل رفع از اساس آن صرفنظر نمائید. اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته‌اند رفع شود.» {۴۵}

با وجود این آیت‌الله شریعتمداری که بیش از دیگران همصنفان خود را می‌شناخت حاضر به تأیید و امضای آن نبود. سرانجام با گفتگو با ایشان و قول تدوین متمم قانون اساسی اطلاعیه مشروطی داد. بیاد دارم که روزنامه آماده چاپ بود. از قم خبرنگار ما آقای حاجی باشی تلفن کرد و گفت کمی دست نگهدارید، دارند با آقا صحبت می‌کنند که اعلامیه‌ای بدهد. بالاخره ساعتی بعد تلفنی اطلاعیه وی را برای انتشار در روزنامه برای ما قرائت کرد متن اطلاعیه به قرار زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به دنبال مراجعات مکرر طبقات و گروههای مختلف مردم درباره نظریه اینجانب نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدینوسیله اعلام می‌دارد. در حلول دوران مجلس خبرگان ما بارها طی مصاحبه‌هایی نظریات خود را در خصوص لزوم تصحیح و تکمیل پاره‌ای از مواد تذکر داده‌ایم و اینک مجدداً اعلام می‌داریم که حفظ ارکان حاکمیت ملی در چهارچوب تعالیم عالییه اسلام ضرور و واجب است و اگر تضاد دو اصل ۶ و ۵۶ که حاکمیت ملی را تصریح می‌کند با اصل ۱۱۰ و بعضی از اصول دیگر آن اصلاح و حل گردد، بقیه مواد قانون اساسی بلامانع است: و السلام علی عبادالله الصالحین ۱۰ شهر محرم ۱۴۰۰» {۴۶}

توضیح دوم: قانون اساسی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۱ آذر ۵۸ از طریق همه‌پرسی به تصویب ملت ایران رسید. بعد از اینکه آقای خمینی در دو نوبت مخالفت خودش را با نامزدی ریاست جمهوری آقای بهشتی، خصوصی اعلام کرده بود^۲ و بعد هم اعلام کرد که بهتر است هیچ روحانی خود را نامزد ریاست جمهور نکنند و تیر آقای بهشتی به سنگ خورد. در شورای انقلاب با آقای بنی‌صدر صحبت شد، برای اینکه رئیس‌جمهور با یک رأی بالا و قابل اتکالی که عزت و آبروی جمهوری اسلامی را در جهان به ارمغان آورد، انتخاب شود، بهتر است که براساس تفاهم عمل شود و برای اینکه حمایت و پشتیبانی ما را به همراه داشته باشید، قول دهید که بعد از انتخاب شدن آقای جلال‌الدین فارسی را کاندیدای نخست‌وزیری نمائید. آقای بنی‌صدر گفت در صورتی که در انتخابات پیروز شوم آن کسی را که شایسته این مسئولیت می‌دانم معرفی خواهم کرد.^۳

بعد از آن بوی می‌گویند حال که چنین است شما خود را نامزد ریاست جمهوری نکنید و خودتان را برای نخست‌وزیری آماده کنید. آقای بنی‌صدر از این تعهد نیز امتناع می‌ورزد. {۴۷} در هر دو صورت آقای بنی‌صدر اگر آن را می‌پذیرفت تبدیل به آلت فعل می‌شد زیرا:

۱- اصل ۶ و ۵۶ به قرار زیر است: اصل ۶- «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات، انتخابات رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای ملی، اعضای شوراها و نظائر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.» اصل ۵۶- «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدا داد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند» این دو اصل با اصل یکمصد و ده قانون اساسی در تضاد است.

۲- کیهان، یکشنبه ۹ دی ۵۸، شماره ۱۰۸۹۲، ص اول «درباره رئیس‌جمهور پیشنهاد کردند که روحانی باشد. من گفتم نه.»

۳- گفتگوی آقای بنی‌صدر با دوستان و همکاران خود در همان سال ۵۸ و قبل از اعلام رسمی نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری.

در صورت اول که نخست‌وزیر و هیأت دولت در دست حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت، بطور خودکار رئیس‌جمهور با آن قانون اساسی به یک مقام تشریفاتی در صورت مخالفت تبدیل می‌گردید. و در طرح دوم که آقای بنی‌صدر نامزد ریاست جمهوری نمی‌شد و خود را برای نخست‌وزیری آماده می‌کرد، علاوه بر اینکه از همان ابتداء فاتحه آزادی خوانده شده بود و مردم در صحنه یعنی نیروی اول حذف بود و هیچ تضمین اجرایی هم وجود نداشت که آنها بعهد خود وفا کنند. نظر به اینکه بعد از احراز پست ریاست جمهوری، حزب جمهوری برنده شده بود و دولت خود را تشکیل می‌داد و در صورتی که بعهد خود نیز وفا می‌کردند و آقای بنی‌صدر را به نخست‌وزیری معرفی می‌شد، چون قرار بر این بود که بعد از بدست آوردن ریاست جمهوری بخش و یا تمام اختیارات رهبری از آقای خمینی گرفته شود و آن‌ها به نمایندگی ایشان عمل کنند، همه چیز برای دیکتاتوری «صلحا» آماده بود و آقای بنی‌صدر غیر از کارگزار آنها نقش دیگری نمی‌توانست داشته باشد. و پیشنهاد فوق طرفندی بیش نبود. با پیشنهاد طرح فوق آشکار می‌شود که چرا آقای بهشتی در خط طرح و تصویب ولایت فقیه، مجلس خبرگان را به پیش می‌برد. در بخشی از جامعه و برای ما مشخص شده بود در صورتی که آقای بنی‌صدر از نامزدی ریاست جمهوری کنار می‌رفت، چون رقیب قدرتمند دیگری در میدان نبود، از همان قدم اول جاده برای برپائی دیکتاتوری «صلحا» و یا «صالح» {۴۸} آقای بهشتی بازگذاشته شده بود.

توافق همه بر نامزدی بنی‌صدر

توضیح سوم: قبل از اینکه آقای بنی‌صدر رسماً خود را نامزد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بکند، در جلسه‌ای که اینجانب نیز در آن شرکت داشتم و در منزل بهجت خانم خواهرشان برپا شد، مسئله شرکت کردن یا نکردن آقای بنی‌صدر با حضور خودشان به بحث گذاشته شد و جوانب مختلف مسئله مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تا جائی که حافظه‌ام یاری می‌دهد، حاضرین در جلسه بالاتفاق موافق نامزد شدن وی بودند. جو غالب این بود که با توجه، به قانون اساسی، اگر ایشان شرکت نکنند، زمینه خالی است و از همان ابتداء در کشور دیکتاتوری شرعی قانونی برقرار خواهد شد و اساس جمهوری و آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی از ریشه نابود می‌شود. اما با شرکت ایشان که امید به پیروزی فوق‌العاده بالاست، ممکن است با کوشش و تلاش جلو دیکتاتوری قانونی و شرعی گرفته شود.

در همان جلسه اینجانب خطاب به آقای بنی‌صدر گفتم: «با وضعیت کشور و سنجشی که انجام پذیرفته شما مطمئن باشید که رئیس‌جمهور این کشور هستید، کاری نکنید کسانی که به شما رأی می‌دهند، بعداً بگویند چه اشتباهی کردیم.» {۴۹} و چگونه ما از پس وضعیت موجود بر خواهیم آمد و کشور را از بحران استبداد دینی نجات خواهیم داد.

توضیحات سه گانه فوق نشانه می‌دهد که نه تنها آقای بنی‌صدر از کیفیت قانون اساسی و تضاد آن با حاکمیت ملی و حل نزاع رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و مجلس در صورت برخورد مطلع بوده است بلکه کشور را در وضعیت سخت بحرانی و خطرناک که اگر دیر جنبیده شود، آزادی و استقلال از کشور رخت بر خواهد بست و استبداد حاکم خواهد گشت، می‌دیده است. تنها چیزی را که نمی‌دیده و یا به ذهنش خطور نمی‌کرده اینک: دست خود آقای خمینی در جریان تصاحب قدرت و استقرار دیکتاتوری است.

مبارزات انتخاباتی

آقای بنی‌صدر با نه گفتن به طرح پیشنهادی سران حزب جمهوری و وضعیت سنجی اوضاع کشور و پس از آنکه آقای مهندس بازرگان از کاندیداتوری خود انصراف حاصل کرد، رسماً ثبت نام و وارد کارزار

مبارزاتی گردید.

توضیح اینک: در تاریخ دوم دی ۵۸ اعلام شد که آقای بازرگان در انتخابات شرکت خواهد کرد ولی برای اعلام رسمی آن تا چند روز دیگر باید صبر کرد. {۵۰} بعداً مشاهده گردید که وی انصراف حاصل کرده است و کاندیدای نهضت آزادی آقای حبیبی است. آن روز معلوم نبود که چرا چنین شده است، اما ۲۳ سال بعد آقای محمد توسلی فاش کرد که «در اولین انتخابات ریاست جمهوری، نهضت آزادی به جای آنکه آقای بازرگان را نامزد کند. آقای حبیبی را نامزد کرد. و این یکی از اشتباهات تاریخی نهضت آزادی بود. علت آن این بود که آقای حبیبی در شورای مرکزی نهضت آزادی بیشتر از آقای بازرگان رأی آورد.» {۵۱}

آقای علی اصغر حاج سیدجوادی نقل کردند، که آقای دکتر سبحانی از جانب آقای مهندس بازرگان خدمت آقای خمینی رسیدند و گفتند اگر اجازه بفرمائید آقای بازرگان خود را نامزد ریاست جمهوری کند. آقای خمینی فرمودند که صلاح بازرگان نیست که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و صلاح ایشان در آنست که در مجلس باشند. مهندس بازرگان نیز چنین تصور داشتند که در مجلس باشند یعنی ریاست مجلس را بعهد بگیرند. {۵۲}

آقای حبیبی در روزهای آخر تبلیغات انتخاباتی بعنوان کاندیدای حزب جمهوری نیز معرفی گردید و این عمل این ظن را تقویت کرد که آقای حبیبی نیز جزو کسانی بوده است که با تبانی با آقای بهشتی و حزب جمهوری، در صدد تخریب و از هم پاشاندن نهضت آزادی بوده است.

آقای بنی‌صدر مبارزات انتخاباتی خود را با چهار شعار: امنیت، معنویت، قاطعیت و حذف مراکز متعدد قدرت همراه با ارائه برنامه برای بیرون بردن کشور از سلطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی تحت نام «برنامه سیاسی حکومت اسلامی» آغاز کرد. هر چه به روز رأی‌گیری نزدیک می‌شدیم وضعیت در سراسر کشور کاملاً روشن می‌شد که شعار «بنی‌صدر صد در صد» که بطور طبیعی مردم ابداع کرده بودند، تحقق پیدا خواهد کرد. دفاتر هماهنگی انتخابات ریاست جمهوری بنی‌صدر که بطور خودجوش در سراسر کشور بوجود آمده بود همگام با روزنامه انقلاب اسلامی فعالیتهای مردم را سازمان و سامان می‌دادند.



(یکی از مراکز هماهنگی تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر در تهران)

قریب باتفاق روحانیون سراسر کشور از بنی‌صدر اعلام پشتیبانی و حمایت کردند، روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اعلامیه پشتیبانی از نامزدی آقای بنی‌صدر دادند.^۱ اما جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که با اکثریت آراء بنی‌صدر را نامزد خود کرده بودند، سه روز بعد با ضرب و زور آقای بهشتی و حزب جمهوری برای بار دوم با تقلب و خبر ندادن به بعضی‌ها گویا ۸ به ۹، {۵۳} اعلامیه‌ای به نفع کاندیدای حزب جمهوری اسلامی آقای جلال‌الدین فارسی صادر و پشتیبانی خود را از وی اعلام کردند. قسمتی از اطلاعیه به شرح زیر است: «در آخرین جلسه با اکثریت آراء جلال‌الدین فارسی را که سوابق ممتد در فرهنگ و مبارزات اسلامی و حرکت در خط امام است، بعنوان کاندیدای خودش برای ریاست جمهوری اسلامی ایران انتخاب نمود... و آنچه قبلاً در بعضی جراید انتشار یافته نظر نهایی نبوده است جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» در دوران فعالیت انتخاباتی رابطه حزب با بنی‌صدر تیره‌تر شد و در بسیاری جاها علیه وی شایعه می‌پراکندند و عمل می‌کردند ولی در مردم چندان کارگر نمی‌افتاد. یک نمونه از آن را در رابطه با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم توضیح دادم. نمونه دیگر اینکه مجری مصاحبه و بخش برنامه رادیویی آقای بنی‌صدر از صدای جمهوری اسلامی در وقت مقرر قانونی، جلسه مصاحبه ایشان را به جلسه محاکم وی تبدیل کردند. به نحوی مسئله آشکار بود که بسیاری به این نحو مصاحبه اعتراض کردند. سرانجام با مخالفت آقای خمینی از نامزدی جلال‌الدین فارسی، در تاریخ ۲۶ دی اعلام گردید که آقای جلال‌الدین فارسی به علت ایرانی الاصل نبودن از کاندیداتوری خود انصراف حاصل کرده {۵۴} است که این ضربه سختی به حزب و اعتبارش وارد کرد.

آقای جلال‌الدین فارسی در خاطراتش می‌گوید: «وقتی امام گفت برای ریاست جمهوری نه... آقای هاشمی سراسیمه شد و گفتند «نه شما حق چنین کاری را ندارید. چون شما که خودتان کاندید نشده‌اید حزب و جامعه شما را کاندید کرده‌اند. آنها باید تصمیم بگیرند... آنگاه به امام گفتم «ما به عبدالناصر ایراد می‌گرفتیم که همسرش بدون روسری می‌شود هر چند پیراهن آستین بلند می‌پوشد. شما می‌دانید همسر و مخصوصاً دختر آقای بنی‌صدر در پاریس از لحاظ پوشش چه وضع زننده‌ای دارند!» فرمودند بالاخره هر کسی یک عیبی دارد.

۱- اطلاعات دوشنبه ۱۰ دی ۵۸، شماره ۱۶۰۴۰، ص ۲ بررسی وضع کاندیدها «بنابه گزارش خبرگزاری پارس حوزه علمیه قم از کاندیداتوری بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری حمایت می‌کند. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی یکی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شب گذشته اظهار (یکشنبه ۹ دی ۵۸، ن) داشت، در نشستی که اعضای جامعه مدرسین حوزه قم داشت پس از رأی‌گیری با اکثریت آراء بنی‌صدر کاندیدای ریاست جمهوری شدند.»

۲- اطلاعات، پنجشنبه ۱۳ دی ۵۸، شماره ۱۶۰۴۳، ص ۲ برنامه مبارزات انتخاباتی نامزدهای ریاست جمهوری. در این رابطه انقلاب اسلامی از آقای ناصر مکارم در مورد علت تغییر رأی پرس‌وجو کرد وی متذکر شد: «آنچه را شما در روزنامه انقلاب اسلامی از قول من در مورد جامعه مدرسین نوشته‌اید عین واقعیت بوده است، منتها همانگونه که در اعلامیه نهایی جامعه مدرسین نیز به آن اشاره شده رأی قبلی که اکثریت جامعه مدرسین به آقای بنی‌صدر رأی داده بودند، رأی نهایی نبوده اما در جلسه بعد که رأی نهایی گرفته شد، اکثریت به آقای فارسی رأی دادند» (انقلاب اسلامی شماره ۱۶۱) باز از آقای ناصر مکارم سؤال شد، چرا جامعه مدرسین قم نخست با اکثریت آراء به آقای بنی‌صدر رأی داد سپس رأی خود را تغییر داده و اکثریت آنها دیگری را برگزیدند. پاسخ دادند: چون این سؤال را یک بار دیگر از من کرده‌اید و پاسخ آن را گفته‌ام مایلیم برای اجتناب از هر گونه سوءتفاهم میان من و دوستان از این موضوع بگذرم همین اندازه بگویم که من هر دو بار به آقای بنی‌صدر رأی دادم و گروه دیگری نیز چنین بودند و بالاخره هر صاحب نظری در اظهار عقیده خود آزاد است. «انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۴ دی ۵۸، شماره ۱۶۶، ص ۱۲».

آقای هاشمی یادآور شدند «این ضربه بزرگی است که به حزب فرود می‌آید. امام در حالی که می‌خواستند همراه ما از اطاق خارج شوند به هاشمی گفتند: «شما، خوب بروید و با بنی‌صدر همکاری کنید...» در راه بازگشت هاشمی گفت: «مملکت را نمی‌شود به او سپرد» گفتم همینطور است. به زودی یقین کردم که ایشان، شهید بهشتی و دیگران با قاطعیت و استحکام تمام تصمیم دارند در برابر انحرافات و زیاده طلبی بنی‌صدر بایستند.» {۵۵}

آقای فارسی می‌افزاید: «اولین جلسه مسئولان ایالتی و مسئولان مرکزی حزب پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و برای تصمیم‌گیری درباره اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی تشکیل شد. در این جلسه آقای موسوی اردبیلی اظهار داشتند «با شکستی که در انتخابات ریاست جمهوری خوردیم در انتخابات مجلس هم شکست سختی خواهیم خورد.» {۵۶}

آقای هاشمی رفسنجانی با وجودی که در کتاب خاطرات خود بنام «انقلاب و پیروزی» کوشش کرده است که از تندی مسأله بکاهد، اما اذعان دارد، با وجودی که مدارک آقای فارسی را برای ما آوردند و از خود وی نیز توضیح خواستیم، اعلام کردیم که وی ایرانی الاصل است. اما آقای خمینی درها را بروی ما بست و فرمودند «برانی الاصل نیست»

«عدم موفقیت ما در قبولاندن کاندیداتوری دکتر بهشتی در انتخابات ریاست جمهوری.» {۵۷} حزب جمهوری «در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۵۸، آقای جلال‌الدین فارسی را به عنوان کاندیدای حزب معرفی کرد.» {۵۸} بنی‌صدر که با پشتوانه روزنامه خود و با حمایتی که از سوی برخی از روحانیون از جمله شیخ علی تهرانی می‌شد، کوشید چو نا سالمی را علیه وزارت کشور از یک طرف و علیه کاندیدای حزب جمهوری از طرف دیگر راه اندازد.» {۵۹}

وی می‌گوید و بهر حال فارسی از گردونه نامزدی انتخابات ریاست جمهوری خارج شد.

«قضیه از این قرار بود که با جدی شدن رقابت بنی‌صدر و فارسی، افرادی خاص از جمله شیخ علی تهرانی با ارائه اسناد و مدارکی، مدعی شدند آقای فارسی ایرانی نیست. با بخش این مطلب، ما در وزارت کشور چون اطلاعی از تاریخچه زندگی پدر و مادر فارسی نداشتیم، ابتداءً از ثبت احوال سوابق ایشان را خواستیم. آنها خلاصه پرونده‌ای را در اختیار ما قرار دادند که کافی نبود، ولی بعد که از مشهد اطلاع دادند که پدر و مادر ایشان اهل افغانستان هستند، ما از آقای فارسی توضیح خواستیم. وی گفت که اجدادش ایرانی است و حدود ۸۰ سال قبل به ایران آمده‌اند ولی با برگه اقامت زندگی می‌کردند و خود ایشان در مشهد متولد شده و بعد هم به تابعیت ایران در آمده است.

این مطلب در وزارت کشور مطرح شد و در جمع‌بندی که به عمل آمد و با در نظر گرفتن تعابیر و حالت‌های مختلف ایرانی الاصل بودن، ایشان ایرانی الاصل شناخته شد و ما این را اعلام کردیم. ولی مراجعات زیاد و همان اشخاص به دفتر امام موجب شد که امام مشخصاً پرونده ایشان را از ما بخواهند. من هم به همراه آقای فارسی با پرونده وی خدمت امام رسیدیم و توضیحات و نظرات خود را دادیم. اما پس از شنیدن حرف‌های ما فرمودند ایشان ایرانی الاصل نیست و بهتر است که خود ایشان کنار بروند.

به این ترتیب آقای جلال‌الدین فارسی نامه‌ای مبنی بر کناره‌گیری از انتخابات ریاست جمهوری به حزب [حزب جمهوری اسلامی] نوشت و حزب هم پس از یک روز بررسی درخواست وی را قبول کرد و وزارت کشور هم چون امام فرمودند، ایشان را از فهرست نامزدها حذف کرد.» {۶۰}

با چنین شرایط و آگاهی از وضعیت کشور و علیرغم مخالفت شدید حزب جمهوری اسلامی، آقای بنی‌صدر وارد مبارزات انتخاباتی گردید. شور و شعف و استقبال بی‌نظیری که مردم در سراسر کشور، در طول مبارزات انتخاباتی از آقای بنی‌صدر بعمل آوردند، سرانجام وی با اکثریت قاطع بالای ۷۵ درصدی (۱۱ میلیون رأی) به ریاست جمهوری انتخاب گردید.

نظر خمینی نسبت به بنی‌صدر

تا این تاریخ یعنی ۵ بهمن ۵۸ و حتی تا بعد از برگزاری کنگره انقلاب اسلامی که در تاریخ ۵۸/۱۱/۲۵، از سوی دفاتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور گشایش یافت، رابطه آقای خمینی و نظر وی نسبت به آقای بنی‌صدر را می‌شود خوب و مثبت ارزیابی کرد، زیرا: آقای خمینی می‌دانست که نپذیرفتن استدلال آقای هاشمی در مورد ایرانی‌الاصل بودن آقای فارسی و امر کردن به برکناری وی از لیست نامزدهای انتخاباتی چه ضربه‌ای به وجهه حزب جمهوری اسلامی وارد می‌آورد و چه امتیاز مثبتی برای آقای بنی‌صدر و شخصیت وی در بر خواهد داشت.

نظر من بر این است که اگر آقای خمینی با آن موقعیتی که داشت و همه چشمها بوی دوخته شده بود، می‌گفت: آقای فارسی که حدود ۸۰ سال پیش اجدادش از هرات به ایران آمده و وی در ایران متولد شده است، ایرانی‌الاصل محسوب می‌شود. علاوه بر این که هرات هم جزو خاک ایران بوده و حدود ۱۰۵-۱۲۰ سال قبل از آن وسیله انگلیسها از پیکر ایران عزیز جدا شده است، حداقل کسی در این مورد مخالفت جدی با ایشان نمی‌کرد و با یکی دو نق زدن مسئله خاتمه پیدا می‌کرد.

پیام آقای خمینی در بیمارستان قلب در تاریخ ۴ بهمن ۵۸، یکشنبه قبل از انتخابات ریاست جمهوری که برای ملت ایران فرستاد و در بخشی از آن آمده بود: «همچو نباشد که اگر کسی مثلاً میل داشت رئیس‌جمهور شود و حالا احتمال می‌دهد که نشود، کنار برود یا اشخاصی که با او رفیق هستند کنار بروند و رأی ندهند بهتر این است که آنهایی که می‌دانند که نمی‌شوند، آنها متصل بشوند و به بعضی آنهایی که می‌دانند می‌برند، تا این‌که انشاءالله یک رأی کافی تحقق پیدا کند و ما سرشکسته نشویم به اینکه ملت به این مسائل اعتنائی به سرنوشت خودش و سرنوشت اسلام ندارد.

همه با هم پای صندوقهای رأی بروید... اگر یکی رئیس‌جمهور شد، شما هم به او اعانت کنید... یکی دیگر این‌که بعد از این که رئیس‌جمهور به مبارکی انشاءالله تعیین شد (و هر کس که باشد) دیگران قهر نکنند و عقب بنشینند. کشور، کشور خود شماست. رئیس‌جمهور باشید، کشور است. پاسبان باشید، کشور است طلبه مثل من باشید، کشور خود شماست. بعد از این که رئیس‌جمهور تعیین شد همه اعانت کنید از او، همه وارد بشوید در کار و اعانت کنید از او و کنار ننشینید.» {۶۱}

در جامعه آن روز و در بین توده مردم، این پیام آقای خمینی نوعی حمایت از آقای بنی‌صدر تلقی شد. علاوه بر این آقای خمینی در پیامی که باز از بیمارستان قلب، پس از انتخاب اولین رئیس‌جمهور در تاریخ ۹ بهمن ۵۸، برای ملت ایران فرستاد، متذکر شد:

«و اما یک کلمه‌ای دیگری که باید عرض کنم، من استدعا می‌کنم از تمام گروهها و از تمام دستجات مختلف که در این وقتی که یک نفر از این آقایان رأی را برده و ملت به او رأی داده است، دیگران عقب‌نشینی نکنند و کمک کنند. مملکت مال خود شماست، خود شما باید کمک کنید و اعانت کنید. ملت همه با هم، روشنفکرها، اطباء، بزرگان و همه باید با هم دست برادری بدهید و همه برادر هستید.» {۶۲}

از همین بیانات آقای خمینی می‌شود فهمید که در شرایط آن روز جامعه ایران، علیرغم آن قانون اساسی نظر آقای خمینی و جامعه از ریاست جمهوری، مقام تشریفاتی تلقی نمی‌شد بلکه کسی بود که بعد از رهبر بالاترین مقام کشور و مسئول اداره امور کشور و رئیس قوه مجریه است. و این حقیقتی است که اگر آقای بنی‌صدر ۷۰-۶۰ نفر نماینده، متحد جدی در مجلس داشت، وضعیت شکل دیگری داشت. درست بیاد دارم که در رابطه با رأی‌گیری در مورد لایحه‌ای آقای عضوپور و سلامتیان، هر کدام رأی متفاوتی داده بودند که وقتی در جمع خودمان در مورد این مسأله بحث شد، به حالت عصبانیت گفتم شما هر روز می‌گفتید که ۷۰-۶۰ نفر نماینده موافق در مجلس دارید، حالا رأی خودتان هم یکی نیست.

زمان و مکان اعلام نامزدی آقای بنی‌صدر برای ریاست جمهوری از نظر مثبت آقای خمینی بر بنی‌صدر حکایت می‌کرد. آقای بنی‌صدر در تاریخ ۵ دیماه ۵۸، پس از ملاقات با آقای خمینی در قم به خبرگزاری پارس گفت، «همین الان آمادگی رسمی خود را اعلام می‌کنم.» خبرگزاری پارس چنین گزارش کرده است:

«قم - خبرگزار پارس عصر دیروز (۵ دی ۵۸، ن) دکتر ابوالحسن بنی‌صدر وزیر اقتصاد و دارائی به منظور تبادل نظر مذاکره پیرامون پاره‌ای از مسائل اقتصادی و کلی کشورمان به حضور امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی رسید. این ملاقات به مدت یک ساعت ادامه داشت در پایان این ملاقات دکتر بنی‌صدر وزیر اقتصاد و امور دارائی درباره مذاکرات امروز خود با امام به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت راجع به وضعیت اقتصادی و کارهایی که شده و همچنین مسائل امور عمومی و امنیت کشور گفتگو شد. آقای دکتر بنی‌صدر در پاسخ این‌که آیا کاندیدای اولین رئیس‌جمهور کشور جمهوری اسلامی ایران هستید گفت همین الان رسماً آمادگی خود را بدینوسیله اعلام می‌کنم.

بنابه گزارش خبرگزاری پارس آیت‌الله صادق خلخالی که در این گفتگو با خبرنگار ما حضور داشت اعلام داشت که لایق‌ترین فرد در بین کاندیداها که مورد وثوق امام نیز می‌باشد آقای ابوالحسن بنی‌صدر است.» {۶۳}

در روز انتخابات ریاست جمهوری از حوزه ۱۱۰ سیار که از بیت آقای خمینی رأی‌گیری بعمل آورده بود، خبر دادند که آقای خمینی به بنی‌صدر رأی داده است. در این رابطه آقای بنی‌صدر در پاسخ به آقای حمید احمدی در شهریور ۱۳۷۸ که پرسیده بود: «ایشان واقعاً به شما رأی داده بود؟» گفتند: «بله داده بود. او نمی‌توانست بگوید به کسی [حیبی] رأی داده که فقط ۴ درصد مردم به او رأی داده بودند. منتها، او بعد از این که نتیجه آراء را خوانده بودند، کسی فرستاد و رأی خود را از متصدی صندوق گرفت. این را آقای محلاتی به اینجانب گفت. در این صحبت آروز عید فطر [هم، روبروی خودش گفتم که شما به من رأی دادید ولی نگفت که به من رأی نداده است.» {۶۴}

علیرغم این‌که مؤسسين حزب جمهوری اسلامی اعلام کردند و همه جا وانمود می‌کردند که حزب با اجازه و حمایت امام تشکیل شده و حزب امام است. {۶۵} آقای خمینی غیرمستقیم و از زبان آقای خلخالی اعلام کرد که هیچ حزبی را تأیید نکرده است. آیت‌الله خلخالی در تاریخ ۲۱ دی ۵۸ در اجتماع بزرگی که با حضور حجت‌الاسلام واعظ طبسی و استاد شیخ علی‌تهرانی در صحن امام خمینی مشهد برگزار گردید به سخنرانی پرداخت و طی سخنانی گفت: «من امروز اینجا اعلام می‌کنم، من به نفع آقای بنی‌صدر کنار می‌روم (سه مرتبه تکبیر)... از کلیه ستادهای دوستدار خود می‌خواهم به نفع آقای بنی‌صدر فعالیت خود را شروع کنند حجت‌الاسلام خلخالی سپس ادامه داد من وعده زیادی از مدرسین در

خدمت امام بودیم. من عرض کردم بعضی احزاب می‌گویند (منظور حزب جمهوری اسلامی است. ن) ما حزب شما (یعنی حزب امام) هستیم. آقا فرمودند من تا بحال هیچ حزبی را تأیید نکرده‌ام. اگر تأییدی بود نسبت به اشخاص بود نه نسبت به احزاب و من این معنا را قبول ندارم. هر کس می‌تواند عقیده خودش را بیان کند.» {۶۶}

دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور در تاریخ ۲۵ تا ۲۸ اسفند ۵۸، کنگره وسیع انقلاب اسلامی، از اقشار و طبقات مختلف مردم سراسر کشور در مجموعه ورزشی آزادی در تهران برگزار کرد. کنگره پیامی برای آقای خمینی فرستاد و آقای خمینی در تأیید کنگره و پاسخ به آن، پیامی فرستادند که در قسمتی از آن آمده بود:

«امید آن دارم که شما نخبگان ملت و متعهدان اسلام عزیز موفق باشید که انقلاب بزرگ اسلامی را تا منتهی مقصد که حکومت الله بر جمیع شوئون کشور است ادامه دهید و امید آن دارم که با وحدت کلمه و کوشش در راه التیام بین قشرهای مختلف موفق شوید که نمایندگان متعهد، متفکر دلسوز به ملت و خصوص طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید... و آخرین عرض من آن است که اختلاف که منشاء همه بدبختیها است احتراز» {۶۷} کنید^۱.

هیئت رئیسه کنگره را آیت‌الله خسرو شاهی، آیت‌الله علامه نوری، حجت‌الاسلام محلاتی، حجت‌الاسلام مروارید، و آقایان فخرالدین حجازی، محمد اسلامی، دکتر تقی‌زاده، احمد سلامتیان، علیرضا نوبری و ابوشریف بر عهده داشتند. {۶۸} کنگره نتوانست نامزدهایی برای انتخابات مجلس شورای اسلامی به مردم معرفی کند و از این نگاه کنگره ناموفقی بود. شکست کنگره در معرفی نامزد برای انتخابات مجلس شورای اسلامی معلول عواملی بود که در فصل پایانی کتاب به آن اشاره خواهم کرد.

آنچه در افکار عمومی جامعه ایران، در آن دوران ظاهر گشته بود و با توجه به چند موردی هم که ذکر شد، همگی مؤید و تأکید بر این داشت که نظر آقای خمینی بر بنی‌صدر و پشتیبانی از وی قرار گرفته است. اما این‌که در باطن و ضمیر ایشان چه می‌گذشته، آن امر دیگری است. زیرا بعدها نامه‌ای از آقای خمینی منتشر شد که در آن با قسم جلاله به آقای

۱- متن کامل پیام آقای خمینی به کنگره انقلاب اسلامی به شرح زیر است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کنگره انقلاب اسلامی پیام جامع الاطراف را ملاحظه نمودم. از تفقد آقایان و حسن نظر نسبت به این ناچیز متشکرم. امید آن دارم که شما نخبگان ملت و متعهدان اسلام عزیز موفق باشید که انقلاب بزرگ اسلامی را تا به مقصد که حکومت الله بر جمیع شوئون کشور است، ادامه دهید و امید آن دارم که با وحدت کلمه و کوشش در راه التیام بین قشرهای مختلف موفق شوید که نمایندگان متعهد، متفکر، دلسوز به ملت و خصوص طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید و ملت بزرگ را برای این امر اسلامی ملی برانگیزید و پس از تشکیل مجلس نیز از مجلس و دولت پشتیبانی کنید و در رأس برنامه ملت و دولت باید استقلال همه جانبه کشور، از قوای انتظامیه گرفته تا قوای تقنینیه و قضائیه و اجرائیه باشد و از پیوستگی‌های زمان طاغوت به قدرتهای شیطانی احتراز و دست آنان را از این سفره یغمای عهد سلطنت شیطانی قطع نمائید و امید آن دارم که مجلس شورای اسلامی و دولت انقلابی اسلامی تصفیه کامل از عناصر ضد انقلاب و ضد اسلام را بطور قاطع و انقلابی شروع نمایند و آخرین عرض من آنست که از اختلاف که منشاء همه بدبختیها است و مخالف رضای خدای متعال است احتراز و نمایندگان محترم مجلس از رفتار و گفتاری که در مجالس زمان طاغوت برخلاف موازین شرعیه و اخلاقیه انجام می‌گرفت اجتناب نموده، در مخالفت‌های آرائی و سیاسی از حدود اخلاق انسانی تجاوز ننمایند. از خداوند متعال توفیق همگان را در خدمت به اسلام و مسلمین و کشور مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته، روح‌الله الموسوی الخمینی»

منتظری نوشته بود: «والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم... والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام امور نظر دوستان را پذیرفتم.» {۶۹}

البته بعضی‌ها می‌گویند، این نامه منتسب به آقای خمینی است. از نظر من هیچ تفاوتی ندارد که از ایشان باشد و یا نباشد. آنچه مسلم است این‌که از آقای خمینی این‌گونه اعمال از زمانی که قدرت را بدست گرفت بطور مداوم و تواتر دیده شده است. وقتی او می‌گوید، چون من می‌خواهم اسلام را پیاده کنم. «پس در این رابطه ممکن است من دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» {۷۰} آنگونه اعمال دیگر چیزی به حساب نمی‌آید.^۲

با توجه به آنچه گفته شد و یا بعداً گفته خواهد شد، چرخش آقای خمینی از آقای بنی‌صدر به سران روحانی حزب جمهوری را چگونه می‌شود توضیح داد؟

پاسخ به سؤال فوق موضوع همین تحقیق تاریخی است. چرخش آقای خمینی از بنی‌صدر به سمت سران روحانی حزب جمهوری اسلامی از تشکیل مجلس شورای اسلامی و انتخاب دولت به بعد به مرور آشکار می‌شود و حمایت آقای خمینی از بنی‌صدر کم رنگ و کم رنگ‌تر می‌شود و هر چه به جلو می‌رویم این تغییر جهت محسوس‌تر می‌گردد و تا جائی که بعد از واقعه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، کاملاً آشکار گشت که حمایت از آقای بنی‌صدر رنگ باخته است و سرانجام آقای خمینی مستقیم وارد میدان شده و با سران حزب جمهوری و دولت رجائی در حذف ریاست جمهوری همداستان گردیده است. این تغییر جهت صد در صد آقای خمینی نسبت به بنی‌صدر را قبل از هر چیز و بیش از هر موضوع دیگر:

۱- در نحوه تفکر آقای خمینی و روحانیت حلقه اسرارش از دین و اسلام و حکومت اسلامی و آزادی و استقلال نهفته است. و بخش دیگر ۲- در اشتباهات و کمبودهای آقای بنی‌صدر و دوستان و همکارانش قابل جستجو است.

توضیح قسمت اول را با توجه به بضاعت علمی و اطلاعاتی خود، در این کتاب و کتاب «پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد - ۱» به نحوی که مطالب مکمل یکدیگر باشند، آورده‌ام.

توضیح قسمت دوم نیز کم و زیاد در کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، آمده و در این تحقیق نیز جای جای بدان پرداخته شده است. معهداً فصل پایانی این اثر به اشتباهات و کمبودها و رهنمودها اختصاص داده شده است.

چگونگی نظارت بر انتخابات

هنگامی که رسماً آقای بنی‌صدر نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد، قرار بود که از طرف کاندیدها نماینده‌ای به وزارت کشور برای هماهنگی امور انتخاباتی و نماینده دیگری هم برای تبلیغات رادیو و تلویزیون انتخاب کنند.

آقایان سلامتیان و پیرحسینی و دوستانشان تصمیم گرفته بودند که به آقای بنی‌صدر پیشنهاد کنند، آقای پیرحسینی و سلامتیان را برای نمایندگی خود انتخاب کند. با آقای بنی‌صدر در مورد انتخاب دو نفر فوق صحبت شد. آقای بنی‌صدر گفت: من خودم برای این کار افرادی را در نظر گرفته‌ام که بدر این کار می‌خورند. از وی سؤال شد که چه کسی را در

۲- از راه عبرت به فهرست کوچکی که از اعمال آقای خمینی در صص ۳۸۹-۳۹۲ همین کتاب تدوین شده است لختی ببندید.

نظر گرفته‌اید؟ پاسخ داده شد، فرستاده‌ام تا آقای علی امیرحسینی که در لندن است بیاید و وی بدر این کار می‌خورد.

روز بعد آقای امیرحسینی هم از لندن رسید و بچه‌ها به اتفاق به منزل بهجت خانم پیش آقا بنی‌صدر رفتند. آقای بنی‌صدر پس از احوالپرسی با آقای امیرحسینی، در همانجا طی حکمی وی را به نمایندگی تام‌الاختیار خودش برای تمام اموری که به وزارت کشور مربوط می‌شود، انتخاب کرد و برای هماهنگ کردن تبلیغات ریاست جمهوری در رادیو و تلویزیون، طی حکمی آقای احمد غضنفرپور را بعنوان نماینده‌اش به رادیو و تلویزیون معرفی کرد.

یکی دو روز بعد که قرار بود نمایندگان آقای بنی‌صدر خود را برای تنظیم امور محوله به وزارت کشور معرفی کنند، آقای غضنفرپور گفت که من برای کارهای دفتر هماهنگی به اصفهان می‌روم. بوی اعتراض شد که شما قرار است که به انجام کار محوله بپردازید؟ پاسخ داد: من سلامتیان را به جای خودم می‌فرستم. باز بوی گفته شد، اگر قرار بود که آقای سلامتیان امر فوق را سرپرستی کند که همانجا آقای بنی‌صدر وی را معرفی می‌کرد. بالاخره آقای غضنفرپور به اصفهان رفت و آقای سلامتیان را به جای خودش برای نمایندگی به رادیو و تلویزیون معرفی کرد. {۷۱}

در آن موقع اداره رادیو بعد از گروهی به سرپرستی حجت‌الاسلام احمد کریمی - جوان بیست و چهار پنج ساله‌ای - بود و آقای محسن سازگارا هم در رادیو مجری و مصاحبه کننده بود.

آقای سلامتیان در رادیو با آقای کریمی برخوردی پیدا کرده و جار و جنجال راه افتاده بود. به آقای بنی‌صدر اطلاع داده شد و آقای بنی‌صدر هم به آقای امیرحسینی گفت بروید و مشکل را حل کنید. امیرحسینی از سلامتیان پرسید که این آقا که با او برخورد پیدا کرده‌اید، کیست؟ وی پاسخ داد: جوانی است بنام حجت‌الاسلام احمد کریمی که از اتفاق از دوستان آقای امیرحسینی بود.

اینجانب به اتفاق آقای امیرحسینی به منزل ایشان که در کوچه اسدی شمیران بود، رفتیم. پس از احوالپرسی و تعارفات معمول از اینطرف و آنطرف، پس از کمی بحثهای کلی در مورد اداره رادیو در جهت انقلاب، مشکل ایجاد شده با آقای سلامتیان مطرح و سوءتفاهم برطرف گردید.

آقای امیرحسینی طبق وظیفه محوله به وزارت کشور رفت و خود را به معاون سیاسی وزیر کشور که آقای مهندس میرسلیم بود، معرفی کرد. در دفتر آقای میرسلیم آقای دکتر بهشتی و موسوی خوئینی‌ها و چند نفر دیگر هم حضور داشتند.

آقای امیرحسینی به آقای میرسلیم پیشنهاد کرد که برای سلامت انتخابات بهتر است اجازه داده شود نامزدهای ریاست جمهوری هر کدام نماینده‌ای پای صندوقهای رأی‌گیری داشته باشند. آقای میرسلیم، گفت، این کار عملی نیست، به جهت اینکه یکصد و بیست و چهار نفر^۱ نامزد هستند و در سطح کشور ۱۶۰۰۰ صندوق انتخاباتی وجود دارد و برای هر نامزد ریاست جمهوری ۱۶۰۰۰ نماینده لازم است. پاسخ داده شد که بیش از یکصد نفر آنها حتی در کل کشور یکهزار نفر طرفدار ندارند و کسی آنها را نمی‌شناسد که بتوانند آنها را پای صندوقهای رأی‌گیری بفرستند. این عمل فقط برای ۵ - ۴ نفر نامزدی است که احتمال رأی بیشتر را دارند. در این بین آقای دکتر بهشتی که بحث را می‌شنید، گفت که آقای خمینی بر این نظرند که اینکار ضرورت ندارد.

۱- یکبار ۷۳ نفر از دور رقابت خارج شدند، بار دیگر ۳۰ نفر و آخرین بار دو نفر نگاه کنید به اطلاعات شماره‌های ۱۶۰۵۰، ۱۶۰۵۱ و ۱۶۰۵۲ مورخ دوشنبه ۲۴، سه‌شنبه ۲۵ و چهارشنبه ۲۶ خرداد ۵۸.

آقای امیرحسینی گفت، پس مثل اینکه قرار است از هم اکنون در انتخابات تقلباتی ترتیب داده شود. در آن موقع مسئول دفتر آقای خمینی در قم آقای محتشمی بود و وی از دوستان خود ما بود و هنوز خطها جدا نشده بود. وی در همان دفتر آقای میرسلیم به دفتر آقای خمینی تلفن کرد و به آقای محتشمی گفت، ممکن است شما پیغامی را به آقای خمینی برسانید و جواب آن را بدهید، گفت: بفرمائید، آقای امیرحسینی به ایشان گفت: به آقا بفرمائید اگر شما از هم اکنون نسبت به نامزد خاصی نظری ندارید و برای اینکه اولین انتخابات ریاست جمهوری خدشه‌دار نشود که در آن صورت تمام جمهوری خدشه‌دار می‌شود، اجازه بفرمائید برای سلامت انتخابات و جلوگیری از هر نوع شایعه و تقلبی، هر نامزدی مجاز باشد که نمایندگان خود را جهت نظارت بر امر رأی‌گیری به پای صندوقها بفرستد. همین را به آقا بفرمائید و جواب آقا را نیز به این شماره تلفن وزارت کشور، تلفنی به من ابلاغ کنید.

پس از نیم‌ساعتی آقای محتشمی تلفن کرد و به آقای میرسلیم گفت گوشی را به آقای امیرحسینی بدهید. امیرحسینی تلفن را برداشت آقای محتشمی گفت: پیغام شما را به آقا رساندم و ایشان گفتند که من نظر خاصی ندارم و هر نامزدی می‌تواند نماینده خودش را برای نظارت بیای صندوقها بفرستد.

آقای امیرحسینی به آقای محتشمی گفت: پس لطفاً شما همین پیام را تلفن‌گرام به آقای میرسلیم معاون سیاسی وزیر کشور ابلاغ کنید. آقای محتشمی پاسخ داد، تلفن‌گرام دیگر چه صیغه‌ای است؟ آقای امیرحسینی گفت: تلفن‌گرام این است که شما به آقای میرسلیم تلفن می‌کنید و می‌گوئید من محتشمی مسئول دفتر آقای خمینی هستم و در ساعت فلان و تاریخ فلان، آقای خمینی این دستور را به شما ابلاغ کردند. آقای میرسلیم هم آن را می‌گیرد و می‌نویسد که در فلان ساعت و فلان تاریخ وسیله دفتر آقای خمینی، دستور آقای خمینی در مورد نظارت و مجاز بودن حضور نمایندگان نامزدهای ریاست جمهوری بیای صندوقهای انتخابات را دریافت کردم.

این می‌شود یک حکم رسمی و در بایگانی وزارت کشور ثبت و ضبط می‌شود و شما نیز متن آن را بنویسید تا در بایگانی خود داشته باشید.

دستورالعمل را آقای میرسلیم اجراء کرد و سپس به آقای امیرحسینی گفت شما برای من کار درست کردید. چندی بعد، بوی گفت، در مورد آن کار کلی مشکل برای من درست شد.

آقای امیرحسینی فکر کرده بود که اگر این مطلب را که آقای بهشتی گفت: آقای خمینی بر این نظرند که این کار ضرورت ندارد، از اینجا خارج بشود و فردا خود آقای بهشتی و یا دیگری از جانب وی به قم برود، احتمالاً ممکن است با صحبت کردن با آقای خمینی که با وجود داشتن وزارت کشور صحیح‌العملی دیگر لزومی به داشتن ناظر پای صندوقها نیست و با این کار ما خودمان وزارت کشور را زیر سؤال می‌بریم و این در جمهوری اسلامی درست نیست و آقای خمینی هم اگر چنین نظری را بپذیرد، دیگر کاری نمی‌شود کرد. به این علت آقای امیرحسینی در همانجا بلافاصله با قم تماس گرفت و مسئله به نحو مطلوب حل شد و به این ترتیب سازمان داده شد که نمایندگان آقای بنی‌صدر و دیگران بتوانند در سراسر کشور در پای صندوقهای انتخابات، بکار رأی‌گیری و شمارش آن مستقیم نظارت کنند و با پیشنهاد به موقع و انجام سریع آن، برگزاری انتخابات سالمی را تضمین کرد. بدین ترتیب نیروی لازم به استانداریها و فرمانداریها معرفی گردید و برای بازرسی و حسن انجام انتخابات، رسماً به آنان مأموریت داده شد که بر سر صندوقهای رأی حاضر شوند. نمونه‌ای از آن پیوست است (پیوست شماره ۱)



(مصاحبه مطبوعاتی آقای بنی صدر پس از انتخاب به ریاست جمهوری)

در محل روزنامه انقلاب اسلامی)

برخورد بنی صدر و حزب

پیروزی بی‌مانندی که آقای بنی صدر در طول تاریخ انتخابات ایران تا آن زمان در انتخابات ریاست جمهوری بدست آورده بود و القاء پیروزی بدست آمده از جانب بعضی از اطرافیان و نزدیکانش مبنی بر اینکه شما ۱۱ میلیون رأی آورده‌اید، مردم به شما روی آورده و پشتیبان شما هستند، در تحریک بیش از اندازه احساس غرور به خود و توانائی‌هایش مؤثر بوده است و این نکته با دو دلیل عمده دیگر:

۱- اتکاء بی‌اندازه به رأی ۱۱ میلیونی مردم به خود، بدون ارزیابی محتوا و چگونگی دقیق آن.

۲- مطمئن از برخوردار بودن از حمایت و پشتیبانی آقای خمینی و یا حداقل مطمئن از خنثی بودن ایشان در برخوردها و رها نکردن جانب حق.

آقای بنی صدر را بر آن داشت که از همان روز اول بعد از پیروزی انتخابات ریاست جمهوری یکنوع جنگی را بدون فراهم کردن و یا شدن وسایل و لوازم آن و بدون شناخت دقیق ماهیت و چگونگی رأی‌های داده شده، با حزب جمهوری شروع کند. وی و بعضی از دوستانش با ارزش مطلق دادن به خودجوشی مردم، به سازماندهی مردم و نقش سازماندهی و فراهم کردن سایر امکاناتی که در مواقع بحران، مردم را قادر می‌سازد که از خود و آزادی‌های خویش به دفاع برخیزند، بی‌توجه بودند و چنین فکر می‌کردند که وقتی مسایل بر توده مردم روشن شد، هر وقت وی بخواهد، مردم بیرون خواهند آمد و بر قدرتمداران خواهند شورید و آنها را از صحنه خارج خواهند ساخت. با وجودی که از آقای خمینی تا انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری، موارد متعددی از وی مشاهده شده بود که دال بر قبضه کردن قدرت در دست خود و روحانیت بود، به علت اینکه فرد بسیار توداری بود که مکنونات قلبی خود را تا زمانی که فرصت مناسب برای عمل آن فرا نرسیده بود، در دل نگه میداشت و با وجودی که حزب جمهوری با اتکاء و پشتیبانی وی تأسیس شده بود، {۷۲} با به میخ و به نعل زدن مانع بود که بعضی‌ها فکر کنند وی حامی آن است. برعکس آقای بنی صدر با صداقت و صمیمیت و تکیه بر رأی ۱۱ میلیونی و پشتیبانی آقای خمینی آنچه را که می‌دیدید و در دل داشت فوری از خود ظاهر می‌ساخت و مخالفانش دست وی را خوانده و بیشتر کوشش می‌کردند وسایل مقابله با وی را فراهم آورند.

همانطوری که گفته شد، وی بعد از انتخاب به ریاست جمهوری به جنگ حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم برخاست و با کنایه و نیش زدن و مواردی هم آشکار به تخفیف و تخویف آنها پرداخت. وی ابتداء به رادیو و تلویزیون و حزب جمهوری اسلامی سخت حمله کرد و ۴-۳ روز بعد از انتخاب شدن در مصاحبه‌ای گفت: «تصفیه‌ای جدی در صدا و سیما لازم است. من هنوز قدرت قانونی ندارم، اما در نظر دارم از مردم دعوت کنم به سمت رادیو و تلویزیون راهپیمایی کنند و خود را از

دست کسانی که این سازمان را در اختیار دارند آزاد سازند. بنی صدر معتقد است حزب جمهوری که بر رادیو و تلویزیون سلطه دار و از همان روز انتخابات مرده است. این سازمان بود که از کاندیداتوری حبیبی پشتیبانی کرد، در حالی که حدود ده درصد آراء را بدست آورد» {۷۳}

(آقای حبیبی کمتر از ۵ درصد آراء را بخود اختصاص داده بود، دقیقاً ۴٫۷۹٪) در ۱۳ بهمن به شورای انقلاب - یعنی بازوی حزب جمهوری - سخت تاخت و گفت: «باید بگویم که رأیی که مردم دادند، رأی رضایت نسبت به اقدامات ده ماه گذشته شورای انقلاب نیست. شورای انقلاب اگر بخواهد به کار خود ادامه دهد، باید حداقل در رویه‌هایش تغییرات اساسی بدهد و احتمالاً در ترکیبش. بهر حال تغییرات در شورای انقلاب باید متناسب با رأی مردم باشد.» {۷۴}

زعمای حزب جمهوری که با بازنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری، سخت نگران بودند، و بطوریکه آقای هاشمی گزارش می‌کند نگرانی خودشان را با آقای خمینی در میان می‌گذارند، ایشان به آنها می‌گوید، حال که ریاست جمهوری را از دست داده‌اید، سعی کنید مجلس را در اختیار بگیرید. {۷۵}

آقای خمینی در تاریخ ۳۰ بهمن ۵۸، آقای بنی صدر را طی حکمی به نمایندگی خود به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح منصوب کرد و چهار روز بعد یعنی ۴ اسفند ۵۸ طی دو حکم جداگانه آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی را که هر دو از مؤسسين و اعضای حزب جمهوری اسلامی و آقای بهشتی دبیرکل آن و اردبیلی از اعضای شورای مرکزی آن بود به ترتیب، به ریاست دیوانعالی کشور و دادستانی کل کشور منصوب کرد^۲ و بدین ترتیب کل قوه قضائیه را در اختیار آنان قرار داد. آقای

۱- متن حکم به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای بنی صدر رئیس جمهوری ایران

در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از هر مرحله است، جنابعالی به نمایندگی اینجانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است منصوب می‌شوید. امید است که با شایستگی که جنابعالی دارید امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند. از خداوند توفیق همگان را در خدمت به ملت اسلام خواستارم. روح الله الموسوی الخمينی، ۱۳۵۸/۱۱/۳

۲- متن احکام در زیر می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب، حجت الاسلام آقای حاج سید محمدحسینی بهشتی، دامت افاضاته نظر به اهمیت نقش قوه قضائیه در تأمین سعادت و سلامت جامعه و تمامیت نظام جمهوری اسلامی و ضرورت ایجاد تشکیلات نوین قضایی براساس تعالیم مقدس اسلام به ریاست دیوان عالی کشور منصوب می‌شوید تا با همکاری دادستان کل کشور، فقها، قضات، کارمندان شریف و صالح دادگستری و حقوقدانان دیگر به تهیه طرح و برنامه و ایجاد تشکیلات نوین، به تدوین لوایح قضایی جدید جمهوری اسلامی ایران بپردازد. امیدوارم خداوند متعال شما را انجام این امر خطیر یاری فرماید. روح الله الموسوی الخمينی، ۴ اسفند ۱۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی دامت افاضاته، نظر به اهمیت نقش قوه قضائیه در تأمین سعادت و سلامت جامعه و تمامیت نظام جمهوری اسلامی و ضرورت ایجاد تشکیلات نوین قضایی براساس تعالیم مقدس اسلام به ریاست دادستانی کل کشور منصوب می‌شوید تا با همکاری رئیس دیوان عالی کشور، فقها، قضات کارمندان شریف و صالح دادگستری و حقوقدانان دیگر به تهیه طرح و برنامه و ایجاد تشکیلات نوین، به تدوین لوایح قضایی جدید جمهوری اسلامی ایران بپردازد. امیدوارم خداوند متعال را در انجام این امر خطیر یاری فرماید. روح الله الموسوی الخمينی، ۴ اسفند ۱۳۵۸

بنی‌صدر، ریاست جمهوری نظر به اینکه این انتصاب مخالف قانون اساسی و تشکیلات دادگستری انجام پذیرفته بود به آقای خمینی اعتراض کرد. آقای خمینی در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۱۰ در پاسخ به اعتراض ریاست جمهوری گفت: «در قضیه‌ای که در قانون اساسی می‌گوید که این دو مقام که مقام دادستان کل و رئیس دیوانعالی کشور باشد باید رهبر با مشورت قضات این کار را انجام دهد، از دو جهت موضوع دارد: یک جهت این که مشورت در وقتی است که شبهه باشد. در اموری که شبهه نیست مشورت هم نیست. هر امری که مورد شبهه باشد بین چند نفری که مثلاً بخواهند دادستان کل باشند و این چند نفر مورد اشتباه که هر کدام چطورند، در مورد این اشتباه باید با قضات مشورت کنند ولی اینجا موضوع ندارد، از باب اینکه مورد اشتباه من هم نبود. من این دو نفر آقایان را به این دو مقام عالی با سوابق طولانی و ادراک اینکه همه جهات در آنها هست و در خیلی از افرادی که من سراغ دارم همه این جهات یا وجود ندارد و یا اینکه اگر باشد شغلهایی دارند که نمی‌توانند بیابند و مشغول کار شوند.» {۷۶}

اصل یکصد و شصت و دو قانون اساسی صریح است و اعو حاج بردار نیست: «رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشند و رهبری با مشورت قضات دیوانعالی کشور آنها را برای مدت ۵ سال به این سمت منصوب می‌کند.» مشورت و شور کردن برخلاف آنچه آقای خمینی می‌گوید، برای شک و شبهه نیست. مشورت برای این است که دیگران در امور مربوط به خودشان دخالت داشته باشند و آلا هر کسی که دیگری را برای امری انتخاب می‌کند، اگر شک و شبهه در انتخاب وی داشته باشد، او را انتخاب نمی‌کند.

این استدلال آقای خمینی هم مخالف صریح قانون اساسی است، هم مخالف نص صریح آیه ۳۸ سوره شورا^۱ و قسمتی از آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که مستقیم به پیامبر امر می‌کند و می‌فرماید «و با آنها مشورت کن»^۲ و هم مخالف ماده ۵۲ اصول تشکیلات عدلیه که می‌گوید: «به منظور حفظ بی‌طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شئون قضایی عضویت متصدیان مشاغل قضایی در احزاب سیاسی و جمعیت‌های وابسته به آنها و هر گونه تبلیغات حزبی و انتشار روزنامه یا مجله سیاسی و حزبی ممنوع است تخلف از مفاد این ماده موجب تعقیب دادگاه عالی انتظامی و انفصال از خدمت قضایی خواهد بود.»

تاریخ به خوبی نشان داد که هر دوی آقایان نه عادل بودند و نه آگاه به امور قضایی و چه بدرستی آقای بنی‌صدر در پاسخ به آقای بهشتی رئیس دیوان عالی کشور گفت: «آقای بهشتی! وقتی مدعی، قاضی ست و این‌گونه پرونده‌سازبهای مفتضح را می‌کند دادرسی خداست.» {۷۷} اصل یکصد و پنجاه و هشت قانون اساسی در مورد شورای عالی قضایی می‌گوید:

«شورای عالی قضایی از پنج عضو تشکیل می‌شود:

- ۱- رئیس دیوانعالی کشور
- ۲- دادستان کل کشور
- ۳- سه نفر قاضی مجتهد و عادل با انتخاب قضات کشور»

آقای بهشتی به مجرد انتصاب به ریاست دیوان عالی کشور باز

۱- وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.
۲- قِيمًا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ لِلَّهِ يَجِبُ الْأَمْرَ الْكَبِيرَ.

مخالف قانون اساسی بدون در جریان گذاشتن قضات و انجام انتخابات برای انتخاب سه عضو دیگر شورایعالی قضایی، خود سه نفر دیگر را انتخاب و منصوب کرد.

آقای بنی‌صدر اعتراض خود را به این عمل خلاف قانون آقای بهشتی، همراه با گزارشی از قضات که به این عمل اعتراض کرده بودند، را برای آقای خمینی فرستاد. اما چون هدف تمرکز قدرت بود وی اعتراض را ندیده انگاشت.

بد نیست که در اینجا، در رابطه با نصب آقای بهشتی به ریاست دیوان عالی کشور، پشت صحنه را نیز برای خوانندگان گزارش کنم. هنگامی که آقای بنی‌صدر متوجه شده بود که آقای خمینی قصد دارد، آقای بهشتی را به ریاست دیوانعالی کشور منصوب کند. کوشش شد که وی را از این عمل غیرقانونی باز دارد. بدین علت آقای علی امیرحسینی پیغام رسان و مأمور ریاست جمهوری به آقای خمینی، به قم نزد آقای منتظری رفت و از وی درخواست نمود که با نفوذ خود از این عمل جلوگیری کند. آقای منتظری پاسخ داد. من حرفی ندارم که مسئله را با آقای خمینی در میان بگذارم ولی آقای خمینی به حرف من توجه نمی‌کند و اگر شما بخواهید که مسئله حل بشود، باید دست به دامان احمد آقا شوید. چون آقای خمینی از احمد آقا حرف شنوایی دارد و فکر می‌کند که احمد آقا در امور، صلاح وی را همیشه در نظر دارد.

بعد از این حرف آقای منتظری، آقای امیرحسینی شب را در قم استراحت کرد و قرار شد که فردا در تهران با احمد آقا تماس حاصل کند تا شاید بتواند جلو انتصاب غیرقانونی را بگیرد. که همان شب از تلویزیون حکم انتصاب آقای بهشتی خوانده شد و قضیه منتفی گردید. {۷۸}

مجلس و تقلبات وسیع

زعمای حزب جمهوری اسلامی که با بازنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری، سخت نگران بودند و بطوری که آقای رفسنجانی گزارش می‌کند، نگرانی خودشان را با آقای خمینی در میان می‌گذارند و آقای خمینی به آنها می‌گوید، حال که ریاست جمهوری را از دست داده‌اید، سعی کنید در انتخابات مجلس برنده شوید. {۷۹} و موافق خاطرات آقای جلال‌الدین فارسی که کمی پیش از این آمد، آقای خمینی بعد از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری به آنها گفته است که «بروید و با بنی‌صدر همکاری کنید» بعید نیست که این دروغ را نیز خود آقای رفسنجانی از زبان آقای خمینی ساخته است.

آقای بهشتی و حزب جمهوری اسلامی که در انتخابات ریاست جمهوری شکست سختی خورده بودند، در صدد بر آمدند که به هر وسیله و بهانه‌ای که شده در انتخابات مجلس شورای ملی شکست خود را جبران کنند. بدین علت ابتدا، بحث یک یا دو مرحله‌ای بودن انتخابات مجلس را به صحنه آوردند و سپس آنها در وصف دومرحله‌ای بودن انتخابات که تضمین‌کننده انتخابات سالم و موجب راه یافتن نماینده‌گان واقعی تر مردم به مجلس، در مقابل انتخابات یک مرحله‌ای است، به ساختن جو و آماده ساختن مردم برای پذیرش آن پرداختند.

میز گردی در رابطه با دو مرحله و یا یک مرحله بودن انتخابات مجلس شورای ملی در مسجد الجواد در میدان ۲۵ شهریور ترتیب داده شده بود که نماینده‌گان دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور، جاما، سازمان مجاهدین، نهضت آزادی و ... در آن شرکت داشتند. در بحث یکی از شبها که اینجانب (محمد جعفری) از سوی دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور در آن شرکت داشتم، شهید دکتر کاظم سامی از جاما، عباس داوری از سازمان مجاهدین و دکتر حسن حبیبی از نهضت آزادی نیز در میزگرد شرکت داشتند و به بحث و بررسی در اطراف مسئله

پرداخته شد و جو غالب در این بحثها به سمت یک مرحله ای بودن انتخابات دور می زد.



(بحث یک یا دوم مرحله ای بودن انتخابات مجلس، دکتر سامی - مهندس جعفری)

طرح دو مرحله ای بودن انتخابات مجلس شورای ملی از سوی حزب جمهوری اسلامی به شورای انقلاب آمد و چون وزنه سنگین و اکثریت اعضای شورای انقلاب در اختیار حزب جمهوری بود و با وجودی که از جانب بعضی از شخصیت ها و سازمانها طی تلگراف هائی به ریاست جمهوری مبنی بر جلوگیری از تصویب طرح دو مرحله ای انتخابات را از آقای بنی صدر خواسته بودند، ایشان زورش نچربید و طرح بتصویب رسید و بدینوسیله تعدادی از نماینده گان که در مرحله اول انتخابات حائز اکثریت بودند که از جمله آنها آقایان علی اردلان از تویسرکان، دکتر کریم سنجابی از کرمانشاه، ابوالفضل قاسمی از دره گز و ... را از دور اول خارج و به دور دوم کشانیدند و در دور دوم هم به بهانه های گوناگون آنها را حذف نمودند و سپس نیز با تقلبات وسیع و آشکار و با قدرت آقای خمینی اکثریت قوه مقننه را در ید اختیار خود در آوردند. تقلب در انتخابات مجلس به حدی بود که روز بعد از انتخابات دور اول مجلس، از همه مناطق شکایت از تقلب در انتخابات همراه با اسناد، مدارک و گزارش به مرکز واصل گردید. آقای بنی صدر نیز اعتراض کرد و وعده رسیدگی به مردم داد و با آقای خمینی نیز صحبت کرد و گزارش داد.

آقای خمینی در بیانات خود خطاب به ملت ایران به مناسبت تحویل سال نو در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۹ در مورد انتخابات مجلس گفت: «مثلاً انتخابات مجلس که یک مرحله اش گذشت و مرحله بعدش هم بعد انشالله می شود. در این انتخابات یک انتخابات آرامی بود، آنطوری که به من گزارش دادند انتخابات به طور آرامش تحقق پیدا کرد، حالا اگر بعضی ها در انتخابات شکست خوردند نباید اینها که قصد خدمت داشتند، منتها در مجلس حالا دستشان از آن کوتاه شده است، نباید

یکسره ملت را به باد انتقاد بکشند. اگر شما شکست خوردید، نباید بگوئید ملت ایران همه شان خلاف کرده اند... نباید یکدفعه قلم بردارند و برضد اصل انتخابات چیزی بنویسند، حمله کنند به اصل انتخابات شکایتی دارند، خوب شکایتشان را رسیدگی می کنند... شما در خارج مجلس خدمت بکنید، تأیید کنید این مجلس را اینطور نباشد که منعکس کنید در خارج که خیر مملکت ایران یک مملکتی است که انتخاباتش کذا شد. این حرف غلطی است، این حرف غلط را آنقدر نزنید... شکایت اگر هست، شکایت پذیرفته است و مقامات که باید شکایتها را بپذیرند، می پذیرند... مجلس تنها مرجعی است که برای یک ملت است. مجلس قوه مجتمع یک ملت است در یک گروه، تمام قوای یک ملت در یک گروه مجتمع است و مجلس از همه مقاماتی که در یک کشوری هست بالاتر است.» {۸۰}

سرانجام با تمام این حرفها با فشار آقای بنی صدر شورای انقلاب یک هیئت ۷ نفره برای بررسی به شکایات انتخاب کرد. ۱ و کمیسیون ۷ نفره بررسی شکایات انتخابات اعلام کرد تا ۱۴ فروردین شکایات را دریافت خواهیم کرد. {۸۱}

بطوری که هیئت ۷ نفره گزارش داد، از ۱۴۸ حوزه انتخابیه، از ۱۲۷ حوزه شکایت رسیده بود و تا زمان انحلال این هیئت، از حدود سی و چند حوزه ای که رسیدگی شده بود، ۲۴ حوزه و از جمله تهران را حکم به ابطال داده بودند. ۲ آقایان بهشتی و رفسنجانی وحشت زده از این عمل در غیاب آقای بنی صدر، در شورای انقلاب تصویب کردند که کار هیئت بررسی انتخابات خاتمه یافته است.

آقای بهشتی در مصاحبه خود در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۵۹ گفت: «در مورد کار هیئت ۷ نفری این هیئت قرار بود کارش را تا ۱۵ اردیبهشت تمام بکند کیفیت انتخابات در ایران به نسبت امکانات و شرایط خوب بود. احساس رضایت می کنم هر چند نفی نمی کنم که نواقصی اصلاً نبود، مدعی نیستم که هیچ نقصی اصلاً در کار نبوده است و امیدوارم که این نمایندگان بتوانند خدمتگزار این ملت در خط انقلاب اسلامی باشند.» {۸۲} دوباره آقای بنی صدر مسأله را به آقای خمینی گزارش داد و قرار شد که هیئت کارش را ادامه دهد. آقای بهشتی و رفسنجانی پیش آقای خمینی می روند و می گویند که اگر این هیئت کار را تمام کند و گزارش آن را اعلام نماید. همه چیز از دست ما می رود و آبروی همه از بین خواهد رفت.

آقای خمینی هم غیرمترقبه و ناگهان در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۲۹ ضمن سخنرانی در جمع سرپرستان کمیته های انقلاب اسلامی گفت: «... اگر چنانچه مسائلی دارید، البته باید رسیدگی بشود و به نظر من تمام این مسائل در مجلس شورای اسلامی باید حل بشود... بحمدالله افرادی که در مجلس انتخاب شده اند و حسب غالب، اکثریت قاطع، اکثریت اسلامی و متعهد است.» {۸۳}

آقای خمینی در جهت تحکیم قدرت خود و حزب جمهوری اسلامی مسئله را خاتمه داد و بدین طریق، مجلس در اختیار آنان قرار گرفت. بعنوان مثال، به یک نمونه از تقلبات حزب جمهوری که در تهران واقع شده می پردازم. روز ۵۸/۱۲/۲۲ زمانی که کمتر از ۱۳-۱۲ ساعت مانده به

۱- اعضای کمیسیون هفت نفری رسیدگی به شکایت تقلبات در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی عبارت بودند از:

۱- دکتر آزاد ۲- شیخ مصطفی ملکی امام جماعت تجریش ۳- شمس آل احمد ۴- سجادیان ۵- خوشنویسیان ۶- دکتر اسدی ۷- مهندس قزوینی (کیهان، یکشنبه ۱۷ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۶۵، ص ۲).

۲- تا جایی که به خاطر دارم بعضی از حوزه های که حکم به ابطال داده بودند، عبارتند از: تهران، ساوه، ملایر، تویسرکان، فیروزآباد، زنجان، قزوین، کرمانشاه و...

آخرین وقت قانونی تبلیغات انتخاباتی بود، حزب جمهوری اسلامی، اعلامیه‌ای تحت عنوان «ائتلاف بزرگ» بنام حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز تهران و گروههای مؤتلفه، انتشار داد و بطور وسیع در سطح تهران و حومه آن را پخش کردند.

تیترا اعلامیه «ائتلاف بزرگ» که در زیر آن نام آقای خمینی با جمله‌ای از ایشان در مورد شرکت در انتخابات و سپس نام سایر امضاءکنندگان آمده بود و چنان نامها تنظیم یافته بود که وانمود می‌کرد لیست کاندیدای «ائتلاف بزرگ» مورد نظر آقای خمینی و سایر امضاءکنندگان است. روحانیت مبارز تهران به این عمل حزب بشدت اعتراض کرد و شکایتی با امضاء ائمه جماعت هر ۱۲ منطقه تهران تنظیم و طی تلگرافی برای رئیس‌جمهور، هیأت نظارت بر انتخابات تهران و ریاست عمومی دادسرای تهران ارسال گردید.

نظر به اینکه متن شکوایه دقیق و روشن و نیازی به توضیح ندارد، عین متن در زیر آورده می‌شود:

۵۸/۱۲/۲۳

بسمه تعالی

برادر بنی‌صدر رئیس‌جمهور

هیأت نظارت بر انتخابات تهران - خیابان حافظ

ریاست دادسرای عمومی تهران

اعلامیه‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۲ بعنوان ائتلاف بین جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری و گروههای مؤتلفه چاپ شده و سپس این اعلامیه جداگانه زیر عنوان ائتلاف بزرگ بانضمام سخنرانی امام امت چاپ گردیده و دیروز عصر و شب در سطح وسیعی در تهران در روستاهای اطراف آن منتشر گردیده است. اینک چون فعالیت و تبلیغ انتخاباتی اکنون ممنوع می‌باشد و طوری این عمل را انجام داده‌اند که فرصت و امکان ردّ این توطئه نباشد و نتوانیم حقایق را به سمع مردم شریف تهران برسانیم بدینوسیله اعلام می‌داریم که این اعلامیه توطئه بزرگ است و جامعه روحانیت مبارز چنین تصمیمی نگرفته و آن را تکذیب می‌نماید و در شگفت است چگونه حزبی که عنوان اسلامی دارد دست به چنین کاری زده است. و چون این عمل دسیسه و تقلب در انتخابات است و مخصوصاً با قرار دادن نام امام امت در ردیف نام امضاءکنندگان اعلامیه افکار مردم را گمراه کرده‌اند و از طرفی جامعه روحانیت مبارز نمی‌تواند به علت ممنوعیت تبلیغ انتخاباتی مردم تهران را از این توطئه بزرگ آگاه کند بدینوسیله اولاً از جهت دسیسه و تقلب در امر انتخابات اعلام جرم می‌کند و تقاضای رسیدگی دارد و چنین انتخاباتی باطل است. ثانیاً انتخابات یک هفته تأخیر افتد تا جامعه روحانیت مبارز تهران بتواند به مردم اعلام دارد که چنین ائتلافی از طرف جامعه مذکور واقع نشده است. تنها در صورتی می‌توان از تأخیر انتخابات جلوگیری کرد که از ساعت ۱۰ صبح تا ساعت ۸ صبح فردا ساعتی یک بار این اعلامیه در رادیو و تلویزیون تکرار گردد تا مردم شریف و قهرمان تهران مستحضر گردند اعلامیه ائتلاف مربوط به جامعه روحانیت مبارز تهران نمی‌باشد و کاندیداهای این جامعه همانست که قبلاً اعلام شده و تغییری در آن رخ نداده است. فتوایی این تلگراف بانضمام اعلامیه تحت عنوان «ائتلاف بزرگ» جداگانه تقدیم می‌گردد. (پیوست سند شماره ۲)

حجت‌الاسلام علی اصغر مرارید، سرپرست کمیته منطقه سه در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۷ در مصاحبه‌ای شرکت کرد و در مورد مطالب اطلاعیه روحانیت مبارز تهران و «ائتلاف بزرگ» و تقلبات انجام شده سخن گفت و علل تکذیب ائتلاف بزرگ را بیان داشت وی اظهار داشت:

«گذشته از این از شهرستانها هم بمن زیاد مراجعه کرده‌اند و گفته

شده است که جامعه روحانیت سازشکاری دارد و برای اینکه بتواند یک وکیل بیشتر داشته باشد، با هر کسی ائتلاف می‌کند و این یک سقوطی است برای جامعه روحانیت مبارزی که تاکنون ثابت کرده، جز با استقلال و با فکر خودش کار نخواهد کرد و در نتیجه باید این جریان را انکار کرد.» {۸۴}

وی گفت: «در بعضی موارد که چند نفر را با همین اعلامیه گرفتند و سؤالاتی از آنها شده که چرا این لیست را انتخاب کرده‌اید، آنها گفتند به خاطر اینکه امضای امام پای این لیست بود.» {۸۵}

از وی سؤال شد مگر آیت‌الله خامنه‌ای عضو جامعه روحانیت مبارز نیست؟

وی پاسخ داد: «تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری ایشان در میان ما بوده، لیکن بدنبال جلسه‌ای که در رابطه با تأیید بعضی از کاندیدها داشتیم و مسئله حزب و جلال‌الدین فارسی پیش آمد، ما بایشان گفتیم: شما می‌توانید در این جامعه باشید، لیکن حق امضاء ندارید و چون ایشان اصرار داشتند که در حزب جمهوری اسلامی باشند و در جامعه روحانیت مبارز هم حق امضاء داشته باشند، این شد که ما ایشان را از این جامعه کنار گذاشتیم.» {۸۶} (پیوست شماره ۳)

حزب جمهوری اسلامی با همان تقلبی که در تهران از طریق «ائتلاف بزرگ» انجام داده بود، برای شهرستانها هم بنام روحانیت مبارز تهران لیست «ائتلاف بزرگ» تهیه و تبلیغ شده بود که نظر امام براین لیست است:

آقای دکتر بهشتی در مورد تعداد نمایندگان «ائتلاف بزرگ» اظهار داشت:

«مجموع تعداد نمایندگان حزب جمهوری اسلامی و ائتلاف بزرگ بیش از ۱۳۰ نفر است بعضی از آنها اعضاء حزب جمهوری اسلامی هستند و بعضی دیگر کاندیدهایی هستند که ما در «ائتلاف بزرگ» از آنها حمایت کردیم.» {۸۷}

به چند نمونه از اعتراضها که در زیر می‌آید توجه کنید:

«داریوش فروهر بعنوان اعتراض به خلافکاریهایی که در امر انتخابات مجلس شورای ملی رخ داده است استعفای خود را به پیشگاه امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ملت ایران و رونوشت آن را نیز برای رئیس‌جمهور ارسال داشته است. خانم پروانه فروهر در تماسی در مورد چگونگی برگزاری انتخابات و استعفای داریوش فروهر گفت: خلافکاریهایی که در امر انتخابات صورت گرفته است چیزی نیست که بتوان پنهان کرد یا توجیه نمود تمام کسانی که به پای صندوقهای رای رفتند شرایط و چگونگی برگزاری انتخابات را دیدند و این خلفا از نظرشان پنهان نماند.» (انقلاب اسلامی ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۸)

حضور محترم مقام ریاست جمهوری

جناب آقای بنی‌صدر دامه تائیده

طبق مدارک عدیده که خدمت شما و مقامات مسئول ارسال شد انتخابات اولین مجلس شورای ملی (اسلامی) که سنگ زیر بنای جمهوری اسلامی است، در مشهد از جهاتی مخدوش و فاقد ارزش شرعی و قانونی است. اینجانبان از حضرت تعالی که قانونا مسئول نظارت بر صحت جریان انتخابات هستیم و پیش از شروع انتخابات این وظیفه را به ملت شریف ایران وعده دادید، خواستاریم سریعاً رسیدگی نمائید و دستور انحلال و تجدید آن را صادر فرمائید. محمد تقی شریعتی مزینانی - علی تهرانی

۵۸/۱۲/۲۶ - (روزنامه انقلاب اسلامی ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۸)

آقای بنی‌صدر در نامه ۱ خرداد خود به آقای خمینی در مورد تقلبات انتخاباتی می‌نویسد: «عده ای با دین را بفرمائید تحقیق کنند و

به شما گزارش صحیح بدهند بلکه معلوم بشود من مجلس قوی می خواهم و آنها که خواب آشفته برای ایران دیده اند، مجلس ضعیف می خواهند تا همواره جلو چشم مردم وسیل مایوس کردن مردم از این جمهوری بشود.

عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون این که صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند. نتیجه این که بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به این که ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می شوند، آنهم با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک هفتم مردم ایران بیشتر نمی شود.» (کتاب نامه ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران...، ص ۴۵)

گزارشها و تقلبات رسیده، از انتخابات مجلس در سراسر کشور، خود به اندازه کتاب قطوری درآمده بود. و من فقط یک نمونه از آن را که در تهران اتفاق افتاده بود، همراه چند نمونه دیگر را هم ذکر کردم. یک مسأله اساسی که تا به امروز بر خودم نیز کاملاً مکشوف نشده است، اینست که، بعد از اینکه آقای بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب شد، چرا تا تنور گرم بود، دولت خود را تشکیل نداد؟

بطوری که، همان موقع در اولین ملاقاتی که آقای بنی صدر با آقای خمینی داشت، آقای خمینی بوی گفته بود دولت خود را تشکیل بدهید. حتی آقای بنی صدر در مورد حزب جمهوری، می گویند: «آن روزها گردانندگان حزب جمهوری عقب زده بودند و همانطور که نوشته ام پیشنهاد می کردند که شورای انقلاب منحل شود و من دولتی تشکیل بدهم و اداره امور را برعهده بگیرم.» {۸۸} روی چه اصل و مشکلاتی تا تنور گرم بود تعلق به خرج داده شد و تنور به سردی گرائید و آنها پشیمان شدند.

یک جنبه آن شاید به لحاظ گیر فکری خود آقای بنی صدر بوده است که چه کسانی را معرفی کند که هم آقای خمینی بپذیرد و مورد قبول ایشان باشد و هم بعداً موی دماغ خودش نشوند. فکر نمی کنم از بچه های هسته در آن موقع برای احراز پست نخست وزیر کسی را در ذهنش آماده داشته است. البته ایشان شایق بود که آقای سلامتیان را به نخست وزیر انتخاب کند ولی به مجرد اینکه طرف مقابل چنین احساس کردند به طرق مختلف زیرایش را زدند. نفر دوم آقای نوبری در نظرش بود که ایشان هم در آن زمان به دلیل داشتن خانم خارجی، صلاح نمی دانست که وی را معرفی کند. دیگر بچه های هسته را توانا و یا مناسب آن پست نمی دید.

حقیقت آنست که قبل از انتخابات در مورد این مسأله فکر نشده بود و آقای بنی صدر روی این مسأله که در صورت بدست آوردن ریاست جمهوری، تیم و هیئت دولتش چه کسانی می توانند باشند لیستی در دست نداشت. در گروه هسته هم روی این موضوع فکری نشده بود و آن را خیلی ساده می پنداشتند و آقای بنی صدر هم که به توانایی خود و خودجوشی دیگران معتقد بود، فکر می کرد چون قادر است با هر کسی بجوشد و کار کند و هدایت امور را در دست داشته باشد، در این مورد بحثی با هسته مطرح نشده است. حداقل من یاد ندارم که حتی یکبار روی موضوع نخست وزیر و هیئت دولت قبل از انتخاب به ریاست جمهوری بحثی جدی به میان آمده باشد.

به هر حال تنور سرد شد و مسأله شکل دیگری به خود گرفت و بعد هم آقای بنی صدر در جلسه ای به ما گفت که این مهم نیست و آینده نزدیک مجلس شورای ملی کار خود را آغاز می کند و ما باید سعی کنیم در مجلس تا حدودی برنده شویم. پرسیده شد با چنین وضعیتی که هست و در صورتی که وزارت کشور در دست آقای هاشمی رفسنجانی

است، چگونه می شود یک انتخابات آزاد و سالمی داشت؟ بعد از آن در شورای انقلاب بحث شده بود و روزی آقای بنی صدر، بعد از اینکه از شورای انقلاب برگشت گفت، که قرار شده آقای مهدوی کنی وزیر کشور بشود و آقای زوارهای را که معاون اداری وزیر کشور است بردارد.

توضیح اینکه وزارت کشور سه معاون داشت: آقای مصطفی میرسلیم معاون سیاسی، آقای دکتر محمدباقر شایبورد معاون عمرانی و آقای زوارهای معاون اداری بود. تمام عزل و نصب استانداران، فرمانداران و بخشداران بعهده معاون اداری وزارت کشور بود و چون او حزبی و از مؤتلفه بود بنابراین رابطه خوبی با آقای بنی صدر نداشت بلکه ضدیت هم داشت.

روی این حساب به شرط اینکه آقای کنی، آقای زوارهای را بردارد و شخص دیگری را که مناسب باشد، جایش بگذارد به وزارت کشور منصوب گردید. {۸۹}

پولادی - شایبورد

نظر به اینکه آقای مهدوی کنی با مرحوم امیرحسین پولادی رابطه قبلی داشت، بدنبال او فرستاده بود و با وی صحبت کرده بود که او را به معاونت اداری منصوب کند و گویا حکم وی را هم نوشته بود ولی هنوز ابلاغ نکرده بود. آقای پولادی چون در نهضت آزادی با آقای دکتر شایبورد دوست بود، بعد از اینکه آقای پولادی از دفتر آقای کنی وزیر کشور خداحافظی می کند و از دفتر ایشان خارج می شود، یگراست به دفتر دوست خود آقای شایبورد می رود و بعد از احوالپرسی و گفتگو به ایشان می گوید که بله قرار است که یکی دو روز آینده من همکار شما بشوم و به معاونت اداری وزارت کشور منصوب گردم.

بعد از اینکه آقای پولادی از پیش آقای شایبورد می رود. آقای شایبورد همان شب به منزل و یا دفتر آقای زوارهای می رود و می گوید، چه نشستهای که آقای پولادی یکی دو روز آینده جایت را خواهد گرفت و قرار است که شما را بردارند و ایشان را جای شما بگذارند. آقای زوارهای می گوید، هیچ ایرادی ندارد و من همه چیز را برای انتخابات مجلس آماده کرده ام و حتی بخشداران را هم برای اینکار عوض کرده ام و چنانچه مرا هم بردارند، این مدت کمی که به انتخابات مانده آقای پولادی نه افراد لازم را دارد و نه می تواند همه آنها را عوض کند و مجبور است که با همه آنها کار کند.

آقای شایبورد می گوید، شما آقای پولادی را نمی شناسی او با روابطی که دارد می تواند دویست نفر از هر آستین خود بیرون بیاورد و قطع بدان در فاصله کمی همه آنها را معزول و دیگران را جایگزین خواهد کرد. بعد از این بحثها، به اتفاق پیش آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی می روند و جریان را توضیح می دهند و آنها هم به مهدوی کنی فشار می آورند و مهدوی نیز زیر قول خود زد و به بهانه های مختلف از برداشتن زوارهای امتناع ورزید.^۱

جهت روشن شدن سابقه آقای شایبورد، باید کمی به عقب رفت. بطوری که منقول است وی در جوانی عضو حزب توده بوده و بعداً هم که ظاهراً از حزب بیرون آمده، چنانچه بعداً معلوم شد نفوذی حزب در نهضت آزادی بوده است و همچنان تا بعد از دستگیری اعضا و سران حزب با حزب در ارتباط بوده است. از طرف دیگر با حزب جمهوری اسلامی و آقای حسن آیت نیز مربوط بوده و رابطه و همکاری داشته است.

۱- مرحوم امیرحسین پولادی داستان را برای اینجانب و آقای مهندس صادق امیرحسینی و علی امیرحسینی و بعضی از دوستان دیگر نقل کرده است.

بنابه گفته رکن‌الدین قره‌نی که دوست دکتر شایورد بود. روزی بدون اطلاع قبلی قره‌نی برای دیدن شایورد به منزل ایشان می‌رود زنگ درب را می‌زند و آقای شایورد بیرون می‌آید و تا چشمش به وی می‌افتد جا می‌خورد. آقای شایورد از روی ناچاری تعارف می‌کند و ایشان داخل منزل می‌شود. وقتی به داخل اطاق پذیرائی می‌رود می‌بیند که آقای حسن آیت آنجا نشسته است.

ایشان تا دکتر آیت را می‌بیند، بیرون می‌آید و به آقای شایورد می‌گوید شما میهمان دارید و یک وقت دیگری می‌آیم.

وقتی قره‌نی بیرون می‌آید دم درب آقای شایورد وی را قسم می‌دهد که آنچه دیدی پیش خودت بماند و جایی آن را نقل نکنی، او هم می‌گوید. نه من ته‌دی ندارم و به دوستان خواهم گفت و فکر می‌کنم خودت هم بعداً بدوستان می‌گوئی که ایشان در منزل شما بوده و با شما مراوده داشته است.^۱

بعداً ما فهمیدیم یکباری هم که آقای میرسلیم برای آشتی دادن آقای بنی‌صدر و آیت، هر دو را به منزل خودش دعوت کرده بود، این ملاقات هم از طریق آقای شایورد غیرمستقیم ترتیب داده شده بود. و بدین ترتیب حزب توده، و حزب جمهوری اسلامی و آیت و دار و دسته دکتر بقایی در شکست و حذف آقای بنی‌صدر با هم همکاری و همیاری داشتند.

بنابه گفته تاریخ «بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟»، تألیف داود علی بابائی، جلد دوم، ص ۴۱۴، آقای آیت ملاقات خود را با آقای بنی‌صدر چنین گزارش کرده است:

«ملاقاتی چندی پیش بین من و آقای بنی‌صدر اتفاق افتاد. ابتداء من با رفتن به نخست‌وزیری مخالفت کردم، زیرا می‌گفتند که آیت هم دست از عقیده‌اش برداشت و با بنی‌صدر کنار آمد و سازش کرد. و گفتم اگر خانه‌ای باشد، قبول دارم، که آقای بنی‌صدر آمدند و من هم رفتم و جلسه تشکیل شد.»

این ملاقات باید اواخر اردیبهشت و یا اوایل خرداد ۱۳۵۹، اتفاق افتاده باشد.

به هر حال به ترتیبی که وزارت کشور و آقای خمینی در مورد انتخابات عمل کردند و ذکر آن رفت، اکثریت مجلس در اختیار حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت.

آقای بنی‌صدر تهدید کرد که مجلس را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را افتتاح نمی‌کند و نخست‌وزیر به آن معرفی نخواهد کرد. {۹۰} آقای خمینی هم طبق روش خودش با به نعل و به میخ زدن به وی می‌گفت که نگران نباشید و کارها درست می‌شود و من خودم مشکل را حل می‌کنم، به آقای بنی‌صدر فشار آورد و وی نیز از حرف خود عدول کرده مجلس را در تاریخ ۷ تیر ماه ۱۳۵۹ رسماً افتتاح کرد و یک قدم دیگر در مقابل آقای خمینی عقب نشست. با افتتاح مجلس وسیله رئیس‌جمهور، معنایش به رسمیت شناختن و قانونی بودن آن بود، در چنین حالتی آقای بنی‌صدر باید سعی می‌کرد که حداقل بی‌طرفها را تا جایی که ممکن است به خود جلب کند. اما به عکس وی از در مخالفت با مجلس برآمد و آنها را نیز از دست داد. وی در این رابطه می‌گوید: «البته بسیاری از نمایندگان اصرار می‌کردند که با مجلس بجوشم. نمایندگان را روشن کنم، می‌گفتند اکثریت حزبی نیستند و... اما نمی‌پذیرفتم چرا که نمی‌خواستم به مجلس علاوه بر رسمیت مشروعیت نیز بدهم. با این مجلس مخالفت کردم، مخالفت از هر دو سو، روز به روز بیشتر می‌شد... اما وقتی فکر می‌کنم اگر

مخالفان استبداد ملاتاریا، از وضعیت ارزیابی درستی می‌کردند و دست کم ۴۰ نماینده از کسانی را که به مجلس فرستادند که روی حرفشان می‌ایستادند با توجه به جهت‌گیری عمومی، مجلس نمی‌توانست به سمتی برود که رفت.» {۹۱}

آقای بنی‌صدر پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری و وسیله رهبر انقلاب در تاریخ ۱۵ بهمن ۵۸ و قدرت قانونی پیدا کردن، با وجودی که نتوانست دولت خود را تشکیل دهد، با برعهده گرفتن ریاست شورای انقلاب با دولت شورای انقلاب رسماً مشغول به کار گردید.

مهمترین معضل آن دوران و بعد از آن بحران گروگان‌گیری بود که کل سیاست کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داده و علاوه بر اینکه ایران را در انزوای کامل سیاسی و اقتصادی در جهان قرار داده بود، موجب پدید آمدن دولت در دولت دانشجویان پیرو خط امام بعنوان کانون قدرتی جدید در کشور گردید. پس از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری آقای خمینی در ابتداء بوی وعده داد که حل بحران گروگان‌گیری را برعهده ایشان می‌گذارد اما سپس از آن عدول کرد. {۹۲}

دانشجویان پیرو خط امام که در تمام امور دولت دخالت می‌کردند و با در اختیار داشتن صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با به اصطلاح افشاگرهای خود، منزلتهای انسانی و حقوق فردی و اجتماعی را از بین برده و بدون قاضی و دادگاه، این و آن را به خیانت، جاسوسی، عامل بیگانه بودن، متهم می‌کردند.

شب از صدا و سیما افشاگری می‌شد و بلافاصله پس از آن با عواملی که تحت نامهای مختلف در اختیار داشتند افراد در منزلشان بازداشت و به دادستانی انقلاب منتقل می‌شدند.

شب هنگام بعد از اخبار شب حدود ساعت ۲۲ افشاگری علیه آقای دکتر ناصر میناچی از صدا و سیما پخش شد و بلافاصله ساعت ۲ بعد از نیمه شب در منزلش بازداشت گردید و به اوین برده شد که با فشار آقای بنی‌صدر و تصویب شورای انقلاب ساعت ۲۲/۳۰ دقیقه روز بعد از زندان آزاد گردید. {۹۳}

آقای بنی‌صدر به شدت به عمل دانشجویان حمله کرد و عمل آنان را مخالف ۱۰ اصل قانون اساسی شمرد و سرانجام در شورای انقلاب این نوع افشاگری ممنوع گردید و قرار شد در صورتی که اسنادی علیه گروهها و اشخاص وجود دارد آنها تحویل یک هیأت قضایی داده شود تا پس از بررسی در صورتی که اتهامی وارد بود، طبق ضوابط قانونی از متهم بازجویی بعمل آید. {۹۴}

نظر به اینکه در مورد چگونگی شکل‌گیری بحران گروگان‌گیری و اثرات آن بطور مشروح در کتاب «گروگان‌گیری و جان‌نشینان انقلاب» بحث کرده‌ام، در اینجا به همین مختصر قناعت می‌کنم و علاقمندان را به آن کتاب ارجاع می‌دهم. و به توضیح انقلاب فرهنگی که یکی از عوامل استقرار استبداد و دیکتاتوری و آماده کردن و شدن طرح کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب ملت ایران است به شرح تعطیلی دانشگاهها که به منظور اجرای انقلاب فرهنگی است و فرمان آن در ۲۲ خرداد ۵۹ صادر شد، می‌پردازم.

فصل دوم انقلاب فرهنگی

عواملی که در صدد قبضه کردن کامل قدرت بودند و پشت سنگر دانشجویان مخفی و از پشت آنها را هدایت می‌کردند، به بهانه تغییر نظام آموزشی کشور و انقلاب فرهنگی، برای اینکه تب و تاب گروگان‌گیری فرو نشسته بود و می‌بایستی برای سد کردن راه موفقیت ریاست جمهوری،

۱- رکن‌الدین قره‌نی از بستگان تیمسار قره‌نی و رئیس دفتر آقای مبشری وزیر دادگستری در دولت موقت و از دوستان مشترک نهضتی‌ها و شایورد بود و آقای علی امیر حسینی موقوف را برای اینجانب نقل کرد.

طرح بستن دانشگاهها را به اجراء در آورند. قرار بر گلوله بستن و کشت و کشتار، دانشجویان مخالف و گروههای سیاسی به بهانه تبدیل کردن دانشگاه به مرکز دفاتر احزاب و دستجات و انبار کردن سلاح و مهمات، گرفته شده بود که آقای بنی‌صدر به موقع وارد عمل شد و مانع کشت و کشتار گشت.

آقای دکتر تقی‌زاده، رئیس دانشگاه ملی وسیله دانشجویانی که در جلسات دانشجویان پیرو خط امام، شرکت داشتند، مطلع شده بود که به بهانه لزوم انقلاب فرهنگی قرار بر اجرای طرح بستن دانشگاهها گذاشته شده است. {۹۵} سازمانهای دانشجویی مسلمان و دانشجویان طی اطلاعیه‌ای از شورای انقلاب خواسته بودند که انحلال نظام دانشگاهی کشور را اعلام کند.

بدین منظور جلسه شورای انقلاب تشکیل شد و آقای بنی‌صدر با تعطیل کردن دانشگاهها مخالفت کرده، تهدید به استعفا کرد که در نتیجه در همان روز ۲۹ فروردین ۵۹، در حضور آقای خمینی باز جلسه شورای انقلاب تشکیل شد. {۹۶} بهانه این بود که چون گروههای «ضد انقلاب» دانشگاهها را ستاد فعالیتهای مسلحانه در کشور کرده‌اند و نظر به اینکه ۱۰ درصد استادان «ضد انقلاب» و ۱۰ درصد هم موافق انقلاب و ۸۰ درصد استادان بی‌تفاوت هستند، با بستن دانشگاهها و تصفیه ۱۰ درصد «ضد انقلاب» و تغییر برنامه‌های تحصیلی، انقلاب اسلامی به پیروزی می‌رسد. سرانجام پس از بحثهای مختلف در همان جلسه موافقت شد: ۱- از تعطیل دانشگاهها صرفنظر شود. ۲- سال تحصیلی ادامه یابد و در خرداد ماه امتحانات بعمل آید و در تعطیلات تابستانی، وزارت علوم تغییرهای لازم در نظام دانشگاهی را مطالعه و پس از تصویب مقامات مسئول، از سال تحصیلی جدید آن را به اجرا بگذارند. ۳- به گروههای سیاسی که دانشگاهها را مراکز فعالیتهای خویش قرار داده‌اند، تا سه‌شنبه ۲ اردیبهشت فرصت داده شود که مراکز خویش را به خارج از دانشگاه انتقال دهند و در بیرون از دانشگاه براساس قانون اساسی از آزادی فعالیت برخوردار باشند. {۹۷}

از طرف دیگر اطلاع حاصل شد که حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دانشجویان پیرو خط امام، تدارک دیده‌اند که قبل از روز سه‌شنبه، زد و خورد خونینی را بوجود آورده و آن را دست آویز تعطیل دانشگاه کنند. {۹۸} به ریاست جمهوری گزارش شده بود که از بیرون به درون دانشگاه و از درون به بیرون، تیراندازی می‌شود که وی برادرزاده خود آقای دکتر سیدحسین بنی‌صدر را فرستاد و از مردم خواست اطراف دانشگاه را خالی کنند. کوششهای وی و چند نفر دیگر تا صبح روز بعد ادامه یافت و گرچه در دو روز پیش از تخلیه دانشگاه زد و خوردهایی بوقوع پیوست و چند نفر جان خود را از دست دادند اما «طرح دانشگاه غرق در خون» نتوانست اجراء شود و گروهها، ستادهای خود را در دانشگاه جمع کردند و طرح تعطیل شدن دانشگاه عقیم ماند و دانشگاه به کار خود ادامه داد. انقلاب فرهنگی و توطئه بستن دانشگاه که برای ادامه حکومت مراکز متعدد قدرت خودکامه و ممانعت از پیروزی رئیس‌جمهوری و قبضه کردن دانشگاهها طرح‌ریزی شده بود، نتیجه‌ای را که از آن انتظار داشتند حاصل نگشت و بنا به گفته آقای دکتر آیت، در انقلاب فرهنگی آقای بنی‌صدر سوار بر موج شد و از آن سالم جست و آن را به سمت دلخواه هدایت کرد. اما در برنامه‌های بعد کاری خواهیم کرد که بابای بنی‌صدر هم نتواند از عهده‌اش برآید. {۹۹}

بعد از تنفیذ حکم ریاست جمهوری و برای بیرون بردن صدا و سیما

از دست قدرت‌طلبان، آقای بنی‌صدر از طریق فشار افکار عمومی و فشار بر شورای انقلاب، موفق به تعویض شورای سرپرستی شد و آقایان دکتر احمد غضنفرپور، دکتر محمدعلی هادی و حداد عادل به شورای سرپرستی منصوب شدند. {۱۰۰}

با محدود شدن قدرت آنان از صدا و سیما و کوتاه شدن دست دانشجویان پیرو خط امام از سازمان صدا و سیما و از دخالت در بعضی امور و افشاگریهایشان و به سنگ خوردن تیرشان در قبضه کردن دانشگاه و بستن آن، سرانجام آقای خمینی جهت حمایت آنان و برخلاف قانون اساسی که خود آن را امضاء کرده بود، در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۹ با صادر کردن فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی عملاً برنامه بستن دانشگاهها به اجراء درآمد و در این رابطه بسیاری از استادان، محققین، پژوهشگران و... تصفیه و از دانشگاه و محیطهای آموزشی اخراج شدند.

پس از ذکر مختصر و فشرده انقلاب فرهنگی، برای روشن شدن هدف و ماهیت طرح انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه، پس از فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۹، وسیله آقای خمینی، بحث را در سه قسمت زیر ادامه می‌دهم:

۱- هدف از طراحی انقلاب فرهنگی

۲- سیر وقایع از ۲۸ فروردین تا ۲۲ خرداد ۵۹، روز فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی

۳- «ستاد انقلاب فرهنگی» انتصابی و بستن دانشگاهها

۱- هدف از طراحی انقلاب فرهنگی

حقیقت آنست که انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه به بهانه تغییر نظام آموزشی کشور، برای به انحصار در آوردن دانشگاهها، در جهت تحکیم پایه‌های قدرت حکومت استبدادی بود والا آقای بنی‌صدر قسمتی از برنامه حکومت اسلامی را از قبل، تغییر سیستم آموزشی و فرهنگی کشور در جهت رسیدن به آزادی و استقلال کشور قرار داده بود ولی بستن و تعطیل کردن دانشگاه جریان بدست گرفتن قدرت بود و نه تغییر سیستم آموزشی، زیرا تغییر سیستم آموزشی تعطیل کردن و بستن دانشگاه لازم نداشت و به همین علت در سرمقاله ۱ اردیبهشت ۵۹ تحت عنوان «نباید گذاشت که» آورده شد: «گرداننده جناحی از یک گروه سیاسی به دستیاران خود تعلیم داده است که نباید گذاشت بنی‌صدر موفق بشود، برای اینکار لازم است که:

- غیر مستقیم مانع انجام کارها بشویم و وانمود کنیم او رئیس‌جمهوری و مسئول امور کشور است و نارسائی‌ها از اوست.

- مجلس را آماده کنیم تا در هر لحظه مناسب در برابر او بایستد.

- او را وادار به کناره‌گیری کنیم.

و اگر برای دانشجویانی، مسئله تغییر نظام آموزشی، مسئله اصلی است، برای عده‌ای که گمان می‌کنند باید به هر قیمت کینه‌های شخصی‌شان را ارضاء کنند، تعطیل دانشگاه باید بصورت موج همه جا را در برگیرد. یعنی همه جا تعطیل بشود تا نظام غلط و ضد انقلابی تغییر کند! بدین قرار عده‌ای در پشت نشسته‌اند تا کنترل حرکت را در دست بگیرند و به خیال خود با تعطیل عمومی کشور ناکامی بنی‌صدر را فراهم بیاورند. اینها کور خوانده‌اند چرا که:

۱- رئیس‌جمهوری مسئول دولت فعلی نیست. دولت فعلی برگزیده اکثریت شورای انقلاب است. آنها که از پشت سر می‌خواهند «انقلاب فرهنگی» چین را در ایران کپی کنند و گمان می‌کنند بنی‌صدر لیوشائوچی است و با این «انقلاب» او را از سر راه برمی‌دارند و یا ضعیف می‌کنند آشکارا بوطن خود خیانت می‌کنند و نمی‌دانند که:

بنی‌صدر لیوشائوچی نیست، مردی است که ملتی با اکثریت بی‌نظیر

۱- آقای بنی‌صدر در همان زمان گفت در شورای انقلاب این استدلال کسانی بود که می‌خواستند دانشگاه را به تعطیلی بکشاند

در تاریخ دنیا او را به ریاست جمهوری برگزیده‌اند و موافق سنجش افکار امروز آنها هم که رأی نداده بودند، با او موافق شده‌اند.

دانشجویانی که خود را مسئول و نسبت به سرنوشت کشور دلسوز و خود را مسلمان و پیرو خط امام می‌دانند باید با استواری تصمیم شورای انقلاب را ب اجرا بگذارند.

تغییر نظام آموزشی، باید با تغییر عمومی اجتماعی همراه باشد و امری نیست که جداگانه انجام پذیرد. بنابر این ایجاد آشفته‌گی در شرائطی که حکومت در دست نیروی اسلامی است، نه قابل توجه است و نه بسود حکومت اسلامی. این آشفته‌گی‌ها تنها بکار تسویه حسابهای داخلی و برخورد قدرت می‌خورد و مردم کشور باید هوشیار باشند و نه تنها وارد این بازیها نشوند بلکه بجد با آن مقابله کنند.

وظیفه خود می‌دانیم که هر چه پشت پرده می‌گذرد برای مردم روشن و آشکار بازگو کنیم تا مردم خود نسبت به سرنوشت خود تصمیم بگیرند.» {۱۰۱}

روزنامه انقلاب اسلامی براساس مداراک و شواهدی که در دست داشت در تاریخ چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۵۹ نوشت: «ما مدارک و شواهدی را که در دست است و اثبات می‌کند که عده‌ای از درون و برون حزب به کینه‌ورزی علیه رئیس‌جمهوری منتخب ملت می‌پردازند و این کار را در دیگران نیز القا می‌کنند برای شورای حزب خواهیم فرستاد و در انتظار جواب ایشان خواهیم ماند و برای اشاره یادآوری می‌کنیم که برادران حزب به آرشو روزنامه جمهوری اسلامی مراجعه کرده و روش این روزنامه را در دوران انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن مورد بررسی قرار دهند.» {۱۰۲}

آقای بازرگان نیز در دفاع از آقای بنی‌صدر تصریح کرده است که بحث انقلاب فرهنگی، بحث تغییر نظام آموزشی نیست: «در یکی از بحثهای کنار شورای انقلاب آقای بنی‌صدر با حضور وزیر فرهنگ و آموزش عالی و نمایندگان آقایان (دانشجویان) گفته بودند که انقلاب فرهنگی جنجال و انحلال لازم ندارد. اگر طرحی دارید بیاورید روی چشم می‌گذاریم و با هم بررسی می‌کنیم.» {۱۰۳}

آقای بنی‌صدر که خود براساس اطلاعاتی که بدست آورده و هدف از انقلاب فرهنگی را خوب در یافته بود، در روز شنبه ۳۰ فروردین ۵۹ در سر مقاله روزنامه انقلاب اسلامی از جمله نوشت:

«یکی از مواردی که امروز مسئله شده است، تغییرات بنیادی در نظام آموزشی است. این کار چگونه و در چه زمانی باید انجام بگیرد؟ ضرورت‌های بالا را چه مقامی باید شناسایی علمی کند؟ چه مقامی باید ببیند که آیا زمینه اجتماعی انجام این تغییر فراهم شده یا خیر؟ حدود این تغییر و امکانات انجام آن را کدام مسئولی برآورد کرده است؟ در کشوری که در همه جنبه‌های داخلی و خارجی درگیری وجود دارد چگونه می‌توان به هدفهای انقلاب دست یافت؟

ضرورت تغییر با تغییرات اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌شود. در جامعه‌ای که چرخ اقتصاد هنوز به حرکت در نیامده است و تحت محاصره اقتصادی نیز قرار گرفته است، بعثت فرهنگی و آن تغییر بنیادی فرهنگی، به وجود آمدن روحیه کار و تلاش و نظم و به خصوص وحدت تصمیم‌گیری است. هر عملی بنام «انقلاب فرهنگی» که انحراف از این عمل تعیین کننده و وحدت تصمیم‌گیری باشد، ضد انقلابی و قطعاً مخالف با اسلامی کردن فرهنگ است. ... با توجه به این حقایق است که دانشجویان مسلمان باید اجرای مصوب شورای انقلاب که در ۲۹ فروردین ماه در حضور امام اتخاذ شد را فریضه خود شناسند و نه تنها در برخوردها پیشقدم نشوند بلکه مانع از هر گونه برخورد بگردند تا اگر ظرف ۳ روز ستادهای گروه‌ها تعطیل نشدند به ترتیبی که مقرر است

عمل شود.» {۱۰۴}

وی در یکشنبه ۳۱ فروردین باز در سر مقاله روزنامه انقلاب از جمله نوشت:

«... بر شورای انقلاب است که از خود قاطعیت نشان دهد و تصمیم خود را بدون درنگ و تأخیر به اجرا گذارد. امروز نظم شرط تداوم انقلاب بلکه حیات ملی ماست و باید با روحیه انقلابی و مصمم آن را برقرار کرد.» {۱۰۵}

ریاست جمهوری در چهارشنبه ۳ اردیبهشت در سرمقاله‌ای تحت عنوان «استقرار حاکمیت» متذکر شد:

«باید انقلاب فرهنگی را از ابداع، از تولید، از جستجوی روشهای سازنده برای راهبری جامعه بسوی جامعه اسلامی شروع می‌کرد. دانشجوی مسلمان باید بداند تا وقتی در روشها و در هدفها و حتی در کلمات و اصطلاحاتی که بکار می‌برد، مجذوب و مرعوب «چپ‌قلابی» است که جز تخریب نمی‌داند، انقلاب اصیل فرهنگی محال است. هر اندازه کار مسابقه در خودکامی در تصمیم، در فعالیتهای زورمدارانه، در مصرف فرآوردهای غرب و شرق (چه با روتوش و چه بدون روتوش) بالا گیرد، دانشگاه بیشتر از اسلام دوری می‌گیرد و بیشتر در دست «چپ‌قلابی» قرار می‌گیرد... و اگر می‌توان تغییرات بنیادی را به صورت طرح بر کاغذ نوشت، این کار نیاز به تعطیل دانشگاه و موج تعطیل در کشور ندارد. این نظام با مبارزه با کیش شخصیت و تبدیل به انسان فعال و نسبی با روشهای سازنده تغییر می‌کند. دانشجویان مسلمان هم از ابتدای پیروزی انقلاب باید این نقش را برعهده می‌گرفتند...»

اینها، این گروههای چپ نما در دو روز گذشته، ابتکار «عملیات قهرآمیز» را در دست گرفتند. چرا؟ بهانه آنها چه بود بهانه این بود که می‌خواهند دانشگاهها را تعطیل کنند!! غافل از اینکه خود دانشگاهها را تعطیل کرده‌اند. در دانشگاه درس و بحثی در کار نیست و عملاً به مرکز فعالیتهای تخریبی و صدور این فعالیتها تبدیل شده است. در عمل به مرکز تهیه نقشه‌های توطئه‌ها تبدیل شده است. وقتی من پرسیدم انقلاب فرهنگی چه حاجتی به تعطیل دانشگاه دارد، پاسخ شنیدیم که دانشگاه به ستادهای عملیاتی گروه‌ها تبدیل شده است (بگذردم از اینکه حالا می‌گویند طرح این موضوع انحرافی است). دانشگاه باید جای علم باشد و محصول آن علم باشد. دانشگاه باید جامعه را بی‌نیاز کند، مستقل کند و...»

بدین قرار همان‌طور که تعطیل دانشگاه دلیل نداشت، ایجاد برخوردهای خونین از سوی چپ نمایان نیز دلیل نداشت. اگر آنها هم به حرفشان پایبند بودند و فرق «تضاد آنتاگونیستی» را با «تضاد غیر آنتاگونیستی» می‌دانستند. نباید تن به روشهای تخریب می‌دادند و اسباب سنگین شدن جو خشونت را فراهم می‌آوردند. در کردستان و همه جای دیگر نیز همین سخن صدق می‌کند.» {۱۰۶}

ریاست جمهوری در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۹ در سر مقاله «معنی تجاوز» از جمله متذکر شد:

«این تعبیر درست است که به هنگام مراجعت از خوزستان لوکوموتیو حادثه‌ای که از دانشگاه شروع می‌شد و به همه جا دامن می‌گسترده و باید با خونریزی مهیب و سقوط دولت انقلابی می‌انجامید، به حرکت درآمده بود. من توانستم به درون آن پیرم و با زحمت طاقت شکنی آن را مهار کنم. هدف این حادثه را آقای کارتر در نطق دیروز خود در مقام توجیه تجاوز دولتش به ایران به روشنی و وضوح تمام شرح کرده است:

«با جریان مداوم اضمحلال قدرت مرکزی در ایران و خطرهای روز افزونی که متوجه سلامت گروگانها می‌بود و نیز درک صریح و روشن این

مطلب که آزادی گروگانها به این زودبها میسر نخواهد بود، من تصمیم گرفتم عملیات آزادی گروگانها را آغاز کنم». {۱۰۷}

با توضیحاتی که گذشت باید معلوم شده باشد که هدف از طرح انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه به انحصار در آوردن دانشگاه و یکدست کردن قدرت بوده است و تغییر سیستم آموزشی کشور بهانه‌ای بیش نبوده است، حال به قسمت دوم که سیر وقایع از ۲۸ فروردین تا ۲۲ خرداد ۵۹ است می‌پردازم که در قسمت اخیر و سوم که بعداً خواهد آمد، مطلب قسمت اول نیز روشنائی بهتری خواهد یافت.

۲- سیر وقایع از ۲۸ فروردین تا ۲۲ خرداد ۵۹ (روز فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی)

آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور برای احیای طرح‌های عمرانی و کشاورزی خوزستان و رسیدگی به مشکلات و مسایل مردم آن سامان در تاریخ ۲۵ فروردین ۵۹ به آن استان عزیمت کردند {۱۰۸} و در آنجا مشغول رسیدگی به طرحها و مشکلات مردم بودند که آقای دکترعباس شیبانی دبیر شورای انقلاب بوی تلفنی اطلاع داد، که شورای انقلاب تصمیم به تعطیل دانشگاه گرفته است، بدین علت وی برنامه‌اش را در خوزستان نیمه تمام گذاشت و فوری به تهران بازگشت.

آقای دکتر باهنر عضو شورای انقلاب و از مؤسسين حزب جمهوری اسلامی و عضو شورای مرکزی آن در گفتگویی که با کیهان در تاریخ ۲۷ فروردین ۵۹ انجام داد، در مورد تغییر نظام آموزشی و تعطیلی دانشگاه گفت:

«در زمینه تعطیل دانشگاهها اطلاع رسمی در دست نیست، اما زمره‌هایی بوده مبنی بر اینکه گروههای اسلامی دانشگاهها معتقدند که دانشگاهها باید متناسب با نیازهای انقلاب اسلامی تغییر کند و نظام و سیستم تازه‌ای در آنجا پیاده شود. در این مدت تغییر چشم‌گیری در سیستم دانشگاهها داده نشده و این هدف را بدنبال پیام امام تعقیب می‌کنند و هدف این است که نظام دانشگاهها را مطابق با انقلاب اسلامی عوض کنند. در زمینه تغییر این نظام دو نظریه وجود دارد یکی اینکه دانشگاهها به همین طریق ادامه دهند و به تدریج برنامه‌ریزیهای تازه انجام شود و کادری متناسب انتخاب شود که احتیاج به دراز مدت دارد و این در واقع یک رفرم در دانشگاههاست. اما نظریه دوم این است که دانشگاهها برای مدتی تعطیل شود و دانشجویان با فعالیتهای انقلابی مثلاً شرکت در نهضت سوادآموزی، جهاد سازندگی و غیره بپردازند و در فاصله‌ای که به یک سال می‌کشد فراغی باشد تا بتوانند برنامه دقیقی برای تغییرات اساسی در دانشگاهها پیاده کنند. دکتر باهنر در پاسخ به این سؤال که آیا مسئله در شورای انقلاب مطرح شده یا خیر گفت: هنوز بطور رسمی مطرح نشده است. اما در حاشیه مذاکرات شورا مطرح شده و در سال گذشته نیز ضمن مذاکراتی که در این مورد داشتیم، آخرین تصمیم مبنی بر این بود که دانشگاهها به همان وضعی که دارند کار خود را ادامه دهند.» {۱۰۹}

ملاحظه می‌شود که موافق بیان آقای دکتر باهنر، تغییر نظام آموزشی کشور قبلاً هم در شورای انقلاب مطرح و پس از بررسی جوانب مختلف آن، تصمیم بر باز بودن دانشگاهها و تغییر تدریجی نظام آموزشی مناسب بوده است. اما در غیاب ریاست جمهوری بقول آقای باهنر در حاشیه شورای انقلاب بستن دانشگاهها مطرح شده و ابتدا مدت آن را هم یکسال تعیین کرده‌اند {۱۱۰} و چون به زعم آنها تحصیل کردن علم و دانش از امور غیرانقلابی محسوب شده، تکلیف دانشجویان در مدت بستن دانشگاهها، پرداختن به کارهای انقلابی و یا به عبارت دیگر پرداختن به قبضه کردن قدرت است.

همانطوری که قبلاً گذشت آقای بنی‌صدر که برای احیای طرح‌های عمرانی و کشاورزی خوزستان و رسیدگی به مشکلات و مسایل مردم آن سامان در تاریخ ۲۵ فروردین ۵۹ به آن استان عزیمت کرده و در آنجا مشغول رسیدگی به طرحها و مشکلات مردم بودند و اینجانب سرمقاله ۲۷ فروردین ۵۹ را به «احیای خوزستان» و سفر رئیس‌جمهور اختصاص دادم. {۱۱۱} آقای بنی‌صدر در تاریخ ۲۷ فروردین در محل اقامت خود در اهواز با روحانیون خوزستان دیدار و گفتگو داشت {۱۱۲} که آقای دکتر عباس شیبانی دبیر شورای انقلاب تلفنی بوی اطلاع داد که شورای انقلاب تصمیم به تعطیل دانشگاه گرفته است. بدین علت وی برنامه‌اش را در خوزستان نیمه تمام گذاشت و فوری به تهران بازگشت و بلافاصله جمعه ۲۹ فروردین ۵۹ شورای انقلاب تشکیل شد و باتفاق آراء تصمیماتی اتخاذ گردیده بود که آقای بنی‌صدر در مصاحبه رادیو و تلویزیونی خود آنها را به اطلاع ملت رساند. وی اظهار داشت: «ما قبلاً در شورای انقلاب بحثی کردیم و بعد خدمت امام رسیدیم و پیشنهاد مصوبمان را که باتفاق آراء هم تصویب کرده بودیم با ایشان در میان گذاشتیم ایشان هم همان نظر را قبلاً اظهار کرده بودند. این پیشنهاد را هم خود من دادم ما در دانشگاه نمی‌خواهیم هیچ گروهی را از آزادی‌اش سلب کنیم. نفس نکشد و یا تصفیه‌ای نکنیم آنطور نیست.

اما دانشگاه هم نمی‌شود ستاد باشد. آیا در دنیا جایی سراغ دارید که مثلاً یک گروهی ۵۰ اطاق بتواند در اختیار داشته باشد و هر جور دلش خواست رتق و فتق امور کند به زور موضع بگیرد و چند گروهند که این امکانات را گرفته و به خود منحصر کرده و عملاً اینجا را از دانشگاهی خارج کردند و تبدیل به ستاد کرده‌اند. این ستاد باید تعطیل شود که گروههای سیاسی ستاد در بیرون دانشگاه و در حدود قانون اساسی می‌توانند تشکیل بدهند... ما این‌طور تصمیم گرفتیم که دانشگاه به کار خود ادامه می‌دهد تا امتحانات به پایان برسد بعد هم تلاش و کوشش برای یافتن خطوط اساسی نظام جدید آموزش عالی که بدون آن این انقلاب واقعاً ناتمام است و گروههای سیاسی که در دانشگاه هستند و تعدادشان زیاد است ستادهای خود را از آنجا برمی‌چینند اگر از صبح شنبه شروع به برچیدن کنند همان روز اول هم می‌توانند قضیه را تمام کنند ولی ما از لحاظ اینکه اگر ابهاماتی در ذهنشان هست رفع شود و از روی آگاهی عمل کنند قرار را سه روز گذاشتیم و امیدواریم که در این سه روز دانشگاه به حالت سالم بحث آزاد و گفت و شنود برگردد و این ستادها آنجا را تخلیه کنند اگر خدای ناکرده چنین گمان کردند که حرفی است که می‌زنیم بدون اینکه دنباله داشته باشد آن وقت من از مردم دعوت خواهم کرد که با خود و اعضای شورای انقلاب در دانشگاهها حضور داشته باشند و ما آن ستادها را تعطیل خواهیم کرد.» {۱۱۳}

شورای انقلاب نیز در همان تاریخ پس از ملاقات با آقای خمینی رهبر انقلاب و تأیید مصوبات شورای انقلاب وسیله ایشان اطلاعیه‌ای صادر کرد: کیهان چنین گزارش کرده است:

پیش از ظهر دیروز (جمعه ۲۹ فروردین ۵۹) دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری کشورمان به همراه اعضای شورای انقلاب با امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران دیدار و گفتگو کردند. در پایان این ملاقات که تا ساعت چهارده ادامه داشت اطلاعیه زیر انتشار یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم

«ملت مسلمان مبارز و با فرهنگ ایران یکی از ویژگیهای انقلاب اسلامی ما اهمیت و عظمت بعد فرهنگی آن است. ملتی که برای به ثمر رساندن انقلاب خود دهها هزار شهید داده در این اندیشه بوده است که پس از پیروزی نهبان انقلاب خود باشد و مطابق ضوابط و قواعد خودی

بیندیشد و نیروی انسانی کار آمد و کارشناسان خود را با قواعد و ضوابط انقلابی و اساسی تربیت کند از اینرو بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ضرورت است تغییر بنیادی نظام آموزشی اعم از ابتدایی و متوسطه و عالی مورد توجه مسئولان امر قرار گرفت. این دگرگونی بنیادی در اساس و محتوای برنامه‌ها، جهت‌گیری تعلیمات عالی در حد اسلامی انقلابی، گزینش معلمانی که درد مردم را دریابند و برای انقلاب دل بسوزانند، بدون برخوردی انقلابی و صادقانه و عمیق عملی نبوده و نیست. اما کسانی که دلشان برای انقلاب اسلامی نمی‌تپد و درک دیگری از دانشگاه و کار دانشگاه دارند بایجاد بحران در امور دانشگاهی و تبدیل مراکز آموزش عالی به ستاد عملیات سیاسی تفرقه‌آور، عملاً مانع دگرگونی بنیادی دانشگاهها شده‌اند و موجب نارضایی همه علاقمندان به تعلیمات عالی متعهد گردیده‌اند. امام امت که همواره بیانگر خواسته‌های اصیل و اساسی ملت است در پیام نوروزی خود به این مسئله پرداختند و نظام آموزش عالی را که میراث رژیم سابق است و استعمار پایه‌گزار و توسعه دهنده آن بوده است بشدت محکوم کردند و خواسته است که این امر بطور جدی مورد توجه قرار گیرد. دانشگاهیان و دانشجویان مسلمان که از نظام آموزشی طاغوتی در رنج بوده و هستند با این پیام جان تازه‌ای یافته‌اند و تغییر بنیادی نظام را خواستار شده‌اند. این خواست دانشگاهیان و دانشجویان مورد تأیید ماست و کاری است که هر چه زودتر باید به بهترین وجه و با توجه به احوال کنونی کشور انجام یابد ولی سرنوشت سازترین مسئله بخصوص در شرایط فعلی کشور آنست که حاکمیت امور با تأیید همه مردم در دست دولت باشد و دولت یکپارچه با یاری و همکاری ملت کارهای اساسی و تغییرات بنیادی را به سامان برساند. یگانگی و وحدت، شرط ضرور جراحی‌های بزرگ و اقدامات بنیادی است. در شرایط کنونی دولت نمی‌تواند کانون توطئه‌ها و یا مراکزی را که موجب درگیری و اختلاف نظر و عمل در دانشگاه می‌شود بپذیرد. دانشگاه در هر زمان و خصوصاً در حال حاضر باید محل کار و فعالیت دانشگاهی ملهم از انقلاب اسلامی باشد. و از حالت ستاد عملیاتی گروههای گوناگون خارج شود و شورای انقلاب در این امر اصرار دارد به اینکه هر چه زودتر دگرگونی‌های بنیادی در نظام آموزشی عالی بوجود آید و بدین منظور برنامه زیر را که امروز جمعه ۲۹ فروردین ۵۹ به تصویب حضرت امام رسیده است به مرحله عمل درآورد:

۱- ستادهای عملیاتی گروههای گوناگون، دفترهای فعالیت و نظایر اینها که در دانشگاهها و دانشکدهها و مؤسسات آموزش عالی مستقر شده‌اند در ظرف سه روز از صبح شنبه تا پایان روز دوشنبه برچیده شود. چنانچه تا پایان این مهلت تأسیسات مذکور برچیده نشوند شورای انقلاب مصمم است که همه با هم یعنی رئیس‌جمهوری و اعضای شورا مردم را فراخواند و همراه با مردم در دانشگاه حاضر شوند و این کانون‌های اختلاف را برچینند.

۲- دانشگاهها و مدارس عالی باید ترتیبی دهند که امتحانات تا چهاردهم خرداد پایان یابد و از ۱۵ خرداد تعطیل خواهد شد تا فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی داشته باشد. پذیرش دانشجویی براساس موازین جدید انجام خواهد یافت.

هر گونه استخدام در دانشگاهها از هم اکنون باید متوقف شود. انتظار داریم دانشگاهیان و دانشجویان و همه ملت عزیز ایران در اجرای این طرح صمیمانه همکاری کنند. خدای متعال یار و راهنمای ما در پیشبرد انقلاب عزیز اسلامی ما باشد. شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران - جمعه ۲۹ فروردین ۱۳۵۹» {۱۱۴}

متعاقب اطلاعیه فوق، مجدداً شورای انقلاب، غروب شنبه ۳۰ فروردین ۵۹، در جلسه فوق‌العاده خود در رابطه با دانشگاهها، اطلاعیه

دیگری صادر کرده و در آن نکاتی را به اطلاع مردم رسانده که به قرار زیر است:

۱- دگرگونی بنیادی نظام آموزشی دست زدن به یک انقلاب وسیع و عمیق که بر مبنای اصلتها و ارزشها حقایق انقلاب اسلامی استوار باشد از ابعاد مهم انقلاب اسلامی ایران است و شورا با آگاهی انقلابی پرداختن به این امر عظیم را وظیفه اصلی و اساسی خود و همه نیروهای انقلابی مسلمان می‌داند و معتقد است که اینکار بدون مشارکت همه جانبه دانشگاهیان و دانشجویانی که در خدمت انقلاب اسلامی ایران و در جهت رهنمودهای امام امت گام بر میدارند عملی نیست...

۲- شورای انقلاب معتقد است که تأخیر در این امر مهم ناشی از نابسامانی‌ها و درگیریهای گوناگون بوده است و به همین دلیل نیز با تشنج در محیط دانشگاهها مخالف است و چنین وضعی را مغایر با تدارک فرصت جهت دگرگونی بنیادی نظام آموزشی می‌داند.

۳- تصمیم شورا در مورد برچیدن ستادها و دفاتر فعالیت گروههای مختلف شامل کلیه مراکز، دفاترها و اطاقهایی است که به نحوی از انحاء به گروهها مربوط می‌شود...

۴- اما این تصمیم هرگز به معنی عدم رعایت جو آزاد و سازنده فکری در چهارچوب قانون اساسی نیست ولی وجود این دفاترها که در هیچ جا و در هیچ انقلابی به این کیفیت سابقه ندارد، عملاً موجب درگیری و نابسامانی و آسیب دیدن جو آزاد و سازنده و برخورد آراء و افکار گردیده است...

۵- برچیدن این مراکز در دو روز آینده با حضور دانشجویان در دانشکدهها منافات دارد. بنابر این دانشجویان با شورای انقلاب همکاری خواهند نمود و از این ساعت دانشگاهها را تخلیه می‌کنند تا کار برچیدن این مراکز به آسانی صورت گیرد.

۶- هر یک از گروهها برای جمع‌آوری وسایلی که در دفاتر موجود است و تخلیه این دفاتر ۵ نفر را به سرپرست دانشکدهها معرفی می‌کنند. وسایل با حضور مسئولان اداری دانشکدهها در محلی مضبوط می‌گردد تا بعداً آنچه متعلق به دانشجویان است از دانشگاه خارج شود و آنچه به دانشگاه تعلق دارد به سرپرست دانشگاه یا نماینده او سپرده شود.

۷- به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی دستور داده شده است که حفظ امنیت دانشگاهها و نمایندگان گروهها را چه در جریان تخلیه و چه جابجائی وسایل و چه بعد از آن بهعهده بگیرد.

۸- از همه مردم خواسته می‌شود که آمادگی خود را برای اجرای این تصمیمات حفظ کند و در عین حال برای آسان کردن کار تخلیه ستادها از تجمع در حول و حوش دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی خودداری کنند. بدیهی است در هر لحظه که شورای انقلاب لازم دانست با یک پیام رادیویی از آنان خواسته می‌شود تا به همراهی رئیس‌جمهوری و شورای انقلاب به دانشگاهها بروند.

۹- بدیهی است اگر امور برخلاف آنچه در فوق اشاره شده است جریان یابد شورا و رئیس‌جمهور منتظر پایان روز دوشنبه اول اردیبهشت نمی‌شوند و به منظور آماده کردن فوری زمینه برای اجرای تصمیمات شورا به دانشگاه خواهند آمد.

۱۰- پس از انجام عملیات و برقراری نظم از روز سه‌شنبه دوم اردیبهشت دانشگاه افتتاح خواهد شد. شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران» {۱۱۵}

در تاریخ دوشنبه اول اردیبهشت ۵۹ در رابطه با مسائل دانشگاهها اطلاعیه‌ای از سوی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری انتشار یافت که متن آن به شرح زیر است:

فعالیت‌های سیاسی نباشد که تا آنجا که مربوط به دولت و شورای انقلاب است چنین مسئله‌ای نیست قبلاً هم دو بار در ملاقاتی که با هیئت مدیره موقت دانشگاهها شده بود این مسئله صریحاً ذکر شده این چندین بار توسط مسئولان مختلف کشور ذکر شد و پریشب هم آقای بنی‌صدر این مسئله را با صراحت طرح کردند.» {۱۲۰}

آیت‌الله موسوی اردبیلی دادستان کل کشور و عضو شورای انقلاب در پایان جلسه ۳۱ فروردین شورای انقلاب درباره مسائل دانشگاهها به خبرگزاری پارس گفت: «راجع به دانشگاهها شورا موقعیت خود را مجدداً اعلام کرده و همان موضع اولی است و با تغییر بنیادی دانشگاهها براساس یک نظام جدید اسلامی هیچ مخالفتی ندارد و منتهی شورا معتقد است فعلاً باید دانشگاهها با آرامش کار و فعالیت علمی خودشان را ادامه دهند. فعالیت سیاسی هم به معنای بحث کردن و اینها هیچ عیبی ندارد ولی بدون درگیری و بدون توطئه و چون وجود این دفتراها و دفترچه‌ها را مخالف این مسئله می‌دانند. ... علاوه بر آن که اختلاف اساسی در میان نیست چون موضوع اصلی و اولی علی‌الظاهر عبارتست از یک تغییر بنیادی فرهنگی و این را همه قبول داریم اختلاف فقط در زمانبندی است حالا هر وقت که شد و در این دیگر فکر نمی‌کنم موجب بحث شدیدی باشد.» {۱۲۱}

آقای خمینی نیز در تاریخ اول اردیبهشت، برای مردم و دانشجویانی که به دیدار وی رفته بودند، در مورد دانشگاه و اصلاح آن مطالبی را عنوان کردند و با اشاره به مصوبات شورای انقلاب در مورد دانشگاه آن را تأیید و پشتیبانی خود را از آن اعلام داشتند که قسمتی از آن چنین است:

«عزیزان من ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم ما از دانشگاهی می‌ترسیم که جوانهای ما را آنطور ترتیب کند که خدمت غرب بکند. که خدمت به کمونیست کنند ما می‌خواهیم که دانشگاه ما مثل این اشخاصی که بعضی اشکال به این مسئله کردند نباشد اینها معنی استقلال و اسلامیت دانشگاه را نمی‌فهمند. من آن چیزی را که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور راجع به تصفیه دانشگاه گفته‌اند و راجع به اینکه باید دانشگاه از آن جهاتی که در او هست بیرون برود تا مستقل شود تا ما بتوانیم استقلالش را حفظ بکنیم پشتیبانی می‌کنم و من از تمام جوانها خواستارم که کارشکنی نکنند و مقاومت نکنند و نگذارند که اگر مقاومت کردند ما تکلیف آخر را برای ملت معین کنیم. از خداوند متعال سعادت ملت اسلام را و سعادت جوانها را خواستارم.» {۱۲۲}

بنی‌صدر در دانشگاه تهران

براساس تصمیمات شورای انقلاب و پایان مهلت مقرر برای برچیدن ستاد گروهها از دانشگاهها، به جز دو گروه مابقی ستادهای خود را برچیده بودند.^۱ آقای بنی‌صدر در تاریخ سه‌شنبه ۲ اردیبهشت در پایان مهلت مقرر باتفاق اعضای شورای انقلاب و جمعی از وزیران و گروه‌کثیری از مردم که در دانشگاه گرد آمده بودند، حضور یافت و سخنان مهمی

۱- دو گروه فدائیان خلق به رهبری فرخ نگهدار و پیشگام به رهبری مهدی فتاوی در ۳۱ فروردین و یا یک اردیبهشت پیش آقای بنی‌صدر رفته و به وی گفته بودند: ما از توطئه‌ای که هدف آن، رئیس‌جمهوری است آگاه شده‌ایم و آماده‌ایم دانشگاه را تخلیه کنیم. اما مهاجمین به دانشگاه از تعلل و تأخیر در تخلیه کردن، سوء استفاده کرده، حمله و تیراندازی را به دانشگاه شروع کردند و متأسفانه گروههای چپ با وجود آگاهی از توطئه نمی‌باید در زد و خورد شرکت می‌کردند، که کردند و در نتیجه تعدادی مجروح و تنی چند کشته شدند.

مقصود شورای انقلاب از تصمیمات متخذه عادی کردن وضع و برعهده دولت گذاشتن تغییرات بنیادی نظام آموزشی بوده است. در این دو سه روز گروههایی به این عنوان که رئیس‌جمهوری و شورای انقلاب از مردم خواسته‌اند ستادهای گروهها را تخلیه کنند افراد را در برابر دانشگاهها و مؤسسات عالی و مراکز فعالیت گروههای سیاسی در خارج دانشگاه جمع می‌کند و برخوردهایی بوجود می‌آورد که منجر به ضرب و جرح و بیشتر از آن شده و می‌شود. اینست که این مراتب را به اطلاع عموم میرساند:

۱- برابر اطلاعیه و توضیحات چند گروه دانشجویی این گروهها تصمیم شورای انقلاب را اجراء کرده و می‌کنند.
بنابر این تا صبح روز سه‌شنبه هیچ نیازی باجتماع مردم نیست و اگر ضرورت اقتضا کرد که مردم گردآیند موضوع به اطلاع عموم خواهد رسید. بنابر این هر گونه اجتماع و ایجاد درگیری در دانشگاهها و خارج آن عمل ضد انقلابی تلقی می‌شود.
۲- در خارج دانشگاهها اقدام هر گونه تجمع و حمله به مراکز سازمانهای سیاسی توطئه برضد دولت انقلاب و تضعیف جبهه داخلی ما در برابر آمریکای سلطه‌گر است. هر محلی که خارج از دانشگاه تصرف شده باید فوراً تخلیه گردد.

۳- مردم کشور باید مراقب امنیت محیط کار خود باشند و بدانند اجرای تصمیمات مقامات تعیین شده از سوی مردم شرط ادامه انقلاب و پیروزی آنست. رئیس‌جمهوری منتخب مردم ابوالحسن بنی‌صدر» {۱۱۶}
ظرف چند روز گذشته مجدداً جلسه شورای انقلاب در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۵۹، به ریاست دکتر ابوالحسن بنی‌صدر در ساختمان نخست‌وزیری تشکیل {۱۱۷} و در پایان جلسه آقای دکتر حبیبی سخنگوی شورای انقلاب گفت، مسائل مربوط به دانشگاهها مجدداً در شورا مطرح شد و بر چند نکته اساسی مجدداً تأکید شد، اول تغییر بنیاد آموزشی، محتوا و برنامه‌ها. مسئله دیگر اینکه در شرایط بحرانی لازم است که تشنج وجود نداشته باشد و محیط تفاهم باشد و تصمیمات شورای انقلاب به اجرا درآید. {۱۱۸}

آقای حبیبی افزود که در جلسه‌ای که صبح دیروز (۳۰ اردیبهشت ۵۹) با شورا عالی دانشگاهها داشتیم «کلیه سرپرستان در این امر متفق القول بودند که در حال حاضر دگرگون بنیادی نظام آموزشی و نحوه اداره دانشگاه مورد قبول همه است و بر آن تأکید داشتند... نکته دوم که مورد توجه همه بود و بر آن اصرار داشتند این بود که آنچه در اعلامیه دوم آمده است نیابستی به معنی تهدید آزادیهای اساسی باشد و این نکته هم توسط رئیس‌جمهور تذکر داده شد که آنچه مسأله است و مورد بحث، منع فعالیت‌های سیاسی در دانشگاهها نیست بلکه اظهار مخالفت و اظهار عدم رضایت از حاکمیت گروهها برسیستم اداری دانشگاه است یعنی حاکمیت گروهها غیر از فعالیت سیاسی است و این فعالیت سیاسی نیست که منع می‌شود بلکه آنچه مهم است دانشگاه باید بتواند سامان پیدا بکند با حضور اداری و حکومتی گروههای سیاسی در دانشگاه این امر امکان ندارد.» {۱۱۹}

سخنگوی شورای انقلاب گفت: «نیروهای انتظامی نباید دخالت بی‌مورد و بی‌موقع و بدون دلیل کنند و اصولاً حضور داشته باشند اینهم روشن بود و حتی در اعلامیه شورای انقلاب آمده است که حضور کمیته‌ها در خارج از محوطه دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی فقط برای تأمین امنیت است بخصوص اینکه گفته‌ایم فعلاً مردم از تجمع خودداری کنند برای اینکه معلوم شود که چه کسانی اخلال می‌کنند. بهر حال آنچه که از نظر دانشگاهها اهمیت دارد اینست که این مطلب به معنای تهدید

خطاب به ملت ایران ایراد کرد، که در زیر قسمتهایی از آن از نظر تان می‌گذرد:

«امروز روز بزرگی در تاریخ ماست که حاکمیت شما از طریق شورای انقلاب به کرسی می‌نشیند.» بنی‌صدر به تجمع مردم و تصمیم‌فدائیان خلق که می‌خواستند جلو اجتماع مردم را بگیرند اشاره کرد و گفت: «در حال حاضر و در این روزهایی که بر ما گذشت دو موضوع در حال پیدایش بود یکی موجی که بخواست خدا و به اراده استوار شما پیروز شد. یک موج دیگری که ممکن بود بصورت آشوب تمامی کشور را در کام خود فرو برد. آن توطئه‌ای که چیده شده بود و احتمال وقوع داشت این بود که سرتاسر کشور را در تعطیل و اغتشاش فرو برد. اما هوشیاری مردم ما، امام امت ما، رئیس‌جمهور منتخب شما و شورای انقلاب مورد تأیید شما موجب شد که موج انقلاب فرهنگی در اصل اساسی خود پیروز شود... آن موجی که ما می‌خواهیم برانگیزیم و بخواست خدا این روز تاریخ روز ورود آن موج در مرحله عمل است اینست که در همه جا آنهایی که در کارخانه‌ها اخلاص می‌کنند، آنهایی که در کار نفت اخلاص می‌کنند، آنهایی که در کردستان بر روی ملت ایستاده‌اند، آنهایی که در خوزستان توطئه می‌چینند، آنهایی که می‌خواهند روستاها و شهرها را تهدید کنند و بکام آشوب بکشند، بدانند هر جا بخواهند در برابر ملت بایستند و هر جا بخواهند به تعطیل بکشانند، این ملت در آنجا حاضر می‌شود و حاکمیت خود را از طریق دولت اعمال می‌کنند.

مسئله دومی که من می‌خواستم برای شما توضیح بدهم این است که امام در پیام نوروزی خود هم به انقلاب فرهنگی تأکید فرمودند و هم به امنیت کشور و رئیس‌جمهور را مسئول حفظ امنیت کشور کردند و امسال را سال امنیت عنوان دادند. من به شما می‌گویم که در روزهایی که گذشت خواب کشتار خیابانی بیرحمانه‌ای را دیده بودند ولی بر اثر هوشیاری دانشجویان مسلمان و همه مردم کشور ما این توطئه خنثی شد و برخوردها و زد و خورد به حداقل انجامید.

دربروز صبح دو نفر پیش من آمدند و گفتند ما می‌دانیم که آشوب به سود کشور نیست، بنابراین این آماده‌ایم که ستادها را در دانشگاه‌ها تخلیه کنیم فقط یک محلی در خارج دانشگاه داریم در خیابان ۱۶ آذر که این محتاج طول زمان است. من با وزیر فرهنگ مشورت کردم و نظر او این بود که آن محل را قفل بکنند و بروند و روز بعد که محل جدید پیدا کردند بیایند اثاثیه خودشان را ببرند. قرار شد بر همین قرار با نماینده وزیر فرهنگ دیدار بکنند اما تا بعد از ظهر از این نمایندگان خبری نشد و نه به سراغ وزیر فرهنگ رفتند و نه به سراغ نماینده او رفتند، سرپرستهای دانشگاه تهران که تمام دیروز و دیشب با منتهای اخلاص کوشیدند تا برخوردها را بحداقل برسانند و من هم از کوشش آنها تقدیر و ستایش می‌کنم منتظر آنها بودم که در ساعت ۲ بعد از ظهر بطرف ستاد آنها بروم و با آنها برای تحویل آن محل گفتگو بکنم اما یک ربع به ساعت ۲ بعد از ظهر برابر آنچه آن سرپرستها دیشب در شورای انقلاب بما گفتند خود آنها مقدمه برخورد را بوجود آوردند و به سراغ سرپرستها هم نرفتند در نتیجه برخورد دیروز مسلماً و محققاً در مسئولیت آنها است...

ایران امروز به یک انقلاب فرهنگی اصیل واقعی احتیاج دارد. اصل اول این انقلاب این است که دولت منتخب شما نیروی اجرای ملت باشد و هیچ نیروی اجرای دیگری در خارج از دولت به خود حق ندهد بنام ملت تصمیم بگیرد و به اجرا بگذارد.

اصل دوم انقلاب فرهنگی اینست که تمام جوانان، پیران، زنان و خرد و کلان مردم ما به تولید هر چه بیشتر بپردازند. اصل سوم انقلاب فرهنگی اینست که دانشگاه‌های ما که فرهنگ تخریب داشتند امروز فرهنگ تولید بیشتری و فرهنگ تولید پیدا کنند.

آقای بنی‌صدر در پایان سخنان خود گفت: اجتماعاتی که امروز در همه شهرهای کشور برقرار است و تأییدی که در این اجتماعات از تصمیم شورای انقلاب شد، این تصمیم، تصمیم ملت ایران، تصمیم امام، تصمیم رئیس‌جمهور و تصمیم شورای انقلاب است و همه دانشجویان باید این تصمیم را محترم بشمارند و عیناً اجرا کنند.

از امروز دانشگاه باز می‌شود. در محیط دانشگاه برخورد نباید باشد. باید افتتاح دانشگاه را محترم بشمارند. هیچکس حق ندارد در محیط دانشگاه و خارج آن به هیچ‌عنوانی برخورد بوجود بیورد و کسانی که برخورد بوجود آورند، شما پاسداران عزیز که تمام دیروز و تمام دیشب با منتهای فداکاری و صبر انقلابی و شکیبایی سخت در خور ستایش مراقبت کنید تا برخوردها را به حداقل برسانید و خنثی گردانید توطئه کشتار خیابانی را - از این پس ما می‌رویم هر کس به هر عنوان ولو بنام اسلام و بنام امام و بنام شورای انقلاب یا رئیس‌جمهوری با چوب چماق یا غیر چوب و چماق خواست برخورد ایجاد کند شما موظفید آنها را توقیف کنید.» {۱۲۳}

سرانجام دانشگاه‌ها پس از سه روز تعطیلی جهت مهلت به گروه‌ها، برای تخلیه ستاد و دفاتر و اطاقهای اشغالی خود با سخنرانی آقای بنی‌صدر در دانشگاه تهران، بازگشایی شد و کلاسهای درس و بحث برقرار گردید. جمیع روز کشور هم اعلام کردند که پس از یک وقفه کوتاه مجدداً «کار دانشگاه‌ها آغاز شد» (اطلاعات چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۵۹، ص اول و دوم) و دانشگاه به کار علمی و آموزشی خود ادامه داد و کسانی که برنامه تعطیل کردن دانشگاه‌ها را در سر داشتند، تیرشان به سنگ خورد. گرچه دانشجویان پیرو خط امام و وابسته به حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گهگاهی صحبت از تعطیل کردن دانشگاه را به میان می‌آوردند اما قرار بر ادامه کار دانشگاه و تغییر برنامه و سیستم آموزشی عالی در تعطیلات تابستان و به تدریج وسیله وزارت علوم و آموزش عالی گرفته شده بود.

در این رابطه آقای رجاییان سرپرست سازمان سنجش آموزش کشور در گفتگویی با کیهان پیرامون نحوه برگزاری کنکور امسال گفت: «با توجه به اینکه تغییر نظام آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی کشور مطرح می‌باشد و از طرفی چون اجرای کنکور از این موضوع جدا نیست لذا کنکور سال ۵۹ پس از مشخص شدن ضوابط جدید گزینش دانشجو و همچنین تاریخ شروع به کار دانشگاه‌ها قطعی است. وی همچنین اضافه کرد: از مدتی پیش اشکالات و نارسایی کنکور سال گذشته و نظرات رسیده مردم در این زمینه مورد بررسی قرار گرفته است که پس از پیگیری لازم نتیجه به اطلاع همگان می‌رسد.» {۱۲۴}

ترتیب وقایع تا فرمان غیرقانونی انقلاب فرهنگی در ۲۲ خرداد

در تاریخ چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت تا پایان روز شنبه ۲۰ اردیبهشت ۵۹، سمینار چهار روزه‌ای در رابطه با انقلاب فرهنگی و روشن شدن ابعاد مختلف آن به ابتکار دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور و دانشگاه ملی در سالن ابوریحان تشکیل شد. {۱۲۵} در این گردهمایی که متخصصان استادان، دانشجویان، گروه‌های مختلف و جمع کثیری از مردم در آن شرکت کردند، در اولین روز گردهمایی آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور و با حضور آقای حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی گشایش یافت. {۱۲۶}

در این روز آقایان بنی‌صدر، حبیبی، مهندس بازرگان و موسوی اردبیلی در مورد انقلاب فرهنگی و ابعاد مختلف آن و نظرات و پیشنهادات خود سخنرانی کردند. {۱۲۷}

در روز بعد آقایان شمس‌آل احمد، دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر

تقی‌زاده رئیس دانشگاه ملی، دکتر اسدالله مبشری وزیر دادگستری سابق و استاد محمد تقی جعفری در رابطه با انقلاب فرهنگی و نظرات خود، برای حضار سخن گفتند. {۱۲۸}

این گردهمایی در چهارمین روز خود با ترتیب دادن میزگردی که در آن آقایان بنی‌صدر ریاست جمهوری، دکتر حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی، دکتر شریعتمداری، حجت‌الاسلام معادیخواه، مسعود رجوی، شمس‌آل‌احمد، طاهر احمدزاده و دکتر تکمیل همایون شرکت داشتند، در پایان روز شنبه ۲۰ اردیبهشت به کار خود پایان داد. {۱۲۹}

در پایان میزگرد و ختم سمینار آقای بنی‌صدر به اخذ نتیجه سخنرانی و جمع‌بندی پیشنهادات پرداخت و در ابتدای سخن خود گفت لازم است در اینجا از افرادی که در این راه تلاش کردند و پرچمدار این انقلاب فرهنگی بودند یاد کنم، از جلال‌آل‌احمد، از دکتر شریعتی و از مطهری و من بعنوان رئیس‌جمهور، احترامات این جمهوری را تقدیم این مردان و تمام شهیدان می‌کنم. {۱۳۰}

بعد از آن در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۵۹، سمینار تعیین سیاست کلی پژوهش و تحقیقات در ایران با شرکت متخصصان و کارشناسان پژوهشی کشور در وزارت فرهنگ و آموزش عالی گشایش یافت. {۱۳۱}

و در پایان این سمینار آقای حبیبی وزیر آموزش عالی در گفتگویی با خبرنگار کیهان در پاسخ به این سؤال که «پس از ۱۵ خرداد ۵۹، دانشگاهها تا چه مدت تعطیل خواهد بود هنوز در این مورد تصمیم قطعی گرفته نشده است. وی افزود که کنکور آینده نیز ۲ ماه قبل از بازگشایی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی برگزار خواهد شد.» {۱۳۲}

حوزه علمیه قم نیز سمینار سه روزه‌ای بنام «حوزه دانشگاه انقلاب فرهنگی» تشکیل دادند که در روز جمعه ۲ خرداد ۵۹، با صدور قطعنامه‌ای به کار خود پایان دادند. در بخشی از قطعنامه از آقای خمینی خواسته شده بود که «نظارت بر دگرگونی نظام آموزشی و دانشگاهی را برعهده گرفته، افراد صالح از اساتید دانشگاهها و حوزه‌های علمیه را برای این دگرگون در نظر بگیرند و تا پیاده شدن ارزشهای فرهنگی اسلامی در رابطه با نظام آموزشی دانشگاهی لازم است کلیه دانشگاهها تعطیل بوده و هر گونه زمینه‌سازی و برقراری کنکور قبل از تهیه شدن طرح آموزش اسلامی از نظر ما مانع تحقق آرمانها فوق می‌باشد.» {۱۳۳}

پس از درخواست حوزه علمیه قم از آقای خمینی مبنی بر تشکیل شورای انقلاب فرهنگی و تعطیل کردن دانشگاهها، اعضای هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران با ارسال نامه سرگشاده‌ای به مجلس و رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۷ خرداد ۵۹ نظرهای خود را پیرامون تعطیل دانشگاه و تغییر نظام آموزشی و انقلاب فرهنگی بیان کردند. در قسمتهایی از نامه آمده است: «در این زمان که دانشگاه آخرین روزهای سال تحصیلی نیمه تمام خود را می‌گذراند وزیر عنوان «انقلاب فرهنگی» و «انقلاب آموزشی» تهدید به تعطیل می‌شود... ما امضاء کنندگان که سرمایه‌های معنوی کشور را در خطر نابودی و انحطاط احساس می‌کنیم به حکم وظیفه اخلاقی و انسانی، خود را ناگزیر می‌بینیم که درباره این وضع نگران کننده به همه دولتمردان و به ویژه مدیران و مسئولان آموزشی هشدار دهیم و توجه آنان را به نکات زیر جلب کنیم:

...»

۲- این کمال کوتاه‌بینی است اگر تصور شود که جمعی می‌توانند در خارج از دانشگاه و بدون توجه به بافت این اجتماع زنده، برای آن قاعده وضع کنند و هدفهای خود را بر آن تحمیل سازند. تنها راه معقول این است که از همه نیروهای موجود در دانشگاه یاری خواسته شود. استادان و کارکنان و دانشجویان، هر کدام به فراخور استعدادها و مسئولیتهای شغلی خویش، در این راه شرکت کنند تا نظام جدید را ساخته خویش

پندارند و در راه اجرای آن صادقانه بکوشند.

باضافه هر نظامی که برای دگرگون ساختن شیوه آموزش در دانشکده‌ها برگزیده شود، تنها جنبه نظری و آزمایشی دارد... میدان این تجربه دانشگاه است در رابطه استاد و دانشجو و کلاس درس نشان می‌دهد که تا چه اندازه راه صواب پیموده شد و خطا در کجاست. پس از آنان که خیال تعطیل دانشگاهها را در سر می‌پروراند باید پرسید که چگونه می‌خواهند آزمایشگاه این تحقیق را تعطیل کنند و انتظار انقلابی درست و بنیادی نیز داشته باشند؟

۳- زندگی دانشگاهها تنها به باز بودن کلاسها تأمین نمی‌شود. در این کانون علمی، آزادی اندیشه و بیان و ایجاد محیط تفاهم و همبستگی، قانون زندگی است. زیاده‌روی‌های پاره‌ای از گروههای سیاسی، آن هم در دورانی پس از انقلاب و بعد از سالیان دراز خفقان نباید سبب شود که برخورد اندیشه‌ها در دانشگاه نامطلوب جلوه کند و استاد و دانشجو نتوانند آزادانه آنچه را حقیقت می‌بینند به زبان و قلم آورند. بلبان این باغ در قفس نمی‌خوانند، هر چند که قفس از طلای ناب باشد. لازمه تحقیق و تفحص آزادی است و گرنه چندی نمی‌گذرد که قلم بمزدان جای محققان را می‌گیرند.

...

۵- تعطیل دانشگاهها و اجبار دانشجویان و استادان و کارکنان به رفتن به روستاها از مسائل اداری و روزمره نیست تا دبیر علوم با گروههای سیاسی و احزاب و شوراها بتوانند درباره آن تصمیم بگیرند و اجرا کنند. اجرای این تصمیم مستقیم با شخصیت و آزادی اشخاص و دگرگونی بنیادی و مسائل کشور، یعنی آموزش و فرهنگ دارد.

وضع چنین قاعده‌ای نیاز به قانون دارد و در صلاحیت خاص مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی است. ما به استناد به اصول ۷۶ و ۹۰ قانون اساسی از مجلس شورای ملی می‌خواهیم که درباره نحوه اجرای انقلاب آموزشی در دانشگاهها تحقیق کند و اساسا آن را در جلسه علنی مطرح سازد. از رئیس‌جمهور منتخب نیز انتظار داریم که درباره این بخش از امنیت علمی و شغلی دانشگاهیان نیز از دخالت اشخاص و گروههای غیرمسئول جلوگیری کند.» {۱۳۴}

گروههایی که طرح بستن دانشگاهها را برای قبضه کردن قدرت نظیر انقلاب فرهنگی چین برای حذف دیگران در نظر داشتند و برنامه‌اشان به شکست انجامید، اینک از در دیگری و از طریق حوزه علمیه قم وارد شده و بدین خاطر آنها در قطعنامه خود از آقای خمینی می‌خواهند که وارد عمل شده و شورای انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاهها را زیر نظر خود انجام دهد.

با درخواست حوزه علمیه قم از آقای خمینی مبنی بر تشکیل شورای انقلاب فرهنگی و تعطیل کردن دانشگاهها وی برخلاف قانون اساسی که خود آن را امضاء کرده است و مصوبات شورای انقلاب، در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۹، فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی را صادر کرد و آقایان محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس‌آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی، و علی شریعتمداری را مسئول تشکیل ستاد شورای انقلاب فرهنگی کرد:

متن پیام بدین شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می‌باشد، اعلام شده است و تاکنون، اقدام مؤثر اساسی انجام نشده است و ملت اسلامی و خصوص دانشجویان با ایمان

متعهد، نگران هستند و نیز نگران اخلاص توطئه‌گران که هم اکنون گاه آثارش نمایان می‌شود و ملت مسلمان و پایبند به اسلام خوف آن دارند که خدای نخواستہ فرصت از دست برود و کار مثبتی انجام نگیرد و فرهنگ همان باشد که در طول مدت سلطه رژیم فاسد کافرمانیان بی‌فرهنگ این مرکز مهم اساسی را در خدمت استعمارگران قرار داده بودند که از دست آوردهای دانشگاهها بخوبی ظاهر می‌شود که جز معدودی متعهد و مؤمن که علی‌رغم خواست دانشگاهها در خدمت کشور و اسلام بودند، دیگران جز ضرر و زیان چیزی برای کشور ما بار نیاوردند و ادامه این فاجعه که محالاسف خواست بعضی گروههای وابسته به اجانب است. ضربه‌ای مهلک به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد و تسامح در این امر حیاتی، خیانت عظیم بر اسلام و کشور اسلامی است. بر این اساس، به حضرات آقایان محترم، محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی، علی شریعتمداری، مسئولیت داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیل کرده متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورائی تشکیل دهند و برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده دانشگاهها براساس فرهنگ اسلامی و انتخاب اساتید شایسته و متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق، دبیرستانها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق، با آموزش و پرورش انحرافی و استعماری اداره می‌شد، تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد تا فرزندان عزیزم از آسیب و انحراف مصون گردند. از خداوند متعال توفیق آقایان را، در این امر مهم، مسئلت می‌نمایم و عظمت اسلام و کشورهای اسلام را خواهانم. والسلام علیکم وروح‌الله الموسوی‌الخمينی، ۲۹ رجب ۱۴۰۰ - ۲۲ خرداد ۱۳۵۹ {۱۳۵}

با توجه به آنچه در دو بخش گذشته (۱- هدف از طراحی انقلاب فرهنگی ۲- سیر وقایع تا تاریخ ۲۲ خرداد ۵۹ روز فرمان تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی») و با توجه به اسناد و مدارک روز شمار آن دروان «انقلاب فرهنگی» جای هیچگونه اعوجاج و شکی باقی نمی‌گذارد که تا تاریخ ۲۲ خرداد ۵۹ که آقای خمینی فرمان تشکیل ستاد انقلاب را صادر کرده است، نه آقای بنی‌صدر ریاست جمهوری، نه شورای انقلاب و نه آقای خمینی نه تنها صحه‌ای بر بسته شدن دانشگاهها نگذاشته‌اند، بلکه براساس مصوبات شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی از مصوبات شورای انقلاب و خواسته‌های رئیس‌جمهور، قرار بر موارد ذیل گذاشته شده بود:

۱- تخلیه و تعطیل و برچیده شدن ستادهای گروههای مختلف از دانشگاهها.

۲- باز بودن دانشگاهها و تهیه برنامه در تعطیلات تابستان و تغییر تدریجی نظام آموزشی کشور.

۳- تضمین برقراری آزادیهای سیاسی در محدوده قانون اساسی در بیرون دانشگاهها.

۴- دانشگاهها با آرامش کار و فعالیت خودشان را ادامه دهند و محل بحث آزاد و برخورد اندیشه‌ها باشد.

در ۲ خرداد ۱۳۵۹ که حوزه علمیه قم، از آقای خمینی خواست که زیر نظر خود شورای انقلاب فرهنگی تشکیل دهد و تا پیاده شدن ارزشهای انقلاب فرهنگی اسلامی در رابطه با نظام آموزشی کلیه دانشگاههای کشور را تعطیل کنند. هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی که خطر بسته شدن دانشگاهها را احساس کرده بودند، طی نامه ای سرگشاده و مشروح، در تاریخ ۱۷ خرداد ۵۹، نظرات خود را درباره تغییر نظام آموزشی کشور توضیح داده و خطر بسته شدن دانشگاهها و

غیرقانونی بودن آن و نابودی سرمایه‌های معنوی کشور را گوشزد همه دولت‌مداران کرده و از رئیس‌جمهور خواستند که از بسته شدن دانشگاهها و از بین بردن امنیت شغلی و علمی دانشگاهیان جلوگیری کنند.

آقای خمینی با فرمان تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی»، جهت مأموریت انجام «انقلاب فرهنگی» به بسته شدن دانشگاهها بوسیله «ستاد انقلاب فرهنگی» صحه گذاشت. با توجه به نکات ذکر شده روند بسته شدن دانشگاهها را بوسیله «ستاد انقلاب فرهنگی» با هم در قسمت سوم این مطالعه مرور می‌کنیم.

۳- «ستاد انقلاب فرهنگی» انتصابی و بستن دانشگاهها

روند بسته شدن دانشگاهها، بعد از فرمان تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی» در ۲۲ خرداد ۵۹، به ترتیب تاریخ گزارش می‌شود:

۱- ستاد انقلاب فرهنگی، در ساعت ۱۱/۵، مورخ ۲۴ خرداد ۵۹، نخستین جلسه خود را تشکیل دادند و در آن نقطه نظرهای خود را بمنظور دستیابی به خطمشی مشترک برای اجرای انقلاب فرهنگی مورد بحث و گفتگو قرار دادند. {۱۳۶}

۲- در دومین جلسه ستاد انقلاب فرهنگی که در تاریخ دوشنبه ۲۶ خرداد ۵۹ تشکیل گردید، تشکیل ستادهای چند گانه انقلاب فرهنگی اعلام شد. {۱۳۷}

دکتر باهنر در مورد وظایف اصلی شورا گفت: «همانطوری که در متن پیام امام نیز مشخص شده است سه موضوع را تعیین کرده‌اند یکی تعیین خطمشی و ترسیم اهداف و خطوط اصلی انقلاب فرهنگی به این معنی که چه باید انجام دهیم و چه می‌خواهیم. دوم برنامه‌ریزی برای رشته‌های مختلف که در این زمینه از شوراهای تخصصی در حوزه همان رشته استفاده می‌شود و سوم آماده‌سازی اساتید به این منظور خواهد بود.» {۱۳۸}

آقای باهنر افزود: «برای سهولت کار ستادهای تشکیل می‌دهیم که هر کدام با وظایفی مشخص کار خواهند کرد از جمله یکی فقط کارهای تحقیقی را انجام خواهد داد و زمینه انقلاب فرهنگی کشورهای دیگر را بررسی می‌کند و یک کمیسیون نیز کارهای آماده‌سازی افکار عمومی را از طریق سخنرانی، برگزاری کمیسیون، و نظرخواهی از مسئولین و صاحب نظران توسط رسانه‌های گروهی را انجام می‌دهد.» {۱۳۹}

وی سپس در پاسخ به سؤال کیهان که کارهای انجام شده قبلی و فعالیت این ستاد در آینده می‌تواند موجب بازگشایی دانشگاهها در سال آینده تحصیلی شود گفت: «ما قصد داریم سیستم و هدف فعلی دانشگاهها را کاملاً دگرگون کنیم و از این حالت استعماری خارج کرده و به یک دانشگاه مطابق با ارزشهای اسلامی ارائه دهیم. لذا این کاری است عظیم و به نظر نمی‌رسد این اقدامات کفاف گشایش مجدد دانشگاهها را بدهد.» {۱۴۰}

آقای باهنر «در مورد تغییر نظام آموزشی و اینکه برای این تغییر از چه مقطع تحصیلی شروع می‌شود گفت: برای تغییر نظام آموزشی نمی‌توان این مقاطع تحصیلی را از هم تفکیک کرد زیرا همه به هم مربوط هستند. ولی ما معطل دبستان و دبیرستان نخواهیم شد و ضمن در نظر گرفتن کلیت آموزش و برنامه‌ریزی کلی چون نحوه برخورد مسایل دانشگاهی با مسایل دبیرستانی متفاوت خواهد بود، لذا دبستانها و دبیرستانها از مهر ماه کار خود را آغاز می‌کنند و این ستاد بیشتر به

۱- انقلاب فرهنگی به منظور قبضه کردن قدرت و سیل جوانان به روستاها و اردوهای کار فقط در چین انجام شده بود و در اشل کوچکتری در ایران شروع شد و به همین علت یکی از کارها که می‌بایستی در مورد آن تحقیق شود زمینه انقلاب فرهنگی کشورهای دیگر بوده است.

«آقای دکتر علی شریعتمداری عضو ستاد برنامه‌ریزی انقلاب فرهنگی در گفتگویی خاطر نشان کرد که دانشگاهها باید طرز فکر خود را تغییر بدهند، زیرا جامعه ما انتظار دارد که روحیه اسلامی در دانشگاهها حاکم بشود.» {۱۴۲}

۳- اعضای شورای هفت نفری «ستاد انقلاب فرهنگی» در جلسه مورخ سه‌شنبه ۲۷ خرداد ۵۹، آقای دکتر باهنر را بعنوان دبیر شورا و دکتر سروش را سخنگوی شورا تعیین کرد. {۱۴۳} و حجت‌الاسلام ربانی املشی {۱۴۴} مسئول تصفیه و تزکیه دانشگاهها و آقای جلال‌الدین فارسی، مسئول جهاد سازندگی {۱۴۵} ستاد انتخاب شده‌اند.

دکتر باهنر در پایان این جلسه گفت: «جلسه شورای انقلاب فرهنگی بطور مرتب تشکیل می‌شود و قرار است جامعه اسلامی دانشگاهیان و دفتر تحکیم وحدت دانشجویان با این شورا همکاری کنند.» {۱۴۶}

آقای ربانی املشی در پایان همین جلسه گفت: «ما نمی‌توانیم زمان بازگشایی را بطور دقیق پیش‌بینی بکنیم و تا آماده شدن طرحها و برنامه‌ها بهیچ عنوان نمی‌شود تاریخ بازگشایی را الان اعلام کرد.» {۱۴۷}

۴- آقای دکتر سروش سخنگوی شورای انقلاب فرهنگی در گفتگویی با کیهان در ۳۱ خرداد ۵۹، گفت:

«انقلاب فرهنگی معتقد است به عوض کردن بنیادهای همه ارکان فرهنگی اجتماع که یکی از آنها دانشگاه و مؤسسات آموزشی است. دکتر سروش تأکید کرد که شورای انقلاب فرهنگی از تمام استادان و دانشجویان و بالاخره تمام گروههای علاقمند برای تهیه طرحهای فرهنگی بهره خواهد گرفت... دکتر سروش افزود: ما درباره تعطیل و یا عدم تعطیل دانشگاهها صحبتی نکرده‌ایم.

بنابراین به منزله نظر جمع، این مقدار را باید بگویم که این امر از نظر ما فعلاً مسکوت است و در حقیقت این ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم دانشگاهها تعطیل بماند یا نماند. این خود انقلاب فرهنگی است که این امر را در خارج ایجاد خواهد کرد و ماهیت انقلاب فرهنگی است که در مورد مسایل دانشگاهها تصمیم خواهد گرفت. آقای دکتر سروش اضافه کرد: که ما در حال حاضر مشکلات زیادی داریم، در درجه اول مایلم که اصولاً انقلاب فرهنگی را در دانشگاهها خلاصه نکنیم و می‌دانیم که این درست نیست و فهم عام هم این نیست. ما بطور ویژه ممکن است انقلاب آموزشی دانشگاهها را مورد توجه قرار دهیم و کمیسیونهایی متشکل از اساتید و صاحب‌نظران نیز به همین منظور تشکیل خواهیم داد تا این کار را با سرعت بیشتری با همکاری وزارت علوم به مرحله‌ای برسانیم.

وی در صورت بسته بودن دانشگاه گفت: «ما می‌توانیم این توصیه را بکنیم که اگر احتمالاً دانشگاهها بسته ماندند ما توضیح دهیم برای مردم خودمان و برای دانشجویان خودمان که فراگیری فقط در کلاسهای دانشگاه نیست بلکه می‌توان همه جامعه را فرهنگستان کرد و همه جا را صحنه آموختن و آموزش کرد و بسیاری از روشها را می‌شود در نظر گرفت و عرضه کرد که آموزش است و بیرون از مدرسه صورت می‌گیرد.»

وی در پایان این گفتگو خاطر نشان کرد: «باید با وزارت علوم مشاوره کنیم که اگر بنا باشد دانشگاهها بسته باشند تکلیف کنکور و با بطور کلی از همین حال تکلیف امور مربوط به نظام وظیفه را برای آنها تعیین کند و بهر حال در درجه اولویت قرار داد ولی الان پاسخی نمی‌توانیم به آن بدهیم و مسأله دانشگاهها فعلاً از نظر ما مسکوت است.» {۱۴۸}

حتماً آقای دکتر سروش می‌دانند که انقلاب فرهنگی و ستاد انقلاب فرهنگی، قائم به ذات نیست و قائم به اعضای آن ستاد و یا شورا است و

ستاد و یا شورا بدون اعضایش وجود خارجی ندارد. ولاجرم این اعضای آن ستاد هستند که تصمیم می‌گیرند چکار بکنند و یا نکنند و یا اینکه به آنها دستور داده می‌شود که مجری برنامه‌های باشند که در اینصورت آلت فعل می‌شوند. حال چگونه است که آقای دکتر سروش می‌گویند: «این ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم دانشگاه تعطیل بماند یا نماند. این خود انقلاب فرهنگی است که این امر را در خارج ایجاد خواهد کرد و ماهیت انقلاب فرهنگی است که در مورد مسایل دانشگاهها تصمیم خواهد گرفت.» {۱۴۹}

اگر این ماهیت انقلاب فرهنگی است که در مورد مسائل دانشگاهها تصمیم می‌گیرد و این در خارج از ستاد است آیا تأیید نمی‌کنید که نقش اعضای ستاد انقلاب فرهنگی اجرای دستورات خارج از ستاد بوده و ستاد آلت مجری برنامه ارائه شده بوده است و نه معمار و طراح آن؟

از سوی دکتر عبدالکریم سروش، اطلاعیه شماره یک ستاد انقلاب فرهنگی که در اختیار خبرگزاری پارس قرار گرفت بدین شرح است:

«با اتکال به حق تعالی با متابعت از دستور امام امت و با تأیید مردم مستضعف و انقلابی گرد آمدیم و ستاد انقلاب فرهنگی را بنیان گذاشتیم بمنظور گستردن فرهنگ خروشان و اندیشه والای اسلامی در ملت عطشان ایران از راه:

۱- تشخیص انحرافها و زیاده‌رویها و ضرورتهای فراموش شده‌ای که در گذشته سبب شده تا فرهنگ ما سترون شود و بیوسد.

۲- یافتن راههای کوتاه و بلند مدتی که نشان و کرامت انسانی امت اسلامی را تضمین کند.

۳- گردآوری حاصل غمخوارگی‌های افراد و گروههای استقلال طلب نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی که اینجا و آنجا پراکنده‌اند.

۴- پیشگیری از دو و چند پاره کاری دانشجویان و استادان و روحانیون و روشنفکران با ایمان و متحد هم‌آهنگ کردن راستای حرکت آنان.

۵- آشتی و پیوند بین افراد و گروههای دلسوز به انقلاب که در ذات از یک گوهرند. برای این منظور لازم بود طی چند نشست از خود می‌پرسیدیم که:

(۱) از کجا شروع کنیم.

(۲) به چه سمتی حرکت کنیم.

(۳) در چه راستایی باشیم.

(۴) و با چه میزانی از گسترش در آغاز کار.

به این نیت و با استفاده از تمام امکانات موجود در کار تشکیل دبیرخانه‌ای هستیم و کمیته‌هایی تا ضمن گردآوری مواد لازم و تدوین و تنظیم آنها حاصل کار را در شورایی مرکب از نمایندگان کمیته‌ها و اعضای ستاد به شور و نقد بگذاریم و از نظر امام امت بگذرانیم و در اختیار مسئولان قرار دهیم. ستاد شک ندارد که حوزه‌های علمیه و دانشگاهیان متعهد از یاری کوتاهی نخواهند کرد. ستاد تردید نمی‌کند که از رهنمودهای احزاب و گروهها و انجمن‌ها و کانون‌های متعهد و مؤمن به انقلاب سود جوید.

ستاد می‌کوشد مؤلف صدیق و امینی باشد بین کلیه آراء و عوایدی که در حوزه انقلاب فرهنگی در دسترس قرار می‌گیرد. ستاد امیدوار است بتواند مشاور مطمئنی باشد برای مقام رهبری انقلاب. ستاد یقین دارد کلیه دردمندان و درمان‌شناسان با ایمان و متعهد به انقلاب و جمهوری اسلامی یاری ستاد را وظیفه شرعی و اخلاقی خود خواهند شمرد و با ایجازی روشن به ما پاسخ خواهند گفت که:

۱- بیماریهای فرهنگی جامعه ما چیست و علائم ابعاد آن بطور دقیق کدام است.

۲- مواضع درد کجاست.

۳- درمان چیست و طبیبان کیستند.

۴- و سرانجام درمان را از کجا باید آغاز کرد.

ستاد خود را موظف میدانند که از کلیه گروههایی که کتباً یا حضوراً نوید همکاری خود را بما داده‌اند یا خواهند داد سپاسگزاری کند.» {۱۵۰}

۵ - دکتر باهنر و شمس آل احمد، دو تن از شورای انقلاب فرهنگی در گفتگویی که در کیهان مورخ پنجشنبه ۵ تیر ماه ۱۳۵۹ انتشار پیدا کرده است، در مورد انقلاب فرهنگی در مدارس و بازگشایی دانشگاهها و برنامه‌ریزی‌ها، مطالبی عنوان کردند. دکتر باهنر دبیر ستاد انقلاب فرهنگی گفت:

«انقلاب فرهنگی بطور اعم شامل مدارس نیز می‌شود چرا که در حال حاضر قسمت عمده‌ای بار فرهنگی که جهت فکر و اندیشه و خصلت افراد را تعیین می‌کند در مدارس به او آموخته می‌شود. از سوی دیگر مدارس پایه و زیر بنای دانشگاهها است و بدین جهت نمی‌توانیم در مورد تغییر بنیادی برنامه‌های فرهنگی و شیوه‌های آموزشی در مدارس کاری نکنیم. آقای باهنر در زمینه دانشگاهها و بازگشایی آن گفت:

از آنجا که رابطه زیادی بین تغییر سیستم با افتتاح دانشگاه برقرار است بدین معنا که مشکل است بتوان با عدم تغییر بنیادی نظام سابق دانشگاه را ادامه داد، بعید به نظر نمی‌رسد که آغاز کار دانشگاهها کمی به تأخیر بیفتد تا سیستم آموزشی مشخص بشود حتی ممکن است که بتدریج که درباره هر یک از دانشگاهها و رشته‌ها برنامه‌ریزی دقیقی بعمل می‌آید، بتوان آن دانشگاه را افتتاح کرد. البته تصمیم نهایی در این زمینه باید توسط ستاد انقلاب فرهنگی گرفته شود. وی در زمینه مدت کار این ستاد گفت اصولاً کار ستاد انقلاب فرهنگی در زمینه، اصلاح، تکمیل، ایجاد و تأسیس دانشگاهها و مدارس عالی جدید در آینده ادامه دارد. اما با توجه به اینکه دانشگاهها متوقف هستند و ضرورت دارد که هر چه زودتر کار دانشگاهها آغاز بشود باید برنامه‌ریزی خیلی سریع و فشرده انجام گیرد. در زمینه شایعه تعطیل مدارس گفت: این شایعه بهیچ وجه صحیح نیست و اول مهر ماه تمام مدارس در سرتاسر کشور باز خواهند بود.» {۱۵۱} شمس آل احمد در زمینه بازگشایی دانشگاهها گفت:

«بنظر من باید آماده شویم که اگر نه تمام دانشگاهها بلکه قسمت اعظمی از دانشگاهها در اول سال تحصیلی آینده باز شوند و آماده خدمت باشند.» {۱۵۲}

۶ - اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در تاریخ دوشنبه ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۹ در اقامتگاه رهبر انقلاب با وی دیدار و گفتگو کردند.

در این دیدار آقای باهنر «گزارشی از عملکرد هیئت (هیئت شورای انقلاب فرهنگی) پس از انتخاب و برنامه‌های این هیئت درباره مراکز آموزش عالی و چگونگی گزینش دانشجو برای دانشگاهها را بعرض امام رسانید.» {۱۵۳}

آقای دکتر سروش سخنگوی شورای انقلاب فرهنگی پیرامون بیانات و رهنمودهای امام به شورای انقلاب فرهنگی گفت: «در ملاقات دیروز (۱۶ تیر ماه ۵۹. ن)، ما تمام برنامه‌هایی را که خودمان تاکنون طرح کرده بودیم و درباره آنها تصمیم‌گیری شده بود را در حضور امام مطرح کردیم. ایشان بدون استثناء همه را قبول کردند و تصویب کردند و گفتند که برنامه‌های شایسته و خوبی است ایشان فرمودند دولت آینده و رئیس‌جمهور باید با ستاد همکاری کنند.

نکات مهمی که در صحبت دیروز امام (۱۶ تیر ماه ۵۹. ن) بود، در مورد تصفیه و نظارت کامل بر دانشگاهها بود و نکته دیگر مربوط به پرداختن به امور تهذیب نفس و اخلاق و علی‌الخصوص در آموزشهای دوره دبیرستانی و دوره متوسطه بود و نکته بعد پیرامون بازگشایی

دانشگاهها که هم نباید تعجیل و هم نباید تطویل شود یعنی نه اصرار بر این باشد که به سرعت باز شوند و نه اینکه خیلی طولانی باشد بلکه به نحوی باشد که وقتی دانشگاهها باز شدند دیگر ناقص نباشد و دشواریهای سابق تکرار نشود.

سنگربندی‌های قبلی که گروههای سیاسی ایجاد کرده بودند، غیرقابل تکرار باشد و محل تحقیق و تعلیم و تهذیب باشد و آموزشهای اسلامی و اخلاقی در دانشگاهها جاری شود.» {۱۵۴}

آقای شمس آل احمد که در تاریخ ۵ تیر ماه ۵۹، طی مصاحبه‌ای اعلام کرده بود که باید آماده شویم که اگر نه تمام دانشگاهها بلکه قسمت اعظمی از دانشگاهها در اول سال تحصیلی آینده باز شوند. و پس از آنکه در این دیدار متوجه می‌شود که هدف تعطیلی دانشگاهها است و شورا درباره چگونگی و برنامه‌های کار تصمیم‌گیری کرده و امام هم تمام آنها را تصویب کرد و گفتند که در «مورد بازگشایی دانشگاهها هم نباید تعجیل کرد» و از طرفی آقای بنی‌صدر، رئیس‌جمهور که تشکیل «ستاد انقلاب فرهنگی» را مخالف قانون اساسی و خارج از اختیارات آقای خمینی می‌دانست، غیرقانونی بودن اعضای منصوب شده از طرف آقای خمینی را وسیله شمس آل احمد به اطلاع سایر اعضاء رساند. آقای شمس از آن به بعد بدون اینکه اعلام کند در شورای انقلاب فرهنگی شرکت نکرد و در جلسه ستاد انقلاب فرهنگی، مورخ ۱۸ مرداد ۵۹، اعلام شد که جلسه ستاد بدون حضور شمس آل احمد برگزار گردید. {۱۵۵}

همانگونه که سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی گفت، که آقای خمینی، «در مورد تصفیه و نظارت کامل دانشگاهها» {۱۵۶} نکاتی را یادآور شده بود، ستاد آقای ربانی املشی را مسئول تصفیه تزکیه دانشگاهها کرده و وی در تاریخ ۲۴ شهریور در مورد هدف هیئت پاکسازی جدید و تصفیه، اظهار داشت «در ۶ شهریور انقضای لایحه پاکسازی شورای انقلاب بود و ستاد انقلاب فرهنگی هیئت پاکسازی جدیدی انتخاب کرد و این هیئت ضمن پاکسازی و مسئول برقراری امنیت قضایی، مالی و جانی در محیط دانشگاه خواهد بود و ضوابط جدید برای آن تهیه شده است، همچنین برای آنکه کوچکترین سوءاستفاده و سانحه‌ای انجام نگیرد، ضدیت با انقلاب بعهده دادگاههای انقلاب گذاشته شده و برطبق آن هر کس با انقلاب مبارزه کند او را به دادگاه انقلاب معرفی می‌کنیم و رسیدگی به پرونده وی از عهده هیئت پاکسازی خارج خواهد شد.» {۱۵۷}

پس از پایان دیدار ستاد انقلاب فرهنگی با آقای خمینی در تاریخ ۱۶ تیر ماه ۵۹، و استماع بیانات و رهنمودهای ایشان آقای دکتر سروش سخنگوی شورای هفت نفره انقلاب فرهنگی، اعلام کرد: «از این پس دانشگاهها بصورت استانی دانشجو خواهند پذیرفت. وی تأکید کرد که همچنین با تغییر نظام آموزشی در سطوح دبیرستانی، سعی خواهد شد که از تورم داوطلب ورود به دانشگاه جلوگیری و دانش آموختگان دوره متوسطه پس از پایان تحصیلات جذب بازار کار شوند.

وی در پاسخ این سؤال که با توجه به رهنمودهای امام تصور می‌کنید که دانشگاهها از چه وقت مجدداً باز شوند گفت: فعلاً تصمیم قطعی در این مورد اتخاذ نشده است. امام هم به شورا تأکید کردند که «تعجیل نکنید و سعی کنید که با طرح پخته‌ای دانشگاهها باز شوند.» «روی همین اصل تصور می‌کنم که طرح بازگشایی دانشگاهها از ۶ ماه تا یکسال دیگر تکمیل شود و این مراکز آموزش عالی کار مجدد خود را آغاز کنند.» {۱۵۸}

۷- آقای دکتر سروش سخنگوی شورای انقلاب فرهنگی در گفتگویی که در کیهان یکشنبه ۵ مرداد ماه ۱۳۵۹، انتشار یافت گفت: «دانشگاهها در نیمسال اول مطلقاً بسته خواهد بود و در نیم سال دوم

برخی از رشته‌های مورد نیاز مانند پزشکی به کار خود ادامه خواهند داد و احتمالاً برای برخی از رشته‌های مورد نیاز کشور دانشجوی جدید پذیرفته خواهد شد. دکتر سروش به جوانان دیپلمه هشدار داد که بدلیل بسته بودن دانشگاهها در نیم سال اول برای جلوگیری از تلف شدن وقتشان انجام خدمت وظیفه را مقدم بدانند.

سخنگوی شورای انقلاب فرهنگی همچنین اظهار داشت طرحی برای آموزش بیرون از دانشگاه (دوره عالی آزاد) در دست تهیه است که براساس آن افراد دیپلمه به بالا به ثبت نام در این دوره‌ها می‌توانند تحصیلات خود را بطور آزاد ادامه دهند.

این مورد در مساجد و سالنهای کنفرانس و اماکن عمومی با استفاده از اساتید متعهد دانشگاهها برگزار خواهد شد. و این طرح در شهریور ماه به اجراء در می‌آید. همچنین شورای انقلاب فرهنگی امروز (۵ مرداد ۱۳۵۹، ن) طی بخشنامه‌ای از کلیه اساتید و اعضای هیئت علمی دانشگاهها که بر اثر تعطیل شدن دانشگاهها در حال حاضر فعالیت علمی ندارند خواست که حداکثر تا ۲۰ مرداد ماه آمادگی خود را جهت مشارکت در برنامه‌های عمرانی و علمی و تحقیقاتی کشور اعلام کنند. {۱۵۹}

۸ - ستاد انقلاب فرهنگی در اطلاعیه‌ای که در کیهان پنجشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۵۹، انتشار یافته اعلام کرد: تعطیل دانشگاهها در نیمسال اول تحصیلی قطعی شد. متن اطلاعیه چنین است:

«بدینوسیله رسماً اعلام می‌شود که حداقل برای نیمسال اول تحصیلی ۶۰ - ۵۹، دانشگاهها تعطیل بوده و هیچگونه فعالیت آموزشی نخواهند داشت.» {۱۶۰}

۹- کمیته‌های پاکسازی ستاد انقلاب فرهنگی در دانشگاهها مستقر می‌شود:

« دکتر عبد الکریم سروش سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی در یک گفتگو با اطلاعات گفت: چندین مسئله از جمله مسئله پاکسازی دانشگاهها و ادغام و انحلال دانشگاهها در ستاد انقلاب فرهنگی مطرح است که به زودی به نتیجه نهائی خواهد رسید. دکتر سروش در مورد پاکسازی دانشگاهها گفت: قرار بر این شده است که کمیته هائی در دانشگاهها برای پاکسازی بوجود بیاید. یک یا دو نفر از اعضای این کمیته از سوی ستاد انقلاب فرهنگی و دو یا سه نفر از سوی دانشگاهها تعیین خواهند شد و این کمیته‌ها به مسئله پاکسازی و همچنین اگر تجدید نظر و رسیدگی به شکایات در آنچه از سابق انجام شده است لازم باشد خواهد پرداخت.» (اطلاعات چهار شنبه ۱۵ مرداد ۵۹، شماره ۱۶۲۷، ص اول و دوم).

۱۰- آقای دکتر سروش سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی، پس از پایان جلسه مورخ ۱۸ مرداد ۵۹ ستاد که بدون شمس آل احمد برگزار گردید، خبر از نحوه کار جهاد دانشگاهی و سرپرستان جدید دانشگاههایی که سرپرستان آنها برکنار و یا استعفا داده‌اند، داد و علاوه بر آن وضع انستیتوهای تکنولوژی را مشخص کرد. وی در توضیح در مورد انستیتوهای تکنولوژی وابسته به آموزش و پرورش گفت:

«بدنبال تعطیل دانشگاهها در پانزدهم خرداد این انستیتوها نیز تعطیل شدند. ولی عقیده ستاد انقلاب فرهنگی بر این است که این مؤسسات همچنان زیر نظر وزارت آموزش و پرورش باقی بمانند و در اول مهر ماه بکار خود ادامه دهند.

از وی سؤال شد با توجه به اینکه فارغ‌التحصیلان درجه فوق لیسانس برای تکمیل رساله یکساله خود از تاریخ پایان تحصیل فرصت دارند و اکنون دانشگاهها تعطیل است فارغ‌التحصیلان فوق لیسانس قادر نخواهند بود در مدت تعیین شده کار خود را به اتمام برسانند. ستاد انقلاب فرهنگی در این مورد چه پیش‌بینی‌هایی کرده است؟ گفت:

از نظر ستاد، دانشگاهها برای تمام اقشار تحصیلی تعطیل است و میان لیسانس و فوق لیسانس و دکترا فرقی نیست. لذا فرصت یک ساله این عده نیز از هر زمان که دانشگاهها باز شد محاسبه خواهد شد و از این نظر اشکالی وجود نخواهد داشت...

سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی در مورد ادامه کار جهاد دانشگاهی و ارسال فرم پرسشنامه از طرف اساتید و اعضای هیئت علمی دانشگاهها اظهار داشت: جهاد دانشگاهی همچنان به بررسی و تکمیل برنامه خود مشغول است و استاد جلال‌الدین فارسی نیز که مسئول جهاد است امروز حکم عده زیادی را در این مورد امضاء کرده است تا کار خود را شروع کنند... سپس به وضعیت دانشگاهها اشاره کرد و گفت: برای دانشگاههایی که سرپرست آنها استعفا داده و یا برکنار شده‌اند اشخاصی در نظر گرفته شده‌اند و هر گاه مورد تصویب ستاد قرار گرفتند اسامی آنها اعلام می‌شود.» {۱۶۱}

در اینجا دو نکته حائز کمال اهمیت است:

۱) هیئت پاکسازی جدید که ستاد انقلاب فرهنگی تعیین کرده، بسیاری را پاکسازی، از کار برکنار و یا مستعفی کرده و برای اینکه نطق از کسی در نیاید، مخالفین را بعنوان ضد انقلاب به دادگاههای انقلاب حواله کرده است.

۲) بطوری که دورتر خواهید دید ستاد انقلاب فرهنگی، تمام امکانات دانشگاهی کشور را در اختیار جهاد دانشگاهی که مسئول آن آقای جلال‌الدین فارسی عضو ستاد انقلاب فرهنگی و از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری است قرار داده و جهاد دانشگاهی نیز براساس برنامه‌ای که تنظیم کرده کوشش کرده که نظیر انقلاب فرهنگی چین به قبضه کردن قدرت و حذف مخالفین پردازد.

۱۱- در تاریخ دوشنبه ۲۴ شهریور، دکتر حبیبی، دکتر شریعتمداری و حجت‌الاسلام ربّانی املشی سه تن از اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در یک مصاحبه مطبوعاتی به تعدادی از سؤالات خبرنگاران پاسخ دادند. آقای دکتر حبیبی در مورد کار ستاد انقلاب فرهنگی اظهار داشت: «این ستاد به منظور سه هدف تشکیل شد، یکی تعیین خط مشی فرهنگی و بطور محدودتر خط مشی آموزشی کشور، دیگری تهیه برنامه‌های آموزش کشور برای دوره قبل از ابتدایی تا سطح آموزش عالی و حتی بعد از آن در چهارچوب همان خط‌مشی، و سوم انتخاب و تربیت استاد جهت تدریس این برنامه‌ها و انجام این کارها نیز در یک ماه و دو ماه و با زمان کوتاهی میسر نیست و باید دقیقاً بررسی و برنامه‌ریزی شود.» {۱۶۲}

وی در مورد بازگشایی دانشگاهها و نحوه ادامه کار آنها گفت: «بنابر تصمیم ستاد فعلاً در رشته‌های پزشکی و دندان پزشکی دانشجویانی که فقط ۶ ماه از تحصیل آنان باقی مانده می‌توانند به درس خود ادامه دهند تا فارغ‌التحصیل شوند و با برنامه‌هایی که در حال مطالعه است احتمالاً تا ابتدای سال ۶۰ دانشکده‌هایی از قبیل پزشکی قادر به شروع کار خواهند بود.» {۱۶۳}

آقای شریعتمداری در مورد تشکیل ستاد جهاد دانشگاهی و شایعه بیکاری توضیح داد: «درباره شایعاتی از قبیل اینکه با تعطیل دانشگاهها یک میلیون نفر بیکار شده‌اند و یا ستاد از افراد متخصص استفاده نمی‌کند، اقدامات سه ماهه ستاد را برشمرد و گفت از مهمترین کارهای این ستاد تشکیل جهاد دانشگاهی و جلب همکاری استادان در زمینه‌های مهمی از قبیل تألیف، ترجمه و تدوین متون قابل استفاده برای این جامعه است. و در جهاد دانشگاهی با ارسال پرسشنامه برای اساتید و اعضای هیئت علمی دانشگاهها و تکمیل آن از طرف همکاران دانشگاهی

فرهنگی» که در آن رابطه نگاشته شده است، از نظر نان می‌گذرانم:

متن نامه آقای سروش

بنام خدا

بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند

حکایتی شکایت آلود از آنچه بر صاحب این قلم رفت

رنجنامه دادخواهانه و ستم ستیزانه و دردمندانه صاحب این قلم به رئیس‌جمهور خاتمی، واکنش‌های مخالف و موافق بسیار برانگیخت. و از زبان خوش و ناخوش نویسندگان، «لطف‌های بانواع عتاب آلوده» و «بوسه‌های برآمیخته بدشنامی چند» بر سر وی باریدن گرفت. کسانی در آن جز درخواستی شخصی و فغانی خودمدارانه نخواندند. در حالی که آن رنجنامه گرچه از این جا شروع می‌شد به آنجا ختم نمی‌شد. و کسانی لحن داغ ولی دقیق آن را با عصیبت و اهانت یکی گرفتند و آن را گزیده ولی گزنده یافتند و ندانستند که گزیدن گزندگان خلق، ردیلت که نیست هیچ بلکه فضیلت است. و قومی دوستانه از آن بوی ترغیب به استعفا را استشمام کردند غافل از آنکه اگر در آن پیامی بود این بود که خاتمی به اعتراض بماند نه اینکه به اعتراض برود. بماند و به پشتوانه مردم با گرانان گرانی کند نه اینکه برود و گرانان را گشاده دست بگذارد. با دوستان مروت کند و با دشمنان، مدارا. جمعی هم فرصت را غنیمت شمردند و مشت بی‌خبری خود را باز کردند و کینه خود با روشنفکری دینی را بر آفتاب افکندند و پرونده مجعول «انقلاب فرهنگی» را باز گشودند و گناه ویرانی دانشگاه و تصفیه دانشگاهیان را در نامه عمل صاحب این قلم نوشتند و خالق وار از تو به و استغفار بل خموشی و انکسار طلب کردند. و هنوز بجاهی و جائی نرسیده و طعم قدرتی و مکنتی نچشیده، فرمان بی‌امان به تصفیه مخالفان و دگران‌دیشان دادند. کار به جائی رسید که در میانه این غوغا، یکی از «کیهانی صفتان» هم بانگ برداشت و نویسنده رنجنامه را از واری «سابقه زشت فرهنگی - انقلابی» وی اخبار و انذار کرد و اینقدر نیندیشید که اگر آن سابقه زشت بود، «خاتمی عزیز» هم در آن حضور داشت و مدتی مدید در «ستاد انقلاب فرهنگی» عضو بود و (بگمان وی) به بیرون کردن بی‌گناه‌ها و ویران کردن دانشگاه‌ها فرمان می‌داد.

برای آگاهی طالبان حقیقت می‌گویم (و برای مغرضان فقط دعا می‌کنم) که قصه انقلاب فرهنگی را دست کم دوبار نوشته‌ام. یک بار در «سیاست نامه» و دیگر بار در مجله «لوح». و با خواندن آنها کمترین چیزی که دستگیر خواننده می‌شود انیست که «انقلاب فرهنگی» فرق دارد با «ستاد انقلابی» که ما عضو آن بودیم. اولی برای بستن دانشگاه‌ها بود و دومی برای بازگشودن دانشگاه‌ها. انقلاب فرهنگی یک حادثه بود در میان حوادث قهرآمیز بسیار که در فضای توفان زده ابتدای انقلاب در کشور ما رخ داد و مسئولان آن، نه فقط حکومت که گروه‌های مسلحی بودند که در دانشگاه‌ها در کمین حکومت نشسته بودند و حاضر به ترک آنجا نبودند. پیامهای رئیس‌جمهور وقت سیدابوالحسن بنی‌صدر هم به خرج آنها نرفت و ناچار به فرمان وی، به قهر، از آنجا بیرون ریخته شدند و دانشگاه بسته شد.

نیک و بد این حادثه را هر چه بود باید از مسببان آن پرسید و پند است که غالب و مغلوب حرف خود و حکم خود را دارند. مدتی پس از این حادثه بود که به فرمان رهبر انقلاب، «ستاد انقلاب فرهنگی» با هفت عضو برای بازگشائی دانشگاه‌های بسته شده تشکیل شد. این ستاد که همه مأموریتش بازگشائی بود با سرعت و پشتکار بسیار، و با همکاری بیش از یک هزار استاد دانشگاه، به بازنویسی برنامه‌های دانشگاهی همت

به نتایج مطلوب فراوانی رسیده‌ایم و تاکنون بیش از ۸ هزار پرسشنامه بدست ما رسیده است که این نشان دهنده پویایی استادان و دانشگاهیان و علاقه آنان به شرکت در این امر خطیر است.» {۱۶۴}

نهایت سعی و کوشش شد که در این بخش روند بسته شدن دانشگاهها را به فرمان آقای خمینی و بدستگیری ستاد انقلاب فرهنگی برای خوانندگان، محققین و نسلهای آینده، قدم به قدم با توجه به اسناد و مدارک و آنچه اتفاق افتاده توضیح دهم. آنچه تا بحال ذکر آن رفته است، جای شک و شبه نمی‌گذارد که:

۱- حادثه ۲ اردیبهشت ۵۹، و بنابر فرمان بنی‌صدر رئیس‌جمهور و مصوبه شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی، تخلیه اطاقهای دانشگاهها و تعطیل ستادهای گروه‌های مختلف در دانشگاهها بوده و نه بستن و تعطیلی آن و آشکار گشت که دانشگاهها تعطیل نشدند و بکار خود ادامه دادند.

۲- «انقلاب فرهنگی» تعطیل دانشگاهها نبوده است و دانشگاهها هم تعطیل نشدند، بلکه موجد «ستاد انقلاب فرهنگی» شد.

۳- مأموریت «ستاد انقلاب فرهنگی» طبق متن فرمان آقای خمینی، انجام «انقلاب فرهنگی» بود و نه مأموریت بازگشایی دانشگاهها که اگر دومی بود، «ستاد بازگشایی دانشگاهها» نام می‌گرفت.

۴- مأموریت انقلاب فرهنگی دوره قبل از ابتدایی تاسطح آموزش عالی و بعد از آن را دبرمی‌گیرد. و «در سطوح دبیرستان سعی خواهد شد که از تورم داوطلب ورود به دانشگاه جلوگیری و دانش آموختگان دوره متوسطه پس از پایان تحصیلات جذب بازار کار شوند.»

۵- در ۳۱ خرداد ۵۹، ستاد انقلاب فرهنگی که تصمیم به بستن شدن دانشگاهها گرفته است، سخنگوی آن برای فرار از مسئولیت خود می‌گوید: «تعطیل و یا عدم تعطیل دانشگاهها فعلاً از نظر ما مسکوت است و در حقیقت این ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم که دانشگاهها تعطیل بماند یا نماند. این خود انقلاب فرهنگی است که این امر را در خارج ایجاد خواهد کرد و ماهیت انقلاب فرهنگی است که در مورد مسائل دانشگاهها تصمیم خواهد گرفت.» {۱۶۵}

۶- اولین اطلاعیه ستاد انقلاب فرهنگی که چند صفحه‌ای را در برمی‌گیرد بنابه انشاء آن و بکارگیری لغات و نحوه تنظیم آن به احتمال قریب به یقین به قلم آقای دکتر سروش است و اگر هم نباشد وسیله سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی در اختیار خبرگزاری پارس قرار گرفته، حکایت از این دارد که نه برنامه‌ای در کار است و نه تصمیمی برای حل معضل دانشگاهها به جز یک انشاء احساسی که حکایت از چه باید کرد همیشگی می‌کند و به متابعت از امام اعضاء شورا با هم جمع شده و امیدوار است که «مشاور مطمئنی برای مقام رهبری باشد.» {۱۶۶} مطلب دیگری را نمی‌رساند.

۷- طبق بیان سخنگوی ستاد انقلاب فرهنگی روحانیون و آقای خمینی اصرار بر بسته شدن دانشگاهها داشته‌اند و ستاد نیز امر آقای خمینی را مطاع و گردن گذاشته است.

۸- ستاد انقلاب فرهنگی خود هیئت پاکسازی تشکیل داده و این هیئت علاوه بر پاکسازی، برقراری امنیت قضایی، مالی و جانی و مبارزه با ضد انقلاب و متمرذین را به دادگاههای انقلاب حواله داده است.

۹- ستاد انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی تشکیل داده و امکانات دانشگاهی کشور در اختیار جهاد به سرپرستی آقای فارسی قرار گرفته است.

پس از آنکه خوانندگان مطالعه این تحقیق را تا بدینجا تعقیب کرده‌اند، نامه آقای دکتر سروش را تحت عنوان «رنجنامه دادخواهانه» که پس از بیست سال بعد از قضیه «ستاد انقلاب فرهنگی» و «انقلاب

نرمی ز حد مبرکه چو دندان مار ریخت
هر طفل نی سوار کند تازیناهش

به گفته قرآن موسی(ع) وقتی سحر ساحران را دید ترسید. اما به گفته امام علی(ع) او از سحر نترسید، بلکه از آن ترسید که مبدا غلبه با ساحران افتد و بیخ جهالت و ضلالت مستحکم تر گردد. خوف این قلم هم موسی وار است و عتابش هم عتابی قرآن وار که لاتخف انک انت الاعلی (مترس که تو دست بالا را داری). و کدام دست بالاتر از میراث اعتماد و پشتی بانی قاطبه خلق که خاتمی خنده رو و شیرین دهان را بر مسند خواجهگی و سلیمانی نشانده است؟

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست
گرچه شیرین دهان پادشاهانند ولی
او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست؟

آنچه به زبان اشارت آوردم حکایتی بود از سر شوق نه شکایتی از سر جور و «خردمند را یک اشارت بس است» و گرنه به زبان عبارت مثنوی هفتاد من کاغذ می شد، و دهانی «به پهنای فلک» می خواست. و با آن همه کژ خوانان را کفایت نمی کرد.

لاجرم من تیغ کردم در غلاف
تا که کژ خوانی نخواند برخلاف
شرط عشق است که از جور شکایت نکنم
لیک از شوق حکایت بزبان می آید
گورو اندر پس زانوی سلامت بنشین
هر که از دست ملامت به فغان می آید

عبدالکریم سروش
یازدهم مرداد ۱۳۸۲

و اینک با مطالعه نامه آقای دکتر سروش و مقایسه آن با آنچه گذشته است، قضاوت را نه خود، که برعهده خوانندگان می گذارم و دو نکته را یادآوری می کنم:

۱- نکته تعیین کننده و ارزنده ای را که در نوجوانی از مولی علی آموختم و کوشش کردم که در زندگی خود، همیشه در حد توان آن را بکار بندم اینک: آن مرد عرب در جنگ جمل به حضرت علی(ع) در رابطه با حق بودن و نبودن شرکت عایشه در جنگ مسئله دار شده و به حضرت ابراد گرفته بود، پاسخ داد: ای مرد آیا تو حق را به مرد می شناسی و یا مرد را به حق؟ حق را باید شناخت و مردان را با آن سنجید و نه به عکس که فاجعه ببار می آورد. با توجه به این کلام درر بار علی(ع)، بودن و نبودن آقای خاتمی در ستاد انقلاب فرهنگی، خطا را صواب و صواب را خطا نمی کند. ثانیاً آقای خاتمی جزو هفت نفری نبود که آقای خمینی برای تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی منصوب کرد.

وی یا بعد از اینکه آقای شمس آل احمد از عضویت در ستاد، در همان سال ۱۳۵۹ وقتی بر وی روشن شد که ستاد و آقای خمینی تصمیم بر بسته شدن دانشگاهها گرفته اند، از شرکت در ستاد کناره گرفت و با پس از آنکه به وزارت ارشاد منصوب گردید، به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی در آمده است.

۲- دانشگاهها نه یک سال و اندی که دو سال و اندی بعد بازگشایی شد و بنابه گفته آقای منتظری سه سال بعد از فرمان رهبر انقلاب بر

گماشت مرکز (بسیار معتبر) نشر دانشگاهی را برای اشتغال استادان تأسیس کرد و نهایتاً پس از یک سال و اندی (نه بیست سال، که خواسته انقلابیون و روحانیون بود)، با اصرار به رهبر انقلاب، همه دانشگاههای کشور را بازگشایی نمود و دانشجویان و استادان را مجدداً بر سر سفره معرفت نشانند. خدمتی که این ستاد به دانش و فرهنگ کشور کرد و سهمی که در بازسازی دانشگاهها داشت و مبارزه ای که برای بیرون کشیدن علوم انسانی از منجلاب اعتراضات جهل آلود کرد، و مشی میانه روانه ای که در توفان چپ نمائیها و تندرویهای در پیش گرفت (که بعدها گناهش به پای صاحب این قلم نوشته شد و کسانی چون محمد تقی مصباح یزدی، وی را نفوذی ستاد انقلاب فرهنگی خواندند داستانی است که باید در جای دیگر گفته شود.

آنها که آن روزگار را دیده اند انصاف می دهند که مهمترین کاری که از دست نیکخواهان در نهادهای رسمی بر می آمد، مهار زدن بر ویرانگری و ویرانگران چپ و راست، و کند کردن تیغ انقلابی نمائی آنان بود. خدمت کردن به کشور چون شنا کردن در دریائی از شیریه بود. شیرین اما پر از سختی و چسبندگی و فقط شیریه ئیها کنار می نشستند!

اما حدیث تصفیه ها هم شنیدنی است. بلافاصله پس از انقلاب، کمیته های پاکسازی در سراسر ادارات و دانشگاههای کشور سر بر آوردند و این هیچ ربطی نه به انقلاب فرهنگی داشت و نه به ستاد انقلاب فرهنگی که یک سال و اندی بعد تشکیل شد. رهبر انقلاب در نطق آغازین خود در «بهشت زهرا» گفته بود «ما بمانند و خائنین بروند» پاره ای خود رفتند و پاره ای به حکم کمیته های پاکسازی، بیرون نهاده شدند (باز هم رحمت به آن روزگار، پاره ای از خارج نشینان هنوز به قدرت نارسیده هوس پاکسازی «خائنان» خیالی را در سر می پروارند و حکم تصفیه شان را هر روز صادر می کنند). باری هر چه بود آن پاکسازیها نه با آگاهی ما بود و نه با اذن ما و نه پاره ای از مأموریت ما. شعله ای از کوره انقلاب بود که دامن همه را فرا گرفت و هیچ جا را از سوختن معاف و مصون نگذاشت. با اینهمه اگر چیزی به فرونشاندن و مهار کردن انی شعله فزاینده کمک کرد، همان گفتمان دموکراتیک (دینی و غیردینی) بود که صاحب این قلم و دوستانش سالها برای استقرار آن رنج بردند و هزینه پرداختند. بطوری که چپ نماها و سلاح فروشان دیروز هم اینک با همان منطق، به چنگ تندرویها می روند، انگار نه انگار که هنگامه دیروز هنگامه جنگ سلاحها بود نه جنگ گفتمانها. و هر که تندروتر بود انقلابی تر شمرده می شد...

باری پس از ۴ سال خدمت بدون دیناری مزد و اجرت، یعنی در سال ۱۳۶۲، وقتی دیدم که در به پاشنه دیگر می چرخد (و این عین عبارتی بود که با رئیس جمهور وقت سیدعلی خامنه ای در میان نهادم) و پاره ای از کجرویها نهادینه می شود و مقاومت من سودی در اصلاح امور ندارد. از ستاد انقلاب فرهنگی استعفا کردم و رو به تحقیق و تدریس و نقد و اصلاح آوردم. پس از آن بر من و منها چه گذشت حدیث پر خون جگری است که شرح آن را به وقت دیگر باید نهاد.

اینک بیست سال است که این قلم به قدر وسع و طاقت خویش در گستردن فرهنگ مدارا و مروت و زدودن فرهنگ خشونت و رعونت می کوشد و خدای را سپاس می گذارد که درین راه کامیابی مقبولی داشته است. خیل عظیمی از جوانان اینک درس زندگی را بدین نمط می خوانند و آسایش دو گیتی را تفسیر این دو حرف: مدارا و مروت، می دانند. و اگر ازین قلم نقدی بر خاتمی می رود، از آن رو است که او را هم تابع و طالب همین طریقه می داند و خوف آن دارد که مبدا نرمی وی، جسارت در شتخویان و گرانی گرانان و بی مروتی مدارا ستیزان را افزونتر کند و بوی هشدار می دهد که

اجرای انقلاب فرهنگی هنوز دانشگاه‌ها باز نشده است و تحقق انقلاب فرهنگی تدریجی است که در بخش بعد توضیح آن خواهد آمد.

در پایان این بخش اینجانب به خود تذکر می‌دهم و می‌گویم: ای مرد، مگر ما انسانها، آدمهای معصوم و کامل و مبرا از خطا هستیم، چرا حاضر نیستیم و یا برایمان سخت است که رویدادهایی را که بر جامعه و خودمان گذشته است ولو خطا، سهو و اشتباهی از جانب خودمان باشد، همانگونه که رخ نموده است، آن را برای تجربه و پندگیری از تاریخ، برای آیندگان گزارش کنیم. چه اتفاقی می‌افتد اگر کسی و یا شخصیت‌هایی به خطا و اشتباهات خود با صعه صدر اعتراف کنند؟ این که شخصیتها و یا کسانی بعد از خطا و یا اشتباهی به راه صواب قلم زده و قدم گذاشته‌اند، آن راه صواب، اشتباهات و خطاهای تاریخی گذشته را راست نمی‌گرداند - چون هر عملی چه خطا و چه صواب اثر وضعی خود را در جامعه برجای می‌گذارد - بلکه به جبران مافات می‌پردازد و اجر و قدر کسی که به راه صواب قدم گذاشته و حسب نامه آقای سروش: «اینک بیست سال است که این قلم به قدر وسع و طاقت خویش در گسترش فرهنگ مدارا و مروت و زدودن فرهنگ خشونت و رعونت می‌کوشد و خدای را سپاس می‌گذارد که در این راه کامیابی مقبولی داشته است. خیل عظیمی از جوانان اینک درس زندگی را بدون نمط می‌خوانند و آسایش دو گیتی را تفسیر این دو حرف: مدارا و مروت می‌دانند.» با خدا خواهد بود و آنان را مشمول ان الحسنات یدهن السیئات {۱۶۷} می‌گرداند و درهای رحمت و غفران بیکرانش را به روی آنها باز می‌گشاید.

بعد از تعطیلی دانشگاهها

قبل و بعد از تعطیلی دانشگاهها، به بهانه اجرای انقلاب فرهنگی و تغییر نظام آموزشی کشور، کسان و دلسوزانی بودند که مرتب هشدار می‌دادند و عواقب ناگوار تعطیلی دانشگاهها و هدف طراحان پشت پرده آن را گوشزد می‌کردند. بخشی از تذکرات و هشدارهای قبل از بسته شدن دانشگاهها در قسمت اول و دوم این تحقیق از نظر تان گذشت و اینک برای اختصار نکاتی را که اینجانب بعنوان مسئول پر تیراژترین روزنامه در طول تاریخ مطبوعات کشور^۱ و بعنوان جمعبندی نظرات مطرح شده دیگران که به زعم خود هدفی جز آزادی و استقلال و شکوفایی کشور و استیفای حقوق آحاد ملت ایران نداشته‌اند، در چندین سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی آورده‌ام، تقدیم حضور پیوندگان و جویندگان راه حق می‌کنم:

۱- در تاریخ یکشنبه ۱۸ خرداد ۵۹ که هنوز فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی صادر نشده بود، بعضی اطلاعات پشت پرده بدست آمده و زمره‌های برخاسته از بعضی مراکزی که در صدد تصاحب قدرت بودند حکایت از آن داشت که تلاش می‌شود تا دانشگاهها را به تعطیلی بکشانند، لذا در سرمقاله آن روز تحت عنوان «هر چه می‌خواهد بشود» از جمله نوشتیم:

«از یکی دو ماه پیش بدین سو و در پی جریان انقلاب فرهنگی هر

۱- تیراژ روزنامه از ۸۰ هزار شروع شد و سپس به یکصد هزار، ۲۰۰ هزار، ۲۵۰ هزار، ۳۰۰ هزار، ۴۰۰ هزار و ۴۵۰ هزار رسید و براساس برآورد نسبتاً دقیقی که خود اینجانب از تهران و چند استان کشور بعمل آوردم تا یک میلیون نسخه بدون برگشت خواهان داشت، اما متأسفانه بدلیل کمبود کاغذ و مشکل چاپخانه یک چنین امکانی وجود نداشت. بخشی از روزنامه براساس قرارداد در اطلاعات به چاپ می‌رسید و بخش دیگر در چاپخانه لوحه و به میزانی که در بازار امکان تهیه کاغذ برایمان وجود داشت، روزنامه به چاپ می‌رسید. اولین سرمقاله سال ۱۳۶۰ را که در ۱۱ فروردین ۶۰، تحت عنوان «اولین شماره سال نو با سه روز تأخیر» تحریر گردید، به مشکلات روزنامه اختصاص داده شد و در آن تیراژ روزنامه و مشکلاتی را که با آن مواجه بودیم برای ملت ایران گزارش کردم.

شخص و گروهی متناسب با وضعیت گروهی و شخصی و... خود مصاحبه می‌کند و راه حل ارائه می‌کند یک سال دانشگاه را تعطیل می‌کنیم، دو سال، سه سال و یا ... کسانی که می‌گویند چندین سال هم که شد دانشگاه را تعطیل می‌کنیم پرسیدنی نیست:

۱- با خیل عظیم دانشگاهی چکار خواهید کرد و خیال می‌کنید این بیکارها بیکار خواهند ماند: قطعاً عده‌ای از اینها نیروی خود را در جهت تخریب بکار خواهند انداخت و آیا راه حل ساختن کسانی که از اسلام دور هستند و یا بریده‌اند بدین گونه است؟

۲- با خود دانشجویان که جمعیت عظیمی است چگونه عمل می‌کنید؟

۳- اگر فرضاً سه سال دانشگاهها را تعطیل کردید، آیا پس از سال سوم با دست خود و متخصص و کارشناس از خارج وارد نخواهید کرد؟

۴- تعطیل دانشگاهها به مدت چند سال آیا عجز جمهوری اسلامی در حل مسئله دانشگاه و فرار از مسئولیت نیست؟» {۱۶۸}

۲- در تاریخ چهارشنبه ۱۲ آذر ۵۹، چهار ماه بعد از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، در سرمقاله روزنامه پیرامون «استقلال آزادی و علم» عنوان گردید:

«... خیال کردن اینکه عالم از جاهل تبعیت کند بی‌جاست و هرگز عالمی در رشته‌ای از فرد نالایق و جاهل در آن رشته و کار به مقتضای آگاهی‌اش تبعیت نخواهد کرد و اگر تبعیت کرد قطعاً یا فرصت طلب است و یا جاهل عالم ناست. و اکنون بی‌مناسبت نیست که این سوالات را مطرح کنیم:

- آیا بدون علم و دانش استقلال و آزادی شعاری تو خالی نخواهد بود؟

- آیا بدون دسترسی پیدا کردن به دانشهای کلیدی و فنون می‌توانیم استقلال و آزادی خویش را حفظ کنیم؟

- آیا اگر ما نتوانیم عقب ماندگی را در زمینه‌های علم و دانش جبران کنیم و به پیش نرویم، ادامه استقلال و آزادی به معنای واقعی ممکن است؟

- آیا می‌توانیم در کشور خود را به روی جهان ببندیم و بگوئیم نه: مجموعه‌های دیگر جهان در ما تأثیر نخواهند داشت؟

- آیا کم و کیف دانشگاهها و محصول آن بیان چگونگی انقلاب اسلامی و صدور انقلاب نمی‌تواند باشد؟

- آیا تعطیل دانشگاهها و مراکز علمی و اصرار در ادامه آن برای کشور و انقلاب مفید فایده خواهد بود؟

- آیا نمی‌شود با باز بودن دانشگاهها، نواقص و ایرادات آن را در زمینه‌های مختلف برطرف کرد؟

- آیا اگر حتی چند سالی دانشگاهها بسته باشد و هر زمان که بخواهیم آن را باز کنیم، برنامه‌ای مانع و جامع خواهیم داشت؟

- آیا در صورت بسته بودن دانشگاهها آن قسمت از نیروی واقعی علمی و فنی خود را از دست نخواهیم داد؟

- آیا در صورت بسته بودن دانشگاهها وسایل و امکانات آن از بین نخواهد رفت و ما مجبور نخواهیم شد دوباره با تحمل مخارج سنگینی آنها را احیاء کنیم؟

- آیا با باز بودن دانشگاهها نمی‌شود محیطهای علمی و فنی را اسلامی می‌کرد؟

- آیا شورای انقلاب فرهنگی بعد از گذشت بیش از چهار ماه که از کارش می‌گذرد به نتایجی دست یافته است؟ و اگر آری آن نتایج کدامها هستند؟

- آیا شورای انقلاب فرهنگی اکنون نمی‌تواند با تجربه‌ای که کسب

یکسال و اندی پس از ...

«هیچ انقلابی پیروز نمی‌شود مگر اینکه در مجموع روابط موجود آن جامعه تغییراتی بوجود آمده باشد. گذشتن از وضع موجود و رسیدن بیک وضع مطلوبتر بدون دگرگونی در روابط موجود ممکن نیست. شرط اساسی پیروزی یک انقلاب تغییر و دگرگونی در روابط فرهنگی، روابط اجتماعی، روابط سیاسی اقتصادی و... مردم آن جامعه است به انقلاب اسلامی خودمان نگاه کنیم تا روابط موجود در کشورمان تغییر نکرد انقلاب اسلامی پیروز نشد که: ان‌الله لایغیروا ما بقوم حتی یغیروما با نفسهم همانا خدا چیزی را در قومی تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود آن قوم در نفس خود دگرگونی پدید آورند. (سوره رعد آیه ۱۱)

بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی خود بمعنای این دگرگونی در روابط موجود بوده است. تا فرهنگ مردم تغییر نمی‌کرد، غیرممکن بود آن رژیم گذشته از بین برود:

۱- لباس خوف و ترس از مردم رخت بر بسته بود و جایش را قهر و اراده تغییر نظام اجتماعی گرفته بود و همه بدون ترس از کشته شدن و یا... فعال و خلاق در انقلاب شرکت می‌جستند و در نتیجه از بین رفتن ترس در دل‌های مردم.

۲- همه اقشار و طبقات مختلف مردم در خط وحدت و یگانگی بحرکت در آمدند و به سیل بنیان‌کنی تبدیل شدند که اساس آن رژیم فاسد وابسته به بیگانگان را درهم نوردید و بنابراین

۳- همه خود را در انقلاب سهیم و شریک می‌دیدند و دسته و گروه خاصی انقلاب را از آن خود نمی‌دید و همه فعال و خلاق در به پیروزی رساندن آن نهایت فداکاری را می‌کردند.

۴- همه در رساندن یاری و کمک به دیگری و حل مشکلات بیش از پیش کوشا شده بودند و در این امر چنان احساس لذت می‌کردند که حاضر به هر نوع ایثار و فداکاری می‌شدند.

۵- همه هماهنگ و ارگانیک عمل می‌کردند و تبعیت از رهبری واحد را اساس کار خویش قرار داده بودند.

۶- معنویات در بین مردم رو به رشد گذاشته بود و این معنویت به زندگی مفهوم و معنای تازه‌ای بخشیده بود و...

به مرور که در طول جریان انقلاب دگرگونیهای لازم در زمینه‌های مختلف در حال شدن است وقتی این دگرگونیها به مرحله‌ای از رشد خویش رسید انقلاب پیروز می‌شود.

اگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همین روند ادامه پیدا می‌کرد و زمینه‌هایی که موجب کندی و یا سد شدن تغییرات می‌شد از بین می‌رفت انقلاب هر روز در جهت رشد خویش شتاب می‌گرفت و در واقع انقلاب فرهنگی در حال شدن بود. به انقلاب اسلامی که پیغمبر ما بنیاد نهاد نگاه کنید: به میزانی که روابط موجود آن زمان تغییر می‌کرد، روابط فرهنگی مردم نیز دگرگون می‌شد. تصور تغییر در روابط فرهنگی بدون تغییر در روابط دیگر ممکن نیست، جای بحث و گفتگو نیست که این تغییرات در روابط گوناگون با هم صورت می‌گیرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از مسائل از قبیل: در دست گرفتن قدرت، انحصارطلبی، مطرح شدن، تصور همه این بود که چنین وضعی ناشی از حاکمیت رژیم استبدادی وابسته است، از بین خواهد رفت و بجای آن امنیت، معنویت و مشارکت همگان در سرنوشت خویش و... جایگزین اینها خواهد شد، اما آنها دوباره رخ نمود و همین عوامل باعث کندی و یا متوقف شدن رشد آن تغییرات در مجموع روابط مردم شد و طبیعی است وضعی که برای دانشگاهها پیش آمد و ابتداء اشغال و سرانجام بسته شدن دانشگاه را در پی داشت بی‌ربطه با این مسائل نبوده است و خود بسته شدن دانشگاه آنها هم به مدت نامعلوم در وضعیت انقلابی

کرده است روشن کند که اگر دانشگاهها باز باشد، بهتر می‌شود نواقص برنامه‌ها را از طریق تجربه کردن به هنگام کار کردن برطرف کرد و یا بسته بودن آن؟

– آیا هر موقع که بخواهیم دانشگاهها را باز کنیم مشکلات ما از بین رفته است؟
و آیا...؟

ما در خلاء زندگی نمی‌کنیم، در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم مجموعه‌های دیگری نیز هستند که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم در ما اثر خواهند گذاشت بنابراین این اگر ما خود را در زمینه‌های علم و دانش و فن مجهز نسازیم و به تجدید حیات علمی خویش نپردازیم حفظ کردن آزادی و استقلال ممکن نیست... آنچه که در دانشگاهها و مراکز علمی باید تغییر داد آنست که:

۱- دست به یک تجدید حیات علمی بزند که این تجدید حیات علمی در خدمت تغییر بنیادی نظام اجتماعی جامعه ما از اسلام، انسان و جامعه و... باشد.

۲- فرهنگ وارداتی را به فرهنگ خودی تبدیل کند. در صنعت و پژوهشهای علمی در رشته‌های مختلف که سابق بر این کار مراکز صنعتی بیشتر تربیت کادر برای صنایع مونتاژ و بکار انداختن دست‌آورد‌های غرب بوده است را تبدیل به تحقیق و دستیابی به صنایع اصیل و کشف و ابداع و ابتکار جدید کند.

۳- زمینه تحصیل و دین و کار روزمره را یکی کند. بطوری که برای دانشجو و دانش پژوه علم و دانش و تحصیل را با دین یکی بداند و دین را در معنای وسیع و جامع الاطراف خودش جستجو کند.

۴- اگر دانشگاهها و مراکز علمی به این مهم دست یابند که ابداع و ابتکار و خلاقیت را در این مراکز بوجود آورند، آینده جهان تحصیل و دانش را تسخیر کرده‌اند و مرکز علمی و صادر کردن آن به جهان شده‌اند.
و...

ملاحظه می‌شود که تغییر دادن برنامه‌های دانشگاهها و مراکز علمی برای این امور مهم کار یک روزه نیست و با تعطیل دانشگاه و ادامه آن نیز به آن دسترسی پیدا نخواهیم کرد. این مسئله بارها به تجربه ثابت شده است که اگر ما برنامه‌ای داشته باشیم ولو ناقص در عمل و بمرور تکمیل خواهد شد و عیوب آن برطرف خواهد گردید.» {۱۶۹}

۳- یک سالی که از بسته شدن دانشگاهها گذشت و بسیاری از مسائل پشت پرده آشکار گشت و اختیارات جدیدی را «ستاد انقلاب فرهنگی» در جهت قرار گرفتن مدیریت و کنترل دانشگاهها به جهاد دانشگاهی سپرده بود. عده‌ای از دانشگاهیان و استادان دلسوز که از بسته نگاه داشتن دانشگاهها رنج می‌بردند و بدنبال چاره‌جویی بودند، به دفتر روزنامه آمده و با اینجانب در مورد مسائل مختلف دانشگاهی به بحث و گفتگو پرداختند و قرار شد که آنها، در مورد مسائل مختلف که دانشگاهها با آن مواجه گردیده است به تحقیق بپردازند و نتایج تحقیقاتشان بطور مرتب برای جلب افکار عمومی و خارج شدن از بحران بسته بودن دانشگاهها، در روزنامه درج گردد.

بدین مناسبت در تاریخ چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، سرمقاله مشروحی را تحت عنوان «یک سال و اندی پس از...» به مسائل دانشگاهی اختصاص دادم. سرمقاله شامل دو قسمت است. قسم اول به موضوعات مورد تحقیق بعد از بسته شدن دانشگاهها می‌پردازد و قسم دوم اختیاراتی جدیدی را که «ستاد انقلاب فرهنگی» در اختیار جهاد دانشگاهی قرار داده است توضیح می‌دهد. نظر به اینکه این سرمقاله حاوی نکاتی گویا، در مورد انحصار طلبی و تسخیر مواضع قدرت و سلطه جهاد دانشگاهی بر کل امور دانشگاههاست، عیناً اینجا نقل می‌شود.

خود بهترین دلیل بر جلوگیری از رشد و پیشرفت انقلاب اسلامی است. جای گفتگو ندارد که بستن مراکز علمی و دانشگاهی و جلوگیری از رشد اندیشه و برخورد آراء و عقاید تحت هر عنوانی که باشد هدفی جز در انحصار در آوردن دانشگاههای کشور را تعقیب نمی‌کند.

اسناد و اطلاعات موجود و اعمالی که در رابطه با دانشگاهها به وقوع پیوسته است نشان می‌دهد که از نظر کسانی که بیش از همه کوشش در بسته نگاهداشتن دانشگاهها دارند چشم انداز روشنی برای آینده دانشگاه ندارند و اکنون که یک سال و اندی از بسته شدن دانشگاه می‌گذرد این مسئله عیان‌تر گردیده است که انحصارطلبی و تسخیر مواضع قدرت مانع از آن شده است که به مسئله دانشگاهها بجد پرداخته گردد. کسانی که مسئولیت مستقیم انقلاب فرهنگی را بعهده دارند هنوز بعد از یک سال بدرستی معلوم نمی‌کنند که وضع دانشگاههای کشور بچه صورتی در خواهد آمد و آنچه به چشم می‌خورد اختیارات جدیدی است که به جهاد دانشگاهی در جهت در اختیار قرار گرفتن مدیریت و کنترل دانشگاه واگذار شده است که در جای خود به این قسمت خواهیم پرداخت. اما این مسئله که نشان داده شود دانشگاه به چه وضعی درآمده است و با یک چنین وضعی چه آینده‌ای را در پی خواهد داشت خود در خور یک کار تحقیقی جدی است. لازم است که صاحبان نظر و اهل خبره به این مسائل بپردازند و از جنبه‌های مختلف ابعاد خطری را که در صورت ادامه وضع موجود دانشگاههای کشور و استقلال فرهنگی و علمی و فنی را تهدید می‌کند برای جامعه روشن گردانند که:

۱- دانشگاهها قبل از بسته شدن به چه صورتی بوده است و اکنون پس از یک سال که از بسته شدن آن می‌گذرد به چه وضعی درآمده است.

۲- چه تغییراتی در عرض این مدت وسیله ستاد انقلاب فرهنگی در دانشگاهها بوجود آمده است و جهت این تغییرات به کدام سمت است.

۳- کادر آموزشی دانشگاهها چه تغییراتی در کم و کیف کرده است، در هر دانشکده نشان داده شود که وضع استادان و مربیان چگونه است. بعضی از آمارها نشان می‌دهد که مثلاً در پلی تکنیک تهران بین ۴۰ تا ۳۵ درصد از استادان بعد از بسته شدن دانشگاه تصفیه و یا مستعفی شده‌اند اگر این آمارها صحیح باشد و یک چنین وضعی در تمام دانشکده‌ها صورت گرفته باشد معنایش این است که در صورت باز شدن دانشگاه نیز کادر آموزشی لازم وجود نخواهد داشت و این خطری است جدی و شاید همین کارهاست که باعث می‌شود کوشش شود تا دانشگاهها باز گشوده نگردد و یا محدوده عمل دانشگاهها را چنان تنگ کنند که عده قلیلی را که خود صلاح می‌دانند اعم از دانشجو و استاد مشغول بکار شوند.

۴- نیروی فعاله‌ای که بعد از بسته شدن دانشگاهها آزاد شده است در چه جهتی به کار گرفته شده است؟ چند درصد این نیروها (دانشجو و استاد) در مراکز دیگر جذب شده‌اند و چند درصد عاطل و باطل مانده‌اند و یا راهی خارج شده‌اند و این درصد عظیم بیکاران چه تأثیراتی در جامعه به جای خواهد گذاشت.

۵ - آیا به زعم عده‌ای که هدفهای مشخصی دارند تنها دانشگاهها در زمان رژیم گذشته طاغوتی بوده است و یا نه یک سیستم و نظام اجتماعی متناسب با آن رژیم در تمام شئون اجتماعی حکمفرما بوده است و بسته به جا و موقعیت شدت و ضعف داشته است و علیرغم اینکه رژیم طاغوت کوشش می‌کرد و بهر عنوانی که شده دانشگاهها را قبضه کند، نه تنها موفق نشد بلکه حتی در تاریکترین دوران تاریخ کشور ما دانشگاهها بر ضد رژیم عمل می‌کردند.

۶ - بودجه عظیم دانشگاهی که جهت تربیت کادرهای متخصص و مورد نیاز کشور و نیز پیشبرد علم و دانش تخصیص داده شده است

چقدر بهدر رفته است و در چه جهاتی مصرف شده است.

۷- تأسیسات و سایر امکانات دانشگاهی به چه صورتی درآمده است و اگر بخواهد فردائی مورد استفاده قرار بگیرد تا چه اندازه اینکار عملی است.

۸ - در صورت ادامه تعطیل دانشگاهها اولاً چه تأثیراتی در وضع دانش آموزان از جهت روانی، تربیتی، علاقه به علم و دانش، رشد اندیشه و فعالیت و خلاقیت خواهد گذاشت و ثانیاً چه مشکلاتی از جهت برطرف ساختن کادرهای متخصص و مورد نیاز کشور بوجود خواهد آورد و ثالثاً آیا بسته بودن دانشگاه ما را در جهت وابسته کردن در زمینه‌های مختلف بخصوص فرهنگی سوق نخواهد داد؟

۹- چگونه ممکن است کشوری که علم و دانش را به کناری نهاده است قادر بشود انقلاب به کشورهای دیگر صادر کند؟

و ...

چندین بار که اینجانب در بحثهای بعضی از استادان دانشگاه شرکت کردم روی این مسائل بحث شد که بایستی در زمینه‌های فوق و زمینه‌های دیگر بکار جدی تحقیقی بپردازند و برای ملت مسلمان ایران بصورت عینی و خارج از دعوای مرسوم و متداول عمق خطر و مسئله را در موارد مختلف یک به یک نشان دهند تا خود مردم قادر به قضاوت صحیح بشوند.

بعد از بسته شدن دانشگاهها شورای انقلاب فرهنگی تشکیل شد که مسئولیت داشت برنامه‌ای متناسب با فرهنگ اسلامی برای دانشگاهها تدوین کند اکنون که یک سال از آن گذشته است صحبت از احتیاجات جدید جهاد دانشگاهی و طرح بازسازی دانشگاههای کشور است. اگر بعضی‌ها گمان می‌کنند قادرند از هر جهت دانشگاهها را قبضه کنند و در اختیار بگیرند به بیراهه می‌روند. و اگر باز کسانی که خیال می‌کنند که می‌توانند یک برنامه‌ی مانع و جامع از هر جهت و بی‌عیب و نقص تهیه و تدوین کنند نیک بدانند که: اولاً هر برنامه‌ای هر اندازه خوب، در موقع اجراء و عمل است که معلوم می‌کند نارسائی‌های آن چیست؟ و ثانیاً هر روز که دیرتر دانشگاهها باز شود یک سری مسائل جدیدی را به بار خواهد آورد و کار را مشکلتر خواهد کرد و ثالثاً اگر برنامه‌ای ولو ناقص با کم و کاستی آن به اجراء درآید در عمل می‌شود کم و کاستی آن را برطرف کرد. گمان نویسندگان این سطور بر این است که اگر امروز نیز دانشگاهها باز شود، مسائل و مشکلاتی را ببار آورده است که اگر بیشتر از مشکلات قبل از بسته شدن نباشد کمتر نخواهد بود. برنامه‌ای که اخیراً در شورای عالی ستاد انقلاب فرهنگی به تصویب رسیده است و اختیاراتی را که این شورا به جهاد دانشگاهی داده است چشم‌اندازی جز همه امور دانشگاه را در اختیار جهاد دانشگاهی قرار دادن ارائه نمی‌دهد.

در اطلاعیه‌ای که اعضاء شورای جهاد دانشگاهی در مورد سازماندهی مجدد جهاد دانشگاهی ارائه داده و مورد تصویب شورای عالی ستاد انقلاب فرهنگی نیز قرار گرفته است مراحل مختلف کار انقلاب فرهنگی و سیر کلی تحول اساسی دانشگاهی را به پنج قسمت کرده است: برنامه‌ریزی دانشگاه اسلامی، انتقال و تطبیق، ارزیابی تصحیح و تکمیل در قسمت اول توضیح می‌دهد که در برنامه‌ریزی آموزشی و غیرآموزشی، اهداف آموزشی گزینش استاد و دانشجو، تصفیه و تزکیه و... جهاد دانشگاهی بطور فعال شرکت می‌کند و «مشارکت جهاد به عنوان یک اصل پذیرفته شده» و تنها کانال اجرائی ستاد انقلاب فرهنگی است.

در قسمت دوم صحبت از طرح انتقالی تطبیقی دانشگاههای فعلی به دانشگاه اسلامی سخن به میان رفته است:

«در این بخش از انقلاب فرهنگی که جهاد دانشگاهی انجام آن را به عهده می‌گیرد، سه نوع دگرگونی و بازسازی لازم می‌باشد که جهاد

اجرای این بازسازی‌ها را بعهده گرفت.
الف - دگرگونی و بازسازی سیستم اداری و مالی، آموزشی و سیاسی دانشگاه‌ها.

ب - دگرگونی و بازسازی کادر دانشگاهی از نظر آموزشی تخصصی، اسلامی، انسانی.

ج - دگرگونی و بازسازی تقسیم‌بندی دانشگاهها (اعم از ادغام حذف و یا تأسیس). «روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۵۴۲ چهارشنبه دوم اردیبهشت ۶۰»

بند اول و دوم آشکارا روشن می‌کند که قصد اینست که دانشگاهها و تمام امکانات و اختیارات آن را می‌خواهند در اختیار جهاد قرار دهند و بنابر این به انحصار در آوردن دانشگاه.

برای رسیدن به هدفهای سه گانه فوق (الف، ب، ج) آمده است که جهاد وظیفه زیر را به عنوان برنامه آینده خود تعقیب و اجراء می‌کند:

الف - بکارگیری امکانات دانشگاه و کار در جامعه برای:

۱- تأمین تخصص‌های مورد نیاز جامعه.

۲- شناخت نیازها و امکانات جامعه و تعیین اولویت‌ها.

۳- مطالعه و برنامه‌ریزی طرحها و تحقیقات مورد نیاز.

۴- شرکت در برنامه‌ریزی رشد و توسعه کشور.

۵- ایجاد واحدهای آموزشی کوتاه مدت.

۶- ایجاد مراکز تحقیقاتی و جذب مخترعین و محققین به عنوان حلقه واسطه بین دانشگاه و جامعه.

۷- همکاری با کمیته‌های برنامه‌ریزی آموزشی و...

۸- ایجاد ارتباط صحیح دانشگاه با جامعه.

۹- همکاری با نهادهای انقلابی خصوصاً جهاد سازندگی.

ب - فراهم آوردن زمینه اجرائی مصوبات ستاد و جایگزینی تدریجی نظام جدید بجای نظام قدیم بوسیله:

۱- تربیت اسلامی نیروهای دانشگاهی.

۲- ایجاد زمینه برای سنجش واقعی نیروها.

۳- رشد دادن کیفی کادر آموزشی.

۴- حذف تدریجی نظام بوروکراتیک دانشگاه.

۵ - تأمین و تربیت کادر دانشگاهی مورد نیاز «جمهوری اسلامی (شماره ۵۴۲)

ملاحظه می‌شود در برنامه‌ای که تحت عنوان الف و ب آمده جز بیان یک امور کلی و مبهم چیز دیگری وجود ندارد قبل از بسته شدن دانشگاهها نیز این مسائل معلوم بود:

- معلوم بود که باید تخصص‌های مورد نیاز جامعه را تأمین کرد اما با برنامه‌ای که پیش می‌رود اگر به سرعت اصلاح نشود وابستگی تخصص به خارج را به بار خواهد آورد، تربیت و تأمین کادر دانشگاهی مورد نیاز از مسلمات بود.

- معلوم بود که بایستی کادر آموزشی از لحاظ کیفی رشد داده شود و نیازها و امکانات جامعه و نیز اولویتها شناخته گردد.

- معلوم بود که بایستی تدریجاً نظام بوروکراتیک دانشگاه حذف گردد و زمینه رشد بیشتر را فراهم آورد اما انحصاری کردن دانشگاه مستلزم یک نظام بوروکراتیک دیگری است.

- معلوم بود که مطالعه و برنامه‌ریزی طرحهای مورد نیاز و نیز شرکت در برنامه‌ریزی رشد و توسعه کشور از واجبات است اما دانشگاه با وضع فعلی که پیش می‌رود جز گروه خاص، چه کسانی امکان شرکت در برنامه‌ریزی را یافته‌اند؟

- معلوم بود که ...

در قسمت بعد احتیاجات جهاد دانشگاهی را برمی‌شمرد:

«جهاد دانشگاهی تا تدوین نظام آینده با تشکیلات جدیدی که ایجاد می‌کند، ضمن نفي نظام سابق، زمینه را جهت اجرای نهائی آماده می‌نمائیم برای انجام وظیفه مذکور جهت اجرای هدف فوق‌الذکر لازمست جهاد دانشگاهی اختیاراتی به شرح زیر داشته باشد:

۱- مدیریت دانشگاه هماهنگ با شورای جهاد دانشگاهی مربوط بوده و عضو شورا می‌باشد تشخیص این هماهنگی به عهده شورای ۳ نفره رفع اختلاف می‌باشد.

۲- اختیارات سرپرستان در امور محوله به شورای جهاد دانشگاهی مربوطه واگذار می‌شود.

۳- وزیر علوم یا نماینده‌اش در شورای عالی جهاد دانشگاهی شرکت می‌کنند.

۴- شورای جهاد دانشگاهی نماینده و کانال اجرائی و ارتباطی ستاد انقلاب فرهنگی در درون دانشگاه مربوط می‌باشد در این صورت امور اجرائی محوله توسط قسمتهای مختلف ستاد از این طریق انجام خواهد گرفت.

۵- جهاد دانشگاهی دارای بودجه مستقل و مستمر می‌باشد، هماهنگی سیستم مالی توسط حسابداری جهاد با حسابداری ستاد خواهد بود.

۶ - بخشنامه‌های ستاد که به نحوی با جهاد در ارتباط است با مشورت شورای عالی جهاد صادر و ابلاغ می‌گردد، لازم است که در تشکیل شورای مسئولین اجرائی تسریع شود تا هماهنگی بین جهاد و دیگر ارگانهای ستاد به سهولت صورت پذیرد این برنامه پس از تصویب ستاد انقلاب، انقلاب فرهنگی به تأیید وزیر علوم رسیده و هماهنگی لازم جهت اجرای آن بعمل آمد.» (جمهوری اسلامی شماره ۵۴۲، چهارشنبه ۲ اردیبهشت)

این اختیارات و آن برنامه جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد که به جای اسلامی کردن دانشگاهها، در جهت قبضه کردن و در اختیار گرفتن دانشگاه پیش می‌روند. اما حقیقت این است که دانشگاه واقعی محل برخورد اندیشه‌ها، عقاید و آراء است، محل بحث آزاد بمعنای واقعی کلمه است، و جایی است که اندیشه‌ها در آن می‌شکند و بارور می‌شود. بنابر این چون خود اندیشه ممکن نیست به انحصار درآید، دانشگاه انحصاری نیز چیزی جز قبرستان مغزها نخواهد بود. محمد جعفری «۱۷۰»

با افزودن سه نکته دیگر به این مجموعه، قصه انقلاب فرهنگی را به پایان می‌برم:

۱- با وجودی که در ستاد انقلاب فرهنگی آقایان باهنر و ربانی املشی عضویت داشتند، ستاد از آقای خمینی خواسته است تا نمایندگان خود را در دانشگاهها منصوب کند. در این رابطه آقای منتظری می‌گوید:

«برای گسترش مبانی و مسائل اسلامی در این مراکز (مراکز دانشگاهی. ن) معمولاً افرادی از خودشان مراجعه می‌کردند و درخواست می‌کردند که افرادی در این مراکز داشته باشیم، در ارتباط با دانشگاهها یک بار آقای دکتر سروش، آقای دکتر شریعتمداری و دو نفر دیگر آقایان به عنوان ستاد انقلاب فرهنگی به من مراجعه کردند و می‌گفتند اگر بخواهیم دانشگاههای ما اسلامی باشد باید یک نظارتی بر آنها باشد، گفتند ما خدمت امام هم رفته‌ایم ایشان به شما محول کرده‌اند، شما افرادی را به عنوان نماینده ولی فقیه در دانشگاهها بگذارید که دانشگاه براساس موازین اسلامی اداره شود. من هم افرادی را به عنوان نماینده کردم، بعد کم‌کم کار آنها توسعه پیدا کرد. آقایان محمدی گیلانی، و محفوظی به عنوان شورای مرکزی مشخص شدند، آقایان نمایندگان جلسات سالانه داشتند و گاهی به صورت دسته جمعی از دانشگاههای مختلف به اینجا می‌آمدند و من تذکراتی به آنها می‌دادم... خلاصه

پیشنهاد آن توسط ستاد انقلاب فرهنگی بود، مرحوم امام به من محول کردند و من افرادی را برای دانشگاهها معین می‌کردم؛ و البته بعد از قضایای برکناری طی نامه‌ای از آقایان فوق خواستم که از بیت امام استفسار کرده و کارشان را با صلاحدید و با هماهنگی آنها انجام دهند.» {۱۷۱}

مجدداً آقای منتظری در رابطه با این سؤال که: «در رابطه با حرکت روشنفکران در ایران دو نفر بیشتر از دیگران مطرح هستند که در مورد آنها اظهار نظرهای متناقض شنیده می‌شود، یکی مرحوم دکتر شریعتی در گذشته و دیگری آقای دکتر سروش که اخیراً گویا برخوردهایی هم با او شده است؛ اگر امکان دارد بفرمائید نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج: به نظر من این برخوردهایی که به عنوان روحانیت جلوتر با مرحوم دکتر شریعتی و اخیراً با آقای دکتر سروش شده به این شکل است که گویا ما خودمان را معصوم و آگاه به تمام مسائل شرع می‌دانیم و آنها را یک آدمهای منحرف، و این اساساً یک برخورد غلطی است.

وی متذکر می‌شود که هم دکتر شریعتی و هم دکتر سروش خدماتی به اسلام و انقلاب کرده‌اند و اشتباهاتی هم داشته‌اند و ما نباید خودمان را صد در صد مطلق فرض کنیم که اسلام را شناخته‌ایم، روحانیت و مراجع نیز اشتباه داشته‌اند اندیشه‌های مختلف بایستی اظهار بشوند و اگر جایی نادرست تشخیص داده شد، با منطق جواب داده شود و نه با تکفیر و تفسیق که با بحث علمی سازگار نیست و من با این نوع برخوردهای غلط و تکفیر تفسیق از اول مخالف بودم. {۱۷۲} هم دکتر شریعتی قصد خیر داشت و هم ایشان قصد خدمت دارد، دکتر سروش از طرف مرحوم امام در ستاد انقلاب فرهنگی بود؛ یک وقت ایشان با سه نفر دیگر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در قم پیش من آمدند و گفتند امام به شما محول کرده که نمایندگان روحانی در دانشگاهها داشته باشید و من افرادی از روحانیون را به دانشگاهها می‌فرستادم و همه اینها با زمینه‌سازی و تلاشهای این آقایان بود که هنوز هم این برنامه به عنوان نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها ادامه دارد.» {۱۷۳}

۲- نکته دوم اینکه دانشگاهها، یک سال و اندی پس از فرمان صدور انقلاب فرهنگی، بازگشایی نشدند و مقاله «یکسال و اندی پس از ...» که در ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، انتشار پیدا کرده است تکذیب آن است و نشان می‌دهد که ستاد انقلاب فرهنگی در ابتدای کار است و پیشنهاد طرح انتقالی تطبیقی دانشگاههای فعلی به دانشگاههای اسلامی و اختیارات مطلق دادن به جهاد دانشگاهی برای اجرای طرح است.

آقای رفسنجانی در یادداشت ۲۷ آذر ۱۳۶۱، خبر می‌دهد که همسرش، برای شرکت در مراسم افتتاح دانشگاهها به تهران رفته است. {۱۷۴} بر این اساس دانشگاهها که در خرداد ۱۳۵۹، بدنبال «فرمان رهبر انقلاب» تعطیل شد، نه یکسال و نیم بعد که ۲ سال و نیم بعد افتتاح شده است. طرفه اینکه این افتتاح نیز صوری بوده است و نه واقعی زیرا:

نظر به اینکه وزارت علوم و آموزش عالی با «ستاد انقلاب فرهنگی» نزاع و برخورد داشته و لذا ستاد در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۶۱ اطلاعیه صادر می‌کند و از وزارت علوم و مسئولان اجرائی دیگر می‌خواهد مصوباتش را اجرا کنند تا بازگشایی دانشگاهها ممکن شود. {۱۷۵} در ۲۷ آذر ۱۳۶۱ که ظاهراً در آن روز دانشگاهها افتتاح شده است، نزاع معاون وزارت علوم و ستاد همچنان ادامه داشته است و دو طرف همراه مقامات اول رژیم نزد آقای خمینی رفته و در آنجا قرار می‌شود که ستاد طرحها را تهیه و تصویب و وزارت علوم آنها را اجرا کند. {۱۷۶}

آقای حبیبی طرح دو فوریتی برای گشایش دانشگاهها به مجلس برد و آقای نجفی وزیر وقت علوم با بازگشایی دانشگاهها مخالفت می‌کند

و می‌گوید: «چون دانشگاهها هنوز اسلامی نشده‌اند، نباید باری بر دوش آنها بگذاریم» {۱۷۷} در ۷ خرداد ۱۳۶۲، سمینار نمایندگان آقای منتظری در دانشگاهها، در قم و با حضور وی تشکیل می‌گردد. آقای منتظری در آن سمینار می‌گوید: «سه سال از تعطیل دانشگاهها می‌گذرد و هنوز انقلاب فرهنگی به انجام نرسیده است. انقلاب فرهنگی تدریجی است...» {۱۷۸}

۳- هیئت پاکسازی ستاد انقلاب فرهنگی، علاوه بر پاکسازیهای وسیعی که استادان، کارکنان دانشگاه، دانشجویان و پژوهشگران را شامل می‌شد، به انجام رساند، موجب فرار مغزهای وسیعی دیگر از متخصصان و استادان علوم و فنون مختلف دانشگاه و دانشجویان و غیردانشگاهی، در رشته‌های مختلف دیگر گردید که فقط برای مثال چند نمونه را ذکر می‌کنم:

– طبق آمارهایی که به روزنامه انقلاب اسلامی رسیده بود، در پل تکنیک تهران بین ۴۰ – ۳۵ درصد استادان آن، بعد از بسته شدن دانشگاه تصفیه و یا مستعفی شده بودند. و اینجانب برای فرار از رفتن به دادگاه و یا مجبور نشدن به ذکر نام منبع خبر و کسانی که اطلاع را در اختیار گذاشته‌اند، در ۱۳ خرداد ۱۳۶۰ نوشتم: «بعضی آمارها نشان می‌دهد که مثلاً در پل تکنیک تهران بین ۴۰ تا ۳۵ درصد از استادان بعد از بسته شدن دانشگاه تصفیه و یا مستعفی شده‌اند اگر این آمارها صحیح باشد معنایش این است که در صورت باز شدن دانشگاهها نیز کادر آموزشی لازم وجود نخواهد داشت» {۱۷۹}

– آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۶۰ می‌نویسد: «ستاد انقلاب فرهنگی را که به ملاقات مهمانها آمده بودند، در رابطه گشایش دانشگاه و پذیرفتن دانشجو و استاد بحثها داشتیم. جوانان انقلابی می‌خواهند، اساتید وابسته به گروههای چپ را اخراج کنند.» {۱۸۰}

– وی در یادداشت ۵ بهمن ۱۳۶۱ می‌نویسد، غلامعلی افروز، نایب رئیس دانشگاه از طرد جمعی از اساتید دانشگاه توسط افراتیها سخن گفت. {۱۸۱}

– در دیماه ۱۳۶۲، از مجموع ۱۷۰۰ دانشجویان دانشگاه اصفهان ۶۰۰ تن پاکسازی شده‌اند. {۱۸۲}

در سال ۶۲، هنوز کلاسها بعلت فقدان استاد، تق و لق است. در این رابطه آقای منتظری از جمله نکاتی را که به سران مملکتی گوشزده کرده می‌گوید: «برای بالا بردن سطح علمی دانشگاهها از اساتید و فارغ التحصیلان ایرانی خارج دعوت شود و به آنها بها داده شود تا جذب شوند.» {۱۸۳} وی در نوبتی دیگر به مسئولین می‌گوید: «با این برخورد تند اعتبار دعوت از اساتید و پزشکان خارج از کشور بکلی از بین رفت، مسأله پزشکی و استاد و تدریس مسائل ظریفی است و با تندروی و خشونت حل نمی‌شود و گره‌ای که با دست باز می‌شود، نباید با دندان باز کرد.» {۱۸۴}

فصل سوم

تداوم خط نوری - کاشانی - بقایی - خمینی

از همان ابتدای نهضت مشروطه، دو خط مشروطه و مشروعه‌خواهان و یا به تعبیر من دو خط آزادی - استقلال و دیکتاتوری صالح پایبای یکدیگر پیش آمده‌اند. در برهه‌هایی از زمان بر اثر هم قرار گرفتن منافع مشترک و دشمن مشترک دو خط فوق در ظاهر به یک خط تبدیل گردیده است اما هر کدام از آن دو رهبران ویژه خود را داشته‌اند تا این که انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ بوقوع پیوست.

۱- منظور مهمانان خارجی شرکت کننده در جشن پیروزی انقلاب است.

در دوران انقلاب و بعد از پیروزی آن نیز دو خط همچنان پاب پای هم پیش آمدند. اما به شرحی که در این فصل و فصول بعدی مطالعه خواهید کرد، خط دیکتاتوری صالح با ترتیب کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب ملت ایران در خرداد ۱۳۶۰، پیروزی خود را بر خط آزادی و استقلال قطعی ساخت.

در این فصل علاوه بر این که کوشش می‌شود خط دیکتاتوری صالح تبیین گردد و حامیان آن بهتر به حیطة شناسائی در آیند، نقش تخریب کنندگان خط آزادی و استقلال، بخصوص در دوران انقلاب و پس از آن - و بهره‌گیری خط دیکتاتوری صالح از آنان - که از جمله حزب زحمتکشان دکتر بقایی و دستیاران وی هستند، توضیح داده می‌شود.

آیت و احوال شخصی

آقای دکتر آیت که با دستخط خود، احوال شخصیه‌اش را برای ساواک در سال ۱۳۵۱ تحریر کرده است، مدارک تحصیلی خود را فوق لیسانس علوم اجتماعی، لیسانس حقوق و لیسانس ادبیات، ذکر کرده و در دانشسرای عالی، دانشکده ادبیات (مؤسسه علوم اجتماعی)، دانشکده حقوق تحصیل کرده است. طبق این دستنوشته، وی تا تاریخ ۱۳۵۱/۶/۸ مدرک دکتری نداشته که در صورت داشتن آن را ذکر می‌کرده است.

وی در رابطه با این سؤال که: هر گونه سابقه سیاسی در احزاب - جمعیتها - انجمن‌ها - کانونها - سندیکاها و غیره داشته‌اید، با ذکر تاریخ و محل فعالیت قید نماید؟ «پاسخ می‌دهد: نمی‌دانم منظور از سابقه و فعالیت سیاسی چیست ولی بهر حال من مخالف سرسخت حزب توده و مخالف جبهه ملی و مخالف طرفداران دکتر مصدق و مخالف احزاب ملیون و مردم و ایران نوین هستم.»

و در پاسخ به این سؤال که در حال حاضر در کدام حزب یا جمعیت سیاسی عضویت دارید؟ می‌گوید: «در حال حاضر هیچ فعالیت سیاسی جز خواندن جراید و گوش دادن به رادیو و تلویزیون و اظهار نظر صریح در مورد مطالبی که در شماره قبل نوشتیم ندارم در ضمن از طرفداران پر و پا قرص قانون اساسی و مذهب شیعه هستم.» (پیوست سند شماره ۴) در رابطه با خصوصیات شخصی‌اش آقای لطف‌الله میثمی از قول عبودیت نقل می‌کند که عبودیت می‌گفت: «ما که با آیت زندگی می‌کردیم، می‌دیدیم که به احکام مذهبی چندان بهایی نمی‌دهد.» {۱۸۵} و در صحبت با لطف‌الله میثمی آیت بوی گفته بود: «پدر بزرگم، حاج سیدعلی نجف آبادی، درباره من پیش‌بینی کرده که من نابغه می‌شوم.» {۱۸۶}

و باز بگفته مهندس میثمی: «آیت از دست پروردگان بقایی بود و خودش هم در مجلس شورای اسلامی، اعتراف کرد که حداقل تا سال ۵۰ با دکتر بقایی بوده است و صداقتش را تا به آخر قبول دارد و در افکار او هم ایرادی نمی‌بیند.» {۱۸۷}

وی «علوم اجتماعی می‌خواند و سخت، فریفته بقایی بود و همیشه از او دفاع می‌کرد یکی از ویژگی‌هایش این بود که هر تشکلی که به نفعش نبود، به هم می‌زد.» {۱۸۸} علاوه بر آن «وی حالتی داشت که آدم را به عکس‌العمل وا می‌داشت و برخوردش طرف مقابل را به لجبازی می‌کشاند.» {۱۸۹} موافق گفته میثمی: «آیت به انگلستان رفت و تحصیلات خود را ادامه داد و فوق لیسانس گرفت. این سوابق را خودش گفته و در آرشو مجلس هست.» {۱۹۰}

و آیت «بعد از انقلاب، دسته‌بندی "مصدقی" و "کاشانی" را اینها درست کردند. آیت هر جایی می‌رفت، سخنرانی می‌کرد و این تضاد را دامن می‌زد. انقلاب را به شکل دو قطبی کردند.» {۱۹۱}

آقای آیت که در سال ۱۳۴۷، در دبیرستانهای دامغان دبیر ادبیات بوده است. وی، موافق گزارش کفیل دبیرستان پروین اعتصامی دامغان، فرمانداری، شهربانی، انجمن خانه و مدرسه، و مردم، در تاریخ روز شنبه ۱۳۴۷/۱/۳۱، در سر کلاس چهارم و در حضور دانش‌آموزان مطالبی در مورد بوسه و بوسیدن آنان عنوان کرده است و گفته هر کس از دانش‌آموزان آماده شد، من حاضرم او را ببوسم. شاگردان به نامبرده گفته‌اند که شما چنین شهامتی ندارید. وی در پاسخ اظهار نموده که من این شجاعت دارم و منتظر پاسخ موافق از طرف شما هستم. «سرانجام دانش‌آموزی» بطوری که خودش اظهار کرده که نمی‌دانم چطور شد که گفتم من حاضرم. آقای سیدحسین آیت او را در سر کلاس می‌بوسد و سپس به دانش‌آموزان می‌گوید که نباید این موضوع از کلاس به خارج رسوخ کند. مدیر مدرسه وی را در تاریخ ۱۳۴۷/۲/۴ در اختیار آموزش و پرورش قرار می‌دهد و آموزش و پرورش نیز برای خواباندن بلوا وی را در تاریخ ۱۳۴۷/۲/۲۱ به شهر ری منتقل می‌کند. (پیوست سندهای شماره ۵ و ۶)

آیت و مجلس

حزب جمهوری اسلامی، آقای آیت را جزو لیست نامزدهای انتخاباتی خود قرار داد و با سوء استفاده و تقلب از نام روحانیت مبارز تهران، اطلاعیه‌ای تحت عنوان «ائتلاف بزرگ» بنام حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز تهران و گروههای مؤتلفه دادند (پیوست شماره ۲) و نام وی را جزو آن لیست آوردند. پس از آنکه آقای آیت با چنین تقلبی آشکار انتخاب شد، اعتبارنامه وی در مجلس به تصویب نرسید و برای تحقیق، اعتبار نامه‌اش به کمیسیون ۱۷ نفری تحقیق رفت. {۱۹۲} آقایان حائری شیرازی، دکتر احمد بهشتی و خلخالی که از اعضای این کمیسیون بودند، به آن رأی منفی دادند. آقای خلخالی در تاریخ ۵۹/۵/۱۴ طی نامه‌ای دلایل رأی منفی دادن به آیت را اعلام کرد که اهم آن به قرار زیر است:

«من قبل از انقلاب نه آیتی می‌شناختم و نه با این صنف افراد رابطه داشتم. پس از پیروزی انقلاب مخصوصاً بعد از تشکیل حزب جمهوری اسلامی کم‌کم سر و صدایی از آقای آیت بگو شدم رسید تا اینکه در جریان محاکمات ضد انقلاب متوجه شدیم که یکی از افرادی که با مهندس بازرگان و دولت موقت سرسختانه مخالفت می‌کند آقای آیت است. آقای مهندس محلوچی کاشانی چند مرتبه پیش اینجانب از ایشان صحبت کرد و گفت او هم مزاج شما است و حتی روزی مرا به خانه آیت دعوت کردند و آقای شمس اردکانی سفیر ایران در کویت هم حضور داشت. پس از صرف غذا درباره افراد و اشخاص و طبعاً سیاست سخن به درازا کشید مخصوصاً درباره دولت موقت که ایشان مانند من اصرار داشت که این دولت بدرد نمی‌خورد و لذا گفت که من از حالا از میان اساتید و افراد برجسته لیستی تهیه کرده‌ام و مشغولم که در آتیه کابینه تشکیل بدهم... در کمیسیون تحقیق پس از بررسی و جر و منجر چند روز متوالی کار به رأی گیری کشید. افراد موجود در کمیسیون ۱۷ نفر بودند که ۷ نفر رأی مخالف و ۱۰ نفر رأی موافق به ایشان رأی دادیم ولی ایشان در نوشته‌های خود جوری عنوان می‌کند که انگار همه کمیسیون تحقیق به ایشان رأی موافق داده است. و این ۷ نفر چی می‌گفتند، چند مسئله علیه آیت در کمیسیون تحقیق بدون در نظر گرفتن حزب (منظور حزب جمهوری اسلامی. ن) و شخص مطرح بود:

۱- آقای آیت در سال ۴۷ در دامغان دبیر دبیرستان دخترانه بوده و در آنجا سر کلاس از خاصیت شب زفاف صحبت می‌کرده و مطالبی از این قبیل که آخر الامر راجع به شهامت و ماچ و بوسه صحبت کرده و از یکی

از دختران خواسته که بیایند به او «ماچ» بدهد و آمده و خلاصه او «ماچ» داده است و شده آنچه که شده. من و رفقای دیگر اصرار داشتیم که یک شخص اینجوری شایسته نیست و نباید در اولین مجلس شورای اسلامی نماینده مردم بشود. چون مردمی که به او رأی داده‌اند، این مطلب را نمی‌دانستند و اگر می‌دانستند و حتی احتمال هم می‌دادند، حواس آنها جمع بود و مسلماً رأی نمی‌دادند. آقای آیت پس از احضار به کمیسیون تحقیق گفت که این جریان را سازمان امنیت برای من درست کرده و واقعیت ندارد.

در جواب گفتم: که این پرونده را سازمان امنیت درست نکرده، بلکه مقامات دادگستری دامغان تهیه دیده‌اند وانگهی مقامات مرکزی سازمان امنیت موضوع را پیگیری نموده و پس از تحقیق مکرر آن را درست دانسته‌اند. ما به ایشان گفتیم اگر سازمان این مطلب را درباره شما جعل می‌کند چطور است که فقط درباره تو این مطلب جعل شده است و حال آن که حقیقت بود که این مطالب درباره علما و فضلا جعل شود که دیده نشده. آقای آیت گفت که درباره فلان واعظ هم مطلب را جعل کرده‌اند که من گفتم از قضا آن مطلب در جای خود درست بوده و سازمان از آن مطلب سوء استفاده کرده است. چطور می‌شود که مطالب نوشته شده از طرف سازمان امنیت درباره اشخاص دیگر مدرک طرد آنها از مجلس و از اداره و وزارتخانه‌ها می‌شود ولی درباره آقای آیت آن نوشته‌ها درست در نمی‌آید و حال آنکه سازمان امنیت آن را درست نکرده بلکه مقامات دادگستری و شهربانی و آموزش و پرورش دامغان مطلب را صحت گذاشته‌اند و سازمان هم پس از بررسی و تحقیق از مرکز صحت مطالب را گزارش نموده و حتی اکتفا به تحقیق سازمان امنیت دامغان ننموده است و حالا هم چند نفر از زنان و مردان و معلمان و دبیران حاضر به شهادت می‌باشند.

ولی آقای آیت در مورد فرستادن گروه تحقیق به دامغان مخالفت می‌کند. البته آن کسانی که بنا بود به دامغان بروند خودشان نیز سستی به خرج دادند و گفتند که آیت باید دستخط بدهد تا ما به دامغان برویم.^۱ لازم به یادآوری است که: آقای دکتر احمد بهشتی در کمیسیون تحقیق می‌گفت که این قضیه را نمی‌توان کذب فرض کرد و اگر این قضیه درباره یکی از علمای بزرگ اتفاق افتاده بود می‌شد بگویی کذب است، برای اینکه وجهه یک نفر عالم با اینجور مطالب لکه‌دار می‌شود نه وجهه یک نفر ریش تراش و کراواتی و جزو حزب زحمتکشان و لذا ایشان هم مانند آقای حائری شیرازی مخالف آیت بودند.

۲- آقای آیت از سالهای ۴۴ تا ۵۰ در حزب زحمتکشان در رده‌های بالا بوده و حزب را رهبری می‌نموده و روی همین اصل نمی‌توانست مخالف با مظفر بقایی باشد. ولی ایشان مصر بودند که من ارتباطم را با او از سال ۴۲ به این طرف قطع کردم، مع الوصف از بقایی تمجید می‌کردم و از تیپ روشنفکران فقط آقای بقایی را در خط امام می‌دانست و این مطلب برای ما قابل قبول نبود که او با بقایی ارتباط نداشته باشد و حال آنکه از او تعریف و تمجید می‌کرد. باید سؤال کرد که عیب بقایی چه بود که با او

۱- بطوری که منقول است آن واعظ آقای محمد تقی فلسفی بوده است و آقای اسدالله علم در خاطراتش به این مسأله اشاره کرده، و کسان دیگر هم مطلب را در مورد ایشان تأیید کرده‌اند و ظاهراً جعلی هم در کار نبوده است.

۲- بالالعجب که آقای آیت اینقدر قدرت دارد که با گروه تحقیق که برود دامغان برای تحقیق بیشتر مخالفت می‌کند و گروه تحقیق هم نمی‌رود. کسانی که قرار بود، بروند دامغان از جانب حزب جمهوری اسلامی و آیت تهدید شده بودند و به همین علت آقای خلخالی چون می‌دانست که آقای بهشتی و حزب جمهوری اسلامی پشت سر آیت ایستاده‌اند، در پایان نامه‌اش گفت: «این برداشت من از شخص آیت و آیتهاست و در این مسئله هیچ‌گونه کاری با حزب جمهوری ندارم و نباید خلط مبحث بشود.»

ارتباط را قطع کردی و اینهمه تمجید از او چه معنایی دارد و آیا این حقیقت نفاق نیست.

۳- روش بقایی را همه می‌دانند که در بهم زدن اساس اتفاق مرحوم آیت‌الله مجاهد کاشانی بزرگ و دکتر مصدق رل مهمی را ایفا نمود وقتی در قتل افشار طوس و جریان غار پلور شرکت داشت. در نتیجه هر دو را به تحلیل داد و حزب زحمتکشان شاهد ماجرای شکست غم‌انگیز سیاسی دوران سر هم بندی شده آن زمان و با دست بقایی‌هاست، که در یک طرف قضیه شمس قنات‌آبادی و میراشرافی و بقایی و مکی می‌بینیم و در یک طرف دیگر آیت‌الله کاشانی و مصدق و فدائیان اسلام را و این آقای آیت هم حالا می‌خواهد با تردستی بخورد مردم بدهد که تاریخ تکرار می‌شود که در یک طرف امام امت خمینی بزرگ و در یکطرف دیگر بنی‌صدر قرار دارد و اوست و آیت است که در این میان طرفدار امام است و حال آنکه می‌خواهد از فرصت استفاده کند و در کمال رندی و به خیال خام خود این دو جناح را بهم بیندازد و شکست بدهد... ولی در این دو بهم اندازی را چه در نوار و چه در گفته‌های آقای آیت اگر کمی دقت کنیم دستگیرمان می‌شود و لذا می‌بینیم تعدادی وکلای مجلس پس از بررسی سخنان او افسوس می‌خورند که چرا رأی ممتنع داده‌اند ولی فرصت دیگر فوت شده...

۴- در اسناد بدست آمده از اسناد ملی این مسئله وجود دارد که آیت از کتاب مأموریت برای وطنم تعریف و تمجید کرده و حتی گفته است که این کتاب در روی میز جمال عبدالناصر هم بوده است وقتی از آیت سؤال می‌شود او می‌گوید من این مطلب را بطور مسخره گفته‌ام و حال آنکه در گزارش ساواک این مطلب بطور جدی از آیت گزارش کرده‌اند، نه بطور شوخی و مسخره اگر چنین مطلبی هست ساواک گزارش می‌داد که آیت کتاب مأموریت برای وطنم را مورد مسخره قرار داده است و حال آنکه از گزارشات برمی‌آید که این مطلب بطور جدی بوده است.

۵- ... آیا کسی باور می‌کند که آزمون معدوم هم جلسه آقای آیت که در پرونده ذکر شده که یک آزمون دیگر و یک منوچهر و اصفهانی و لاید با شماره شناسنامه موافق باشد چون یکی اهل اصفهان و دیگری اهل تهران است. اگر شما باور می‌کنید ما هم باور می‌کنیم. آزمون همان آزمون معروف است نه کسی دیگر بالله من این مطلب را گفتم تا در تاریخ ثبت شود و در آینده نگویند که مطالب را نگفتند و به اجمال گذراندند و این برداشت من از شخص آیت و اینهاست و در این مسئله هیچ‌گونه کاری با حزب جمهوری اسلامی نداریم و نباید خلط مبحث شود و روی این اصل و با این دلایل به آیت رأی کبود دادم و روی رأی خودم ایستاده‌ام...» {۱۹۳}

آیت و دکتر مظفر بقایی

موافق متن نامه ۹۴ صفحه‌ای آقای آیت که در تاریخ سوم آذر ماه ۱۳۴۲ به آقای مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان نوشته است، نه تنها کوچکترین استشمامی از انفصال یا استعفا و یا قطع رابطه وی با دکتر بقایی به مشام نمی‌رسد بلکه بلعکس عیوب حزب زحمتکشان و راههای برطرف کردن آنها را گوشزد می‌کند و علاوه بر آن برای رسیدن بقدرت کارهایی را که باید و نباید بکند برای آقای بقایی برمی‌شمرد و مهمتر از هر چیز دیگر بوی نشان می‌دهد که چگونه و بچه نحو از نیروی مذهب استفاده کند و در این رابطه تنفر خود را از مرحوم مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله زنجانی بطرق مختلف اظهار می‌دارد و غبطه می‌خورد که چرا آقای دکتر بقایی با وجودی که سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد، نداشته بلکه سابقه همکاری با آیت‌الله کاشانی و

عنایت ایشان بوی از این زمینه مساعد استفاده نمی‌کند. برای اختصار در اینجا فقط به قسمتهایی از آن نامه که نشان دهنده راههای نفاق و سوءاستفاده از مذهب است، آورده می‌شود و اهل تحقیق و پژوهش را به مطالعه تمام ۹۴ صفحه نامه^۱ - که در زمان خود نوع دیگری از برنامه کودتای خرنده برای به قدرت رسیدن حزب زحمتکشان و آقای مظفر بقایی است، و راهکارهایش را یک به یک برمی‌شمرد و برایش ترسیم می‌کند - دعوت می‌کنم.

نفاق و سوءاستفاده از مذهب

آقای آیت به آقای بقایی گوشزد می‌کند که قبلاً «پس از طرح مطالبی به منظور جلب فرهنگیان و کارمندان دولت و سایر طبقات در خصوص استفاده از نیروی عظیم مذهبی، در حالیکه در آن روز هیچ جریان‌ات اخیر مطرح نبود و به فکر کسی هم خطور نمی‌کرد و چنانچه خواهیم دید این فکر از طرف عده‌ای تخطئه شده، چنین اظهار نظر شده است: مسئله مذهب و استفاده از نیروی عظیم مذهبی از مسائلی است که باید مورد توجه کامل حزب قرار گیرد...» {۱۹۴}

پس از تشریح چگونگی استفاده از نیروهای مذهبی اظهار می‌دارد: «در حالی که احزاب مخالف ما از این نیرو بخوبی استفاده می‌کنند و اکنون جمعیت نهضت آزادی با وجودی که گردانندگان آن در باطن اعتقادی به مذهب ندارند، از این نیرو حداکثر استفاده را می‌برند و مسجد هدایت را سنگر خود قرار داده‌اند و بدین وسیله جمع کثیری را به طرف خود جلب کرده‌اند. ولی با وجودی که ما در این زمینه از آنان وضع مساعدتر داریم تاکنون از این نیرو آنچه‌ای که باید استفاده نکرده‌ایم. در هر حال در مرامنامه حتماً باید بعضی از اموری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب افراد مذهبی می‌شود گنجانده شود و نیز به مذهب اسلام و قوانین مذهبی اشاره گردد تا ضمن اینکه عده‌ای بدینوسیله به ما می‌گروند، در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده‌ای نتوانند بکنند» {۱۹۵}

سپس در مورد سوءاستفاده‌کنندگان از مذهب نمونه می‌آورد: «نمونه دسته دوم که با سوء نیت تشکیل شده است و منظور حقیقی از تشکیل آنها دین نبوده است بلکه دین پرده‌ای بوده است بر روی نقشه‌های شوم و پلید آنها، دسته‌هایی است که دین از عصر اتم [کذا] جناب مهندس بازرگان تشکیل داده‌اند و می‌دهند این عالیجنابان که کم‌کم دین را منحصر به خود و اعوان و انصارش قرار داده است و اخیراً گفته است که تنها ما هستیم که باید دین را اداره کنیم» {۱۹۶} و «روی همین مطالعات و روی علاقه‌ای که به جنابعالی و حزب زحمتکشان داشتیم و جنابعالی و حزب زحمتکشان را تنها جمعیت با صلاحیت برای نجات ایران می‌دانستیم، منتظر بودم که جنابعالی و حزب زحمتکشان در خصوص استفاده از این نیرو چاره‌ای بیندیشد. ولی پس از آنکه متوجه شدم که چنین نقشه و طرحی در بین نقشه‌ها و طرح‌های حزب زحمتکشان و جنابعالی نیست درصدد برآمدم که عضو حزب زحمتکشان شوم بلکه بتوانم از این راه تأثیری بگذارم» {۱۹۷}

در مورد مرحوم بازرگان و آیت‌الله حاج سید جوادی می‌گوید: «در یکی از میتینگ‌ها آقای حاج سیدجوادی در حضور همین دختران «آخرین مد» با عبا و عمامه و ریش صحبت فرمودند. آقایان مهندس بازرگان و طالقانی هم سوابقی بهتر از این نداشتند... در نظر روحانیون به

خصوص مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای فلسفی افرادی بدعت‌گذار و نامطمئن شناخته شده بودند... ولی در خصوص جنابعالی جریان کاملاً برعکس بود. زیرا جنابعالی نه تنها سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد (به جز مقاله‌ای که آقای خلیل ملکی و یارانش در شاهد نوشته بودند و نیز برقرار کردن مجلس روزه‌خواری در منزل که اولی به علت گذشت زمان و نیز جدا شدن آقای خلیل ملکی فراموش شده بود و از دومی هم به جز عده‌ای خواص کس دیگری اطلاع نداشت) نداشتید بلکه سابقه همکاری جنابعالی با آیت‌الله کاشانی و عنایت ایشان نسبت به شما و شعار نصرمن الله و فتح قریب که زیب شاهد بود و امثال آن زمینه مساعدی برای جنابعالی فراهم آورده بود.» {۱۹۸}

آقای آیت برای اینکه به آقای بقایی نشان بدهد که چه شخصیت برجسته و جهانی است، می‌نویسد:

«برای آنکه قصور خود را در این زمینه مدلل داریم کافی است وضع خودمان را با جمعیت نهضت آزادی مقایسه کنیم. همانطور که قبلاً نوشتم جمعیت نهضت آزادی و آقایان مهندس بازرگان و طالقانی زمینه مناسبی در بین روحانیون نداشتند. و حتی به دلایلی که قسمتی از آن ذکر شد، روحانیت نسبت به اینها نظر مساعدی نداشت. به خصوص که در ابتدای مبارزات اخیر به نعل و به میخ هر دو می‌زدند و خدا و خرما را با هم می‌خواستند. ولی روحانیت نسبت به ما نه تنها نظر نامساعدی نداشت بلکه نظر مساعدی هم داشت. گذشته از آن در تمام نهضت آزادی شخصیتی که حتی قابل مقایسه با جنابعالی باشد وجود نداشت. یعنی شخصیتی که از طرفی سابقه همکاری و همگامی با بزرگترین شخصیت سیاسی و مذهبی عصر حاضر ایران یعنی آیت‌الله کاشانی را داشته باشد و از سوی دیگر سابقه ۱۴ سال مبارزه کوبنده و شکننده را دارا باشد و از جانب دیگر شخصیت بین‌المللی در ردیف آقای دکتر مصدق پیدا کرده باشد. نهضت آزادی فاقد چنین امتیاز بزرگی بود. از نظر افراد هم نهضت آزادی افرادی ورزیده و کار کشته مانند اعضا و وابستگان حزب زحمتکشان در اختیار نداشت و صرفاً متکی به یک عده احساساتی تازه کار و از همه جا بی‌خبر بود. با وجود تمام اینها وقتی بیان کار را بررسی می‌کنیم می‌بینیم بیان کار آنها از حیث پیشرفت خودشان و جلب احترام مردم و نفوذ در قشرهای گوناگون به مراتب بیشتر از ما بوده است.» {۱۹۹}

بعضی‌ها شاید فکر کنند که آیت بعد از نوشتن نامه ۹۴ صفحه‌ای خود، از آقای بقایی و حزب زحمتکشان کناره‌گیری کرده است. نه تنها از متن نامه چنین بوئی به مشام نمی‌رسد بلکه وی نهایت کوشش خود را برای تبدیل حزب زحمتکشان به یک حزب طراز نوین و قوی برای بدست گرفتن قدرت و رهبری کشور، ۲۰ پیشنهاد بوی ارائه می‌دهد که خلاصه آن در زیر آورده می‌شود. پیشنهادها با این مقدمه شروع می‌شود «حال اگر ما معتقد به ایجاد یک حزب قوی و نیز اصالت خودمان هستیم و اگر ادعان داریم که اکنون متأسفانه غیر از ایمان راسخ افراد حزب چیزی نمانده است، پیشنهادات ذیل علاوه بر پیشنهادها و چاره‌اندیشی‌هایی که قبلاً مطرح شد، ارائه می‌شود. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.» {۲۰۰}

خلاصه پیشنهادها

۱- حربه‌های تکفیر در حزب بدور انداخته شود و اجازه آزادی عقاید و افکار و نظرات داده شود.

۲- از افراد طرد شده، کنار گذاشته شده یا کنار رفته دلجویی بعمل آید.

۳- به اختلافات درونی حزب که ایجاد شده و می‌شود جداً رسیدگی و از طریق کدخدانمنشی و ملایمت یا به هر طریق عادلانه دیگری ریشه

^۱ - تمام ۹۴ صفحه نامه همراه با کلیشه آن در کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی»، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول ۱۳۷۷ آمده است

آن خشکانده شود.

۴- از افراد مسئولیت خواسته شود و مجال ظاهرسازی به کسی داده نشود، فعالیت و عدم فعالیت یکسان نباشد و پیشرفت در حزب منوط به فعالیت و شایستگی باشد.

۵- از گرفتاریهایی که متوجه اعضای حزب می‌شود جداً حمایت شود و تنزه طلبی تا حدود زیادی کنار گذاشته شود.

۶- بین کلیه اعضای حزب پیوند مودت و دوستی برقرار گردد و برای محکمتر کردن صمیمیت و دوستی تبعیضها برطرف گردد.

۷- یک هیئت از افراد بی‌غرض و مورد اعتماد و مطلع از افراد حزب و تحت نظر جنابعالی برای رسیدگی به اشتباهات گذشته و نیز مطالعه جامع در خصوص طرق پیشرفت حزب و به مبارزه کشاندن طبقات و قشرهای مختلف مردم، تشکیل شود و درصد رفع نواقص حزب برآید.

۸- کنفرانسی از کلیه اعضای کمیته مرکزی و کمیته شهرستان تهران و مسئولین شهرستانها و دوستان با تجربه و مورد اعتماد چه عضو و چه غیر عضو برای مطالعه و بررسی مقتضیات داخلی و بین‌المللی و تهیه یک برنامه و نقشه کامل تشکیل شود و سپس برنامه و نقشه به اجراء گذاشته شود.

۹- از جمیع امکانات مشروع موجود برای تقویت و توسعه حزب استفاده گردد.

۱۰- در هیچ یک از اعلامیه‌ها و نشریه‌های حزب به هیچ ترتیب جمله‌ای که بوی حمایت از بعضی از مقامات که مورد تنفر ملت ایران هستند، نباید آورده شود.

۱۱- باید با توسعه سازمان اطلاعاتی خود که متأسفانه فوق‌العاده ضعیف است، در تمام دسته‌ها و احزاب نفوذ کنیم و از نیروی آنان استفاده کنیم.

۱۲- اکنون بعلت درندگی و هار بودن دستگاه نمی‌توانیم بعضی از مبارزات را شروع کنیم این فرصت را برای مرمت و نابسامانی‌های حزب و توسعه آن استفاده کنیم و با ایجاد یک برنامه تعلیماتی مناسب و اتخاذ تدابیر از پراکندگی دوستان جلوگیری و عده کثیری را برای مبارزه آماده سازیم.

۱۳- مردم را به مبارزه منفی دعوت کنیم و اکنون که جبهه ملی و سایر دسته‌ها میدان مبارزه را ترک کرده‌اند، میدان بلامنازع بدست ما افتاده با کمی جنبیدن و ابتکار به خرج دادن رهبری مردم را باید بدست بگیریم و سنگرها را قبل از دیگران تسخیر کنیم باید رهبری خود را به روحانیون، دانشجویان و وعاظ بقبولانیم و تردید آنها را برطرف کنیم و به آنان بفهمانیم تا موقعی که مبارزات در یک سازمان متمرکز و رهبری نشود، هیچ نتیجه‌ای عاید مردم نخواهد شد.

۱۴- تبلیغات خارج از کشور را برای رسوخ در روحانیت و مردم وسعت دهیم.

۱۵- یک هسته قوی مخفی تشکیل دهیم تا در صورت توقیف افراد شناخته شده، فعالیت متوقف نشود و بسیاری از کارهای ضروری که بنام حزب نمی‌شود انجام داد، آن تشکیلات مخفی انجام دهد.

۱۶- در تعقیب پیشنهادهای قبلی در خصوص ایجاد یک جمعیت مذهبی در کنار حزب مجدداً پیشنهاد مزبور را تکرار می‌کنم. می‌توانیم هیئت‌های متعدد و مذهبی و غیره تشکیل دهیم و از آن طریق به مبارزات خود ادامه دهیم.

۱۷- برای هر چه بیشتر تماس مستقیم با جنابعالی، علاوه بر روزهای پذیرائی دوشنبه و چهارشنبه در منزل، عصرهای شنبه جلسات ملاقات جنابعالی با افراد سازمان برقرار گردد.

۱۸- تشکیل سازمان جوانان به مرحله اجراء درآید و حتی‌المقدور

سعی شود از تماس افراد تازه وارد با بعضی از اعضای قدیمی جلوگیری شود و برای کشاندن دانش‌آموزان سیکل دوم دبیرستانها به مبارزه مطالعات و اقدامات جدی آغاز شود.

۱۹- کلیه افراد حزب و بویژه افرادی که در رأس قرار دارند از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی و ملی باشد خودداری شود. این خیلی مضحک است که حزب ما مثلاً مرجعیت آیت‌الله خمینی را اعلام کند ولی بعضی اوقات تظاهر به اعمالی شود که آشکار با مذهب مغایرت داشته باشد. البته هر کس در زندگی خصوصی خود آزاد است عمل کند و تجسس در زندگی خصوصی افراد چه از نظر شرعی و چه از نظر اخلاقی مذموم و ناپسند است. امیدوارم که به خصوص این پیشنهاد مجمل و سربسته حمل بر عدم نزاکت و تجاوز از حد نشود.

۲۰- اکنون کماکان آیت‌الله خمینی تحت نظر و فشار است. خوب است اگر ممکن باشد همانطور که در مورد اعلام مرجعیت تامة ایشان ما پیشقدم شدیم و بسیار حسن اثر بخشید، در این خصوص نیز مبارزه را آغاز کنیم.^۱

«اینها بود بعضی پیشنهادات که فهرست‌وار بعرض رسید و به نظر اینجانب برای پیشرفت و موفقیت حزب ضرور است.» {۲۰۱}

قبل از پایان نامه چند تذکر نیز داده است که دو تای آن اینجا آورده می‌شود: «این نامه مخصوص مطالعه جنابعالی نوشته شده و بدون اجازه نویسنده کس دیگری نباید از مضمون آن اطلاع یابد. ... در این نامه بیشتر بر روی اشتباهات حزب و جنابعالی تکیه شده است. این دلیل بر آن نیست که ما محاسن و مبارزات درخشان حزب و جنابعالی را نادیده گرفته‌ایم. اگر اینطور بود که اصولاً به عضویت حزب در نمی‌آمدیم و رهبری جنابعالی را نمی‌پذیرفتیم.» {۲۰۲}

آقای آیت نامه ۹۴ صفحه‌ای خود را بعد از اصل نامه و پیشنهادات بیست گانه و تذکرات پنجگانه خود به رهبر با مطرح کردن یک سؤال از رهبر ختم می‌کند:

«در خاتمه این سؤال را هم دارم که اخیراً به کرات جنابعالی در پاسخ این سؤال که سرانجام این کشور چه می‌شود فرموده‌اید تا مردم تکان نخورند وضع به همین منوال است. خواهشمند است اینجانب را به عنوان یکی از افراد این مملکت هدایت فرمائید که مردم چه می‌توانسته‌اند انجام دهند و از این به بعد چه باید انجام دهند که موفق شوند و نقشه جنابعالی در این مورد چیست؟ از خدای بزرگ توفیق سالکان راه راستی و آزادی را خواستارم. سید حسن آیت، نیمه شب یکشنبه سوم آذر ۱۳۴۲» {۲۰۳}

آقای بقایی با طرح ۱۱ سؤال از آیت به نامه وی در سال ۱۳۴۳ پاسخ داده است که متن پاسخ بدین شرح است:

«آقای آیت از جزوهای که نوشته‌اید متشکرم. آن را یک بار در همان موقع خواندم و منتظر فرصتی بودم که با دقت بیشتر مطالعه کنم و این فرصت دیر بدست آمد که موجب تأخیر شد. قسمتی از مطالب جزوه با توجه به زاویه دید شما صحیح است. قسمتی دیگر محل تأمل و بحث می‌باشد. ولی در هر حال از تذکرات خالصانه شما ممنونم. برای اینکه زمینه بحث آینده روشن بشود، به تدریج از شما سؤالاتی خواهم کرد. فعلاً خواهش می‌کنم به سؤالات ذیل جواب بدهید:

۱- رهبر یک حزب چه صفاتی باید داشته باشد؟

۲- حد متوسط صفات یک عضو حزب چیست؟

۳- در اجرای دستورات دستگاه رهبری یک حزب افراد تا چه درجه آزادی عمل می‌توانند داشته باشند؟

۱- توضیح اینکه برای پرهیز از اطاله کلام، خلاصه شده پیشنهادهای آمده است. و کامل آن را در ص ۵۶۱ - ۵۵۴، همان سند مطالعه فرمائید.

۴- افراد حزب تا چه حد مجاز به فعالیت‌های سیاسی خارج از هدف هستند؟

۵- ما مرامنامهٔ حزب را تا چه حد می‌توانیم قبول داشته باشیم؟

۶- به کسانی که از حزب ما ناحق طرد شده‌اند اشاره کرده‌اید.

اسامی آنها و علت ناحق بودن طردشان را ذکر کنید.

۷- کسانی که اغراض شخصی در امور حزبی به کار می‌برند، کیستند و غرضشان چیست؟

۸- در اجرای پیشنهاد شماره ۸ خودتان اقلاده نفر از اعضای شعبهٔ تهران که صلاحیت استشاره داشته باشند، معرفی بفرمائید.

۹- نتیجهٔ مبارزات آقای فلسفی بر ضد بهائی‌ها به کجا رسید؟

۱۰- نظر قطعی شما راجع به حوادث ۱۵ خرداد پارسال چیست؟

۱۱- نظر شخصی شما راجع به حضرت آیت‌الله شریعتمداری چیست؟» {۲۰۴}

اکنون با مطالعهٔ نامه ۹۴ صفحه‌ای آقای آیت و پیشنهادات بیست گانه و تذکرات پنجگانه بعدی به آقای بقایی، مسجل می‌کند که کل نامه و یا بقول بقایی جزوه، توضیح همان روش و منشهایی است که در جمهوری اسلامی و بدست حزب جمهوری اسلامی برای به انحصار در آوردن قدرت و حذف و طرد دیگران اجراء شده است و اساس همان طرح ارائه شده آیت به بقایی برای ایجاد یک حزب قدرتمند و قوی، بعد از پیروزی انقلاب در لباس حزب جمهوری اسلامی، حکایت از همگامی و همکاری سردمداران جمهوری اسلامی با آیت و بقایی دارد و بی‌جهت نیست که آیت در مرکز حزب جمهوری اسلامی است و رهبری شاخه سیاسی آن بعهددهاش گذاشته شده تا طرح سیاست خود را که همان سیاست دوران قبل از انقلاب بود و اساس آن بر کینه و ضدیت با مصدق و ملی‌ها بنا نهاده شده بود را به اجراء در آورد و با طرحهای خود در جهت حذف ملی‌ها، ملی مذهبی‌ها، طرفداران مصدق و خط وی به اجرا بگذارد و این نکته ملاحظاً بالطبع آقای خمینی و بهشتی و سایر سردمداران جمهوری اسلامی و سایر روحانیون و غیر روحانی خط کاشانی - بهبهانی - بقایی بود و بدین دلیل بود که همهٔ آنها از آیت برای حذف و کنار گذاشتن بنی‌صدر و سایر طرفداران مصدق بشدت حمایت و پشتیبانی می‌کردند.

با این نگاه اگر به مسئله نگریسته شود، دیگر مهم نیست که آقای آیت در حزب زحمتکشان بعد از پیروزی انقلاب بوده و یا نبوده است. مهم روشن شدن اجراء خط کاشانی - بهبهانی - بقایی است که همه جا حضور داشته است، تازه اگر هم رسماً جزو اعضای حزب نبوده، براساس پیشنهاد خود وی که «هسته یک تشکیلات قوی مخفی ریخته شود که در صورت توقیف افراد شناخته شده فعالیت متوقف نشود و گذشته از آن انجام بسیاری از کارهای ضروری که بنام حزب نمی‌شود انجام داد آن تشکیلات مخفی انجام دهد.» {۲۰۵} در خط حزب زحمتکشان عمل می‌کرده است.

بدلیل منفور بودن حزب زحمتکشان و دکتر بقایی در جامعه و نزد قریب به اتفاق آزادیخواهان و استقلال‌طلبان و کسانی که خواهان حکومتی ملی و مردمی بودند، لازم می‌آمد که خارج از حزب و بشکل نفوذی و لباسی دیگر عمل کند. و بنا به اطلاع چند کانال مختلف از کسانی که درگیر پرونده بقایی و اعترافات وی در زندان بوده‌اند و از جمله مهندس عزت‌الله سبحانی آقای حسن آیت دستیار بقایی در ارتباط با آمریکایی‌ها بوده است.

همانگونه که مشاهده شد، نامه آقای خلخالی بوضوح نشان می‌دهد که آقای آیت در سال ۱۳۵۹، «از تیپ روشنفکران فقط آقای بقایی را در خط امام» (یعنی آقای خمینی. ن) می‌دانسته و از او «تعریف و تمجید»

نیز کرده علاوه بر آن آقای خلخالی مطرح می‌کند که اگر آقای آیت ارتباط خود را با بقایی قطع کرده «پس از اینهمه تعریف و تمجید از او چه معنایی دارد و آیا این حقیقت نفاق نیست»

نامه ۹۴ صفحه‌ای آقای آیت به بقایی نیز مبین نشان دادن روشهای نفاق افکنانه و وسیله کردن دین برای رسیدن به قدرت است.

در بخشهای آینده و تا پایان این فصل، کوشش می‌شود خطی را که به زعم من از نهضت مشروطه و به سردمداری شیخ فضل‌الله نوری شروع شده و همچنان تا انقلاب اسلامی و بعد از پیروزی آن تداوم داشته و بدست آقای خمینی اهداف آن خط تحقق پیدا کرده است، روشن و تبیین گردد.

خط بقایی - کاشانی - خمینی

آقای بقایی قبل و بعد از پیروزی انقلاب، با روحانیون طرفدار آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی و سیدضیاءالدین طباطبایی رابطه دوستی و همکاری داشت و بطوری‌که نقل شده آقای کاشانی اظهار داشته «تنها کسی که بعد از من امید است بدرد ملت ایران بخورد آقای خمینی است.» {۲۰۶} روزی چند نفر از دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر برای کمک و مساعدت در حل مشکلی از آیت‌الله پسندیده، در منزل پسرش آقا رضا در نیاوران خدمت ایشان رسیدند و بعد از بحث و طرح مسئله، آیت‌الله پسندیده به عکسی از دکتر مصدق که در پیشخوان اطاق بود نگاه کرد و گفت: من چه بگویم، من همان زمان هم پیرو این مرد مصدق بودم و برادرم پیرو سید کاشی (منظور آیت‌الله کاشانی. ن) بود. {۲۰۷} وی قریب به این مضمون ادامه داد گویا قرار بر این است و یا بنابراین است که هر عزتمندی هست خوار و خفیف بشود، هر ریشه‌ای هست کنده شود، هر عمران و آبادی هست خراب شود، هر مال و ثروتی هست غارت شود و هر زبانی هست بریده شود. بله مثل اینکه چنین است. {۲۰۸}

بروجردی - کاشانی و خمینی - بقایی

بنا بگفته آیت‌الله منتظری، فدائیان اسلام در قم حوزه را بهم ریخته بودند، البته به نظر ایشان حرف حقی را می‌زدند اما روشی را که اتخاذ کرده بودند، روش نادرستی بود، مثلاً به آیت‌الله بروجردی اهانت می‌کردند، به علما اهانت می‌کردند سرانجام آیت‌الله بروجردی برای ختم غائله آقایان ربانی شیرازی، آشیخ علما لر و حاج شیخ اسمعیل ملایری {۲۰۹} را مأمور کردند تا اینکه کار به بجائی رسید «که یک شب بعد از نماز مغرب و عشا که طرفداران مرحوم نواب آمدند در مدرسه فیضیه و شعار بدهند، آقایان تعقیبشان کردند و آنها رفتند تهران» {۲۱۰} و هنگامی که «فدائیان اسلام از قم رفتند تهران اطراف آیت‌الله کاشانی جمع شدند» {۲۱۱}

آقای منتظری در مورد روابط خودش با آیت‌الله کاشانی می‌گوید، من با مرحوم آیت‌الله کاشانی رفیق بودم و ایشان هم خیلی به من علاقه داشت و هر وقت تهران می‌رفتم، سری به ایشان می‌زدم. شبی رفتم منزلشان ایشان بمن گفتند بیا برویم روضه با هم سوار ماشین شدیم نزدیک منزل از ماشین پیاده شدیم و ایشان را فوراً بردند و من کمی دیرتر رفتم به جلسه روضه، تا آقای کاشانی در جانی که نشسته بود مرا دید، از همان بالا صدا زد و گفت آقای منتظری تشریف بیاورید اینجا. آن شب مجلس روضه شده بود مجلس تجلیل از آقای کاشانی مداحها و روضه‌خوانها همه شعر در مدح آیت‌الله کاشانی می‌خواندند. همان موقع پهلوی ایشان نشسته بودم. «دیدم دکتر مظفر بقایی هم آمد و آن طرف آقای کاشانی نشست. من این طرف ایشان نشسته بودم، بعد یکدفعه دیدم عکاسها آمدند عکس و فیلم بگیرند، من پیش خود گفتم اگر این

عکس را بگیرند لابد فردا در همه روزنامه‌ها منعکس می‌شود، و در بیت آیت‌الله بروجردی مسأله درست می‌شود که تو اینجا پیش آقای بروجردی هستی آنجا هم هستی! تا دیدم دارند مقدمات فیلم و عکس را فراهم می‌کنند گفتم آقا من باید بروم، در مدرسه را شب می‌بندند، ایشان گفتند بنشین آشیخ حسینعلی، گفتم آقا در مدرسه را می‌بندند من تا دیر نشده باید بروم، خلاصه جلسه را ترک کردم.» {۲۱۲}

بنابه نقل آیت‌الله دکتر مهدی حائری، آقای کاشانی با آقای خمینی رابطه دوستی و همکاری بحث‌های علمی داشتند «به طوری که آقای خمینی خودش می‌گفت. گه‌گاهی آقای کاشانی بحث‌های علمی و فقهی می‌کرد و خیلی به اصطلاح انس پیدا می‌کرد با مباحث علمی که گاهی دو سه نفری، یعنی کاشانی و خمینی و ثقفی می‌رفتند به بعضی از قسمتهای بیلاقی تهران - شمیرانات - و در آنجا چند شب می‌ماندند... و خیلی از این لحاظ صمیمی بودند.» {۲۱۳}

آقای منتظری هم معترف است که منشاء رابطه ایشان با آیت‌الله کاشانی آقای خمینی است. هنگامی که بر اثر چشم‌دردی آقای منتظری برای معالجه می‌خواهد به تهران برود، مسئله را با آقای خمینی در میان می‌گذارد، آقای خمینی به ایشان می‌گوید: «بروید پیش آقای کاشانی یک توصیه بکند و سلام مرا به ایشان برسانید. در ضمن توصیه کردند که از اخلاق آقای کاشانی هم استفاده کنید.» تعبیر آقای خمینی این بود «شما بروید پیش آقای کاشانی، هم توصیه می‌کند و هم از اخلاق ایشان استفاده کنید معلوم شد که آقای کاشانی با آقای خمینی با هم رابطه دارند.» {۲۱۴}

هم آیت‌الله منتظری و هم آیت‌الله دکتر مهدی حائری گزارش می‌کنند که مدت مدیدی رابطه آقای خمینی با آیت‌الله بروجردی بسیار حسنه بود. بطوریکه «آقای بروجردی در مسائلی که ارتباط با دولت داشت - بخصوص با شاه - یکی دو مرتبه آقای خمینی را از طرف خودش فرستاد برای ملاقات با محمدرضا شاه پهلوی که در مسائل مورد نظر با او صحبت کند.» {۲۱۵}

آقای حائری نقل می‌کند که این روابط تا بعد از اسقوط دولت مرحوم دکتر مصدق، ادامه داشت. اما «در زمان [کابینه] زاهدی [که] بقایب با آقای آیت‌الله کاشانی قدری فعالیت می‌کردند علیه زاهدی. اول آقای کاشانی با زاهدی موافق بود چون هر دو علیه دکتر مصدق همکاری داشتند. پس از اندکی بین زاهدی و آقای کاشانی به هم خورد تا جایی که زاهدی به آقای کاشانی حمله کرد. در این هنگام آقای کاشانی با دکتر بقایب همکاری داشت. در این هنگام آقای کاشانی و بقایب عده‌ای فرستاده بودند به قم برای اینکه منزل آقای بروجردی بست بنشینند که از بروجردی برای مخالفت و ضدیت با دولت زاهدی همکاری و همگامی بخواهند... این عده از حزب بقایب بودند، آمدند به قم و رفتند توی بیرونی آقای بروجردی بست نشستند. آقای بروجردی هم نمی‌خواست در این مسائل سیاسی مداخله کند. مصلحتش نبود. خلاصه، مصلحت نمی‌دانست در این مسائل مداخله کند و دستور داد به شهربانی قم که بیایند اینها را از منزلش بیرون کنند. این جا بود که آقای خمینی [با آقای بروجردی] مخالفت کرد. شب بود آقای خمینی با برادر مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی که الحق مردی فقیه، زاهد و پاک دل بود رفتند پیش آقای بروجردی و گفتند که چرا شما این کار را کردید؟ این برای شما و حوزه علمیه بد است که یک عده‌ای را از خانه‌تان بیرون کنید و آب به روی اینها ببندید که بروند و از این حرفها. عرض کنم که آقای بروجردی هم در این جریان اوقاتش تلخ شد و هر دو را زیر کوران عصبانیت خود گذاشت.

بعد یک جریان داخلی دیگری هم در حوزه بود که آن هم به این

جریان سیاسی افزوده شد و بکلی رابطه آقای بروجردی با آقای خمینی قطع شد، یعنی آقای بروجردی در حقیقت ایشان و برادرش از آن تاریخ به بعد دیگر اصلاً مبعوض آقای بروجردی شدند.» {۲۱۶}

باز آقای حائری در مورد رابطه آقای خمینی و کاشانی می‌افزاید: «با آقای آیت‌الله کاشانی آشنا بودند و خیلی هم دوست بودند. آقای خمینی هم با آقای بهبهانی خوب بود و هم با آقای کاشانی.» {۲۱۷}

آقای حائری نکته دیگری را در مورد رابطه آقای خمینی می‌گوید که بسی عبرت‌انگیز است و آن اینکه «آقای خمینی با آقای بهبهانی هم مربوط بود و خیلی معتقد به عقل سیاسی آقای بهبهانی بود و معتقد بود که آقای بهبهانی در عقل سیاسی‌اش قابل مقایسه با آقای کاشانی نیست. در روش‌های سیاسی آقای بهبهانی، آقای خمینی همان‌طور که بنده یادم است، کاملاً پشتیبان آقای بهبهانی بود، خیلی بیشتر از اینکه با کاشانی قابل مقایسه باشد. تا جایی که اصلاً به افکار سیاسی آقای کاشانی وقعی نمی‌گذاشت. از این جهت، از نقطه نظر مشی سیاسی، در خط مشی سیاسی مرحوم بهبهانی، یعنی همان خطی که آقای بهبهانی با دربار و صمیمیت با دولت وقت و اینها داشت. نظرات کلی سیاسی آقای خمینی هم تقریباً در همان خط بود.» {۲۱۸}

یکی از دوستان قمی اینجانب که بدلیل امنیتی فعلاً مجاز به بردن نام ایشان نیستیم، پیشکار آیت‌الله بروجردی حاج اسمعیل معزی برایش نقل کرده است، که در دوران فدائیان اسلام، آنها بدفعات به آقای بروجردی مراجعه کرده و از حکومت شکایت کردند تا این‌که در نوبتی جمعی با آقای خزعلی به خانه آیت‌الله بروجردی آمدند و از حکومت شکایت کردند.

در همین زمان آیت‌الله کاشانی هم به قم آمد و میهمان آقایان صدر و سید محمد تقی خوانساری بود و برای مقابله با شاه و مصدق تلاش می‌کرد. اما مرحوم بروجردی مقابله با شاه و مصدق را نپذیرفت تا این‌که در همان روزها آقای خمینی به منزل مرحوم بروجردی آمد و اظهار داشت که ما بایستی این مردیکه را بیرون کنیم. بروجردی از خمینی پرسید آیا شما می‌خواهی شاه بشوی؟ خمینی اظهار داشت خیر! اما این مردیکه صلاحیت ندارد و باید برود. مرحوم بروجردی در جواب گفت: بخدا قسم اگر شما به دوران برسید نه مردم صاحب زن و خانواده‌شان هستند و نه صاحب مال و آبرویشان، بروید دنبال کارتان. بدنبال همین جریان بود که آیت‌الله بروجردی به من و دیگران دستور داد که فدائیان اسلام را از مدرسه فیضیه بیرون کنیم و همین عمل باعث زد و خورد مابین طرفداران بروجردی و مرحوم حجّت با فدائیان اسلام و دار و دسته کاشانی گردید که سرانجام فدائیان اسلام از فیضیه بیرون رانده شدند و بدین علت آقای خمینی هرگز از مرحوم بروجردی خشنود و راضی نبود.

در پی تحریم فراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ انقلاب سفید شاه و ملت، توسط آقای خمینی، آیت‌الله بهبهانی از آن حمایت کرد. هنگامی که اعلامیه تحریم در تهران و شهرستانها منتشر گردید، در دوم بهمن ۴۱ تظاهرات وسیعی برپا گردید «موج مردم به حرکت درآمد و فریاد فراندوم قلابی مخالف اسلام است بلند شد بازار تعطیل گردید جمعی به منزل آیت‌الله خوانساری رفتند و از ایشان خواستند که به تظاهرکنندگان اسلامی مردم بیبوندند و سیل جمعیت از همه نقاط تهران در بوذرجمهری و سه راه سیروس اجتماع کردند. جمع کثیری از روحانیون پیشاپیش مردم حرکت می‌کردند. و شعار ادامه داشت. آیت‌الله بهبهانی نزدیک سه راه سیروس به استقبال مردم و روحانیون شتافت و جمعیت به منزل ایشان سرازیر شد در اجتماع بزرگ مردم فلسفی سخن گفت و سه روز به نشانه اعتراض به فراندوم غیرقانونی اعلام تعطیل شد و اعلامیه مشترک خوانساری و بهبهانی دائر بر تحریم فراندوم قرائت گردید و

اجتماع بعد از ظهر مسجد سید عزیزالله را اعلام داشتند» {۲۱۹}

چنان به نظر می‌رسد که برخلاف گفته آقای منتظری که می‌گوید، به هم خوردن رابطه آیت‌الله بروجردی با آقای خمینی بر اثر تفتینی بوده که از آقای خمینی و مطهری بعنوان حامیان نواب صفوی و کاشانی نزد آیت‌الله بروجردی بعمل آمده است، {۲۲۰} علت اصلی مبعوض شدن آقای خمینی نزد آیت‌الله بروجردی، در بست نشستن عده‌ای از حزب بقایی (حزب زحمتکشان) در منزل آیت بروجردی و بیرون کردن آنها وسیله شهربانی به دستور آقای بروجردی و بیرون ریختن فدائیان اسلام از مدرسه فیضیه و مخالفت آقای خمینی از این عمل آیت‌الله بروجردی، نهفته است و نه آنطور که آقای منتظری گزارش می‌کند.

گزارش آقای حائری، رابطه آقای خمینی با دکتر مظفر بقایی و مخالفت آقای بروجردی را با بقایی در آن دوران، نشان می‌دهد. و نه تفتین از آقای خمینی نزد آیت‌الله بروجردی به خاطر فدائیان اسلام و جمع شدن آنها دور و بر آیت‌الله کاشانی. آقای منتظری می‌گوید: «این اواخر شنیده بودم که مرحوم آیت‌الله بروجردی حتی به آیت‌الله کاشانی کمک می‌کرد و برای ایشان ماهیانه قرار داده بود. آقای بروجردی سعه صدر داشت.» {۲۲۱} البته این نوع کمکهای روحانیت نسبت به هم را باید در چهارچوب کمکهای صنفی یکدیگر ملاحظه کرد و نه موافقت و یا مخالفت با خط‌مشی سیاسی یکدیگر.

و باز به هنگامی که آیت‌الله کاشانی در دیماه ۱۳۳۴، یکسال و نیم بعد از استقرار دولت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در رابطه با قتل رزم‌آرا دستگیر و بازداشت شد، آیت‌الله بروجردی برای استخلاص ایشان سه نامه در تاریخهای ۳ و ۷ و ۲۲ بهمن ۱۳۳۴ توسط قائم‌الملک رفیع برای شاه فرستاد و درخواست آزادی آقای کاشانی را نمودند و حتی از شاه خواسته بودند تا در مورد آقای کاشانی جلب رضایت مدعی خصوصی بشود. {۲۲۲}

آیت‌الله دکتر حائری می‌گوید، «علیرغم اینکه رابطه‌ام با آیت‌الله کاشانی قطع شد، هنگامی که چند سال بعد یکی از آقایان یزدی‌های همشهری ما آمده بود منزل ما، آقای کاشانی هم برای دیدن ایشان به منزل ما آمدند. به رسم احترام هنگام بیرون رفتن تا نزدیکی در رفته به مشایعت ایشان به احترام ایشان. ایشان در راه بمن گفتند «به تمام مقدسات عالم قسم حقانیت با من است. با دکتر مصدق نیست.» گفتم «به تمام مقدسات عالم قسم حقانیت با دکتر مصدق است. با شما نیست.» {۲۲۳}

آقای حائری می‌افزاید که اختلاف آقای خمینی با ما هم بر سر مسئله آقای دکتر مصدق بود. وی در مورد این سؤال که آقای خمینی از طرفداران نهضت ملی بود و یا نبودند؟ می‌گویند: «نخیر، نخیر. از اول آقای خمینی به طوری که یادم است - اتفاقاً اختلافش هم با ما سر همین مسئله آقای دکتر مصدق بود - با آقای دکتر مصدق زیاد رابطه‌ای نداشت، یعنی معتقد نبود به روش وی.» {۲۲۴}

آقای خمینی چنان ضد مصدق و کینه‌ای از وی بدل داشت که با آقای کاشانی اصلاً قابل مقایسه نبوده است. زیرا من تا به امروز در جانی ندیده و یا نشنیده‌ام که از آقای کاشانی نقل کنند، دکتر مصدق مسلمان نبود و یا مصدق آدم‌کش بود و یا در دوران مصدق طلبه‌های مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند و کشتند. اما آقای خمینی بعد از سوار شدن بر اریکه قدرت هر چه در توان داشت علیه مصدق و تخریب وی بکار برد. آقای خمینی در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۹ گفت: «من نمی‌خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کسی که اینهمه از او تعریف می‌کنند، چه سبلی به ما زد و آن آدم، من نمی‌خواهم بگویم که طلبه‌های مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند در آن زمان، همان‌طور که در زمان پهلوی بستند.» {۲۲۵}

آقای موسی خان امیر حسینی، مستشار دیوانعالی کشور که یکی از طرفداران پروپا قرص آقای خمینی بود، برایمان تعریف کرد، هنگامی که آقای خمینی به ایراد سخنرانی فوق پرداخت، من تازه متوجه شدم که وی از دروغ گفتن ابایی ندارد، زیرا وقتی آقای خمینی گفت، در آن زمان: «طلبه‌های فیضیه را به مسلسل بستند»، من خودم باز پرس و قاضی پرونده بودم، اصلاً یک چنین چیزی نبود و اتفاقی یک نفر دستفروش بنام سیدمحمد حسینی در مقابل فرمانداری قم کشته شد که او هم طلبه نبود. وی نقل کرد که پرونده در اختیار من بود و مشغول رسیدگی بودم که دادستان که از طرفداران کاشانی بود به من دستور داد تا پرونده را بوی تحویل دهم. منم به دادستان گفتم کتباً درخواست پرونده بکنید. وی نامه را نوشت و پس از ثبت نامه در دفتر اندیکس از دادن پرونده سرپیچی کردم که در نتیجه آقای مصطفوی، مدیرکل اداری وزارت دادگستری مرا منتظر خدمت کرد. {۲۲۶} و من از آن روز نظرم به کلی نسبت به آقای خمینی تغییر کرد.^۱

در سخنرانی دیگری آقای خمینی در مورد مصدق گفت: «اینها که فخر می‌کنند به وجود او، او هم مسلم نبود.» {۲۲۷} آقای اکبر گنجی در این رابطه می‌نویسد: «چند سال بعد از این سخنان، در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی با حضرت امام، آقای جلال‌الدین فارسی و دکتر علی شریعتمداری از مشاهدات و اطلاعات خود در مورد پرداخت وجوه شرعیه توسط مصدق سخن گفتند و صراحتاً حکم امام را به نامسلمانی مصدق نقد کردند و امام، در مقابل، توصیه کردند که این بحث ادامه پیدا نکند.» {۲۲۸}

می‌دانید این بحث ادامه پیدا نکند یعنی چه؟ این به اصطلاح نایب امام و فقیه و عارف پیر که می‌داند به استناد همین گفته‌های ایشان بنابه قول آقای اکبر گنجی دادگاه ویژه روحانیت به استناد این جمله حضرت امام، هر گونه دفاع از مصدق را مخالفت با حضرت امام تلقی می‌کند کسی جرأت دفاع از وی را نداشته باشد. یعنی اینکه آن را فاش نکنید که معلوم شود آقای خمینی دروغ و اتهام بزرگی را به مردی که دستش از دار دنیا کوتاه شده و هیچ‌گونه امکان دفاعی از خود ندارد زده است، آشکار گردد. در همین جا لازم می‌دانم که نکته دیگری را به مطلب فوق اضافه کنم. هنگامی که از روی پرونده آقای دکتر بقایی در دادگاه انقلاب معلوم شده بود یعنی بچه‌های سپاه و دادگاه فهمیده بودند که آقای آیت دستیار دکتر بقایی بوده و در رابطه با آمریکا همکاری می‌کردند، پیش آقای خمینی می‌روند و جریان را بوی گزارش می‌کنند. آقای خمینی به آنها می‌گوید، حال که چنین است، اسم او را از لیست شهداء حذف کنید اما سر و صدایش را در نیاورید. {۲۲۹} برای اینکه اگر سر و صدایش را در می‌آوردند رابطه حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی و مابقی سردمداران جمهوری اسلامی با آقای دکتر بقایی و حسن آیت برملا می‌گردید و این به صلاح آقای خمینی و جمهوری اسلامی نبود.

میراشرافی و کاشانی و بهبهانی

برای هر چه بیشتر آشکار شدن روابط کاشانی، بهبهانی، بقایی و آقای خمینی، از دادگاه سیدمهدی میراشرافی صاحب روزنامه آتش که

۱- همان سند - کسانی که مایل به تحقیق کل ماجرا که حزب توده در قم و بدنال شرکت شیخ علی‌اکبر برقی - کاندیدای حزب توده، در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی - در کنگره صلح وین آفرید و وقائعی که موجب کشته شدن، دستفروش سیدمحمد حسینی و عکس‌العمل مردم قم و آیت‌الله بروجردی گردید، می‌توانند به کتاب وزین «نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی» تألیف علی راهنما، چاپ اول ۱۳۸۴، فصل بیست و هشتم، قم در تب و تاب ماجرای روحانی سرخ، ص ۷۶۷ - ۷۲۱ مراجعه کنند.

یکی از سردمداران داخلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که با به راه انداختن چماق‌بدستان و تصرف رادیو اعلام کرد که حکومت مصدق سقوط کرد {۲۳۰} و «سر دکتر فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق را من بریدم و گوش او در دست من است» {۲۳۱} نکاتی را ذکر می‌کنم.

ابتداء بعد از پیروزی انقلاب او را دستگیر و زندانی کردند، اما بلافاصله با سفارش دفتر آقای خمینی و قدوسی دادستان کل انقلاب و آقای بهشتی، آزاد گردید و چون میراشرافی میدانست که در تعقیبش هستند برای حفظ امنیت و جان خود، در قم سکنا گزید.

آقای امید نجف‌آبادی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان گفت: «وقتی آدمم گفتم پرونده‌ها را بیاورید. ببینم از جمله پرونده‌هایی که آوردند دیدم، پرونده آقای میراشرافی است. گفتم آقا این شخص را چرا آزاد کردید؟ چرا او را دادگاهی نکردید که دادگاه روی این شخص تصمیم بگیرد؟ گفتند آقا یکی از افرادی که در رأس انقلابی‌ترین ارگانهای مملکتی است تلفن کرده به دادسرا و گفتند اگر آقای میراشرافی را آزاد نکنید به اندازه روزهایی که ایشان در زندان بوده است من دادستان را زندانی خواهم کرد» {۲۳۲}

آقای امید نجف‌آبادی گفت: «دادگاههای انقلاب رسالت اصلی خویش را از دست داده‌اند. رسالت آنها این نیست که چهار تا زن فاحشه و آدم زناکار را محاکمه کنند. رسالت آنها این است که سران جرم و فساد را به کیفر برسانند... ما اگر صد نفر پاسبان را می‌کشتیم اینقدر که برای میراشرافی توطئه کردند برای آنها نمی‌کردند. محاکمه میراشرافی که شروع شد از دفتر امام تلفن کردند که امام فرموده‌اند به قم بیا. وقتی که با امام ملاقات کردم از اظهار لطف ایشان گریه‌ام گرفت. امام گفتند من کمال علاقه را بتو دارم و اگر بناست در اصفهان افرادی بخواهند ترا لکه‌دار کنند بیا قم.» {۲۳۳}

هنگامی که در روز ۲۱ آذر حکم اعدام میراشرافی به اجراء درآمد، «حاکم شرع دادگاه انقلاب (یعنی امید نجف‌آبادی. ن) نیز در پی آن همراه صدها نفر از مردم اصفهان به قم رفت.» {۲۳۴}

حاکم شرع دادگاههای انقلاب گفت: «ولی چه بگویم که چه دستهایی در این مملکت هنوز هست. ما را تهدید کردند. تهدید به تعطیل دادرسی کردند. ما را تهدید کردند که اگر میراشرافی آزاد نشود، خود شما را ترور می‌کنیم. تویخ می‌کنیم ولی باز هم مقاومت کردیم.» {۲۳۵}

آقای امید نجف‌آبادی حاکم شرع دادگاه انقلاب اصفهان به هنگام اعدام میراشرافی، بعد از ظهر دوشنبه، ششم اسفند ۵۸، در جمع معترضین دادستانی کل حاضر شد و ضمن همدردی با معترضین دادستانی کل گفت: «من شنیدم که برادران من در دادستانی دست از کار کشیده‌اند و به نحوه کار آقای قدوسی دادستان کل اعتراضاتی دارند، خواستم به یک نحوی آنها را یاری کنم. قبلاً باید بگویم من قبل از پیروزی انقلاب مدت ۶ سال در زندان قصر و همین زندان اوین بودم، زندانی بودم.

من از روزی که آقای هادوی کار خود را شروع کرد و دادگاهها تشکیل شد، همکاری خود را با دادگاهها شروع کردم. سپس بعنوان قاضی در دادگاهها مختلف مثل آذربایجان غربی، کردستان، اصفهان و شهرهای دیگر رفتم.

وی افزود: روزی که آقای هادوی از دادستانی کل رفت و قرار شد آقای قدوسی بجای ایشان بیایند، من به عده‌ای از برادران که آنها را می‌شناختم گفتم احساس می‌کنم دیگر اینجا جای من نیست. چون خواسته من مجازات مجرمین است. به هر حال به من گفته شد به اصفهان بروم. وقتی به اصفهان رفتم، متوجه شدم همه سران کفر آزاد شده‌اند،

ولی طبقات پائین مثل پاسبان و غیره که از دستشان کاری ساخته نبوده و احتمالاً اگر خطایی مرتکب شده‌اند به خاطر تهیه یک لقمه نان برای زن و فرزندان‌شان بوده، دستگیر شده‌اند، که این مسئله مرا ناراحت کرد و بهمین جهت تصمیم گرفتم به کمک برادران سران کفر را دستگیر کنم... بهرحال یکی از این سران کفر همین میراشرافی معدوم بود که محاکمه‌اش یکی از جنجالی‌ترین محاکمه‌ها بود.

این شخص یک پرونده چند هزار برگی داشت. چه جنایت‌هایی که نکرده بود. او تعداد زیادی شاکی خصوصی داشت، بعضی از شاکیان این شخص از سال ۱۳۲۷ دنبال شکایت خود بودند و دستشان بجایی نمی‌رسید وقتی سؤال کردم که این شخص چرا دستگیر نمی‌شود، در پاسخ گفته می‌شد به توصیه آقای قدوسی دادستان کل ایشان آزاد شده‌اند. من مجموعاً مدت ۸۰ روز اصفهان بودم که ۴۰ روز و نیم صرف دستگیری میراشرافی شد. تا اینکه او را در قم دستگیر و به اصفهان منتقل گردید... ایشان چنان به آزادی خود اطمینان داشت که روز اول در مقابل اینهمه تماشاچی، دادگاه را به مسخره گرفت. جلسه دوم که تشکیل شد، متوجه شد که مسئله جدی است. او کمی احساس خطر کرده در بین جلسه دوم و سوم بود که آقای رسولی محلاتی از دفتر امام تلفن کرد و گفت هر چه زودتر به قم بیا. من به ایشان گفتم کجای دنیا رسم است که یک قاضی را وسط محاکمه خلع کنند آنهم بدون دلیل ایشان دو ساعت پس از مکالمه مجدداً زنگ زد پس از اتمام این جلسه دادگاه به قم بیا در پاسخ گفتم، مگر من مسخره هستم. اسلام استقلال قضایی را تضمین کرده همه کشورها هم که از آزادی دموکراسی بهره‌ای دارند قضات آن کشورها هم استقلال کامل دارند. مگر اینکه یک دادگاه ویژه‌ای تشکیل شود و به کار آن قاضی رسیدگی کند.

حالا شما با در اختیار داشتن رادیو تلویزیون بردارید و اعلام کنید که مرا اخراج کرده‌اید. جلسه سوم را تشکیل دادیم پس از آن جلسه شب تا صبح من پرونده چند هزار برگی میراشرافی را که از سال ۱۳۲۷ تشکیل شده بود یکبار دیگر مطالعه کردم و بعد یک حکم چند صفحه‌ای صادر کردم که به موجب حکم وی به اعدام محکوم شد. موقعی که حکم ماشین می‌شد، میراشرافی از زندان به من پیغام داد قصد دارد با من ملاقات کند. وی پس از تماس با من گفت قصد دارد با تهران تماس بگیرد من این اجازه را به او دادم. ایشان ساعت ۱۱ صبح مرا دید، و قرار بود ساعت ۱ بعد از ظهر حکم اجرا شود.

ظهر من به منزل یکی از آشنايانم رفتم، که تلفنی به من اطلاع دادند که امام خمینی با خط خودش نوشته به قدوسی بگوئید بقرار مذکور میراشرافی بر حسب حکم عفو مشمول است. آقای امید او را بی‌جهت احضار کرده است.

من وقتی این مطلب را شنیدم فوری به چند نفر از پاسداران اطلاع دادم که بروند و جلو حکم را بگیرند وقتی پاسداران به محل اجرای حکم رفتند متأسفانه یا خوشبختانه حکم اجرا شده بود.

به هر حال آقای مؤمنی و آقای قدوسی مطالبی خلاف حقیقت به عرض امام رسانده بودند که پرونده را همراه خودم به حضور امام بردم و مدت نیم‌ساعت با ایشان راجع به صدور حکم میراشرافی صحبت کردم و همه مطالب را به عرض امام رساندم و گفتم این حکم اگر خلافی در آن موجود باشد بفرمائید.

امام بمن گفتند خیر من هیچگونه ناراحتی از تو ندارم و از تو هیچ ناراحت نیستم. این گفته‌های امام را تمام اصفهانی‌هائی که نزد امام بودند

۱- کسانی که مایلند جریان کامل دادگاه میراشرافی را تا جایی که در جراید آمده است مطالعه کنند، آنها را به کیهان یکشنبه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ آذر ۱۳۵۸ ارجاع می‌دهم.

و شنیدند، تأیید می‌کنند.»

اگر سوابق گذشته آقای قدوسی را ببینید، متوجه خواهید شد که ایشان حتی سابقه یک روز زندان را ندارد، اصلاً ایشان اهل مبارزه نبود و فعالیت‌های انقلابی هم نداشته، آن وقت ما انتظار داریم، ایشان بیاید و کار انقلابی بکند. به هر حال من حاضر در هر دادگاهی در هر مرحله‌ای که لازم باشد این مسائل را بگویم.

من با وجودی که حکم را آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی امضاء کرده‌اند دیگر حاضر نیستم قضاوت کنم چرا که معتقدم قاضی باید استقلال قضایی داشته باشد.

آقای قدوسی که گفته است من سه حکم دارم یکی برای اصفهان یکی تهران و دیگری کل ایران. آیا قاضی می‌تواند بدون خواندن حتی یک ورق از پرونده حکم صادر کند؟ چرا در مورد میراشرفی چنین دخالت‌هایی کرد صرفنظر از آنکه دادستان که باید مدعی‌العموم باشد، چرا از متهم دفاع می‌کنند... امید همچنین اضافه کرد:

در مورد معرفی آقای قدوسی باید بگویم ایشان را آقای بهشتی به امام معرفی کرد و همین آقای بهشتی است که از آقای قدوسی حمایت می‌کند. آقای بهشتی فکر می‌کند چون آقای قدوسی در مدرسه حقانی می‌توانست یک مدرسه را اداره کند، پس می‌تواند دادستان کل یک مملکت باشد. {۲۳۶}

چند توضیح

قبل از ادامه جریان دادگاه آقای میراشرفی، برای زدودن بعضی ابهامات، ذکر چند نکته ضروری است:

۱- همانگونه که آقای امید نجف‌آبادی متذکر شد: در صورت آزاد نکردن میراشرفی تهدید به توبیخ، ترور و قتل گردیده بود ولی ایشان مقاومت کرده و به تهدیدها توجه نکرد و به نظر من سرانجام سر خود را نیز در این راه از دست داد.

توضیح این‌که بعد از دستگیری مجدد آقای میراشرفی از دفتر امام و قدوسی و بهشتی تلفن شده بود و بالاخره آقای رسولی محلاتی مسئول دفتر آقای خمینی در حین دادگاه تلفن کرده و گفت فوری برود قم و حتی آقای خمینی با خط خودش نوشته بود که میراشرفی بر حسب حکم عفو، مشمول عفو قرار گرفته است و آقای میراشرفی، خود در دادگاه به آقای امید گفت: «اساساً امام مرا مورد عفو قرار دادند چطور حالا بایستی محاکمه شوم.» {۲۳۷}

آقای نجف‌آبادی در مجلس خبرگان و در دفتر آیت‌الله منتظری و با حضور آشیخ حسن ابراهیمی و آقای علی امیرحسینی و اینجناب محمد جعفری و چند نفر دیگر در همان سال ۵۸ جریان اعدام میراشرفی را تعریف کرد و گفت: وقتی میراشرفی را دستگیر کردم، وی بمن گفت تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. زندان کنی، زندان می‌شود، اعدام کنی، اعدام می‌شوی. با وجود سیل تلفن‌ها از جانب آقای خمینی و قدوسی و بهشتی و حتی نامه آقای خمینی که میراشرفی را آزاد کنم، وی اعدام شد. و همانطوری که میراشرفی بوی گفته بود: اگر اعدام کنی، اعدام می‌شوی، وی را در تاریخ ۱۳۶۷/۸/۱۶ به بهانه همکاری با سیدمهدی هاشمی و مسائل شدید اخلاقی اعدام کردند. {۲۳۸}

۲- امید متذکر شد، روزی که آقای هادوی از دادستانی کل رفت و قرار شد آقای قدوسی بجای ایشان بیاید، من به عده‌ای برادران که می‌شناختم گفتم احساس می‌کنم دیگر اینجا جای من نیست، زیرا ایشان نه اهل مبارزه بوده و نه فعالیت‌های انقلابی داشته و نه یک روز زندان رفته است.

در رابطه با بازداشت اول آقای قطب‌زاده بدلیل پخش مصاحبه وی از

شبکه سراسر تلویزیون جمهوری اسلامی ایران در آبان ۱۳۵۹، آیت‌الله لاهوتی نامه اعتراض آمیز شدید در رابطه با این بازداشت به آقای قدوسی نوشت و وی را به مناظره دعوت کرد^۱ و از جمله نوشت: «آقای قدوسی آیا می‌دانی متهمی را در ساعت ۴ بعد از ظهر بازداشت کردند و هنوز شب از نیمه نگذشته بود و متهم زیر ضربات شلاق جان سپرد صبح همان روز اعلام کردند که محکوم به اعدام شده و حکم درباره‌اش اجرا گردیده است... افسوس که شلاق نخورده‌ای و در زندان نخفته‌ای تا بدانی شلاق چه می‌کند... زندگی مبارزاتی من و شما از نظر ملت ایران پوشیده نیست، ببخشید مبارزات پیش از انقلاب را می‌گویم و نه بعد از پیروزی را، زیرا شما بعد از پیروزی انقلاب ره صد ساله را یک شبه پیمودید.» (پیوست سند شماره ۸)

آقای قدوسی دادستان کل انقلاب در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۵۹، در رابطه با بازداشت آقای قطب‌زاده با صدا و سیما جمهوری اسلامی مصاحبه‌ای انجام داد که جراید کشور آن را در تاریخ ۲۰ آبان ۵۹ انتشار دادند.

وی در قسمتی از مصاحبه خود که بسیار گویا است و حکایت از نحوه تفکر وی و سایر سرمداران روحانی جمهوری اسلامی می‌کند، گفت:

«شما می‌گوئید انجمن‌های اسلامی درست نیست، دانشجویان پیرو خط امام را توده‌نی‌ها و فدائی و گرفته‌اند. به اعدام‌ها حمله می‌کنی به مصادرها که حمله می‌کنی، پس چی در این مملکت می‌ماند و مردم به چی دلخوش باشند.» {۲۳۹}

۳- آقای قدوسی را آقای بهشتی، حسب گفته آقای امید نجف‌آبادی به دادستانی کل انقلاب رساند. آقای مهدی هادوی که اولین دادستان انقلاب کل کشور بود، به ناگاه تصمیم گرفته شد که آقای قدوسی را بجای وی منصوب کنند.

کیهان در تاریخ ۱۸ مرداد ۵۸، عنوان کرد که «بنا بر گزارشات واصله از امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی سرانجام با استعفای مهدی هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی ایران موافقت کرده است.» {۲۴۰}

اما اطلاعات در همان روز در صفحه اول خود نوشت: «دادستان کل انقلاب اسلامی ایران از سوی امام خمینی، رهبر انقلاب برگزیده شد و فرمان خود را از امام دریافت کرد.» {۲۴۱}

از متن فرمان‌های آقای خمینی به آقایان قدوسی و هادوی آشکار است که استعفایی در کار نبوده است بلکه قرار شده که آقای قدوسی دادستان بشود و خبر کیهان از استعفای آقای هادوی و موافقت آقای خمینی با آن بی‌پایه است. متن فرمانها به قرار زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای شیخ علی قدوسی دامت افاضاته بدینوسله جنابعالی به سمت دادستانی کل انقلاب اسلامی در سطح کشور منصوب می‌شوید که از این تاریخ در کارهای دادستانی اقدام و شروع بکار نمائید و در هر حال احتیاط را کاملاً مراعات نمائید. از خدای تعالی ادامه توفیقات جنابعالی را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، روح‌الله الموسوی‌الخمینی، تاریخ ۱۳۵۸/۵/۱۵ {۲۴۲}

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی ضمن تشکر و قدردانی از زحماتی که در طول این چند ماهه

۱- نامه آیت‌الله لاهوتی به آقای قدوسی دادستان کل انقلاب که در ۸ صفحه و در سر برگ مجلس شورای اسلامی به خط خود نوشته، در رابطه با بازداشت اول آقای قطب‌زاده است، نامه بایستی در تاریخ ۲۱ یا ۲۲ آبان ۱۳۵۹ نوشته شده باشد.

جنابالی در مقام دادستانی متحمل شدید، قرار شد از این تاریخ جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ علی قدوسی دامت افاضاته متصدی مقام دادستانی شده و بدین مقام منصوب گردند. مراتب جهت اطلاع آن جناب بدین وسیله ارسال شد. از خدای تعالی موفقیت جنابالی را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، روح‌الله الموسوی الخمینی» {۲۴۳}

۴- شاید بعضی ساده‌اندیشان، ناآگاهان و علاق‌مندان به آقای خمینی فکر می‌کنند که چون آقای خمینی، قدوسی و بهشتی و... دلشان برای حفظ جان انسانها می‌تپید، از شدت مهربانی و الفت و برقراری عدالت، تمام کوشش خود را بکار بردند تا از اعدام آقای میراشرفی جلوگیری بعمل آورند. کسانی که کوشش می‌کنند به زعم خود برای اعمال ظالمانه و ستمگرانه آنان توجیه‌های مختلف بتراشند، به کجراه می‌روند زیرا آقایان فوق برای قبضه کردن قدرت و یک کاسه کردن آن از هیچ عملی رویگردان نبودند بویژه که در تعقیب خط کاشانی، بهبهانی، بقایی و سید ضیاء عاملین آماده کردن جبهه داخلی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد، اکنون که قدرت را بدست آورده بودند، از هم‌خطان خود حمایت می‌کردند و بهمین علت است که آقای خمینی تا توانست علیه میلیون، و ملی مذهبی‌ها و طرفداران دکتر مصدق عمل کرد و بدون استثناء همه آنها را آواره، حذف و یا کشت.

آنها از هم‌خطان خود هر گونه جرم و جنایت و فساد را نادیده می‌گرفتند. این قبیل موارد الی ماشاءالله بی‌حد و حصر است من فقط از باب مثال به دو نمونه برای ضبط در تاریخ اشاره می‌کنم:

الف - نمونه اول اعدام چهارده نفر، در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۲ در شیراز بوسیله آقای خلخالی در کمتر از ۱۰ ساعت به قول خودش، می‌باشد.

صاحب این قلم، در همان زمان و بعد از تحقیق و رسیدن فتوکپی بعضی از نامه‌ها و خلاصه‌ای از پرونده‌ها و نامه آیت‌الله محلاتی به آقای خمینی و پاسخ آقای خمینی به ایشان، در سر مقاله سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۹، تحت عنوان «آیا راست است که...؟» از جمله نوشتیم:

«آیا راست است که ۱۴ نفر در مدتی کمتر از ۱۰ ساعت محاکمه و محکوم و اعدام کرده‌اند؟

آیا راست است که اجازه ملاقات به خانواده‌های آنان نیز ندادند؟
آیا راست است که زندانیانی را که حکم شرعی قطعی برایشان صادر شده و مجرمین محکومیت قطعی خود را می‌گذرانیده‌اند وسیله دادگاهی دیگر محاکمه و اعدام شده‌اند؟

آیا راست است که شخصی را که سه سال پیش قاچاق فروشی را ترک کرده، چون پرونده‌اش در زندان قصر بوده بدون پرس‌وجو او را گرفته و اعدام کرده و حکم مصادره اموال او را نیز صادر کرده‌اند و وقتی مأمورین برای اجرای حکم مصادره اموال و تخلیه خانه می‌روند، مشاهده می‌کنند که اولاً خانه اجاره‌ای است و ثانیاً می‌بینند که ۱۱ فرزند وی در زیر چادر خانمش خواب هستند و هم اکنون چند نفر خیر تعهد کرده‌اند تا زمانی که بچه‌هایش بزرگ شوند امرار معاش آنها را تقبل کنند؟^۱

در این رابطه آقای بنی‌صدر در روزها بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد در پنجشنبه ۱۲ تیر ماه ۱۳۵۹ گفت:

«زردیک ساعت ۱۲ شب به منزل بازگشتم و حدود ساعت یک بعد از نیمه شب آیت‌الله زاده ربّانی شیرازی تلفن کرد که حال پدرم از اینکه ۱۴ نفر در فاصله کوتاهی محکوم به اعدام شده‌اند بهم خورده است و عده‌ای در معرض اعدام هستند. گفتم از فارس توضیح بخواهید و در جواب

شنیده شد که سه ربع پیش حکم اجراء شده است» {۲۴۴}

توضیح اینکه: آقای شیخ اسدالله عندلیب بنابه حکم آقای خمینی ریاست دادگاه انقلاب و حاکمیت شرع شیراز را برعهده داشت و هیچ یک از زندانیان سیاسی محکومیت مرگ نداشتند. سر لشکر ده پناه به یک سال زندان محکوم شده بود، سرهنگ غضنفر بهمن‌پور به شش ماه زندان محکوم شده بود و از سوی آقای ربّانی شیرازی وسیله شیخ عبدالرحیمی به برادر زنش دکتر فاتح‌نژاد پیغام داده شده بود که اگر یکصد هزار تومان به حساب امام بریزند، آزاد خواهد شد. مبلغ مزبور به حساب آقای خمینی ریخته شد و قرار بود دو سه روز دیگر آزاد شود. سرگرد طوطیان به پنج سال زندان محکوم بود، ولدان به یک سال و مابقی به همین منوال داشتند زندانی خود را می‌گذرانند که آقای سیدعبدالحسین دستغیب امام جمعه شیراز (که می‌گفت من عطاء الخمینی، فقد عطاالله...) از اینکه در شیراز کسی را به جرم‌های فرضی و... نکشته بودند بسیار عصبانی بود. به شیخ صادق خلخالی، که از سوی آقای خمینی حکم داشت تلگراف کرد که ای آقای خلخالی تاکنون در شیراز هیچ کس اعدام انقلابی نشده و این ننگ بر پیشانی شیراز است. لطفاً شما بیائید و به پرونده‌ها رسیدگی کنید. {۲۴۵}

در پی این تلگراف آقای خلخالی بعد از ظهر پنجشنبه به شیراز رفت و مستقیماً به محل سپاه پاسداران رفت و با تعداد تفنگچی عازم زندان عادل آباد شیراز شده و آنها را از زندان بیرون کشید و تا ساعت ۱۱ شب کار همه را ساخت و تا ساعت حدود ۱۲ شب همه را اعدام کردند.

در میان این چهارده نفر اعدام شده خانمی یهودی بنام بانو نصرت گوئل بود که وی سه ماهه آبستن و دارای ۴ فرزند و کارگر آرایشگاه بود که بی‌گناه اعدام شد.

جریان اعدام وی بنابه اطلاع آقای مهندس رجبعلی طاهری چنین است:

آقا مهندس طاهری قبلاً فرمانده سپاه شیراز بود و در تاریخ ۵۹/۴/۱۲ وکیل مجلس و نماینده کازرون بود. بعد از اعدام این چهارده نفر و اعدام این زن بی‌گناه برای تحقیق به سپاه می‌رود و از بچه‌های سپاه می‌پرسد جریان از چه قرار بوده است و چرا این زن اعدام شده است. نظر به اینکه وی خودش فرمانده سپاه آنجا بوده و همه را می‌شناخته بوی می‌گویند: فاحشه‌ای بنام زهرا در شیراز دستگیر شده بود و یک میلیون پول داده و آزاد گردیده بود. بچه‌های سپاه به خلخالی می‌گویند که زهرا یک میلیون داده و آزاد شده است. خلخالی می‌گوید بروید و او را بیاورید. بچه‌ها می‌روند که زهرا را بیاورند. زهرا که مخفی شده و یا به جائی رفته بود، وی را پیدا نمی‌کنند. بچه‌ها می‌گویند این‌که بد شد که او را پیدا نکردیم و خوب نیست که دست خالی برگردیم. به آرایشگاهی می‌روند و این زن را با خود می‌برند پیش خلخالی و می‌گویند این زهرا است. خلخالی می‌گوید زهرا. خانم گوئل می‌گوید، من زهرا نیستم و نصرت گوئل هستم و زهرا کیست؟ آقای خلخالی می‌گوید برو. زن بیچاره موقعی که حرکت می‌کند که برود، یکی از بچه‌های سپاه در گوشی به خلخالی می‌گوید که خود این زن هم دختر تلفنی دارد. خلخالی هم فوراً می‌گوید برگرد و بلافاصله وی را اعدام می‌کند.^۲

به هر حال پس از اعدام این ۱۴ نفر، خانواده‌های مقتول به این طرف و آن طرف شکایت و دادخواهی کردند ولی صدایشان بجایی نرسید. روح‌الله سلیم همسر بانو نصرت گوئل و فرزندان وی شکوایه‌ای تنظیم و جهت حمایت و کمک به آیت‌الله محلاتی تقدیم کردند. (بیوست سند شماره ۹)

۱- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۹، شماره ۳۳۷ سرمقاله. بیش از ۱۵ مورد دیگر در این مقاله ذکر شده است. محققین می‌توانند به اصل سرمقاله مراجعه کنند.

آیت‌الله محلاتی نیز در رابطه با اعدام‌های برق‌آسای خلخالی در شیراز و مشکلات و مسایل دیگر در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۵ برابر چهارم رمضان المبارک ۱۴۰۰ نامه‌ای به آقای خمینی نوشته است که فزازهایی از آن به قرار زیر است:

«منی دانم حضرت‌تعالی از کیفیت احکام صادره از سوی حاکم شرع دادگاههای ویژه مطلعید، آیا می‌دانید که این آقا چگونه ۱۴ نفر را در مدتی کمتر از ۱۰ ساعت بقول خودش بدون محاکمه و بدون مطالعه پرونده‌ها کشتار کرد و در حالی که حتی اجازه ملاقات به خانواده‌های آنها نیز نداد؟ و بسیار بعید است انسانی که اینطور دست خود را بخون مردم آلوده می‌کند در گزارش خود دروغ نگوید و به شما خلاف نرساند.

آیا چگونه می‌توان احکام متناقض حکام دادگاههای انقلاب اسلامی را توجیه و تفسیر کرد؟ متهمی اول به یکسال زندان و پرداخت یکصد هزار تومان وجه نقد (بطور غیررسمی بلکه سرّی و بنام هدیه به بنیاد مستضعفان) محکوم می‌شود و تنها پس از چند ماه که از محکومیتش می‌گذرد به ناگهان توسط حاکم شرع دیگری تیرباران می‌شود؟ عجب! چه دادگاهی، چه احکامی و چه مجازتهایی؟

حضرت آیت‌الله خمینی، مگر نه اینست که می‌خواهیم انقلاب خود را به جهان صادر نمائیم و بشریت را از ظلم و تباهی برهانیم، آیا با این چهره کریه و خشنی که از اسلام ساخته‌ایم؟ آیا با خشونت و زور می‌توان اسلام را جهان‌گیر ساخت یا با منطق و عذوفت و عدالت؟ اگر نشود که نظام واحد و مسئولیت مشخص را در این جامعه حکمفرما نمود، با این تعدد مراکز قدرت به کجا می‌رویم؟» (پیوست سند شماره ۱۰)

آقای خمینی در تاریخ بیستم رمضان المبارک ۱۴۰۰ برابر ۵۹/۵/۱۰ به نامه آقای محلاتی پاسخ گفته است که فرازی از پاسخ آقای خمینی چنین است:

«راجع به مسائلی که در کشور می‌گذرد و بعضی از آنها موجب نگرانی جنابعالی شده است باید عرض کنم که این نگرانی برای اینجانب نیز هست ولی خاطر شریف مستحضر است که این انقلاب بزرگ از بهترین انقلابهایی است که در جهان بوده است و دنیا بی انقلاب نمی‌شود و معقول نیست همه چیز موافق دلخواه باشد.» (پیوست سند شماره ۱۱)

پسر آیت‌الله محلاتی برایمان نقل کرد، هنگامی که پدرم نامه مورخ ۵۹/۴/۲۵ را برای آقای خمینی نوشت و بمن داد که نامه را بدست ایشان برسانم. نامه را گرفته و به بیت آقای خمینی بردم. موقعی که خدمت آقای خمینی رسیدم آقای خلخالی و دو آخوند دیگر نزد وی بودند، آقای خمینی به خلخالی گفت: اگر صد نفر باشند و به سه تایی آنها مشکوک باشید، هر صد نفر را بکشید.

بعد از اینکه نامه را به آقا دادم و آقا نامه را خواند گفت این که همه‌اش کنایه و فحش است و چنان نهبی به من زد که از ترس یک مقدار عقب نشستم. اما اصرار کردم که جواب نامه را بدهید برای پدرم ببرم. آقای خمینی هم نامه بیستم رمضان المبارک ۱۴۰۰ را در پاسخ به پدرم نوشت و بمن داد: آیت‌الله محلاتی در اعتراض به اوضاع کشور بیانییه اعتراض‌آمیز دیگری که حاوی نظراتشان از اوضاع اسفناک کشور بود، در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۹، انتشار داد. (پیوست سند شماره ۱۲)

ب- و مثال و نمونه دوم را از آقای خامنه‌ای می‌آورم تا ملاحظه شود که در همه جا یک خط تعقیب می‌شود و آن به انحصار در آوردن قدرت است.

آقای احمد قابل در نامه‌ای به آقای خامنه‌ای به ایشان یادآور می‌شود و می‌گوید، بیاد بیاورید که در مراجعه پاسداران انقلاب اسلامی در خراسان به شما و تقاضای راه حل راحت شدن از دست خانی به آنان توصیه کردید که «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به

دادگاه انقلاب و گرفتاری پیچ و خم آن اعدام کنند و از شرش راحت شوند.» {۲۴۶}

و یا هنگامی که آقای خامنه‌ای، دوست و همراه و همفکرش حبیب‌الله آشوری را به اتهام ارتداد و به جرم چاپ کتاب «توحید» مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب آن اعدام کردند، ایشان سکوت کرد. پیش از انقلاب ایشان می‌گفت «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا بنام خودش چاپ کرده است»

و باز کم نیستند کسانی که سخنان آقای خامنه‌ای را در مسجد امام حسن (ع) در مشهد، قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه «و نرید آن نمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض وَ نَجْعَلُهُمُ الْاِثْمَهُ وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِینَ» با صدای بلند می‌گفت: «ماتریالیسم تاریخی، آقا ماتریالیسم تاریخی» {۲۴۷}

ادامه دادگاه میراشرفی

بعد از ذکر نکاتی که برای روشن شدن اذهان عمومی ضروری تشخیص داده شد به ادامه دادگاه میراشرفی می‌پردازم: اتهامات آقای میراشرفی بقرار زیر است:

۱- «فعالیت و کوشش همه جانبه در بازگشت شاه مخلوع در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحکیم رژیم فاسد پهلوی به استناد روزنامه‌های آتش که صاحب امتیاز و سرمقاله‌نویس آنها بود که ضمیمه پرونده موجود است می‌باشد... تهدید و توهین به وکلای مجلس شورای ملی طرفدار دولت مرحوم دکتر مصدق... قسمتی از هتاک‌های او در صفحات ۶۷، ۶۸ و ۶۹ پرونده...»

۲- براه انداختن چماق بدستان و تصرف رادیو و کودتای ۲۸ مرداد و حمله به شهربانی دکتر مصدق، مستند به اوراق ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۳۱، ۲۹۸ و ۲۵۶ پرونده و ایراد سخنرانی از طریق رادیو برله شاه... که یکی از جنایات این شخص این است که در رادیو اعلام نمود، که سر مرحوم دکتر قاضی نابغه بزرگ و وزیر خارجه ارزشمند مصدق را من بریدم و الآن گوش او در دست من می‌باشد. صفحه ۲۹۸ پرونده ...

۳- غارت بیت‌المال از جمله کارخانه پشمبافی اصفهان... و اخراج نمودن بیش از ۵۰۰ نفر کارگر و بی‌خانمان نمودن آنان مستند به صفحات ۳۳-۳۶-۴۳-۱۰۰-۱۰۸-۱۵۵-۲۲۹-۳۱۸-۳۲۱-۳۲۵-۳۳۰ پرونده...

۴- ضرب و جرح افراد زیر دست از جمله شکایت شکرالله خواجه صفحه ۱۸۵ که گفته با سیلی به گوش من زد پرده گوش من پاره شد و سالهاست کر می‌باشم و همچنین پرونده‌سازی و معرفی کارگران به ساواک، شهربانی، ژاندارمری از جمله شکایت مهدی روغنیان است که چون از چگونگی قتل مرحوم بهمن حکمی که بدست میراشرفی‌ها و دار و دست‌هایش انجام گرفت اطلاع داشتیم به اتهام دروغین چک بلامحل مرا زندانی کرد... صفحات ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۰

۵- حمل و نگهداری اسلحه ژ-۳ برگ ۴۲۹ این شخص که معروف به مهدی لاستیکی بوده در ظرف چند سال خیانت به ملت و شرکت در کشتار ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد... پرونده اعتراضات نامبرده مخصوصاً اعتراض کتبی نامبرده در نامه‌ای به ارتشبد نصیری معدوم نوشته صفحه ۶۷-۶۸ - ۶۹ پرونده و شخصاً شرح جنایات و خیانت‌هایی که به ملت نموده جهت تحکیم رژیم پهلوی...» {۲۴۸}

در جلسه اول «دادگاه میراشرفی» رئیس دادگاه با نشان دادن نامه میراشرفی که به ارتشبد نصیری نوشته بود «گفت: این نامه را شما به نصیری معدوم نوشتید و متعلق به شماست؟ میراشرفی در پاسخ تأیید کرد که این نامه مال من است و من نوشته‌ام البته بدلیلی نوشته‌ام.

رئیس دادگاه گفت: شما با علیرضا برادر شاه که در تصادف هواپیما کشته شد چه ارتباطی داشتید و آن زنی که در هواپیمای او بود و کشته شد با شما چه نسبتی داشت؟

میراشرفی گفت: من با علیرضا ارتباطی نداشتم و کسی هم از منسوبین بنده در هواپیما نبوده است.

رئیس دادگاه گفت: بهمن حکمی که بوسیله پسر شما کشته شد و پس از آن غلامرضا برادر شاه بدیدن پسر شما در زندان آمد، ماجرا چیست؟

میراشرفی گفت: بهمن حکمی را پسر من نکشت، بلکه او را سرتیپ پرتو رئیس شهربانی وقت کشت و غلامرضا برادر شاه هم بدیدن پسر من نیامد.

رئیس دادگاه: چرا در مجلس با مصدق مخالفت می کردید؟

میراشرفی: مجلس در دو سال دو روی صفحه داشت: سال اول همه با مصدق همراه بودند، در سال بعد آیت الله کاشانی که ما از پیروان او بودیم مخالف مصدق شد و بیست نفر از پیروان او از جمله بنده طرفداری از کاشانی می کردیم و زهری و بقایی هم سال اول جزو یاران مصدق بودند و سال دوم مجلس جزو مخالفین مصدق شدند.

رئیس دادگاه: شما در نامه خود به نصیری خود را دوست چهل ساله او و یکی از سرنگون کنندگان اصلی حکومت دکتر مصدق معرفی کرده اید. در این باره چه می گوئید؟

میراشرفی: بله این نامه را من نوشته ام و دلیل داشت، همین طور که عرض کردم این مطالب را با کیفر خواست آقای دادستان مورد به مورد بعداً جواب خواهم گفت.

رئیس دادگاه: در هواپیمای علیرضا پهلوی که سقوط کرد چهار نفر بودند، علیرضا و یک سگ، یک زن از بستگان شما و یک مریض که او را از شمال به تهران منتقل می کردند. شما در باره آن زن وابسته خود چه می گوئید؟

میراشرفی: اگر ثابت شد که آن زن از وابسته های من بوده، مرا اعدام کنید. {۲۴۹}

در دومین جلسه محاکمه میراشرفی نامه میراشرفی به سپهبد نصیری که در رابطه کاندیدائی جلالی نائینی برای نمایندگی مجلس سناست قرائت شد که فرازهایی از آن بقرار زیر است:

«تیمسار نصیری سرور بنده، اگر شدت گرفتاری و مشغله زیاد مانع شده پرونده ۲۸ مرداد را فراموش نمائید خوبست تجدید نظر بفرمائید. اما مسئله ۲۸ مرداد سال ۳۲ در صفحه تاریخ ایران صفحه زرین و افتخارآمیز خدمتگزاران ۲۸ مرداد می باشد: تیمسار معظم مگر شب ۲۵ مرداد، زندانی شدن جنابعالی فراموش شدنی است. مگر فراموش کردیم که حکومت مصدق برای چندین نفر چوبه دار تدارک دیده که یکی از آن دارها برای جنابعالی و یکی برای میراشرفی و یکی برای سید شمس قنات آبادی و دیگران تهیه شده بود. چگونه می توان آن همه مسایل را فراموش نمود تیمسار معظم در روز ۲۸ مرداد پس از تصرف رادیو تهران بوسیله سیدمهدی میراشرفی که اولین نطق سقوط حکومت را اعلام نمود مگر فراموش شدنی است... مگر حرکت سرلشکر زاهدی از بی سیم باتفاق سیدمهدی میراشرفی جهت تصرف شهربانی فراموش شدنی است. مگر گشودن درب زندان هائی که آقای جلالی نائینی و مصدق و یارانش برای شما و دیگران تدارک دیده بودند و در آن سلولها زندانی شده بودید فراموش شدنی است. مگر گشودن درب زندانهای دژبان و گشودن درب زندانهای شهربانی که آقای سلیمان بهبودی و آقای هیراد زندانی بودند فراموش شدنی است... تصدیق بفرمائید که سیدمهدی میراشرفی حق دارد این تلگراف را به سرور خویش پس از ۴۰ سال

دوستی بزند و تقاضای تجدید نظر در وضع جلالی نائینی را بنماید... هر گاه قرار باشد که جلالی نائینی دشمن شماره یک مقام سلطنت سناتور بشود و نماینده حزب رستاخیز ملت ایران باشد دیگر برای چاکران شاهنشاه آریامهر جای زندگانی در ایران نخواهد بود. آنوقت با تقدیم عریضه بخاک پای همایونی اجازه خواهم گرفت دست زن و بچه ام را بگیرم از ایران خارج شوم زیرا محیط برای زندگانی اشخاصی مثل چاکران واقعی وجود ندارد.

تیمسار ارتشید نصیری، اطمینان دارم اگر در ایران چند نفری فدایی شاه وجود داشته باشد اولین نفر شما خواهید بود. این است که تیمسار را به سر مبارک اعلیحضرت همایونی شاهنشاه قسم می دهم که این تلگراف را بعرض مبارک اعلیحضرت همایونی برسانند و پرونده جلالی نائینی و ۲۸ مرداد را یکبار دیگر مطالعه بفرمایند. پس از چهل سال دوستی و مدتی ارادت این اولین تقاضای سیدمهدی میراشرفی و سید شمس الدین قنات آبادی از آقای نعمت الله نصیری می باشد. با تقدیم احترام - فدائی حقیقی شاهنشاه سیدمهدی میراشرفی {۲۵۰}

در ادامه دادگاه روغنی یکی از شاکیان گفت: «من در خانه میراشرفی سرایدار بودم و وقتی بهمن حکمی را اینها کشتند و متوجه شدند که من از قضیه اطلاع دارم یک چک وا خورده جعلی برای من درست کرد و مرا به زندان انداخت تا با کسی تماس نداشته باشم و در زندان هم برای من مراقب گذاشت. من از زندان برای دادستان نامه نوشتم و قضیه را عنوان کردم و باز پرس هم مرا به کارخانه برد و همه این مطالب را روبرو کرد... وقتی من در زندان بودم یک روز بند دیگر زندان قرق شد و گفتند برادر شاه غلامرضا بدیدن کیوان میراشرفی آمده است که افسر زندان این واقعه را در دفتر زندان ثبت کرده است...

میراشرفی: اساساً امام مرا مورد عفو قرار دادند چطور حالا بایستی محاکمه بشوم... دادستان کل شما به امام تهمت زدید. کی و کجا امام شما را مورد عفو قرار دادند؟

دادستان خطاب به میراشرفی گفت: محضر دادگاه اجازه نمی دهد والا می گفتم شما حتی از زنان خارجی برای خانواده شاه و برادر شاه دعوت می کردید. شما رقیب عشقی پسران بودید.

دادستان خطاب به رئیس دادگاه گفت: آقای رئیس دادگاه این رقیب عشقی پسرش هوشنگ میراشرفی بود خود او پسرش را کشت.

رئیس دادگاه: شما از رادیو در ۲۸ مرداد چه گفتید؟
میراشرفی: من فقط از رادیو اعلام کردم که حکومت مصدق سقوط کرد.

رئیس دادگاه: شما چکاره بودید؟ چرا این اعلام را کردید؟
میراشرفی: برای اینکه وکیل بودم و دنبال آقای کاشانی و هدف او بودم.

میراشرفی: آیت الله کاشانی و بهبهانی هر دو نفر در ۲۸ مرداد دخالت داشتند.

رئیس دادگاه: بفرض اینکه دنبال آیت الله کاشانی بودید از حب علی نبود بلکه از بغض معاویه بوده است. در روز کودتا صدها تن از مردم در جریان کودتا کشته شدند. اینها جنایت نیست؟ شما اظهارات ما در داغدار بهمن حکمی را شنیدید پدر بهمن حکمی بر اثر ناراحتی وعدم مجازات پسر میراشرفی سکنه کرد و مرد:

در پایان میراشرفی اظهار داشت تمام بیانات آقای دادستان را تکذیب می کنم و کیفر خواست ایشان را قبول ندارم. {۲۵۱} با وجودی که از اصل مطلب دور افتادم و آوردن بحثهایی از دادگاه میراشرفی و مصاحبه های آقای امید نجف آبادی رئیس دادگاه انقلاب و حاکمه شرع اصفهان نه به منظور بحث و قضاوت از کم و کیف دادگاه

میراشرافی بود بلکه هدف نشان دادن کوشش آقای خمینی، قدوسی و بهیستی برای آزادی میراشرافی و نشان دادن اینکه چگونه روحانیون طرفدار کاشانی - بهبهانی - سید ضیاءالدین طباطبایی با دکتر بقایی و حزب زحمتکشان رابطه همکاری و همگامی داشتند و این مجموعه در فراهم آوردن شرایط داخلی کودتای ۲۸ مرداد و شکستن جبهه داخلی علیه حکومت ملی و قانونی مصدق نقش اساسی داشتند. اگر توانسته باشم این خط را برای خوانندگان روشن کنم، خود را در این کار موفق می‌پندارم.

طرح القایی بقایی

به هر حال روابط همگامی و همکاری با بقایی تا پیروزی انقلاب و بعد از آن همچنان ادامه یافت و سپس طرح القایی ولایت فقیه وسیله آقای بقایی و کوشش طرفداران بقایی در آوردن طرح به مجلس خبرگان و تصویب آن در آن مجلس وسیله دستیاران بقایی از جمله دکتر آیت و اسرافیلیان همکاری به اوج خود رسید. توضیح اینکه آقای آیت برای آقایان مهندس عزت‌الله سحابی و معین‌فر در کمیسیون برنامه و بودجه نقل کرد که «من و اسرافیلیان رفتیم خدمت آقای منتظری و گفتیم که مردم انقلاب کرده‌اند که ولی فقیه حاکم باشد و قانون اساسی اسلامی باشد، حال این پیش‌نویس قانون اساسی که وسیله دولت موقت تهیه شده و به تصویب شورای انقلاب رسیده است رنگ و بوی اسلامی ندارد و باید تغییر کند و بصورت اسلامی درآید و ولایت فقیه باید در قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد. بعد از این جریان فهمیدیم که مصاحبه آن روز آقای منتظری همان بوده است که حسن آیت و اسرافیلیان از دوستان و همکاران بقایی در حزب زحمتکشان بوی پیشنهاد کرده‌اند» {۲۵۲}

علاوه بر این آقای آیت در مصاحبه خود در محل حزب جمهوری اسلامی گفت علت این که روزنامه انقلاب اسلامی و سایرین علیه ایشان دست به سمپاشی زده‌اند دو چیز است: «یکی اینکه من قانون اساسی را که تلاش کردم و در مجلس خبرگان از صورت غربی به صورت اسلامی در آوردم بی‌اعتبار سازند و دوم اینکه چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم می‌خواهند از من انتقام بگیرند.» {۲۵۳}

از دوستان آقای بقایی و هم حزبی‌های وی در اطراف آیت‌الله منتظری بودند که از جمله آقایان حسن آیت، اسرافیلیان، دکتر وحید دستجردی و دکتر واعظی استنادار اصفهان در زمان دولت موقت را می‌شود نام برد. رابطه آقای واعظی با آقای منتظری به حدی دوستانه بود که هر گاه که آقای منتظری به تهران می‌آمدند، به منزل آقای واعظی وارد می‌شدند و در آنجا به استراحت و اقامت می‌پرداختند. اما اینکه ایشان می‌دانسته آنها از حزب بقایی و دوستان وی هستند، اطلاعات من در این زمینه بیشتر گویای این است که ایشان از وابستگی آنها بی‌اطلاع بوده است و خدا داناتر است.

همچنان که نشان داده شد، آقای دکتر بقایی روابط حسنه همگامی و همکاری با روحانیون طرفدار کاشانی بهبهانی داشت و بنابه گفته کتاب «زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» - که زیر نظر مرکز پژوهش‌های سیاسی که یک ارگان دولتی است، انتشار پیدا کرد - تا ده ماه پس از پیروزی با انقلاب و آقای خمینی همدلی نشان داده است و پس از آن در دوم دیماه ۱۳۵۸، با ایراد سخنرانی در مرکز حزب زحمتکشان که به «وصیتنامه سیاسی» وی معروف شد، پشت به انقلاب کرده است. {۲۵۴}

وی طراح ولایت فقیه بوده و خودش در «وصیتنامه سیاسی» اش به بیان آن پرداخته است:

«بعد از انقلاب حزب ما تصمیم گرفت با تمام امکانات از نهضت پشتیبانی کند همانطوری که قبل از انقلاب هم پشتیبانی کرده بودیم... البته همه به یاد دارید که من خودم از مدافعین سرسخت مجلس خبرگان بودم و همه جا استدلال می‌کردم که مجلس خبرگان بر مؤسسان ترجیح دارد و آن را تأیید می‌کردم. پس از انتشار پیش‌نویس قانون اساسی کمیسیونی از چند نفر از دوستان برای مطالعه و رسیدگی و ارائه پیشنهادات اصلاحی تشکیل دادیم. این آقایان در گرمای تابستان زحمت کشیدند و آن طرحی را که همه دیده در هفتاد و چند صفحه تهیه کردند...» {۲۵۵} و این طرح همان طرح است که آقای آیت با اسرافیلیان که اصل کلی آن ولایت فقیه است را به آقای منتظری پیشنهاد کردند و سپس آیت از جانب ایشان و حزب زحمتکشان مسئولیت طرح و بتصویب رساندن آن را در مجلس خبرگان بعهد می‌گیرد. {۲۵۶}

قبل از مجلس خبرگان، حزب زحمتکشان جزوهای برضد پیش‌نویس قانون اساسی که دولت موقت تهیه کرده و به تصویب دولت موقت و شورای انقلاب و به تأیید آقای خمینی رسیده بود، منتشر کردند که در آن گفته شده بود، قانون اساسی تهیه شده وسیله دولت موقت اسلامی نیست و همان قانون مشروطیت است و رنگ و بوی اسلامی ندارد. {۲۵۷}

آقای منتظری ۱۵-۱۴ روز قبل از افتتاح مجلس خبرگان در پیامی به مناسبت انتخابات مجلس خبرگان گفت: «قانون اساسی پیشنهاد شده که به معرض افکار عمومی گذاشته شده است غرب زدگی اش از شرق زدگی آن بیشتر است» {۲۵۸} و استدلال می‌کند که در غیبت امام زمان حق حکومت به فقها تفویض شده است. و می‌گوید:

«خلاصه در این قانون اساسی بایستی ولایت و حکومت فقیه کاملاً تصریح شود. مخصوصاً یک قسم اموری را به رئیس‌جمهور محول نموده که این امور فقط به عهده فقیه عادل است از قبیل: اعلان جنگ، متارکه جنگ یا فرضاً تصویب و یا توشیح قوانین مثلاً اینست که مطابق اسلام هست یا نیست. این وظیفه فقیه است» {۲۵۹}

سپس آقای منتظری ۲-۱ روز قبل از افتتاح مجلس خبرگان^۱ در مصاحبه‌ای باز به ولایت فقیه تصریح کرد وی پس از بیان چند توضیح در این رابطه گفت: «فقیهی که می‌خواهد حکومت داشته باشد، به صرف اینکه مجتهد باشد کافی نیست کسی که بتواند حوادث روز را تشخیص دهد و به مسائل روز آگاه باشد. بهر حال اگر چنانچه ائمه ما فقیه عادل را حاکم قرار نداده بودند، فقیه عادل هم حکومت نداشت. بنا بر این حکومت حق در نظر ما در زمان غیبت به عهده فقیه عادل است و ما حکومت فقیه عادل را بصورت یک اصل در متن پیشنهادی خودمان آورده‌ایم که اعمال ولایت فقیه یا بالمباشره و البته با مشورت است و یا به نحو تفویض. بهر حال بایستی حکومت مستقر شود از طریق فقیه عادل. اگر می‌خواهیم در وجدانمان ضامن اجرایی داشته باشد والا اگر چنانچه نباشد ضامن اجرایی ندارد.» {۲۶۰}

آقای بهیستی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی در مصاحبه‌ای با اطلاعات در تاریخ چهارشنبه ۱۷ مرداد ۵۸ در مورد مجلس خبرگان و قانون اساسی گفت: «این قانون اساسی باید قانون اساسی برخاسته از ایدئولوژی اسلامی باشد و صد در صد اسلامی... ضرورت ندارد مجلس خبرگان خودش را در چهارچوب پیش‌نویس این قانون اساسی زندانی کند. مجلس می‌تواند حتی طرحی نو بریزد ولی در همان طرح نو درصد بالایی از این پیش‌نویس حضور خواهد داشت، ممکن است شکل عوض بشود، اما مقدار قابل ملاحظه‌ای از این مطالب پیش‌نویس را در خود

۱- مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ در محل مجلس سنای سابق افتتاح شد.

خواهد داشت.» {۲۶۱} با وجودی که از چگونگی طرح ولایت فقیه و مطرح شدن در مجلس خبرگان و تصویب آن سخنها گفته شد، اما به نظر صاحب این قلم حقیقت آنست که:

۱- با وجود موافقت آقای خمینی و اکثریت شورای انقلاب که از طریق رفراندوم، قانون اساسی تصویب شده در هیئت دولت و شورای انقلاب و تأیید امام و سایر مراجع را به تصویب ملت ایران برسانند، دولت موقت در برگزاری مجلس مؤسسان برای تصویب قانون اساسی اصرار می‌کرد و حاضر نبود از طریق رفراندوم آن را به تصویب ملت برساند و سرانجام برای حل مشکل مجلس خبرگان از دل آن زاییده شد.^۱ و دولت موقت و سایر ملیون و ملی مذهبی‌ها، یک فرصت عالی را از دست دادند و همین یک رویداد به تنهایی نشان می‌دهد که دولت موقت و سایر ملی‌ها، ملی مذهبی‌ها از موقعیت کشور و اینکه عنان توده مردم به کدام سمت و سو است و اهمیهای قدرت کجاست آگاهی لازم را نداشتند.

۲- ملیون و مصدقی‌ها، متفرق و هر کدام به سمت و سویی بودند و گرچه در بسیاری مواقع نیز همسو می‌شوند اما سازمان و تشکیلاتی که بیان کننده خطمشی مشترک و نظر مشترکی باشد وجود نداشت. علاوه بر این روحانیت با توده مردم عامی و عاری از همه چیز که موتور حرکت غالب انقلابها هستند، خود را با آنها هم هویت نشان می‌دادند، در صورتی که سیاسیون، ملیون و ملی مذهبی‌ها و مصدقی‌ها از این خصیصه اگر نه به کلی دور بلکه به میزان بسیار زیادی جدای از توده مردم بودند و با آنها حشر و نشر نداشتند و خلاصه آنها را در معادلات خود به حساب نیاورده و یا اگر آورده بسیار ناچیز بوده است و توده مردم خود را با آنها هم هویت نمی‌دیده است.

۳- زمینه ولایت فقیه در جامعه و رهبری انقلاب موجود بود که اگر زمینه نداشت و یک نیروی قوی در مقابل آن بود، بهیچ وجه امکان نداشت که خط‌کاشانی - بهبهانی بقایای و طرح ولایت فقیه پیشنهادی وی قدرت اجرایی پیدا بکند. نه دولت موقت و نه سایرین بجز چند نفر استثناء بعد از طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان علیرغم اینکه مخالف آن بودند، جرأت نمی‌کردند مخالفت خود را آشکار سازند.

۴- آقای خمینی نیز که تا قبل از پیروزی انقلاب از ملیون، ملی مذهبی‌ها و مصدقی‌ها حساب می‌برد، با پیروزی انقلاب با دیدن پراکندگی و تشدد و نداشتن عده و عده، هنگامی که تنور به نفعش داغ و شعله‌ور گردید، خمیر ولایت فقیه را زد و آن را پخت.

وقتی در انقلاب رهبر و یا ستاره آن تثبیت گشت، دیگران را یارای مخالفت با آن نیست^۲ و قبل از تثبیت رهبریت فردی و یا جمعی باید برای آن فکر اساسی کرد.^۳

وقتی بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جریان واقعه را به مصدق گزارش کرده بودند و وی نوار سخنرانی آقای خمینی را گوش کرده بود. شجاعت او را ستوده بود و گفته بود «تجربه طولانی ما این است که آقایان روحانیون تا به آخر نمی‌آیند و اگر هم بیایند در آخر سر خراب می‌کنند.» {۲۶۲} و یا در نامه‌ای که آقای مصطفی شاعیان بعد از ۱۵ خرداد به مصدق نوشته و به وی پیشنهاد کرده بود که رهبر مشترکی از

روحانیون و ایشان بوجود آید، پاسخ می‌دهد «که این مطلب آغاز روشنی دارد و پایان تاریکی^۴».

بنابراین: وقتی پیامهای دکتر مصدق چه حقیقتی در آن باشد و چه نباشد، بیش از ۱۸ سال در سانسور بوده است و کسانی که از آن اطلاع داشته‌اند، هم خود و هم دیگران را از آن سانسور کرده‌اند. مردم چه انتخابی غیر از آنچه که روی داده، داشته‌اند؟

جا دارد که این نکته را در اینجا به این مجموعه اضافه کنم: آقای بنی‌صدر به هنگام ورود به تهران به توده‌ها روی آورد و در جلب و جذب آنها و بدست آوردن پشتیبانی توده‌ای موفق بود، اما از سازماندهی آنها و ایجاد یک نیروی منسجم سازمان یافته غافل گشت.

کاشانی و بقایای بعد از کودتا

بقایای که شخصیتی بسیار جاه‌طلب بود، برای رسیدن به قله قدرت دست به هر عملی می‌زد تا جایی که این نکته بر آمریکایی‌ها آشکار شده بود: در آذر ماه ۱۳۳۷ (اکتبر ۱۹۵۹) وزارت خارجه آمریکا در مورد بقایای به سفارت آمریکا در تهران گزارش می‌کند: «بقایای جاه‌طلب، هدفش را بر روی کمتر از نخست‌وزیری تنظیم نکرده است، اخیراً گزارش شده بود که او به دو نفر از متخصصین حزب کارگران خود وظیفه تهیه یک برنامه عمل و «کابینه در خفا» را آماده برای استفاده در صورتیکه سرانجام زمام قدرت بدست او افتد، محول نموده است. اگر چه فرصت طلب و زیرک است، شاهدهی بر احتمال وقوع چنین چیزی وجود ندارد.» {۲۶۳} قبل از آن نیز حسین بنکدار که یکی از رابطین بقایای بوده است در سال ۱۳۳۳، نامه وی را برای حمایت از نخست‌وزیریش برای آیت‌الله کاشانی می‌برد و «آیت‌الله کاشانی بعد از صحبت‌های «مختلف و مفصل» به بنکدار گفت که برای نخست‌وزیری بقایای فعالیت می‌کند و ادامه دارد: «ولی می‌ترسم ایشان هم که به سرکار آمدند مرا هم بکوبند.» {۲۶۴}

آیت‌الله کاشانی به بقایای اعتماد داشت و او را خیر الموجدین می‌پنداشت و در سال ۱۳۳۶ نیز به چند تن از تجار و کسبه بازار توصیه کرد که برای پیشرفت کار بقایای از بین خود وجوهی را جمع‌آوری نمایند و در صورت لزوم در اختیار او قرار دهند {۲۶۵} و علاوه بر آن «به دوستان خود توصیه کرده بود که در پشتیبانی از بقایای کوتاهی نکنند» {۲۶۶}

در سال ۱۳۳۹، «روز تولد امام حسین^۵ بقایای همراه با آیت‌الله کاشانی، حسین مکی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، رحیمیان و عمیدی نوری در مسجد پامنار حضور یافت. در این مراسم آیت‌الله کاشانی شدیداً به اقبال و علم حمله کرد و انتخاب آنها به نمایندگی مجلس را «برای مردم و مقام سلطنت» مضر دانست» {۲۶۷}

دکتر بقایای در ۱۱ آبان ۱۳۴۳ به آمریکایی‌ها گفته است که آیت‌الله خمینی در نطق مهمی در قم در روز ۴ آبان وضعیت موافقتنامه دویست میلیون دلاری خرید اسلحه را که اخیراً از تصویب مجلس گذشته مورد حمله خود قرار داده است. و «خود او سرگرم تهیه رساله‌ای است که به امضای خودش خواهد بود و طی آن او حکومت را به خاطر پشتیبانی و تصویب وضع موافقتنامه نیروها با ایالات متحده آمریکا مورد حمله قرار خواهد داد. و خطی را که او در مقابل آمریکاییها از آن دفاع خواهد کرد این خواهد بود که آمریکاییها بطور غیرمعتولانه‌ای اجازه می‌دهند که این قانون به وجهه آنها و شهرت آنها در ایران لطمه بزند.» {۲۶۸}

۴- من خودم نامه مصطفی شاعیان به مصدق و پاسخ دکتر مصدق را بوی ندیده‌ام اما آقای هوشنگ کشاورز صدر برای نگارنده تعریف کرد که هم نامه و هم پاسخ آن را خود ملاحظه کرده است.

۱- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری ۱۳۸۳، ص ۲۷۳-۲۷۱.

۲- برای توضیح در مورد ستاره، رهبر و یا مرکز ثقل انقلاب نگاه کنید به همان سند، ص ۴۱۷-۴۰۸ و کتاب اوین، جلد دوم، جامعه‌شناسی زندانی و زندانبان ص ۵۲-۵۱ و ۱۲۷-۱۲۵. رهبر و جایگاه ویژه، رهبر و یا مرکز ثقل.

۳- در این رابطه در کتاب پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، در فصل دهم آن ص ۴۰۸-۳۹۹، توضیحاتی آمده است به آنجا مراجعه کنید.

در مورد همین موافقتنامه آیت‌الله منتظری می‌گوید:

«یک شب من و آقای خزعلی دو تایی رفتیم پیش امام، راجع به مسائل انقلاب صحبت بود و کارهایی که رژیم می‌کند، یکدفعه دیدم آیت‌الله خمینی گفتند مسأله تازه‌ای که هست این است که اینها یک وامی می‌خواهند بگیرند دویست میلیون دلار و آمریکاییها شرط کرده‌اند که مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است. بعد ایشان گفتند معمولاً همیشه قوانین اول در مجلس تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا، ولی این دفعه برعکس کرده‌اند، آمده‌اند شب در مجلس حدود شصت سناتور را حاضر کرده‌اند و گفته‌اند اعلیحضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود^۱ و این پول را گرفته‌اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرار گذاشته‌اند که ظرف ده سال بتدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها متن لایحه را که قرار شده موضوع را ملحق کنند به قرارداد وین^۲ با جزوه قرارداد برای من فرستاده و این خیلی مسأله مهم و تازه‌ای است و ممکن است دستمان را بند کند.» {۲۶۹}

آقای خمینی در رابطه با کاپیتولاسیون اعلامیه جامعی دارد و هم در سخنرانی ۱۳۴۳/۸/۴، از این رسوایی شاه و اعمال نظر آمریکایی‌ها پرده برداشت.^۳ و دولت نیز آقای خمینی را به ترکیه تبعید کرد. آقای منتظری در رابطه با این سؤال که «این بار وقتی آیت‌الله خمینی را دستگیر کردند قم و جاهای دیگر شلوغ نشد؟ پاسخ داد: نه، چندان شلوغ نشد حتی آقای خمینی را هم که گرفتند مثل آن دفعه مردم قیام نکردند، البته مردم خیلی ناراحت بودند اما به آن معنا که در خیابانها بریزند نشد.» {۲۷۰}

آقای سیدجلال‌الدین مدنی در جلد دوم تاریخ معاصر خود آبان سال ۱۳۶۳ در رابطه با کاپیتولاسیون می‌نویسد: «نشریه‌ای مفصل با عنوان هست یا نیست؟ در همان زمان به امضای دکتر مظفر بقایی انتشار یافت و مصوبه مجلس را مورد سؤال قرار داد... گرچه نوشته بقایی کوبنده مستدل و دقیق بود ولی نمی‌توانست تأثیر مهمی داشته باشد... ولی بهر حال اقدام بقایی در مقایسه با سایر رجال سیاسی پر ادعا که سکوت داشتند قابل توجه است.» {۲۷۱}

باز همین کتاب یادآور می‌شود که به هنگام دستگیری آقای خمینی و آیات عظام قمی و محلاتی حزب زحمتکشان با امضای دکتر بقایی در اعلامیه‌ای که حدود ۲۲ صفحه بود تحت عنوان دفاع از آیت‌الله خمینی انتشار داد و در آخرین صفحه چنین نوشت «این جزوه پیش از آزادی مقید حضرت آیت‌الله العظمی خمینی و آیات عظام آقایان قمی و محلاتی تهیه برای چاپ آماده شده بود ولی به علت تضییقات موجود و غارت

۱- لایحه کاپیتولاسیون در سوم مرداد ۱۳۴۳ به تصویب مجلس سنا و در تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۱ به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. متن لایحه چنین است: ماده واحده - با توجه به لایحه ۱۸-۲۲۹۱-۲۵-۱۱-۱۳۴۲ دولت، و ضمائم آن که در تاریخ ۱۳۴۲/۱۱/۲۱ به مجلس سنا تقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشد، از مصونیتها و معافیتها که شامل کارمندان اداری وقت، موصوف در بند - و ماده اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق با ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ به امضاء رسیده است، می‌باشد، برخوردار نماید.

۲- طبق پیمان وین علاوه بر مأموران سیاسی و دیپلماتها، مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌های آنان از مصونیت‌های سیاسی و قضایی برخوردار گردیدند.

۳- کسانی که مایل به مطالعه سخنرانی آقای خمینی که سخنرانی کوبنده و مستدلی بود، هستند به اسناد زیر مراجعه کنند: ۱- تاریخ سیاسی معاصر، سیدجلال‌الدین مدنی، جلد دوم چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۸۵-۹۰، ۲- بررسی و تحلیلی بر نهضت امام خمینی، حمید روحانی (زیارتی)، جلد اول، ص ۷۲۶-۷۱۶.

شدن قسمتی از مطالب چاپ شده بوسیله مأمورین انتظامی بالغ بر یک ماه چاپ مجدد آن به تعویق افتاد اینک که توفیق انتشار آن پس از آزادی آیات عظام حاصل شد می‌خواستم بطور ضمنی به مسلمین جهان تبریک عرض کنم ولی متأسفانه پس از یک روز آزادی چون دولت تحمل استقبال مردم را نداشت آیات عظام را در منازل خود برخلاف موازین قانونی محبوس کرد و اکنون در زندانهای نوع جدید دوره سازندگی می‌باشند.» {۲۷۲}

نویسنده همچنین متذکر می‌شود که بعد از دستگیری آقای خمینی و مصاحبه آقای علم در ۱۷ خرداد که گفت: «... ۱۵ نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی که در آشوب (۱۵ خرداد ۴۲. ن) ضد دولتی این هفته در شهرهای مختلف دست داشته‌اند تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد... ولی ما رؤسای آنها را دستگیر کرده‌ایم» در رابطه با این مصاحبه مظفر بقایی نامه سرگشاده‌ای خطاب به مراجع روحانی نوشت. وی در این نامه که تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۴۲ را داشت گفت: «کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران در چهارمین اجلاس... پس از مطالعه دقیق اوضاع داخلی کشور... با توجه به آنچه از نقشه‌های دولت استنباط کرده است مقامات شامخ روحانی را به کنه جریانات واقف می‌سازد... حزب زحمتکشان از کسانی که در راه راستی و آزادی قدم برداشته‌اند تا سر حد امکان پشتیبانی نموده است و از مرحوم آیت‌الله کاشانی اعلی‌الله مقامه الشریف در مبارزات مذهبی و سیاسی آن راد مرد مجاهد حمایت کامل کرده است... با مطالعه فتوای شجاعانه و عمیق حضرت آیت‌الله خمینی به این مضمون که «تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب ولو بلغ ما بلغ» تشخیص داد که شخص ایشان صلاحیت کامل مقام ریاست تامة شیعیان جهان را احراز کرده‌اند... کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران برای اطلاعات از همین فتوای عالی لازم دانست نتیجه مطالعات و استنباطات خود را باستحضار مراجع محترم تقلید و روحانیون عظام رسانده ... از لحاظ ساینسی وظیفه خود دانست مراتب ذیل را باین عده پیشنهاد نماید:

۱- حضرت آیت‌الله خمینی بعنوان عالی‌ترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت بتمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد.

۲- کلیه تقاضاهای مختلفه بصورت شعار واحد یعنی اجرای کامل قانون اساسی و قوانینی که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده است منحصر گردد.

۳- رسماً اعلام شود که هر کس مطلبی خارج از این اعلام دارد بستگی با مقامات روحانی ندارد... دکتر بقایی» {۲۷۳}

آقای جلال‌الدین مدنی که از خلال تحلیل‌هایش در دو جلد تاریخ معاصر خود، چنین استنباط می‌شود که خود از پیروان خط کاشانی - بقایی است، اضافه می‌کند «البته سکوت مصدق و حمایت بقایی و موضع‌گیری سایر گروهها تأثیری مثبت یا منفی در وضع نهضت اسلامی امام که توده‌های عظیم مردمی به همراه آن بود نداشت.» {۲۷۴}

وی به نهضت آزادی ایران که در رابطه با زندانی بودن سران نهضت آزادی و آقای خمینی و سایر روحانیون در اعلامیه خود نام مصدق را مقدم بر نام آیت‌الله خمینی آورده است انتقاد کرده و می‌نویسد:

«نهضت آزادی چون خود را مصدقی می‌دانست مکلف می‌دید که نام مصدق را مقدم بر رهبر نهضت اسلامی قرار دهد. در حالی که مصدق در آن تاریخ نه محبوس بود و نه در نهضت شرکت داشت و اساساً با شکلی که نهضت اسلامی پیدا می‌کرد نمی‌توانست موافق آن باشد و حتی اعتراضاتی هم به او می‌شد که چرا در قضایای ۱۵ خرداد سکوت کرده است. بقایی از این سکوت و رفتار فرصت‌طلبی هواخواهان مصدق،

استفاده کرده و در یکی از اعلامیه‌های حزب زحمتکشان ملت ایران نوشت «... ایشان (منظور مصدق) که برای مجلس ترحیم مرحوم شمشیری اعلامیه صادر می‌کنند و شما (هواخواهان مصدق) عین آن را گراور می‌کنید و هزاران نسخه منتشر می‌نمائید، ایشان که به افتخار جناب آقای خسرو قشقایی دستخط صادر می‌کند که عیناً در روزنامه باختر امروز (ارگان جبهه ملی اروپا) گراور می‌شود، ایشان که برای دانشجویان و غیره دستخط صادر می‌فرمایند و عیناً منتشر می‌شود چطور است که برای کشته شدن صدها نفر ابدأ به روی مبارک نمی‌آوردند.» مصدق با وجود چنین اعتراضاتی بی‌تفاوت باقی ماند.» {۲۷۵} در چند صفحه پیش نظر مصدق را در مورد جریان ۱۵ خرداد ۴۲ آوردیم که گفته بود «روحانیون تا آخر نمی‌آیند و اگر هم بیایند در آخر سر خراب می‌کنند» و یا «آغاز روشنی دارد و پایان تاریکی»

کاشانی و دولت کودتا

در اینجا مناسب دیدیم که برای اطلاع خوانندگان چند نکته‌ای در مورد دو جلد کتاب «تاریخ سیاسی معاصر ایران» را که آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی تألیف و تنظیم کرده است یادآوری کنیم:

۱- بنا بگفته صاحب کتاب تاریخ معاصر، کتاب سلسله درسهایی بوده که بنابه درخواست سرتیپ نامجو که اولین فرمانده دانشکده افسری در جمهوری اسلامی بوده، وسیله ایشان به دانشجویان تدریس می‌شده است و ابتداء توسط دانشکده افسری و مخصوص دانشجویان آن دانشکده چاپ گردیده و سه جلد بوده است و سپس وسیله «شورای تبلیغات اسلامی» در دو جلد انتشار پیدا کرده است.

۲- کتاب که در حقیقت در تبیین خط کاشانی - آیت تنظیم گردیده، دارای تحریفات تاریخی چندی در جهت تخریب مصدق و طرفداران وی و غلبه دادن خط کاشانی - بقایی بر خط مصدق است که از باب نمونه به دو مثال اشاره می‌کنیم:

الف - وی می‌نویسد: «آیت‌الله کاشانی که در رأس جناح مذهبی بعد از ۲۸ مرداد هم با حکومت‌های زاهدی و علاء مخالفت کرده بود و در زمان علاء تا مرز اعدام پیش رفته بود.» {۲۷۶}

در مورد بقایی نیز می‌گوید: «بقایی که از گردانندگان اصلی ۳۰ تیر ۳۱ بود در اختلاف با دکتر مصدق به همراه آیت‌الله کاشانی بود و تا به آنجا پیش رفت که در روزهای آخر حکومت دکتر مصدق در بازداشت به سر می‌برد گرچه او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان در تمام طول نخست‌وزیری زاهدی انجامید اما مخالفت‌های او در یک سال آخر حکومت مصدق از عوامل سقوط مصدق شناخته شد و با وضعی که دولتهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد پیش آوردند و جاهت ملی خود را از دست داد.» {۲۷۷}

نویسنده با مشخص نکردن اینکه آیت‌الله کاشانی در چه تاریخی بعد از کودتا با حکومت زاهدی به مخالفت برخاست، قصد دارد به خواننده چنین القاء کند که اولاً آیت‌الله کاشانی مخالف کودتا بوده و ثانیاً بلافاصله بعد از کودتا، علیه دولت کودتا به مخالفت برخاسته است.

برای روشن شدن ذهن خوانندگان روابط آیت‌الله کاشانی را با دولت کودتا، بعد از ۲۸ مرداد به ترتیب می‌آوریم:

۱. روزنامه شاهد، ۱ شهریور ۱۳۳۲، شماره ۱۰۱۹: «بقرار اطلاع دیروز - شنبه ۳۱ مرداد - آقای نخست‌وزیر از حضرت آیت‌الله کاشانی تقاضای وقت ملاقات کردند و در شمیران با حضور آقایان: شمس قنات‌آبادی دکتر بقایی، نادعلی کریمی و حائری‌زاده آیت‌الله کاشانی را ملاقات نمودند در این ملاقات حضرت آیت‌الله از نخست‌وزیر راجع به نفت و غرامت سؤال کردند، نخست‌وزیر جواب دادند که: نفت به انگلستان بپیچ وجه نخواهم

داد و غرامت را هم چون انگلستان هیچگونه حقی ندارد نخواهم پرداخت.» {۲۷۸}

۲. اطلاعات، ۲ شهریور ۱۳۳۲: «بعد از ظهر دیروز - ۲ شهریور ۱۳۳۲ - پنج نفر از مخبرین خارجی با دستگاه فیلمبرداری و ضبط صوت در منزل آقای خلیلی با آیت‌الله کاشانی ملاقات نمودند. آیت‌الله کاشانی نسبت به حکومت زاهدی فرمودند: من امیدوارم که آقای زاهدی موفق به انجام اصلاحات بشود و از فقر و ناامنی و کمونیزم جلوگیری کند.» {۲۷۹}

۳. کیهان، ۳ شهریور ۱۳۳۲: آیت‌الله کاشانی در ۳ شهریور با مخبرین خارجی در مورد این سؤال - «چرا جناب‌عالی ریاست مجلس شورای ملی را قبول کردید؟ ج - ریاست مجلس در شأن من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیت‌هایی که مصدق می‌خواست شروع کند و یکسال بعد شروع کرد بگیرم.»

س - نظر شما راجع به تخریب منزل دکتر مصدق چیست؟ ج - من راضی نبودم مردم خانه دکتر مصدق را خراب و باو توهین کنند ولی مصدق برخلاف قانون اساسی قدم برداشت و دستور داد مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه‌های عمومی بردارند در حالی که در فرانسه وقتی که مردم رژیم جمهوری اعلام کردند مجسمه‌های ناپلئون را در جای خود نگاه داشتند.» {۲۸۰}

۴. کیهان ۱۷ شهریور ۳۲، آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با روزنامه «المصری» گفتند: «من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران قدم برمی‌دارد پشتیبانی می‌کنم و هر وقت که به نظرم برسد او برخلاف مصلحت ایران عمل می‌نماید با او مخالفت می‌نمایم. تا این لحظه نمی‌توانم راجع به اعمال زاهدی قضاوت کرد و ما هم نمی‌توانیم رویه خود را در قبال او معین نمائیم.»

س - آیا عقیده دارید که مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که باو رسید؟ ج - خداوند عادل است و آنچه بر مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است.

س - آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟ ج - آری، برای برقراری جمهوری می‌کوشید. مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌ای به شاه نوشتم و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد^۱ یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد بازگشت.

آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت: در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست» {۲۸۱}

۵. کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲: آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار «اخبار الیوم» در رابطه با اینکه آیا دست خارجی‌ها در این مسئله وجود دارد گفت: «ما خیلی ساده هستیم، خیلی ساده! وضع خوبست و خطر برطرف شده، این مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود. تمام هم و کوشش او این شده بود که مردم فریاد زنند: زنده باد مصدق... اما در مورد انگشت‌های خارجی تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی نبوده! مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدیم و پیروز گردیدیم!»

به او گفتیم: آیا نمی‌توانستید در حالی که کشورتان باین مبارزه خونین علیه انگلیسیها مشغول بود، با مصدق بسازید؟ آیت‌الله از این سؤال بر آشفت و گفت: ای برادر مسلمان، من و

۱- نامه مذکور با دستخط آیت‌الله کاشانی، در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم ۱۳۶۶، ص ۶۰۸ گراور گردیده است. به آنجا مراجعه کنید.

مصدق، دو روح در یک بدن بودیم ولی او خیانت کرد. بمن و کشورش خیانت کرد... از آیت‌الله پرسیدم: به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدامست؟ آیت‌الله کاشانی بیدرنگ جواب داد: پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه.

آیت‌الله کاشانی درباره مجازات مصدق نظر خود را اینطور شرح داد: طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» {۲۸۲}

۶. کیهان، ۱۹ مهر ۱۳۳۲: «ملاقات دبروز - ۱۸ مهر ۳۲ - رئیس دولت با آیت‌الله کاشانی. از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید، آقای سپهبد زاهدی تصمیم گرفته‌اند در هر ۱۵ روز یکبار با حضرت آیت‌الله کاشانی ملاقات کنند. دبروز ظهر این ملاقات در منزل شخص ثالثی صورت گرفت و ناهار را آقای نخست‌وزیر با آیت‌الله صرف نمودند در این جلسه دو نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند. و در خصوص امور جاری و کارهای مملکتی تبادل نظر شد.» {۲۸۳}

۷. اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۳۲: «چهارمین جلسه آیت‌الله کاشانی با برخی از نمایندگان غیرمستعفی دوره هفدهم مجلس شورای ملی چهارمین جلسه که بعنوان جبهه ملی در دو هفته اخیر تشکیل شده... در این جلسه که طبق قرار قبلی در منزل آقای علی زهری تشکیل گردید و مذاکرات آن قریب سه ساعت بطول انجامید آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی، مشار، حائری‌زاده و زهری شرکت داشتند.» {۲۸۴}

۸. روزنامه «شاهد»، ۱۲ آبان ۱۳۳۲ ش ۱۰۷۶: «یکشنبه شب - ۱۰ آبان ۱۳۳۲ - جلسه ای با حضور آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی و مشار تشکیل گردید و راجع به نفت مذاکرات بعمل آمد.» {۲۸۵}

۹. کیهان، ۲۸ آبان ۱۳۳۲: «بطوری که قبلاً به اطلاع خوانندگان گرامی رسید طبق قرار قبلی عصر دبروز عده‌ای از آقایان غیرمستعفی مجلس شورای ملی مرکب از: آیت‌الله کاشانی و آقایان: مکی، دکتر بقایی، مشار و زهری جلسه‌ای در منزل آقای مشار تشکیل دادند که مذاکرات آن تقریباً تا ده شب ادامه داشت.» {۲۸۶}

۱۰. اطلاعات، ۸ دی ۱۳۳۲: «ساعت نه و نیم صبح - ۸ دی ۳۲ - در مسجد سلطانی مجلس ختم از طرف آیت‌الله کاشانی برپا گردید و آقایان علما و روحانیون و چند تن از وزیران و آقای نورزاد رئیس دربار شاهنشاهی به نمایندگی از طرف اعلیحضرت همایونی و نمایندگانی سیاسی کشورهای اسلامی و نماینده آقای نخست‌وزیر در این مجلس حضور داشتند. ساعت ده حضرت آیت‌الله بهبهانی در مجلس ختم شرکت کردند و آقای سیدمحمد موسوی واعظ به منبر رفت و شرحی از فضایل اخلاقی و مقامات علمی فقید سعید آیت‌الله صدر ایراد کرد و مقارن ظهر مجلس ترحیم برپا گردید شد.» {۲۸۷}

۱۱. آیت‌الله کاشانی بعد از تجدید رابطه با انگلیس و دور زدن و کنار گذاشته شدنش وسیله زاهدی، دقیقاً ۴ ماه و ۱۲ روز بعد از کودتا، در تاریخ ۳۲/۱۰/۹، طی نامه‌ی به دوست خود آقای حاج محمدعلی توتونچی، زبان به شکوه و شکایت باز می‌کند و برای تبرئه کردن خود و دوستانش گناه را به گردن مصدق می‌اندازد. در قسمتی از نامه آمده است: «... خداوند جزای مصدق را بدهد که تمام زحمات و فداکاریهای من و ملت را بباد داد. اگر مجلس را تعطیل ننموده بود تجدید رابطه نمی‌شد و خودش به حبس نمی‌رفت و این روزگار پیش نمی‌آمد.» {۲۸۸}

آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۳۲/۱۰/۱۵ طی نامه‌ای به سپهبد به فضل‌الله زاهدی وی را از دخالت در انتخابات بر حذر می‌دارد و می‌نویسد: «... جنابعالی باید کمال دقت را داشته باشید و توجه بفرمائید که اعضای انجمن نظائر تهران بایستی از میان افرادی انتخاب شوند که مورد توجه و اعتماد مردم باشند تا معلوم شود که دولت قصد مداخله در انتخابات را

ندارد در خاتمه این نکته را هم متذکر می‌شوم که اگر انتخابات فرمایشی انجام بگیرد هر قراردادی که در مجلس هیجدهم به تصویب برسد از نظر ملت ایران دارای ارزش و اعتبار نمی‌باشد و سرنوشت آن مانند قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ خواهد بود.» {۲۸۹}

مجدداً آیت‌الله کاشانی طی اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۳۲/۱۱/۱۴ در رابطه با تجدید رابطه با انگلستان و مسئله نفت و رعایت آزادی کامل انتخابات صادر می‌کند، در پایان آن متذکر می‌شود: «خاتمه چنانچه در پایان نامه خود به آقای زاهدی قبلاً متذکر گردیدم اعلامیه‌هایی که در رادیوهای دنیا نیز منتشر گردیده گفته‌ام اگر مجلس هیجدهم با این وضعیت ننگین تشکیل شود، هیچکس جز معدودی نوکران و سرسپردگان اجنبی آن را به رسمیت نمی‌شناسند و هر قراردادی که به تصویب برساند سرنوشت آن بدتر از قرارداد نفت ۱۹۳۳ خواهد بود. شکی نیست که با صدور این اعلامیه گرفتار انواع تهمت‌ها و حمله جرائد مزدور دولت اجانب خواهد شد.» {۲۹۰}

با توجه به اسناد غیرقابل انکاری که مشاهده شد، برخلاف نوشته آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی آیت‌الله کاشانی: نه تنها با دولت کودتا مخالفتی نداشته است بلکه با حکومت زاهدی حداقل تا چهار ماه بعد از کودتا، به رایزنی، مشاوره و دیده و بازدید می‌پرداخته است که بعد از آن هم تا فروردین سال ۱۳۳۴ که سپهبد زاهدی از نخست‌وزیری برکنار و حسین اعلا بجای او برگزیده شد، هیچگاه مخالفت جدی با وی بعمل نیاورده است.

- تا در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۴۰، که در قید حیات بود، در مکاتبات، سخنرانی‌ها، مذاکرات و نامه‌های خود، حتی یکبار از دولت زاهدی بعنوان دولت کودتا یاد نکرده، بلکه آنچه را که اتفاق افتاد، آن را به مردم نسبت داده و دست خارجی‌ها را در آن نمی‌دیده و مهمتر آنکه آن را «نتیجه عدل خداوندی» شمرده است.

- آیت‌الله کاشانی بزرگترین اشتباه مصدق را پایمال کردن قانون اساسی، اطاعت نکردن اوامر شاه و کوشش کننده برقراری جمهوری عنوان نموده و بدون بردن نامه مصدق، وی را خائن و مستحق مرگ می‌دانسته است.

- آیت‌الله کاشانی در اسفند ماه ۱۳۳۲ در مورد اختلافش با سپهبد زاهدی اظهار داشته است: «همان‌طور که می‌دانید آقای زاهدی را من پانزده سال است می‌شناسم در این مدت دوستی ما روز به روز بیشتر می‌شد تا اینکه در سال ۱۳۲۸ زمانی که رئیس نظمی بودند فرزندانم را از زندان نجات داده و در انتخابات تهران نیز دخالتی ننمود من پس از بازگشت به ایران خیلی به ایشان معتقد شدم و همیشه او را بعنوان یک دوست صمیمی خطاب می‌کردم، صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همان‌طوری که خود ایشان می‌دانند ملت ایران باید بداند من در زمامداری آقای زاهدی مؤثر نبودم. در اوان حکومت روابطم با او عادی بود و در ملاقاتها اغلب در پیرامون انتصابات تذکر می‌دادم و از ایشان درخواست می‌کردم اشخاص شایسته را برای همکاری دعوت نماید تا اینکه موضوع تجدید روابط با انگلیس پیش آمد و من آن را قبل از تصویب مجلس جایز ندانستم و بایشان حضوری گفتم و چندین بار هم پیغام دادم. پس از تجدید روابط^۱ انتخابات شروع شد^۲ و چون

۱- در ۱۴ آذر ۱۳۳۲، پس از چهارده ماده قطع رابطه با انگلیس، مجدداً رابطه برقرار گردید و در ۳۰ آذر ۳۲ دنیس رایت به سمت کاردار سفارت انگلیس وارد تهران گردید.

۲- انتخابات مجلس هیجدهم در فروردین ماه ۱۳۳۳ برگزار گردید، در ۲۲ فروردین نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شدند و در ۵ مهر ماه ۳۳ بررسی تصویب لایحه کنسرسیوم به مجلس شورای ملی داده شد.

نمی‌توانستم ناظر دخالت مأمورین در انتخابات باشم نخست نامه‌ای به آقای نخست‌وزیر نوشتم و چون نتیجه نداد، اعلامیه‌ای منتشر کردم و اخیراً نیز دبیر کل سازمان ملل متحد تلگراف نمودم که وضع فعلی ایران بصورتی است که تمام نمایندگان سیاسی خارجی ناظر آن می‌باشند. منظور از این مخالفت اغراض شخصی نبود و جز تأمین آزادی و عدم دخالت خارجی‌ان چیز دیگری نیست و اگر نظریات من قانع‌کننده نمی‌باشد حاضر من به تبعید و زندان دهم چون از زندگی خسته شده و احتیاج به استراحت دارم.» {۲۹۱}

در مورد دکتر بقایی و اینکه بنابه نوشته آقای دکتر جلال‌الدین مدنی که «او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان او در تمام طول نخست‌وزیر زاهدی انجامید» {۲۹۲} این مطلب بنابر اسناد غیرقابل انکار ذکر شد، نادرست و تحریف تاریخ است. اما علاوه بر اسنادی که ذکر شده، چند نکته دیگر بدان افزوده می‌گردد: در اوایل دی ماه ۱۳۲۹ «شعبان بی‌مخ یکی از چاقوکش‌ها و افراد شرور» تهران به چاپخانه و روزنامه شاهد مراجعه کرد و «ضمن ملاقات با دکتر بقایی اظهار نمود... هر کاری شما داشته باشید برای انجام آن تا پای جان ایستادگی خواهیم نمود در آن زمان بقایی گفته بود روز دیگری به او مراجعه نماید تا با هم صحبت کنند» {۲۹۳}

در کودتای ۲۸ مرداد «نیروهای بقایی در کنار چاقوکشان شعبان بی‌مخ قرار داشتند و طرفداران وی در شهرستانها نیز به فعالیت مشغول بودند. ناصر بقایی، پسر عموی او، نامه‌ای از طریق منصور رفیع‌زاده ارسال کرد و در آن از تظاهرات طرفداران بقایی در روز ۲۸ مرداد سخن گفت شبکه حزب زحمتکشان در تهران و شهرستانها، همراه با سازمان نظامی حزب، نقش مخرب ایفا کردند که یکی از آنها قطعه قطعه کردن سخایی، رئیس شهربانی کرمان، بود.» {۲۹۴}

به پاس خدمات بقایی در کودتای ۲۸ مرداد نام وی در فهرست لیست کسانی که نشان افتخار دریافت کردند قرار گرفت و وی به دریافت یک نشان رستاخیز مفتخر گردید. مدتی بعد از کودتا رئیس ستاد ارتش، سر لشکر نادر باتمانقلیچ در نامه‌ای خطاب به بقایی نوشت: «جناب آقای دکتر بقایی، به فرمان مطاع شاهانه به پاس فداکاریهایی که در قیام ملی ۲۸ مرداد ابراز داشته‌اید به اعطاء یک قطعه نشان رستاخیز درجه یک مفتخر می‌گردید.» {۲۹۵}

روابط شخصی بقایی و زاهدی در روزهای نخست کودتا حسنه بود تا جایی که به هنگام بررسی مجدد روابط ایران و انگلیس، بقایی مورد مشورت زاهدی قرار گرفت: «خیلی فوری است، جناب آقای بقایی، برای شور در مسئله مهمی خواهشمندم در تاریخ چهارشنبه ۱۳۲۲/۹/۱۱ ساعت ۱۶ (۴ بعد از ظهر) در کاخ وزارت امور خارجه حضور بهم رسانید، نخست‌وزیر، سپهبد زاهدی» {۲۹۶}

بقایی کودتای ۲۸ مرداد را «قیام ملی» می‌خواند. بعد از اینکه آقای بقایی در اوایل سال ۱۳۳۳ در کرمان علیه انتخابات مجلس هجدهم سخنرانی کرد و «عصر روز سخنرانی، در منزل آگاه یزدی با او باش و چاقوکش‌ها ملاقات کرد و فرامینی به آنها صادر نمود. او دستور داد او باش دسته‌های متعدد ایجاد نمایند» {۲۹۷}

بقایی بنا به رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان، به اتهام اغتشاش و تهدید به قتل به یک سال تبعید به جزیره هرمز محکوم شد. {۲۹۸}

آقای بقایی چند روز بعد از سخنرانی کرمان، و محکوم شدن به یک سال تبعید به جزیره هرمز زاهدی در تاریخ ۱۳۳۳/۳/۲۴، تلگرافی وسیله فرماندار بندرعباس برای بقایی ارسال کرد که متن آن چنین است:

«جناب آقای دکتر بقایی، نظر به سوابق و زحمات جنابعالی از تصمیمی که مأمورین روی انجام وظیفه گرفته بودند متأسف شدم و به همان دلیل دستور دادم تجدید نظر کنند و موافقت نمودند. جنابعالی آزاد هستید تا به هر نقطه‌ای که مایل باشید بروید.» {۲۹۹}

بنا به نوشته کتاب «زندگینامه سیاسی بقایی» تبعید بقایی مقوله‌ای «فرمایشی بیش نبود و اساساً قبل از اینکه حکم اجرا شود با مساعی دربار و خطیبی دستور آزادی او داده شد، لیکن مثل همیشه بقایی درصد درآمد آب را بیش از پیش گل‌آلود کند و مظلوم نمایی نماید. دستور داده شده بود بقایی به تهران و همراهانش به جمال آباد اراک فرستاده شوند و همین امر باعث گردید که بقایی از مرکز توطئه یعنی کرمان خارج شود.» {۳۰۰} اما زاهدی به تهران نرفت و به زاهدان رفت و در آنجا اقامت گزید. {۳۰۱}

بنابر این معلوم شد که تا بعد از انتخابات هیجدهم و اواخر خرداد ۱۳۳۳ آقای بقایی نه تبعید و نه زندانی بوده^۱ و به عکس یکی از همکاران و یاری دهندگان مهم کودتا بشمار می‌آید.

سند یا جعل تاریخی

ب - نکته مهم دیگری که بعضی و از جمله آقای دکترسید جلال‌الدین مدنی در کتاب «تاریخ سیاسی معاصر» آورده و کوشش شده است که آن را بعنوان یک داده و سند تاریخی مهم برای پاک و مبرا کردن نقش آیت‌الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مطرح {۳۰۲} سازند، نامه‌ای است به تاریخ ۲۷ مرداد ۳۲، که در آن آیت‌الله کاشانی، مصدق را از وقوع یک کودتای حتمی وسیله زاهدی مطلع ساخته است. متن نامه به شرح زیر است:

«حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای دکترمصداق، دامه اقباله، عرض می‌شود: گرچه امکان برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر، بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای فرماندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست، و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم، با لطائف الحیل خارج کردید و حالا، همانطور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید، و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در «دزاشیب» به شما گفتم، به هند رسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت را بچنگ آورد. اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید. این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما

۱- کسانی که مایلند اطلاعات بیشتری در مورد روابط کودتاچیان با آقای بقایی داشته باشند به همان سند ص ۲۱۱-۱۷۲ مراجعه کنند.

است آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد. اگر براستی در این فکر اشتباه می‌کنم، با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا ب همه رحم فرماید. ایام یکام باد، سید ابوالقاسم کاشانی» {۳۰۳}

و پاسخ دکتر مصدق به نامه فوق بشرح زیر است:

«مرقومه حضرت آقا، وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام. دکتر مصدق» {۳۰۴}

در رابطه با نامه فوق نکات زیر برای جویندگان حقیقت حائز اهمیت‌اند:

۱. نامه بعد از گذشت ۲۵ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای اولین بار هنگامی که آقای خمینی در سال ۱۳۵۷ به پاریس آمد، در پاریس انتشار پیدا کرد و معلوم نیست به چه دلیل چنین نامه مهمی را مدت یک ربع قرن از انظار و افکار عمومی مخفی نگاه داشته‌اند، در صورتی که در طول این مدت کتابها و مطالب گوناگونی در رابطه با مصدق و کودتای ۲۸ مرداد و نقش کاشانی، منتشر شده بود.

۲. تا بحال در کجای دنیا دیده شده است که رئیس دولتی و یا نخست‌وزیری، موافق نقشه خودش، دیگری علیه او کودتا کند؟ این بیشتر به جُک و خنده شبیه است تا دلیل و اصلاً نخست‌وزیری که خودش نقشه کودتا علیه خودش طراحی کند، می‌تواند نخست‌وزیر باشد؟ چنین انسانی به دیوانه و مجنون بیشتر شبیه است تا انسان.

۳. جعل کنندگان نامه متوجه نبوده‌اند که ناصرخان قشقایی در ۲۷ مرداد یک روز قبل از کودتا در تهران نبوده است. ساعت هشت بعد از ظهر روز نهم اسفند ۳۱، فراکسیون نهضت ملی تصویب کرد که وی فوراً به فارس حرکت کند و وی نیز بدون معطلی همان روز به سمت فارس حرکت کرده است. {۳۰۵} و از روز دهم اسفند تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و حتی بعد از کودتا در نقاط مختلف فارس و بین عشایر بسر برده و خاطرات روزانه خود را به ترتیب که در چه نقاطی از فارس بوده و روزها را چگونه گذرانده است یادداشت کرده، خود تکذیب نامه است.^۱

۴. تنها این جمله نامه که «زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم، با لطایف الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده درصدد به اصطلاح کودتا است» و تنها این یک جمله مخدوش بودن نامه را مدلل می‌سازد و نشان می‌دهد که آیت‌الله کاشانی با آگاهی کامل با کودتاجیان همکاری و همگامی داشته است زیرا:

مطابق وقایع اتفاق افتاده، «روز ۱۲ اردیبهشت ۳۲ فرماندار نظامی تهران طی اعلامیه‌ای اطلاع داد که رئیس شهربانی بوسیله چند تن از افسران بازنشسته و مخالفین دولت بقتل رسیده و دکتر مظفر بقایی و سرلشکر فضل‌الله زاهدی در این جنایت دست داشته‌اند. متعاقب اخطار رادیویی فرماندار نظامی به سرلشکر زاهدی مبنی بر معرفی خود به فرماندار نظامی، سرلشکر زاهدی با موافقت آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس، بوسیله میرانشاهی به مجلس آورده شده و به بهانه نداشتن امنیت در آنجا متحصن گردید.» {۳۰۶}

روز ۱۴ اردیبهشت سرلشکر زاهدی که بدلیل شرکت در قتل رئیس شهربانی باید خود را به فرماندار نظامی تهران معرفی کند، از سوی رئیس مجلس و نمایندگان مخالف دولت، مورد استقبال و پذیرائی قرار می‌گیرد. «مقارن ساعت ۹ و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر ۱۴ اردیبهشت ۳۲- جلسه هیئت رئیسه مجلس که برای اولین بار در حضور رئیس مجلس در اطاق

۱- همان سند، خوانندگان می‌توانند به ص ۴۰۱-۳۵۲ مراجعه و خاطرات روزانه آن دوران را ملاحظه کنند و ببینند چگونه جاعلین جای پا باقی می‌گذارند.

ریاست مجلس تشکیل گردیده بود پایان یافت و حضرت آیت‌الله باتفاق ۱۵ نفر از نمایندگان بدیدن آقای سرلشکر زاهدی رفتند. عمارت حوزه ریاست مجلس شورای ملی مقابل ساختمان مجلس سنای سابق می‌باشد و آقای سرلشکر زاهدی طبق دستور و موافقت حضرت آیت‌الله در آن ساختمان در اطاق رئیس سابق مجلس سنا سکونت اختیار کرده‌اند. موقعی که به آقای سرلشکر اطلاع دادند حضرت آیت‌الله بدیدن ایشان می‌آیند تا جلو عمارت از رئیس مجلس استقبال نمودند و حضرت آیت‌الله با سرلشکر زاهدی روبوسی کردند و سپس به اطاق وارد شدند. آقای سرلشکر زاهدی اظهار داشتند از اینکه حضرت آیت‌الله بزرگی فرمودند و بدیدن اینجانب تشریف آورده‌اند نهایت تشکر و سپاسگزاری دارم. حضرت آیت‌الله در پاسخ با اشاره به سوابق دوستی دیرین خود گفتند: شما مهمان مجلس می‌باشید و بعلاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای شما فراهم شده متأسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران هنوز فراموش نکرده‌ام و امیدوارم بخدمات بیشتری بتوانید نامل شوید. اینجا هم خانه ملت است و شما می‌توانید تا هر وقت که بخواهید باشید. در این موقع حضرت آیت‌الله کاشانی رئیس گارد مجلس شورای ملی را احضار و دستوره‌های لازم را صادر کردند. ضمناً آقای آبتین رئیس اداره بازرسی مجلس سابق سنا را مأمور پذیرائی ایشان فرمودند. حضرت آیت‌الله پس از نیم ساعت توقف مقارن ساعت ده بعد از ظهر باتفاق آقایان نمایندگان از اطاق سرلشکر زاهدی خارج شدند و مجلس را ترک گفتند.» {۳۰۷}

متن فوق صریح است که لطایف الحیل و کنترلی در کار نبوده است بلکه حمایت و پشتیبانی از زاهدی منظور بوده است. خود آیت‌الله کاشانی ۶ ماه و اندی بعد از کودتا، در رابطه با تحصن زاهدی در مجلس گفت: «صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همانطوری که ایشان می‌دانند ملت ایران باید بداند من در زمامداری زاهدی مؤثر نبودم.» {۳۰۸} علاوه بر این هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران در تاریخ هشتم مه ۱۹۵۳ (جمعه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع می‌دهد: «این حقیقت که تیمسار زاهدی روی هم رفته مورد پذیرش دوستانه از سوی گروهی از نمایندگان مجلس در زمان پناهگیری اخیر خود در آنجا قرار گرفت، مشخص کاهش نفوذ و وجهه مصدق در مجلس می‌باشد... زاهدی با پناهگیری در مجلس موضع خود را مجدداً باز پس گرفته و وضع خود را به‌طور جداگانه به رهبران مجلس و مطبوعات عرضه می‌نماید.» {۳۰۹}

هندرسن در ۳۱ مارس ۱۹۵۳ (سه‌شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۳۲) به وزارت خارجه اطلاع می‌دهد که تنها فرد باقی که قادر به جانشینی مصدق می‌باشد تیمسار زاهدی است. زاهدی از پشتیبانی رهبران سیاسی نظیر کاشانی، حائری‌زاده، بقایی و برادران ذوالفقاری و همین‌طور سایر محافظه‌کاران و ارتش برخوردار است مگر نیز ممکن است از وی پشتیبانی نماید. زاهدی سه روز پیش به‌طور محرمانه از علاء دیدار نموده.» {۳۱۰}

۵. از تمام اینها که بگذریم، روابط آیت‌الله کاشانی قبل و بعد از کودتا با سپهبد زاهدی رئیس دولت کودتا که به ترتیب تاریخ آورده شد، خود بهترین تکذیب آن نامه است.

۶. و همچنانکه قبلاً متذکر شدم، آیت‌الله کاشانی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ که در قید حیات بود نه تنها نامی از کودتا بر زبان و یا قلم نیاورده است بلکه آن واقعه را یک حادثه طبیعی و مردمی قلمداد کرده است. مطلب اخیر خود به تنهایی می‌رساند که نامه جعلی است و برای اهداف خاصی نامه به نام آیت‌الله کاشانی جعل گردیده است.

کاشانی بعد از کودتا

کودتاچیان ابتداء، چند ماهی با اغفال و در ظاهر نقش دادن و به بازی گرفتن آیت‌الله کاشانی و سایر همگامان وی و پس از مستقر گردانیدن حکومت کودتا و مکیدن باقیمانده عصاره شکنندگان جبهه داخلی حکومت ملی مصدق با دور زدن آیت‌الله کاشانی و برقراری مجدد رابطه با انگلستان و پذیرش پرداخت غرامت و قرار داد دیکته شده کنسرسیوم، وی را خانه‌نشین و دستش را از امور و وسایل ارتباط جمعی کوتاه کردند. بعد از آن به شخصیت زدایی و هتک حیثیت وی پرداختند به نحوی که ۶ ماه و چند روز که از عمر کودتا گذشته بود، بطور رسمی آیت‌الله عظیم الشان کاشانی را بنام سید ابوالقاسم کاشی یاد کردند. روز یکشنبه ۲ - اسفند ۳۲ - سرتیپ فرزنانگان سخنگوی دولت و وزیر پست و تلگراف و تلفن در یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران جراند چنین اظهار داشت که:

«... اخیراً شخصی بنام سید ابوالقاسم کاشی برای خود نمایی و کسب شهرت مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجیان در کار ایران گفته...» {۳۱۱}

آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۲/۱۲/۱۵ بدوست خود آقای حاج محمد علی توتونچی نوشته عقد دل را باز کرده و گفته مثل آنست که روی آتش نشسته‌ام:

«... با مردم بی‌ایمان کور باطن چه می‌توان کرد. با جدم امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که با این زبانها و قلمها مزایای محیرالعقولش را شرح نمی‌توان داد چه کردند، من که خیلی ناچیز هستم. من فداکاری برای خدا کردم مردم هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند تاریخ کشف حقایق را می‌نماید. ابداً افسردگی ندارم، فقط برای هدر رفتن زحمات طاقت‌فرسا غمگین و اندوهگین هستم، والله العظیم مثل آنست که روی آتش نشسته باشم. خدا جزای مصدق را بدهد که این خاک سیاه را روی خودخواهی بسر این مملکت ریخت...» {۳۱۲}

مخبر روزنامه «نامه دنیا» در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۳، شماره ۳۲۰، گزارش کرده که خدمت آیت‌الله کاشانی رسیدم و از وی پرسیدم:

«خوب آیت‌الله را چه می‌شود؟»

«میخواستین چه شود آنقدر گفتم و فریاد برآوردم این سنگر پارلمانی را از بین نبر تاملجاء و پناهگاهی برای روزهای سخت باشد قبول نکرد و بالاخره نهضت ملی ایران از بین رفت و من هم دارم در تنور می‌سوزم.»

از آیت‌الله سؤال نمودیم چطور شد در پیرامون نفت سکوت اختیار کردید؟ فوراً از جیب لباده خود کاغذی را در آورده گفتند بخوانید. وقتی شروع به خواندن نمودیم متوجه شدیم نامه سرگشاده‌ای است که به ۲۲ نفر اعضاء کنسرسیوم نفت نوشته و در آن شدیداً اعمال و رفتار نیم قرن اخیر دولت انگلستان و شرکت سابق نفت را شرح داده‌اند و در آخر این نامه مشروح و مفصل تایپ شده خاطر نشان کرده‌اند که محال است ملت ایران از قانون ۹ ماده‌ای گذشته و اجازه پس و پیش کردن حتی یک (واو) را بدهد. از کاشانی پرسیدم آیا این نامه را بعنوان اعضاء کنسرسیوم فرستاده‌اید یا خیر؟ جواب داد:

یک خبر مهم و موقر در آخرین لحظه که ترجمه انگلیسی و فرانسه این نامه حاضر و آماده ارسال بود مرا از فرستادن آن باز داشت، میدانید آن خبر چه بود؟ اطلاع قطعی بدست آورده‌ام که کنسرسیوم مواجه با شکست شده و تضاد بین انگلیس و آمریکا بطور علنی پدیدار شده و پس از وصول این خبر فکر کردم اگر این نامه را بفرستم شایع خواهد شد بدستور انگلیسیها بوده چون انگلیسها مخالف تشکیل کنسرسیوم و

ورود آمریکا به معرکه نفت می‌باشند چون من هم در نامه خود رسماً کنسرسیوم را غیرقانونی دانستم از این لحاظ مصلحت نبود نامه مزبور فرستاده شود و قطع و یقین دارم با این وضعی که پیش آمده موضوع نفت حل شدنی نیست.» {۳۱۳}

آیت‌الله کاشانی در تاریخ اول شهریور ۱۳۳۳ (یک سال بعد از کودتا)، اعلامیه‌ای در رابطه با کنسرسیوم نفت صادر کرده و نتایج شوم و عواقب ننگبار آن را متذکر شده که: «این قرارداد از قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بدتر و ناگوارتر می‌باشد... ملت ایران اجازه نمی‌دهد سرنوشت حیات اقتصادی وی در خارج این مملکت آن هم لندن معین بشود. و هرگز قبول نخواهد کرد برای چهل سال دیگر زیر نفوذ اقتصادی اجنبی باقی باشد...» {۳۱۴}

اما نظر به اینکه ایشان در تاریخ فوق طرد و خانه‌نشین و در سانسور بسر می‌برده است، اعلامیه برای ثبت در تاریخ بوده است.

سرانجام آیت‌الله کاشانی در رابطه با قتل رزم‌آراء در ۲۷ دی ۱۳۳۴ به دادستانی ارتش احضار و مورد بازجویی قرار گرفت {۳۱۵} و سپس «در اطاق مجاور زندان دکتر مصدق در لشکر ۲ زرهی زندانی شد {۳۱۶}»

آیت‌الله بهبهانی طی عریضه‌ای به شاه از آیت‌الله کاشانی وساطت کرد {۳۱۷} و آیت‌الله بروجردی نیز طی سه نامه جداگانه به شاه در تاریخهای ۳، ۷ و ۲۳ بهمن ۱۳۳۴، آزادی ایشان را خواستار شد. {۳۱۸} حتی مرحوم بروجردی از شاه خواسته‌اند تا در مورد آقای کاشانی جلب رضایت مدعی خصوصی بشود. {۳۱۹}

بعد از آزادی آیت‌الله، خانه‌نشین بود^۱ تا اینکه در تاریخ ۱۹ آبان به علت کسالت در بیمارستان بازرگانان بستری گردید، دکترعلی امینی نخست‌وزیر در تاریخ ۲ دی ۱۳۴۰ در بیمارستان از وی عیادت بعمل آورد و در تاریخ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰، در منزل از آیت‌الله عیادت کردند: {۳۲۰}

بنا به اظهار سخنگوی دربار شاهنشاهی روز گذشته - جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰ - شاهنشاه بمنزل حضرت آیت‌الله کاشانی که بیمار و بستری هستند تشریف‌فرما شدند و از ایشان عیادت فرمودند. حضرت آیت‌الله کاشانی از چهار ماه پیش در بیمارستان بازرگانان برای معالجه و استراحت بستری شدند و چندی پیش نیز پروفیسور کولر از پاریس برای معالجه ایشان به تهران آمد. {۳۲۱} و سرانجام «ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح امروز - چهارشنبه ۲۳ اسفند ۴۰، حضرت آیت‌الله کاشانی دار فانی را وداع و برحمت ایزدی پیوست.» {۳۲۲}

همگامی با ماسونها

فرماسونهای ایرانی از ابتدا روش از ارزش انداختن استقامت را در پیش گرفتند. زیرا برآن بودند که ایرانی باید بدون استقامت خود را در اختیار غرب بگذارد تا او را آدم کند.

اما استقامت از لحاظ ادامه حیات ملی در استقلال، ارزش اول عامل بقای ایران بوده است. در گذشته نیز، هر بار ایران در معرض هجوم قرار می‌گرفت، گروه بندی‌هایی که به سلطه مهاجم مسلط گردن می‌نهادند، در بی مقاومت شکنی می‌شدند و می‌کوشیدند استقامت را بی‌ارزش کنند. اما به این دلیل حیات ملی ادامه یافته است و مهاجمان در ایران به تحلیل رفته‌اند و استقامت همچنان ارزش اول باقی مانده است.

اگر مصدق را ایرانیان دوست می‌دارند، پیش و بیش از همه به خاطر اینست که او نماد استقامت است و اگر می‌بینیم به طور سازمان یافته،

۱- کسانی که مایل به اطلاع نسبتاً جامعی از آیت‌الله کاشانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا روزی که در قید حیات بودند، هستند، به جلد چهارم، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، از محمود دهنود، مراجعه کنند.

فرما سونها را غسل تعمید می دهند و برای ساختن قوام، به تخریب مصدق می پردازند، دلیل اول آن اینست که ماسونها تسلیم شدگان به غرب هستند و همچنان راه حل را تسلیم غرق شدن ایرانیان می دانند و بر آنند که با شکستن مظاهر مقاومت و بی اعتبار کردن استقامت و اعتبار بخشیدن به «واقعیت گرایی» به معنای تسلیم شدن به غرب، می توانند راه را برای یک دولت جانشین دست نشانده باز کنند. گرچه دولت موجود نیز نسبت به جامعه ملی، خارجی گشته است، اما ماسونها و دیگر وابسته ها، می خواهند دولت را به همان روش که در دولت پهلوی بود، از آن خود کنند.

اما بیهوده تلاش می کنند که با قلب حقیقت و با تحریف تاریخ و با روش با پنبه سر بریدن با ذکر نامه جعلی سعی می کنند گناه کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد به گردن مصدق بزرگ بیندازند.

در حیرت که چه در ذهن این به ظاهر مبارزان و آزادخواهان می گذرد که با ماسونها، پهلوی طلبها و سردمداران ولایت مطلق فقیه برضد مصدق هم صدا شده اند که از جمله آنان حمید شوکت، میرفطروس، مسعود بهنود و... هستند.

اینان با وجود انبوه اطلاعات داخلی و خارجی و داده های مسلم تاریخی که ذکر بخشی از آنها رفت نامه جعلی آیت الله کاشانی را به مصدق بمنزله وحی منزل تلقی کرده و بر روی آن ساختمان تار عنکبوتی خود را که گناه کودتا را به گردن مصدق انداختن است بنا کرده اند. آقای حمید شوکت در کتاب خود به نام قوام السلطنه فصل آخر را به این مطلب اختصاص داده است و آقای مسعود بهنود، در صفحات ۳۸۳ - ۳۸۱ کتاب خود تحت نام «دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ از سیدضیاء تا بختیار» به ذکر نامه فوق پرداخته و نامه جعلی را با ضرس قاطع مسلم گرفته است و به قلم فرسائی پرداخته و حتی گفته ها و نوشته های آیت الله کاشانی را که حکایت از همراهی ایشان با عوامل داخلی کودتاجیان در قضیه نهم اسفند ۱۳۳۱ که قرار بر کشتن مصدق بود و به گفته های مصدق «مرغ از قفس پرید» و ۲۸ مرداد ۳۲، همراهی و همگامی داشته است را ندیده گرفته و حتی شک به خود راه نداده است که یک احتمال هم ممکن است این باشد که نامه فوق بعد از کودتا و به منظور خاصی بنام کاشانی جعل شده است.

آقای بهنود چنان وانمود کرده است که گویا خود در همان غروب ۲۷ مرداد ۳۲، نامه کاشانی به مصدق را رؤیت کرده است. وی در ابتدا متذکر می شود که «تا غروب روز ۲۷ مرداد، حزب توده از توطئه ای که در حال شکل گیری بود خبر نداشت، اما با پخش خبر در جنوب شهر، ماجرا به گوش آیت الله کاشانی رسید. کم نبودند کسانی که به مقتضای موقع خود را به کاشانی نزدیک کرده، در این زمان می کوشیدند تا خبر توطئه به گوش او نرسد، کم نبودند کسانی از اطرافیان مصدق که به او تفهیم می کردند که توطئه ای از سوی یاران کاشانی علیه دولت در کار است. سید محمود طالقانی، روحانی نسبتاً جوانی در طول روزهای نهضت چند بار کوشیده بود تا با کمک حاج سیدجوادی روحانی قزوین و از مدافعان نهضت، بین کاشانی و مصدق پیامهایی رد و بدل کند، بلکه خصومتها به پایان یابد، روز مشکلی را گذراند. چرا که در هیچ سو، گوش شنوایی برای حرفهای او پیدا نمی شد. در این هنگام، نامه ای از آیت الله کاشانی توسط علی سلامی (صحیح آنچه که در نامه آمده حسن سلامی است نه علی سلامی. ن) به خانه مصدق رسید. نامه ئی نسبتاً مفصل و اساسی بود. «سپس چند بخش از نامه را در ص ۳۸۲ ذکر می کند و بعد در همان صفحه می نویسد: «واکنش مصدق به آیت الله کاشانی همان بود که کودتا گران می خوانستند. نه کوششی برای رد اتهامات، نه اقدامی برای التیام روابط: «بینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم. والسلام». بعد

می نویسد: «خطری از کنار کودتاجیان گذشته بود، چرا که در نامه آیت الله، دقیقاً حادثه ای که در شرف تکوین بود، افشاء شده بود: «این نامه من سندی است در تاریخ ملت ایران که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی تان نسبت به خودم، از وقوع حتی یک کودتا وسیله زهدای که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد.»

آقای بهنود توجه نکرد است:

۱ - وقتی می نویسد، در غروب ۲۷ مرداد خبر کودتا در جنوب شهر پخش شد و با پخش خبر «ماجرای بگوش آیت الله کاشانی رسید» چگونه و با چه سرعتی اولاً از صحت کودتا اگر در جریان آن نبود، مطمئن شده و سپس بفوریت نامه را به منزل مصدق رسانده است؟

۲- آقای بهنود باز اگر به پاورقی نوشته خود در صفحه ۳۸۲ توجه می کرد، حداقل می بایست شکی به خود راه دهد که ممکن است نامه جعلی باشد وی در پاورقی می نویسد: «تا نطق سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله کاشانی. ن) در رادیو، هنگام پیروزی کودتا و مدالی که بعد از کودتا به او داده شد، و هم نمایندگی مجلس، به این گرایشها مهر تأیید زده شد» همین تنها یک مطلب بیانگر آن نیست که نامه جعلی ست و آیت الله موافق، همراه و همگام با کودتاجیان است؟

۳- آقای بهنود در ص ۳۸۷ می نویسد: «بعد از اینکه کودتاجیان ایستگاه رادیو در ۲۸ مرداد اشغال کردند «میراشرفی» پشت رادیو اعلام داشت «مصدق را باید کشت، حضرت آیت الله کاشانی با ما هستند» او دروغ می گفت. اما لحظه ای بعد که سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله. ن) اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خواند، مردم باور کردند.»

توضیح اینکه: «جمعیت مسلمانان مبارز» پیرو آیت الله کاشانی بودند و با اشاره او حرکت می کردند. منظور آقای بهنود هم از اعلامیه، اعلامیه این جمعیت در حمایت و پشتیبانی از کودتاست که به وسیله سید مصطفی در رادیو قرائت گردید. این مطلب نیز خود می رساند که نامه جعلی است.

آقای بهنود نباید زحمت توضیح دادن را به خود بدهد و بگوید که چرا وقتی میراشرفی در رادیو اعلان کرد. «مصدق را باید کشت، حضرت آیت الله کاشانی با ما هستند» دروغ گفته و چون فرزندش اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خوانده، مردم دروغ میراشرفی را باور کردند؟ اگر آقای بهنود به مصاحبه آیت الله کاشانی با خبرنگار «اخبار الیوم» که ۲۶ روز بعد از کودتا در مورد مجازات مصدق که در کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۳۲ درج گردیده است و کمی قبل در همین نوشته آورده شد، مراجعه می کرد، می دانست که نظر آیت الله کاشانی و میراشرفی در مورد مصدق و کودتا و مجازات مصدق یکی است.

آیت الله کاشانی در باره مجازات مصدق نظر خود را اینطور به مخبر اخبارالیوم شرح داد:

«طبق شرع شریف اسلام مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» این همان است که میراشرفی گفته: «مصدق را باید کشت و حضرت آیت الله کاشانی با ماست»

افسوس که اینگونه افراد با چه قیمت ارزانی و به چه جعلیاتی که اظهر من الشمس است خود را می فروشند و از این حقیقت غافلند که طلا و زر ناب با آلوده کردنش خراب نمی شود، چون خود سنگ محک است. قائم مقام، امیرکبیر، مصدق خود محک سنجش هستند و با اینان عیار دیگران در آزادی، استقلال و میهن دوستی مشخص می شود.

مشخصه خط نوری - بقای و کاشانی - خمینی

با استناد به شواهد تاریخی، اسناد و مدارک انکارناپذیر ارائه شده تا بدینجا، به تحقیق روشن شد که خط کاشانی - بقایی - بهبهانی - سید ضیاء تا انقلاب و بعد از پیروزی آن همچنان تداوم داشته است. خط فوق به لحاظ عملی از دوران مشروطیت و به رهبری شیخ فضل الله نوری شروع شد و با اوج و حسیضهایی تا انقلاب تداوم پیدا کرد و بعد از پیروزی انقلاب و بویژه از خرداد سال ۶۰ به بعد به خواسته اصلی خود، که تصاحب تمام و کمال قدرت و بنیاد حکومت شرعی و در دست داشتن قدرت است، نائل آمد.

آقای خمینی به لحاظ فکری و عملی همراه و همگام، این خط بود و آنچه را که خود پی افکند، هیچگونه مخالفت ریشه‌ای و اصولی با بنیاد سلطنت استبدادی نداشته و سلطنتی است که با نام دین پی افکنده شده و از انواع سلطنتها به مراتب دیکتاتورتر و مستبدتر است، چون همان شعبه استبداد دینی است و نظر آیت الله علامه مرحوم نائینی در این مورد صائب است که: «از آن قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و عاجز هم بواسطه رسوخش در قلوب و از دیانت محسوب بودن از همه اصعب و در حدود امتناع است، همان شعبه استبداد دینی است که اجمالاً در مقدمه مبین و حقیقتش را هم که عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در زی سیاست روحانیه بعنوان دیانت اظهار و ملت جهول را بوسیله فرط جهالت و عدم خبثت به مقتضیات کیش و آئین خود باطاعتش و امیدارند، و هم که این اطاعت و پیروی چون غیرمستند بحکم الهی عز اسمه است لهذا از مراتب شرک بذات احدیت...» {۳۲۳}

نکات ویژه و مشخصه نانوخته این خط فکری عبارتست از:

۱- صاحب اصلی قدرت و حق هستند و زمانی که دیگران آن را تصاحب کرده‌اند غاصب بشمار می‌روند.

۲- قدرت باید در اختیار آنان باشد و یا کسان دیگر از طرف ایشان مؤذن باشند.

۳- سلطنت مأذون، شرعی و قانونی است.

۴- آنانند که بیانگر قانون هستند، نه آن چیزی که روشنفکران در نظر دارند.

۵- مردم حق دارند و باید با عمل به قانون آنان را تأیید کنند و بر آن صحنه بگذارند.

۶- حفظ و نگهداری قدرت بهر قیمت و وسیله‌ای مجاز شمرده می‌شود.

۷- ضد دکتر مصدق و حکومت ملی هستند.

۸- ضد آزادی و حکومت مردم سالار و دموکراسی به معنای درست کلمه هستند.

تفاوت برداشت نوری - کاشانی - خمینی از نکات هشت‌گانه فوق با بقایی تنها در نکته سوم و چهارم نهفته است. توضیح اینکه:

از نظر نوری - کاشانی - خمینی، سلطنتی که مأذون از شرع باشد قانونی است و مشروعیت دارد و شرع نیز یعنی مجتهد و فقیه که خود آنها هستند اما بقایی نظر به اینکه روشنفکر سیاسی متجدد است مشروعیت را به قانون اساسی مشروطه مستند می‌کند و در حقیقت کاری به شرع ندارد و در جاهایی با شرع هماهنگ است که شرع وسیله‌ای برای رسیدن وی به قله قدرت باشد.

در نکته چهارم، نوری - کاشانی - خمینی خود را قانونگذار می‌دانند ولی بقایی قانونگذار را مجلس شورای ملی می‌داند اما در این که مجلس را خط خودش بهر وسیله‌ای قبضه کند هیچ استبعاد ندارد.

شاید بعضی‌ها گمان کنند و یا بر این نظر باشند، که آقای خمینی با خط توضیح داده شد، اشتراکی نداشته و مستقل از آنست. اگر چنین

کسانی با این معیار و محک يعرف الرجال بالحق لالحق بالرجال «مرد را به حق بشناسد و نه حق را به مرد» و کمی نیز به مشخصات هشت‌گانه فوق تعمق کنند، در خواهند یافت که آقای خمینی در بین طرفداران آن خط که از مشروطه شروع شده و تا پیروزی انقلاب و بعد از آن ادامه داشته، تنها کسی است که موفق شده است تمام مشخصات ذکر شده را جامه عمل بپوشاند.

دیکتاتوری و سلطنت شاه، در مقایسه با دیکتاتوری و سلطنتی که وی پی افکند چیزی به حساب نمی‌آید اگر به محتوی و ماهیت آن توجه شود - و نه شکل و اسم آن - بسادگی روشن می‌شود که آن چه آقای خمینی پی افکنده است نه تنها هیچ تفاوتی با سلطنت و دیکتاتوری ندارد بلکه به مراتب از سلطنت گذشته دیکتاتورتر و بسیار گسترده‌تر است و فقط نام جمهوری را یدک می‌کشد. تا جائی که امکان داشت در دوران آقای خمینی و جانشین وی، در کشور مصدق زدایی بعمل آمد. اما چون کارنامه عمل این راد مرد بزرگ در تمام دوران عمرش روشن و درخشان است و به یک چهره ملی بی‌نظیر تاریخ کشور و یک شخصیت کم‌نظیر جهان تبدیل شده بود، تحریفهای تاریخی نیز نتوانست خدشهای به عمل و راه وی وارد کند بلکه هر چه در این راه کوشیدند نتیجه عکس از آن گرفته شد و بر محبوبیت وی افزوده گردید ولی بدون استثناء مصدقی‌ها، ملی و مذهبی‌ها را یا اعدام کردند یا ترور و حذف فیزیکی شدند و یا از صحنه سیاست کشور حذف گردیدند و این چیزی بود که شاه با تمام قدرتش موفق به انجام آن نشده بود.

شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی نوشته و یا نانوخته، نظر به این که مجتهد و فقیه بودند، خود را قانونگذار و بیان کننده شرع می‌دانستند و در این وجه با آقای خمینی مشترکند. اما آقای خمینی به اعتبار عرفان دارای وجه دیگری است که آن دو مدعی داشتن آن نبودند و آن عرفان است.

آقای خمینی در عرفان حسب توضیح آقای حسین خمینی به اینجانب پیرو مشرب «وحدت وجود» محی الدین ابن عربی است. این مشرب عرفانی معتقد است که:

وجود حقیقتی است واحد و ازلی و آن هم خدا است و عالم خود وجود مستقل حقیقی ندارد. عالم چیزی نیست جز مظاهر گوناگون حقیقتی واحد که همان وجود خداوند است.

بنابراین نمی‌شود به دو وجود یکی خالق و دیگری مخلوق قائل بود. فقط باید به وجود واحدی قائل بود که چون از یک وجه نظر کنند، خلق است و از وجهی دیگر، حق (خدا) است و بین این دو وجه تباین و تغایر ذاتی نیست یعنی این که این دو وجه با هم جدائی و اختلاف ذاتی ندارد. {۳۲۴}

این مکتب عرفانی معتقد است که فاعل حقیقی خدا است و نه بنده، و بنده تنها محل ظهور فعل است و نه فاعل راستین آن و اگر چه برای انجام فعل قدرتی دارد، ولی این قدرت نیز مخلوق خداوند است. بنده هم قدرتش و هم فعلی که وسیله او انجام می‌شود، همه مخلوق خداوند است. {۳۲۵}

طبق نظر محی الدین، کافر یا مؤمن، عاصی یا مطیع و بدکار و نیکوکار متولد شدن انسان ذاتی او و به حسب و اقتضای عین ثابت او است که در علم قدیم ازلی بر آن بوده است.

و این مسأله دلیل ظلم خداوند بر کافران نمی‌شود، چون حکم خدا درباره موجودات به حسب استعداد و برابر تقاضای خود آنهاست و از سوی خداوند به آنها ستمی نشده و چیزی که برخلاف خواسته‌شان باشد بر آنها تحمیل نشده است. کفر و عصیان، اقتضای ذات اوست و خدا تنها برآورنده و مجری حکم اوست و به اصطلاح عطا کنند و بخشنده وجود

است. {۳۲۶}

و در این مکتب عدالت خداوند یعنی میل به اعطای وجود در خور استعداد و درخواست خود آنها و نه به معنی و مفهوم اخلاقی آن. {۳۲۷}

و خداوند به اعتبار تعینات ذات و تجلی ظهورش در صور ممکنات مشابه است، مثلاً او می‌بیند، می‌شنود و سخن می‌گوید، بدین معنی که او بصورت هر شنونده و بیننده و گوینده‌ای متجلی می‌شود و یا صورت هر بیننده و شنونده و گوینده‌ای است. {۳۲۸}

با توجه به این مختصر که در مورد مکتب عرفانی ابن عربی نقل شد، پایه‌های نظری و فلسفی و عرفانی اعمال آقای خمینی و چرائی آنها از قبیل، غمض عین کردن اعدامهای بی حساب و کتاب آقای خلخال، لاجوردی و... نیز مصادره‌های بی حساب و کتاب و غارت بیت‌المال مردم و ادامه جنگ به مدت ۸ سال و دستور اعدامهای فله‌ای خودش بهتر به حیطة شناسائی در خواهد آمد.

ملاحظه می‌کنید، در این مکتب عرفانی هر جرم و جنایت و کشت و کشتار و بی‌عدالتی، می‌تواند توجیه عرفانی، فلسفی و دینی پیدا کند و اگر چنین مدعیانی بقدرت برسند، فاجعه بار می‌آورند و باعث ویرانی و کشت و کشتار می‌شوند. مطلب فوق را که آقای خمینی پیرو ابن عربی است برای اولین آقای حسین خمینی در اواخر فروردین سال ۶۰ برایم آشکار کرد و سپس با مطالعه اشعار و بعضی از تفسیرهای قرآنی و فلسفی و نیز مطالعه در اعمال و گفتار و کردار ایشان، بیشتر برایم روشن گردید. اشتباه نشود، غرض از ذکر این مطلب نفی و یا اثبات وحدت وجود این عربی نیست - و جای این بحث هم اینجا نیست - بلکه منظور این است، نشان داده شود که وقتی پای قدرت و زور به میان آمد، چگونه از دین و عرفان در جهت توجیه تسخیر قدرت بهره می‌جویند.

تحریفی دیگر

علاوه بر تحریفی که آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، مؤلف «تاریخ سیاسی معاصر ایران» در مورد کودتای ۲۸ مرداد و نقش کاشانی و بقایی، انجام داده و در بخش «کاشانی و کودتا» توضیح داده شد، دست به تحریف دیگری در مورد حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱ زده است. آن حادثه که هدف اصلی آن کشتن و یا ساقط کردن حکومت مصدق بود و دوست و دشمن بدان اعتراف کرده‌اند را وارونه جلوه داده و آن را کار خود مصدق نشان داده است:

«... زاهدی پس از کناره‌گیری از وزارت کشور کابینه مصدق کم‌کم در شکل مخالف درآمد و بمرور در رأس مخالفین دولت و کاندیدای نخست‌وزیری معرفی شد و مصدق هم این موضع‌گیری زاهدی را پذیرفت و لازم بود طی یک عملیات و جریان‌ات ظاهری و عوامفریبانه مصدق کنار رود و زاهدی رسالتی را که بعهد قوام بود و با قیام مردم در ۳۰ تیر شکست خورد به انجام رساند و در عین حال حیثیت مردمی مصدق هم حفظ گردد. این بار مصدق و شاه با مذاکرات چهار ساعته‌ای توافق کرده بودند که شاه به خارج کشور برود و این تغییر و تبدیل در غیاب شاه صورت گیرد و تقریباً وضعی که در ۲۸ مرداد ۳۲ چند ماه بعد صورت گرفت در حدود ۹ اسفند ۳۱ با شکل کم‌خطرتری انجام گیرد.» {۳۲۹}

ملاحظه می‌شود که آقای مدنی نه تنها حادثه ۹ اسفند را موافق خواست مصدق ذکر می‌کند بلکه غیرمستقیم کودتای ۲۸ مرداد را هم بخواست دکتر مصدق منتسب می‌سازد.

در توضیح مطلب ابتدا به نامه‌های آقای کاشانی در رابطه با حادثه ۹ اسفند اشاره می‌شود و سپس به گفته‌های آیدن وزیر امور خارجه انگلیس، سیا و هندرسون سفیر آمریکا، ثریا و بعد خود دکتر مصدق پرداخته می‌گردد. آقای کاشانی در ۹ اسفند بعنوان رئیس مجلس از شاه می‌خواهد

که از تصمیم رفتن به خارج منصرف شود:

«علیحضرت همایون شاهنشاه

خبر مسافرت غیرمترقبه علیحضرت همایون شاهنشاهی موجب شگفتی و نگرانی فوق‌العاده قاطبه اهالی مملکت و مردم پایتخت شده و هیئت رئیسه مجلس شواریملی با استحضار آقایان نمایندگان بعرض می‌رساند که در وضع آشفته کنونی بهیچوجه مصلحت و صواب نمی‌داند که علیحضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند و ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید باین لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا می‌شود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند.

رئیس مجلس شورای ملی» {۳۳۰}

آقای کاشانی در همان روز طی نامه‌ای شخصی نیز از شاه درخواست می‌کند که از کشور خارج نشود.

«بعرض علیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند همانطوری که ضمن نامه رسمی به وسیله هیئت رئیسه مجلس شورای ملی نظر خود را دائر بر عدم صلاح مسافرت علیحضرت همایونی بعرض رسانیدم اینک بدینوسیله بار دیگر نظریه خود را تأیید مینمایم. سیدابوالقاسم کاشانی» {۳۳۱}

وی به این نامه نیز اکتفا نکرده و طی اعلامیه‌ای در عصر روز ۹ اسفند از مردم درخواست می‌کند که از شاه بخواهند تا از مسافرت خود صرف‌نظر کند:

«مردم، برادران دینی! هموطنان من اوضاع آشفته و در هم امروز تهران حکایت می‌کند تا چه اندازه ملت ایران علاقه‌مند به بقاء و وحدت کشور ایرانند و بهمین نظر خبر مسافرت علیحضرت همایونی نگرانی شدیدی در تمام طبقات اعم از نمایندگان مجلس شورا و بازرگانان و طبقات روحانی و وعاظ و دانشجویان و روشنفکران این شهر بزرگ که سواد اعظم ایران است نموده با تقدیر از احساسات میهن دوستی مردم از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس و علما و روحانیون و سایر طبقات همکاری نموده و متفقاً درخواست تجدید نظر در تصمیم مسافرت علیحضرت با سایر طبقات همفکری و همکاری نموده و از این مسافرت که منتهی به آشفته‌گی این کشور و باعث ندامت می‌شود بالانفاق جلوگیری نمایند. سیدابوالقاسم کاشانی» {۳۳۲}

اوباشان و چاقوکشان آیت‌الله کاشانی و بهبهانی بدرج منزل مصدق ریخته و درب را شکسته و برنامه تنظیمی که قتل مصدق و یا ساقط کردن حکومتش بود با شکست روبرو گردید و بقول معروف مرغ از قفس پرید و تیر گردانندگان این برنامه به سنگ خورد و آقای مهندس رضوی که تازه از سفر جنوب برگشته و اوضاع را بوی خبر داده بودند وی نیز تلفنی به آیت‌الله کاشانی گفت: «هم اکنون خبر رسیده است که عده‌ای ریخته‌اند و قصد غارت منزل نخست‌وزیر را دارند آنها را از این کار منع فرمائید.» {۳۳۳}

آیت‌الله نیز طی پیامی که توسط سید محمد موسوی شاه عبدالعظیمی یکی از واعظین درباری، به اوباشان خود دستور داد که از تعرض خودداری کنند:

«برادران عزیز مسموع شد عده‌ای بدرخانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده‌اند. خواهشمندم متفرق شوید و از تعرض خود خودداری نمائید. جناب آقای موسوی را برای ابلاغ این مطلب فرستادم سیدابوالقاسم کاشانی» {۳۳۴}

آنتونی آیدن وزیرخارج انگلستان با اشاره به نقش کارگردانان توطئه نهم اسفند می‌گوید:

«... در اواسط فوریه ۱۹۵۳ مصدق با همه وسایل و امکانات تبلیغاتی

خود، حمله وسیعی را علیه دربار آغاز کرد و بدنبال مصاحبه پر سر و صدای ۲۴ فوریه (برابر ۵ اسفند ۱۳۳۱)، شاه در برابر تهدیدهای او تسلیم شد و قبول کرد موقتاً از ایران خارج شود. روز ۲۸ فوریه (برابر ۹ اسفند ۱۳۳۱) کاشانی از این خبر آگاه شده بود و مایل نبود مصدق به چنین پیروزی بزرگی دست یابد، به خانه مصدق هجوم آوردند و او را مجبور ساختند با پیزاما فرار کند.» {۳۳۵}

سازمان اطلاعات مرکزی امریکا «سیا» در یک یادداشت سری برای رئیس‌جمهور می‌نویسد:

«... امروز وضعیت تهران همچنان هیجان زده و لاینحل مانده است. برخی تظاهرات خیابانی امروز صورت گرفته است ولی ممنوعیت عبور و مرور هنوز برقرار بوده و نظم عمومی ظاهراً پا برجا و محفوظ مانده است. نیروهای اصلی متخاصم از یک سو در مصدق نخست‌وزیر محسّم و از سوی دیگر در ملا کاشانی متبلور گردید. شاه نیز از سوی کاشانی به کار گرفته می‌شود... اگر مصدق کنترل و تسلط خود را حفظ نماید، وی به مساعی خود برای برکناری و یا بی‌اثر سازی کلیه مخالفان خواهد افزود و خصومت نهفته وی بر علیه شاه احتمال دارد افزایش یابد... ملا کاشانی یک عامل کلیدی و اصلی در برگزاری تظاهرات خیابانی در حمایت از شاه بوده است، وی هدایت حملات پارلمان بر علیه مصدق را نیز در دست داشته است. چنانچه مصدق از صحنه ناپدید گردد، کاشانی یکی از مدعیان جدی جانشینی برای سمت وی می‌باشد.»^۱

ثریا اسفندیاری همسر شاه در آن زمان در رابطه با حادثه ۹ اسفند می‌گوید:

«... شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم با تعجب مشاهده کردم که فرستاده آیت‌الله کاشانی بزرگترین مقام مذهبی ایران به دیدارم آمده است. وی گفت: علیاحضرت؛ بطوری که به ما اطلاع داده‌اند شاه به توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت‌الله از شما تقاضا می‌کند با همه نفوذتان سعی کنید شاه را قانع نمایید از این تصمیم منصرف شوند... من این خبر را به اطلاع شاه رساندم. روز بعد مصدق برای دیدار و تودیع ما به کاخ آمد و با لحنی دوستانه سفر بخیر گفت ولی ظاهراً به خوبی نشان می‌داد که از رفتن ما بسیار خوشحال است. هنگامی که سرگرم گفتگو بودیم. سر و صدای جمعیتی از خیابان مجاور کاخ اختصاصی به گوشمان رسید. با رفتن به طرف پنجره مشاهده کردیم عده‌ای بالای درختها و روی دیوار رفته‌اند. مصدق به ما توصیه کرد. قبل از اینکه مردم وارد قصر شوند، فرار کنیم. ولی با بلندتر شدن سر و صداها، متوجه شدیم که مردم به نفع ما تظاهرات می‌کنند. آنها طرفداران کاشانی و بهبهانی بودند و قصد داشتند در دقایق آخر، مانع عزیمت ما از ایران شوند. هزاران تن در مقابل کاخ جمع شده بودند و فریاد می‌زدند «زنده باد شاه، شاه و همسرش باید در ایران بمانند، مرگ بر مصدق.» {۳۳۶}

حال که داستان را از زبان طرفهای دیگر و دشمنان شنیدید، اینک خلاصه توطئه را از زبان مصدق بشنوید:

«موقع بدرقه علیاحضرت، دم در دیدم آقای سید محمد بهبهانی و حاج آقا بهاء‌الدین نوری رفتند به اطاق خلوت... وقتی از پله آمدم بطرف در کاخ که خارج شوم، صدای «قال مقالی» از جلو در کاخ شنیدم. من چون اهل برگشت نبودم گفتم هر چه می‌خواهد بشود. دیدم سر و صدا خیلی زیاد است. جمعیت زیادی هم جلو در جمع شده بودند... وسط راه دیدم یک نفر می‌آید. در ده قدمی بود. صدا کردم و گفتم آقا اینجا در

دیگری هست که من از اینجا خارج شوم؟

گفت بله آقا به چشم بعد فهمیدم خدا عمرش بدهد، امیر صادقی است. گفت تشریف بیاورید. پس برگشتم یک نفر از مستخدمین کاخ را صدا کرد و گفت فلانی، کلید در والاحضرت شمس را بیاورید. کلید را آورد و در را باز کرد، گفت بفرمائید. گفتم خبر کنید که ماشین مرا از جلو در کاخ بیاورند اینجا. گفت آقا، آن هم به چشم. رفتند ماشین مرا خبر کردند آمد. سوار شدم رفتم طرف منزل... در منزل بودم که «قال و مقال» شروع شد. ریختند اطراف خانه من، یک نفر رفته بود بالای درخت چنار کوچک و به کلفت منزل احمد (منظور مهندس احمد مصدق فرزند دکتر مصدق است. ن) یک چاقو نشان داده بود و گفته بود با این چاقو سر مصدق را می‌برم. خانواده احمد متوحش شده بودند. احمد آمد و گفت آقا، برای خاطر شما ممکن است اینجا غارت بشود و سربازها کشته شوند، از منزل خارج بشوید... خارج شدم. احمد پسر و دکتر فاطمی هم بودند. گفتند برویم شمیران، چون خطر است...

گفتم کجا؟ شمیران؟ آن وقت بگویند نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی ترسید و فرار کرد. (به راننده) گفتم برو ستاد ارتش. با همان لباس خواب و قبا بودم. رفتم به اطاق رئیس ستاد ارتش. یک سرهنگ منشی سرلشکر بهارمست (پسر مرحوم جلاءالدوله نماینده اصفهان) بود او که مرا دید تعجب کرد، دستپاچه شد. زیرا انتظار نداشت. سرلشکر بهارمست (رئیس ستاد) از پیش از ظهر رفته بود دربار. هر چه کسب دستور می‌خواستند بکنند و تلفن می‌کردند، سرکارش نبود. گفتم خبر کنید بیاید. دو سه نفر از وزراء هم آمدند، بقیه هم جمع شدند. سرلشکر بهارمست آمد پیش همه باز خواست کردم چرا وظیفه و دستوری که بتو داده بودم انجام ندادی. هیچ جوابی نداشت. خشکش زده بود.

از مجلس خبر دادند که چون جلسه خصوصی است، چند نفر از وزراء را بفرستید، گفتم همه با هم برویم. یکی دو نفر از وزراء که گویا کاظمی هم بود، گفتند آقا کجا تشریف می‌برید، خطر دارد... گفتم خطر چیست، یاالله. بهارمست را هم با خود بردم. وارد جلسه که شدیم یکی دو نفر اعتراض کردند که چرا بهارمست را به جلسه آورده‌اید. گفتم حالا اجازه بفرمائید، بهار مست نشست. جریان را گفتم و سخت از بهار مست آنجا مؤاخذه کردم. هیچ حرفی نداشت بزند. او هم همدست بود. گفتم چرا دستور را اجرا نکردی که این اوضاع شد. در ستاد ارتش که بودم به سرتیپ ریاحی (تقی) معاون وزارت دفاع ملی گفتم برو خانه مرا حفظ کن.

آقا برای یک سیاستمدار سه چیز لازم است: جرئت باید داشته باشد که بتواند کاری انجام دهد؛ از خود گذشتگی می‌خواهد تا از همه چیز بتواند بگذرد؛ تصمیم به موقع هم باید بگیرد. اگر روز نهم اسفند تصمیم نمی‌گرفتم که به ستاد ارتش بروم و جرئت هم نداشتم، کار تمام بود. رفتن به مجلس هم همینطور، همه کار خداست. بعداً شنیدم که پس از بیرون آمدن من از کاخ، به خارج تلفن شده بود که مرغ از قفس پرید.» {۳۳۷}

کسانی که در رابطه با توطئه ۹ اسفند ۳۱ علاقه‌مند به اطلاعات بیشتری هستند، به کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم، ص ۲۶۹-۲۶۰ مراجعه کنند.

حال که کم و کیف توطئه ۹ اسفند علیه دکتر مصدق روشن شد و غالب اطلاعات آن، در روزنامه‌های همان روزها و بویژه کیهان و باختر امروز مورخ ۹، ۱۰ و ۱۱ اسفند ۳۱ درج گردیده و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیز گزارش کرده‌اند، آیا آقای مدنی به انبوه اطلاعات در این مورد دسترسی نداشته است که این چنین به تحریف تاریخ پرداخته و آیا چنین انسانی نظیر مدنی، بقایای، آیت و... مشمول بیان قرآن نیستند که قُتِل

۱- پنج دهه پس از کودتا اسناد سخن می‌گویند، دکتر احمدعلی رجائی سروری (رجائی)، جلد دوم، ص ۱۱۰۷-۱۱۰۶، بخشهایی از سند شماره ۳۱۰ و سندهای شماره ۳۰۸ و ۳۰۹ که هندرسن سفیر امریکا در تهران برای وزارت خارجه ارسال کرده است در رابطه با توطئه ۹ اسفند مطالب گفتنی دارد به آنجا مراجعه کنید.

جمهوری اسلامی نامی به میان نیورده‌اند؟ جای شک نیست که مشخص شدن حامیان آن و چگونگی روابط آنها با زعمای جمهوری اسلامی مقرون به صلاح نبوده است.

در این رابطه یک نام از دستشان در رفته است. کتاب می‌گوید، در زمانی که انقلاب تا اعماق جامعه ریشه دوانیده بود، آیت‌الله صدوقی در تاریخ ۴ شوال ۱۳۹۸ برابر ۱۶ شهریور ۱۳۵۷، نامه‌ای به آقای بقایی که او را شخصیتی که از بینش عمیق برخوردار است، می‌دانسته، نوشته است و او را راهنمایی کرده، قسمتی از نامه که در کتاب آمده به قرار زیر است:

«اکنون که امپریالیزم لاقول منافع خود را مهندد به تهدیدهای گوناگون می‌بیند، اجباراً دست به یکسری مانورهای دموکراتیک زده است که سطحی بودن همه آنها از بینش عمیق شما مخفی نیست. آزادی فعالیت‌های سیاسی احزاب، زمزمه رفع سانسور از مطبوعات، میدان دادن موقت به بعضی از رجال سیاسی و غیر حساسیت و خطر این برهه از نهضت را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب که عده‌ای از سیاسیون یا روحانیون که ممکن است سطحی‌تر ببیندیشند یا خدای نکرده جهت احیای منافع شخصی یا حزبی خویش مواضع استراتژیکی متعددی انتخاب کنند و همین تعدد و اختلاف مواضع استراتژیکی موفقیت در بست و کامل دشمن است و ایده آل امپریالیزم» {۳۴۲} همین جزء کوچک نامه، نشان دهنده رابطه حسنه آیت‌الله صدوقی یکی از حامیان آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی با آقای بقایی است.

موافق گفته کتاب، آقای بقایی پیش و بعد از پیروزی انقلاب و تا حدود ده ماه بعد از پیروزی، با انقلاب و آقای خمینی همدلی نشان داده است و پس از آن در دوم دیماه ۱۳۵۸، پشت به انقلاب کرده و علیه آن سخن گفته است:

«متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی، در مواضع مظفر بقایی چرخشی بنیادین صورت گرفت. او گرچه از اساس با هر گونه تحول انقلابی مخالف بود و بارها خطر «انقلاب کور» را تشریح نموده بود، لیکن برای مدتی با حوادث ظاهراً همدلی نشان داد. این تظاهر بیش از حدود ده ماه طول نکشید. در دوم دیماه ۱۳۵۸، بقایی در محل حزب زحمتکشان سخنرانی طولانی ایراد کرد که به «وصیتنامه سیاسی» مشهور شد. در همین احوال از طرف کمیته کرمان حزب زحمتکشان مجموعه‌هایی در دفاع از بقایی منتشر شد. کتابهایی «در پیشگاه حقیقت» و «چه کسی منحرف شد؟» در همین راستا به منظور تبریّه بقایی از سوابقش انتشار یافت. وصیتنامه سیاسی که طی آن بقایی بازنشستگی خود را در عرصه سیاست اعلام کرده بود» {۳۴۳} و همانگونه که کتاب یادآور می‌شود، وصیتنامه سیاسی بدین منظور بود که از جمله «سعی کرد از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و خوبش را آلت‌ناتیوی در قبال جمهوری اسلامی جلوه دهد.» {۳۴۴} به نکته اخیر باز خواهیم گشت در مورد دستگیری بقایی کتاب می‌گوید: «در اوایل مرداد ماه محفلی از طرفداران بقایی برای صرف کَشک‌بادمجان برگزار شده بود. متعاقب کشف شبکه کودتا عده‌ای از جمله بقایی در آن مجلس بازداشت شدند. بقایی از کرمان نامه‌ای برای امام ارسال کرد و شرح ماوقع را گفت و تقاضای استخلاص خود را کرد. به این نامه پاسخی داده نشد.» {۳۴۵}

توضیح اینکه کودتای نامبرده کودتای نوزده است و آن در تاریخ ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹ ختنی گردید. {۳۴۶} اما جشن کَشک‌بادمجان آقای بقایی در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۵۹ بود که در جنگل امامزاده جعفر کرمان برگزار گردید و در همانجا آقای بقایی و سایر شرکت‌کنندگان دستگیر شدند که بلافاصله به تهران اطلاع داده شد و سران جمهوری اسلامی وی را فوری آزاد ساختند و آقای بقایی در پایان جزوه وصیتنامه سیاسی دستگیری و آزادی خود را در ۱۴ مرداد ۵۹، در جشن کَشک‌بادمجان

فرجام کار بقایی

در سال ۱۳۷۷، کتابی تحت عنوان «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» وسیله مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، انتشار پیدا کرده است و ظاهراً کتاب را آقای حسین آبادیان با توجه به اسناد و مدارک ضبط شده آقای بقایی و حزب زحمتکشان که بالغ بر ۱۵۰۰ کارتن بوده تنظیم کرده است. کوشش کتاب بر این محور قرار دارد که نشان داده شود که آقای بقایی با آقای خمینی و روحانیت حاکم بر ایران رابطه‌ای و یا حتی ملاقات و دیداری نداشته است. «... بقایی هیچگاه پیش و پس از آن با امام دیدار نداشت» {۳۳۹}

منظور نویسنده از «پیش و پس از آن» از زمان آزادی آقای خمینی از زندان بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، تا پایان حیات ایشان است.

اولاً نویسنده با بایستی مأمور اطلاعاتی همراه آقای خمینی باشد یا خود جزء کسانی باشد که در سفر و حضر در تمام اوقات همراه ایشان بوده است و الا اگر غیر از این باشد، از کجا می‌تواند یقین داشته باشد که دیداری پیش نیامده است. طرفه حتی اگر نویسنده یکی از دو مورد فوق هم باشد، امکان ندارد که به ضرس قاطع بگوید «پیش و پس از آن» دیداری وجود نداشته است. ثانیاً همکاری و همگامی داشتن با یک خط فکری، نیاز به دیدار و ملاقات نیست. غالب کسانی که خط فکری مارکس را پیاده کردند و مارکسیسم در بخشی از جهان حاکم گردید، نه مارکس و نه انگلیس هیچکدام را ندیده و ملاقات نکرده بودند و همچنین است سایر اندیشه‌ها و خطوط فکری.

معهداً نویسنده می‌گوید: «بعد از ماجرای فروردین ماه فیضیه^۱، سید جلال حسینی، یکی از اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران، نظر امام را در مورد بقایی جویا شده بود. به گزارش ساواک، امام پاسخ داده بودند: «خود دکتر بقایی سازمان امنیتی است و گرنه چرا تلاش نمی‌کند و با ما همکاری ندارد.» {۳۴۰}

از همین فراز مشخص می‌شود که بقایی در نزد آقای خمینی مطرح بوده است و به همکاری وی اهمیت می‌داده است که پاسخ داده «چرا تلاش نمی‌کند و با ما همکاری ندارد» که این می‌تواند راه گم کردن برای ساواک باشد زیرا در آن دوران تا جایی که امکان داشت مبارزین سعی داشتند که ساواک از دوستان و همکارانشان اطلاع حاصل نکند. مضافاً بر این‌که مشاهده شد که آقای بقایی و حزب زحمتکشان در مواقع مختلف از آقای خمینی حمایت کرده و مصدق را به خاطر اینکه آقای خمینی را تأیید و حمایت نکرده، بود مورد انتقاد قرار داده است.

با وجود تلاش کتاب بر نفی رابطه بقایی و حزب زحمتکشان با آقای خمینی و روحانیت، بعضی از سر نخها از دست تنظیم‌کنندگان آن در رفته که گویای روابطی عمیق پیش و پس از انقلاب است. در مقدمه‌ای که آقای عبدالله شهبازی بر کتاب نوشته، اشاره می‌کند که: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی مکتب و میراث سیاسی بقایی، به سان برخی دیگر از جریانهای سیاسی گذشته که در این مرحله از نوزایی جامعه ایران تجدید حیات یافتند، مدافعانی داشت.» {۳۴۱}

جای این سؤال نیست که چرا تنظیم‌کنندگان کتاب با وجود در دست داشتن این همه اسناد و مدارک از مدافعان این خط و میراث آن در

۱- خلاصه ماجرای فیضیه چنین است: دوم فروردین ۱۳۴۲، برابر با ۲۵ شوال، روز وفات امام جعفر صادق (ع) در مدرسه فیضیه بمنظور بزرگداشت آن حضرت جلسه سخنرانی و وعظ برگزار بود و آقای خمینی نیز در آن جلسه حضور داشت که ناگهان ساواکیها و کماندوها به مدرسه ریخته و به ضرب و ششم مردم پرداختند.

توضیح داده است حتی بنا بگفته کتاب آقای احرار در نامه‌ای به بقایی گفته: «فردی از جنوب فرانسه به احرار تلفن کرد و خبر سفر بقایی به کرمان را گزارش داد. احرار این سفر را به فال نیک گرفت و توصیه کرد که روز چهاردهم مرداد «وقت تناول کشک‌بادمجان» یادی هم از او بکنند. در همان ضیافت بقایی و تعدادی از همراهانش به جرم توطئه علیه انقلاب اسلامی بازداشت شدند. چند روز پیش از این حادثه شبکه کودتای نوزده کشف شد. گفته می‌شد بقایی پیش از این ماجرا با سپهبد مهدیون، نخستین فرمانده نیروی هوایی بعد از انقلاب اسلامی و فرمانده نظامی کودتا، در بندرعباس ملاقات کرده بود. اندکی بعد بقایی به دلیل فقدان شواهد و مدارک کافی در باب اتهام وارده تبرئه شد.» {۳۴۷}

کتاب ادامه می‌دهد و می‌گوید: «بقایی که در ۲۱ تیر ماه ۱۳۵۹ با اتفاق ۶۵ نفر دیگر دستگیر شده بود، ده روز بعد با سپردن تعهد مبنی بر این که از ایران خارج نشود آزاد شد، اما گردش کار پرونده مدتی ادامه یافت و بالاخره منجر به برائت او از اتهامات منتسبه شد.

از این زمان به بعد تا مدت حدود پنج سال و نیم ظاهراً هیچگونه حرکتی از بقایی دیده نشد.» {۳۴۸} در صفحه بعد ادامه می‌دهد: «در ۲۷ دی ماه ۱۳۶۴ بقایی به دعوت منصور رفیع‌زاده به آمریکا رفت. مسیر پرواز دهلی - توکیو - هاوایی بود.» {۳۴۹}

کمی پائین‌تر در همین صفحه می‌گوید: «در ۱۲ شهریور ۱۳۶۵، روزنامه کیهان نوشت «مظفر بقایی از ایران گریخت» اما بقایی که هیچ حادثه غیرمنتظره‌ای ندیده و وعده‌های علی‌امینی را نقش بر آب دیده بود، ضمن تلگرافی از لندن به تاریخ ۲۲ شهریور اعلام کرد که آبان ماه آن سال یعنی ۱۳۶۵ به ایران مراجعت خواهد کرد. واقعاً هم به ایران مراجعت کرد و به کرمان رفت. بقایی در اول فروردین سال ۱۳۶۶ در کرمان به جرم ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد.» {۳۵۰}

۱. متن فوق صریح است که بقایی و همراهانش در همن ضیافت کشک‌بادمجان در ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، بازداشت شده‌اند و اندکی بعد به دلیل فقدان شواهد و مدارک کافی در باب اتهام وارده تبرئه شدند.

۲. برای آشفته کردن موضوع و انحراف فکر خوانند می‌گوید «چند روز پیش از این حادثه شبکه کودتای نوزده کشف شد». کودتای نوزده در ۱۸ تیر ماه که قرار بود کودتا انجام شود خنثی گردید و بیش از یکماه قبل سران جمهوری اسلامی و از جمله دفتر ریاست جمهوری در جریان کودتا قرار گرفته بودند و نه «چند روز پیش از این ماجرا».

۳. باز دوباره می‌گوید: بقایی با اتفاق ۶۵ تن دیگر در ۲۱ تیر ماه ۱۳۵۹ دستگیر شد و ده روز بعد با سپردن تعهد که از ایران خارج نشود آزاد شد، اما سرانجام از اتهامات وارده تبرئه گردید.

۴. بقایی که طبق مطالب فوق هیچ اتهامی نداشته. در ۲۷ دی ماه ۱۳۶۴ به آمریکا سفر می‌کند. اما کیهان در ۱۲ شهریور ۱۳۶۵ می‌نویسد: «مظفر بقایی از ایران گریخت» وی که از ایران نگریخته بود در آبان ۱۳۶۵ به ایران مراجعت کرد و سپس در فروردین ۱۳۶۶ دستگیر شد.

ملاحظه می‌نمائید که در همین دو صفحه چندین مطالب ضد و نقیض بیان شده است. بعد از نشان دادن گفتارهای چند گانه در مورد دکتر بقایی برای پوشاندن حقایق، به کم و کیف دستگیری وی می‌پردازم.

خواب ریاست جمهوری

به موجب اسنادی که دانشجویان پیرو خط امام، در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در اختیار کمیسیون تحقیق مجلس شورای اسلامی قرار داده‌اند، «بقایی و برخی از یاران وی از سال ۱۳۲۹ و ۳۰ با جاسوسان سفارت آمریکا در تماس بوده‌اند. این تماسها تا حدود سالهای ۱۳۵۰ نیز ادامه

داشته است. به موجب این اسناد، بقایی مردی است فوق‌العاده جاه‌طلب، طرفدار آمریکا، معتاد به الکل و ادویه مخدر (کوکائین) که با مأمورین سفارت تماسهای مخفی داشته است. این تماسها گاهی در اواخر شب، با استتار کامل و مذاکرات در ماشین جاسوسان آمریکایی صورت می‌گرفته است و گاهی تماسها در مهمانی‌های خصوصی همراه با صرف مشروبات الکلی بوده است. تماسها نه تنها با خود بقایی بلکه با همکاران وی نیز بوده است.» {۳۵۱}

و براساس اطلاعاتی که امروز در دست است تماسهای آقای بقایی و بعضی از همکارانش با آمریکایی‌ها و سازمان «سیا» همچنان تا اوایل فروردین ۱۳۶۶ که رسماً وسیله جمهوری اسلامی «در کرمان به جرم ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد»، {۳۵۲} ادامه داشت {۳۵۳} و با دربار و ساواک نیز در رابطه بوده و بخشی از اطلاعات خود را از ساواک وسیله دوستان و رابطین {۳۵۴} خود دریافت می‌کرده و سپس آن را بعنوان اطلاعات و تحلیل‌های دست اول برای مقاصد سیاسی خود، مورد بهره‌برداری قرار می‌داده است. {۳۵۵}

بقایی تمام هم و غم خود را در تمام دوران عمر، بر این نهاده بود که به هر وسیله و قیمتی قله قدرت را فتح کند - که در رژیم گذشته نخست‌وزیری و بعد از انقلاب ریاست جمهوری بود - حزب زحمتکشان و بویژه بعضی از یارانش نظیر زهری، دیوشلی و آیت وی را آلترناتیو و نجات دهنده ایران می‌دانستند.

آیت در نامه ۹۴ صفحه‌ای خود در مورد سرنوشت کشور برایش نوشت: «با تجزیه شدن و مآلاً افتادن به چنگ کمونیستها و یا اینکه تنها دسته صلاحیتدار یعنی حزب زحمتکشان ملت ایران کشور را از این ورطه هولناک نجات بخشد. راه دیگری وجود ندارد.» {۳۵۶} وی نجات ایران را تنها در حزب زحمتکشان و شخص بقایی می‌داند. {۳۵۷}

بقایی که در دوران نهضت ملی شدن نفت، خود را جانشین مصدق تصور می‌کرد، برای تحقق بخشیدن به آرزوی دیرینه خود، در طراحی و توطئه‌ها علیه مصدق شرکت جست که از جمله شرکت در ربودن و قتل افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور، برای تصاحب پست نخست‌وزیری است.^۱

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بقایی به زاهدی به چشم دولت محلل و انتقالی نگاه می‌کرد و خود را جانشین واقعی مصدق می‌دیدید به همین علت در مذاکرات طولانی خود با هندرسون سفیر کبیر آمریکا، بعد از کودتا، مطلب را با وی در میان گذاشته که هندرسون با استفاده از یک ضرب‌المثل فرانسوی بوی گوشزد کرده: «در موقع عبور از سیلاب اسپهای کالسکه را نمی‌شود عوض کرد. باید حوصله کرد که اوضاع به مسیر طبیعی بیفتد و به این نکات توجه شود.» {۳۵۸}

وزارت خارجه آمریکا، باز در آذر ۱۳۳۷ به سفارت گزارش کرده که «بقایی جاه‌طلب، هدفش را بر روی کمتر از نخست‌وزیری تنظیم نکرده است... اگر چه فرصت طلب و زیرک است، شاهی بر احتمال وقوع چنین چیزی وجود ندارد.» {۳۵۹}

وی که در رؤیای پریدن به قله قدرت بسر می‌برد، بعد از پیروزی انقلاب، خواب ریاست جمهوری را می‌دیدید. و سرانجام نیز در راه رسیدن به ریاست جمهوری جان خود را از دست داد.

تألیف کننده و یا کنندگان کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» که وسیله مرکز مطالعات و پژوهشهای سیاسی انتشار پیدا کرده

۱- توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشار طوس رئیس شهربانی حکومت ملی، گردآورنده محمد ترکمان، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۱۲۴ و ۵ و برای اطلاع دقیقتر مطالعه اسناد گردآوری شده در این سند ضروری است.

است، همانگونه که قبلاً متذکر شدم به کلیه اسناد دکتر بقایی و حزب زحمتکشان که شامل پرونده‌های رکن دوم ارتش - اداره تجسس، اسناد ساواک، اسناد شخصی که پس از دستگیری در کرمان ضبط شده (خود به تنهایی بیش از ۱۵۰۰ کارتن است) و به پرونده بازجویی‌های وی در دادستانی انقلاب، دسترسی داشته‌اند. کوشش کرده‌اند که روابط بقایی و حزب زحمتکشان را با روحانی‌ها و سردمداران جمهوری اسلامی و بویژه بعد از پیروزی انقلاب تا جای ممکن در پرده استتار و از دیدها آن را بزدایند و حتی سعی شده است، بخواننده وانمود کنند که آقای آیت بعد از نوشتن نامه ۹۴ صفحه‌ای خود به بقایی در سال ۱۳۴۲، ارتباط خود را با حزب زحمتکشان و بقایی قطع کرده است.

اما حسب گفته خود آیت، وی تا سال ۱۳۵۰ با بقایی رابطه داشته و از آن بی‌بعد دیگر رابطه‌ای نداشته است {۳۶۰} و بهمین علت طرفداران روحانی و غیرروحانی آیت در مجلس شورای ملی اسلامی از اینکه وی طبق گفته خودش از سال ۱۳۵۰ به بعد با بقایی رابطه نداشته از وی تجلیل کرده‌اند. {۳۶۱}

اما طبق اعترافات بقایی در دادستانی انقلاب، آیت نه تنها با وی ارتباط داشته بلکه دستیارش بوده است. {۳۶۲} علاوه بر این همانگونه که در بخش طرح القایی ملاحظه شد، ولایت فقیه وسیله حزب زحمتکشان بقایی و آیت به بعضی از روحانیون پیشنهاد و سپس به مجلس خبرگان آورده شد و در آنجا نیز با کوشش آیت و بخشی از روحانیون و قدرت آقای خمینی، طرح به تصویب رسید. {۳۶۳}

به هر حال کتاب معترف است که بقایی با آیت‌الله صدوقی رابطه داشته و آقای صدوقی در ۱۶ شهریور ۱۳۵۷، نامه‌ای بوی نوشته است. {۳۶۴}

بقایی پس از یکدوره سکوت بویژه از سال ۵۰ تا ۵۶، «از اواسط سال ۱۳۵۶، بویژه از زمان دولت جمشید آموزگار، بقایی بار دیگر فعالانه وارد عرصه سیاست شد.» {۳۶۵} و در ۱۵ دی ۱۳۵۷ (۴ ژانویه ۱۹۷۸) ویلیام سلیمان با وی مکاتبه کرده و بقایی در ۲۷ دی ۵۷ (۱۶ ژانویه ۱۹۷۸) بوی پاسخ داده است. {۳۶۶} کتاب تنها از همین رابطه بقایی تا پیروزی انقلاب و بعد از آن نام می‌برد در صورتی که شخصی مثل بقایی که هم با آمریکایی‌ها، سفارت آمریکا و سازمان «سیا» رابطه داشته و نماینده‌اش در آمریکا آقای منصور رفیع‌زاده هم عضو «سیا» بوده و هم ساواک و همه با اطلاع بقایی، تنها همین یک مکاتبه رد و بدل شده است؟

کتاب می‌گوید: «متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی، در مواضع آقای بقایی چرخشی بنیادین صورت گرفت او گرچه از اساس با هر گونه تحول انقلابی مخالف بود... لیکن برای مدتی با حوادث ظاهراً همدلی نشان داد. این تظاهر بیش از حدود ده ماه طول نکشید. در دوم دیماه سال ۱۳۵۸، بقایی در محل حزب زحمتکشان سخنرانی طولانی ایراد کرد که به «وصیت‌نامه سیاسی» مشهور شد.» {۳۶۷}

هر تعبیری که بکار ببریم، در واقعیت امر چندان فرقی نمی‌کند. اما به تعبیر کتاب، بقایی «متعاقب پیروزی» انقلاب، با انقلاب همدلی نشان داده و تا دی ماه ۱۳۵۸ همراه و همگام بوده و از آن زمان به بعد تحت عنوان بازنشستگی سیاسی، کوس مخالفت را با جمهوری اسلامی برافراشته است.

مطلب این است که، آقای بقایی همچنان که توضیح داده شد، از دوران نهضت ملی شدن نفت با آیت‌الله کاشانی و روحانیون طرفدار وی،

قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، همراه و همگام بوده است و آقای کاشانی تا اسفند ماه ۱۳۴۰ که در قید حیات بود با بقایی دوست، نزدیک و به لحاظ سیاسی هم خط بودند و بارها هم آقای بقایی و هم همکاران نزدیک وی بویژه آیت از سابقه همکاری بقایی با آیت‌الله کاشانی و عنایت کاشانی بوی و شعار نصرمن الله و فتح قریب را که زیب صفحات شاهد (روزنامه شاهد بقایی. ن) بوده را فرصتی عالی برای وی توصیف کرده است {۳۶۸} و افزوده که با روحانیونی که وی تماس داشته، از بقایی تعریف و تمجید کرده‌اند. {۳۶۹} بقایی در بین روحانیون طرفدار خط کاشانی - بهبهانی - سیدضیاءالدین طباطبایی، بطور مستمر طرفدارانی داشته و همیشه ارتباط مستقیم و غیرمستقیم برقرار بوده است. در رابطه با آقای خمینی نیز، بقایی حمایت خودش و حزب زحمتکشان را بارها از وی اعلام داشته، وی طی نامه‌ای سرگشاده، در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۴۲ که هنوز آقای خمینی مرجعیت عام پیدا نکرده بود، پیشنهاد کرده که «حضرت آیت‌الله خمینی بعنوان عالی‌ترین مرجع تقلید شیعه و شخص اول روحانیت به تمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد» {۳۷۰} و حتی از دکتر مصدق بدلیل حمایت نکردن ایشان از آقای خمینی و نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، تنقید کرده است. {۳۷۱}

بخشی از روحانیون از طریق آیت با بقایی در تماس و مراد بوده‌اند. آیت در نامه خود به بقایی متذکر می‌شود که انجمن «کانون تشیع» برای تقویت حزب زحمتکشان و شخص بقایی و مقابله با مهندس بازرگان و طرفدارانش را پایه‌ریزی کرده و از ۹ نفر هیئت اجراییه آن ۵ نفر از طرفداران بقایی است و اکثر دانشجویانی که جذب شده‌اند نیز متمایل به حزب هستند و می‌خواهد، ریاست «کانون تشیع» از آقای فرهنگ نخعی گرفته و به آقای دکتر صادقی (روحانی. ن) که طرفدار آیت‌الله کاشانی است واگذار کند. {۳۷۲}

بقایی، خود مستقیم با بعضی از روحانیون درجه اول سران جمهوری اسلامی در تماس بوده که از جمله مکاتبه آیت‌الله صدوقی را با وی مشاهده کردید. نکته دیگر به حسب گفته کتاب، بعد از اینکه بقایی در ۲ دی ۵۸ در سخنرانی طولانی «وصیت‌نامه سیاسی» از رهبری حزب استعفا می‌دهد، ولی‌الله قدیمی که گویا بی‌خبر از مسائل پشت پرده بقایی بوده است در نامه‌ای که در تاریخ ۷ دی ۵۸ بوی نوشته، مزار استعفاء از رهبری حزب را بوی متذکر شده «همانطور که خودتان بیان فرمودید حزب در وجود شما ادغام شده است و با کنار رفتن عملاً دیگر حزب وجود نخواهد داشت... استعفاء شما از مقام رهبری یعنی امضاء سند محکومیت خودتان بدست خودتان... پیشنهادی که به نظر می‌رسد باز همانطوری که شفاهی خدمتان عرض کردم تماس مستقیم با آقای خمینی است و در غیر این صورت سکوت.» {۳۷۳}

کتاب در این رابطه می‌گوید: «بقایی تلاشهای آیی به منظور ملاقات با امام خمینی انجام داد، لیکن آن مرد بزرگ که به خوبی به ماهیت بقایی آشنایی داشت، هرگز راضی به این ملاقات نشد و حتی نامه‌های او را بلاجواب گذاشت.» {۳۷۴}

فرض بگیریم که در مورد ملاقات بقایی با آقای خمینی حق با صاحبان کتاب است. اما آنها از کجا می‌دانند که آقای خمینی به نامه‌های بقایی پاسخ نداده است که آنهم ممکن است بگویند، در اسناد بقایی چیزی مشاهده نشده است. کتاب در سال ۱۳۷۷ تنظیم و انتشار پیدا کرده و آقای خمینی در سال ۱۳۶۸ فوت کرده‌اند یعنی ۹ سال قبل از انتشار کتاب، پرسیدنی نیست که شما از سال ۵۸ به بعد آیا همیشه در حضور آقای خمینی و یا آیا عضو دفتر ایشان بوده‌اید؟ اینها همه به کنار، شما که نامه‌های آقای بقایی به خمینی را در اختیار داشته‌اید، چرا ابداً صحبتی از محتوای هیچکدام از آنها به میان نیاورده‌اید تا معلوم شود

۱- با سیستمی که این اسناد کارتن بندی و شماره‌گذاری شده است حداکثر در کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی تا شماره ۱۶۰۰ دیده شد مثلاً کارتن شماره ۳۴۴، ۴۱۰، ۴۸۸، ۷۹۸، ۹۶۹، ۱۶۰۰ به ترتیب در ص ۱۶۴، ۶۱، ۱۲۱، ۲۳۹، ۲۰۰، ۲۳۸ آمده است.

حداقل نامه‌ها در رابطه با چه موضوعات و مسائلی بوده است. نامه‌های بقایی به تنهایی به آقای خمینی، چه آقای خمینی به آنها جواب داده باشد و چه نداده باشد، می‌تواند بسیاری از روابط و مسائل پشت پرده را آشکار کند.

این روش و کار شما که ذکر کرده‌اید، آقای خمینی «نامه‌های او را بلاجواب گذاشت» {۳۷۵} خود بیانگر این نیست که کاسه‌ای زیر نیم کاسه بوده است؟

در این رابطه این نکته قابل ذکر است که روش آقای خمینی این بود که نامه‌هایی را که از طرف شخصیتها، افراد، مقامات روحانی و غیر روحانی و حتی مقامات مملکتی دریافت می‌کرد و یا وسیله پیک مخصوص برایش ارسال می‌گشت، به جز موارد مشخص که ضرورت ایجاب می‌کرد، پاسخ کتبی بدانها نمی‌داد و اغلب شفاهی و از طریق پیغام رسان و یا حضوری در ملاقاتها ایشان پاسخ می‌داد.

آقای بنی‌صدر نامه‌های متعددی به ایشان نوشته و در کتابی مجموعه آنها منتشر شده است، می‌توانید به آنجا مراجعه کنید تا ببینید به چند تایی آنها پاسخ کتبی داده است.

آقای هاشمی رفسنجانی دو نامه سران حزب را به آقای خمینی که علیه بنی‌صدر است در کتاب «عبور از بحران» آورده است.^۱ پاسخی کتبی به آنها تا بحال در جایی دیده نشده است. بسیاری از نامه‌های آقای منتظری به آقای خمینی نیز مشمول همین قاعده است و شما پاسخ کتبی آنها را جایی نمی‌بینید.^۲ آقای خمینی تا جایی که ممکن بود جای پای از خودش بر جای نمی‌گذاشت و تا ممکن بود پاسخ کتبی به نامه‌ها نمی‌داد. حتی انتظار نداشت که نامه‌هایی که بوی نوشته می‌شود، نویسنده، نسخه‌ای از آن را پیش خود نگهدارد.

و به همین علت وقتی یکی از نامه‌های آقای بنی‌صدر به ایشان بدون اطلاع و مجوز، از آن فتوکپی برداشته شده و به خارج از کشور ارسال گردیده بود و در خارج از کشور نیز در مجله اشپیگل در آلمان انتشار پیدا کرد و در این رابطه مشکلی مابین آقای بنی‌صدر و آقای خمینی آفرید. آقای خمینی از آقای امیرحسینی رابط، پیغام رسان و پیک مخصوص آقای بنی‌صدر به آقای خمینی پرسیده بود، مگر آقای بنی‌صدر از نامه‌های خود رونوشت برداشته است.^۳

بقایی غیرمستقیم و از طریق بعضی از همکارانش نظیر دکتر محمدعلی واعظی استنادار اصفهان در دولت موقت، دکتر وحید دستجردی، مهندس حاتمی، اسرافیلیان، محمود کاشانی، آیت و... با روحانیون رابطه و همکاری داشت و ملاحظه شد که حزب جمهوری اسلامی و دیگر طرفداران روحانی و غیر روحانی حزب تا جایی از وی حمایت کردند و بوی پر و بال دادند که علاوه بر عضویت وی در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و سپردن رهبری شاخه سیاسی، وی را به

۱- ر.ک. به کتاب «عبور از بحران» آقای هاشمی رفسنجانی دو نامه بطور کامل در ابتدای کتاب آورده شده است.

۲- ر.ک. به کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱. تمام نامه‌های آقای منتظری در این کتاب با دستخط خودشان گراور شده است.

۳- در همان سال ۱۳۵۹ که این نامه در خارج انتشار پیدا کرد، آقای خمینی و دفتر ایشان می‌گفتند از دفتر ریاست جمهوری این نامه به بیرون درز پیدا کرده و آقای بنی‌صدر و دفتر ایشان نیز متقابلاً می‌گفتند از دفتر آقای خمینی نامه به بیرون فرستاده شده است. سالهای بعد، پس از پرس‌وجو از چگونگی درز پیدا کردن نامه به بیرون اطلاع حاصل شد که آقای منوچهر مسعودی و مرحوم فتح‌الله بنی‌صدر در دفتر ریاست جمهوری بدون اطلاع آقای بنی‌صدر و مسئول و رابط و پیک مخصوص نامه‌ها، از آن فتوکپی برداشته و تعداد محدودی در تهران و کرج پخش گردیده و از طریق م. آرم نعمت میرزاده و چریکهای فدائی خلق به خارج از کشور ارسال گردیده و بدست مجله اشپیگل رسیده است.

شرحی که خواهد آمد، جزء مؤسسين حزب نیز قلمداد کردند. البته آقای آیت با تعدادی از اعضای انجمن حجتیه که جزو مقامات لشکری و کشوری جمهوری اسلامی بودند رابطه داشت و از این طریق نیز با آنها رابطه برقرار بوده است.

آیت و ارتشیان

در کتاب «پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد ۱» سخن از «آیت و بنیاد گروه زیر زمینی در ارتش» به میان آمد. علاوه بر آنچه در آنجا آمده است، {۳۷۶} بعد از انتشار کتاب اطلاعات دیگری در رابطه با آیت و بعضی از ارتشی‌ها بدست آمد که به قرار زیر است:

۱- بنا بگفته سرهنگ یکتا، سرهنگ کتیبه که فرمانده اطلاعات ارتش (رکن ۲)، بعد از انقلاب بود با چند تنی دیگر از جمله آقای محمود کاشانی با هم جلساتی داشتند و آقای آیت در آن شرکت کرده و برایشان سخنرانی می‌کرد. بعد که در رابطه مسائل جاسوسی آقای کاشانی دستگیر و مدتی بازداشت گردید، سرهنگ کتیبه را نیز بازداشت کرده و از کار برکنار کردند.

۲- بنا به اطلاع یکی از اعضای قدیمی انجمن حجتیه که با میلیون و با بعضی از نهضتی‌ها رابطه دوستی داشت و با اینجانب نیز در ارتباط قرار گرفت و مجاز به بردن نام وی نیستم در گفتگویی با نویسنده توضیح داد که آقای آیت قبل و بعد از انقلاب با بعضی از ارتشهای انجمن حجتیه جلسات بحث و گفتگو داشت که همه اینها بعد از پیروزی انقلاب و بویژه بعد از حذف بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری، مقامات مهمی را در ارتش و وزارت دفاع تصاحب کرده بودند، عبارتند از: سرهنگ کتیبه، سرتیپ نامجو، یوسف کلاهدوز، سرهنگ فروزان، سرهنگ سلیمی و سرهنگ محمدرضا رحیمی که سه نفر آخر بعد از اینکه پستهای آنها در ارتش به دیگران واگذار گردید، آقای خامنه‌ای آنها را مشاور نظامی خود قرار داد و تغییرات در ارتش در ابتداء با مشاورت با سه نفر فوق صورت می‌گرفته است.

اما بعداً آقای خامنه‌ای مشاورین نظامی خود را که از سه نفر به ۱۵ نفر افزایش داد آن سه نفر موقعیت قبلی خود را از دست دادند.

آقای آیت با آقایان علی‌اکبر پرورش و دکتر عبدالله جاسبی نیز رابطه دوستی و همکاری برقرار کرده بود.

آیت و حزب جمهوری اسلامی

آقای هاشمی رفسنجانی در مورد تشکیل حزب جمهوری و بعد از آن می‌گوید: «وقتی که من جدی شدم برای اینکه حزب تشکیل بدهیم، شهید مطهری مخالفتی بروز نداد، اما با حزب همکاری هم نکرد.» {۳۷۷} وی توضیح می‌دهد که آقای خمینی موافق تشکیل حزب نبود، اما در اثر اصرار ما و بحثهای مختلف با وی سرانجام موافقت کردند که ما حزب تشکیل بدهیم. بحث آقای هاشمی با آقای خمینی در مورد تشکیل حزب گویا است و نشان می‌دهد که اینان از همان روز اول درصد کسب انحصاری قدرت بودند.

«موافقت امام با تشکیل حزب هم به این صورت بود که وقتی ایشان از پاریس برگشتند و وقتی که دولت بختیار سقوط کرد و قرار شد دولت اسلامی تشکیل بشود، مسأله حزب ضرورت خود را نشان داد. عدم وجود یک حزب متعلق به جریان همراه روحانیت، ضعف کار را خیلی مشخص کرد، ما مجبور شدیم که افراد نهضت آزادی را به عنوان دولت بپذیریم... من همین بحث را چند روز پس از پیروزی انقلاب و بعد از تشکیل دولت، خدمت امام بردم. گفتگوی صریحی با امام کردم و گفتم: «بالاخره تا به حال ما مبارزه می‌کردیم. اما از این به بعد مسئول اداره کشور هستیم و

در اولین قدم شما دیدید که یک حزب کوچک توفیق پیدا کرد که دولت تشکیل دهد، به علاوه می‌بینید احزاب در بیرون فعال هستند... در ذهن ایشان بود که روحانیت یک تشکل طبیعی است. در این مورد نیز نمونه‌های مشخصی ما آن موقع داشتیم که برای ایشان از لحاظ استدلال کافی بود. در هر حال گفتیم: «روحانیت الآن انسجامی که شما فکر می‌کنید، حتی در این شرایط ندارد. گرچه بعضی از خاصیت‌های احزاب به دور از آثار منفی آنها را دارد، ولی آمادگی لازم برای اداره یک کشور بزرگ و پر مسأله را ندارد، هر چه پیش برویم بدتر می‌شود، خلاصه اینکه تشکیلات می‌خواهیم.»

ایشان در پاسخ این سؤال که چرا با تشکیل حزب موافقت نمی‌کنند می‌گفتند: «حزب یک چیز تدریجی الحصول است، من نمی‌توانم چیزی را که هر زمانی می‌تواند وضعی داشته باشد تأیید کنم.» و می‌فرمودند: «شماها را می‌توانم تأیید کنم، چون می‌دانم شما خوب کار می‌کنید، اما حزب، یک سازمان می‌شود و یک سازمان وجود خاصی برای خودش پیدا می‌کند و تداوم دارد، من نمی‌دانم ادوار بعد چه می‌شود... جواب دادم و گفتم: «شما نمی‌خواهید حزب را تا روز قیامت تأیید کنید، الآن در زمان خودتان وقتی ما متصدی کار هستیم، تأیید می‌کنید، اگر مسأله‌ای پیش آمد، تأییدتان را پس می‌گیرید.» استدلال دیگرشان این بود که شماها که می‌خواهید حزبی بشوید باید به عنوان پدر جامعه و متعلق به همه باشید و درست نیست نیروئی که مقبولیت عام دارد در یک حزب که بخشی از جامعه است محدود شوند. جواب من این بود که: «بناست حزب مجموعه‌ای از افکار مختلف نیروهای اسلامی طرفدار انقلاب اسلامی باشد و نه جناح فکری محدود که در اینصورت حزب می‌تواند حالت پدری خودش را در جامعه حفظ نماید.» به هر حال ایشان پذیرفتند و موافقت کردند که ما حزب تشکیل بدهیم.» {۳۷۸}

اگر چه آقای هاشمی می‌گوید: «بعد از کسب موافقت امام در جمع ما یعنی بهشتی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، باهنر و من - به عنوان اعضای مؤسس شروع کردیم.» {۳۷۹} اما بطوری که در کیهان سوم و چهارم اسفند ۱۳۵۷، انتشار پیدا کرده و صریح است آقای آیت‌بعضان مؤسسين حزب معرفی شده است.

آیت از مؤسسين حزب

آقای فریدون گیلانی در گفتگو^۱ با اعضای شورای مؤسس حزب جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۵۷، در گزارش خود که با عکسی از آقایان هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و آیت، همراه است و در زیر عکس نوشته شده، «اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی: از چپ به راست دکتر سید حسن آیت، عبدالکریم موسوی و هاشمی رفسنجانی در گفتگو با فریدون گیلانی سیدعلی خامنه‌ای که در این گفتگو شرکت داشت در عکس حضور ندارد.» {۳۸۰} (پیوست سند شماره ۱۳)

آقای گیلانی گزارش می‌کند: «جز آیت‌الله بهشتی، همه اعضای امضاءکنندگان اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی را در برابر دارم. حاصل این نشست بی‌تردید ضرورت آگاهی‌های نخستین را نسبت به این سازمان سیاسی جدید، به کار خواهد آمد و نقطه نظرهای عمومی این حزب را روشن خواهد کرد. من می‌پرسم و چهار امضاءکننده یا مؤسس، پاسخ می‌دهند، سیدعلی خامنه‌ای - دکتر سید حسن آیت - عبدالکریم موسوی و هاشمی رفسنجانی. از من خواسته‌اند که به نوشتن اسمشان بسنده کنم، بی‌هیچ عنوانی و پسوندی.» {۳۸۱}

۱- کسانی که مایل به اطلاع تمام گفتگو هستند، می‌توانند به کیهان پنجشنبه ۳ اسفند ۱۳۵۸، شماره ۱۰۶۴۴، ص ۵ و کیهان شنبه ۵ اسفند ۵۸، شماره ۱۰۶۴۵، ص ۵ مراجعه کنند.

سید علی خامنه‌ای می‌گوید: «هجوم و استقلال مردم نشان می‌دهد که تأسیس این حزب ضرورت و نیازی اصیل بود. همین دور روز پیش ظرف هشت ساعت در حدود ۱۰ هزار داوطلب تقاضای عضویت کردند.» {۳۸۲}

آقای آیت در بخشی از سخنان خود می‌گوید: «تجربه‌ی انقلاب عظیم اسلامی اخیر نشان داد که رهبری جنبش، بیش از هر دسته و جمعیت دیگر برای آزادی‌های انسانی احترام قائل است ولی بعضی از جرائد مثلاً حکومت اسلامی را حکومت روحانیون قلمداد کرده‌اند، در حالی که مثلاً در دولت موقت کنونی، روحانیت حتی به اندازه کمیته‌ی سهمی ندارد.» {۳۸۳}

دکتر آیت می‌افزاید: «اگر مخالفان ایدئولوژی اسلامی با لباس و ماسک دیگران ظاهر نشدند، حکومت اسلامی جداً امنیت آنها را تأمین می‌کند و وسایل ابراز عقیده را با ابعاد وسیع در اختیارشان قرار می‌دهد.» {۳۸۴}

آیت در مورد اقتصاد می‌گوید: «و در مسائل اقتصادی، حزب ما متکی، بر نظریه اسلام است. اقتصاد اسلامی با اقتصاد سرمایه‌داری کنونی، هیچگونه قابل انطباق نیست. ضمناً، دیگر نظرات اقتصادی هم، صد در صد با اقتصاد اسلامی تطبیق نمی‌کند. اسلام نظام اقتصادی خاصی دارد که مورد قبول صد در صد این حزب است.» {۳۸۵}

گزارشگر کیهان آقای گیلانی می‌گوید: «با اشاره به آخرین حرف دکتر آیت که حزب جمهوری اسلامی نه تنها رسالتی جهانی در مبارزه با هر گونه استعمار و استثمار برای خود قابل است. تا پا گرفتن حزب حرفمان را تمام می‌کنیم.» {۳۸۶}

آقای هاشمی رفسنجانی تحت عنوان «نخستین مصاحبه حزبی، می‌گوید: «نخستین گفت‌وگوی حزبی ما با مطبوعات در غیاب آیت‌الله بهشتی و با حضور آیت‌الله خامنه‌ای، آیت موسوی اردبیلی، من و دکتر حسن آیت، با روزنامه کیهان در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۵۷، انجام گرفت.» {۳۸۷}

وقتی به فهرست اسامی اولیه اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نظری افکنده شود، علاوه بر خود آیت دوستان و همکاران دیگر وی نظیر عبدالله جاسبی، سید محمود کاشانی در آن دیده می‌شود. {۳۸۸} انتخاب اعضای شورای مرکزی^۲ وسیله مؤسسين حزب خلق الساعه نبوده، حساب شده و با شناختی که از آنان داشته‌اند، قبل از پیروزی انقلاب صورت گرفته است. آقای هاشمی رفسنجانی چنین می‌گوید: «قبل از تشکیل حزب و اعلام رسمی آن، آمادگی برای سازماندهی کامل بود؛ اساسنامه را هم آماده کرده بودیم و بر روی اعضای شورای مرکزی نیز قبل از انقلاب فکر کرده بودیم... و سرانجام همان ترکیب مورد نظر را به عنوان اعضای اولیه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی تشکیل دادیم.» {۳۸۹}

اینکه ابتداء آیت جزء مؤسسين حزب قلمداد شده و بعضی از دوستان و همکارانش نیز عضو شورای مرکزی حزب شده‌اند، نایستی این عمل زعمای حزب جمهوری بی‌رباطه با بقایای و حزب زحمتکشان بوده باشد. حتی حزب زحمتکشان و بقایای از نظر آقای رفسنجانی، عضو مؤسس و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، حزبی خوش نام و شناخته شده تلقی می‌شده است و به ایشان توصیه‌هایی کرده‌اند. آقای رفسنجانی در یادداشت جمعه ۴ اردیبهشت ۶۰، می‌نویسد: «ساعت هشت صبح، آقایان دکتر وحید، الشریف و مهندس حاتمی به منزل آمدند، ... درباره جذب آقای ریانی شیرازی اصرار داشتند و می‌گفتند

۲- برای اطلاع از نام هر ۳۲ نفر اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی به سند فوق مراجعه کنید.

دکتر [مظفر] بقایای بازنشسته سیاسی شده و به درد نسل امروز نمی‌خورد. الشریف و حاتمی از حزب زحمتکشان هستند.» {۳۹۰}

فاز آخر کار بقایی

براساس آنچه در این تحقیق تحریر گردید، از زمان نهضت ملی شدن نفت، بقایی با خط نوری کاشانی بهبهانی خمینی، همگام و همراه بوده است اما نه به دلیل اینکه به آنها اعتقاد داشته و یا مرید آنها بوده و یا آنها را لایق و کارداران می‌دانسته است بلکه بدلیل اینکه اینها توده‌عامی را پشت سر خود داشته و همراه خود می‌کشند و این نیرویی است که می‌شود برای مقاصد خود از آنها بهره‌برداری کرد.

بقایی که شخصیتی فرصت‌طلب، جاه‌طلب بود و در دوران شاه به کمتر از نخست‌وزیری راضی نبود و در هر زمانی آماده پریدن به قله قدرت به هر قیمت و وسیله‌ای بود، در زمان حکومت ملی، دکتر محمد مصدق برای قبضه کردن پست نخست‌وزیری، از پشت به مصدق خنجر زد و در فراهم آوردن زمینه داخلی کودتا و موفقیت آن با کودتاچیان و سایر زمینه‌سازان داخلی آن همکاری و همگامی داشت. وی در تمام دوران با روش منافقانه و ماکیا ولیستی عمل کرده بود.

آیت‌الله کاشانی با بقایی از دوران آماده کردن شرایط داخلی کودتا و بعد از کودتا تا در قید حیات بود، همراه و همگام بود. و وی را خیرالموجودین می‌دانست.

آیت‌الله صدوقی وی را متخصصی با بینش عمیق می‌دانست و در نامه خود نظرش را بوی یادآوری کرده است و در رابطه با فضای باز سیاسی شاه و یا به تعبیر خود وی «مانورهای دموکراتیک» شاه و سطحی بودن همه آنها از بینش عمیق بقایی مخفی نیست، {۳۹۱} را به وی یادآوری می‌کند.

و خود بقایی، خودش را کسی می‌دانست که نه اشتباه می‌کند و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرد: «من که بقایی هستم این عده را منصوب کرده‌ام و من هم نه اشتباه می‌کنم و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرم زیرا اگر کسی از اطرافیان می‌توانست مرا تحت تأثیر قرار دهد او خودش دکتر بقایی می‌شد.» {۳۹۲}

و آیت نیز وی را شخصیتی هم ردیف مصدق بلکه بالاتر از مصدق می‌دانست و تا در قید حیات بود و تا قدرت داشت علیه مصدق عمل کرد و بطور سیستماتیک از مصدق و اعمالش تنقید و حتی تا توانست دست به تحریف تاریخ دبیرستانی، نسبت به مصدق زد. اما به حزب زحمتکشان و بقایی به عنوان تنها دسته‌ای می‌نگریست که می‌تواند کشور را از ورطه هلاکت نجات بخشد. {۳۹۳} و از این رو وی در مجلس شورای اسلامی اعتراف کرد که حداقل تا سال ۵۰ دکتر بقایی بوده اما صداقتش را تا به آخر قبول دارد و در افکارش هم هیچ ایرادی نمی‌بیند. {۳۹۴}

با وجودی که حزب جمهوری اسلامی از آیت و خطمشی وی و رابطه‌اش با بقایی مطلع بودند و اگر هم بگویند نمی‌دانستیم خلاف حقیقت را گفته‌اند زیرا هم پرونده ساواک و هم آموزش و پرورش وی را در سمنان در اختیار داشتند و علاوه بر آن کاملاً مطلع بودند که وی ضد مصدق و ضد نهضت ملی است و از قبل هم با وی رابطه داشتند و اگر غیر از می‌بود ممکن نبود یک فرد ناشناخته‌ای به محض پیروزی انقلاب جزء مؤسسين حزب جمهوری اسلامی و به عضویت شورای مرکزی و رهبر شاخه سیاسی آن در آورند. علت اصلی این سرمایه‌گذاری و دفاع همه جانبه از آیت به دلیل روابط وی و بخشی از روحانیون حاکم با بقایی بود.

بعد از پیروزی انقلاب تا کمی قبل از ۲ دی‌ماه ۱۳۵۸، آقای بقایی و دست یارانش از ولایت فقیه و خط نوری - کاشانی - خمینی حمایت و پشتیبانی کردند و بعد از اینکه دولت موقت پیش‌نویس قانون اساسی که

در آن صحبتی از ولایت فقیه به میان نیامده بود، تهیه و برای اطلاع عموم و نظرخواهی انتشار پیدا کرد همانطوری که خود در وصیتنامه سیاسی‌اش یادآوری کرده از ولایت فقیه حمایت کرده و طرحی نیز برای آن نوشته است. حزب بقایی بعد از انتشار پیش‌نویس قانون اساسی که وسیله دولت موقت تهیه شده بود، جزوهای بر ضد آن منتشر کرد و پرسید سهم روحانیت چه می‌شود. از حامیان سرسخت مجلس خبرگان بود و طرحی نیز برای قانون اساسی ولایت فقیه در هفتاد و چند صفحه تهیه کرده بود. {۳۹۵}

آقای آیت نیز در مقر حزب جمهوری اسلامی گفت من تلاش کردم که قانون اساسی در مجلس خبرگان را از صورت غربی به اسلامی در آورم و من باعث تصویب رساندن اصل ولایت فقیه هستم. {۳۹۶}

حسب اطلاعات اینجانب از بچه‌های دادستانی و سپاه پاسداران، بعد از دستگیری بقایی و بازجویی از وی و دسترسی به اسناد و مدارکش معلوم می‌شود که آقای آیت دستیار بقایی بوده و از طرف بقایی و حزب زحمتکشان مأمور بوده که طرح ولایت فقیه را در مجلس خبرگان به تصویب برساند.

حال جای این سؤال خالی است که چرا بقایی از طریق دوستان و دست یارانش این همه کوشش در طرح و تصویب ولایت فقیه به خرج داده است؟

به نظر صاحب این قلم علت آنست که بقایی در تمام عمر کوشش داشت که به قله قدرت صعود کند. در رژیم گذشته (مشروطه سلطنتی)، آخرین قله در نظر او اشغال پست نخست‌وزیری بود. اما بعد از پیروزی انقلاب و انقراض سلطنت، وی راه رسیدن به قله قدرت را از طریق روحانیت و پشتوانه توده‌ای روحانیت می‌دید.

آقای خمینی تا این زمان هنوز کوچکترین حرفی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود. زیرا وی هنوز از ملی‌ها و توده مردم و گروه‌های مختلف واهمه داشت و نمی‌خواست که با طرح ولایت فقیه وحدت و پیروزی بدست آمده را دستخوش اختلاف و تفرقه کند و فکر هم نمی‌کرد که ملی‌ها و مصدقی‌ها تا این حد متفرق و از هم دور هستند. از طرف دیگر سعی داشت که هر چه سریعتر قانون اساسی جمهوری اسلامی به تصویب ملت ایران رسیده رئیس‌جمهور انتخاب بشود و مجلس شورای ملی تأسیس گردد و بدین طریق تمام ارگانهای اساسی و اصلی کشور تثبیت گردد. اینست که اگر پس از تصویب پیش‌نویس قانون اساسی وسیله دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی و سایر مراجع از طریق همه‌پرسی به تصویب ملت رسیده بود. علیرغم انتشار جزوه انتقاد بقایی و حزب زحمتکشان از پیش‌نویس قانون اساسی و طرح ولایت فقیه آنها که به اطلاع حزب جمهوری اسلامی و آقای منتظری و بعضی از روحانیون دیگر رسیده بود، فرصت از بقایی و روحانیت گرفته شده بود. آقایان هاشمی رفسنجانی، مهندس عزت‌الله سحابی و بنی‌صدر در مورد پیش‌نویس قانون اساسی و تصویب آن توضیح تقریباً یکسانی از زایش مجلس خبرگان از خلال بحثهای دولت موقت، شورای انقلاب و آقای خمینی می‌دهند. آقای بنی‌صدر می‌گویند: «قرار بود بحث شود راجع به اینکه آیا پیش‌نویس قانون اساسی در مجلس مؤسسان تصویب بشود یا تصویب آن به فراندم گذشته شود. اعضای حزب جمهوری اسلامی در شورای انقلاب یعنی بهشتی، رفسنجانی و خامنه‌ای موافق بودند که پیش‌نویس به فراندم گذاشته شود. مهندس بازرگان، سحابی (دکتر سحابی، ن) و ... و من (یعنی آقای بنی‌صدر، ن) موافق بودیم با تشکیل مجلس مؤسسان... در جلسه‌ای در شورای انقلاب، از آن طرف [یعنی از طرفداران فراندم] آقای رفسنجانی گفت: «هی مگید مجلس مؤسسان، مؤسسان، خیال می‌کنید چه کسانی می‌آیند؟ یک مشت متعصب خشک

و متحجر. اینها می آیند و یک کلمه‌ای را هم رفسنجانی بکار برد که فلان می‌کنند توی قانون اساسی بگذارید آقا! این قانون اساسی که به این پاکیزگی تهیه شده تصویب بشود.» بله، همین آقای رفسنجانی این فرمایش را کرد.^{۳۹۷}

همین بیان که در مورد تصویب قانون اساسی از طریق رفراندوم و یا مجلس مؤسسان، همه تقریباً متفق‌القولند، می‌رساند که دولت موقت، نهضت آزادی، مهندس بازرگان و بنی‌صدر از بافت درونی کشور و چگونگی ترکیب شبکه نفوذ افراد در بطن جامعه بی‌خبر بوده‌اند و طرف مقابل آنها، همان کسانی که بعداً جانب‌دار ولایت فقیه شدند، درک و شناخت درست‌تری از تحجر، تعصب خشک و شبکه نفوذ، همین خشک‌سران از جامعه موجود داشته‌اند.

به هر حال آقای طالقانی برای حل مشکل وسط را گرفت پیشنهاد کرد که نه رفراندوم و نه مجلس مؤسسان، بلکه مجلس خبرگان با اعضایی حدود ۷۰-۶۰ نفر تشکیل گردد و در آن مجلس قانون اساسی به تصویب برسد. آقای خمینی هم از این پیشنهاد خوشش آمد و دستور داد همین کار را بکنید.

تشکیل مجلس خبرگان فرصتی طلایی در اختیار بقایی و حزب زحمتکشان و روحانیت و آقای خمینی گذاشت. آقای خمینی که وزنه طرفداران ولایت فقیه را در آنجا سنگین دید و طرف مقابل را ضعیف و پراکنده یافت، سخت آن را چسبید و آنچه که بنا نبود بشود، شد.

بقایی که تا انتشار پیش‌نویس قانون اساسی مصوب دولت موقت، شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی، خود را در خط نوری - کاشانی - خمینی، نشان داده بود و به حساب خود فکر می‌کرد که حمایت آن خط را برای صعود به قله قدرت به همراه خواهد داشت و این مطلب از نامه‌ای که بقایی در دیماه ۱۳۵۹، از کرمان برای آقای خمینی نوشته استشمام می‌شود و به سوابق گذشته‌اش در کنار روحانیون تأکید داد.

«محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته

پس از سی سال مبارزه بی‌امان با هر گونه دیکتاتوری و وابستگی به شرق و غرب زیر شعار راستی و آزادی آنهم در کنار جناح سالم روحانیت و حمایت بی‌دریغ و شجاعانه از نهضت اسلامی و مشارکت در پی‌ریزی جمهوری اسلامی...»^۱

آقایان آیت و بقایی برخلاف نهضت آزادی، ملی‌ها و بنی‌صدر، دقیقاً اشعار داشتند که آقای خمینی و بخش تعیین‌کننده حزب جمهوری اسلامی و مابقی روحانیون خط نوری - کاشانی - خمینی، ضد مصدقی، ضد آزادی و ملی هستند و لاجرم، آبشان با نهضت آزادی و مصدقی‌ها به یک جوی نخواهد رفت. و علاوه بر آن مطلع بودند که روحانیون خط نوری - کاشانی - خمینی، بقایی را خیرالموجودین و دارای بینشی عمیق می‌دانند.

از طرف دیگر بقایی و دار و دسته‌اش نظیر ملیون و مصدقی‌ها نه تنها روحانیون را دسته‌ای لایق و توانا برای اداره کشور به حساب نمی‌آوردند بلکه در اوایل فکر هم نمی‌کردند که در صدد قبضه کردن قدرت هستند. تنها آنها را قشری می‌دانستند که در بین توده مردم نفوذ دارند و قادرند که آنها را پشت سر خود بسیج کنند و به حرکت درآورند و حداکثر به رهبری معنوی کشور قناعت خواهند کرد.

با چنین تفکری آیت و بقایی به پشتیبانی و حمایت از روحانیت و ولایت مطلقه فقیه و تصویب آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی برخاستند و فکر می‌کردند با حمایت و نفوذ گسترده‌ای که رهبری انقلاب و روحانیت دارند و بهتر از بقایی و دسته‌اش کسی را نخواهند داشت و به حمایت از بقایی خواهند خاست و وی و دسته‌اش به نیابت از ولی فقیه

۱- این سند رویت شده است. (نویسنده)

بر مسند اجرائی کشور خواهند نشست.

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، به دلیل باز بودن فضای سیاسی کشور، دسته‌ها، احزاب، افراد و شخصیت‌های مختلف وارد فعالیت‌های سیاسی شده بودند و با عرضه کردن توانایی، استعداد و برنامه خود برای اداره کشور و حل مشکلات آن، هر کدام به تناسب، جا و موقعیتی در بین جامعه برای خود باز کرده بودند. در میان آنها آقای بنی‌صدر در نوک پیکان قرار داشت. با تأسیس روزنامه انقلاب اسلامی و ایجاد بحث آزاد جهت دستیابی به راه حل معضلات کشور و شرکت در سخنرانی‌های مختلف در سراسر کشور، عضویت در شورای انقلاب و پس از استعفای دولت موقت، اداره بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارائی وسیله دوستان و همکارانش و با جهت دادن و هدایت ایشان، بعنوان نفر دوم کشور و شخصیتی توانا، لایق، آزادبخواه، استقلال‌طلب و مصدقی در بین توده مردم جا افتاده بود و کاملاً در فضای کشور آشکار شده بود که در صورت نامزد شدن برای احراز پست ریاست جمهوری، آراء مردم را پشت سر خواهد داشت.

باگشایش مجلس خبرگان و انتخاب آقای منتظری به ریاست آن و آقایان بهشتی و آیت بعنوان نایب رئیس اول و دوم که البته در همان جلسه اول آقای منتظری، آقای بهشتی را برای اداره مجلس جانشین خود قرار داد، معلوم شد که وزنه طرفداران ولایت فقیه، سنگین تر از مخالفان آن است و به همین علت از همان روز اول پیش‌نویس قانون اساسی مصوب دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی و سایر مراجع به کناری نهاده شد و مجلس از نو شروع به تدوین قانون اساسی که در آن ولایت فقیه دارای اختیارات نامحدود بود، کرد. با ایستادگی تنی چند که شاخص آن آقای بنی‌صدر بود، جلو تصویب ولایت مطلقه با اختیارات نامحدود گرفته شد. توضیحات آقای هاشمی رفسنجانی در مورد تشکیل مجلس خبرگان و تصویب ولایت فقیه گویا است:

«همانطوری که پیش از این گفته‌ام، اصل ولایت فقیه و محتوای آن را امام، سالها پیش در نجف بحث کرده بودند و تقریباً از نظر تئوری موضوع روشن بود، اما در مورد شکل اجرائی آن فکر نشده بود. به همین دلیل در پیش‌نویس قانون اساسی - که جمعی از کارشناسان و حقوقدانان با دیدن قوانین اساسی دنیا آن را تهیه کرده بودند - بحثی از ولایت فقیه نیامده بود. آن پیش‌نویس در شورای انقلاب که آمد، آنجا این بحث، به ذهن‌مان نرسید که بگنجانیم و وقتی هم این پیش‌نویس پس از تصویب شورای انقلاب، خدمت امام دادیم و حضرات آیات گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی^۲ و دیگر علمایی که آن موقع بودند، آنها هم گنجاندن این بحث در متن قانون به ذهنشان نرسید. در برخی محافل و مطبوعات، بحثهایی در این زمینه وجود داشت و حتی آقای منتظری، در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، مصاحبه‌ای کرد و خواستار گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی شد ولی بطور رسمی این بحث تا تشکیل مجلس خبرگان، در جای دیگر مطرح نشد، اما در همان اوایل کار این مجلس، پیشنهادی در این زمینه داده شد که بعضی از اعضاء از جمله آقای منتظری و آقای بهشتی، از آن حمایت کردند و مسئله را تا تصویب نهایی ادر تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸، پیش بردند.

امام (ره) هم وقتی این بحث بطور جدی مطرح شد و متوجه شدند این نقص در پیش‌نویس قانون اساسی بوده است، خیلی محکم ایستادند و از آوردن مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی دفاع کردند.»^{۳۹۸}

اختیارات ولی فقیه براساس قانون اساسی تصویب شده، محدود به

۲- حضرات آیات شریعتمداری، نجفی مرعشی و گلپایگانی موافق ولایت فقیه نبودند و نه آنطوری که آقای هاشمی رفسنجانی آورده که «به ذهنشان نرسید.»

اختیاراتی شد که چهارچوب آن مشخص و معین گردیده بود. ولی فقیه براساس آن قانون اساسی حق دخالت و تجاوز به سایر زمینها را نداشت. اما حقیقت آنست که آقای خمینی به لحاظ کسی که ریشه سلطنت ۲۵۰۰ ساله را برانداخته و رهبری انحصاریش بر انقلاب تثبیت گشته بود، خود را مقید در آن چهارچوب نمی دانست و به هر جا که صلاح می دانست تجاوز و دخالت می کرد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی که در آن ولایت فقیه با اختیارات محدود گنجانده شده بود، پس از تصویب در مجلس خبرنگان، در ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸، در یک همه پرسی به تصویب ملت ایران رسید.

در این رابطه تمام محاسبات و معادلات آیت و بقایای غلط از آب در آمد و نه تنها روحانیون نمی توانستند از وی حمایت کنند بلکه جو کشور اجازه نمی داد که حتی نام بقایی را بر زبان آورند که بر زبان آوردن نام وی نکته ای منفی محسوب می گشت.

تا تاریخ فوق نه تنها بر بقایی و آیت باید روشن شده باشد که روحانیون خود در صدد تصاحب کامل قدرت هستند بلکه خط نوری - کاشانی - بقایی و خمینی به رهبری دکتر بهشتی و حزب جمهوری اسلامی کاندیدای مشخص خود را برای تصاحب پست ریاست جمهوری خواهند داشت و هیچ شانسی برای بقایی و حزبی باقی نمانده است. علاوه بر آن مشاهده می کردند که نامزد پر قدرت دیگری برای احراز پست ریاست جمهوری، در این فاز و مرحله، در مقابل حزب جمهوری قرار دارد که شانس خود آنها را در صورت سکوت آقای خمینی نزدیک به صفر مبدل خواهد کرد و خیلی بعید می نمود که آقای خمینی در آن مرحله آشکار و رسماً از نامزدی معین حمایت کند و همین جور هم شد. بنابر این بقایی که تمام رؤیا و آرزوی دیرینه اش را نقش بر آب دید. از این مرحله به بعد آیت و بقایی، در دو نقش مختلف برای هدفی مشخص وارد عمل شدند.

بقایی و آیت در دو نقش

بطوری که از پرونده بازجویی بقائی، در داستانی انقلاب به بیرون درز پیدا کرده بود و بازجویان زندان اوین به آقای مهندس عزت الله سحابی گفته بودند و کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» نیز آن را تأیید می کند، ژنرال اویسی از طریق منصور رفیع زاده، مدتی قبل از سخنرانی بقایی، موسوم به «وصیتنامه سیاسی» با بقایی تماس برقرار می کند و بوی قول داده شده بود که در آینده ای نه چندان دور کودتایی انجام خواهد شد و رهبران کودتا شما را به ریاست جمهوری پذیرفته اند و آمریکایی ها نیز بدان O.K. داده اند. {۳۹۹}

بدین علت بقایی برای اینکه خویشتن را در قبال جمهوری اسلامی آلترناتیوی جلوه دهد، ناگهان آقای بقایی هیئت رئیسه و اعضای بالای حزب زحمتکشان را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی «وصیتنامه سیاسی» خود را ایراد کرد و به ظاهر خود را بازنشسته نشان داد اما در باطن آماده کودتا بود تا که در اثر آن قله قدرت را تصاحب کند. بقایی گفت: «ما تا امروز بسیاری از ناروایی ها را به خاطر پشتیبانی اصولی از نهضت تحمل کرده ایم ولی کم کم احساس می کنم که با ادامه سکوت و توجیه خودمان داریم به خودمان هم دروغ می گوئیم. وجهه سیاسی من به من نهیب می زند که تا کجا می خواهی وارد دروغ و تقیه بشوی؟ {۴۰۰} او افزود یک عده ای دیکتاتور با استفاده از وجهه امام برگردۀ مردم با ایمان ولی بی اطلاع سوار شده اند و هر کاری می خواهند می کنند.» {۴۰۱} رفیع زاده متن سخنرانی بقایی را تحت عنوان «آنکه گفت نه» در آمریکا منتشر کرد. {۴۰۲}

مؤلف کتاب زندگینامه سیاسی بقایی که تمام اسناد و مدارک بقایی

را در اختیار داشته می نویسد:

ارتشبد غلامعلی «اویسی از طریق منصور رفیع زاده با بقایی ارتباط تلفنی برقرار کرده بود. قبل از سخنرانی بقایی موسوم به «وصیتنامه سیاسی»، جبهه ضد انقلاب طرفدار رژیم سلطنت ظاهراً لیدر خود را یافته بود... او اینک از طرف دولتمردان جمهوری اسلامی به کلی ناامید شده بود و هیچ جایگاهی برای او نمی توانست قابل تصور باشد مگر اینکه در موضع رهبری یک حرکت ضد انقلابی قرار گیرد.» {۴۰۳}

کتاب می افزاید که «مدتی قبل از ایراد این سخنان (وصیتنامه سیاسی. ن) جبهه ضد انقلاب طرفدار اعاده رژیم سلطنتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با او وارد مذاکره شده اویسی از طریق رفیع زاده با بقایی گفتگوی تلفنی کرده و وعده داد که همه به زودی در ایران در خدمت او خواهند بود. بقایی می خواست حوادث سالهای نهضت ملی را بار دیگر تکرار کند.» {۴۰۴}

مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از طریق شنود کردن مکالمات ژنرال اویسی بوی مشکوک می شوند، و به پرونده ساواک وی مراجعه کرده، می بینند که هم رابطه با ساواک داشته و هم با آمریکایی ها، تمام مکالمات وی و حرکاتش را کنترل می کنند و بوی اجازه داده می شود که به آمریکا سفر کند و بعد از دریافت تمام اطلاعات، در آخرین لحظات وی را در اول فروردین ۱۳۶۶ دستگیر می کنند. {۴۰۵}

یکی از رده های بالای سپاه که در آن زمان در رابطه با دستگیری ها و زندان اوین بود، حسب گزارش بازجویانش برایم فاش ساخت، بقایی بعد از فاش شدن تمام اسرارش و همکاریش با آمریکا و سیا و ژنرال اویسی در حضور بازجو، دو دستی بصورت خود می زند و می گوید، همه چیز من تمام شده است. و بدون اینکه چیزی بروز بدهد، تصمیم به خودکشی می گیرد.

بازجویانش به این مسئله توجه نکرده بودند، که وی الکی شدیدی بوده و همیشه مشروب همراه داشته و می نوشیده است، مشروب را از وی می گیرند، از طرف دیگر چون سالیان بوده که بیماری قند داشته، خودش آنسولین به خود تزریق می کرده است. خاصیت آنسولین این است که اگر در بدن قند نباشد، شخص را فلج می کند و می کشد. وی که تصمیم به خودکشی می گیرد، بدون وجود قند در بدن آنسولین به خود تزریق می کند. {۴۰۶}

این پاسدار ارشد که در آن موقع در ارتباط با زندان اوین و زندانی ها بود افزود: وقتی یکی از پاسدارها به سلول وی می رود، مشاهده می کند که صورتش کج و معوج شده و در حال احتضار است. فوراً وی را به بیمارستان می رسانند و هرچه اطباء کوشش می کنند که از مرگ وی جلوگیری کنند، مشاهده می کنند کار از کار گذشته است. آن پاسدار ارشد افزود چون هنوز اطلاعاتی داشت که ببرد داستانی و اطلاعات می خورد، خیلی کوشش شد که از مرگش جلوگیری بعمل آورند، اما کار از کار گذشته بود و کوشش آنها مؤثر واقع نشد و بدینسان در بیمارستان در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۶۶ درگذشت و پرونده حیات وی بسته شد.

آیت نیز که خط بقایی و برای به قدرت رساندن وی کوشش می کرد بر این نظر بود که با وسیله قرار دادن مذهب و جلب حمایت رهبران مذهبی می توان قله قدرت را فتح کرد و همانطوری که در بخشی از این تحقیق ملاحظه شد که وی چگونه اینگونه روشها را در نامه اش به بقایی توضیح می دهد. در همان نامه به بقائی یادآوری می کند که باید رسالت نجات مردم ایران را به مثابه «کاوه» ای ایفا کند.

«پس از قرنهای مجدداً جامعه ما احساس می کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان براهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه ای را با تمام وجود خود

احساس می‌کند، خواه ناخواه چنین کاوه‌ای پیدا خواهد شد همانطوری که آیت‌الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده‌اند و از مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می‌کنند. چون لاقل نشان داده‌اید که صمیمانه خواهان نجات مملکت هستید و هیچگاه حاضر نیستید به خاطر جا و مقام با خون مردم بازی کنید.^۱

این مطلب جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌گذارد که آقای آیت نه تنها آقای خمینی را رهبر و نجات دهنده کشور نمی‌دانسته و بدنبال اسلام نیز نبوده، بلکه چشم به راه «کاوه‌ای» در کسوت دکتر بقایی بوده است و منافقانه و برای رسیدن به هدف خود بعنوان وسیله آقای خمینی و روحانیت، اسلام و ولایت فقیه را - به همان نحوه که در نامه خود برای بقایی توضیح داده - مطرح می‌کرده است. بدین علت بعد از پیروزی انقلاب با روحانیون حزب جمهوری، دست به تشکیل حزب جمهوری اسلامی زد و با حمایت آنها به مجلس راه یافت.

حسب نامه آقای خلخالی به کیهان در ۱۴ مرداد ۵۹، که در بخش آیت و مجلس نقل گردید، آیت در زمان دولت موقت به آیت‌اله خلخالی گفته است «از میان اساتید و افراد برجسته لیستی تهیه کرده‌ام و مشغولم که در آیت‌ه کابینه تشکیل بدهم...»

بعد از اینکه بنی‌صدر که به حساب وی یک شخصیت اسلامی، ملی و مصدقی بود، به ریاست جمهوری انتخاب شد، وی که کینه مصدق و طرفدارانش را به دل داشت، بلافاصله شروع به آماده کردن زمینه مناسب کودتا، شبیه آنچه در کودتای ۲۸ مرداد وسیله بقایی - کاشانی و سایر یادی آنها، انجام شده بود، کرد.

وی که می‌دانست آقای خمینی و روحانیون خط نوری - کاشانی - بقایی و خمینی، ضد مصدق و ملی هستند، بلافاصله به دسته‌بندی «مصدقی» و «کاشانی» پرداخت و هر جا می‌رفت و سخنرانی می‌کرد این تضاد را دامن می‌زد تا جامعه را به دو قطبی انقلابی خط امامی و ضد انقلابی خط مصدقی و ملی و ملیت تبدیل کند و در این زمینه‌سازیهایی گوناگون که حزب جمهوری نیز وی را همراهی می‌کردند، بنی‌صدر را در مقابل خمینی قرار دهد و برنامه کودتای خزنده وی که در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد در همین راستا بود.

گرچه حزب زحمتکشان، بقایی و آیت، سرانجام موفق به تصاحب قله قدرت نشدند، اما در تخریب خط آزادی و استقلال و انحراف اهداف اصلی انقلاب که آزادی، استقلال و جمهوری مردمی اسلامی و ملی بود، تأثیرگذار و موفق بودند.

فصل چهارم

آقای بنی‌صدر و فرماندهی کل قوا

قبلاً متذکر شدم که آقای خمینی در تاریخ ۳۰ بهمن ۵۸، یعنی درست ۱۵ روز پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، آقای بنی‌صدر را به نمایندگی خود به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح منصوب کرد. ارتش کشور که بایستی حافظ مرزهای کشور در هر زمان و مکانی

۱- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۵۵۰، گراور این قسمت از دستخط آیت در ص ۵۱۹ همین کتاب آمده است.

۲- منظور نامه ۹۴ صفحه‌ای است که آیت در تاریخ یکشنبه سوم آذر ۱۳۴۲ برای آقای بقایی نوشته است.

باشد، چه به لحاظ اعدام و زندانی کردن غالب فرماندهان آن و چه به لحاظ خارج شدن نفرتش از آن که در اثر انقلاب حاصل شده بود، ته مانده‌اش نیز بدلیل جو ترسی که از انقلاب بر آنها مستولی گشته بود، در یک وضعیت آشفته‌ای به سر می‌برد.

بدلیل بهم ریختگی سیستم فرماندهی ارتش که از رأس تا ذیل آن کسی، از کسی فرمان نمی‌برد و تبعیت نمی‌کرد، روحیه نظامی‌گری و قدرت نظامی در ارتش از بین رفته و در ترس و هراس و وضع آشفته‌ای به سر می‌برد و با وجودی که تحریم نظامی و اقتصادی، ارتش را از دریافت ادوات نظامی و قطعات یدکی محروم ساخته بود، کشور در کردستان با تجزیه‌طلبان گروههای مسلح، عوامل بیگانه و صدام روبرو بود و در بعضی نقاط دیگر نظیر ترکمن صحرا و خوزستان گروهها به کارهای ایدئاتی پرداخته و به خاطر نبود امنیت، مردم آن نقاط در ترس و وحشت به سر می‌بردند. در سایر نقاط نیز که ظاهراً امنیتی وجود داشت، بدلیل وجود مراکز متعدد قدرت آرامش را بهم ریخته بودند. در چنین وضعیتی که حاکم بر کشور و ارتش بود، آقای خمینی، فرماندهی کل نیروهای مسلح را به آقای بنی‌صدر تفویض کرد و این امر نیز به لحاظ روانشناسی و احساس مسئولیت خطیر حفظ آزادی و استقلال کشور، وظیفه وی را در برابر کشور و ملت چند برابر کرد.

صدام به نقاط مختلف مرزی کشور تجاوز می‌کرد و مرتب رکن دوم ارتش و سران نظامی گزارش می‌دادند که صدام خود را آماده حمله به کشور می‌کند. اما متأسفانه آقای خمینی عکس آن را می‌گفت:

«ملتی که برای شهادت آماده است، آیا اینها از دخالت نظامی می‌ترسند، اینها از حصر اقتصادی می‌ترسند، همه درهای ممالکشان بر روی ما ببندند همه و ما باشیم و آن عده سی و چند میلیونی که در ایران زندگی می‌کنیم یک دیوار اطراف ایران بکشند و ما را هم در همین ایران حبس بکنند این را ترجیح می‌دهیم به اینکه درها باز باشند و چپاولگران به مملکت ما بریزند» {۴۰۷} و یا در ۹ آذر ۵۸ در رابطه با حمله نظامی به اربک رولو گفت: «بحرانی کنونی ایران یک بحران نیست که ما از آن خوفی داشته باشیم، اما راجع به اینکه یک وقت جنگی پیش می‌آید...

دولتهای بزرگ نمی‌گذارند که چنین جنگی پیش بیاید. جنگ پیش آمدن معنایش جنگ جهانی سوم است و همه قدرتها از این جنگ می‌ترسند.» {۴۰۸}

جلسه بحث با حاج احمد آقا

هر از گاهی که مسأله حادی بوجود می‌آمد، دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر برای تبادل نظر با حاج احمد خمینی جلسه‌ای برگزار می‌کردند، از جمله در دی و یا بهمن ۵۹ که بحران کشور به اوج رسیده بود، شبی آقای احمد خمینی را برای مذاکره و گفتگو با همکاران و دوستان آقای بنی‌صدر به منزل ما دعوت کردند. در حین بحث احمد آقا مطلبی در رابطه با ارتش گفت که یکی از بچه‌ها از وی پرسید وقتی نظر آقای خمینی چنین است پس چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر تفویض کرد؟ وی جوابی سخت عبرت‌انگیز و معنی‌دار داد، گفت: آنوقت ارتش بهم ریخته بود و فرمانده کل قوایش که شاه در آن به مانند میله وسط خیمه که تمام خیمه برحول میله وسط برپا می‌ماند، بود. حال آن میله وجود نداشت. ارتش یک فرماندهی می‌خواست که نقش شاه را برایش بازی کند و این کار از عهده روحانیون بر نمی‌آمد. و بنی‌صدر برای آن بهترین انتخاب بود. (نقل به مضمون) دو جلسه دیگر که با حاج آقا و دوستان بنی‌صدر در رابطه با انتخاب نماینده آقای بنی‌صدر برای هیئت سه نفره حل اختلاف برگزار شد، در جای خود، خواهد آمد.

آقای بنی‌صدر از این وضعیت رنج می‌برد و آنها گویی عین خیالشان

نمود و مرتب در همه جا چوب لای چرخ رئیس‌جمهور می‌گذاشتند و اجرای برنامه‌هایش را سد می‌کردند. بعد از انقلاب فرهنگی آقای بنی‌صدر مرتب در سخنرانیها و گفتگو با روحانیون و شورای انقلاب بحث از کودتای خزنده علیه ریاست جمهوری به میان می‌آورد. با وجود تمام مخالفتها هنوز رابطه فی‌مابین خیلی گسسته نشده بود تا اینکه سرانجام آقای بنی‌صدر در جمع روحانیون حزب جمهوری و چند نفری دیگر گفته بود که نواری از دکتر آیت در دست است که چگونگی برنامه کودتای خزنده را تشریح می‌کند. بحثهایی در اطراف آن می‌شود و بطوری‌که مسموع افتاد قرار می‌گذارند که نوار فعلاً منتشر نشود.

شاید یکی دو هفته‌ای از این گفتگو نگذشته بود که نوار آیت در تاریخ ۲۷ خرداد ۵۹ در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد. روزنامه‌های دیگر نیز یک روز بعد آن را نقل کردند و موجی در کشور بین توده مردم و سیاسیون و بویژه روحانیون و حزب جمهوری اسلامی برانگیخت و همه آنها را به تکاپو و موضع‌گیری واداشت.

آقای بنی‌صدر کوشش می‌کرد با امکاناتی که در اختیار داشت تا جایی که ممکن است آقای خمینی را به یک موضع سخت علیه خود وادار نکند، و با روش نمد مالی سعی می‌کرد آقای خمینی و روحانیت حاکم را در چهارچوب قانون اساسی و حفظ آزادیهای مصرح در آن مهار کند. درست است که می‌گفت و مرتب تکرار می‌کرد که رهبری آقای خمینی را قبول دارد و مقابل وی نخواهد ایستاد - و من شهادت می‌دهم که حتی فکر مقابله هم به ذهنش خطور نمی‌کرد - اما آقای خمینی حرفهای خود را ماورای قانون و عین قانون می‌دانست. برای روحانیت حاکم نیز حرف آقای خمینی به ظاهر مطاع بود و تنها راه قبضه کردن قدرت به شمار می‌رفت. بنابر این روش آقای بنی‌صدر در نهایت در تقابل با آقای خمینی قرار می‌گرفت. نمی‌دانم چرا آقای بنی‌صدر به فکرش خطور نمی‌کرد که آقای خمینی هم ممکن است با وی از همان روش نمد مالی استفاده کند و عملاً هم چنین کرد.

بهرحال با وجودی که بعد از انتشار نوار آیت یا «طرح کودتای خزنده»، روابط آقای بنی‌صدر و حزب به کاسه شکسته‌ای تبدیل شده بود که با بست و بند هنوز کاسه سر پا بود ولی فکر کنم دیگر روابط در باطن التیام پذیر نبود.

زیرا آیت که خود جزء مؤسسين حزب جمهوری اسلامی به شمار می‌آمد، با کوشش روحانی‌های حزب و آقای بهشتی حزب جمهوری اسلامی را سازماندهی کرده و وی عضو شورای مرکزی و رهبر شاخه سیاسی آن شده بود، حال برایشان ساده نبود که از وی چشم‌پوشیده و در جامعه روشن شود که چه تیپ کسانی عضویت شورای مرکزی و رهبری شاخه سیاسی آن را در اختیار دارند.

انتشار نوار آیت یا «طرح کودتای خزنده»، برای حزب جمهوری اسلامی گران تمام شد و آن را در جامعه و روحانیت آزادیخواه بیشتر منفور کرد و نظر به اینکه حزب و بویژه آقای بهشتی روی وی سرمایه‌گذاری کرده بود، هنگامی که در سال ۵۸، بر سر انتخاب ۳۰ نفر نامزد مشترک بین حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور، برای نمایندگی مجلس شورای ملی بحث و مذاکره برقرار بود {۴۰۹} در جلسه آخر هم که من در آن حضور داشتم، مشکل اصلی قطع مذاکره، اصرار و پافشاری، حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بر پذیرفتن نامزدی آیت در لیست مشترک بود. {۴۱۰}

اصرار و پافشاری بی‌حد، بر پذیرش آیت در لیست مشترک، حکایت از این داشت که باید بین آنها روابط دیگری موجود باشد و کاسه‌ای زیر

نیم کاسه است که در نتیجه مذاکرات به جایی نرسید.^۱

«طرح کودتای خزنده» چیزی جز تصاحب تمام اهرمهای قدرت در دست آقای بهشتی و یارانش نبود که بعد از افشای آن، با چراغ سبز آقای خمینی همان برنامه یکی پس از دیگری به اجراء در آمد و عملی گردید.

انتخاب نخست‌وزیر

آقای بنی‌صدر پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری‌اش در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۸، بوسیله آقای خمینی رهبر انقلاب، تا تاریخ یکشنبه ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۹ که آقای هاشمی رفسنجانی بعنوان رئیس مجلس انتخاب شد، موفق به تشکیل دولت خود نشده بود.

لازم به ذکر است که مجلس در تاریخ ۷ خرداد ۵۹ رسماً توسط رئیس‌جمهور افتتاح گردید {۴۱۱} و از این تاریخ تا تاریخ فوق که اعتبارنامه نمایندگان بحث و بررسی می‌شد، اداره جلسات مجلس بعهده رئیس سنی مجلس آقای دکتر یدالله سبحانی بود. آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور، روز سه‌شنبه سی و یکم تیر ماه ۵۹ برای ادای سوگند و امضای سوگندنامه - بموجب اصل ۱۲۱ قانون اساسی - در مجلس حاضر شد و مراسم سوگند را به جا آورد {۴۱۲} و از روز بعد انتخاب نخست‌وزیر مطرح گردید.

کوششهای بنی‌صدر، برای انتخاب نخست‌وزیر و هیئت دولت خود قرین موفقیت نبود و تا این تاریخ با هیئت دولت شورای انقلاب کار می‌کرد. حال می‌بایستی طبق اصل ۱۲۴ قانون اساسی فردی را برای نخست‌وزیری نامزد کند تا پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست‌وزیری برای او صادر نماید.

حقیقت اینست که فرد مورد نظر آقای بنی‌صدر، در همان زمانی که به ریاست جمهوری انتخاب شد، در درجه اول آقای احمد سلامتیان و بعد از او آقای علیرضا نوبری بود. که از همان روزی که حزب جمهوری اسلامی و اعوان و انصار آن بو بردند که نظر بنی‌صدر بر سلامتیان و نوبری است، بعنوان مختلف علیه آنها جوسازی و پرونده سازی شروع شد. ایراد اساسی که آن موقع بر آقای نوبری وارد می‌کردند، این بود که وی زن خارجی دارد و در جامعه هیجان زده آن روز عیب بزرگی برای کسی که بخواهد پست نخست‌وزیری کسب کند، محسوب می‌شد. بیاد دارم، روزی که آنها فهمیدند که نامزد مورد نظر آقای بنی‌صدر احمد سلامتیان است. فردای همان روز، روزنامه صبح آزادگان سرمقاله خودش را تحت عنوان «آقای حاج سید احمد سلامتیان» به وی اختصاص داده و به روابطش در دوران زندگی خارج از کشور پرداخته بود.

به نظر من در آن زمان که جامعه در التهاب و برانگیختگی بود و مردم با یک خرما گرم و با یک مویز سرد می‌شدند، و بحث اسلامی، مکتبی، انقلابی و خط امامی، جو جامعه را پر کرده بود. آقای سلامتیان فرد مناسبی برای احراز پست نخست‌وزیری نبود. زیرا

۱- اطلاعاتی که آن زمان از آقای سلامتیان در دست بود ولو به غلط، این بود که وی در خارج از کشور اگر ضد مسلمانها و گروههای اسلامی نبوده است، حداقل با مسلمانها و گروههای اسلامی موافق نبوده است و همین مسأله تنها در آن زمان برای زدن وی کافی بود و همین هم شد.

اینجانب در مورد آقای سلامتیان چند بار کتبی و شفاهی با آقای بنی‌صدر صحبت کرده بودم. آخرین بار در تاریخ ۵/۱۲/۵۹، در نامه‌ای به آقای بنی‌صدر نوشتم.

«اینجانب یک بار کتبی و یکی دو بار هم شفاهی در مورد آقای

۱- برای اطلاع بیشتر از چگونگی روابط آیت با دکتر بهشتی و روحانیت حاکم به همان سند، ص ۲۸۵ - ۲۶۷ و ۲۵۳ و ۲۹۲ مراجعه کنید.

سلامتیان خدمت شما عرض کردم که اگر نگوئیم وی مخالف مسلمانها، موافق آنها نیز نبود و در جبهه ملی دوم که ضد شما نیز بودند عمل می‌کرد... و از نظر ما نیز قبول اما تا در جامعه جا بیفتند بایستی چند سالی کار کند بعد از انتخاب شما به ریاست جمهوری وقتی توجه پیدا کردم که نظر شما به نخست‌وزیری اوست و شما قصد دارید او را جا بیندازید خطر را احساس کردم و از همان روز هم علیه او جبهه گرفتند و بسیاری از تقابلها بوجود آمد. حرف من این است که در یک چنین وضعیتی یک نفر ولو «حر» باشد چه عیب دارد که مدتی به خاطر ایران و انقلاب صبر و تحمل کند تا حقیقتها از طریق اعمال روشن شود»^۱

۲- از همکاران و دوستان بنی‌صدر که به جمع هسته امام مشهور شده بودند {۴۱۳} نیز قریب به اتفاق، آنها موافق نخست‌وزیری آقای سلامتیان نبودند. اما در صورتی که انتخاب می‌شد، به خاطر آقای بنی‌صدر و کشور نه تنها مخالفت جدی با وی نمی‌کردند بلکه مشروط با وی همکاری نیز می‌کردند.

بعد از او آقای بنی‌صدر نظرش بر معرفی آقایان مهندس عزت‌الله سحابی، داریوش فروهر و دکتر حبیبی بود که با هر کدام از اینها به نحوی حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب مخالفت می‌کرد. با وجودی که آقای بنی‌صدر بعد از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، به ریاست شورای انقلاب نیز منصوب گردید، اما در شورای انقلاب وزنه اصلی در دست حزب جمهوری اسلامی بود. آقای خمینی هم در انتخاب نخست‌وزیر و وزراء گفته بود، متدین، صد در صد انقلابی، مکتبی و قاطع باشند. بنابراین این هر کسی را که وی معرفی می‌کرد به نحوی «انگ» غیر مکتبی و از این قبیل می‌زدند. حزب جمهوری اسلامی به رهبری آقای بهشتی با داشتن اکثریت مجلس و وجود آن قانون اساسی که در صورت ناهماهنگ بودن نخست‌وزیر و هیئت دولت با رئیس‌جمهور، پس از انتصاب نخست‌وزیر و وزراء، شیرازه امور هیئت دولت از دست رئیس‌جمهور خارج می‌شد، هدفشان این بود که شخصی را به وی بقبولانند و تحمیل کنند که تابع و مطیع حزب باشد.

ابتداء آقای بنی‌صدر طی نامه‌ای به آقای خمینی پیشنهاد کرد «حجت الاسلام حاج احمد آقا یکی از مناسبترین اشخاص برای تصدی نخست‌وزیری است در صورتی که موافقت فرمائید عین صواب است.» {۴۱۴} آقای خمینی نیز پاسخ داد «بنا ندارم اشخاص منسوب به من متصدی امور باشند.» {۴۱۵}

حزب جمهوری جلال‌الدین فارسی را برای پست نخست‌وزیری پیشنهاد کرده بود و آقای بنی‌صدر هم صد در صد با وی مخالف بود. اما از طرق مختلف کوشش کرد که شخصی را که با وی بتواند کار کند و تا حدودی هماهنگی داشته باشد برای پست نخست‌وزیری معرفی کند و لذا آقای موسی کلانتری و مصطفی میرسلیم که هر دو عضو حزب بودند اما تابع محض حزب نبودند و با رئیس‌جمهور هم رابطه نسبی داشتند و مدیریت آنها نیز قابل قبول بود، استمزاج کرد که آنها را معرفی کند. ظاهراً اینطور وانمود شده بود که نظر بر آقای میرسلیم است و مطلب قطعی است. {۴۱۶} و به همین علت کیهان نوشت: در پی ملاقات میرسلیم با امام و رئیس‌جمهور نخست‌وزیری میرسلیم قطعی شد. {۴۱۷} و آقای بنی‌صدر هم طی نامه‌ای، آقای میرسلیم را برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی کرد.

در جلسه مجلس معلوم شد که، مجلس بنا ندارد وی را به نخست‌وزیری بپذیرد. به آقای بنی‌صدر تحمیل شد که هیئتی از جانب مجلس و رئیس‌جمهور برای بررسی صلاحیت نخست‌وزیر تشکیل شود و آن هیئت صلاحیتها را بررسی کند و از بین اشخاص واجد شرایط

۱- فتوکپی نامه نزد اینجانب محفوظ مانده است.

رئیس‌جمهور یک نفر را از میان آنها به مجلس معرفی کند.

هیئت تشکیل شد. مجلس آقایان علی‌اکبر پرورش، امامی کاشانی و شیخ محمد یزدی را انتخاب کرد و از جانب آقای بنی‌صدر آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور معرفی شد. اما آقای اردبیلی نپذیرفت و گفت حاضر است که با آنها در مشورت شرکت کند. آقای بنی‌صدر از آقای خمینی خواست که نماینده‌ای را به این هیئت بفرستد {۴۱۸} که دفتر آقای خمینی طی اطلاعیه‌ای گفت: امام فرمودند این موضوع مربوط به رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی است و نماینده‌ای برای این موضوع انتخاب نخواهند کرد {۴۱۹} سرانجام این هیئت شروع بکار کرد و پس از بحث و بررسی‌های مختلف و جلساتی با رئیس‌جمهور و مجلس چند نفری را که بیشتر از همه مجلس به آنها رأی تمایل داشت معرفی شد که از بین آنها آقای رجائی از همه دارای رأی بیشتری بود. هیئت گزارش داد که آقای رجائی در مجلس رأی قابل‌اعتنایی خواهد آورد.

آقای بنی‌صدر در «روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد»، جلد دوم پنجشنبه ۱۶ مرداد ۵۹، از هیئتی که از مجلس نزد ایشان آمده‌اند، صحبت می‌کند و می‌گوید:

«پیشنهاد کردیم هیئتی تشکیل شود و احراز صلاحیت بکند، همه کسانی که به من پیشنهاد شده بود ضمن یک نامه‌ای برای شما صورت دادم که شما ببینید این‌ها مکتبی هستند، مسلمان هستند، صلاحیتشان به چه میزان است. شما رفتید به دنبال احراز صلاحیت، بعد هم آمدید... بالاخره آنها گفتند با مطالعاتی که کرده‌اند یک نفر را هم صالحتر یافته‌اند و هم گفته‌اند که در مجلس زمینه بیشتری دارد. من گفتم که شما در مجلس خصوصی آن ۱۴ نفر را به رأی بگذارید، اگر تمایل مجلس به کسی شد که من دلم از او قرص نبود، سکوت می‌کنم.

یکی از اعضای هیئت پرسید، آیا شما در سخنرانی‌ها هم حرفی نمی‌زنید؟ گفتم چرا وقتی که معلوم شد حق با من است و آن روز که معلوم شد، روش پیشنهادی من درست است آن روز حرف می‌زنم ولی تا آن روز، نه.»

سرانجام در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۵۹، در مجلس شورای اسلامی، اخذ رأی تمایل درباره نخست‌وزیری رجائی بعمل آمد. از ۱۹۶ رأی متخذه، ۱۵۳ رأی موافق، ۲۴ رأی مخالف و ۱۹ رأی ممتنع بود و مجلس به نخست‌وزیری رجائی با اکثریت قاطع رأی تمایل داد. {۴۲۰} ۲۴ رأی مخالف و ۱۹ رأی ممتنع می‌تواند بیانگر این امر باشد که عده‌ای دیگر از نمایندگان غیر حزبی بوده و به این علت که آقای بنی‌صدر گزینش آقای رجائی را وسیله هیئت بررسی صلاحیت نخست‌وزیر مورد پذیرش قرار داده است، به وی رأی موافق داده‌اند و این مبین این می‌باشد که مجلس در بست در اختیار حزب جمهوری اسلامی نبوده است و اگر آقای بنی‌صدر در مورد مجلس بگونه‌ای دیگر رفتار کرده بود، شاید نتیجه‌ای دیگر ببار می‌آورد.

به هر حال آقای بنی‌صدر هم به رغم میل باطنی و حتی ظاهریش، در اثر فشارهای مختلف رجائی را در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۹ به عنوان نخست‌وزیر منصوب کرد و در حکم وی از جمله متذکر شد: «جناب محمد علی رجائی، با توجه به جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان محترم، به سمت نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید.» {۴۲۱} و این انتصاب یکی از اشتباهات جبران‌ناپذیر آقای بنی‌صدر بود.

دو نظر در مورد رجائی

در مورد انتخاب رجائی شبی در منزل آیت‌اللهی جلسه بود و نظر همه بچه‌ها به جز سلامتیان براین بود که آقای بنی‌صدر رجائی را انتخاب

نکند و اسم او را جزو لیست نیاورد.

آقای عبدالحسین جلالی نماینده نیشابور که از طرفداران بنی صدر بود، گفت: وقتی در مجلس نامه آقای بنی صدر قرائت شد و اسم رجائی در آن لیست گنجانده شده بود، از تعجب باورم نمی شد. به هر حال در مورد انتخاب آقای رجائی به مجلس برای احراز پست نخست‌وزیری، بین دوستان و همکاران نزدیک آقای بنی صدر دو نظر وجود داشت:

یک نظر بر این بود که آقای بنی صدر باید افراد صلاحیتدار و متناسب با شرایط انقلاب و جامعه را به مجلس معرفی بکند و مجلس هم کار خودش را انجام دهد و هر بار که مجلس فردی را رد کرد، رئیس‌جمهور شخصی دیگری را معرفی نماید و این کار را همچنان ادامه دهد. سرانجام مجلس یکی را تأیید خواهد کرد و یا در غیر اینصورت بخش غیر حزبی نمایندگان مجلس که تعداد آنها در ابتداء ۸۰ نفر و یا بیشتر و کمتر بود و مردم کاملاً متوجه خواهند شد که حزب جمهوری اسلامی در خط تقاهم و همکاری نیست بلکه در صدد تصاحب قدرت به هر قیمتی است.

نظر دیگر بر این قرار گرفته بود که چون آقای رجائی اقتصاد سرش نمی شود و علم و اطلاع مدیریت هم ندارد با پذیرش مسئولیت نخست‌وزیری، کشور بعد از چند ماهی به لحاظ اقتصادی فلج شده و دولت خود به خود سقوط خواهد کرد و سرانجام خودشان به سراغ ما خواهند آمد. و این بیشتر نظر آقای سلامتیان بود و یک باری هم من خدمت آقای بنی صدر بودم که این نظر اظهار شد. خوب بیاد دارم که همان وقت من در اثر تجربه‌ای که در اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا بدست آورده بودم و مشاهده کرده بودم که چگونه افراد پشت پرده، افراد نانوان و نالایق را برای هیئت مدیره معرفی می کنند و بعد هم خود از پشت آنها را اداره می نمایند و ظاهر امر هم این است که آنها اداره کننده نیستند. به آقای بنی صدر گفتم شما مطمئن باشید کسانی که پشت سر آقای رجائی هستند و او را معرفی می کنند، اگر چوب خشکی هم باشد، از پشت او را اداره می کنند و این رجائی نیست که نخست‌وزیر می شود بلکه این حزب و آقای بهشتی است و آنهایی که او را معرفی می کنند، او را نگه می دارند و اینکه چون وضع اقتصادی کشور وخیم است و آقای رجائی اقتصاد و مدیریت سرش نمی شود سه ماه بعد خودش مجبور به کناره‌گیری خواهد شد، صحیح نیست.

شاید علت اینکه آقای بنی صدر نظر اول را در مورد معرفی نخست‌وزیر به مجلس نپذیرفت از جمله این باشد که افرادی که آقای بنی صدر به آنها اعتماد داشته باشد که بعد از انتصاب به راه تخالف نخواهند رفت و دارای چنان صلاحیت انقلابی، مکتبی، قاطع و متدین که آقای خمینی بر آنها اصرار داشت و مجلس و حزب هم نتوانند به آنها انگ بچسبانند، نداشت. آقای بنی صدر و حتی جمعی که با وی بودند به این مسئله توجه نکرده بودند و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته بود که با توجه به وضعیت کشور، در صورتی که وی به ریاست جمهوری انتخاب شود، نخست‌وزیر و هیئت وزیرانش و معاونان نخست‌وزیر و تا مقطع استانداران، حداقل بر روی کاغذ چه کسانی واجد شرایط هستند و لیستی ۷۰-۶۰ نفره از این افراد را در اختیار داشته و با آنها برخوردی در اینگونه روابط کرده باشند، انجام نگرفته بود.

خلاصه کلام اینکه آقای بنی صدر بقول اصفهانیها آدمهای پای کار و پاشنه گیوه ور کشیده و پدو که امور مختلف را رتق و فتق کنند نداشت. آنهایی هم که بودند بیشتر از خارج آمده بودند و کمتر به مسائل داخل کشور و بویژه روابط موجود و بست و بندهای درونی و نحوه تفکر مردم آشنایی داشتند. داشتن یک چنین جمعیتی به غیر از داشتن پشتوانه

توده‌ای و مردمی است.

آقای بنی صدر که همه جانبه در فشار و خسته شده بود و شاید فکر می کرد در صورت پافشاری بیش از حد و ایستادگی در مقابل مجلس که آقای خمینی آن را عصاره ملت نامیده بود، با آقای خمینی نیز در تقابل قرار خواهند گرفت. و احتمالاً خودش هم که به نظر آقای سلامتیان تمایل پیدا کرده بود، با ابراز آن نظر و توجیه و تحلیل آن وسیله آقای سلامتیان قوت قلب بیشتری پیدا کرد و در نتیجه آقای رجائی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. آقای بنی صدر در مورد رجائی و دولت وی در کتاب «خیانت به امید» ص ۴۹۲ می نویسد: «عده‌ئی می گفتید، اگر از عهده برآمدند چه بهتر و اگر از عهده برنیامدند خودشان پی می برند که ناتوانند و کنار می روند. عده‌ای می گفتند دو ماه نمی کشد که ناتوانیشان بر خودشان و مردم معلوم می شود و خودشان می آیند دولت را تحویل می دهند و می روند. و چون آقای خمینی گفته بود اگر معلوم شد از عهده بر نمی آیند، کنار می روند، گفته می شد اگر دو ماه و حداکثر سه ماه دندان به جگر بگذاریم هم دولتی که بتواند برنامه نجات کشور را اجراء کند، امکان تشکیل شدن پیدا می کند و هم آقای خمینی ناچار است بطور قطعی تغییر موضع بدهد و از دولت واقعی حمایت کند. من با این نظر موافق بودم که دو ماه بیشتر لازم نبود که همه پی به عدم لیاقت آقای رجائی و دولت او ببرند، اما موافق نبودم که پس از دو ماه پی کار خود خواهند رفت.»

بعد از انتصاب نخست‌وزیر

در مورد انتخاب وزراء نیز نخست‌وزیر و مجلس با رئیس‌جمهور برخورد داشتند و حتی در انتخاب وزیر خارجه تا زمانی که آقای بنی صدر را حذف کردند، به توافق نرسیده بودند.

نظر به اینکه در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۰، مجلس رأی تمایل به آقای رجائی داده بود، قطعی بود که وی نخست‌وزیر است. آقای رجائی تا تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۹ که رسماً رئیس‌جمهور حکم نخست‌وزیرش را صادر کرد، در صدد گزینش و انتخاب وزراء برای معرفی به رئیس‌جمهور و مجلس بوده است. از محتوای نامه‌های رد و بدل شده بین آقای بنی صدر و رجائی چنین برمی آید که در مورد انتخاب وزراء صحبت‌هایی شده است.

آقای بنی صدر، طی نامه‌ای به تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳ به آقای رجائی اطلاع داده است که

«آقای محمدعلی رجائی، نخست‌وزیر

با وزرائی که فهرست آنها برای اینجانب آورده‌اید، همانطور که روز اول گفتم، کاری ندارم، خود می دانید. درباره وزراء دفاع و کشور به لحاظ حساسیت وضع کشور تصویب خود را لازم دیده‌ام. ابوالحسن بنی صدر {۴۲۲} ۱۳۵۹/۶/۳»

نمی دانم چه اتفاق افتاده بود و یا آقای بنی صدر با چه کس و یا کسانی در مورد فهرست وزراء مشورت کرده بود که مجدداً در همان تاریخ نامه دیگری به آقای رجائی نوشته که نامه ظاهراً نشان می دهد که از انتصاب نخست‌وزیری ایشان پشیمان شده و تصمیم به ایستادگی گرفته است. قسمتهایی از نامه به قرار زیر است:

«آقای محمدعلی رجائی، برادر عزیزم

از وقتی که فهرست وزراء در اختیارم قرار گرفت تا این لحظه از این فکر بیرون نرفته‌ام که با اوضاعی که داریم و خطراتی که ما را احاطه کرده‌اند. سرنوشت انقلاب و ایران چه می شوند؟ از شما پنهان نمی کنم که وقتی اول بار فهرست را خواندم، این فکر به ذهنم رسید که خوب شد، این ترکیب به همه معلوم خواهد کرد که حق به جانب رئیس‌جمهوری بوده است که گروهی کوشیدند با ایجاد جو، حقوق قانونی او و در نتیجه

مردم کشور را از او بگیرند.

اما بلافاصله و تا امروز خود را سرزنش می‌کنم چرا این فکر باید به ذهن من خطور کند. چرا نباید از فاجعه قبل از وقوع جلوگیری کنم. اینست که دیروز نظر خود را با صراحت به شما گفتم. از سؤالهایی که شما مطرح کردید، دوباره باین فکر افتادم بلکه اگر از پس امروز فردائی باشد، از نو مقصر بشوم که چرا در موقع خود ایستادگی و استقامت لازم را بخرج نداده‌ام. اینست که می‌نویسم:

۱- شما را دارای این عیب می‌دانستم که اهل شور نیستید و همان می‌کنید که خود می‌خواهید... شما حتی وقتی بعد از سانحه^۱ بیدار من آمدید جز چند کلمه راجع به نامزد وزرات دفاع حرفی از دولت خود نزدید...

۲- دیروز هم گفتم، من نمی‌توانم بگویم به خاطر مصلحت عمومی انقلاب، سکوت کردم، اما شما بهانه ندارید و وزرای شما کمتر از شما بهانه دارند. در امتحان کتبی عمل کردن و وفاداری به قانون اساسی شما و کسانی که شما را نخست‌وزیر ساخته‌اند، رد و رفوزه شدید. شما خوب می‌دانید که من شما را نامزد نخست‌وزیری نکرده‌ام. و...

با توجه به شرایط «مکتبی» که چند شرط قرآنی آن را آورده‌ام، علاوه بر مسئولیت قانونی، احساس مسئولیت شرعی شدید نیز می‌کنم و بنظر من می‌رسد که نتوانم مسئولیت حتی سکوت را هم بپذیرم. بنظر می‌رسد این مطالب را با امام در میان بگذارید، اگر ایشان مرا از این مسئولیت معاف کرد، البته شما بکار با دولت خود مشغول شوید.» {۴۲۳} آقای رجائی در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۵۹/۶/۵ به نامه آقای بنی‌صدر پاسخ گفته قسمتی از آن به قرار زیر است:

«برادر عزیز آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر ریاست محترم جمهوری، نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور ماه پنجاه و نه جنابعالی را بدقت خواندم. از مقدمه آن چنین برمی‌آید که آقای رئیس‌جمهور در مذاکره با هیئت همکاری مجلس با رئیس‌جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به تعیین و معرفی نخست‌وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب‌نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم به ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به مجلس را به تأخیر انداخته‌اند... با توجه به سخنرانیهایی که شما بلافاصله بعد از توافق سکوت در حضور هیئت سه نفری داشتید و با توجه به اینکه تا آخرین ساعت مهلت مشهور ده روزه ابلاغ نخست‌وزیری اینجانب را صادر نفرموده بودید و با توجه به جمله معهود خودتان که «من باوزراء کاری ندارم، جز دفاع و کشور» و بالاخره با توجه به مسافرت کرمان، طبس که صبح روز صدور ابلاغ شروع شد، من بعد از مراجعت بلافاصله صورت را خدمت شما آوردم معلوم می‌شود چرا با شما مشورت نکرده‌ام...» {۴۲۴}

بنظر می‌رسد، تحت هر شرایطی وقتی آقای بنی‌صدر، رجائی را به نخست‌وزیری منصوب کرد، بهتر بود با صبر و تحمل و رابطه صمیمانه‌تر و نزدیک‌تر و بدور از نامه‌نگاریها و با مذاکرات رو در رو و با کمی پر و بال دادن به نخست‌وزیر، با وی کجدار و مریز رفتار کند. اما آقای بنی‌صدر که احساس می‌کرد همه چیز در ید اختیار حزب جمهوری و روحانیون انحصار طلب قرار گرفته به تحویف و تخفیف آقای رجائی پرداخت و وی را «خشک سر» و «عدم اطلاع از وضعیت کشور» نامید و برخوردها روز به روز شدیدتر می‌شد.

حزب و مجلسیان تحت امر و نخست‌وزیر هم متفقاً علیرغم نداشتن

۱- منظور از «سانحه» سقوط هلی‌کوپتر حامل ریاست جمهوری و همراهان است که در ساعت ۱۱ شب شنبه، ۲۵ خرداد ۵۹ در حوالی اسلام‌آباد اتفاق افتاد که پس از حادثه آقای رجائی به عیادت رئیس‌جمهور رفته است.

حمایت و پشتوانه توده‌ای لازم به مقابله جدی با ریاست جمهوری برآمدند. در این میان بعضی از مجلسیان و روحانیون دیگر در التیام بخشیدن به روابط تیره شده پا در میانی می‌کردند. حرفهایی زده شده بود، قول و قرارهایی گذاشته بودند، اما سرانجام راه بجایی نبرده بود. در این میان آقای بنی‌صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور خود، بدون اینکه نامی از حزب جمهوری اسلامی ببرد، سخت به حزب حمله کرد و گفت: «من هشدار می‌دهم اسلام بزرگتر از آنست که یک گروه کوچکی خود را همه کس آن، و بقیه ملت را خارج از آن بداند. من به این گروه که به قبضه کردن حکومت دل خوش کرده است هشدار می‌دهم که من نظریه ترا افشا کردم و ضابطه‌های خود را گفتم، و دفعه دیگر در صورتی که اصلاح نشوید و اصلاح نشوید. نوبت افشای با اسم و رسم می‌رسد.» {۴۲۵}

روحانیت حاکم و حزب جمهوری سخت به تکاپو افتاده بود که صدام حسین در تاریخ ۲۹ شهریور ۵۹ رسماً پس از پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در مقابل رادیو و تلویزیون از هوا و زمین و دریا به ایران حمله کرد و همه را در بهت و نگرانی فرو برد.

وقتی به ایران حمله شد، روحیه ارتشیها به خاطر حمله‌های طاغوتی، شاه پرست، بیگانه پرست و... سخت تضعیف شده بود و بسیاری از آنان با بهانه‌های واهی راهی زندان شده و بسیاری نیز تحت عنوان کودتای نوزده، برای تصفیه و از کار انداختن ارتش با گناه و بی‌گناه اعدام و یا زندانی شده بودند. حدود ۵۰ - ۴۰ نفر از خلبانان کشور که در اهواز آقای جنتی آنها را زندانی ساخته بود، آقای بنی‌صدر آنها را آزاد ساخت و همه آنها روانه جبهه شدند و عده‌ای از آنها شهید گشتند.

فرمانده کل قوا، با روحیه دادن به ارتشیها و بیدار کردن مسئولیت و تقویت روحیه وطن پرستی و اختیار دادن به آنان، در چهار پنج هفته اول جنگ توانست ارتش مهاجم عراق را متوقف و بخشی از اراضی اشغالی را از دست آنان آزاد سازد و در حال جنگیدن به بازسازی ارتش متلاشی شده پرداخت. وضعیت نیروی زمینی به اندازه‌ای پاشیده شده بود که چند هفته اول جنگ، نیروی هوایی هم وظیفه خودش را انجام می‌داد و هم در نقش نیروی زمینی عمل می‌کرد یعنی به نیروی زمینی و جبهه اول صدام حمله می‌کرد و به شکار تانک می‌پرداخت.

رشادت ارتش و همه نیروهای مسلح و عقب راندن و متوقف کردن ارتش عراق، چنان عراقیان را که فکر می‌کردند ۵ روزه، ۵ - ۶ استان کشور را تصرف خواهند کرد و دولت دست نشانده تشکیل خواهند داد مابوس ساخت که درست یک هفته بعد از آن، یاسر عرفات رئیس کمیته سازمان آزادی بخش فلسطین، ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان و حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی برای وساطت و آتش بس از طرف صدام به ایران آمدند و در تاریخ ۶ مهر ماه ۵۹ در محل ستاد مشترک ارتش با فرمانده کل قوا دیدار و مذاکره کردند.

در اینجا لازم است نکته‌ای را به اطلاع برسانم و آن اینکه یکی از دوستان آقای دن که با یاسر عرفات دیدار کرده بود، گویا عرفات با وی مذاکره کرده بود که برای بستن دهان صدام، عیبی ندارد که در قسمت قصر شیرین کمی از بیابانهای آنجا را به او واگذار کنید و به جنگ خاتمه دهید.

این دوست هم از روی نگرانی و دلسوزی، که تصادفاً من در منزل آقای بنی‌صدر بودم مسئله را مطرح کرد و گفت: آقای بنی‌صدر در وضعیت موجود کشور اگر ما کمی از بیابانهای اطراف خسروی و آنجاها را به صدام واگذار و صلح کنیم بهتر است تا کشور بنا بودی کشیده شود.

من تا به آن روز آقای بنی‌صدر را در رابطه با دوستانش اینقدر عصبانی و تند ندیده بودم. که در جواب با عصبانیت پاسخ داد. حتی یک وجب از خاک ایران را بوی نخواهم داد و وجب به وجب با جنگ او را از

کشور بیرون خواهیم راند. جواب به قدری تند بود که طرف دیگر حرفی در آن مورد نزد و به بحث خاتمه داد.

از جمله به همین علت، اینجانب در تاریخ ۵۹/۷/۱۶، در نامه‌ای مختصر، با محتوای ۵ نکته که برای آقای بنی‌صدر نوشتم، از جمله یادآور شدم: «سیاست خارجی فعالی را بوجود آورید. البته این سیاست بایستی از موضع قدرت باشد. اگر از موضع ضعف و سازش حرکت کنیم شکست ما حتمی است. اگر موضعی را که بعضی از نزدیکان ارائه می‌دادند که بیشتر از ترس مایه می‌گرفت اکنون در وضعیت خیلی بدی بودیم. این جنگ مقاومت و توانائی شما را بیشتر نشان داده است. خدا بهمراه شما باد محمد جعفری» (پیوست سند شماره ۱۴)

بعد از حمله عراق به ایران و نگرانی عمیق همه مردم و زعمای قوم، چند روز اول ظاهراً همه به پشتیبانی فرمانده کل قوا و نیروهای مسلح برخاستند، اما چیزی نگذشته بود که با دیدن محبوبیت آقای بنی‌صدر در بین نیروهای مسلح و پیروزیهای چشم‌گیر، باز دخالت در امور مختلف از سر گرفته شد و نیروهای مسلح را نیز در بر گرفت و بسیاری خارج از نظم و مقررات فرماندهی و نظامی عمل می‌کردند.



گروه انحصارگر نیز از فرصت استفاده کرده تحت نام وضعیت جنگی سعی در بستن روزنامه‌ها به جز دو روزنامه رسمی کشور را کردند (یعنی اطلاعاتی و کیهان) و چماقداران خود را به دفتر روزنامه میزان گسیل داشتند تا اینکه ترتیب سخنرانی آقای بنی‌صدر در میدان آزادی، در روز عاشورا (۲۸ آبان ۵۹) داده شد که با استقبال بی‌نظیر ملت روبرو گردید. آقای بنی‌صدر در این سخنرانی ضمن برشمردن موفقیت‌ها در جبهه‌های نبرد و توضیح ضوابط و عمل به قانون، سخت به اعمال خلاف قانون دادگاههای انقلاب، بگیر و ببندها، حمله به روزنامه‌ها و جماعات، شکنجه و انواع زندان حمله کرد و خواست که هیأتی مسئول بررسی اعمال شکنجه گردد. چند فراز از سخنرانی ایشان به قرار زیر است:

«چه کسی از نهادهای قضایی می‌پذیرد که ناسزا گفتن به رئیس‌جمهوری تشویق داشته باشد اما اعتراض کردن زندان داشته باشد. چه کسی می‌پذیرد که اگر در یک مصاحبه تلویزیونی حرفهایی زده شد، تعقیب و زندان داشته باشد ولی اگر نقادان را با چماق به روزنامه میزان حمله کند تشویق داشته باشد... من بارها گفته‌ام که کار بد را از بهترین‌ها شروع نمی‌کنند بلکه از بدترین‌ها شروع می‌کنند، اگر در بدترین‌ها قانون اجرا می‌شد نوبت به بهترین‌ها نمی‌رسید و اگر ما در اینجا نایب‌تیم نوبت به بعدیها خواهد رسید و روزی می‌رسد که نهادهای قانونی این کشور نیز امنیت نخواهد داشت و... کجا دیده شده است که مسئولین یک دستگاهی به خود اجازه بدهند پیام رئیس‌جمهوری را سانسور بکنند و برای مسلط شدن در این دستگاه از بکار بردن تیر و تفنگ مضایقه نکنند^۱ و مسلحانه با شلیک گلوله بخواهند در دستگاه رادیو و تلویزیون مسلط بشوند... در قانون اساسی ما چند جور زندان پیش‌بینی شده است، در قانون اساسی ما شکنجه مگر حرام نشده ممنوع نشده در کجای دنیا و در کدام دین و در کجای اسلام در کدام کشور اسلامی در حکومت اسلامی ۶ نوع زندان وجود دارد. چرا اینها تعطیل نمی‌شوند؟ چرا هیأتی تشکیل نمی‌شود و به کار این زندانهای گوناگون نمی‌رسد چرا رسیدگی نمی‌کند که آیا شکنجه هست یا نه چطور ممکن است در رژیم اسلامی انسان و جان او اینهمه بی‌منزلت شده باشد که بتوان مثل آب خوردن محکوم کرد و بدون آنکه کسی بفهمد کار او را تمام کرد. چطور می‌شود اشخاص را می‌گیرند زندان می‌برند و ماهها جزو فراموش شدگان است. بس کنید این کارها را دستگاه قضایی ما باید بی‌طرف باشد مستقل باشد و نباید اجازه داد انواع و اقسام پیدا بکند و ابزار قدرت سیاسی بشود نمی‌توان به خاطر اینکه ما برای استقلال می‌جنگیم آزادی مردم را از بین ببریم.»^۲

همان روز آقای خلخالی به دانشکده افسری آمده بود و با هلی‌کوپتر به همراه ریاست جمهوری به میدان آزادی آمد و در جای مخصوص پشت تریبون که آقای بنی‌صدر سخنرانی می‌کرد، نشست پس از اینکه رئیس‌جمهور مسئله شکنجه و زندانهای مختلف را مطرح کرد به ناگاه محل را ترک کرد و رفت.

دیدار از جبهه‌های نبرد

۲۸ مهر ماه ۵۹، اینجانب به اتفاق آقایان مجید بهبهانی، شهید رشید صدر الحفاظی و خانم سودابه سدیفی به مدت یک‌هفته به خوزستان رفته و در اهواز با آقای دکتر مصطفی چمران^۳ فرمانده عملیات نامنظم گفتگو بعمل آوریم و وی راهنمایی و کمکهای مورد نیاز را برای بازدید از جبهه‌های مختلف در اختیار ما قرار داد.

در این مدت، ما از جبهه‌های خرمشهر، آبادان و دزفول بازدید بعمل آوردیم و با فرماندهان نظامی، رزمندگان، نظامیان، در مورد مسائل مختلف که با آنها درگیر بودند از جمله کمبودها، نقاط قوت و ضعف، وسایل مورد نیاز و نظراتشان پرس و جو کردیم. علاوه بر آن با بعضی از فرماندهان در پایگاههای مختلف نظامی شهرهای مختلف خوزستان و نیز مردم بخشها و روستاهائی که در مسیر ما واقع بودند، از نزدیک با نظرات آنها آشنا شدیم.

۱- منظور تیراندازی به سوی آقای مبلغی اسلامی قائم مقام صدا و سیما جمهوری اسلامی است.

۲- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۹ آبان ۵۹، شماره ۴۰۴، ص ۲ و ۱۰ متن کامل سخنرانی در همین شماره انتشار پیدا کرد.

۳- در مورد دکتر مصطفی چمران و قتل وی نگاه کنید به کتاب اوین، جلد دوم، جامعه‌شناسی زندانی و زندانیان ص ۶۵-۶۷.

بعد از اتمام بازدیدها به پایگاه هوایی دزفول رفتیم تا با آقای بنی‌صدر فرمانده کل قوا دیدار بعمل آوردیم و گزارش ویژه‌ای را که از مشاهدات و تحقیقات خود از جبهه‌های مختلف تهیه و تنظیم کرده بودم به اطلاع فرمانده کل قوا برسانیم. در آن زمان آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور نیز جهت ملاقات با آقای بنی‌صدر به دزفول آمده و در پایگاه هوایی بود.

هنگامی که اینجانب برای ارائه گزارش به دفتر آقای بنی‌صدر وارد شدم، وی مشغول مذاکره با آقای موسوی اردبیلی بود، پس از اتمام مذاکره گزارش را به آقای بنی‌صدر تقدیم کردم. وی با نگاهی مختصر به گزارش، آن را به من داد و گفت در حضور آقای اردبیلی آن را قرائت کنید تا در مورد آن بحث شود و اگر آقای اردبیلی نظری دارند، ارائه دهند.

گزارش قرائت شد و در مورد آن بحث و گفتگو بعمل آمد. پس از آن آقای بنی‌صدر دستور دادند که در مورد این گزارش با آقای احمد خمینی نیز بحث کنیم. من عین گزارش را همراه با نامه‌ای در تاریخ ۵۹/۸/۷ وسیله آقای علی‌امیر حسینی برای احمد آقا ارسال داشتم و نوشتم که اگر توضیح و یا بحثی لازم بود، مرا مطلع کنید تا خدمت برسم. نظر به اینکه فتوکپی نامه به احمد آقا و گزارش محفوظ مانده است، برای اطلاع خوانندگان عیناً در اینجا آورده می‌شود.

بسمه تعالی

جناب آقای حجت‌الاسلام حاج احمد آقا خمینی سلام
همانطوری که تلفنی عرض شد من به اتفاق چند نفر دیگر مدت یک هفته در جبهه‌های آبادان، خرمشهر و اهواز بودیم. پس از بازگشت مشاهدات خود را بصورت گزارشی تنظیم کردیم و این گزارش را در حضور آقای بنی‌صدر و آیت‌الله موسوی اردبیلی در دزفول به بحث گذاشتیم بعد از آن آقای بنی‌صدر گفتند که در مورد این گزارش با شما نیز بحث کنیم. اکنون من عین گزارش را که ملاحظه می‌کنید برایتان ارسال داشتم اگر لازم به توضیح و یا بحثی بود می‌توانید از طریق تلفن روزنامه مرا مطلع کنید در ضمن مبلغ پانصد تومان نیز فردی به جهت آقا داده است رسید آن را نیز لطف کنید.

با سلام مجدد محمد جعفری، ۵۹/۸/۷

بسمه تعالی

بعرض می‌رساند آنچه را که ما در این چند روز سفر خود به اهواز و آبادان و خرمشهر دیدیم بقرار زیر است:

۱- افرادی که تا به حال از جانب افراد مختلف و سازمانهایی نیز نظیر بسیج و کمیته‌ها به آبادان اعزام شده بودند توجیه نشده و عملاً از یک فرماندهی واحد برخوردار نبودند و تبعیت نیز نمی‌کردند.

۲- بسیاری از جنگنده‌ها حدود مدت چهل و پنج روز است که می‌جنگند و چون اینها در واحدهای خود شهید و زخمی زیاد دیده‌اند تقریباً روحیه خود را از دست داده و عملاً دست به تضعیف روحیه‌های دیگران می‌زنند. ستون پنجم نیز که قوی است و عمل می‌کند از این وضعیت استفاده کرده و با شدت به شایعه‌پراکنی مشغول است:

(۱) ارتش نیست و نمی‌جنگند.
(۲) اصلاً ارتش برود کنار تا مردم خود تکلیف خود را بدانند و عمل کنند.

(۳) با ژ-س و تفنگ نمی‌شود جلو توپ و تانک ایستاد.

(۴) این ارتش مجهز ما کجاست؟ این فرماندهان اینها را مخفی

کرده‌اند.

۵) (عده‌ای می‌گفتند که بما گفته‌اند: شما ۷۲ ساعت شهر آبادان و خرمشهر را نگهدارید تا ما از عقب برسیم در صورتی که اکنون مدت یک ماه است که شهر را بی‌حفاظ نگهداشته‌اند و اضافه می‌کرد که آقای بنی‌صدر نامه‌ای نوشته است که ۷۲ ساعت شما شهر را نگهدارید و بعد از آن ما خواهیم رسید پس چرا نیامدند؟

۶) شایعه شده بود که بالانشین‌ها خودشان نشستند و مردم را به کشتن می‌دهند.

۳- کسانی که می‌جنگیدند بسیار از دست آقایان دستغیب، خامنه‌ای و طاهری که گفته‌اند: خانواده آبادانیها را راه ندهید و اینها که از شهر بیرون می‌آیند طاغوتی هستند ناراحت بودند و می‌گفتند خوب اگر خانواده‌های ما اینجا باشند عملاً نیمی از امکانات و نیروی ما صرف محافظت آنها خواهد شد و بهتر است که این کسان بیابند در همین جا و یک چند روز زیر توپ و تانک باشند تا مسئله را بهتر درک کنند که چیست، شهری که شب و روز زیر رگبار بمب و گلوله‌های تانک و خمسه خمسه است با بودن زن و بچه تحرک نظامی را برتاب کمتر خواهد کرد.

این یک واقعیت است در شهر آبادان مانند، بچه‌ها و زن‌ها غیرممکن است با وجود این بسیاری شهر را ترک کرده‌اند و مانده‌اند و در سنگرهایی که در تمام شهر خود حفر کرده‌اند جای گرفته‌اند.

۴- بسیاری از نیروهایی که فرستاده‌اند برای یک چنین کاری آمادگی ندارند و بعد از یکی دو روز و دیدن رگبار گلوله‌های خمپاره و توپ و خمسه خمسه برمی‌گردند و با این کار روحیه دیگران را تضعیف می‌کنند از جمله‌اند: افراد کمیته‌ها، بسیج، عشایر و آن عده دیگر نیز که می‌مانند بر اثر نداشتن تجربه کافی و اطلاعات نظامی و عمل نکردن به دستورات فرماندهی تلفات و زخمی زیاد می‌دهند.

۵- بی‌نظمی عجیب و غریبی در کار است و این بی‌نظمی در همه جا دیده می‌شود به عنوان مثال وقتی چند ماشین حامل مریض را شب هنگام و در تاریکی بطرف مکانی که حدود ۴۰ کیلومتر خارج از شهر آبادان جایی که کشتی‌های آب رود خشکی رو بنام «هاور کرافت» بنا بود اینها را به بندر امام خمینی برسانند یک بلدچی درست و حسابی نبود که بداند راه کجاست و بالاخره با زحمت و کمک روستائیان عرب یک ده که متوجه شدند ما را راهنمایی کردند.

۶- ما تمام خطوط مقدم جبهه‌های آبادان را دیدیم واقعیت این است که نیروی جنگنده قابل توجهی در جبهه‌ها نبودند اما افراد دست و پاگیر و ناوارد بسیار زیاد.

۷- ترکیب جبهه‌های آبادان عبارت بود از: تک آوران نیروی دریایی، پاسداران، ارتشیها، افراد ژاندارمری، کمیته‌ها، عشایر، بسیج و مردم محلی.

۸- تبلیغات رسانه‌های گروهی و بخصوص رادیو نیز مسائلی را بوجود آورده است و در آنجا محسوس است که بعضی اطلاعاتی که می‌دهد بعضاً روحیه افراد خودی را تضعیف می‌کند و بعضاً اطلاعاتی است که بدرد دشمن می‌خورد از جمله وقتی در رادیو عنوان می‌شود که: مثلاً صدام کافر خیال کرده است، ما از راه آب نیرو و تدارکات به آبادان می‌رسانیم. دشمن متوجه این تنها راه می‌شود. و یا اینکه طبق اطلاع موثقی، یک منبع آگاه، یک منبع موثق خبر داد. این‌گونه خبر دادن‌ها وضعی را بوجود آورده است که شب وقتی رادیو B.B.C لندن برنامه‌اش را شروع می‌کند در بسیاری از سنگرهای شهر آبادان و مردم همه شروع بگوش دادن آن می‌کنند و بیش از رادیو خودی به آن اعتبار می‌دهند.

۹- نیروهای مختلفی که برمی‌گردند روحیه دیگران را بسیار تضعیف می‌کنند.

۱۰- فرماندار آبادان با فرمانده عملیات آن شهر اختلافات محسوسی دارد و این در فرماندهی تأثیر به سزائی دارد.

۱۱- چون ما به خاطر رفتن به جبهه‌ها لباس نظامی به تن داشتیم مردم هر جا که می‌رسیدیم از ما استقبال و پذیرائی می‌کردند و این حکایت از این می‌کرد که وقتی مردم می‌بینند که چگونه ارتش‌ها فداکاری می‌کنند آنها نیز بهر وسیله‌ای که ممکن است می‌خواهند علاقه و یگانگی خودشان را با آنها بیان کنند و این در تاریخ نظام‌های جهان بی‌سابقه است.

در این سفر که با بعضی از دست‌اندرکاران مهم بحث کردیم چنین نظراتی داشتند:

- ۱) جنگ طولانی شود قطعاً به نفع ماست.
- ۲) منتظر آمدن باران هستند و عقیده دارند چند هفته دیگر که باران در خوزستان شروع می‌شود ما می‌توانیم آنها را فلج کنیم.
- ۳) آمریکا به‌رحال بهتر از روسیه است، آمریکا را می‌شود بیرون کرد ولی اگر روسیه آمد بیرون کردن او بسادگی امکان‌پذیر نیست.
- ۴) تا انقلاب اسلامی در عراق جنگ را ادامه می‌دهیم.
- ۵) خودمان را آماده پیشروی در عراق می‌کنیم.
- ۶) فرزند آیت‌الله حکیم خوب است و می‌تواند رهبری کند و بهتر از دیگران است.

۷) افرادی که هیچگونه اطلاع نظامی و جنگی ندارند در بسیاری از امور جنگی دخالت می‌کنند و بعضی مواقع یک حالت فلج بوجود می‌آید.

۸) اظهار نظر کسانی که مسئولیت ندارند، عوارضی را ببار خواهد آورد و کار را کندتر خواهد کرد.

پیشنهادات

- ۱- یک فرماندهی قوی لازم است که قادر باشد همه را جمع کند و فرماندهی واحدی را بوجود آورد و همه نیز از او تبعیت کنند.
- ۲- کسانی که برای جنگیدن به آبادان می‌روند بایستی با تجهیزات لازم و کافی بروند، نه اینکه گروه‌هایی بروند و در آنجا از فرمانده آنجا تجهیزات بخواهند، هر گروه و دسته‌ای باید خودش فرماندهی داشته باشد و این فرمانده بتواند افراد تحت فرماندهی خود را هدایت و فرماندهی کند و از فرمانده منطقه نیز حرف شنوائی داشته باشد.
- ۳- نیروهای خسته و کسانی که را که حدود چهل و پنج روز است در جبهه می‌جنگند به تریبی که روحیه دیگران را تضعیف نکند از جبهه خارج کنند و جای خود را به نیروهای تازه نفس بسپارند.
- ۴- نیروهای پراکنده و تعلیمات ندیده و کسانی که اطلاعات نظامی لازم را ندارند از جبهه خارج کنند تا بیش از پیش دست و پای کسانی که توانائی جنگیدن را دارند نگیرند.
- ۵- تمام کسانی که به جبهه‌ها می‌روند بایستی باندازه کافی توجیه شده باشند که در جنگ نظم و انضباط بیش از هر چیزی لازم است.
- ۶- در اهواز نیز عملاً چند اطاق جنگ وجود دارد بایستی وضع آنجا را نیز روشن کرد که بواقع همگی از فرماندهی واحد تبعیت کنند و عملیات را هماهنگ سازند.

۷- در تمام جبهه‌ها کسانی که شَم نظامی دارند و جرأت و شجاعت نیز دارند که به خطوط مقدم جبهه‌ها بروند و در درون جبهه‌ها کسب اطلاع کنند بگذارید، تا اطلاعات را خارج از گزارش‌های رسمی به اطلاع برسانند. ۱۳۵۹/۸/۵

علاوه بر گزارش ویژه برای فرماندهی کل قوا، چهار سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی تحت عنوان «یکهفته در جبهه‌های نبرد» به مطالعات و تحقیقات جبهه‌ها اختصاص داده شد که در شماره‌های ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱

و ۳۹۲، انتشار پیدا کرد^۱

در آن دوران آقای کمال خرازی مسئول ستاد تبلیغات جنگ بود و در جام جم دفتری داشت. مقالات فوق مورد پسندش واقع نشده بود و در این رابطه به آقای بنی‌صدر گله و شکایت کرده بود. آقای بنی‌صدر به من گفتند بروید پیش ایشان و بنبید نظرش چیست و چه می‌گوید؟

با گرفتن وقت قبلی به اتفاق آقای سیدجمال‌الدین موسوی سردبیر روزنامه، برای گفتگو و مطلع شدن از نظراتشان پنجشنبه ۱۵ آبان ۵۹ بعد از ظهر به دفتر وی رفتیم. پس از سلام و حوالپرسی من و جمال روی صندلی نشستیم و وی نیز روی صندلی روبروی من نشست. سپس ناگهان بدون هیچگونه بحث و گفتگویی با حالت غیض و خشم به من نگاه کرد و با صدای بلند حرف بدی به من زد.

من که انتظار چنین برخورد و رفتار غیرمنتظره‌ای را نداشتم، از آن رفتار، یکه خوردم بلافاصله بلند شدم و محکم درب را بهم کوبیده دفتر وی را ترک کردم و جمال نیز همراه من بیرون آمد.

من و جمال کمی درباره این رفتار خرازی صحبت کردیم. جمال گفت من نتوانستم بفهمم این چه رفتاری بود؟ سپس به جمال گفتم حالا که ما تا اینجا آمده‌ایم. بد نیست سری به آقای محمد مبلغی اسلامی که دفترش در کانال شبکه دوم قرار داشت بزیم. به محمد تلفن زدیم و او ماشینی فرستاد و ما را به آنجا برد.

قبل از اینکه به ادامه مطلب بپردازم و توضیح دهم که در دفتر آقای مبلغی در شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی چه اتفاقی افتاد. توضیحی در مورد مدیرعامل صدا و سیما آورده می‌شود.

آقای بنی‌صدر ریاست جمهوری طی نامه‌ای به تاریخ ۱۳۵۹/۲/۱۶، به آقای خمینی، از رهبر انقلاب چنین تقاضا کردند:

بسمه‌تعالی

حضور مبارک حضرت آیت‌الله امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران دامت ظلّه العالی
نظر به اوضاع کشور و مقابله قاطع با توطئه‌ها و حوادث ضرور دید بر اساس گفتگوهای مفصلی که حاج احمد آقا به عرض میرسانند خواهان سه امر زیر بشوم:

- ۱- انتخاب نخست‌وزیر با تصویب امام.
- ۲- قوای انتظامی در اختیار و به دستور عمل کنند.
- ۳- دستگاه تبلیغاتی باید برخلاف مصالح کشور و مخالف سیاست جمهوری اسلامی نباشد و آزادی آنان در حدود قوانین اسلامی باید مراعات شود و اطمینان می‌دهد که با وجود همه مشکلات در صورتی که وسایل کار در دسترس و به اختیار باشند، هیچگونه خطری متوجه انقلاب اسلامی و کشور عزیز نخواهد شد. ابوالحسن بنی‌صدر» {۴۲۶}

آقای خمینی رهبر انقلاب پاسخ مستدعیات ریاست جمهوری را بدین شرح ابلاغ کردند: «بسمه‌تعالی، موافقت شد، روح‌الله الموسوی الخمینی، ۱۳۵۹/۲/۱۷» {۴۲۷}

آقای بنی‌صدر متعاقب ابلاغ فوق در تاریخ ۵۹/۲/۲۴، آقای تقی فراخی^۲ را که مدیرعامل هواپیمای ملی بود طی حکمی به سرپرستی صدا و سیما منصوب کرد. متن حکم وی بدین شرح است:

۱- این سر مقاله در تاریخهای ۸، ۱۰، ۱۲ و ۱۳ آبان ۱۳۵۹ منتشر شد.

۲- آقای دکتر تقی فراخی در زمان سرپرستی قطب‌زاده، رئیس دایره حقوقی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بود که بعداً به سرپرستی هواپیمایی ملی «هما» برگزیده شد.

سر مسئولیت ماندم. این بار وضع بدتر شده چرا که در داخل آنان که در بدو امر زیر بار هماهنگی و داشتن یک مرکزیت مشورتی هدایت کننده نمی‌رفتند، حال عملاً علیه مدیریت عامل مخالفت لجوجانه برداشتند لیکن در خارج آنچه به نظر می‌رسد مسئولیت مدیرعامل است که گناهکار اصلی به حساب می‌آید یعنی عملاً مدیرعامل پوششی است بر خطاکاری کسانی که مسئولیتی ندارند اما با تکیه بر مراکز قدرت و در یوزگی سیاسی وسعایت نزد این و آن صحنه گردان تمام بازیها هستند. لذا با توجه به اوضاع حساس مملکت و عدم وجود ابزار و امکانات لازم برای ادامه کار و لزوم وجود مدیریت هماهنگ در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بدینوسیله استعفای خود را تسلیم آن مقام مینمایم و آماده توضیحات می‌باشم... با احترام تقی فراچی ۵۹/۳/۲۷» {۴۲۹}

براساس گزارش رئیس دفتر ریاست جمهوری، استعفای مدیرعامل صدا و سیما جمهوری اسلامی، پذیرفته نشد {۴۳۰} و آقای دکتر فراچی بکار خود ادامه داد.

آقای دکتر تقی فراچی، آقای محمد مبلغی اسلامی را به سمت مدیر شبکه دوم سیما جمهوری اسلامی برگزید. شبکه دوم که در زمان شاه کانال آموزشی بود و بعد از انقلاب هنوز راه‌اندازی نشده بود، آقای مبلغی پس از راه‌اندازی شبکه رسماً آن را در تاریخ شنبه ۷ تیر ماه ۱۳۵۹ همزمان با میلاد مهدی قائم، افتتاح کرد. {۴۳۱} کانال فوق همچنان بصورت کانال آموزشی در جهت تنویر افکار عمومی و بالا بردن سطح آگاهی ملت ایران در زمینه‌های مختلف، تحقیقاتی، برگزاری بحثهای آزاد و میزگردها، سخنرانیها، مصاحبه با صاحب نظران و رله خبر شبکه اول به فعالیت پرداخت. وی در تاریخ ۱۷ مهر ماه ۵۹، آقای مبلغی اسلامی را جهت رسیدگی و حل مشکلات داخلی سازمان صدا و سیما به قائم مقامی مدیرعامل صدا و سیما منصوب نمود {۴۳۲} و وی نیز به رتق و فتق بعضی از امور و وظایف مدیرعامل پرداخت.

آقای مبلغی طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۲۳ مهر ماه ۵۹ از همه مدیران عامل صدا و سیما بعد از پیروزی انقلاب دعوت کرد، تا در بحث آزادی که در رابطه با کارکرد صدا و سیما جمهوری اسلامی و مشکلات و مسائلی که مبتلا به آن سازمان است در تاریخ ۵۹/۸/۱ شرکت کنند و مسائل سازمان را مورد بحث و بررسی قرار دهند. {۴۳۳} مدیران مختلف صدا و سیما بعد از پیروزی انقلاب عبارت بودند از: صادق قطب‌زاده، حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، ابراهیم پاینده، احمد عزیزی، بهزاد نبوی، حداد عادل، محمدعلی هادی، احمد غضنفرپور، تقی فراچی و محمد مبلغی اسلامی، {۴۳۴} تنها آقای قطب‌زاده و مبلغی اسلامی در آن میزگرد شرکت کردند.

آقای فراچی اوایل مهر ماه به سمت سفیر کبیر ایران در چین منصوب گردید اما وی در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۵۹ عازم محل مأموریت خود شد. {۴۳۵} آقای مبلغی در سمت قائم مقام مدیرعامل صدا و سیما، چند نفر از مدیران بخشهای مختلف را از کار برکنار کرده بود. در این رابطه حکم محرمانه‌ای از سوی شورایی عالی دفاع به امضای آقای هاشمی رفسنجانی و رجائی که در ۶ آبان ۵۹ بدست آقای اسلامی رسیده بود {۴۳۶} در آن عنوان شده بود، کسانی که بعد از اول مهر استخدام شده معلق هستند و اخراجی‌های بعد از این تاریخ نیز باید به سر کار خود باز گردانده شوند. نظر به اینکه این حکم محرمانه از جانب شورایی عالی دفاع غیرقانونی بود و در شورای عالی دفاع موضوع مورد بحث و گفتگو قرار نگرفته بود و از طرف دیگر آقای بنی‌صدر فرمانده کل قوا و رئیس شورایی عالی دفاع و سایر اعضاء از آن اطلاعی نداشتند، آقای مبلغی اسلامی در مورد حکم ارسالی از جانب آقای هاشمی از فرمانده کل قوا، صحت آن را استفسار کرد. آقای بنی‌صدر نیز چنین بوی پاسخ داد:

آقای تقی فراچی با توجه به انتخاب دو تن از اعضای شورای سرپرستی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران به نمایندگی مجلس و براساس موافقت امام با پیشنهادهای اینجانب و تمایل و موافقت اکثریت شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران به سمت مدیر و سرپرست صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید. لازم است در تصدی این مسئولیت بسیار سنگین از توجه دقیق بر امور زیر غفلت نکنید:

۱- صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران باید در خدمت خط امام که خط عمومی انقلاب اسلامی است، باشد و حتماً میدان برخوردارها، تسویه حسابهای گروهی نباشد و کسانی که تا این زمان به این کارها مشغول بوده‌اند به کنار گذاشته شوند.

۲- از آنجا که شورای انقلاب به اتفاق آراء ضرورت اسلامی را مورد تأکید قرار داده است، روش‌های تخریبی که ایجاد جبهه اسلام و تفاهم ایدئولوژیک میان گروهها و جو اجتماعی سیاسی کشور را تیره سازد، باید یکسره کنار گذاشته شود. بنابراین سه نوع بحث آزاد می‌تواند انجام گیرد:

الف - بحث‌های ایدئولوژیک به منظور روشن شدن نظام اسلامی برای نسل جوان کشور.

ب - بحث‌های سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی برای نزدیک کردن دیدگاه‌های گرایشهای مسلمانان و تحکیم اساس وحدت اسلامی و یافتن راه حل‌های مشخص برای مسائل روز کشور.

ج - بحث در زمینه سلطه و سلطه‌گری ابرقدرتها و قدرتها به قصد تداوم انقلاب اسلامی ایران و بحث‌های آزاد در سه زمینه بالا با گرایشهای غیراسلامی به قصد هدایت و بخصوص از بین بردن جو خشونت‌های کور و خصومت‌های بی‌منطق، در تنظیم اخبار و در تولید و پخش باید چنان کنید که رویه مرسوم استفاده از صدا و سیما برای تحکیم موقعیت این و یا آن گروه از بین برود و تمامی جامعه مطمئن شود که آنچه می‌شود و یا می‌بیند واقعیت و حقیقت دارد.

صدا و سیما برای جلب اعتماد عمومی رهبری کشور و راهبری نسل جوان مسئول در مسیر زندگی است و برای آن نیست که جو برخورد‌ها را سنگین تر کند و محیطی اجتماعی فراهم آورد که به اعتماد به حال و آینده از همگان سلب شود. توفیق شما را در این خدمت بزرگ از خداوند متعال مسئلت می‌کنم.

رئیس‌جمهور و رئیس شورای انقلاب - ابوالحسن بنی‌صدر
۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۹» {۴۲۸}

آقای فراچی مدیرعامل صدا و سیما، در تاریخ ۵۹/۳/۲۷، استعفای خود را از سرپرستی صدا و سیما تقدیم رئیس‌جمهور کرد که استعفای وی پذیرفته نشد و بکار خود ادامه داد. وی علل استعفای خود را چنین شرح داده است:

«مقام محترم ریاست جمهوری جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر با قبول مسئولیت اداره صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بسیار کوشیدم که اهرمهای لازم را برای شروع کار و به تحرک انداختن چرخ سازمان جمع‌آوری و به مرکز هدایت کننده متصل نمایم. ولی از آنجا که عموماً هر کدام از این اهرمها در اختیار مرکز قدرتی بود که در درون سازمان خود مختار عمل می‌کردند و پذیرای هیچ عامل هدایت کننده‌ای نبوده و نیستند، همچنان که مسبوق هستید ده روز پس از قبول مسئولیت استعفا نمودم، مبادا که عامل تفرقه و شکستگی بیشتر صفوف مسلمین شوند، اما آن استعفا پذیرفته نشد و با قول و قرارهایی دوباره بر

پخش شبکه سراسری دوم (کانال ۲) فرستاد و تلفنی به مسئول آن گفت که فلان برنامه را حذف و بجای آن این برنامه را پخش کنید.

پخش نوار بحث آزاد مدیران عامل

ما در دفتر ماندیم تا اینکه بعد از اتمام اخبار، مسئول اجرای پخش که خانم جوانی بود، اعلان کرد که هم اکنون، بحث آزاد مدیران عامل صدا و سیما پخش می‌گردد. کل این بحث آزاد ۸۰ دقیقه بود، بعد از اینکه مقداری از آن پخش شد، ما آنجا را ترک کردیم و به دفتر ریاست جمهوری رفتیم.

برنامه مثل بمب صدا کرده بود و با وجودی که کسی قبلاً از پخش آن خبر نداشت، هر کسی که برنامه را دیده بود به سایر دوستان و فامیل تلفن زده و خبر داده بود که برنامه را تماشا کنند.

من و جمال کمی بعد به منزلمان برگشتیم و محمد در همانجا ماند، و سپس چند روزی آنجا پنهان بود. برنامه ذکر شده بعنوان بحث آزاد مدیران عامل صدا و سیما، پنجشنبه ۱۵ آبان ۵۹ بعد از اخبار شب از شبکه دوم سیما جمهوری اسلامی پخش گردید در آن بحث آقای مبلغی و صادق قطب‌زاده به دسته‌بندی‌ها و فشارهایی که بر صدا و سیما وارد می‌شده، و مانع می‌گردیده که صدا و سیما در خط حفظ آزادی‌ها و حقوق مردم و استقلال پیش نرود، پرداختند.

آقای قطب‌زاده^۱ لبه تیز حمله خود را متوجه حزب جمهوری اسلامی کرده و بهشتی و حزب را مانع بزرگی بر سر راه آزادی و حکومت مردمی قلمداد کرد و گفت، مثال این حزب، مثال آن عربی است که با طغاری پر از ماست بر لب دریا نشسته بود و قاشق قاشق ماست را به دریا می‌ریخت. مردی سر رسید و گفت بابا! داری چکار می‌کنی؟ آن عرب گفت، دارم دوغ می‌سازم. آن مرد گفت مگر می‌شود با یک طغار ماست، دریا را دوغ کرد؟ وی جواب داد: اما می‌دانی که اگر با این ماست من، دریا دوغ بشود، چه می‌شود؟!

حزب جمهوری که آقایان می‌گویند نظیر همین دوغی است که آن مرد عرب داشت درست می‌کرد. حزب جمهوری اسلامی یک حزب مردمی نیست، حزبی است آلت دست آقای بهشتی و مردم در آن کارهای نیستند.

بد نیست بدانید که حزب جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۹ بهمن ۵۷ اعلان موجودیت کرد و آقای دکتر محمد جواد باهنر یکی از اعضای مؤسس حزب در تاریخ هفتم خرداد ماه ۵۸ در مصاحبه‌ای که در اطلاعات به چاپ رسید، در مورد اینکه حزب چه تعداد عضو دارد پاسخ داد، «خوب شاید الان بیش از دو میلیون عضو دارد.» {۴۴۰} متوجه نبود که دو میلیون عضو یعنی چه؟ در آن زمان کشور ما ۳۵ میلیون نفر جمعیت داشت، و کشور شوروی با داشتن جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون نفر و استقرار حکومت توتالیتر سانتالیزم، حزب کمونیست در سراسر جمهوری‌های شوروی دو میلیون عضو داشت.

بعد از این واقعه، در سطح کشور این دوغ به دوغ قطب‌زاده مشهور شد و همه جا دوغ قطب‌زاده ورد زبانها بود.

بازداشت آقای قطب‌زاده

متعاقب پخش بحث آزاد از شبکه کانال ۲، آقای اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب مرکز، با تئانی و همدستی دوستان حزبی، بویژه آقای بهشتی، همان شب حدود ساعت ۴ صبح به منزل آقای قطب‌زاده ریخته و

۱- در مورد اعدام قطب‌زاده و اسرار و چگونگی آن نگاه کنید به کتاب اوین، از محمد جعفری، جلد اول، ص ۳۳۵ - ۳۳۳ و جلد دوم، ص ۱۱۹ - ۱۱۷.

آقای محمد مبلغی اسلامی

قائم مقام مدیرعامل صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

در مورد سؤال شما درباره متنی که به امضای آقایان رجائی و آقای هاشمی رفسنجانی از طرف شورایی عالی دفاع نوشته شده است، جواب اینست که این امر در شورایی عالی دفاع طرح نشده و اسناد شورایی عالی دفاع باید به امضای رئیس شورا ابلاغ گردد. و همچنین به آقایان در این زمینه مأموریتی داده نشده است. بدیهی است کلیه کارکنان باید رعایت قوانین و مقررات را بنمایند. رئیس جمهوری و رئیس شورایی عالی دفاع ابوالحسن بنی‌صدر {۴۳۷} (پیوست سند شماره ۱۵)

آقای مبلغی نیز به نامه غیرقانونی آقایان رجائی و هاشمی بنام شورایی عالی دفاع توجهی نکرد و به کار خود ادامه داد. و در این رابطه از جانب طرفداران و عاملان حزب جمهوری، در صدا و سیما جار و جنجال برپا شده بود و خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی که برای تهیه گزارش به آنجا رفته بود، مورد ضرب و شتم قرار گرفته که گزارش مشروح آن در انقلاب اسلامی تحت عنوان «در جام جم بر ما چه گذشت» آمده است. {۴۳۸}

بر کنار شده‌ها از جمله آقای هادی ندیمی بر حزب جمهوری اسلامی خیلی گران آمد و لذا در تاریخ ۷ آبان ۵۹، صبح به هنگام ورود قائم مقام رادیو تلویزیون در مقابل درب ورودی جام جم به دستور آقای عبدالله نوری دو پاسدار بسوی وی اسلحه گشودند و از ورود وی به دفتر کار خود مانعت بعمل آوردند.

آقای مبلغی اسلامی که باتفاق معاون امور برنامه‌ریزی و تولید سازمان قصد ورود به محل کار خود در ساختمان جام جم را داشتند به دستور آقای امانی و حجت‌الاسلام عبدالله نوری مدیر اطلاعات و اخبار شورایی عالی دفاع به سوی آنها تیراندازی کردند که پس از ایجاد سر و صدا و بیرون آمدن کارکنان و ازدحام جمعیت آنها توانستند به دفتر کار خود بروند.

اینجانب به هنگام حادثه در سفر بودم وقتی از سفر برگشتم و به تحریریه روزنامه رفتم و از خبرهای تازه پرسیدم، بچه‌ها و خود محمد مسئله برخورد و تیراندازی در صدا و سیما را برایم توضیح دادند. گفتم با وجود چنین برخوردی حتی شما خبر آن را منتشر نکرده‌اید. بلافاصله گزارشی از چگونگی جریان تیراندازی بسوی قائم مقام مدیرعامل صدا و سیما تهیه گردید و تحت نام «تیراندازی بسوی قائم مقام» روز بعد در روزنامه انتشار پیدا کرد. {۴۳۹}

به اصل مطلب و آنچه در دفتر آقای مبلغی گذشت برمی‌گردم. در دفتر آقای مبلغی بعد از احوالپرسی و صحبت از اینطرف و آنطرف و تبادل اطلاعات، آقای مبلغی گفت میزگردی از مدیران عامل صدا و سیما، در مورد کار رادیو و تلویزیون و بعضی از مسائل جاری کشور تهیه کرده است و اضافه کرد اگر می‌خواهید، می‌توانید آن را در اطاق آزمایش ببینید. به آن اطاق رفتیم و فیلم ضبط شده میزگرد را برای ما گذاشت. بعد از آنکه فیلم را تماشا کردیم، به دفترش بازگشتیم و در مورد آن کمی با هم بحث کردیم. سیدجمال در این بین از فرط خستگی خوابش برد. من به محمد گفتم که آیا قصد داری این میزگرد را از شبکه سراسری پخش کنی؟ جواب داد آری! گفتم حال که چنین قصدی داری، بهتر است که همین امشب آن را پخش کنی. چون با وضعیتی که پیش آمده و با این سر و صداها، معلوم نیست که بعد از این، چنین امکانی داشته باشی و شاید همین فردا، از آمدن تو به جام جم و صدا و سیما جلوگیری شود.

او هم قبول کرد و دستور داد نوار را آماده کردند و آن را به مرکز

همه اسناد و مدارک موجود را برداشته و آقای قطب‌زاده را بازداشت و به زندان اوین منتقل کردند. و چون آقای محمد مبلغی را در منزلش نیافته بودند، اطلاعاتی داده که خودش را به دادستانی اوین معرفی کند، اما آقای جهانگیر مجیدی با جنافش که معاون وی در کانال ۲ بود را دستگیر و به اوین منتقل کردند. بدنبال دستگیری و بازداشت آقای صادق قطب‌زاده بعثت پخش بحث آزاد تلویزیونی سیل اعتراضها و طومارها، از سراسر کشور بلند شد. همه شخصیت‌های ملی و مذهبی آزاده به این عمل لاجوردی شدیداً اعتراض کردند.

آقای مهندس بازرگان طی نامه که برای مطبوعات فرستاد و در مطبوعات به چاپ رسید با عنوان «معالجه دندان درد با مشت و چکش» نوشت: «هر دم از این باغ بری می‌رسد / تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد / بازداشت قطب‌زاده که در برخورد اول به افسانه و شایعه شباهت داشت با کمال تعجب واقعیت پیدا کرد: کاری ندارم که روش گذشته آقای قطب‌زاده چگونه بوده و مصاحبه اخیر در تلویزیون تا چه حد معقول و خالی از ایراد باشد، امر مسلم این است که برنامه زنده نبود و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران می‌توانسته است پخش نکند. اما درد بزرگ در این است که چطور گردانندگان انحصارگر ما فکر نکرده‌اند که عمل آنها چه اثر وحشتناک بلحاظ احساسی عدم امنیت و بی‌اعتبار کردن قانون اساسی در مردم سرا پا ایمان و امید و فداکاری ایجاد می‌کند و چه قضاوتی دنیای خارج که هدف صدور انقلاب ما هستند خواهند نمود. وقتی با چنین سادگی و افتضاح یک مبارز کهنه کار، عضو شورای انقلاب، مدیرعامل رادیو و تلویزیون و وزیر خارجه جمهوری اسلامی توقیف و توهین می‌شود، دیگر چه آبرو برای اسلام و انقلاب باقی خواهد ماند؟! جداً و استرحاماً از مقام رهبری انقلاب خواهان دخالت جبران و جلوگیری از این تجاوز هستیم. ربنا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین» {۴۴۱}

روزنامه‌ها و بویژه انقلاب اسلامی و میزان اعتراضات و نظرات را نسبت به دستگیری غیرقانونی آقای قطب‌زاده سازماندهی کردند. آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور شدیداً به این عمل دادستانی انقلاب اعتراض کرد. و توسط آقای علی امیرحسینی به آقای خمینی پیغام فرستاد و گفت: این عمل آقای لاجوردی نه تنها آبروی شما و اسلام و انقلاب را در خارج و داخل کشور برده است و می‌برد بلکه لکه ننگی بر دامن قوه قضائیه شما بر جای خواهد گذاشت که پاک شدنی نیست.

بعد از اینکه آقای امیرحسینی با آقای خمینی ملاقات کرد و پیغام آقای بنی‌صدر را رساند و با آقای خمینی در مورد آزادی هر چه زودتر آقای قطب‌زاده صحبت کرد. آقای خمینی در ضمن صحبت به آقای امیرحسینی گفت، سلام مرا به آقای بنی‌صدر برسانید و بگوئید انشاءالله درست می‌شود و سپس گفت: حال آقای مبلغی چطور است؟ و می‌خواست با این جمله برساند که من خبر دارم که وی در دفتر ریاست جمهوری مخفی است. {۴۴۲}

در هر حال وقتی آقای خمینی، دادستانی و حزب جمهوری اسلامی با سیل اعتراضات مردم، همه ملیون و روحانی‌های آزادیخواه مواجه شدند، به فاصله کمتر از چهار روز آقای قطب‌زاده آزاد گردید^۱ و بار دیگر در فروردین ماه سال ۶۰ هنگامی که روزنامه میزان را بستند و مدیر آن توقیف شد، بر اثر متحد عمل کردن نیروهای ملی - مذهبی، نیروی ارتجاع عقب‌نشینی کرد و حکم آزادی مدیر روزنامه و منع توقیف روزنامه صادر شد.

اما افسوس که باز هم ملیون، ملی مذهبی‌ها و روحانی‌های آزادیخواه از رویدادها و نتیجه و تجربه آن درس نیاموختند.

۱- آقای قطب‌زاده، در تاریخ دوشنبه شب ۱۹ آبان ۵۹ آزاد گردید. انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۰ آبان ۵۹.

مسئله انحصارگری و قبضه کردن قدرت از طریق اعدام، مصادره اموال، زندانی کردن، چماقداری و... به اندازه‌ای روشن بود که آقای قدوسی دادستان کل انقلاب، در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۱۹ آبان ۵۹، از صدا و سیما پخش گردید، بی‌پرده و آشکار آن را ذکر کرده است. وی در رابطه با بازداشت قطب‌زاده و دفاع از عمل دادستانی می‌گوید:

«... من نمی‌توانم بگویم که آقای قطب‌زاده در این جهت حسن نیت داشته یا سوء نیت اما برداشت مردم از این مسئله چی بوده؟ شما که می‌گوئید انجمن‌های اسلامی درست نیستند دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اینها توده‌ای‌ها و فدائی‌ها باهاشان قاطی شده‌اند، به اعدامها که حمله می‌کنی، به مصادره‌ها که حمله می‌کنی پس چی در این مملکت می‌ماند و مردم به چی دلخوش باشند.» {۴۴۳}

تصور نشود که این فقط نظر آیت‌الله قدوسی، دادستان کل انقلاب است. نه! در حقیقت این راه و روش قبضه کردن قدرت و به انحصار در آوردن آن تحت نام اسلام است. ۲۵ روز بعد از گفته آقای قدوسی، آیت‌الله گیلانی قاضی‌القضات شرع و لاجوردی دادستان انقلاب، در مصاحبه رادیو تلویزیونی گفتند، از اینکه تا بحال کم کشته‌اند از ملت اظهار شرمساری و استغفار می‌کنند و می‌گویند اینکه ما تا به حال مدارا کرده‌ایم، با اختیار خود نبوده و قاطعیت ما را بعداً خواهید دید. در این مصاحبه آیت‌الله گیلانی قاضی‌القضات اوین و حاکم شرع گفت: «لینین پس از پیروزی انقلابش ۸ میلیون نفر را کشت در حالیکه آمار محکومین به اعدام دادگاههای انقلاب مرکز پس از پیروزی انقلاب با احتساب گروه فرقان، کودتاچیان، فقط ۳۳۷ نفر می‌باشد.» {۴۴۴} وی افزود: «ای ملت ایران ما از شما خجالت می‌کشیم که با دشمنان شما ملایمت کردیم. ما شرمساریم که با دشمنان شما مسامحه کرده‌ایم. همان‌طوری که شما شنیدید امام چند ماه قبل گفت که من استغفار می‌کنم ما انقلابی عمل نکرده‌ایم چطور فقط ۳۳۷ نفر از پیروزی انقلاب در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز که مرکز دادگاههاست از طاعیان به کشتن رفته‌اند آنهم یک گروه از اینها فرقانی بوده‌اند و گروه دیگر از کودتاچی‌ها یعنی اگر زانی‌ها و سردسته خرابات را هم کم کنیم آمار اعدام شدگان زیر دویست نفر است. این جای خجالت نیست برای دادگاه انقلاب اسلامی مرکز که همین جا من و دادگاه از مردم استغفار می‌کنیم که با دشمنان این ملت و اسلام مدارا شد. این مدارا شدن هم به اختیار نبوده.» {۴۴۵}

در همین مصاحبه آقای لاجوردی گفت: «اگر ضد انقلاب می‌بیند که ما با او مماشات می‌کنیم این نه به دلیل ضعف ماست به من می‌گویند که رأی فلان دادگاه نشان ضعف دادگاه است. خود همین آقایان ضد خلق‌هایی که دستگیر شده‌اند و مدارک از جیبشان درآمده می‌گویند آهای بچه‌ها مواظب باشید رژیم بسیار ضعیف است به چریک فدائی خلق با همه مدارک مکشوفه ۵ سال زندان داد.»

نشان دهنده ضعف این دادگاههاست و ضعف دادگاه نشان دهند سستی رژیم، دیگه خبر ندارد که اگر ما داریم با این بچه‌ها مماشات می‌کنیم این مماشات صرفاً در این رابطه است که میدان برایش باز باشد، هر قدر می‌خواهد جنایتش را بکند تا اگر زیر نقاب و زیر پرده چهره‌اش مخفی دارد آن چهره‌اش برای مردم روشن شود. اگر امام اشاره‌ای بکنند آن وقت‌ها قاطعیتی از دادسرای انقلاب خواهند دید که در تاریخ نمونه‌اش نباشد.» {۴۴۶}

آقای لاجوردی، که آقای خمینی و مابقی سران روحانی حاکم را می‌شناخت، حقیقی را بر زبان آورده است که زمانی نه چندان دور، با اشاره آقای خمینی کشتارهایی خواهد شد که در تاریخ نمونه نداشته است. شما در هیچ تاریخی در جهان نمی‌بینید که ۲۴۰۰ یا ۳۴۰۰ نفر زندانی را که محکوم شده و در حال کشیدن زندان خود بوده‌اند، در عرض

چند شب کشتار کرده باشند. حزب جمهوری اسلامی و روحانیت انحصار طلب واهمه داشتند که اگر نهضتی‌ها، مصدقی‌ها، روحانیون آزادیخواه و بنی‌صدری‌ها، با هم متحد شوند و به عمل برخیزند، نه تنها دست همه آنان رو خواهد شد بلکه از جامعه نیز حذف خواهند گردید و آقای هاشمی رفسنجانی، این نگرانی را بدین صورت بیان کرده است. وی در کتاب انقلاب و پیروزی می‌گوید: «با پیروزی بنی‌صدر در انتخاب ریاست جمهوری، اعضای نهضت آزادی که تا این تاریخ با او مخالف بودند و حتی نمی‌خواستند وی جزو اعضای شورای انقلاب باشد و حاضر نبودند، کوچکترین مسئولیتی در دولت موقت به او بدهند، به او تمایل پیدا کردند و روزهای آینده را در ائتلافی نانوشته به حمایت و پشتیبانی از او پرداختند.» {۴۴۷}

قدرت‌طلبان که هدف را تصاحب اهرمهای قدرت می‌گردانند، از این حقیقت غافل هستند که اگر دو گروه یا دو شخص مخالف یکدیگر باشند و یکی از آنها مسئولیت خطیر اداره کشور را بعهده گرفت، اولاً موظف است که حقوق موافق و مخالف خود را یکسان رعایت کند و طرف مقابل نیز اگر بدنبال آزادی و حقوق آحاد ملت خویش است باید تا جایی که مسئول پاسدار ارزشها است، از کسی که مسئولیت بدوشش نهاده شده پشتیبانی کند.

آقای هاشمی خود بهتر می‌داند که اگر این دو گروه براساس توافق و میثاقی و لو نا نوشته آن هم در بعضی از موارد عمل می‌کردند و جامعه آنها را متحد و یکپارچه می‌دید، قطعاً آنچه روی می‌داد، مخالف اهداف حزب جمهوری اسلامی و روحانیت انحصارطلب بود.

از اواخر شهریور ۵۹ به بعد، حزب جمهوری با تمام امکانات و اهرمهای قدرتی که در دست داشت، مصمم شده بود بهر وسیله ممکن و با هر هزینه‌ای و بقول آقای حسین خمینی که نقل کرد، گفته‌اند:

«نصف ایران برود، بهتر است از اینکه بنی‌صدر در جنگ پیروز باشد.» {۴۴۸} در خط مقابله جدی با بنی‌صدر و مهار وی و یا حذفش گام برداشتند و این نقشه بدون چراغ سبز آقای خمینی امکان پذیر نبود.

اولین تغییر رویه و مقابله در تغییر موضع آقای بهشتی در مورد حل بحران گروگان‌گیری آشکار گردید. وی که در تاریخ ۵ شهریور، در مصاحبه با صدا و سیما، گفت: «نگهداشتن گروگانها در ایران نفعی عاید ما نمی‌شود.» {۴۴۹} در ۲۶ شهریور، در رابطه با گروگان‌گیری و عامل نیرومند مؤثر براستقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افزود، «آنقدر گرانبه‌است که تحمل هر نوع خسارت دیگر از این باب در راه آن آسان است. چه رسد به اینکه اصولاً در پرتو این اقدام حتی سودهای اقتصادی هم برده‌ایم.» {۴۵۰}

طبق اسناد متعددی که هم اکنون در دست است با موافقت آقای خمینی و با دور زدن آقای بنی‌صدر جهت حل بحران گروگان‌گیری و آزادی گروگانها، بدنبال قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان رفته‌اند {۴۵۱} و براساس قرار و مدار پنهانی با آنها، آزادی گروگانها را تا زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، جهت شکست کارتر و پیروزی ریگان با تعللهای عمدی آن را به تأخیر اندخته {۴۵۲} و بعد با تعجیل غیرقابل باور قرارداد الجزایر را که خود آمریکایی‌ها، به آنها دیکته کرده بودند، امضاء کردند {۴۵۳} و با این عمل به حساب خودشان:

۱- یا ریاست جمهوری را زیر بار امضاء و تأیید آن قرارداد می‌بردند که در اینصورت برایشان تحصیل حاصل بود.

۲- یا ریاست جمهوری به مخالفت جدی با آن می‌ایستاد که باز در اینصورت با آقای خمینی در تقابل قرار می‌گرفت.

و در هر دو صورت حزب جمهوری و روحانیت حاکم قدرت را به انحصار خود در می‌آورد. درباره گروگان‌گیری که از امهات رویدادهای پس

از پیروزی انقلاب است که بلوکه کردن دارائی‌های ایران، تحریم اقتصادی، انزوای کامل سیاسی، تحمیل جنگ به کشور، امضاء قرارداد اسارت بار الجزایر و سرانجام جام زهر نوشیدن آقای خمینی رهبر انقلاب را پی‌آورد، گفتنی‌ها درباره آن در کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب تحول انقلاب از آزادی به استبداد ۲» به تفصیل آمده است و بدین علت در اینجا به همین مختصر قناعت می‌شود.

برای هر چه تنگتر کردن حلقه محاصره ریاست جمهوری، تا پایان آبان ماه ۵۹، حزب جمهوری، دولت و مجلس تحت امر، سرانجام دست آقای بنی‌صدر را از دخالت در امور صدا و سیما قطع کردند و صدا و سیما یک دست به انحصار روحانیت حاکم در آمد. روحانیت سلطه‌گر، از سخنرانیهای خارج از حلقه قدرت خود چه وسیله کلاهی‌ها و چه روحانیان مستقل احساس خطر جدی کردند. زیرا اگر سخنرانیهای آگاهی بخش آزادیخواهان تداوم پیدا می‌کرد. و مردم در جریان کامل وضعیت کشور و حقیقت دین از دست دین ستیزان قرار می‌گرفتند، امور بسیاری از کنترل آنان خارج می‌شد. به این علت علاوه بر مسائلی که وجود داشت از آذر ماه بعد حمله به سخنرانیها و اخلال در آنها، چماقداری و مورد ضرب و شتم قرار دادن سخنرانان خارج حلقه حزب جمهوری و مردم شرکت کننده در سخنرانیها که همگی از یک مرکز فرماندهی که آنهم حزب جمهوری و روحانیت انحصارطلب بود نشأت می‌گرفت، شروع شد.

ایجاد بلوا و اخلال

در هشتم آذر، در مشهد، با صحنه‌سازی استنادار غفوری فر و سپاه، کوشش در اخلال سخنرانی آیت‌الله لاهوتی و آقای سلامتیان کردند و تعداد مشخصی برای بر هم زدن سخنرانی، در بین جمعیت شعار مرگ بر لاهوتی، درود بر بهشتی، منافق حیا کن تریبون را رها کن، خمینی می‌رزدم لیبرال می‌لرزد و... سر دادند، {۴۵۴} که با بی‌توجهی مردم روبرو شد و سخنرانان به سخنرانی ادامه دادند. بعد از آن، همان اخلال‌کنندگان عکسی از آیت‌الله منتظری را پاره کردند {۴۵۵} و سپاه و بعضی از ارگانهای تحت فرمان استنادار و احسینا! راه انداختند که به ولایت فقیه توهین شده است و اسلام از بین رفت. دنباله سناریو در اصفهان اجراء شد و بدین ترتیب که این بار به عکس آقای خمینی در یک سخنرانی توهین کرده {۴۵۶} و تلویزیون از آن حرکت فیلمبرداری و در مرکز سیمای اصفهان به نمایش گذاشته شد. {۴۵۷} در پی آن در تهران و قم و اصفهان سر و صدا راه انداختند که به ساحت مقدس روحانیت و ولی‌فقیه توهین شده است که در پی آن آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان طی اطلاعیه‌ای در اعتراض به پاره کردن عکس آیت‌الله منتظری و اهانت به ولی‌فقیه در تاریخ ۲۴ آذر ۵۹، اصفهان را ترک کرد. {۴۵۸}

متعاقب آن، نهادهای انقلابی و ائمه جمعه در روز ۲۷ آذر ۵۹ که روز شهادت دکتر مفتاح، روز وحدت روحانی و دانشجو بود، به مناسبت تجدید عهد با رهبر و محکوم کردن اهانت به ولایت فقیه، اعلام راهپیمایی سراسری کردند. {۴۵۹}

در روز چهارشنبه ۲۶ آذر برای کامل کردن توطئه، آقای پرورش نایب رئیس مجلس که آن روز جلسه مجلس را اداره می‌کرد، اعلام کرد، «برای اینکه بار دیگر ملت ما هماهنگی خودش و اراده خودش را به جهانیان ثابت کند، روز پنجشنبه (۲۷ آذر. ن) راهپیمایی خواهد بود و بدین منظور مجلس نیز روز پنجشنبه تعطیل خواهد بود.» {۴۶۰}

طبق برنامه طرح ریزی شده، قرار بود که در قطعنامه پایان راهپیمایی از رهبر انقلاب خواسته شود که آقای بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کند.

آقای رشید صدر الحفظی که در دفتر ریاست جمهوری در قسمت اسناد و مدارک فعال بود، از قطعنامه راهپیمائی که در حزب جمهوری اسلامی تهیه شده بود بموقع مطلع شده و متن آن را بدست آورده بود.^۱ موضوع را با آقای علی امیرحسینی مسئول کمیسیون روحانیت و چند نفر دیگر در میان گذاشت. آقای بنی‌صدر در جبهه بودند آقای امیرحسینی تلفنی مطلب را به اطلاع ایشان رسانید و گفت که در تظاهرات پنجشنبه ۵۹/۹/۲۷ در قطعنامه پایانی آن از آقای خمینی درخواست شده است که بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کنند. لطفاً بیائید تهران تا قبل از انجام کار، برای پیشگیری آن اقداماتی بشود.

آقای بنی‌صدر پاسخ دادند که من با جبهه خارجی در جنگ هستم و آن را رها نمی‌کنم که بیایم و به امور داخلی بپردازیم. فعلاً باید به مسأله جنگ بپردازم. آقای امیرحسینی، گفت اینهم قسمتی از جنگ است و اگر نیائید و اقدامی برای پیشگیری آن نشود و قطعنامه با آن وضعی که دارد، خوانده شود، تأثیر قطعی بر تضعیف فرماندهی کل قوا خواهد داشت و قطعاً در جبهه‌های جنگ هم تأثیر منفی بر جای خواهد گذاشت.

آقای بنی‌صدر پاسخ داد من جبهه جنگ را رها نمی‌کنم و فعلاً در صدد آماده‌سازی و اجرای چند پروژه هستم و نمی‌توانم به تهران بیایم. از ایشان سؤال شد که ما خودمان برای خنثی‌سازی آن دست به اقداماتی بزینم. پاسخ دادند: خودتان هر کاری می‌خواهید بکنید.^۲

آقای امیرحسینی توضیح داد که من فوراً به قم رفتم و با آیات عظام گلپایگانی و نجفی مرعشی ملاقات و مذاکره کردم. ابتداء در منزل آیت‌الله گلپایگانی با آیت‌الله زاده (جواد آقا) گفتگو کردم و خطری را که اگر آقای بنی‌صدر تضعیف بشود و یا کناره‌گیری کند، کشور و حتی مراجع و از جمله پدرتان را نیز در برمی‌گیرد برایشان توضیح دادم. سپس ایشان پیش آیت‌الله رفت و آمد بیرون و گفت مطالب را با پدرم در میان گذاشتم و حال شما خودتان بروید و مسائل را برایشان توضیح دهید. خدمت آقا رسیدم و به ایشان عرض کردم که شما می‌دانید عده قلیلی در لباس روحانیت در صدد قبضه کردن قدرت هستند و هدفشان این است که از آقای خمینی بخواهند که آقای بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کنند و در نهایت وی را وادار به کناره‌گیری کنند. و شما مطلع هستید که در وضعیتی که جنگ خارجی کشور را تهدید می‌کند. این عمل چه وضعیتی در جبهه‌های جنگ بر جای می‌گذارد و اگر آقای بنی‌صدر تضعیف و یا از فرماندهی کل قوا عزل بشود نه تنها کشور بطرف سقوط می‌رود بلکه دامنه خطر متوجه آیات عظم نیز می‌شود و شما را نیز رها نخواهند کرد و در کشوری که بعد از ۲۵۰۰ سال نتوانند اولین رئیس‌جمهور خود را تحمل کنند، دیگر چه کس توانایی آماده پذیرش مسئولیت می‌شود.

ایشان ابتداء گله‌ای کردند و گفتند که آقای بنی‌صدر به قم آمده‌اند و به منزل حسینعلی منتظری رفته‌اند، اما نیامده‌اند یک سلامی با من بکنند. می‌شود فهمید که چرا با آیت‌الله شریعتمداری تماس نگرفته‌اند ولی با من چرا؟ پاسخ داده شد که هم اکنون وقت این گلایه‌ها نیست و خطر همه جانبه متوجه کشور است و شما نیک می‌دانید. حتی برای حفظ خودتان که شده باید اقدامی عاجل بفرمائید ایشان قبول کرد و گفت چشم، همین امشب نامه می‌نویسم و از آقای خمینی می‌خواهم که خودشان جلو این قضیه را بگیرند و قطع می‌دانم که چون تا بحال من چیزی به ایشان رجوع نکرده‌ام، عمل خواهند کرد. نامه را فردا اول وقت می‌دهم به آقا جواد ببرد تهران و بدست آقای خمینی برساند.

۱- نقل از آقای علی امیرحسینی.

۲- همان موقع آقای امیرحسینی مطلب را به اینجانب منتقل کرد و به اتفاق به آقای بنی‌صدر تلفن کردیم.

بعد از آن به منزل آیت‌الله نجفی رفتم و همان مسائل را با ایشان در میان گذاشتم و گفتم که قرار شده است آیت‌الله گلپایگانی نامه‌ای برای آقای خمینی بفرستند و از ایشان بخواهند که جلو این مسائل را بگیرند. آقای نجفی پاسخ دادند: من هر کاری که آقای گلپایگانی صلاح بدانند و بکنند من هم موافق هستم و در انجام آن کوتاهی نخواهم کرد و من هم نامه‌ای برای آقای خمینی می‌نویسم و می‌دهم برای ایشان ببرند. قبل از اینکه آقا زاده گلپایگانی نامه پدرشان را بدست آقای خمینی برسانند، نامه را برایم تلفنی خواند، نامه‌ای محکم و مستدل بود که مضمون آن بقرار زیر است:

حضرت آیت‌الله خمینی دامه توفیقانه وقتی کشور با جنگ خارجی روبروست و ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر ارتش را بازسازی کرده و تهاجم نیروهای اشغالگر را متوقف و بخشی از اراضی اشغالی را پس گرفته و به خوبی جبهه‌های جنگ را هدایت کرده است. تضعیف ایشان، تضعیف اسلام و جمهوری اسلامی است و اگر شما اجازه بدهید اولین رئیس‌جمهور بدست عده قلیلی که درصدد، تضعیف و برکناری ایشان هستند در کار خود موفق بشوند، دیگر چه کسی حاضر به پذیرش مسئولیت است من مصراً از شما می‌خواهم که خود جلو این اعمال را بگیرید که در غیر اینصورت من مسئول هستم که خودم نظر شرع را اعلام کنم.^۳

سپس با بیت آیت‌الله شیرازی در مشهد تماس گرفتم و چون همیشه بین مراجع یک نوع رقابتی موجود بوده است. به آسید محمدعلی فرزند ایشان گفتم مسأله از این قرار است و آقایان گلپایگانی و نجفی قرار است که برای جلوگیری از تظاهراتی که هدفش تضعیف ریاست جمهوری و فرماندهی کل قواست نامه‌ای برای آقای خمینی بنویسند و از ایشان بخواهند که از آن جلوگیری کنند. ایشان با پدرشان صحبت کردند و بعد از آن من به خود ایشان مسائل را توضیح دادم و ایشان نیز گفتند، فوراً نامه‌ای می‌نویسم و به آسید محمدعلی می‌دهم ببرند تهران و به آقای خمینی برسانند. آیت‌الله قمی نیز موافق بودند. خلاصه بغوریت همه مراجع بسیج شدند و جداگانه نامه‌هایی جهت جلوگیری از راهپیمائی که به منظور تضعیف رئیس‌جمهور و فرمانده کل قواست جلوگیری بعمل آوردند. {۴۶۱} ساعت ۸/۳۵ صبح چهارشنبه ۲۶ آذر ۵۹ گروهی از طلاب که درسهای خود را تعطیل نموده بودند و با شعار «کوبنده قدری ولایت فقیه است، ضد سپهسالاری ولایت فقیه است» {۴۶۲} در مقابل منزل آیت‌الله گلپایگانی تجمع نمودند و یکی از طلاب حوزه در مقابل آیت‌الله گلپایگانی اظهار داشت: «ما فرزندان روحانی حضرت آیت‌الله گلپایگانی بوده و هستیم و همیشه در کارهایمان از ایشان کسب تکلیف نموده‌ایم، اینک با این مشکل روبرو شده‌ایم که دیروز در قم و مشهد و امروز در اصفهان مقام روحانیت را می‌کوبند و تصاویر امام را پاره کرده و به مقام ولایت فقیه توهین می‌کنند. ما از حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی خواستار رهنمودهای لازم هستیم. حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی با اظهار تأسف از مسائل جاری اظهار داشتند همین‌طور که در آغاز این اختلافات ضمن تلگرافی به حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی نیز گفته‌ام، این مسائل اثرات سوء دارد و رفع این اختلافات جز از شخص امام، از عهده کس دیگری بر نمی‌آید. به هر حال باید اقدامات لازم را بعمل آورده و با تهران هم مرتب تماس می‌گیریم و با آقایان قم هم تماس می‌گیریم تا هر چه زودتر رفع اختلاف بشود» {۴۶۳}

در چند روز گذشته، هدف اصلی راهپیمائی بطرق مختلف در جراید کشور و سایر منابع و رسانه‌ها منعکس گردیده بود و آقای خمینی که از تمامی آنها مطلع بود با مواجه شدن با مخالفت عمومی تمامی مراجع

۳- تا اینجا تماماً همه را آقای امیرحسینی نقل کرده است.

تقلید و سایر روحانیون و اشخاص غیر وابسته و آزاد، احساس خطر کرده و در آن شرایط انجام راهپیمایی را به صلاح ندیده بود، از جانب ایشان دفترشان طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۵۹/۹/۲۶، راهپیمایی را لغو کرد. متن اطلاعیه به قرار زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«پیرو اطلاعیه‌های متعدد و بسیاری که از طرف حضرات آقایان حجج اسلام و علمای اعلام شهرستانها دامت برکاتهم و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و انجمنها، گروهها و شخصیت‌های محترم دیگری که در مورد راهپیمایی روز پنجشنبه دهم ماه صفر برابر ۵۹/۹/۲۷ اعلام شده بود حضرت امام خمینی مد ظله العالی ضمن تشکر و سپاسگزاری صمیمانه از احساسات و عواطف همگی آنان فرمودند با توجه به حساسیت زمان و مقطع فعلی که ما گرفتار مسأله جنگ با دشمن اسلام هستیم و باید به مسائل و مشکلات مملکتی بپردازیم و با توجه به اینکه بارها اعلام کرده‌اند که اگر به من و یا عکس من اهانت شد مردم عکس‌العملی نشان ندهند، بدین وسیله از عموم آنان تقاضا می‌شود از راهپیمایی که قرار است باین عنوان انجام شود صرفنظر نمایند و به کارهای مهم و رفع مشکلات دیگری که دارند بپردازند و حتی‌الامکان مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند ضمناً فرمودند: از جناب حجت‌الاسلام آقای حاج سیدجلال‌الدین طاهری دامت افاضاته تقاضا می‌کنم، تا به درخواست اهالی محترم اصفهان بدین شهر بازگشته و کماکان به اقامه نماز جمعه و ارشاد مردم ادامه دهند و ارگانهای انقلابی هم که اعلام تعطیل نموده‌اند به کارهای عادی خود مشغول گردند. از خدای تعالی توفیق همگان و پیروزی کامل مسلمانان را بر دشمنان اسلام مسئلت می‌نمائیم. بتاريخ ۹ صفر ۱۴۰۱ برابر با ۵۹/۹/۲۶ دفتر امام خمینی» {۴۶۴}

قبلاً هم برای گرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس‌جمهور توطئه شده بود و آقای بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای حسین خمینی به تاریخ ۵۹/۹/۸ خاطر نشان کرد «راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می‌رسید، اگر صحبت‌هایی که درباره عزل رئیس‌جمهوری قبل از تاسوعا شده است و در آن روز بصورت درس قانون اساسی مطرح شده است، و اگر... شما که در خوزستان هستید، بگوئید چه پیش می‌آید؟» {۴۶۵} در این رابطه آیت‌الله خادمی رئیس حوزه علمیه اصفهان بدرستی گفت: «این عمل رادبو و تلویزیون هم که این تبلیغات را کرده توطئه بوده است. والا کسی عکس امام را پاره نکرد، بیش از ۱۰۰ عکس امام آنجا بود و هیچکس اعتراض نداشت و فقط پائین یک عکس امام پاره شده بود که آن را در تلویزیون نشان دادند تا فساد راه اندازند و الحمدالله جلو آن گرفته شد.» {۴۶۶}

اقدامات بعدی در رابطه با مراجع تقلید

بعد از ختم غائله راهپیمایی و جلوگیری از آن، کار خاتمه نیافته بود و حزب جمهوری و ایادی آنها در ارگانهای مختلف، هر روز به بهانه‌های ساختگی کوشش در قبضه کردن قدرت و همراه کردن آقای خمینی با خود داشتند. به این علت قبلاً آقای امیر حسینی و اینجانب (محمد جعفری) با دو نفر از دوستان دیگر^۱ در این رابطه با هم تبادل نظر کرده بودیم و به این نظر رسیدیم که اگر ما بتوانیم موفق بشویم که مراجع تقلید را با هم یکجا جمع کنیم و آنها مسائل مملکتی را با هم گفتگو کنند

۱- این دو نفر آقایان محمد مبلغی اسلامی و عبدالباقی آیت‌الهی هستند.

و سرانجام نظرشان را نسبت به اعمال خلاف اسلام کمیته‌ها، سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب و ظلم و تعدی که این ارگانها نسبت به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، اعلام کنند و از آقای خمینی بخواهند که از انجام آن جلوگیری بعمل آورند. این عمل یک نوع حمایت و پشتیبانی از ریاست جمهوری تلقی خواهد شد و هم دست آقای خمینی را برای جلوگیری از اعمال خلاف ارگانهای تحت فرمان حزب جمهوری اسلامی بیشتر باز می‌گذارد.

قبل از این جریان در سفرم به مشهد، در این رابطه به اتفاق آقای دکتر دوستکام نماینده ریاست جمهوری در استان خراسان با آیت‌الله قمی و شیرازی گفتگو کرده بودم. آیت‌الله قمی می‌گفت: شما در هر جایی که بگوئید من حاضرم با سایر مراجع جمع شوم. شما ترتیب کار را بدهید. من آماده هستم. {۴۶۷}

آیت‌الله شیرازی هم قول داده بود، در صورتی که سایر مراجع حاضر باشند، من مخالفتی نخواهم کرد. {۴۶۸}

ما دوباره برای جمع کردن مراجع در یکجا دست بکار شدیم. یکبار من و آقای امیرحسینی و آقای مبلغی اسلامی با هم به قم رفتیم و از جمله با آیت‌الله منتظری، مشکینی در رابطه با بعضی مسائل مذاکره کردیم و در رابطه جمع کردن مراجع تقلید با آقای نجفی گفتگو انجام شد و ایشان با این بیان که «ایران عزیز از دست رفت و امان از این انگلیسی‌ها»، گفت، هر چه آقای گلپایگانی تصمیم بگیرند، من با ایشان موافق هستم.^۲

هفته بعد آقای امیر حسینی جهت ملاقات با آیت‌الله گلپایگانی به قم سفر کرد و در بیت آیت‌الله با ایشان در رابطه با جمع شدن مراجع تقلید قم که در حله اول حداقل با هم در یکجا معضلات و مشکلات کشور را با هم شور و گفتگو کنند و نظرشان را نسبت به اعمال خلاف اسلام و مملکت اعلام دارند، بحث و گفتگو کرد.

آیت‌الله گلپایگانی معتقد بود که جمع شدن مراجع تقلید دور هم، مخالفت با آقای خمینی تلقی خواهد شد. به ایشان پیشنهاد شد که این مسأله راه حل دارد. اگر مراجع در منزل آیت‌الله پسندیده برادر امام جمع شوند، این سوء تفاهم بر طرف می‌شود و کسی نمی‌تواند بگوید که مراجع به خاطر مخالفت با آقای خمینی در منزل آیت‌الله پسندیده جمع شده‌اند. آقای گلپایگانی افزودند که آخر ایشان مرجع تقلید نیستند پاسخ داده شد جمع شدن در منزل ایشان نه بعنوان اینکه ایشان مرجع تقلید است بلکه بعنوان میزبان و جلوگیری از هر گونه حرف وحدیث در منزل ایشان جمع می‌شوید.

سپس آقای گلپایگانی مطرح کرد، حداقل برای یک چنین اقدامی، ما باید از یکطرف پشتیبان محکم باشد و اتکالی داشته باشیم. اقلماً ما باید از طرف آقای بنی‌صدر مطمئن بشویم. بعد از حصول اطمینان از آقای بنی‌صدر، ما اقدام خواهیم کرد. به ایشان گفته شد که لازم نیست آقای بنی‌صدر علنی در این رابطه مطلبی عنوان کنند که صورت خوشی نخواهد داشت اما ما موافقت ایشان را جلب می‌کنیم و به شما اطلاع می‌دهیم. ایشان پاسخ دادند، اشکالی ندارد و آقای نجفی هم با من. من ایشان را هم راضی می‌کنم که در این مسأله همراهی کنند. مراجع مشهد هم قبلاً موافقت خودشان را اعلان کرده بودند.

با این وجود باز هم با آنها تماس گرفته شد و آنها مجدداً پذیرفتند در صورتی که مراجع قم جمع و حاضر شدند اطلاع دهید، ما موافق هستیم.

بعد از آماده شدن مقدمات کار، برای موافقت و حمایت ریاست

۲- تاریخ دقیق این جلسه از یادم رفته است ولی با احتمال قوی در دی و یا بهمن ۵۹ باید باشد.

جمهوری آقای امیر حسینی با آقای بنی‌صدر به گفتگو پرداخت و تمام مواقع و ملاقاتها و خواسته‌های مراجع و بویژه آیت‌الله گلبایگانی را که حمایت و پشتیبانی آقای بنی‌صدر را خواستار شده بود، برای ایشان گزارش کرد.

هنگامی که این مسأله با آقای بنی‌صدر در میان گذاشته شد، آقای احمد سلامتیان نیز حضور داشت. آقای بنی‌صدر رو کرد به آقای سلامتیان و گفت نظر شما در این رابطه چیست؟ آقای سلامتیان هم رو کرد به آقای بنی‌صدر و پاسخ داد، این عمل مثل اینست که یک مردی برای رهایی از دست عروس ۱۷-۱۸ ساله خود، بعلت کمی تندی و بداخلاقی به عجزه‌ای ۸۰ - ۷۰ ساله متوسل شود.^۱

عروس ۱۷-۱۸ ساله یعنی آقای خمینی و عجزه ۸۰ - ۷۰ ساله یعنی سایر مراجع. آقای بنی‌صدر هم نگاهی کرد و گفت آقای سلامتیان درست می‌گوید و با پیشنهاد مخالفت کرد. و بدینگونه به زعم ما از یک اقدام مفید مؤثر جلوگیری بعمل آمد.

آقای بنی‌صدر در تاریخ ۱۵ آذر ۵۹ برای رسیدگی به امور و مشکلات استان خراسان آقای دکتر منصور دوستکام را به عنوان نماینده خود در استان خراسان منصوب کرد. اینجانب نیز در تاریخ ۱۵ آذر ۵۹، باتفاق آقای رضا مرشدی و نماینده ریاست جمهوری به مدت چند هفته و به منظور

– تحقیق و مطالعه استان و ایجاد کانالهای ارتباطی بین گروههای مختلف مردم.

– ایجاد رابطه و کانالهای ارتباطی با علاقمندان روزنامه و برآورد نسبتاً دقیق متقاضیان روزنامه انقلاب اسلامی.

– آشنایی با مردم آن استان و همیاری با نماینده ریاست جمهوری.

– تحقیق و مطالعه مسائل و مشکلات مردم آن استان برای ریاست جمهوری و روزنامه به استان خراسان سفر کردم.

نظر به اینکه خاطرات روزانه آن چند هفته از دستبرد حوادث مصون مانده و فکر می‌کنم که نکات مفیدی برای علاقمندان در برداشته باشد و با وجودی که کمی از روند اصلی مطلب دور می‌شویم، فصل بعد، به گزارش سفر به استان خراسان اختصاص داده می‌شود.

فصل پنجم

گزارش سفر به خراسان

من به اتفاق آقای دکتر دوستکام و رضا مرشدی بعد از ظهر روز شنبه وارد مشهد مقدس شدیم. در مشهد به منزل دوستکام رفته و ابتداء اطلاعاتی تهیه کردیم که نماینده رئیس‌جمهور به مشهد آمده است و مدت سه روز در مشهد در دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور به بررسی مسائل و مشکلات مردم خواهد پرداخت. این اطلاعیه از طریق رادیو به سمع مردم رسید. در بعد از ظهر همان روز شنبه پس از ورود به مشهد به استناداری تلفن کردیم جهت کمک و گرفتن اتومبیل و بنزین ولی موفق نشدیم با استنادار تماس حاصل کنیم. با معاون استنادار آقای ضرابی و ابوطالبی قائم مقام استناداری تماس گرفته شد و گفته شد یک اتومبیل و بنزین فراهم کنند.

یکشنبه ۵۹/۹/۱۶

صبح روز یکشنبه باز به استناداری تلفن کردند، گفتند آقای

۱- آقای امیر حسینی در همان تاریخ در سال ۱۳۵۹، داستان را برایم نقل کرد.

غفوری فر استنادار مریض است. باز گفتیم ماشین گفتند جواب می‌دهیم. همگی برای آگاهی از مسائل مردم به دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور رفتیم در آنجا مردم گروه گروه می‌آمدند و مسائل خود را مطرح می‌کردند. مسائل مهمی که طرح می‌شد در درجه اول عبارت بود از وضعیتی که جهاد سازندگی در کل استان خراسان بوجود آورده بود و بجای ساختن راه و پل و مدرسه و حمام و کمک به کشاورزان و... به مصادره زمین و تقسیم زمین و دخالت در اموری که مربوط به جهاد نبوده است مشغول است. بطوری که اظهار می‌داشتند، جهاد بدترین ضربه را به کشاورزی استان خراسان زده است. مسئله دیگر، مسأله بنیاد مستضعفان و دادگاه انقلاب بود که در استان خراسان بسیاری چیزها را بهم زده است.

در مورد جریان سخنرانی سلامتیان و آیت‌الله لاهوتی و بلوائی که راه انداخته بودند جستجو کردیم و اطلاعاتی بدست آوردیم و طبق اطلاعات بدست آمده، این از کارهای خود استنادار بوده است.

شب را به منزل آیت‌الله شیرازی رفتیم و کمی با او صحبت کردیم. در مورد آقای رئیس‌جمهور و مسائل کشور بحث شد. آیت‌الله شیرازی اظهار داشت که من به استنادار آقای غفوری فر گفتم که چرا قبل از اخبار این درینگ درینگ (یعنی آهنگی که قبل از پخش اخبار از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شود)، را قطع نمی‌کنید؟ پیشنهاد شد که اول از مشهد اقدام کنند. یکی دو هفته دیگر که آقای استنادار را دیدم گفتم چرا اقدام نکردید. گفت، آقای بنی‌صدر دستور داده است که باشد. ما گفتیم ای عجب! چطور در صدا و سیمای جمهوری که خود آقای بنی‌صدر را سانسور می‌کنند، حالا فرمان او را اجراء می‌کنند و اضافه کردیم که این حرف دروغ است. در این اثناء آقای استنادار نیز وارد شد و پس از چند دقیقه‌ای که ما نشسته بودیم بلند شدیم و خواستیم بیرون برویم که من به آیت‌الله زاده شیرازی (سیدعلی محمد) گفتم همین اکنون به آقای بنی‌صدر تلفن کنم تا صحت و سقم مطلب را ملاحظه کنید. گفت ای بابا ول کنید و مسأله روشن است.

بعد از بیرون آمدن آقای دوستکام پیغام داد که استنادار چند دقیقه بیاید بیرون تا در مورد اتومبیل و کمک با او صحبت کند که او نیامد و معلوم شد که استنادار مریض نبوده و دروغ گفته است که مریض است معاون استنادار آقا ضرابی گفته بود که ایشان از نخست‌وزیر حکم دارد و یا ندارد و اگر ندارد، ما وسیله نخواهیم داد.

بعد از آن شب من باتفاق رضا به زیارت حضرت رضا (ع) رفتیم.

دوشنبه ۵۹/۹/۱۷

دوشنبه صبح به شهربانی خراسان سری زدیم. قصد ما این بود که در مورد مسائل زندان اطلاعاتی کسب کنیم روز قبل چندین نفر آمده بودند و شکایت داشتند که بچه‌های آنها را که در زندان مشهد شورش شده گرفته‌اند و به تهران زندان اوین برده‌اند و قرار است که چهار نفر آنها اعدام شوند. با رئیس شهربانی صحبت کردیم. معلوم شد که زندان در اختیار شهربانی نیست و در اختیار آقای شالچی است که بعنوان نماینده دادستان می‌گیرد و بعنوان قاضی محاکمه می‌کند و بعنوان زندانبان، زندانی می‌کند.

طبق اطلاعات بدست آمده معاون استنادار خودش در جریان ریختن به کانون نشر حقایق دینی شریعتی در مشهد شرکت داشته است.

علت شورش در زندان این بوده که دو هفته قبل آقای صفایی رئیس سپاه و رئیس کمیته مخصوص مبارزه با مواد مخدر از طرف خلخالی ۱۲۰ نفر را در مدت کمی محاکمه و حکم را در زندان و محوطه آن به اجراء در

می‌آورد. هفته بعد باز ۱۲۰ نفر دیگر را در همان مدت محاکمه و احکام صادره را در محوطه زندان به اجراء در می‌آورد. احکام عبارت بوده از زندان، اعدام، شلاق زدن و... این اعمال ترس و وحشت زندانیان را برمی‌انگیزد و شورش زندان را باعث می‌شود که حداقل در آن شورش دو نفر کشته می‌شوند و عده‌ای نیز زخمی می‌گردند. بعد از این عمل، رئیس زندان خودش گزارش داده است که این اعمال باعث شورش در زندان شده و نبایستی دیگر در زندان این اعمال انجام گیرد. رئیس شهربانی گفت، اگر به خاطر انقلاب نبود اکنون بنا بود من بازنشسته می‌شدم ولی با خود گفتم که گوشه‌ای از کارها را هم من بگیرم.

او این گزارش را^۱ و نیز گزارش راجع به اوضاع مشهد را به مقامات و ریاست جمهوری در تهران رسانده است.

بعد از آن سری به شهردار زدیم که با مصاحبه‌ای را که شهردار در مورد سخنرانی‌ها و کم و کیف آن کرده بود، جویا شویم او اظهار می‌داشت که اول استاندار مخالف این سخنرانی‌ها بود و حتی دستور داده بود که سالن شهرداری را در اختیار آن‌ها نگذارم. بعد از اینکه سخنرانی اول سرانجام گرفت، برای سخنرانی دوم شفاهی و وسیله واسطه گفت که سالن را در اختیار آنها نگذارید. من هم گفتم کتبی بنویسید و چون کتبی نبود و من حدس زده بودم که یا قصد دارند برای من مسائلی را بوجود آورند و یا اینکه در سالن بهتر بتوانند جلو سخنرانی را بگیرند، سالن را ندادم و فقط تراس جلوی شهرداری را دادم و میدان شهداء را که فرمانداری موافقت کرده بود.^۲

شهردار می‌گفت که حتی راننده‌اش را شب می‌گیرند و خیال می‌کنند که خود اوست و کتک می‌زنند و می‌گویند فلان فلان شده چرا به استقبال لاهوتی رفته‌ای. بعد از گرفتن آن مصاحبه به دفتر هماهنگی رفتیم و کارهای روز قبل را دنبال کردیم و اطلاعات جالبی بدست آوردیم. از جمله اینکه جهاد خود زمین‌ها را واگذار و مصادر کرده است. و در مورد شکنجه و این قبیل امور هم.

همان روز من به آقای عطاران در مورد دفتر و اشکلاتی که بوجود آمده بود صحبت کردم که بسیاری از آنها حل شد. شب را به منزل آیت‌الله شیرازی و آیت‌الله قمی رفتیم.

آیت‌الله زاده شیرازی گفته بود که ما برویم به منزلش برای گفتگو چون شب قبل شلوغ بود و فرصت صحبت نشد. ما شب ابتداء به منزل وی رفتیم و پس از چند دقیقه‌ای آیت‌الله‌زاده شیرازی شروع به صحبت کرد و گفت، آقای بنی‌صدر باید مسائل کشور را چهره اسلامی به آنها بدهد یعنی بیان خودش را با اسلام قابل فهم مردم تطبیق دهد. و مسئله روحانیت را نیز عمومی کند تا از حوزه این چند نفر خارج شود.

به خاطر مسئله جنگ نباید آقای بنی‌صدر از صحنه خارج بشود بایستی در مسائل کشور نیز حاضر و ناظر باشد آنها برای اینکه قدرت طلبان سقوط نکنند صحنه می‌سازند.

محافل سیاسی دنیا نباید از نام ایشان خالی باشد. بایستی در دنیا ایشان باشد. در حد رئیس‌جمهور نبوده است که جواب حسین خمینی را بدهد.

– دفاتر رئیس‌جمهور باید به مشکلات مردم برسد و پیگیری کند و با وجودی که قدرت اجرائی ندارد، کارها را پیگیری کند.

– عدم بیان مسائل توسط مراجع فقط به علت وجود جنگ است، سکوت در برابر مشکلات فقط و فقط جنگ است.

۱- یعنی گزارش شورش در زندان مشهد.

۲- منظور سخنرانی آقایان سلامتیان و آیت‌الله لاهوتی که در سالن و تراس جلوی شهرداری انجام گرفت و استاندار آقای غفوری‌فر، برای انجام آن مانع تراشی می‌کرد.

– اینها منظور حزب جمهوری می‌دانند که مراجع یک درصد از اینها پشتیبانی نمی‌کنند. اعمال اینها برخلاف اسلام است چون بنام اسلام عمل می‌کنند. به یکی از اینها که با من صحبت می‌کرد گفتم، حداکثر اعمال و گفتار آقای بنی‌صدر این است که می‌گوئید ملی‌گراست بنابراین اگر درست نبود به حساب اسلام نیست. مال شما به حساب اسلام است و لذا خطرناکتر.

ایشان نیز از کارهای جهاد و بنیاد مستضعفان که چه بر سر مردم آورده و دادگاههای انقلاب می‌نالید و می‌گفت مدارک زیادی نیز دارد.

وی افزود ابوجهاد گفته است برای ما فقط پول و سلاح مفید است و انقلاب ایران برای ما فایده که نداشته روابط ما را با اعراب نیز بد کرده است. به سفیر بنگلادش گفته است (بحالت گلابه) چرا ما در کشورش سفیر نداریم... اینها خانه برای مستضعفان می‌سازند. آقای رحیم‌پور رسماً به آهن فروشها اعلام کرده است که آهن را باید تأمین کنند و الا...

بعد از صحبت با آیت‌الله‌زاده شیرازی با وی خداحافظی کرده و به منزل آیت‌الله قمی رفتیم آقای قمی هم دلش از اعمال بعضی از آنها خون بود و در مورد ولایت فقیه نیز صحبت کرد که: آن ولایت خدا و رسول و ائمه که حتی بر جان انسان نیز هست و پیغمبر از خود انسان اولی‌تر است این نمی‌تواند بدست یک انسان که محیط، دوست، اطلاعات، خانواده و... در او اثر می‌گذارد باشد و بنابراین بایستی در اختیار شورای مجتهدین باشد. بعد از آن به منزل آمدیم.

سه‌شنبه ۵۹/۹/۱۸

باز صبح مثل روزهای قبل به دفتر هماهنگی رفتیم جهت گزارشات مردم و مرتب شکایت و درد دل دریافت می‌کردیم. عکسهایی از فردی دریافت کردیم که او را شلاق زده بودند و پشت ران او از باسن تا کشکک و کمی پائین‌تر خون در آنها جمع شده بود و وضع کاملاً بدی را نشان می‌داد. این طرف می‌گفت دفعه اول را برای مشروب گرفته بودند با آنکه دکتر هم اجازه داده بوده است. دفعه دوم در صف بانک برای گرفتن پول مرا گرفتند و گفتند چند شب پیش در منزل تو با رفقای یک گیلان زده‌ای و بعد بعنوان حکم شلاق زدند (نمی‌دانم درست است یا خیر که در منزلها نیز برونند و کسانی که در خفا احیاناً مشروب می‌خورند بدون اینکه خارج شوند را نیز بگیرند و حد بزنند؟)

از شرکت مسافربری رضا که تمام را در انحصار خود در آورده است و اجازه نمی‌دهند که شرکتهای دیگر وارد میدان شوند و ارزانتر مسافرین را برسانند. می‌گفتند چندین میلیون تومان بنیاد مستضعفان از این شرکت گرفته و بنیاد و جاهای دیگر پشت سر او هستند. و به این علت است که نمی‌گذارند شرکتهای دیگر وارد کار شوند. شب جلسه‌ای با عده‌ای از اصناف مشهد داشتیم. شرکت‌کنندگان حدود ۲۰ نفر بودند تا ما رسیدیم اول حمله به شهردار مشهد را یکی دو نفر شروع کردند. علت حمله به شهردار گویا به خاطر این امر بوده است که شهردار موافق آقای بنی‌صدر و موافق سخنرانی لاهوتی و سلامتیان بوده است و به استقبال لاهوتی نیز رفته است. اول اینها شروع کردند به صحبت کردن و اینکه تمام این بلواها از سخنرانی عاشورای آقای بنی‌صدر است.

بعد از اینکه سوال شد که آیا این مسائل و گرفتاریها نیست، در جواب گفتند هست کم و زیاد اما نباید گفت. من گفتم شما بجای اینکه جلو کسانی را که دست به اعمالی می‌زنند که موجب تفرقه می‌شود بگیرید، کوشش می‌کنید اعمال آنها را پرده پوشی نمائید و اضافه کردم که بدانید، چه بگوئیم و چه نگوئیم اعمال نتایج خود را ببار خواهند آورد.

این ۱۵-۲۰ نفر می‌گفتند ما نماینده مردم مشهد هستیم و این مردم دیگر برای آقای بنی‌صدر جمع نمی‌شوند من گفتم خوب شما که

می‌فرمائید مردم، پس اجازه دهید خود مردم خواست خود را بیان کنند و شما هم که نماینده مردم نیستید حال فرض کنیم نماینده بازاریان باشید که آن هم نیستند. یکی از آنها گفت بالاخره اینها محترمین مشهد هستند. پس از حدود ۱/۵ ساعت بحث و بررسی قبول کردند که اشکالات وجود دارد. ولی بالاخره چگونه می‌شود راه‌حلی برای مسائل پیدا کرد که قرار شد جلسه‌ای دوباره داشته باشیم و با هم بحث کنیم.

بعد از آن منزل آیت‌الله قمی رفتیم و در آنجا نیز مقداری بحث شد روی ولایت فقیه و نظر خودش را گفت و باز نظرش را گفت که بایستی شورای مراجع باشد نه تنها یک فرد و اضافه کرد که وقتی می‌خواهند یک کسی را برای مرجعیت و رهبری بترانند ممکن نیست. و شروع کرد به گفتن اینکه از چه زمانی تا به امروز همه مراجع سید بوده‌اند و قیافه‌ای نیز داشته‌اند و معتقد بود که قیافه نیز در قبول کردن مرجع تأثیر دارد.

حالا کسی که علم و سواد ندارد و حرف هم نمی‌تواند بزند، چطور رهبر می‌شود. بعد از اینکه مقداری روی قضاوت و کار قضات صحبت شد، گفت تعجب می‌کنم از اینکه آقای منتظری خودش اعلامیه می‌دهد که پسر دیوانه است و برای بهبود وضع او کمک کنید، حالا یک چنین فردی را عضو شورایعالی دفاع از طرف مجلس می‌کنند.

چهارشنبه ۱۹ آذر ۵۹

صبح حدود ساعت ۱۱ به طرف قوچان حرکت کردیم. در بین راه ماشین کمی اشکال پیدا کرد و حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به قوچان رسیدیم. بعد از اینکه در رستورانی ناهار خوردیم، رفتیم به طرف فرمانداری، سراغ فرماندار را گرفتیم کسی نبود و گفتند فرماندار رفته است مشهد چون آقای رجائی می‌آید. بعد از آن من از یکی پرسیدم امام جمعه در این شهر هست و نماز جمعه برقرار است؟ گفت بلی اما فردا نماز جمعه تعطیل است. گفتیم چرا، در جواب گفت، امام جمعه فردا می‌خواهد به مشهد برود و عده‌ای دیگر نیز می‌روند برای استقبال از آقای نخست‌وزیر بعد از آن مطلع شدیم که از قوچان حدود ۶ - ۵ ماشین اتوبوس به مشهد رفته است. معلوم شد که نماز جمعه را هم را برای استقبال تعطیل می‌کنند.

بعد از آن به شهربانی رفتیم. رئیس شهربانی نبود. با بعضی از مأمورین شهربانی کمی صحبت کردیم با ما بسیار مهربانی کردند. از شهربانی به رئیس شهربانی تلفن کردند که نماینده رئیس‌جمهور و دیگران آمده‌اند. رئیس شهربانی قوچان عذر خواهی کرد که فعلاً نمی‌تواند بیاید. گفتیم که می‌رویم شیروان و فردا برمی‌گردیم قوچان به فرماندار بگوئید و با کمک خودتان خبر دهید تا مردم در مسجد جامع جمع شوند و گزارشها و پیشنهادهای خود را به ما بدهند. وقتی که داشتیم از شهربانی خارج می‌شدیم و خداحافظی می‌کردیم، استوار یکمی آمد در گوشی به آقای دوستکام نماینده رئیس‌جمهور گفت که رئیس شهربانی بیگامی برای شما داده است و خیلی جدی گفت که رئیس شهربانی گفته است که به شما بگویم: «شهر اینطرفی است» و از چهره آن استوار یکم چنان می‌نمود که خودش نمی‌داند که شهر اینطرفی است یعنی چه و مات و مبهوت شده بود. وقتی ما این جمله را شنیدیم اول خنده‌ای کردیم از اینکه مردم ما با زبان بی‌زبانی هم که شده خواست دل خود را خواهند گفت و حقایق را خواهند رساند. و دیگر اینکه با سه کلمه وضعیت شهر را برای ما تشریح کرد و سوم اینکه با این کار انسان را بیاد رژیمهای ضد مردمی می‌انداخت که در آن موقع مردم چگونه پیام را رمزی به یکدیگر می‌رساندند. مفهوم شهر اینطرفی است یعنی اینکه مردم شهر با ریاست جمهوری هستند و از او حمایت خواهند کرد.

بعد از آن بطرف شیروان حرکت کردیم. در شیروان نیز سراغ

فرماندار را گرفتیم که به همان علت فوق به مشهد رفته بود. معاون فرماندار آقای بشارتی را دیدیم. کمی با او صحبت کردیم بعد به منزل او رفتیم و شب را در منزل آقای بشارتی که جوانی پاک و مهربانی می‌نمود گذرانیدیم. ایشان برای ما شام درست کرد و وسایل خواب را آماده کرد و معلوم بود که خودش از طبقه پائین جامعه است. در خانه محقرش مادرش و زن و بچه‌اش زندگی می‌کردند که مادرش مریض بود و نیمه شب که مادرش بلند می‌شود به زمین می‌خورد و ناگهان پسرش را صدا زد که کجائی؟ او هم بلافاصله برای کمک کردن به مادرش شتافت که من هم از خواب بیدار شدم. ناگفته نماند بعد از اینکه با معاون فرماندار آقای بشارتی صحبت کردیم به اتفاق برای خواندن نماز مغرب و عشاء به مسجد رفتیم. در مسجد آقای مشغول موعظه بود و حدود ۳۵-۳۰ نفر پیر و میانسال در مسجد بودند. مسجد رونقی نداشت. بعد از اینکه آقای بشارتی گفت، نماینده رئیس‌جمهور آمده، دور ما جمع شدند و با ما شروع به صحبت کردند و اصل حرفشان این بود که در این شهر آقای سیاح بچه‌های ما را اغفال می‌کند و بچه‌ها حرفهای ما را نمی‌شنوند و نماینده امام را نیز تهدید کرده است و نماینده امام نیز رفته است و به روحانیون بد می‌گوید. فقط می‌گوید امام خمینی و اینکه آدم مرموزی است. و می‌گفتند اصلاً در این شهر ما چه می‌خواهد. من به آنها گفتم خوب اگر مردم پشتیبان این نماینده امام هستند و او را حمایت می‌کنند. این شخص چه کاری می‌تواند بکند و چرا یک روحانی با یک تهدید و با کمی فشار میدان را ترک و خالی می‌کند. شخصی هم به ما گفت که نوار سخنرانی آقای سیاح موجود است. می‌خواهید گوش کنید؟ من گفتم بیاور منزل آقای بشارتی. او هم آورد ولی چون بد ضبط شده بود، نتوانستیم درست بفهمیم که چه گفته است. پرسیدم که این شخص چه کاره بوده است؟ گفتند ۶-۷ سالی در اینجا معلم بوده است و بعد از انقلاب در زمان حکومت موقت بازرگان خودش را فرماندار کرده است و بعد هم رفته است مشهد و حالا یکی دو هفته‌ای یکبار می‌آید و بچه‌ها را اغفال می‌کند.

پنجشنبه ۲۰/۹/۵۹

پنجشنبه صبح ساعت ۸/۵ برای دریافت گزارش، پیشنهادات، عرایض مردم به مسجد جامع شهر شیروان (همان صبح و کسانی هم که در مسجد بودند، دیشب خبر داده بودند که نماینده ریاست جمهوری به این شهر آمده است) وارد شدیم. در مسجد آقای دوستکام اعلام کرد که مردم می‌توانند عریضه‌ها و گزارشها و پیشنهادات خود را کتباً ارائه دهند و کسانی که می‌خواهند توضیح بدهند، می‌توانند ثبت نام کنند و توضیح بدهند. مردم مرتب نامه‌ها و شکایات خود را ارائه می‌دادند. کسانی هم وقت خواستند برای توضیح مطالب خویش. از جمله معممی بود که خیلی هم جوان بود. شروع به صحبت کرد و مرتب انتقاد می‌کرد. اما حرفهایش خالی از دلیل و برهان و تکراری بود. مهمترین مطلب اینکه از این جوانهای انقلابی استفاده نکرده‌اند. بعداً معلوم شد که این جوانهای انقلابی منظورش سپاه پاسداران است. در بین این گفتگو اظهار داشت که مردم در این شهر حتی تا پیروزی انقلاب کوچکترین کاری برای انقلاب نکردند. بعد می‌گفت شورای شهر نداریم و پیشنهاد می‌کرد که شورای شهر مرکب از: نماینده روحانیون، نماینده ارگانهای انقلابی، نماینده امام، نماینده مردم و نماینده جوانها باشد که من به او گفتم که روحانیون اگر درست عمل کنند چه لزومی دارد که بگوئیم نماینده روحانیت. حتماً مردم او را انتخاب خواهند کرد و شورای شهر یعنی شورایی که مردم در آن انتخاب می‌کنند و بنابراین هر کس را مردم خواستند انتخاب می‌کنند نه اینکه قبلاً شما مشخص کرده باشید که از چه کسانی باشند. مرتب

خط کشی می کرد به انقلابی و غیرانقلابی. او می گفت: اگر یک نفر روحانی درست نبوده، اشتباه کرده است. اما اگر دیگران خیانت می کنند، اینها فقط اشتباه می کنند به او گفتیم، خوب بهتر نیست ما نسبت به همه این نظر را داشته باشیم. مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود.

بعضی از کسان برنامه‌هایی که ارائه می دادند، معلوم بود که ناخودآگاه برنامه توده‌ای‌ها و... است که در آنها لقاء شده بود و ارائه می دادند. مرتب تکرار اینکه اسلام برای کشاورزان و مستضعفان چکار کرده و باید زمین‌ها را به آنها بدهیم و...

در بین کسانی که صحبت می کردند و اتهام و برچسب می زدند، بدون دلیل من چندین نوبت تذکر دادم که هر کس اتهام و یا مطلبی می گوید باید سند و مدرک و دلیل آن را نیز ارائه دهند و بر مردم است که از او سند و مدرک بخواهند، در غیر اینصورت می شود تمام مردم را ضد انقلاب دانست. بعضی‌ها عنوان کردند که جهاد سازندگی در شیروان از مردم جدا است و کشت پائیزه امسال به مراتب نسبت به سال گذشته تنزل کرده است و به یک سوم رسیده است.

چند نفر کشاورز هم پیشنهاد کردند که بذر برای کشت، ذخیره آب ندارند و آبها هدر می رود و بنابراین بایستی سد زده شود. گازتیل برای کشت لازم دارند و از همه مهمتر عالم فهمیده‌ای لازم داریم که امور ما را تمشیت دهد.

اضافه می کردند که نماینده ثابت امام نداریم و نماینده‌ای هم که بوده به خاطر تهدیدی که بیشتر از جانب سیاح می دانستند رفته است. یکی دیگر از خواسته‌های مردم شیروان این بود که روزنامه انقلاب اسلامی بدستشان نمی‌رسد و خواستار این بودند که روزنامه در دسترس آنها قرار گیرد. نماینده روزنامه در آنجا حاضر نبود ولی پسرش که در مسجد حاضر بود با او کمی صحبت کردم که روزنامه را بهتر در دسترس مردم قرار دهد.

اشکال اصلی که روزنامه بدست مردم نمی‌رسیده است اینست که نماینده روزنامه در این شهر مغازه پلاستیک فروشی دارد و کارش این تیپ کارها نبوده است. و فقط روزنامه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را می‌فروشد. آنها فقط برای کسانی که آپونه شده بودند. انشاءالله امید است که کمی بیشتر به روزنامه برسد و متناسب با نیاز مردم به روزنامه عمل کند و الا به مسئولین روزنامه اطلاع دهد تا کار روزنامه را در آن شهر به شخصی که برای این کار مناسب است بسپارند.

بعد از این بحث و گفتگوها من حدود یک ساعتی برای مردم در مسجد به سخنرانی پرداختم و کوشش کردم که انقلابی و غیرانقلابی بودن را روشن کنم و بگویم که برچسب زدن و تهمت چه گناه بزرگی است، صبر و تحمل برای پیروزی باید داشت. انتقاد کردن در اسلام چگونه است. انقلاب حضرت محمد ص چگونه پیروز شد و او چگونه عمل می‌کرد و اینکه پیروزی ما در وحدت است. بعد از سخنرانی نماز ظهر و عصر را به جماعت خواندیم. آنگاه سری به شهربانی زدیم و پس از آن در منزل آقای ذبیحی یکی از دبیران شهر شیروان ناهار خوردیم. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر بود که بطرف قوچان حرکت کردیم. وقتی به قوچان رسیدیم، ملاحظه شد که کسی را خبر نکرده‌اند. بلافاصله تصمیم گرفتیم که به دره‌گز برویم و بعد از دره‌گز برگردیم قوچان.

وسیله شهربانی اطلاع دادیم که مردم را خبر کنند که روز دوشنبه گویا بعد از ظهر در قوچان مردم در مسجد جمع شوند و ما بطرف دره‌گز حرکت کردیم. ساعت حدود ۷ بعد از ظهر به دره‌گز رسیدیم. در دروازه شهرکه گروهان ژاندارمری نیز در آنجا واقع شده. رئیس گروهان ژاندارمری جناب ستوان یکم عاشقی که جوانی بسیار باصفا بود و نیز ستوان دوم سیفی معاون شهربانی که او نیز باصفا و مهربان و معاون

فرماندار آقای آغاسی زاده برای استقبال آمده بودند. در همان محل گروهان شام خوردیم و برای خوابیدن به محل فرمانداری و شب را در فرمانداری گذراندیم.

جمعه ۵۹/۹/۲۱

صبح اول از خواب بیدار شدیم و نماز خواندیم. بعد دوباره خوابیدیم و ساعت ۷/۵ صبح بلند شدیم و پس از کارهای اولیه معاون فرماندار آقای آغاسی زاده جای درست کرد و بعد از آن ستوان یکم عشقی و ستون دوم سیفی معاون شهربانی و معاون فرماندار نان و صبحانه آوردند. بعد از صبحانه معاون فرماندار بیرون رفت. در سر صبحانه بحث کمی بین ما و ستوان یکم عشقی فرمانده گروهان ژاندارمری و ستوان دوم سیفی در مورد مدیریت و اینکه نباید مسئولین یک بعدی باشند در گرفت. گفته شد که معاون فرماندار یک بعدی است و از مسائل اطلاع ندارد و همین بی‌اطلاعی و یک بعدی بودن مسئولی را بوجود می‌آورد در حدود ساعت ۸ راه افتادیم بطرف مسجد. در بین راه دوستکام کمی سریع و تند به فرمانده گروهان می‌گفت که فلان کردی و بهمان. من درب مسجد به شوخی به او گفتم با اینها کمی ملیحتر صحبت کن و کارهای لازم را به خودشان محول کنی خیلی بهتر است که او هم خندید و گفت، ملاحظت رضا هم بیداد می‌کند. من گفتم ملاحظت رضا که پدر در می‌آورد. (منظور رضا مرشدی است).

داخل مسجد شدیم ولی چون مردم از آمدن ما اطلاع حاصل نکرده بودند، عده کمی آمدند و پیشنهاد کردند که جلسه را به تأخیر بیندازیم تا اینها بعد از ظهر مردم را خبر کنند که در مسجد حاضر شوند. همین کار را کردیم. بلافاصله تصمیم گرفتیم که از نوار مرزی ایران و روس در لطف‌آباد دیدن کنیم. من و دکتر دوستکام باتفاق ستوان یکم عاشقی به طرف لطف‌آباد حرکت کردیم. نرسیده به لطف‌آباد در پاسگاهی نزدیک آنجا جناب سرهنگ انصاری که فرمانده مرزبانی آن منطقه (فرماندهی استحفاظ حدود ۴۵۰ کیلومتر از نوار مرزی) را بعهده دارد، از ما استقبال کرد و ما باتفاق ایشان به طرف لطف‌آباد حرکت کردیم. در لطف‌آباد وارد پاسگاه لطفی شدیم.

اینجا قبلاً تلفن خودکار داشته که بعلت نقص فنی فعلاً از کار افتاده است و بطوری که سرهنگ انصاری اظهار میداشت علت به خاطر آنست که گیرنده آن عیبوی پیدا کرده است. و فعلاً کار نمی‌کند اضافه می‌کرد که مخارج تأسیسات این «سواچینگ» Switching حدود ۶۵ میلیون شده است و اگر نواقصی آن برطرف شود ما در هر لحظه قادریم که با همه جا تماس حاصل کنیم و حتی این بخش نیز همگی می‌توانند تلفن خودکار داشته باشند و مزایای دیگر این تأسیسات را برای مرزبانی و نیز اهالی برمی‌شمرد. اضافه کرد که برای به راه انداختن این تأسیسات اقدام شده است که امید است هر چه زودتر دستگاه براه افتد در پاسگاه ژاندارمری لطفی که فاصله بسیار کمی از مرز دارد در لب مرز اطاق ملاقات برای دیدار طرفین در موقعی که اشکال و ایرادی در مرز بوجود می‌آید ساخته شده است که اکنون خراب شده بود و جناب سرهنگ می‌گفت قرار شده است این اطاق ساخته شود. نیاز دیگری که او می‌گفت این بود که اگر فاصله راه دره‌گز لطف‌آباد که بیست کیلومتر است اسفالت شود همه بچه‌های پرسنل مرزبانی و هم دیگران می‌توانند همه روزه به دره‌گز بروند و در آنجا به تحصیل بپردازند و برگردند و علاوه بر اینها اجناس را هم از دره‌گز می‌آورند و دیگر ۱/۵ برابر قیمت دره‌گز نمی‌خرند بلکه به همان قیمت اجناس در اختیار مردم قرار خواهد گرفت. این بیست کیلومتر جاده شوسه است در پاسگاه لطفی وقتی نگاه می‌کنی قطار مسافری روسها که از کنار نوار مرزی می‌گذرد و هر ۱۵ دقیقه یکبار مرتب

از آنجا عبور می‌کند و شبها وقتی قطار عبور می‌کند از یک دیده‌بانی به دیده‌بانی دیگر وسیله نورافکنهای قوی تمام محوطه را روشن می‌کنند گویا این کار برای این است که احتمالاً کسی نتواند فرار کند.

در نوار مرزی شهرک‌های هستند که اسم اینها شهرک است ولی باطناً پادگانهای نظامی هستند.

وی اضافه می‌کرد که در ملاقاتها اکثراً با تمام مأمورین که کار اطلاعاتی می‌کنند مجهز هستند و می‌آیند و کوشش می‌کنند که هر روز اطلاعات تازه‌ای کسب کنند در یک ملاقاتی سؤال کردند از من که ما در کشور شما کارخانه ذوب آهن داریم و دایر است آن در کجاست من در جواب گفتم در لنین‌گراد است و چون جواب سربالائی شنید مطلب را قطع کرد در ملاقاتها کوشش می‌کنند که اطلاعات کسب کنند. وی بعضی از تجربیات و شنیده‌های خود را با افسران روسی بیان کرد:

سرگردی یک بار با وی صحبت کرده است که این گاوها و گوسفند اگر شیرشان کم شود از حقوق او کم می‌کنند.

یک سرگرد غیرحزبی باید پوتین یک استوار حزبی را در بیاورد. در تمام مسائل حق فرماندهی با حزبی است.

پرسیدم که بیشتر چه مسائل مرزی پیش می‌آید که ملاقات لازم می‌آید در جواب جناب سرهنگ جواب داد بیشتر بی‌توجهی چوپانان است که گوسفندها و اسب و سایر حشم خود را رها می‌کنند و وقتی آن طرف مرز رفتند مرزبانان آنها را می‌گیرند و می‌برند و برای حل این‌ها ملاقات لازم می‌آید. وی اضافه کرد که چون آن طرف علفهای خوب دارد و خودشان نمی‌چرانند و یا لازم ندارند چوپانان با آگاهی دنبال گوسفند را ول می‌کنند امید است که در نوار مرزی تمام کسانی که امکان دارند به چوپانان و حشمداران عزیز توجه دهند که از این کار جلوگیری کنند تا موجبات گرفتاری مرزبانان خود را فراهم نکنند و وسیله‌ای نیز بدست همسایه ندهند. بعد از برگشتن از پاسگاه لطفی به شهربانی لطف‌آباد که گویا تازه نقل مکان کرده بودند رفتیم در آنجا مأمورین مسائل خود را مطرح کردند و بعد از آن سری به پست‌خانه آنجا زدیم در بین راه بازگشت به دره‌گز برای ما شرح دادند که چند روز قبل دو بهیار رفته بودند، به دهات مرزی شیلگان و آگاه و یا ناآگاه و از روی بی‌اطلاعی به آن طرف مرز رفته بوده‌اند مرزبانان روس آنها را گرفته و سؤالاتی مطرح کرده بودند که آنها جواب بدهند: سؤالهای روسها را در گزارش برای ریاست جمهوری مطالعه خواهید کرد. مدت ۶ - ۵ روز این دو نفر را در پاسگاه مرزی نگهداشته بودند.

در راه رفتن به لطف‌آباد برای دیدن پاسگاههای مرزی ستوان یکم عاشقی فرمانده هنگ ژاندارمری دره‌گز بی‌پرده مسائلی را مطرح کرد از جمله اینکه همه امکانات در اختیار بعضی از بنیادها هست اما برای ما حتی بنزین در نوار مرزی کم است.

در این دو روزی که در شهر دره‌گز بودیم من چندین بار با آقای ربیعی نماینده روزنامه که کتاب فروشی و لوازم التحریر فروشی دارد و فروش چند روزنامه دیگر را نیز به عهده دارد تماس گرفتم. مردم این شهر نیز از در دسترسی نداشتن روزنامه به اندازه کافی ناله داشتند و خواستار آن بودند که نماینده فعالتر شود و روزنامه را در اختیار مردم قرار دهد در بخش لطف‌آباد که حتی شهربانی نیز دارد و نسبتاً بزرگ است روزنامه نبود با آقای ربیعی صحبت کردم که ترتیب روزنامه برای آنجا نیز بدهد. آقای ربیعی نیز اظهار میداشت که روزنامه مرتب به آنجا نمی‌رسد. آنچه که معلوم بود اینکه آقای ربیعی چون چندین روزنامه را می‌فروشد ظاهراً برایش گمان می‌کنم مسئله‌ای نباشد. در مغازه‌اش بودم که شخصی آمد و انقلاب اسلامی خواست در جواب گفت نداریم بیا میزان هست و با آن یکی است. من در جواب به او گفتم چرا اینگونه عمل می‌کنی روزنامه

انقلاب اسلامی تا میزان زمین تا آسمان فاصله دارد و اصولاً صحیح نیست که وقتی مشتری جنسی را می‌خواهد که نداری جنس دیگر، به او پیشنهاد کنی و اینگونه تبلیغ نیز که یکی است درست نیست. آقای ربیعی نیز می‌گفت که گاهی اوقات روزنامه سه چهار روز با هم می‌آید و علاوه بر این به گاراژ ثابتی نیز نمی‌دهند گاهی به این ماشین و گاهی به آن ماشین. صورتحساب نیز مرتب نمی‌فرستد که پول بفرستم ما می‌خواهیم حسابمان روشن باشد بنا بر این بایستی صورتحساب مرتب فرستاد.

شنبه ۵۹/۹/۲۲

حدود ساعت ۹ صبح در جلسه شورای مسئولین شهر برای شنیدن و گرفتن پیشنهادات، انتقادات و مسائل شهر از نظر مسئولین حاضر شدیم ابتداء اشکالات کلی وسیله معاون فرماندار آغاسی‌زاده عنوان شد: اشکال اساسی جاده دره‌گز - قوچان بوده است که امید است بموقع اجراء شود تا بتواند بسیاری از مشکلات این شهر را رفع کند لازم به توضیح است که جاده دره‌گز قوچان جاده شوسه بدی است که از گردنه پرپیچ و خم الله اکبر عبور می‌کند با ماشین تا قوچان حدود ۴ ساعت طول می‌کشد و در زمستان بخصوص بسیار بد است جاده‌ای دیگر در دست اجراء است که چهل کیلومتر آن نیز اتمام یافته است که از آن طرف گردنه الله اکبر می‌رود با تمام شدن کار این جاده مردم این شهرستان از نظر رفت و آمد از عذاب درخواهند آمد.

- نبودن مبلغ اسلامی

- نداشتن رادیو و تلویزیون خوب که احتیاج نباشد از تلویزیون بیگانه استفاده کنند. ایشان در اینجا گفت ضد انقلاب استفاده می‌کند که شخصی گفت نه خیر همه استفاده می‌کنند.

- نبودن مخابرات مستقل بعضی مواقع خط هست و بعضی مواقع نیست. تلفن دره‌گز مغناطیسی هندی است.

بهداشت و طب دکتر آقایی وهوشمند گفتند:

- دره‌گز فقط یک بیمارستان دارد در حدود ۳۵ سال قبل ساخته شده است فقط ۱۰ تخت برای جراحی داریم.

هم اکنون پزشک نداریم با دو تا پزشک عمومی و یک جراح نمی‌شود همه را راضی کرد و جواب داد اکنون فقط یک جراح داریم.

پزشک جراح تعریف می‌کرد که ما در اثر نیاز شدید حتی کار متخصص زایمان را نیز کرده‌ایم و بجای ماما نیز کار کرده‌ایم.

بر اثر کمبود پزشک که داریم روزانه پانزده ساعت کمتر و بیشتر کار می‌کنیم.

هر ماهی حداقل پنجاه تا کم‌کم عمل می‌کنیم.

- نیاز ما در درجه اول پرسنل است بخصوص متخصص زنان، متخصص اورولوژی و یا حداقل آسیستان اورولوژی نیاز داریم، متخصص زایمان لازم است.

- بیمارستان ۲۵ تخت دارد ولی پرسنل ندارد. پزشک نیز بعلت دوری و نیز راه بد و.. کمتر حاضر می‌شود به اینجا بیاید و ما نیز بچه خود اینجا هستیم.

آقای مهرپور شهردار:

- مشکل اساسی سدی است که اگر ساخته شود بسیاری امکان برای این شهر به ارمغان خواهد آورد. گروههای مختلف آلمانی، بلغاری و... آمده‌اند و اکثراً نظر مثبت داده‌اند.

از این آب فعلاً ما فقط در سال چهار ماه استفاده می‌کنیم و بقیه هرز می‌رود. این سد بنام سد درون‌گر نامیده شده است.

– برای اینکه احتیاج فعلی کمبود آب کشاورزی جبران شود بایستی حداقل ۸ حلقه چاه عمیق حفر کرد که تا حدودی مشکلات را برطرف کند.

– سیلوی گندم در مرکز شهرستان نیست و بایستی به قوچان رفت و برد.

سطح زندگی کشاورزان بالا رفته است اما قیمت محصول رفته پائین. قیمتی را که دولت برای محصولات کشاورزی می‌گذارد برای او صرف نمی‌کند.

کشاورزی

– سردخانه نداریم که حتماً بایستی درست شود.

– نداشتن راههای روستائی.

– قیمت و نرخ محصولات کشاورزی پایه و اساس ندارد و بی‌حساب و کتاب است.

– هزینه کاشت و برداشت سنگین است.

– بیمه محصولات کشاورزی لازم است. کشاورز ما اصلاً مطمئن نیست. محصولات را بیمه کنند تا کشاورزان اطمینان داشته باشند.

– نداشتن کارشناس کشاورزی.

– با وجودی که نزدیک به ۴۵۰ هزار دام داریم اما دامپزشک اصلاً نداریم.

– لازم است که مراکز خدمات روستائی تشکیل دهند.

– نداشتن جایگاه نفت مشکلاتی را بوجود آورده است.

– باید به جستجوی علت اینکه کسی رغبت نمی‌کند دنبال کشاورزی برود رفت و پیدا کرد:

– یک کشاورز ۷۰ سال کار می‌کند و ۷۰ ریال پیدا نمی‌کند.

– یک کارمند ساده را بخصوص مال بانک ۸۰ – ۷۰ هزار تومان وام می‌دهند اما کشاورز نه.

– روستازاده می‌بیند و مشاهده می‌کند که هیچ وسایل در ده نیست و وضع پدر خودش را نیز می‌بیند که آینده ندارد بنا بر این دلیلی بر ماندن نمی‌بیند.

– واقعاً بایستی به روستاها فکر کرد و در آنها جوری عمل کرد و گسترش داد و امکانات بوجود آورد که خود شایق به ماندن باشند.

منطقه دره‌گز کشاورزی و دامداری است که توجهی به آن نشده است.

– دامدار و کشاورز فقیرترین مردم شده‌اند.

وقتی یک مستخدم بعد از چند سال زندگی پیدا می‌کند ولی روستائی بعد از سالیان دراز امکان زندگی ساده ندارد طبیعی است که کسی طرف کشاورزی نخواهد رفت.

باید وسایل نگهداری جوانان در روستاها بوجود آورد. ورزش را نیز به روستاها برد و ورزشهای محلی را توسعه داد. به این منطقه حساس مرزی بایستی یک کمی بیشتر توجه کرد. مسئله نفت و بنزین در این منطقه حساس مرزی باید از بین برود.

بهداشت وجود ندارد سالک در تمام روستاهای اینجا وجود دارد متأسفانه داروی آن در مشهد هم نیست.

– در تلویزیون برای روستائی برنامه‌های مناسب بگذارند که اگر سواد هم ندارد لااقل چند برنامه را که به کار خودش مربوط باشد ببیند تا بتواند کارهایش را اصلاح کند.

– استعدادهای بسیار زیاد در روستاها وجود دارد طبیعی است که اگر جوان روستائی را به کارهای صحیح جذب نکنند طبیعتاً دنبال کارهای نادرست از قبیل قمار، پاسور، مشروب، مواد مخدر و... خواهد رفت.

– ساختن خانه‌های مناسب ارزان قیمت در روستاها، نه خانه‌هایی که وقتی هوا طوفانی شود مردم وحشت‌زده می‌شوند و خانه‌ها سرشان خراب می‌شود.

– تضمین نمودن محصولات کشاورزی از جهت خریدن محصولات آنها به قیمت عادلانه.

در بعد از ظهر همین روز آقای دکتر دوستکام و برادران دیگر به مسجد رفتند و من باتفاق بخشدار چاپشلو آقای فداکار به مرکز بخش چاپشلو رفتیم. آقای فداکار در محل بخشداری مسائل مختلف بخش خود و نیز نارسائیهای آن را توضیح داد.

در مرکز این بخش ساختمانی است که آموزش و پرورش، بخشداری و... هم در آنجا هستند و بطوری که بخشدار می‌گفت همه با هم هماهنگ هستند.

بعد از اینکه از بخش برگشتم آقای دوستکام نیز اظهار داشت که استقبال مردم بی‌سابقه بوده است شب در فرمانداری باز مردم دسته دسته می‌آمدند و مسائل خود را مطرح می‌کردند. در دره‌گز گفته شد فرمانداری در پارک شهر این شهر تعدادی درخت را بریده‌اند و دلیلش این بوده است که اینجا محل تجمع شده بود.

شب در محل فرمانداری کمی با فرماندار و معاونش بحث کردیم فرماندار اظهار داشت که مسائل در تهران بایستی حل شود و خود شما پیگیری کنید تا فیصله یابد در مورد بعضی از خانواده‌های کسانی که به جبهه رفته بودند صحبت شد و قرار بر این شد که لیست آنها که گویا از ۸ – ۷ نفر بیشتر تجاوز نمی‌کرد تهیه کنند و برای ما بفرستند تا ما با کمک دیگران برای زندگی این چند خانواده راه حلی پیدا کنیم.

یکشنبه ۵۹/۹/۲۳

صبح حدود ساعت ۸/۵ بعد از خداحافظی با فرماندار، فرمانده هنگ ژاندارمری و معاون رئیس شهربانی به سمت قوچان حرکت کردیم بعد از گذشتن از گردنه الله اکبر در بین راه یک فرودگاه کوچک بود که یکی از دوستان خواست که برویم و نگاه کنیم وقتی وارد شدیم دو نگهبان آنجا از ما حکم خواستند که نشان دادیم بعد از آن، آنها به مرکز پادگان که چند کیلومتری فاصله داشت خبر دادند مسئول آنجا که آقای شاه حیدری بود آمد. به اتفاق ایشان به محل پادگان رفتیم. وقتی در داخل آن می‌شوی گوئی به یک منطقه آمریکائی وارد می‌شوی. تمام لوازم آن اطاقهای پیش ساخته و سایر تأسیسات و لوازم مورد نیاز آن را از آمریکا آورده‌اند این پادگان کوچک سابقاً (در رژیم گذشته) متعلق به آمریکائیان بوده است. آمریکا چند ایستگاه استراق سمع در کشور ما داشت که در اختیار خودش بود و می‌گفتند حتی اگر شاه مخلوع می‌خواست به داخل آنجا برود اجازه ورود به آن را نمی‌دادند. یکی از آنها اکنون در تپه‌های الله اکبر است می‌گفتند که وسیله این ایستگاه استراق سمع حتی تا کاخ کرملین را زیر نظر داشتند و بر روی موشکها و سایر سلاحهای استراتژیک کار می‌کردند و حتی این دستگاهها، نوع موشک، کم و کیف آن، سرعت و... را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و بلافاصله اطلاعات در ظرف مدت کمتر از ۵ دقیقه به آمریکا منتقل می‌شده است. در این پایگاه همه وسایل را برای خودشان فراهم آورده بودند حتی اسبهای جهت اسب سواری داشته‌اند که آقای شاه حیدری می‌گفت تا بحال ۱۵۰ خروار گاه فقط برای اسبها خریده‌ایم و اینها نیز برای ما مشکلی بوده است.

– این پایگاه گوئی که کشوری است در داخل کشور دیگر. – تمام وسایل آن مخصوص بوده است.

– در آن زمان یک تعداد پرسنل ایرانی داشته است که حقوق آنها را تا زمان اشغال سفارتخانه آمریکا، آمریکائیان پرداخت می‌کرده‌اند.

– بنا به گفته مسئول پادگان حتی شاه را نیز به محل استراق سمع راه نمی‌داده‌اند. روزی یک ایرانی را نیاز داشته‌اند که چشم او را می‌بندند و به مرکز استراق سمع می‌برند و بعد نیز عیناً چشم او را می‌بندند و پائین می‌آورند.

– در اینجا گویا ۳۰ نفر آمریکائی داشته‌اند.

– پایگاه بیمارستان مجهز نیز داشته است.

– همافران و سربازان با پول خود در آن اطراف گندم کاشته بودند و اظهار می‌داشتند که اگر ما هم اینجا نباشیم بالاخره یک کسی از آن استفاده خواهد کرد. میزان کشت آنها قریب ۹ هکتار می‌باشد زمین دیم هم برای کشت هست و اما متأسفانه تراکتور نیست کوشش کرده بودند با پول خودشان تراکتور بخرند که ممکن نشده بود.

– همافر شاه حیدری می‌گفت: که اینجا کوشش کردیم و یک مرغداری را نیز به راه انداختیم که هم اکنون یک مقدار از نیاز را برآورده می‌کند گرچه استفاده آن ممکن است به جیب چند نفری برود اما مهم این است که تولید کشور را بالا می‌برد و چرخ اقتصاد کشور از طریق تولید به حرکت می‌افتد. ناهار را در آنجا با برادرمان خوردیم و بعد به طرف قوچان حرکت کردیم حدود ساعت سه بعد از ظهر به قوچان رسیدیم. در قوچان ابتداء رفتیم به محل فرمانداری با وجودی که اطلاع داده بودیم که ما می‌آئیم کسی در آنجا نبود وسیله مسئولین انتظامی آنجا به رئیس شهربانی، فرماندار و معاونش خبر دادیم که بیایند فرمانداری در این حین من چشمم به تابلوی اعلانات فرمانداری افتاد. اطلاعیه‌ای در آنجا نصب بود که نظر مرا بخود جلب کرد. متن اطلاعیه را بدون توضیح و تفسیر عیناً می‌آورم:

۱۳۵۹/۵/۷

شماره ۳۸۹

بسم الله القهار الجبار

اطلاعیه

بدینوسیله به کلیه کارمندانی که مورد تصفیه قرار می‌گیرند اعلام می‌شود به محض ابلاغ حکم باید محل کار خود را ترک و طبق مندرجات حکم عمل نمایند. در صورت تخلف دردادگاه ویژه انقلاب به عنوان عنصر ضد انقلاب و توطئه‌گر محاکمه خواهند شد.

مسئولان ادارات موظفند احکام صادره هیئت پاکسازی را در اسرع وقت ابلاغ و مفاد آن را به مورد اجرا درآورند. و هر گونه قصور و یا تقصیر تحت پیگرد شدید قرار خواهد گرفت.

رئیس دادگاه ویژه انقلاب اسلامی و سرپرستی

هیئت پاکسازی و بازسازی استان خراسان

حسین صفائی

خود این اطلاعیه کاملاً گویاست که برخورد در جامعه بچه‌گونه است و زور اساس آن را تشکیل می‌دهد.

بعد از آن رفتیم به اطاق مستخدم برای نماز خواندن. بعد از نماز خواندن رئیس شهربانی سرگرد آمد و ما همگی به اتفاق سرگرد به سالن نسبتاً بزرگی که سالن امنیت شهر بود داخل شدیم (سالنی که مسئولین شهر برای مسائل امنیتی شهر در آن جمع می‌شوند) و شروع به صحبت کردیم. بعد از مدت کمی دیدیم که فرماندار به اتفاق چند نفر که بعداً معلوم شد معاونش، دادستان انقلاب شهر قوچان و رئیس آموزش و پرورش شهر بودند، آمدند و یکسر به طبقه دوم که در واقع اطاق فرماندار بود رفتند. بعد از چند دقیقه‌ای معاون فرماندار پائین آمد و گفت فرماندار

می‌گوید، بیایید بالا. ابتداء آقای دکتر دوستکام گفت فرماندار که دید ما اینجا هستیم و اینجا نیز که سالن خوبی است برای نشستن چرا آنجا برویم بهتر است او بیاید پائین. من به دوستکام گفتم عیبی ندارد ما می‌رویم بالا برای اینکه بهانه‌ای بدست او ندهیم. وقتی رفتیم بالا به اطاق فرماندار. دیدیم که فرماندار خیلی محکم و به حالت گرفته و عصبی پشت میزش نشسته و این طرف و آن طرف نیز دیگران هستند. داخل شدیم و سلام کردیم ولی او همچنان غضب آلود. بالاخره نشستیم بعد از نشستن من با فرماندار احوالپرسی کردم که به سردی جواب داد ولی باز حرف را ول نکردم و پرسیدم که شما در خارج بوده‌اید؟ گفت بلی: گفتم آمریکا در انجمن اسلامی بوده‌اید؟ گفت بالاخره آنجاها بوده‌ایم. من هر چه سعی کردم با او حرف بزنم او کمتر تمایل نشان می‌داد: ناگهان آقای عصار که واقعاً زورپرستی از قیافه‌اش می‌بارید رویش را بمن کرد و گفت نماینده سرخس. با وجودی که قبلاً خودمان را معرفی کرده بودیم، در جواب گفتم من مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی هستم. بعد از چند دقیقه آقای دکتر دوستکام که بغل من نشسته بود به معاون فرماندار که روبرویش بود نگاه کرد و گفت جناب فرماندار من گفتم فرماندار ایشان نیستند و آقای پشت میز است. آقای دکتر دوستکام شروع به صحبت کرد و گفت من نماینده رئیس‌جمهور هستم و کارم تهیه گزارش در زمینه‌های مختلف برای ریاست جمهوری است بنابراین این اولاً مردم را خبر کنید تا فردا در مسجد حاضر شوند و مسائل خود را مطرح کند و ثانیاً یک جلسه‌ای از رؤسای ادارات ترتیب دهید تا آنها نیز مسائل و مشکلات پیشنهادات را مطرح کنند. ما نیز مسائل شهر شما را جمع‌بندی کرده یک نسخه از آن را به شما می‌دهیم که ملاحظه کنید چه مسائلی در شهر شما مطرح است. از مجموع اینها گزارشی برای ریاست جمهوری تهیه می‌کنیم. فرماندار در جواب گفت شما اجازه ندارید و آیا شما از نخست‌وزیری حکم دارید؟ من در جواب گفتم که آقای رئیس‌جمهور رئیس قوه مجریه است و ایشان نیز نماینده ریاست جمهوری است و رئیس‌جمهور رئیس شما نیز هست. بنابراین حرف شما مطابق قانون اساسی ناصحیح است. گفت از استاندار نامه دارید من گفتم لزومی به نامه استاندار ندارد بالاخره گفت: «من مأمورم و معذور» من در جواب گفتم در رژیم گذشته به خاطر همین کار کسانی که گفته‌اند من مأمورم و معذور بسیاری را به سینه دیوار گذاشته‌اند حال چطور شما یک مسلمان چنین چیزی می‌گوئید. اگر این حرف ما صحیح است این حرف شما معنی ندارد و تازه شما می‌توانید خود تصمیم بگیرید فرماندار دیگر حرفی نداشت. در این بین فرمانده گروهان ژاندارمری نیز آمده بود.

دادستان انقلاب به حمایت از فرمانداری شروع به توجیه کردن حرف فرماندار که چنین و چنان است و خلاصه ناگهان رفت در تضاد و تناقض و گفت تضاد و تناقض یکی است. و از قول ملاصدرا. ظاهر می‌نمود که طرف مکتبی است و نمی‌داند خواست که علم خودش را نشان دهد. من در پاسخ گفتم اولاً تضاد و تناقض در فلسفه اسلامی یکی نیست و توضیح دادم. خواست توجیه کند دوباره تکرار کردم و گفتم که دو چیز متضاد ممکن است هر دو باشند اما در تناقض وجود یکی عدم دیگری است. باز شروع کرد که چنین و چنان است و رفت به خواندن شعر در تناقض ۸ شرط است. از قیافه‌ها پیدا بود که آنها فهمیدند که قضیه چیست و طرف هم کمی بور شد. من گفتم فعلاً بحث اینها نیست این بحثها می‌ماند جای خودش باز شروع به صحبت کردیم و توضیح دادیم که کار ما تازه کمکی است برای شما و ما نیز مسئول اجرائی نیستیم ظاهراً کمی نرم شدند و بلاجواب ماند.

در این بین حرف روزنامه به میان آمد. دادستان گفت، من خیلی انتقاد دارم من در جواب گفتم خوب چه بهتر از این کجا تو مدیر روزنامه

را گیر می‌آوری. من اکنون خدمت شما هستم بحث می‌کنیم اگر در انتقاد حق با شما بود فوری ترتیب اثر خواهم داد و چه از این برای شما بهتر؟ دادستان نیز کمی خندید این‌جور پیدا بود که قبول کرده‌اند با ما همکاری کنند. ما بیرون رفتیم و ما فرماندار و معاونش، دادستان، رئیس شهربانی، رئیس آموزش و پرورش و فرمانده ژاندارمری قوچان ماندند. ما رفتیم به شهربانی و در آنجا کمی ماندیم خبری نشد. بعد از آن رفتیم، پلیس راه ژاندارمری و در آنجا بودیم که رئیس شهربانی سرگرد آمد و گفت به استانداری تلفن کردند و استاندار گفته با اینها ابداً همکاری نکنید و بنابر این کاری نخواهند کرد.

ما با کمک دیگران ترتیب جلسه فردا را در مسجد عوضیه دادیم و به طرف مشهد حرکت کردیم. لازم به گفتن است که آقای عصاران فرماندار قوچان در ابتدای کارش در جلسه شورای فرمانداران گفته است که «به بند و بگیر و بکش» این شعار اول کارش بوده است تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. این مطلب را نیز اضافه کنم که در بین حرفها چند بار با حالت گرفته فرماندار گفت من به مقام و صندلی نچسبیده‌ام. اما طرز نشستن و از پائین ما را بالا خواندن و آن مناظر را دیدن، پی بردیم که قصد این بوده است که ما از پشت میز با آن حالت آمریت او را ببینیم.

دوشنبه ۵۹/۹/۲۴

صبح حدود ساعت ۱۱ بطرف قوچان حرکت کردیم و ساعت ۱۲/۵ به پاسگاه پلیس قوچان رسیدیم که آنجا توقف کردیم و از آنجا به شهر قوچان که نزدیکی آنجاست رفتیم نهار با سروان (که نمی‌دانم چرا یک درجه او را برای مدت ۶ ماه گرفته بودند و با ما صحبت کرد و قرار شد که دنبال کارش باشند که ببینند اگر حق او ضایع شده است و توانستند برایش کاری کنند) و سرگرد رئیس شهربانی در مهمانخانه آنجا نهار خوردیم و ساعت حدود ۳ بعد از ظهر به مسجد عوضیه رفتیم در آنجا مردم ازدحام آورده بودند ابتداء آقای دوستکام گفت ما مسئول اجرائی نیستیم و آماده‌ایم تا مطالب و نامه‌ها و پیشنهادات شما را بگیریم و بشنویم و سخنرانی نیز بعد از نماز مغرب و عشاء وسیله آقای جعفری مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی خواهد بود. به اتفاق شروع به گرفتن نامه‌ها و گوش کردن حرفهای مردم کردیم چیزی که از همه بیشتر چشمگیر بود شکایت و هجوم بچه‌های مدارس بود که از وضع معلمان و مدیران مدرسه و رئیس آموزش و پرورش شکایت و گله داشتند. طرفداران سازمان مجاهدین مرتب مراجعه می‌کردند، حزبی و حزب‌اللهی‌ها نیز می‌آمدند که چرا جلو اینها را نمی‌گیرید. در یکی دو مدرسه هم بین طرفداران مجاهدین و حزب‌اللهی‌ها کم و زیادهایی پیش آمده بود و ظاهراً مستخدم مدرسه‌ای دانش‌آموزی را زده بود. علاوه بر اینها مردم از گرفتاریهای خود سخن می‌گفتند. بعد از نماز مغرب و عشاء مسجد مملو از جمعیت بود، استقبال شدیدی کرده بودند. من نیز که در مسجد روشها و برخوردها را دیده بودم در رابطه با اخلاق اسلامی و کاربرد آن شروع به صحبت کردم. ابتداء برای آنان شرح دادم که انقلاب اسلامی که پیامبر کرد وسیله چه کسانی صورت گرفت و چگونه بود آیا او:

– هر روز خط کشی می‌کرد.

– هر روز صفتبندی می‌کرد.

– هر روز مکتبی و ضد مکتبی درست می‌کرد.

– هر روز اتهام زدن و برچسب زدن می‌کرد.

– آیا کسی سراغ دارد که پرونده‌سازی کرده باشد.

نه چنین نیست پیغمبر ما با الفت و رأفت و مهربانی همه را بهم وصل می‌کرد و به توحید هدایت می‌کرد. توضیح دادم که چگونه می‌توانیم جلو

شایعات و تهمت‌ها را بگیریم و بعنوان مثال گفتیم: مثلاً در مشهد آقای لاهوتی و سلامتیان سخنرانی کرده‌اند و بعد از آن جو درست کردند و شایعه درست کردند و آن را به سایر نقاط نیز گسترش دادند و در رسانه‌های گروهی نیز علیه آنها تبلیغ کردند که آنها ضد روحانیت صحبت کرده‌اند. خوب بهترین راه این نیست که اگر اینان ریگی به کفش ندارند؟ خود سخنرانی را از رسانه‌های گروهی پخش کنند تا اگر مردم دیدند که بر ضد روحانیت حرف زده خودشان به حساب آنها برسند و وقتی از همان رسانه‌ها، اتهامات و برچسبها و جوها را میسازند چرا خود سخنرانیها را نمی‌گذارند؟

در همان حین که ما در مسجد بودیم، اعلامیه‌ای بی‌نام را بیرون پخش کرده و می‌کردند که بمن رساندند و من در حین سخنرانی آن را به همه مردم نشان دادم.

مطلب آن چند جمله‌ای از گفتگوی حسین خمینی بود که در اطلاعات پنجشنبه ۱۳ آذر ۵۹، آمده بود. متن آن به قرار زیر بود:

(طرف راست عکسی از حسین خمینی گفتگو با سید حسین خمینی) امروز آن کسانی که زیر چتر آقای بنی‌صدر جمع شده‌اند، می‌خواهند علیه امام وارد عمل شوند. در صفحات ۱۰-۱۱ (یعنی اطلاعات) (در سمت چپ آن گفتگو با حجت‌الاسلام سید حسین خمینی) درشت این جمله بود. «امروز کسانی که زیر چتر آقای بنی‌صدر جمع شده‌اند می‌خواهند علیه امام وارد عمل شوند.»

من به حضار گفتیم اولاً چرا این اعلامیه را بی‌امضاء داده‌اند و آیا هدف اینان جز مقابله کردن امام و رئیس‌جمهور چیز دیگری بوده است و بعد از آن وسیله این تقابل، حکومت و قدرت خود را مستحکم کنند. بعد از توضیح در مورد این اعلامیه، اضافه کردم که چگونه پیغمبر ما عمل کرد. اخلاق چگونه بود و دلیل موفقیتش کدام بود گفتیم، آیا پیغمبر این و آن را مقابله می‌کرد که از رهگذر این مقابله حکومت قدرت را گسترش دهد؟ در مورد روش حل مسائل و اختلاف فی‌مابین نیز صحبت کردم. سخنرانی حدود ۱/۵ ساعت طول کشید. بعد از خاتمه سخنرانی آقای که قیافه‌اش مکتبی بود و بعد در صحبت‌هایش روشن کرد که از آن مکتبی‌هاست. بلند شد و گفت من انتقاد دارم. گفتیم بیا بگو. آمد و گفت این آیه قران که شما در بالای روزنامه تان است: «بشارت باد بندگان مرا که حرفها را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند»

شما خلاف آن عملی می‌کنید این آیه می‌گوید: بشارت باد آن بنده‌هایی که هدایت شده‌اند فقط این بندگان هستند که می‌توانند حرفها را بشنوند و انتخاب کنند و بنابراین ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که هر کتابی را هر کسی بخواند و منظورش از هدایت شده‌ها خودش بود. من جواب لازم را دادم. دیدم باز اصرار می‌کند و گفت آن حدیثی که تو خواندی غلط بود من در صحبت‌هایم حدیثی نقل کردم: که از معصوم سؤال کردند

ممکن است مسلمان دزدی کند جواب دادند بله

پرسیدند ممکن است شراب بخورد جواب دادند بله

پرسیدند مسلمان ممکن است دروغ بگوید فرمود نه خیر!

منظور این بود که دروغ‌گو چه نوع فردی است و حتی مسلمان نیست.

گفت این حدیث را غلط خواندی گفتیم غلط آن کجا بود. در جواب گفت در حدیث نیست که مسلمان ممکن است شراب بخورد. من به او گفتیم برادر جان اولاً مسئله این بود که به شما نشان دهم دروغ گفتن که گناه بزرگی است و کسی که دروغ می‌گوید مسلمان نیست. ثانیاً در حدیث شراب خوردن نیز دارد. ثالثاً فرض اینکه ندارد من آن را اصلاح می‌کنم و چه بهتر که تذکر دادی با حالت عصبی شروع کرد به ادامه دادن که برادر روحانی که آنجا حاضر بود یقه‌اش را گرفت و حدیث را از اول تا

به آخر برایش خواند و گفت که من صحیح گفته‌ام و اضافه کرد که فردا برود پیش او تا دقیق از روی متن کتاب حدیث را برایش بخواند. چند نفری که حزبی بودند کوشش کردند جلسه را متشنج کنند که خود مردم اجازه ندادند و بعد از آن جلسه را ختم کردیم و شب را رفتیم به مهمانخانه خوابیدیم و صبح به طرف فاروج حرکت کردیم.

سه‌شنبه ۵۹/۹/۲۵

فاروج در ۲۰ کیلومتری راه قوچان شیروان واقع شده است. از توابع قوچان است و ده هزار نفر جمعیت دارد. قبلاً دو میلیون خرج بهداری آن شده ولی اکنون دکتر و دارو ندارد.

حتی اثاثیه‌ای که در زمان رژیم قبل از تهران فرستاده‌اند، آزمایشگاه و... اکنون در زیر زمین بهداری است و از بین رفته است.

در سال ۱۳۰۸، در اینجا دارائی و آمار وجود داشته ولی اکنون همه چیز را تابع قوچان کرده‌اند. برای گرفتن یک رونوشت شناسنامه باید دو روز در قوچان دنبالش بدوی.

– در قوچان به هر خانواده‌ای ۶۰ لیتر سوخت و در اینجا ۲۰ لیتر می‌دهند.

– دو ماه است که به اینجا روغن ندادند. آیا همه جا را روغن ندادند؟

– مسجد‌های آن روحانی ندارد و مردم اصلاً به مسجد نیامدند به خاطر این که به اسلام اینها اینقدر ضربه زده‌اند.

– این بخش ۱۲۸ پارچه آبادی دارد و حتی یک آمبولانس ندارد.

– سالهای سال است که وعده داده‌اند این بخش را مستقل کنند و هنوز اقدام نکرده‌اند.

– عمده درآمد فاروج کشمش است و کسی که به نرخ معینی بخرد نیست و قیمت مقطوعی ندارد از همه سالها ارزاتر امسال بوده است که ابدأ برای کشاورز صرف نمی‌کند.

– شهر بدون پلیس و یا هر نوع مأمورین امنیتی است شهر خودش ده هزار جمعیت دارد.

– با وجودی که روغن و مواد نفت را دولت توزیع می‌کند در بازار سیاه نیز موجود است و ما از بازار سیاه نیز می‌خریم.

– فرهنگ آن تابع قوچان است در صورتی که فاروج با توابعش از قوچان بزرگتر است. و اگر بخش رسمی شد بسیاری از گرفتاریهای آن حل خواهد شد.

– فاروج ۱۲۸ پارچه آبادی توابع آن است که بیش از ده هزار نفر جمعیت دارد اما گویا حسابی در کار بوده است یا نه. مأمورین آمار دولتی رژیم گذشته، ۴ هزار نفر آمار داده‌اند. خوب حالا اگر آمار غلط بوده مردم که سرچایش هستند می‌توانند بیابند و ملاحظه کنند.

– این منطقه حدود ۷-۶ هزار نفر معتاد دارد که کوچکترین اقدامی برای رفع آن و حتی یک قرص ندادند.

چون برای مردم وسیله نیست امکان نیست بچه‌اش مریض می‌شود خودش مریض می‌شود دکتر نیست وسایل نیست پناه می‌برد به این مواد مخدر.

– ترس وحشت بین مردم ایجاد کرده‌اند که حتی کسانی که زن و بچه‌اشان را زده‌اند و بچه سقط شده، جرأت ندارد بیاید و بگوید. می‌گوید، دوباره مرا می‌زنند و به خانه‌ام می‌ریزند.

– فاروج روزنامه انقلاب اسلامی ندارد و فقط کیهان و جمهوری اسلامی می‌آید قرار شد در فاروج نماینده‌ای جهت پخش پیدا کنند.

– در بین جمعیت حاضر در مسجد فردی گفت که به خاطر اعمال ضد اسلامی که اینها کرده‌اند مردم از اسلام برگشته‌اند پیرمردی گفت نه

مردم مسلمان هستند و اعتقاد دارند. باز کسی دیگر از وسط گفت خیر مردم دارند بی‌اعتقاد می‌شوند. بعد از این مشاجره لفظی آن فرد اولی گفت نه ببخشید و خودم اعتقاد ندارم و این بیانگر این مطلب است که مردم علناً بنای مخالفت و ضدیت به خاطر اینگونه اعمال با اسلام گذاشته‌اند.

بطوری که مشهود بود در بخش فاروج و مرکز آن عده‌ای را شکنجه کرده بودند و حتی چند نفر را در محل خود فاروج در انتظار مردم شکنجه کرده‌اند و چند نفری را نیز به جرم قاچاقچی گری اعدام کرده‌اند که فرزند آنها آمدند و شکوائیه دادند که جا دارد آنها مورد رسیدگی دقیق قرار گیرد. و به نحوی که مشهود بود بعضی‌ها در حضور مردم از تماس با ما ترس داشتند. بعد از اینکه چند نفری در مورد حکومت اسلامی حرف زدند من لازم دیدم که برای روشن کردن ذهن آنها پاره‌ای از مسائل را برای ایشان روشن کنم.

بلند شدم و حدود ۳۰ دقیقه‌ای در مورد اسلام و قوانین آن و اینکه اگر کسانی اعمال ناشایستی کردند آن را نباید به حساب اسلام گذاشت صحبت کردم در این بین ملاحظه شد که جوانی دارد عکس می‌گیرد. خوشمزه اینجاست که از من عکس نمی‌گرفت بلکه از کسانی که به مسجد آمده بودند، عکس می‌گرفت. مردم یقه او را گرفتند که صدایش درآمد. بعد از چند لحظه‌ای معلوم شد که آن جوان از اهل فاروج نیست و از قوچان آمده است که در واقع ما را کنترل کند. مردم به او حمله کردند که تو مال اینجا نیستی چرا آمدی و اینکه فیلم عکس‌ها را پس بده. من وارد شدم و بچوان گفتم چرا اینکار را کردی از من عکس گرفتن ایرادی ندارد برای هر کاری که می‌خواهی بگیر ولی چرا از مردم می‌گیری. و از کجا آمده‌ای گفت من از پاسدار هستم مردم فشار آوردند که فیلم را بده که به ناگهان دوربین را به وسیله دوستش که پاسدار بود بدر برد و گفت دوربین را بردند. بالاخره بعد از اینکه توسط خود مردم مچ طرف باز شد که اولاً مال فاروج نیست و ثانیاً برای اطلاعات سپاه کار می‌کند و ثالثاً آن عمل ناشایست یعنی عکس گرفتن از مردم و بدر بردن آن کرد، بر همه روشن شد. او را رها کردند و رفت. بعد معلوم شد او نیز وابسته به کسانی بوده است که در قوچان نیز سعی داشته‌اند جلسه را متشنج کنند.

در بجنورد

بعد از ظهر ساعت ۳/۲۰ در مسجد جامع بجنورد جهت رسیدگی به شکایت و پیشنهادات و... حاضر شدیم قبل از آن در شهرانی از پرسنل شهر و تأسیسات آن دیدن کردیم در حین دیدن فهمیدیم که در این شهر فرماندار و فرمانده سپاه پاسداران یکی است یعنی اینکه فرماندار خودش سپاه را با فرماندهی خودش در اختیار دارد علاوه بر آن یک نفر از سپاه نیز در شهرانی اطاق دارد و همیشه آنجاست و این مسئله موجب ناراحتی زیاد مسئولین شهرانی می‌شد.

از شهرانی فتوکپی حکم آقای دوستکام با نامه‌ای مبنی بر جلسه‌ای از مسئولین شهر جهت تبادل نظر و گرفتن پیشنهادات و شنیدن گرفتاریها و تهیه گزارش ارسال داشتیم که بعد از نیم ساعتی به رئیس شهرانی بجنورد اطلاع دادند که با فرماندار تماس حاصل کند. بعد از تماس اظهار داشته بود چرا از ما استقبال کرده است و علاوه بر آن گفته است که استاندار گفته است که اینها اجازه ندارند از ادارات بازدید کنند. ما هم به رئیس شهرانی گفتیم اشکالی ندارد، جواب نامه را بده و اعلان کردیم مردم بیایند مسجد و مسجد به محض ورود ما از جمعیت پر شد.

وضع شهرانی بسیار از نظر جا و مکان و فضا بد بود. یک شهری به آن بزرگی یک شهرانی بسیار کوچک داشت. مأمورین شهرانی اظهار می‌داشتند که مأمور سپاه مراقب است رئیس شهرانی نیز می‌گفت که

رئیس سپاه نامه نوشته است که گزارشات روزانه را برای آنها بفرستم من هم نامه‌ای نوشتم که شما نیز جهت تبادل اطلاعات گزارشات خود را برای شهرداری بفرست که هنوز جواب نداده است ولی من مجبورم که ارسال دارم.

جای تعجب است که سپاه در شهرداری مأمور دارد و در واقع مراقب شهرداری است و از همه مهمتر فرماندار است که خودش فرمانده سپاه پاسداران نیز هست.

ما در اطاق رئیس شهرداری بودیم و آقای دوستکام از زندان بازدید کرد که ناگاه جوانی آمد و به فرماندار تلفن کرد و گفت، من دیگر کاری ندارم، بیایم. معلوم شد که او در شهرداری ما را مراقبت می‌کرده است که ببیند مسأله چیست.

مسجد مملو از مردم بود که مراجعه می‌کردند. بچه‌های بجنورد آمدند و با من شروع به بحث کردند. که بحثها بسیار مفید بود. شایعات زیادی را در مورد روزنامه، آقای بنی‌صدر تا ولایت فقیه و... گفته بودند که بسیاری از آنها حل شد. جوانی که ظاهراً طلبه می‌نمود، در مورد جریان تاسوعای بجنورد گفت چرا روزنامه خبر داده است و چنین و چنان گفته است که در حضور جمعیت گفت، آقای حاج آقا مهمان‌نواز نماینده امام گفته است که بریزید و اینجا را بگیرید و مردم ریختند و همه را بیرون کردند. بعداً بحث شد که از این بیشتر نیست که اینها مجرم و خطاکار هستند، بایستی طبق قانون عمل شود.

در بجنورد در حین شنیدن و رسیدگی به درد دل‌های مردمی که در مسجد گرد آمده بودند، بودیم که یک موضوع نظر مرا بخود جلب کرد جوانی را دیدم که پرونده‌ای داشت و با یک پیرمردی، هر دو آمده بودند. آن جوان گفت من چکار کنم؟ گفتم، چی شده است. گفت در ده ما آقایی است فتودال که هم مال مردم را خورده، هم جنایت و هم قتل کرده است. من از او سؤال کردم کی قتل کرده است؟ در جواب گفت در سالهای گذشته، در رژیم گذشته. گفتم خوب پرونده‌ای شکایتی در جانی موجود است و آن کسی که کشته شده است کیست؟ گفت نه شکایت در جانی نیست و پرونده ندارد. البته استشهادهای مفصلی نیز درست کرده بود و مشکلات خود را برای پیگیری به شورای انقلاب و ریاست جمهوری نیز فرستاده بود که ظاهراً نتیجه‌ای نگرفته بود من داشتم از این جوان تحقیق می‌کردم که آن پیرمرد به صدا در آمد و گفت، نه او دروغ می‌گوید. آن کسی که کشته شده است پدر من است و زمانی که پدر من کشته شده است این جوان در شکم مادرش نیز نبوده است. من خندیم و به جوان گفتم این از کشته و چرا تو دست به این کار و تهمت برای گرفتن زمین زده‌ای؟ گفت، خوب قتل به کنار فتودال است و جنایت کرده است و این هم استشهادهای من بیشتر پیگیری کردم و گفتم این فتودال چقدر زمین و آب دارد؟ گفت یک آبادی داشته که در رژیم سابق نصف آن را نمی‌دانم فروخته یا اصلاحات ارضی گرفته است و فعلاً نصف آبادی را دارد که البته بین چندین نفر از فرزندان خودش تقسیم شده است بعد از تحقیق بیشتر معلوم شد که نه قانون مشمول او نمی‌شود. من به آن جوان گفتم کاری نمی‌شود کرد گفت حتی پیش دادستان انقلاب نیز رفته و پیش صفایی در مشهد من باز گفتم ما پیرو قانون هستیم و کاری نمی‌توانیم بکنیم. جوان خیلی اصرار داشت بهر وسیله‌ای شده این مقدار ملک آن پیرمرد را به زور تصرف کند این را برای این نقل کردم که ملاحظه شود جو را چگونه درست کرده‌اند که کسانی حاضر می‌شوند برای گرفتن زمین و آب حتی نسبت قتل به کسی ببندند و هزار نوع تهمت دیگر بزنند. خود این مطلب حکایت از جو سنگین در جامعه می‌کند.

شب ساعت ۷ در منزل آقای ابراهیمی نماینده روزنامه بودم که جناب

سروان رئیس شهرداری گفت در حینی که شما در مسجد مشغول بودید، فرماندار بمن خبر داد و گفت که با تهران تماس گرفته است و گفته‌اند که نماینده رئیس‌جمهور سخنرانی نکند. از این آقا باید پرسید خودت چکاره هستی اولاً و کی در تهران گفته است که نماینده رئیس‌جمهور سخنرانی نکند ثانیاً خود این مسأله اگر واقعیت داشته باشد. این سانسور همه جانبه در جمهوری اسلامی نیست، ثالثاً و از همه این حرفها گذشته با این روش چماق و ژ-۳ چگونه می‌توانید مردم شهر را سرکوب کنید.

بعد از آن به جناب سروان انتقاد کردیم که اگر در همان حین مطلب را گفته بود و ما در مسجد بودیم قطعاً سخنرانی می‌کردیم و همه می‌دیدند که مردم هوش دارند و آگاه هستند و خود متوجه خواهند شد و تا به حال که معلوم شده، خود اینگونه افراد بوده‌اند که گروه له و علیه درست کرده‌اند و جوسازی بوجود آورده‌اند تا به زور اسلحه حکومت کنند. بعد از شام به طرف مشهد حرکت کردیم و حدود یک بعد از نیمه شب به مشهد رسیدیم.

چهارشنبه ۵۹/۹/۲۶

صبح حدود ساعت ۱۱ به زیارت حضرت رضا مشرف شدیم. بعد از آن کمی در بازار شهر قدم زدیم و حدود ساعت ۳/۵ بطرف کاشمر حرکت کردیم. ساعت ۷ به کاشمر رسیدیم و یک سر بدون اطلاع به جایی به منزل آقای مدرسی رفتیم.

در منزل آقای مدرسی^۱ نشسته بودیم که تلفن زنگ زد و ما را به مجلسی دعوت کردند. ما اول امتناع کردیم دوباره تلفن کردند و با مشورت تصمیم گرفتیم ولو چند دقیقه‌ای به آنجا برویم. علت خبردار شدن ما هم این بود که کسی که ما را از مشهد به کاشمر آورده بود اطلاع داده بود که ما آمده‌ایم و آنها نیز بلافاصله ما را دعوت کردند. بالاخره ما در آن مجلس حاضر شدیم. کسانی که در آن جا حاضر بودند: رئیس شهرداری، فرمانده هنگ ژاندارمری، امام جمعه قبل کاشمر و یک روحانی دیگر و عده‌ای از اصناف کاشمر بودند: این عده شروع به صحبت کردند و من نیز چند دقیقه‌ای در مورد اینکه بایستی ایستاد و عمل کرد صحبت کردم و اشاره کردم که اگر این انقلاب شکست بخورد چه بلایی به سر ملت و ایران خواهد آمد و چگونه استقلال ما را بین خواهد رفت.

پنجشنبه ۵۹/۹/۲۷

ساعت ۹ صبح به شهرداری کاشمر رفتیم و در آنجا کمی درباره اوضاع و احوال شهر پرس‌وجو کردیم. کمی بعد چند نفری از مردم نیز آمدند و جریان آمدن آقای غفوریان استاندار و آقای واعظ طیبی را به شهر کاشمر چنین گزارش کردند: وقتی که آقای استاندار همراه با کاروان معلولین آمد ما شب همه خیابان را روشن کردیم چون قبلاً به خاطر جنگ خاموشی را اجراء می‌کردیم. تمام کسانی که به استقبال آمده بودند نود و چند نفری بیش نبودند تازه آنهم به خاطر معلولین بود.

بعد از آن آقای استاندار در مسجد جامع شهر سخنرانی کرد و در ضمن سخنرانی شرح کرد که: مردم میدانید ضد انقلابها چه می‌گویند: مرگ بر سه مفسدین ب. ه. خ. (یعنی بهشتی، هاشمی، خامنه‌ای) آگاه باشید، فردی اظهار داشت که اگر مردم در این شهر نمی‌دانستند، آقای استاندار با این کارش به آنها نیز یاد داد. بعد آقای واعظ طیبی آمد، خوب او یک مقام مملکتی و تولیت آستان قدس بود ولی مردم از او هم استقبال نکردند.

۱- آقای مدرسی رئیس اداره استاندار کاشمر و همسر خواهر آقای دکتر دوستکام است آقای مدرسی با صمیمیت و مهمان‌نوازی در کاشمر ما را شرمنده و سیاسگزار خود کردند.

یکی از مسئولین گفت وقتی من اینها را دیدم، بدنم لرزید و گفتم چطور اینها با مردم فاصله گرفته‌اند. قبل از اینکه این دو نفر به کاشمر بیایند، آقای سیدکاظم مرعشی از مشهد آمده بود. چنان مردم شهر از وی استقبال کردند که گوئی همه مردم شهر در بیابان اجتماع کرده‌اند. بعد عده‌ای گفتند که این مرعشی اصلی نبوده است (منظور این بوده است که آیت‌الله نجفی مرعشی نبوده است). من گفتم که اصلی و فرعی نمی‌شناسد تازه این اصلی نبوده است اگر اصلی می‌آمد مردم چکار می‌کردند.

جناب سرگرد... رئیس شهربانی کاشمر گفت: وقتی که من در بجنورد مسئول شهربانی آنجا بودم آقای حافظ‌نیا بعد از کفعمی فرماندار شد. دیپلمه‌های بیکار یک کانون درست کرده بودند و یک روزی صبح که آنجا می‌روند چند پاسدار را در خارج از کانون و چند تا نیز در داخل، آنجا اشغال کرده می‌بینند. دیپلمه‌های بیکار نیز قصد داشتند که راهپیمائی کنند و بعد از آن در فرمانداری تحصن نمایند. فرماندار به من تلفن کرد و گفت دیپلمه‌ها قصد راهپیمائی دارند گفتم بله می‌دانم گفت بهر صورت و بهر قیمتی باید حتماً جلو آنها را گرفت. گفتم بهر قیمت یعنی اینکه اگر کشت و کشتار هم شد. گفت، بله گفتم بنویس من بعد از آن رفتم و در مدرسه علمیه و با امام جمعه و دیگران صحبت کردم (اینها نیز رفته بودند و در فرمانداری تحصن کرده بودند) و گفتم شما جلو باشید و با مردم بروید آنجا تا آنها آنجا را ترک کنند. بعد فرماندار هم آمد و همین کار را کردند. بعد از این حرفها من و سایرین به اتفاق رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری به فرمانداری رفتیم. در فرمانداری کمی آنجا با فرماندار بحث کردیم و گفتیم که مسائل این شهر چیست؟ او جواب داد چند تا مسئله مهم وجود دارد که مهمترین آنها مسئله افغانیهاست.

در شهر کاشمر اردوگاهی از افغانیهای فراری است که اکثراً مجرد هستند و همین مسئله طبق اظهار فرماندار و رئیس ژاندارمری ستوان یکم برهان مشکلاتی را برای آنها بوجود آورده است. برای این‌که از اردوگاه فرار می‌کنند و به داخل شهر می‌آیند:

- مردم شهر انتقاد می‌کنند.
- رئیس ژاندارمری گفت، من گفته‌ام که ما باید چکار کنیم اگر اینها فرار کردند؟ گفتند، بزیند گفتم خوب حکم بدهید. گفتند، حکم نمی‌دهیم ولی بزیند بالاخره معلوم نشد که ما باید چکار کنیم؟
- از نظر خواربار و آذوقه و تأمین برای آنها گرفتاری داریم.
- از نظر حافظت که خود این مشکلاتی را بوجود آورده است.
- خود مسئولین جرأت که داخل اردو بشوند ندارند.
- مسئله اساسی آنها بیکاری است صبح تا شب بیکار نشسته‌اند و بنابراین دست بکارهای تخریبی خواهند زد.
- تعداد آنها ۱۸۰۰ نفر است.
- اینها پناهنده نیستند، اینها به انواع دلایل آمده‌اند و دوست دارند در شهرها آزاد باشند و کاری پیدا کنند.
- در استان خراسان حداقل دویست هزار نفر هستند.
- در حدود سه - چهار هزار نفری در نوار مرزی در جنگلها هستند.
- هلال احمر نیز نمی‌تواند مسائل آذوقه آنها را حل کند و لذا فشار به ما وارد می‌آید.
- پذیرفتن اینها نیز درست نیست چون امنیت را به خطر می‌اندازد.
- بهترین راه حل طرد آنها از ایران است.
- هویت هیچکدام از اینها مشخص نیست.
- تعدادی از آنها سرباز فراری هستند.
- برای خود ما شر ایجاد می‌کنند. اگر بیرون بروند همه نوع کاری انجام خواهند داد.

- اکنون روستائیان ما نیز اعتراض دارند و مشکلاتی را بوجود آورده است.

- این افغانیهایی می‌گویند حدود یک میلیون و بیشتر افغانی در ایران هستند، ما را هم آزاد بگذارید.

آقای طوسی فرماندار گفت اگر بخواهند مشکلات اینجا حل شود و به ما کمکی بکنند:

- مسأله اول شرکت نفت اینجاست. از طرف وزارت نفت اقدامی شود یا حداقل کارگزاری شود. چون منطقه کشاورزی است و از نظر سوخت در مضیقه هستیم. این یک مسئله مهم است که اینجا شرکت نفت دایره بشود.

- مسئله بعدی، مسأله آب است که بایستی تحقیقاتی کافی بشود و اقدامی برای آب بعمل آید.

بعد از فرمانداری باتفاق فرماندار و معاونش و رئیس شهربانی و ژاندارمری رفتیم به گروهان ژاندارمری و در محل پرسنل ژاندارمری را دیدیم و با آنها حرف زدیم بعد از آن برگشتیم همگی به مرکز سپاه پاسداران شهر ناهر را در سپاه پاسداران خوردیم.

من بعد از ناهر کمی زودتر بلند شدم و در راهرو سالن که قبلاً هتل شهر بوده است و اکنون مقر سپاه پاسداران بود، قدمی زدم. در جلو درب ورودی که میز اطلاعات نیز بود رفتم و چشمم به اطلاعیه‌ای خورد که تعدادی از آن روی پیشخوان میز بود. یکی از آنها را برداشتم، دیدم که سراسر اتهام و تهمت به روزنامه انقلاب اسلامی و دفتر هماهنگی و با امضاهای فراوان پخش شده است. (پیوست سند شماره ۱۵)

بعد من و آقای مرشدی و ستوان یکم برهان و رحیمی بخشدار مرکزی به خارج از شهر رفتیم و یک جائی که کمی آب داشت را دیدیم و در برگشت به روستای فرک ۱۰ کیلومتری شهر کاشمر رفتیم.

در روستای فرک

در روستای فرک به مسجد آنجا رفتیم. مردم جمع شدند. جمعیت این روستا حدود ۵۰۰ خانوار است.

- برای شبکه آب‌رسانی آن حدود یک میلیون تومان پرداخت شده است.

- برای مدرسه ۳۵۰ هزار تومان خرج شده. مردم گفتند که مسئولین خودشان آمدند و ما دنبال آنها رفتیم.

- در رژیم گذشته حتی یک آجر هم روی هم نگذاشته بودند.

- مدرسه آن در سال ۱۳۲۸ تأسیس شده است ولی تا قبل از انقلاب دو اطاق بود و مدرسه نداشتیم.

- ۲۲۵ هزار تومان برای مدرسه دخترانه پرداخت شده است.

- لوله‌کشی آب نیز در بعد از انقلاب درست شده است.

- یک آبی هم دارند که از فاصله دور می‌آید قرار شده است که سیمان آن را دولت بدهد و نیروی انسانی را خودشان و جوی را سیمانی کنند تا آب تلف نشود.

- در این ده بعلت وحدت تمام کارها پیش می‌رود و اختلافی وجود ندارد.

- با کمک جهاد و بخشداری حمامی ۸ دوشه مرتب و با طرح مناسب و خوبی ساخته شده است.

- زمستان نیز کارگاههای قالبی بافی دارند.

بعد از آن آمدیم شهر و به اتفاق رحیمی بخشدار مرکزی به فرمانداری رفتیم مدت بیش از دو ساعت با بخشدار در مورد مسائلی که برایش اشکال بوجود آورده بود و در مورد آقای بنی‌صدر و روزنامه و کشور صحبت کردیم و قرار شد که بعداً صحبت را ادامه دهیم.

راديو موج اف ام در اختيار شهرباني است و هر وقت لازم باشد از طريق آن مطالبی پخش می‌شود.) بعد از آن شخصی بلند شد و گفت که شما می‌گوئید وحدت خودتان مرتب حرف تفرقه‌افکنانه می‌زنید، شما می‌گوئید اگر کسی حرف زد بزنید توی دهانش و جلوی او را بگیرید من برای آن شخص و دیگران توضیح دادم که (نوار سخنرانی هست و پخش هم شد و همه نیز شنیده‌اند) اگر کسی شایعه یا تهمت پراکند، خودتان در پی تحقیق آن برآئید و اگر تهمت بود و صحت نداشت خودتان جلوی او را بگیرید و بزنید توی دهانش یعنی اینکه جلو تهمت‌ها را بگیرید و چندین شایعه و تهمت‌ها را خودم روشن کردم و طریق مبارزه با آن را گفتم و اینکه چگونه می‌شود شخص تهمت زن را رسوایش کنید و این جوری تو دهانش بزنید، باز شروع کرد به گفتن همان حرف که شما حرف تفرقه‌افکنانه می‌زنید و می‌گویند بزنید توی دهانش من باز پاسخ دادم بعد از آن ناگهان حدود ۶ - ۵ نفری در اطراف کوشش کردند که جلسه را بر هم بزنند و حتی این فرد اولی که بلند شد بطوری که اهالی می‌گفتند اهل شهر کاشمر نبوده است بالاخره مردم شروع به شعار دادن کردند بلافاصله من توضیح دادم که دشمن کوشش دارد از این طریق اجتماعات را بر هم بزند و شما حواستان جمع باشد و مردم قبول کردند و از دادن شعار خودداری کردند بعد از آن جلسه را ختم کردیم و رفتیم به منزل آقای مدرسی محل اقامت. وقتی به منزل رسیدیم فرمانده گروهان ژاندارمری ستوان یکم برهان پیامی برای آقای دوستکام آورد که چنین بود:

«پیام گروهان ژاندارمری تربت توسط بی‌سیم کاشمر

۱ سیار ۵۹/۹/۲۷

آقای دوستکام نماینده ریاست جمهوری

احتراماً - مقتضی است قبل از عزیمت به بخش فیض آباد حتماً در جلسه‌ای که در ساعت ۲ بعد از ظهر در محل فرمانداری تربت حیدریه تشکیل می‌شود حضور بهم‌رسانید.
فرمانده تربت حیدریه - خواجه پیری»

ما طبق قراری که گذاشته بودیم و از طریق ژاندارمری اطلاع داده بودیم قرار بود که همین امروز بعد از ظهر به فیض آباد برویم و باز مطلع شدیم که به نحوی فرماندار گفته است که نماینده ریاست جمهوری نمی‌آید. ما از طریق ژاندارمری اطلاع دادیم که حتماً می‌رویم و مردم را خبر کنید. روز قبل نیز در حضور رئیس شهربانی، فرمانده ژاندارمری، فرمانده سپاه پاسداران، معاون فرماندار و فرماندار آقای طوسی قرار شده بود که ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه‌ای از رؤسای ادارات تشکیل شود تا آنها نیز مسائل، مشکلات و پیشنهادات خود را عنوان کنند و ما از مجموع آنها گزارشی تهیه کنیم تا برای آنها راه حلی اندیشیده شود. بعد از ختم سخنرانی وقتی در منزل بودیم آقای طوسی تلفن کرد و برای آقای دوستکام پیغام داد که کاری با او دارد. بعد از آن رئیس شهربانی به منزل آقای مدرسی تلفن کرد و پیغام داد که فرماندار گفته است که روز جمعه رؤسای ادارات کار دارند و نمی‌توانند در جلسه شرکت کنند و اگر به فیض آباد می‌روید به این خاطر برنگردید، ما قبلاً گوشی بدستمان آمده بود که با استاندار تماس گرفته است و مدرکی نیز بدست آوریم که حکایت از گفتگوی بین آنها را داشت (که این سند نیز جای خود آورده خواهد شد) مبنی بر این که جلسه شورا از رؤسای ادارات تشکیل ندهید بعد از اندک مدتی آقای فرماندار خود با آقای دوستکام تلفنی صحبت کرد. مکالمه تلفنی با آقای فرماندار از زبان دوستکام:

ابتداء و اینکه ممکن است آقایان نباشند صحبت کرد، بعد از آنکه گفتم خوب ایرادی نیست فردا می‌توانیم جلسه را تشکیل دهیم. صورت

صبح قرار بود که ساعت ۹ آقای دکتر دوستکام به مسجد جامع برود و نامه‌ها و گزارشات و پیشنهادات مردم را بگیرد و حرف‌های آنها را بشنود، من هم در منزل کمی برای سخنرانی که قرار بود ساعت ۱۱ شروع کنم خود را آماده کنم. ناگهان یک ربع ساعت نگذشته که آقای دوستکام به مسجد رفته بود، از طرف مسجد آمدند و گفتند که ازدحام جمعیت فوق‌العاده است و همه آماده برای شنیدن سخنرانی هستند در این حین نیز باران رحمت الهی شروع بباریدن گرفت. من وقتی به مسجد جامع رسیدم، دیدم که شبستانهای مسجد از جمعیت موج می‌زد و صحن جلو نیز نزدیک به پر بود در حیاط مسجد نیز عده‌ای بودند و سیل جمعیت به طرف مسجد سرازیر بود. من با زحمت به جلو تریبون رفتم و بعد از خواندن خطبه برای شادی روح شهید مدرس و همه شهدای انقلاب اسلامی ایران در مورد مشخصات رهبری توحیدی و رهبری شرک و اینکه این دو نوع رهبری چگونه عمل می‌کنند و طریق جلوگیری از شایعات چگونه است و اینکه ما می‌توانیم امتی نمونه و پیشرو باشیم و انقلاب را با فکر و عمل صادر کنیم. مفصل صحبت نمودم.



(سخنرانی در مسجد جامع کاشمر در تاریخ جمعه ۵۹/۹/۲۸)

بعد از ختم سخنرانی سؤالات زیادی مطرح شده بود، به پاسخ دادن به سؤالات پرداختم. سؤالات بیشتر شایعاتی بود که در مورد ریاست جمهوری شیبادهان شایع کرده بودند، از قبیل اینکه: آقای بنی‌صدر طرفدار فتوادل است، طرفدار خان است، طرفدار خسرو قشقائی است و او را آزاد کرده است، فرخ روپارسا را می‌خواست آزاد بکند و... تعدادی از سؤالات نیز مربوط به مطالب روزنامه بود که همه آنها را پاسخ گفتم و از راديو موج اف ام آن شهر پخش می‌شد (البته در موقع سخنرانی من اطلاع نداشتم که سخنرانی از راديو نیز پخش می‌شود. رئیس شهربانی گفت که این

تشکیل این جلسه را پیش کشید و بعد از اینکه توضیح داده شد که بهتر است شکایت مردم را به مسئولین اجرائی رساند و مشکلات خود این مسئولین را نیز شنید تا بشود یک تحقیق همه جانبه‌ای کرد. از بخشنامه نخست‌وزیر که باید مکاتبات از طریق نخست‌وزیری رد و بدل گردد صحبت کرد و باز توضیح داده شد که اولاً آن بخشنامه ربطی به این جریان و کار ما ندارد و در ثانی آن بخشنامه هم لغو شده است. مسئله سلسله مراتب و اینکه استاندار باید دستور بدهد و... که قرار شد تلفن کند به استاندار و در صورت امتناع کتباً بنویسد که چرا مایل به تشکیل این جلسه نیستند. بعد هم مفضلاً در خصوص این مورد که تمام مردم شهر با او (یعنی فرماندار) مخالفند، زیرا که ایشان به هیچ دسته و گروهی وابسته نیست! و اینکه در اطراف ما در شهر کاشمر و منجمله در جلسه سخنرانی امروز افرادی هستند که در رژیم سابق چاقوکش و... و از فرح و گیرو ذالک مدال گرفته‌اند و...

وقتی که جناب فرماندار از استقلال گروهی و عدم وابستگی فرقه و دسته و حزب صحبت می‌کرد، باو گفته شد پس چرا در این مسئله جلسه با مسئولین این استقلال عمل مراعات نمی‌شود که آنوقت ایشان خود را در پناه سلسله مراتب اداری و اینکه «المأمور و معذور» که از فرماندار قوچان نیز شنیده بودیم خود را مخفی نمود.

و کسی که روز قبل همراه با دیگران و معاونش آنهمه مسائل مختلف را مورد بررسی قرار داده بودیم و آن رابطه حسنه موجود بود و حتی با بخشدار رحیمی که چندین ساعت صحبت کردیم و به اتفاق به بخش رفتیم و قرار شد گفتگو را ادامه دهیم بعد از تماس با استاندار حتی دیگر جرأت اینکه آفتابی بشوند پیدا نکردند و برای خداحافظی نیز حاضر نشدند.

در فیض‌آباد

بعد از ظهر روز جمعه ساعت ۴ وارد فیض‌آباد شدیم مردم فیض‌آباد چندین کیلومتر جهت استقبال ما به خارج از شهر آمده بودند وقتی ما به محل تجمع آنها رسیدیم با شعار درود بر خمینی و سلام بر بنی‌صدر و گاهی سلام به دوستکام براه افتادند و در سر راه دو رأس گاو چند گوسفند سر بردند و طول راه زیادی آقای دوستکام را سر دست بردند استقبال بی‌نظیر بود. تا اینکه به مسجد جامع آنجا رفتیم. مسجد مملو از جمعیت بود از دولتبان فقط رئیس آموزش و پرورش حاضر بود و او نیز اظهار داشت که من نیز وسیله خواست معلمین انتخاب شده‌ام و اگر هم ریاست را از دست دادم مسئله‌ای نیست ابتداء یکی دو نفر شروع به صحبت کردند و اشکالات خود را مطرح نمودند مهمترین مشکلات آنها همکاری نکردن بخشدار و شهردار با آنها بود و تماماً تقاضای تعویض بخشدار را می‌کردند. کاملاً معلوم بود که یک طرف بخشدار و فرماندار و طرف دیگر اکثریت قریب به اتفاق مردم بود. از این استقبال و اقبال مردم نسبت به ریاست جمهوری و یکپارچگی آنها بر ما معلوم شد که چرا فرماندار تربت چندین بار خواسته بود که قبل از مسافرت او را ببینیم با وجودی که خودش در تربت حتی حاضر نشد مردم را خبر کند و آقای دوستکام را ببیند وقتی نماینده ریاست جمهوری روز قبل به تربت عزیمت کرده بود با وجودی که قبلاً نیز اطلاع داده بودند در آنجا با انواع و اقسام حیل از آمدن پیش دوستکام که در شهربانی بود سر باز زد ابتداء گفته بود ماشین ندارم که جواب داده بودند. ماشین می‌فرستیم. بعداً اینکه فعلاً نماز می‌خوانم و... همانطوری که گفتم مهمترین خواسته مردم فیض‌آباد همان که عنوان شد، برداشتن بخشدار بود البته دلایل خود را نیز عنوان کردند که چرا؟ انسان از خود می‌پرسد وقتی اکثریت قریب به اتفاق مردم یک شهر همگی خواستار برکناری یک بخشدار آنهم به دلیل منطقی هستند چگونه می‌خواهند با زور کسی را که مردم قبول ندارند بر

سر آنها بگذارند. ابراز احساسات مردم نسبت به رئیس‌جمهور غیرقابل توصیف بود. بعد از ختم جلسه به پاسگاه ژاندارمری رفتیم قبل از رفتن به پاسگاه در مسجد جوانی را دیدم که دارد مطالب را ضبط می‌کند. در پایان دیدم که داد و مقال راه افتاده است و چند نفری خواستند نوار را از او بگیرند و می‌گفتند که این فرد مأمور اطلاعاتی است. بالاخره من پا در میانی کردم و نوار را از او گرفتم و به آنها دادم که یکی از روی آن ضبط کنند و به او برگردانند. آن جوان می‌گفت من مخبر رادیو و تلویزیون هستم البته بطوری که آقای دوستکام گفت، کارت هم داشت (البته فعلاً بسیاری هستند که کارت از همه جا دارند، کمیته، سپاه، رادیو و تلویزیون، بسیج، دادگاه انقلاب و... هر کجا هر کدام از کارتها لازم آمد ارائه دهند) بعد از آن وارد پاسگاه شدیم در آنجا آن جوان به اتفاق برادر دیگری گفت در قسمت فرهنگی سپاه است آمدند برای گرفتن نوار و مصاحبه‌ای با دوستکام. معلوم شد که این جوان هم کارت خبرنگاری برای رادیو و تلویزیون دارد و هم در سپاه است بخش اطلاعات (چندین سؤال از آقای دوستکام کرده بودند و آقای دوستکام کتبی جواب آنها را ارسال داشت).

این قبیل اعمال در تمام شهرها و جاهائی که ما می‌رفتیم بود بخصوص اینکه از مردم عکس می‌گرفتند و مردم خود که اینها را بهتر می‌شناختند اظهار می‌داشتند این عکس‌ها را می‌گیرند که بعداً بعضی‌ها را تعقیب کنند. در پاسگاه مطلب جالبی از یک نفر روحانی بنام حجازی نقل کردند: که این فرد بچه شمال است. می‌گفتند این فرد قبل از انقلاب دو سه جلسه آمد و صحبت کرد ما مبلغ هشتصد تومان در پاکتی گذاشتیم و به او دادیم بعداً او پاکت را برگرداند و گفت کم است. مردم ما که در آن زمان برای برانداختن شاه مبارزه می‌کردند این آقا بر سر میزان دریافتی خود چانه می‌زد ما خجالت کشیدیم که این مطلب را مطرح کنیم خودمان چند نفری پول جمع کردیم و مبلغ دو هزار تومان به او دادیم. همین آقا اکنون رفته است و در ده دوغ‌آباد گفته است که زنها قبالة خود را از شوهران بگیرد و برای جبهه بفرستید و با همین کار چند نفر نادان با شوهرانشان اختلاف پیدا کرده‌اند. خدا به داد اسلام برسد با این چنین مبلغانی.

بعد از آن به منزل شخصی بنام جعفری رفتیم برای شام. در آنجا ستوان یکم امرائی و رئیس پاسگاه و رئیس آموزش و پرورش بخش و چند نفری درگیر بودند بعد از صحبت علت اصلی تنفر خود و مردم را از بخشدار خواستار شدیم چنین تعریف کردند:

پولی جمع کرده بودیم برای کمک به جنگ زدگان و آن را به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری گذاشته بودیم بخشدار چندین بار گفته است که آقای بنی‌صدر دکوری بیش نیست و چرا پول را به حساب او ریخته‌اید و مردم از این امر بسیار ناراحت بودند و کوشش می‌کردند بهر طریقی که شده انزجار خودشان را از بخشدار اعلام دارند. من در آنجا گفتم نماینده دکور آمده و اینقدر شما استقبال کردید اگر خود دکور بیاید چکار خواهید کرد. علاوه بر آن می‌گفتند که این بخشدار علم اطلاعاتی از وضع کشاورزی و مسائل منطقه و هماهنگی و... ندارد. بعد از آن ما شب حرکت کردیم و ساعت ۲ بعد از نیمه شب به مشهد رسیدیم. بعد از رفتن ما از فیض‌آباد ظاهراً بگیر و به بند شروع می‌شود. مسئله‌ای می‌سازند و آن را مستمک قرار می‌دهند. رئیس پاسگاه را عوض می‌کنند، رئیس آموزش و پرورش را منتقل می‌کنند و گویا چند نفر دیگر را وعده‌ای را نیز شبانه می‌گیرند.

شنبه ۵۹/۹/۲۹

صبح کمی استراحت کردیم و در مشهد ماندیم و خبرهائی که در این دو شهر بود، مختصری از آنها را به تهران جهت درج در روزنامه اطلاع

سه‌شنبه ۵۹/۱۰/۲

با استاد شیخ علی تهرانی در منزلش قرار ملاقات گذاشتیم و به منزل وی که خانه محقری بود رفتیم. وی ما را در جریان چگونگی در فعالیتها و امرار معاش خود قرار داد و آخرین کتاب خود که اخلاق نام داشت را با امضای خودش به ما هدیه داد.

حدود ۲-۳ ساعتی در مورد مسائل کشور و ریاست جمهوری و نقش حقیقی روحانیت با ایشان بحث و تبادل نظر شد.

سوم و چهارم و پنجم را نیز در مشهد و نقاط مختلف و دیدارهای خصوصی و مهمانی و بازدید از نقاط مختلف شهر و زیارت حضرت رضا (ع) پرداختیم و ۵۹/۱۰/۶ با هواپیما عازم تهران شدیم در تهران ۶ - ۵ روز پس از رسیدگی به کارهای معوقه و انجام کارهای ضروری، گزارش سفر را به هیئت تحریریه روزنامه و دوستان شرکت کننده در جلسه سه‌شنبه‌ها که هر هفته منظم در منزل ما برگزار می‌شد و به طرح سؤالات مختلف و پاسخ آنها پرداخته می‌شد، در میان گذاشته شد.

از نتایج سفر خود در استان خراسان سرمقاله‌ای تحت عنوان «سیری در استان خراسان» ترتیب داده شد و در تاریخ ۲۱ دیماه ۵۹، شماره ۴۴۶ انقلاب اسلامی منتشر شد. علاوه بر آن گزارش ویژه‌ای را برای ریاست جمهوری تهیه گردید و به نظر ایشان رسید، که در زیر ملاحظه خواهید کرد.

گزارش ویژه

بسمه تعالی

علاوه بر مسائلی که در سرمقاله «سیری در استان خراسان» به اطلاع رسیده است مسائل زیر را نیز به اطلاع میرسانم:

۱- مسائل مرزی:

الف - اینجانب و دکتر دوستکام به اتفاق ستوان یکم عاشقی فرمانده ژاندارمری دره‌گز به نوار مرزی ایران و روس به لطف آباد رفتیم و در آنجا نیز مدتی را با سرهنگ انصاری که فرماندهی مرزبانی آن منطقه (حدود ۴۵۰ کیلومتر) را بعهده دارد گذارندیم مهمترین مطلب قابل ذکر، بطوری که برای ما نقل کردند: چند روز قبل دو بهیار به دهات مرزی «شیلگان» رفته بودند و آگاه و یا ناآگاه و از روی بی‌اطلاعی به آن طرف مرز رفته و مرزبانان روس نیز آنها را گرفته و ۶ - ۵ روزی آنها را نگهداشته بودند و آنها را مورد سؤال قرار داده که سؤالات بدین قرار بوده‌اند:

- مردم بنی‌صدر را دوست دارند یا خیر؟

- شخص اول مملکت شما کیست؟

- پدرتان و برادرانتان چکاره هستند؟

- به حزب توده علاقمند هستید؟

- مسلمان هستید؟ وقتی در جواب گفته بودند بلی پرسیده بودند:

چرا ملا نشدید؟

- چقدر پاسگاه مرزی دارید؟

- خاموش اجراء میشود یا خیر؟

شما چرا به کشور سوسیالیست افغانستان کمک نکردید؟ همه

کشورهای سوسیالیست کمک کردند.

- ارتشیه با اجازه و میل خودشان به جنگ می‌روند و یا به اجبار؟

- مسئله آذوقه در کشور هست یا خیر؟

- مسئله قحطی در مشهد واقعیت دارد یا نه؟

- مشروب دوست دارید به شما بدهیم؟

- در دره‌گز مشروب پیدا می‌شود؟

دادیم. شب حدود ۱/۵ ساعتی در منزل استاد شریعتی با او در مورد مشکل کشور به گفتگو پرداختیم در مورد مسائل استان خراسان و مسائلی که در مورد کانون نشر حقایق دینی^۱ پیشتر بوجود آورده بودند گفتگو کردیم در منزل استاد گفته شد: که همان روزی که به کانون ریختند آقای خامنه‌ای در سخنرانی گفته است و این کانونها باید وسیله مردم تسخیر گردد و بعد از ظهر این عمل واقع شد اما اگر از خود او بپرسیم خواهد گفت منظورم این کانون نبوده است.

استاد تعریف می‌کرد که وقتی من از ماشین پیاده شدم. دیدم عده‌ای که غیرعادی بودند و معلوم بود مخصوص برای این کارها هستند، شعار می‌دادند مرگ بر تهرانی مرگ بر احمدزاده می‌دادند وقتی من رسیدم شعار را عوض کردند و درود بر شریعتی را سر دادند و معلوم بود که قصدشان آنها بودند و نه من و این هم از اینجا ناشی میشده که اینان نمی‌دانسته‌اند کدام روز من هستم و کدام روز اینها و دوستان هم اطلاعیه داده بودند که در کانون این سه روز سخنرانی وسیله شریعتی، تهرانی و احمدزاده برقرار است.

یکشنبه ۵۹/۹/۳۰

در این روز به روستای سنگ بست که حدود ۳۰ - ۲۵ کیلومتری مشهد که نزدیک ایستگاه نادری راه آهن مشهد - تهران واقع است و من در سال ۴۵ و ۴۴، در این روستا سپاهی دانش بودم، سری زدیم و مردم آنجا را که خوب می‌شناختم جمع کرده و با اهالی آنجا بعد از حدود ۱۴ سال تجدید دیدار شد. مردم آنجا از اینکه من هنوز بیاد آنها بودم بسیار خوشحال شدند. بچه‌هایی که در آن سالها دانش آموز من بودند حالا بزرگ شده بودند و بعضی از آنها همچنان مشغول تحصیل بودند و بعضی هم تحصیل خود را تمام کرده و مشغول زندگی بودند. با اهالی در مورد مشکلات و مسائلشان نیز گفتگو و تبادل نظر کردیم. سپس به کارخانه قند فریمان سری زدیم و با مسئولین کارخانه و مشکلات کارخانه از نزدیک آشنا شدیم.

دوشنبه ۵۹/۱۰/۱

دیداری با بچه‌های دفتر هماهنگی بعمل آوردیم و در رابطه با مسائل استان و بویژه مشهد با آنها بحث و گفتگو بعمل آمد. جمع‌بندی مسائل استان را برای آنها توضیح دادم. و در مورد چگونگی برخورد آنها با مردم و مسئولین بحث شد و من تجربیات خود را در اینگونه روابط با آنها در میان گذاشتم.

بعضی از جوانانی که مسائلی و سؤالاتی خصوصی داشتند و به دفتر آمده بودند. بطور خصوصی با آنها مذاکره و گفتگو انجام گرفت. بچه‌های دفتر هماهنگی مشهد بچه‌های فعال و مبارزی بودند اما تمام ارگانهای مختلف و بویژه استاندار تا می‌توانست از فعالیت آنها ممانعت بعمل می‌آورد.

۱- کانون نشر حقایق دینی را آقای محمد تقی شریعتی از دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت در مشهد پایه‌گذاری کردند که در استان خراسان در نهضت ملی نقش مهمی ایفا کرد.

۲- اینجانب دوره ششم سپاهی دانش بودم که پس از اتمام دوره تعلیمات نظامی و آموزش و پرورش در شاه آباد غرب (اسلام‌آباد فعلی) به استان خراسان مشهد اعزام شدم که پس از تقسیم سپاهیان دانش سهمیه مشهد، مرا به روستای سنگ بست اعزام کردند و مدت ۱۸ ماه مابقی دوران خدمت را در آن روستا گذراندم: و در مدت خدمت از نزدیک با آیات عظام میلانی و قمی و نزدیکان آنها آشنا شدم. همچنین با آقای اعدادی صاحب کتابفروشی جعفری مشهد و آقایان هاشمی‌نژاد و ابطی مسئولان کانون بحث و انتقاد دینی مشهد رابطه برقرار گردید.

– فیلمهای روسی نمایش داده می‌شود یا نه؟
– حاضر هستید پناهنده سیاسی شوید یا نه؟
– در جنگ ایران و عراق سربازان ایران بیشتر کشته می‌شوند یا عراق؟
– بیمارستان مصدق اسم سابق آن چه بوده است؟
– عراق از شوروی اسلحه می‌خرد، ایران هم از آمریکا شما خبر دارید؟

مردم با وجودی که تحت فشار ارگانهای مختلف هستند و به عناوین مختلف این ارگانها سعی می‌کنند شما را از بین مردم حذف کنند، آنها نیز به هر عنوان که شده شما را مطرح می‌کنند. مردم با ما نهایت همکاری و صمیمیت را داشتند و همه جا با استقبال روبرو می‌شدیم.

ی – همکاری دوایر دولتی با ما جهت تهیه گزارش:
آقای غفوری فر به همه فرمانداران و بخشداران اطلاع داده بود که که تا می‌توانند سعی کنند که استقبال خوبی از ما نشود، دستور داده بود که اجازه ندهند مسئولین ادارات با ما مسائل خودشان را در میان بگذارند. هر کجا می‌رفتیم که هنوز استاندار با آن فرماندار تماس نگرفته بود بعضاً با ما همکاری می‌کردند ولی وقتی استاندار می‌فهمید که ما فلان شهر و بخش هستیم بلافاصله دستور میداد که با ما همکاری نکنند نمونه‌ای برایتان ذکر می‌کنم،

بنام خدا

با احترام حضور محترم نماینده رئیس‌جمهور عزیزمان
متحرماً بعرض می‌سانم که روز پنجشنبه ۵۹/۹/۲۷ طی تماس تلفنی که از مشهد سپاه پاسداران با سپاه پاسداران کاشمر گرفته شد سپاه پاسداران کاشمر تأکید می‌کردند که سعی کنید از بهمه گرفتن انتظامات در مورد سخنرانی نماینده رئیس‌جمهور خودداری و از هر گونه تبلیغات در این زمینه خودداری نمائید ضمناً فرماندار شهرستان تربت حیدریه با فرماندار کاشمر تماس حاصل و ضمن مقداری صحبت در مورد تضعیف سخنرانیهای نماینده رئیس‌جمهور یادآور شد که فرماندار کاشمر با استاندار خراسان تماس گرفته و در مورد این سخنرانیها بیشتر صحبت کنند سپس آقای طوسی فرماندار کاشمر با آقای دکتر غفوری فر استاندار خراسان تماس گرفته و چنین شروع کردند: آقای طوسی می‌گفتند نماینده رئیس‌جمهور قرار است در مسجد جامع سخنرانی و سپس در جلسه‌ای با حضور رؤسای ادارات شرکت و مسائل و مشکلات را بررسی نمایند آقای استاندار در جواب گفت خوب سخنرانی در مسجد جامع را که نمی‌شود چیزی گفت، ولی چه کسی گفته ایشان جلسه‌ای با رؤسای ادارات داشته باشند و شماها سعی کنید مردم کمتر در این سخنرانی تجمع کرده و این سخنرانی در سطح پائین برگزار شود و سپس آقای طوسی فرماندار شهرستان کاشمر به آقای استاندار گفت: نماینده رئیس‌جمهور با آقای رحیمی معاون فرمانداری به یکی از دو دهات رفته‌اند که استاندار در این مورد به فرماندار اعتراض کرد که چرا گذاشتید آقای رحیمی اینها را به دهات ببرند حتماً وقتی رحیمی آمد بگو بمن زنگ بزند که پس از آمدن آقای رحیمی از دهات با آقای استاندار تماس حاصل کرد که بعلت بردن نماینده رئیس‌جمهور به دهات مورد بی‌مهری آقای استاندار قرار گرفت و آقای استاندار در این مورد از ایشان خیلی شکوه کرد که پس از اتمام صحبت آقای رحیمی با استاندار آقای رحیمی به آقای طوسی زنگ زد و گفت تو همیشه میخواهی مرا نزد آقای استاندار خراب کنی و خلاصه از این موضوعها. ضمناً جناب آقای دوستکام بیشتر این آخوندها در روضه‌های زنانه علیه رئیس‌جمهور تبلیغات به راه انداخته‌اند منجمله آقای بنام شیخ رضایی (در یکی از روضه‌های خانگی اش میان زنان شدیداً علیه رئیس‌جمهور تبلیغ می‌نمود. به هر حال امیدوارم روزی در سایه عدل و عدالت واقعی به زندگی ادامه دهیم.

امضاء محفوظ الف. م.^۱

ب – وضع مرز و ملاقات مرزبانان با هم:
– در پاسگاه لطفی قطار مسافری روسها هر ۱۵ دقیقه از آنجا می‌گذرد و شبها وقتی قطار عبور می‌کند از یک دیدبانی به دیدبانی دیگر وسیله نورافکنهای قوی تمام محوطه را روشن می‌کنند تا احتمالاً کسی نتواند فرار کند.

– در نوار مرزی شهرک‌ها هستند که رسماً شهرک هستند ولی باطناً پادگانهای نظامی هستند.

– بعد از انقلاب مرزبانهای روسی بیشتر کوشش می‌کنند انسان را به مشروب و زن وادارند. فعلاً نیز فهمیده‌اند که بنزین کمبود داریم مرتب ما را به فاصله‌های دور جهت حل مسائل مرزی که بوجود می‌آید فرا می‌خوانند.

– اطاق ملاقات آنها با فرشهای ترکمن مفروش کرده‌اند و کلبه وسایل زینتی و اطلاعاتی را دارند، از وقتی که به اطاق ملاقات وارد می‌شوی تا لحظه‌ای که خارج می‌شوی تمام حرکات و سکنات و... ضبط می‌شود.

– اکثراً با تمام مأمورین اطلاعاتی که کار اطلاعاتی می‌کنند مجهز هستند و مأمورین اطلاعاتی جهت کسب اطلاعات بنامهای مختلف در ملاقاتها می‌آیند.

– در آنطرف یک سرگرد غیر حزبی باید پوتین یک استوار حزبی را در بیاورد. در تمام مسائل حق فرماندهی با حزبی است.

ج – مسایل مرزی:

مسائل مرزی که پیش می‌آید و برای حل آن ملاقات لازم می‌آید اغلب بی‌توجهی چوپانان ماست که گوسفند و اسبها و سایر حشم خود را رها می‌کنند و وقتی آن طرف مرز رفتند، مرزبانان آنها را گرفته و برای حل مشکل ملاقات لازم می‌آید.

د – خواسته‌های مرزبانان:

۱– چون روسها فهمیده‌اند که بنزین کم شده است لذا وقتی با ما وعده ملاقات می‌گذارند، محل آن را مکانهای دور قرار می‌دهند بنابر این بنزین در نوار مرزی بیشتر از آنچه قرار داده‌اند نیاز است.

۲– لطف‌آباد قبلاً تلفن خودکار داشته است و بطوری که سرهنگ انصاری می‌گفت: مخارج تأسیسات «سویا چینگ» Suitsching حدود ۶۵ میلیون تومان شده است و فعلاً دستگاه گیرنده آن نواقصی پیدا کرده و خراب شده است که اگر این نقص برطرف شود ما در هر لحظه قادریم با همه جا تماس حاصل کنیم و تمام این بخش را نیز زیر پوشش تلفن خودکار قرار دهیم.

۳– اسفالت ۲۰ کیلومتر راه دره‌گز لطف‌آباد

ه – علاقه مردم آن استان به شما:

اکثر قریب به اتفاق مردم علاقه خاصی به شما دارند و شما را بعنوان کسی که قادر خواهد بود مسائل آنها را حل کند می‌شناسند. اگر امید به شما در کار نبود وضعیت بطور قطع فرق می‌کرد. بنابر این اگر امید این مردم از شما نیز قطع شود قطعاً خطر بزرگی کشور را تهدید می‌کند.

۱- اصل این نامه با امضای نویسنده آن نزد اینجانب موجود است.

۲- در تمام شهرها و بخشها شهربانی و ژاندارمری به عنوان مختلف با وجودی که تحت فشار بودند با ما بعضاً آشکار و بعضاً غیر آشکار همکاری می کردند و اطلاعات لازم را در اختیار ما می گذاشتند. در یکی از شهرها ما وارد شهربانی شدیم با رئیس شهربانی تلفنی تماس گرفتیم او آن موقع کار داشت که بیاید. قبل از رفتن از شهربانی، استواری آمد و گفت من پیامی از جانب رئیس شهربانی برای شما دارم و گفت: رئیس شهربانی گفته است که: «شهر اینطرفی است» این استوار مات و مبهوت بود که این پیام چیست در واقع رئیس شهربانی با این سه کلمه اوضاع کلی شهر را برای ما بیان کرد: شهر طرفدار بنی صدر است.

۳- در تمام شهرها و در سخنرانیها که برای ما برگزار میشد از طرف سپاه و بسیج می آمدند و از مردم عکسبرداری می کردند که در یکی دو سه جا مردم به آنها اعتراض کردند که شما که، اهل این محل و شهر نیستید چرا آمده اید و چرا از ما عکس بر میدارید. کار آنها بعنوان مأمورین اطلاعاتی بود و خودشان هم گفتند ما از سپاه آمده ایم. از این شهر به آن شهر دنبال ما می آمدند که وسیله خود مردم، ما متوجه این کار شدیم نظر مردم استان خراسان نسبت به این نهادهای انقلابی خوب نیست و آنها را بعنوان یک ارگانهای اطلاعاتی می شناسند و از آنها ترس و وحشت عجیبی دارند (برعکس ژاندارمری و شهربانی در دل مردم جای گرفته اند) بدلیل دخالت کردن اینها در تمام کارهایشان.

۴- همکاری سپاه و بسیج و... با مأمورین انتظامی شهربانی و ژاندارمری.

اینها در دونقطه مقابل هم قرار گرفته اند، شهربانی و ژاندارمری نیز از اینها ترس دارند و حتی در بعضی از جاها علناً می ترسیدند که از ما حمایت کنند اما بطرق گوناگون حمایت می کردند. شهربانی و ژاندارمری به طرف مردم رفته اند و اینها برعکس آن. افسران ژاندارمری و شهربانی از اینکه اینها آنها را تحت نظر دارند سخت در رنج هستند بعنوان مثال در شهربانی شهر بجنورد سپاه نیز یک اطاق دارد و یک مأمور دائمی جهت مراقبت آنها در آنجا مشغول است.

۵- ارگانها سعی می کنند جاهانی که برخورد پیش می آید از مأمورین شهربانی و ژاندارمری استفاده کنند که اینها نیز از این کارها امتناع می ورزند و تا جائی که برایشان امکان دارد از برخورد با مردم دوری می گزینند.

۶- افسرانی که با شما علاقه دارند و حمایت می کنند بطرق گوناگون آنها را تحت فشار قرار می دهند.

۷- جهاد سازندگی دخالتهای زیادی در امر تقسیم زمین کرده است به جوری که در بسیاری از جاها به جهاد پاشندگی مشهور شده است.

۸- هماهنگی بین ارگانها، مأمورین انتظامی و دوایر دولتی و کارمندان آن دوایر:

۹- بین ارگانهای انقلابی و دوایر دولتی و نیز مأمورین انتظامی هماهنگی وجود ندارد آنچه هست ترس است و اگر کاری می شود به خاطر ترس است که ایجاد کرده اند.

۱۰- فرماندارها و بخشدارها و استاندار تمام کارشان کنترل مردم است. ضابطه برای گذاشتن فرماندار و یا بخشدار آن است که چه کسی بیشتر می تواند مردم را تحت کنترل در آورد و نه اینکه کی می تواند بهتر اداره و هماهنگ کند.

۱۱- اغلب فرمانداران افراد نالایق و غیر کاردان هستند. و بهمین علت نیز مأمورین انتظامی و مردم از آنها حمایت نمی کنند و در خفا هر چه بتوانند علیه شان عملی می کنند.

۱۲- کارمندان و ملت نیز از ترس این ارگانهای انقلابی جرأت حرف زدن ندارند ولی با وجود آن کسانی وقتی راه نجاتی پیدا کنند عمل

می کنند. به محض شنیدن حرفی از یک کارمند دولتی که مخالف آنهاست بلافاصله به عناوین مختلف آنها را پاکسازی می کنند.

۱۳- مسئله ایجاد جو در خراسان و برخورد در زندان و کانون نشر

حقایق دینی:

۱۴- همانطوری که مطلع هستید از طریق استانداری ترتیب آن جوسازی داده شده بود:

۱۵- شورش زندان بدین علت بوده است که دو هفته متوالی آقای صفائی در زندان به دوپست و چند پرونده رسیدگی کرده و حکم قطعی صادر کرده است و بیش از ۷ نفر از آنها را تیرباران کرده است و این باعث شورش زندان گردیده است بطوری که رئیس زندان آقای شالچی که خود از یاران صفائی است (به احتمال قوی) در گزارش خود نوشته است که دیگر در محوطه زندان مجازات نکنند والا نمی شود امنیت زندان را تأمین کرد.

۱۶- تماس با روحانیون و آیات عظام:

۱۷- بیان مسائل کشور را چهره اسلامی بدهد بدین بیان که بیان خودش را با اسلام قابل فهم مردم تطبیق دهد.

۱۸- مسئله روحانیت را عمومی کند و از حوزه این چند نفر خارج کند. به خاطر مسئله جنگ نباید آقای بنی صدر از صحنه مسائل کشور خارج شود بایستی در مسائل کشور نیز حاضر و ناظر باشد.

۱۹- محافل سیاسی دنیا نباید از نام ایشان خالی باشد و بایستی در دنیا ایشان مطرح باشد.

۲۰- اینها (حزب جمهوری) می دانند که مراجع یک درصد از اینها پشتیبانی نمی کنند.

۲۱- اعمال اینها برخلاف اسلام است چون بنام اسلام عمل می کنند.

۲۲- آیت اله زاده شیرازی می گفت: یکی از اینها که با من صحبت می کرد گفتم که حداکثر اعمال و گفتار آقای بنی صدر این است که می گویند ملی گراست بنابراین اگر درست نبود به حساب اسلام نیست اما اعمال و رفتار شما به حساب اسلام است و لذا خطرناکتر است.

پیشنهادات:

۲۳- حل کوتاه مدت مسائل استان خراسان برداشتن استاندار است. استاندار کسانی را در مقام فرمانداری گذاشته است که یکی از آنها در جلسه شورای فرمانداران گفته است شعار: «بگیر و ببند و بکش» (فرماندار قوچان) تمام فرمانداران و بخشداران کسانی هستند که فقط بعنوان مأموران اطلاعاتی کار کنند و هر جا که نامی از شما باشد بهر ترتیبی آن را از بین می برند. از بین این فرمانداران زورمدارترینشان فرماندار قوچان و تربت حیدریه است البته خود آقای استاندار نیز ظاهراً زیر فرمان آقای طبسی است اما کارها و روشی که در آن استان بکار برده اند دقیق در جهت پاشیدگی: کشاورزی، اقتصاد و... می باشد و درست مثل اینکه برنامه های چپی ها را پیاده می کنند. ترس و وحشت را بر همه مردم استان مستولی کرده اند و مردم واقعاً در رنج هستند.

۲۴- برنامه بلند مدت. حل مسائل استان خراسان در گرو حل مسائل کلی کشور است.

۲۵- شما کتباً از رئیس شهربانی خراسان بخواهید یا یک فتوکپی از گزارش: حمله به کانون نشر حقایق دینی جریان کامل سخنرانی لاهوتی و سلامتیمان و گزارش شورش در زندان را ما از او بگیریم.

۲۶- کسانی که به نحوی به شما ارادت دارند و حمایت می کنند بخصوص شهربانی و ژاندارمری راه حلی از حمایت آنها پیدا کنید وضعیت جوری است که وقتی می فهمند افسر شهربانی و یا ژاندارمری و یا پرسنل آنها طرفدار شما هستند از آنها ایراد بنی اسرائیلی می گیرند و اذیتشان می کنند.

کسانی که این روشها را برای قبضه کردن قدرت بکار می‌گیرند باز کنند و با عمل خود و حضور در صحنه نگذارند کشورشان به انحصار گروه خاصی در آید.



(سخنرانی در مسجد گوهرشاد در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۵۹)

تعدادی حدود ۴۰-۵۰ نفر که از عوامل کمیته‌ها و سپاه و آلت فعل انحصارگرایان بودند، کوشش کردند که با شعار دادن سخنرانی را برهم بزنند، که با تذکر اینجانب و هوشیاری انبوه مردم، عمل آنان خنثی گردید. پس از پایان سخنرانی همان گروه در خیابان به راه افتاد و با شعار دادن درود بر بنی‌صدر و سلام بر خمینی به دفتر حزب جمهوری حمله کرده و شیشه‌های دفتر را شکستند و مأمورین انتظامی سپاه و کمیته هم که حاضر بودند و مسئول حفظ انتظامات، متعرض احدی از آنها نشدند. سپس روابط عمومی سپاه پاسداران خراسان بیانیه‌ای علیه سخنرانی اینجانب و دفتر همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور صادر کرد. {۴۷۱} مسئولین دفتر همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور مشروح به این بیانیه پاسخ دادند. {۴۷۲} در قسمتی از بیانیه از جمله آمده است: «آقای جعفری برخلاف دستور امام که صریحاً فرموده‌اند از ذکر هر مسئله‌ای که باعث اختلاف و تشنج و درگیری شود جداً پرهیز شود، با سخنان تحریک‌آمیز و تفرقه‌افکنانه خود سعی در ایجاد تشنج داشت برای مثال خطاب به حاضرین گفتند که مواظب باشید که انقلاب ما را به ابتذال نکشانند و یا افرادی که الان در رأس کارها قرار گرفته‌اند، دیروز مداح شاه بوده‌اند و امروز مداح انقلاب شده‌اند و سخنانی از این قبیل که توهین مستقیم به مقامات مملکتی و باعث و عامل ایجاد درگیری بود.» {۴۷۳} و نیز «ما با گردانندگان اینگونه صحنه‌های مبتذل و ضد انقلابی کاری نداریم که چهره کریه آنها... بیش از هر زمان برای مردم

– برای این که کشاورزان هم امید به آینده داشته باشند و علاقمند به شما باقی بمانند بایستی حداقل تربیتی داد که قیمت محصول آنها پایه و اساس پیدا کند و قیمت خرید محصول از کشاورزان متناسب با مخارج آنان باشد بجوری که کشاورز علاقه به کشاورزی و ادامه آن را از دست ندهد.

محمد جعفری

گزارش ویژه برای ریاست جمهوری و یادداشت‌های روزنامه سفر به استان خراسان بدین علت در اینجا آورده شد که:

۱- نشان داده شود، استاندار چگونه در سازماندهی حمله چماقداران به سخنرانیها دست داشته و مأموران دولتی را تا جایی که امکان داشت از همکاری با ما باز می‌داشت.

۲- شهربانی، ژاندارمری و بخشی از ادارات با وجود تمام فشارها تا جایی که امکان داشت بطرق و عناوین مختلف از کمک و همکاری با ما دریغ نداشتند.

۳- و از همه مهمتر اینکه توده مردم تا چه حد خواهان آزادی خویش بودند و آنچه از دستشان برمی‌آمد، برای حفظ آزادی، آماده همه نوع همکاری و عمل بودند. اما مردم سازماندهی نشده به هنگام بروز بحران کاری از دستشان برنخواهد آمد و با آغاز فشار و برخورد جدی، فوری امید خود را از دست می‌دهند و به لاک خود فرو می‌روند و منفعل می‌شوند.

با ذکری از جریان سفر خود به مشهد، در تاریخ ۳ بهمن ۵۹، جهت ایراد سخنرانی به مناسبت میلاد حضرت رسول (ص) این فصل را به پایان می‌برم.

سخنرانی در مسجد گوهرشاد

دفتر همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور به مناسبت میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت و امام جعفر صادق (ع) و سالگرد انتخاب اولین رئیس‌جمهور، در بعد از ظهر ۴ بهمن ۵۹ داده مراسم جشنی ترتیب داده بود. مسئولین دفتر از اینجانب (محمد جعفری) برای ایراد سخنرانی در آن مراسم دعوت بعمل آوردند. مراسم جشن و سخنرانی در صحن مسجد گوهرشاد و محوطه جلو آن برگزار شد. {۴۶۹}

قبل از سخنرانی با خود اندیشیدم که در این مجلس با شکوه چه موضوعی را مورد بحث قرار بدهم. به ذهنم رسید، با وضعیتی که ما در آن قرار داریم و کوشش همه جانبه‌ای برای تسخیر به انحصار در آوردن قدرت و عرضه دین بعنوان بیان قدرت و دیکتاتوری صالح در جریان است، مناسبترین موضوع روشن ساختن چگونگی تسخیر مواضع قدرت بنام دین است.

از جمله عنوان شد که «دو نوع فکر و اندیشه بر جامعه بشری حاکم بوده است، اندیشه‌ای که زور را قبول نمی‌کند و اندیشه‌ای که زور را اساس قرار می‌دهد. اندیشه‌ای که رهبری را از آن همه می‌داند و اندیشه‌ای که رهبری را حق گروه خاص و فرصت طلب می‌داند. اندیشه‌ای که می‌خواهد همه را فعال کند و اندیشه‌ای که به توده مردم بصورت آلت فعل نگاه می‌کند» {۴۷۰}

در این سخنرانی بدون این که نامی از شخصی، دسته، گروه و یا حزبی به زبان بیاورم یک به یک راه و روشهایی که برای به انحصار در آوردن قدرت، در جامعه ما بکار گرفته می‌شد را بر شمردم و توضیح دادم که حال نگاه کنید چه کسانی، گروهی، دسته‌ای و یا حزبی با این روشها در صدد تسخیر انحصاری قدرت هستند و چنین روشهایی را بکار می‌گیرند و وظیفه تک تک آحاد ملت این کشور است که به موقع دست

اینجناب چندین بار با دادستانها بحث کرده‌ام که نتایج آنها به قرار زیر بوده است:

- ۱- بحث با آیت‌الله موسوی اردبیلی:
 - در فکر اینکه قانون اجرا بشود نیستند.
 - اینکه دادستانی باید حافظ منافع مردم باشد، از آن خبری نیست.
 - مسائل نیابستی با مردم در میان گذاشته شود بلکه بایستی از طریق کدخدامنشی حل کرد و آن هم غیرممکن است.
 - در فکرند که راهی پیدا کنند که اعلان کنند شکنجه وجود نداشته است و برای این کار از یکی دو مورد که ظاهراً گروههای مجاهدین خلاف واقع گفته‌اند می‌خواهند سود جویند.
 - ایشان عملاً در خط آنهاست منتهی کوشش می‌کند خود را بی‌طرف نشان دهد.

- هر کدام خود را ولایت فقیه می‌دانند و علاوه بر قانون اساسی حرف خود را نیز قانون تلقی می‌کنند و قابل اجرا می‌دانند.

- مخالفت آشکار با شما را به نفع خود نمی‌دانند بنابراین کوشش می‌کنند راه حلی برای خلع سلاح شما پیدا کنند و در این راه سخت می‌کوشند.

۲- بحث با دادستان مرکز آقای لاجوردی.

- روزنامه شما ضد انقلاب است و عملاً در خدمت آنهاست.

- اطرافیان آقای بنی‌صدر ضد انقلابیون و کسانی که قبلاً با او دشمن بوده‌اند را تشکیل می‌دهند.

- آنها تصمیم قاطع به حذف شما گرفته‌اند و برای این کار به دنبال جمع‌آوری اطلاعات و اسناد و مدارک هستند و منتظر رسیدن زمان موعود می‌باشند.

- یک بیک اطرافیان شما و بخصوص کسانی که در دفتر کار می‌کنند را زیر ذره‌بین قرار داده‌اند.

- گرد آقای بنی‌صدر را منافقین، ضد انقلابیها، جبهه‌ای‌ها، نهضتی‌ها که تا دیروز با آقای بنی‌صدر کار و پنبیر بوده‌اند، جمع شده‌اند.

- طبق گفته ایشان حدود یکصد نفر چینی و توده‌ای و مجاهدین و... در دفتر کار می‌کنند.

- آقای قطب‌زاده را به خاطر آن مناظره تلویزیونی دستگیر نکردیم، طبق گفته دادستان مرکز ایشان ۵ اتهام مشخص داشته است که اسناد و مدارک آنها را نیز دارند اما چون آقای قطب‌زاده از آنها قول گرفته است فعلاً آن را افشاء نخواهد کرد. البته چنین پیدا بود که اگر او بخواهد

زیاده‌روی بکند مدارک را رو خواهند کرد و سکوت قطب‌زاده شاید مبین این معناست.

سؤال کردم که خوب اگر قطب‌زاده را به خاطر آن مناظره دستگیر نکردید، آیا آن روش درست بود می‌خواستید کمی صبر کنید و بعد او را دستگیر در جواب گفت: ما خواستیم با این کار زمانی که او در اوج قدرت است نیروها را محاسبه کنیم و شناسایی که چه کسانی هستند.^۲

چماقداری و موسوی اردبیلی

به جاست که در همین‌جا جلسه‌ای را که در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۶ با آقای موسوی اردبیلی در مورد مسائل مختلف و از جمله چماقداری به بحث و گفتگو پرداختم توضیح دهم:

آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور، مسؤولین مطبوعات

رزمنده ما روشن شده و ثابت گردیده است که اینها مثنی چپ زده هستند که برای ارضاء عقده‌های قدرت طلبی خود مزدوری امپریالیزم جهانخواار آمریکا را گردن نهاده‌اند و هم‌صدا با بلندگوهای امپریالیستی به تضعیف انقلاب و ارگانهای انقلابی مشغولند» {۴۷۴} (سند شماره ۱۷) جهت آگاهی ملت ایران از کم و کیف سخنرانی و پاسخ به دروغپردازی‌های سپاه متن کامل سخنرانی و بیانیه روابط عمومی سپاه پاسداران خراسان یکجا در شماره ۴۶۲ روزنامه مورخ ۱۱ بهمن ۵۹، انتشار پیدا کرد.

فصل ششم

پرده‌های مختلف کودتا

نمد مالی کردن

روش آقای خمینی از جمله این بود که هر کسی که در کشور شاخص می‌شد و یا جامعه به او اقبال می‌کرد، نمی‌توانست تحمل کند و کوشش می‌کرد، وی را مطیع گرداند و یا از حیث انتفاع بیندازد. آیت‌الله پسندیده با دیدن فیلمی از استقبال مردم از آقای بنی‌صدر در تلویزیون، پیغام فرستاده بود که آقای بنی‌صدر باید مواظب باشد که اینگونه ظاهر شدن و استقبال عظیم مردم از وی که در تلویزیون نشان داده می‌شود، حسادت آقای خمینی را تحریک می‌کند و باید آقای بنی‌صدر تا می‌تواند از آن بپرهیزد.^۱ و با این پیغام، آقای پسندیده از این خصیصه آقای خمینی پرده برداشت.

آقای بنی‌صدر هم که شخصی بوده و هست که ظاهر و باطنش یکی است و به سادگی نظرات و درون خود را آشکار می‌کند و می‌شود از پیش دستش را خواند و آقای خمینی که به این خصیصه بنی‌صدر واقف بود، سعی می‌کرد، از طریق نمد مالی کردن یا وی را با خود هماهنگ و مطیع سازد - که این برایش ایده‌آل بود - و یا او را به نحوی که برایش خطر جدی ایجاد نکند، حذف کند. مطلب اخیر با توجه به گفتگوهای جداگانه اینجناب قبل از واقعه ۱۴ اسفند ۵۹ که با آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور داشتم، تا حدودی برایم روشن شده بود.

در رابطه با خبری که در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۱ در روزنامه انقلاب اسلامی تحت عنوان «نامه اعتراض پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش به دادستان کل کشور» درج شده بود، دادستان انقلاب مرکز، سند خبر را از من خواسته بود. (پیوست سندهای شماره ۲۴-۱۸).

در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۶، تلفنی به آقای لاجوردی دادستان گفتم که بعد از ظهر پس از انتشار روزنامه، سندهای مورد نیاز را برایتان خواهم آورد و هم در مورد چند مسأله با شما مذاکره خواهم کرد. ایشان هم قبول کرد و بعد از ظهر به دادستانی مرکز واقع در اوین مراجعه کردم و پس از ارائه مدارک مستند خبر ذکر شده با وی به گفتگو پرداختم.

چند نوبت هم با آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور ملاقات و گفتگو کردم و نتایج این گفتگوها را در تاریخ ۵۹/۱۱/۲۹ برای آقای بنی‌صدر گزارش کردم. عین گزارش چنین است:

۱- قسمتی از پیغام آیت‌الله پسندیده به آقای بنی‌صدر توسط آقای علی امیرحسینی رابط و پیک ویژه ریاست جمهوری و آقای خمینی.

۲- فتوکپی این گزارش نزد اینجناب موجود است.

کشور (انقلاب اسلامی، میزان، کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، آزادگان) را برای بحث و گفتگو در مورد خط‌مشی مطبوعات کشور و رسیدن به چهارچوبی مشخص در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۶ به دفتر دادرسی دیوانعالی کشور فراخواند. این جلسه با حضور نمایندگان مطبوعات و آیت‌الله موسوی اردبیلی برگزار گردید و پس از بحث‌های مفصلی که انجام شد، آقای موسوی اردبیلی پیشنهادی ارائه دادند که به تصویب نمایندگان مطبوعات مزبور رسید. متن پیشنهادی بشرح زیر است.

«نمایندگان مطبوعات کشور (انقلاب اسلامی - میزان - کیهان - اطلاعات - جمهوری اسلامی - آزادگان) تعهد می‌سپاریم که از تاریخ امروز ۵۹/۱۲/۲۶ نسبت به رعایت قانون مطبوعات اقدام کرده و در مورد حفظ چهارچوبه آن تعهد اخلاقی و قانونی داشته باشیم.» (پیوست سند شماره ۲۵)

پس از پایان جلسه و خداحافظی آقای موسوی اردبیلی گفتند آقای جعفری لطفاً شما بمانید یک کاری با شما دارم. بعد از اینکه دیگران محل جلسه را تحرک کردند و من و موسوی اردبیلی دودو شدیم. آقای موسوی ابتداء گفتند، آقای جعفری اگر شما آدم توانایی نبودید، مدیر روزنامه نمی‌شدید و منم اگر ناتوان و یا با استعداد نبودم، دادستان کل کشور نمی‌شدم.

شما چرا این مطالب را می‌نویسید. پاسخ دادم ما چه مطالب دروغ و یا نادرستی را می‌نویسیم. گفتند خیر آقای جعفری نمی‌گویم دروغ می‌نویسید. شما در مورد آن طرف هر چه می‌خواهید بنویسید. اما در مورد این طرف چیزی ننویسید. پاسخ دادم یعنی شما می‌فرمائید ما در مورد مسائل کشور چیزی ننویسیم. خوب آن طرف دولت است، مجلس است، کل قوه قضائیه است ارگانهاست، شما می‌فرمائید اگر در اینها اشکال و یا ایرادی بود، چیزی ننویسیم؟ در این صورت بهتر است روزنامه‌ها را تعطیل کنید. آقای موسوی گفت: آقای جعفری شما که می‌دانید من چه می‌گویم و منم می‌دانم شما چه می‌گوئید. چرا کوتاه نمائید. وضع کشور بحرانی و خطرناکی است. همه چیز انشاءالله به مرور درست می‌شود. هی اینگونه مطالب ننویسید. باز پاسخ دادم. شما موارد خلاف را بفرمائید، چشم من عمل می‌کنم. گفت آقای جعفری این چه حرفهایی است که شما می‌زنید. در مورد آقای بنی‌صدر هر چه می‌خواهید بنویسید ولی در مورد آن طرف چیزی ننویسید، شما که می‌دانید من چه می‌گویم.

بعد از این بحثها من به آقای موسوی اردبیلی گفتم: حال من یک سؤال از شما که دادستان کل کشور هستید دارم و آن اینکه لطفاً بفرمائید. این چماقدارها که این روزها شایع شده و به سخنرانیها و حتی به سخنرانی‌های رئیس‌جمهوری حمله می‌شود، به نفع اسلام و انقلاب است یا به ضرر آن؟

ایشان پاسخ دادند، آقای جعفری اینهایی که دست به اینکارها می‌زنند، اینها زجر کشیده‌ها هستند نماز شب خوانها و زندان رفته‌ها هستند، چه کنیم. من گفتم فرض بفرمائید، تمام اینها فرزندان امام جعفر صادق^(ع) هستند و همه نماز شب خوان و افزودم که از صحبتی که همین هفته در تلویزیون داشتید. چنین برداشت می‌شد که شما به چماقداری یک نوعی مشروعیت می‌دهید. بالاخره صریح بفرمائید آیا به نظر شما عمل چماقداری اینان به ضرر اسلام و انقلاب است یا به نفع آن؟ در این موقع ایشان پاسخ داد: این به ضرر اسلام و انقلاب است. گفتم پس چرا جلو آن را نمی‌گیرید؟ ایشان پاسخ داد، ما آنها را نمی‌شناسیم و نمی‌توانیم جلو آنها را بگیریم.

من به ایشان پاسخ دادم، آقای دادستان من هم سند و مدرک دارم و هم تمام سران اینها را می‌شناسم. اگر شما به من حکم بدهید، من همه

اینها را دستگیر می‌کنم و با سند و مدرک آنها را تحویل دادستانی می‌دهم. اما نه اینکه به من حکم بدهید و از آن طرف چوب لای چرخ من بگذارید. همانطوری که گفتم، من سران اینها را با اسم و رسم می‌شناسم و با داشتن حکم از جانب شما، همه را دستگیر و تحویل می‌دهم و خودم هم هیچ کاری با آنها ندارم. شما هر چه صلاح دانستید با آنها بکنید. وقتی بحث به اینجا کشید، ایشان رک و پوست کنده بمن گفت:

آقای جعفری اگر بخواهیم این مسئله را پیگیری بکنیم، کار به جاهای بالا می‌کشد و من نمی‌توانم و با زبان و بی‌زبانی به من فهماند که در صورت پیگیری کار به آقای خمینی خواهد کشید و لذا عملی نیست. این بود خلاصه بحث و گفتگو با آقای موسوی اردبیلی.

اما ایشان با قلب کردن بحث و سلاخی آن، در گزارشی که در آخر سال ۱۳۵۹ به مردم ارائه داد و از صدا و سیما پخش گردید، مسأله را چنین عنوان کردند:

«دروغ آقای جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی و آقایان دیگر که من در آخر عرایض می‌کنم به مناسبتی آمده بودند در اطاق من ایشان اظهار کردند که مثلاً من چند نفر از اینها را می‌شناسم تا گفتند می‌شناسم من به ایشان گفتم شما اینها را معرفی کنید منتهی نه تنها با لفظ، سند و مدرک هم انشاءالله اگر دارید، اینها را هم ارائه بدهید، همان جور مردم را متهم نکنیم. البته ایشان تنها نیستند، برادران دیگر هم اگر با مدرک و با سند اگر دارند مساعدت بفرمایند تا اینکه این کار مقدار زیادی حل بشود. باز ایشان بمن گفتند در صحبت اخیر من برداشت ایشان اینجوری بوده که من تا حدودی به چماقداری شاید لحن من یا لهجه من طوری بوده که به یک نحوی مشروعیت میداده، من توضیح دادم به ایشان که مسأله اینجوری نبوده الان هم تصریح می‌کنم که اگر کسی دیگر باز مثل ایشان از عرایض من چنین چیزی برای او تفاهم شده باشد که من مشروعیت می‌دهم به این کار، بدانند من به اینگونه، اخلاصها و چماقدارها و برخوردها مشروعیت نمی‌دهم. اینها را نامشروع و خلاف قانون می‌دانم و این کار را محکوم می‌کنم و انشاءالله تلاش می‌کنم همه با هم جو را سالم بداریم این یک مسأله است تا مقدار زیادی پیش‌رفته، مسأله دوم که البته مسأله ایست اول برای قوه قضائیه به شکل مستقل مطرح بشود اما وقتی مطرح شد به عنوان ریشه‌یابی مسأله پای گروهها که به میان آمد و پای جمعیت‌هایی که دخالت در این کار داشتند مقداری سند و مدرکی بدست آمد و معلوم شد که روی این کار مدت‌ها کار شده» {۴۷۵} در این گونه روابط و قلب حقایق تنها می‌توانم از قرآن استعانت بجویم و بگویم: قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ. مرگ بر دروغ‌پردازان.

وقتی این گفتگوها را با یکی از گفتگوهای حاج احمدآقا با آقای علی امیرحسینی که قبل از واقعه ۱۴ اسفند ماه ۵۹، انجام شده و در آن گفتگو حاج احمد آقا دست روی قرآن گذاشته و قسم خورده بود و گفته، به این قرآن قسم «آقای خمینی تصمیم خودش را با آقای بنی‌صدر گرفته و منتظر بهانه است.»^۱ احتمال داده می‌شود که آقای خمینی بعد از سخنرانی ۲۴ آبان ۵۹ آقای بنی‌صدر، در میدان آزادی که مصادف با روز عاشورا بود، در خط حذف بنی‌صدر با سران حزب جمهوری و سایر شرکاء، همگام و همدادستان شده باشد اما نه تنها اعدامها، بگیر و ببندها، زندانیها و چماقدارها، از دید ایشان مخفی نبوده است بلکه با مجوز، اشاره، ایما و غمض عین ایشان همراه بوده است. وی تنها سعی می‌کرد که قبل از فراهم شدن و یا فراهم کردن بهانه کامل و وجه شرعی مسأله، با به میخ و به نعل زدن، بنی‌صدر را از هر عمل جدی که متضمن خطری برایش باشد برحذر بدارد.

۱- مصاحبه با آقای علی امیرحسینی در لندن ۱۳۷۱



(ادای احترام رئیس جمهور ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بر مزار آقای دکتر محمد مصدق مصدق)



(۱۴ اسفند ۱۳۵۹، سخنرانی دکتر بنی صدر در دانشگاه تهران)

بعد از واقعه چهارده اسفند و بحران سازی و حمله سازمان داده شده وسیله سپاه، کمیته‌ها {۴۷۸} و... به قصد برهم زدن سخنرانی و تخفیف ریاست جمهوری و برخورد قوه قضائیه با این چماقداری، آقای بنی صدر در سر مقاله ۲۰ اسفند نوشت: «قرص و محکم می‌ایستم و زیر بار ناحق نمی‌روم، حتی به قیمت کنار رفتن.» {۴۷۹}

استعفا و یا کنار رفتن به موقع وی برای آقای خمینی و سران حاکم روحانیت، یا گران تمام می‌شد و یا آنها را احتمالاً با خطر جدی مواجه می‌ساخت و بیش از پیش دست قدرت طلبی آنها را رو می‌کرد و این امر برای آقای خمینی خوش آیند نبود. علاوه بر این که آقای خمینی تا می‌توانست نمی‌گذاشت، کسی خودش کنار برود که احیاناً امیدی برای آینده باشد بلکه می‌خواست کار را بجائی برساند که با شخصیت زدایی، او را کنار بگذارند و بقول آیت‌الله منتظری «گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود. باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.»^۲

۲- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۱۱. آقای منتظری در این رابطه می‌گوید: «گویا بنای عده‌ای بر این بود که خودم محترمانه کنار نروم بلکه بعد با توطئه دیگران مرا با آبروریزی کنار بگذارند؛ نقل می‌کنند که آقای جوادی آملی گفته بود یک وقت ما می‌خواستیم از شورای عالی قضایی استعفا بدهیم نگذاشتند. بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هر چه می‌گوئیم می‌خواهیم برویم می‌گویند نه، بمانید تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.»

طرف مقابل خوب این مسأله درک می‌کرد و ما یا غافل از فهم آن بودیم و یا نمی‌خواستیم آن را باور کنیم. روزی من با یکی از دوستان که بعد از انقلاب عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم بود و علیه ما عمل می‌کرد در منزل با وی گفتگو کردم و بوی گفتم: مگر نمی‌بینید که آقای خمینی می‌گوید «رئیس‌جمهور ما بر قلبها حکومت می‌کند» و اینهمه تعریف و تمجید از آقای بنی صدر می‌کند. پس چرا شما که خود را پیرو ایشان می‌دانید، از این چماقداریها و ضدیت با ریاست جمهوری دست برنمی‌دارید؟ وی در جواب من گفت: شما به حرفهای ظاهری آقای خمینی توجه می‌کنید و ما به حرفهای دل وی و حرفهای دل وی همین اعمالی است که ما انجام می‌دهیم.

علاوه بر حسادت و خصوصیتی که در کتاب «پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد» توضیح داده‌ام،^۱ از ویژگیهای دیگر آقای خمینی این بود که چیزی را فراموش نمی‌کرد و اگر کسی خلاف نظرش حرفی می‌زد، مدت‌ها آن را در دل نگه می‌داشت و منتظر فرصت بود تا آن را تلافی کند و آقای بنی صدر هم که بارها با وی مخالفت کرده بود را بر خود، بر نمی‌تافت و از جمله مخالفت‌های بنی صدر با وی، بعد از انتصاب آقای بهشتی و موسوی اردبیلی به ریاست دیوانعالی کشور و دادستانی کل کشور بود که آقای بنی صدر به آقای خمینی پیغام داد که انتصاب این دو نفر بعلت وابستگی حزبی خلاف قانون اساسی است.

آقای خمینی هم پیغام داد که من آنها را منصوب کرده‌ام و بعد هم در سخنرانی خود آن را علنی ساخت و گفت که اینها بهترینند و عدالتشان بر من محرز است {۴۷۶} و یا هنگامی که آقای بنی صدر، در مورد سخنرانی خود که بنا بود به مناسبت ۱۴ اسفند، در دانشگاه تهران برگزار شود، گفت:

«همه باید بدانند که در این کشور میزان رأی مردم است. در روز پنجشنبه مطالبی را به مردم خواهم گفت و موقعیت خود را برای مردم روشن می‌کنم و به آنها می‌گویم من در چه وضعیتی هستم و از من چقدر می‌شود توقع داشت. بالاخره کشور که ارث من و او نیست. بلکه کشور از آن همه ملت است. هر چه پسند کردند و قضاوت نمودند، طبق آن عمل می‌کنیم و ما قاعده نداریم که از کیسه خلیفه ببخشیم و بعد بگوئیم: که آقا چرتکه نیندازید.» {۴۷۷}

و با افشگری که آقای بنی صدر در ۱۷ شهریور ۵۹ و روز عاشورای ۵۹ در میدان آزادی کرده و تنشی که در کشور ایجاد شده بود، آقای خمینی نگران بود که فردا، بنی صدر در مورد گروگانها و قرارداد الجزایز که خودش در جریان کامل آن قرار داشته، چه پرده‌هایی را بالا خواهد زد و چه تنشی دیگر در جامعه ایجاد خواهد شد. بنابراین می‌شود گفت که آقای خمینی از قبل، از بهم زدن سخنرانی ۱۴ اسفند آقای بنی صدر از آن بی‌اطلاع نبوده است. از بهانه‌های مختلف که بعداً وسیله حزب جمهوری، قوه قضائیه و مجلس در مورد بنی صدر بعمل آمد، و عملکرد آنها نسبت به واقعه ۱۴ اسفند، حداقل می‌شود گفت که طرف مقابل - که خود را به ظاهر مطیع امر آقای خمینی نشان می‌داد - منتظر فرصت برای صعود به قله قدرت نشسته بودند، از عواقب بعدی آن وسیله آقای خمینی نسبت به ایجاد بلوا و بهم ریختن سخنرانی ریاست جمهوری در دانشگاه تهران، خود را مصون می‌دانستند. به ویژه آنها می‌دانستند که آقای خمینی تا کجا نسبت به مصدق و ملی‌ها کینه دارد و وقتی آقای بنی صدر مصدق را به عنوان رهبر سیاسی معرفی می‌کرد، آقای خمینی آن را نفی خود تلقی می‌کرد و از بنی صدر هم قطع امید می‌نمود.

۱- ر.ک. به کتاب پاریس و تحول انقلاب، صص ۴۰ - ۳۲ مراجعه کنید.

پرده اول بیانیه ده ماده‌ای

آقای خمینی سران مملکت (بنی‌صدر، رجائی، بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای) و مرحوم مهندس بازرگان را در روز ۲۵ اسفند، برای حل بحران ایجاد شده به جماران فراخواند و پس از بحث و بررسی نظرات مختلف شب هنگام، اعلامیه‌ای ده ماده‌ای آقای خمینی، برای حل بحران کشور از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران پخش گردید.
متن اعلامیه ده ماده‌ای به قرار زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به اطلاع عموم می‌رساند برای صیانت کشور و جمهوری اسلامی در این موقع حساس و برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین مطالب زیر ابلاغ می‌شود:

۱- معیار در اعمال نهادها قانون اساسی است و تخلف از آن برای هیچ‌کس چه متصدیان امور کشوری و لشگری و چه اشخاص عادی جائز نیست و متخلف به مردم معرفی می‌شود و مورد مواخذه قرار می‌گیرد بنابراین دخالت هر یک از مقامات در امور مربوط به مقام دیگر برخلاف قانون است و دخالت‌کننده به مردم معرفی می‌گردد.

۲- مقامات فعلی ریاست جمهوری، دولت، ریاست دیوانعالی، دادستانی کل کشور، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان قانونی می‌باشند و کسی حق ندارد در مصاحبه‌ها و نطق‌ها و رسانه‌ها به یکی از این مقامات توهین و یا آنان را تضعیف نماید و متخلف به ملت معرفی و مورد مواخذه قرار می‌گیرد.

۳- بهمان نحو که آقای رئیس‌جمهور را به فرماندهی کل قوا منصوب نمودم، باید ایشان را به این مقام بشناسند و فرماندهان قوای مسلح از ایشان برطبق مقررات اطلاعات کنند.

۴- شورای دفاع به نحوی که در قانون اساسی است، معمول می‌شود و نمایندگان اینجانب آقای خامنه‌ای و آقای چمران می‌باشند.

۵- مسائل دفاع در شورا (شورای عالی دفاع) مطرح و رسیدگی می‌شود و پس از تصویب تصمیم در اجرا با فرماندهی کل قواست و قوای مسلح باید اوامر ایشان را اجرا نمایند.

۶- برای رسیدگی به شکایات نسبت به مسائل جنگ و سایر مسائل مورد اختلاف بین مقامات جمهوری اسلامی هیئتی تعیین خواهد شد مرکب از یک نماینده از طرف رئیس‌جمهور و یکی از طرف دیگر و یکی از سوی اینجانب که کوشش در حل شکایت نمایند و رأی اکثریت مذکور معتبر است و در صورت تخلف یکی از مقامات باید متخلف را به مردم معرفی کنند و مورد مواخذه قرار گیرد.

۷- چون در سخنرانیهای رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس دیوانعالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی، گروههای منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی توطئه کرده و موجب فساد می‌شوند، اینان تا پایان جنگ تحمیلی سخنرانی نکنند. مصاحبه‌های سالم و سازنده و ارشادی مانعی ندارد.

۸- از آنجا که روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون عاملی مهم برای ارشاد و یا تفرقه و نفاق هستند، هیئت سه نفری فوق آنها را دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهند و در صورتی که ۲ نفر از هیئت مذکور آنها را مضر تشخیص دهند، مراتب را به مردم ابلاغ و بدادستانی کل کشور اطلاع می‌دهند تا به وظیفه قانونی عمل کنند.

۹- اکیداً از مقامات رسمی خواستارم تا با کمک یکدیگر مشکلات کشور را حل نمایند و برادرانه با یکدیگر همکاری نمایند.

۱۰- ائمه جمعه و جماعات، ایدهم الله تعالی در خطبه‌ها و منابر و سایر گویندگان کوشش فرمایند که آرامش در کشور برقرار باشد و از هر سخنی که موجب نگرانی مردم و تفرقه شود خودداری نمایند و مردم را در پشتیبانی از ملت و تمام ارگانهای جمهوری اسلامی و نهادهای انقلابی و قوای مسلح و مردمی تشویق فرمایند. والسلام

روح‌الله الموسوی الخمينی
۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۹ {۴۸۰}

پاسخ رئیس‌جمهوری به پیام ده ماده‌ای رهبر انقلاب بدین شرح است:

بسمه‌تعالی

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در این ایام خطیر بیانیه‌ای که صادر فرموده‌اید هم از لحاظ آرامش خاطر مردم و تقویت روحیه و تحکیم بنیاد نظم و انضباط نیروهای مسلح و هم از لحاظ یأس دشمنان خارجی از تزلزل بنیاد جمهوری اسلامی اثر قطعی برجا می‌گذارد، دشمنان خارجی برآنند تا با بی‌آبرو و بی‌قدر کردن جمهوری اسلامی و فرو پاشیدن جبهه داخلی به هدفهای خویش برسند.

صدام حسین و آمریکا ابرقدرت حامی او همه امید خویش را به بهم ریختگی امور داخلی کشور ما دوخته‌اند و در بیان اخیر تکیه‌گاه اصلی‌اش همین باور دروغش به تزلزل رژیم جمهوری اسلامی بود. اینک بر او و همه دشمنان داخلی و خارجی این جمهوری، روشن می‌شود که با روشن‌بینی مقام رهبری و آگاهی و هوشیاری و مراقبت و حضور و نظارت مردم که همواره مورد توجه آن رهبری است باید بمثابة اصلی انکارناپذیر در این جمهوری از سوی همه پذیرفته شود، امید به ضربه‌های از پشت سر امیدی پوچ است و به خواست خداوند اساس این جمهوری با اجرای قاطعانه قانون استحکامی روزافزون پیدا می‌کند. اینجانب پس از مطالعه ظرف یکی دو روز آینده نماینده‌ای را برای هیئت سه نفری بحضور شما معرفی می‌کنم.

ابوالحسن بنی‌صدر ۵۹/۱۲/۲۶ {۴۸۱}

شسته و رفته بیانیه

اعلامیه ده ماده‌ای آقای خمینی و پذیرش و صخه گذاشتن آقای بنی‌صدر بر آن به نظر من و به شرحی که در زیر خواهد آمد، از مهمترین مرحله حذف و یا کودتا علیه ریاست جمهوری، بوسیله خارج کردن حربه‌ها و اهرمهایی که تا به حال در دست داشت، بود. محتوای شسته و رفته بیانیه ده ماده‌ای آقای خمینی چنین است:

۱- طبق ماده ۲ آن «مقامات فعلی ریاست جمهوری، دولت، ریاست دیوانعالی، دادستانی کل کشور، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان قانونی می‌باشند».

۲- براساس ماده ۶ آن، برای حل اختلاف بین مقامات جمهوری اسلامی هیئتی را مرکب از یک نماینده از طرف رئیس‌جمهور و یکی از طرف دیگر و یکی از سوی آقای خمینی تعیین و رأی اکثریت معتبر است.

۳- ماده ۷ بیانیه ظاهراً همه را از سخنرانی منع می‌کند ولی در حقیقت متضمن منع سخنرانی ریاست جمهوری است.

۴- در ماده ۸ بیانیه، مجوز بستن روزنامه انقلاب اسلامی و میزان

غیرمستقیم داده شده است.

۵- نظر به اینکه آقای خمینی حساسیت بنی صدر را نسبت به جنگ تحمیلی می دانست و از پاسخ آقای بنی صدر نیز این حساسیت مشهود است، ماده ۳ و ۴ و ۵ بیانیه گرچه ظاهراً برای حمایت ریاست جمهوری است ولی در حقیقت برای مهار کردن وی و برحذر داشتن وی از دست زدن به هر اقدامی جدی نظیر کنار رفتن و یا استعفا و یا هر عمل دیگری و مقید کردنش به مفاد بیانیه تنظیم گردیده است.

گرچه بیانیه ده ماده‌ای، در موقع انتشار، به ظاهر، حمایت از آقای بنی صدر تلقی شد ولی در حقیقت و شسته و رفته آن، خارج کردن حربه‌هایی بود که در دست ریاست جمهوری قرار داشت، زیرا:

آقای بنی صدر تا به حال شورای عالی قضایی، انتصاب رئیس دیوان عالی کشور و دادستانی کل کشور، مجلس، و دولت را، هر کدام به دلایل ویژه خود غیرقانونی و مغایر با قانون اساسی می خواند. حال طبق مفاد بیانیه همه آنها قانونی و مشروع و مطابق قانون اساسی خوانده شده است.

مهمترین حربه در دست آقای بنی صدر، سخنرانی بود که از آن منع گردیده است. بیانیه می گوید: «چون در سخنرانیهای رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس دیوان عالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی گروههای منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی توطئه کرده و موجب فساد می شوند، اینان تا پایان جنگ تحمیلی سخنرانی نکنند» اما در حقیقت رئیس جمهور از سخنرانی ممنوع شد، زیرا طرف دیگر مسجد و منبر، جمعه و جماعات را در سراسر کشور در اختیار داشتند و از آن طریق هر چه می خواستند، به مردم می گفتند، علاوه بر این که قوه قضائیه و ارگانهای سپاه و کمیته‌ها و... را در دست داشتند. و از همه مهمتر این که حمله به سخنرانیها، چماقداری و واقعه ۱۴ اسفند به گروههای منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی نسبت داده شد و نه به اعضای کمیته‌ها، سپاه، ابادی حزب جمهوری اسلامی و گروههای وابسته مستقیم و غیرمستقیم به حزب جمهوری اسلامی و برای کامل کردن سانسور رئیس جمهور، راه بستن روزنامه‌ها و بویژه انقلاب اسلامی هموار گردید و در اختیار هیئت سه نفره قرار گرفت.

در بیانیه ده ماده‌ای، رأی اکثریت هیئت سه نفره حل اختلاف ملاک قرار داده شده است و اکثریت هم طبعاً در دست آنان بود (نماینده آقای خمینی و طرف دیگر).

نماینده آقای خمینی و طرف دیگر هر کسی که می بود، یکی می شوند. و در اینصورت نماینده آقای بنی صدر هر کس که می بود چندان فرقی نمی کرد. تنها فرقی که داشت این بود که اگر نماینده اش آدم اس و قص دار و شخصیتی توانا می بود، بعد از آنکه می دید هیئت بی طرف نیست، می توانست اعلام کند که هیئت بی طرف نیست و از رفتن به آن خودداری ورزد. در این صورت هیئت بطور اتوماتیک منحل می گردید و چاره‌ای دیگر اندیشیده می شد. اما متأسفانه آقای بنی صدر با انتخاب آقای اشراقی به نمایندگی خود، در هیئت، آنچه را که آقای خمینی و طرف دیگر می خواستند و شاید در خواب هم نمی دیدند، به سادگی در اختیارشان قرار گرفت و آقای اشراقی با دو تالی دیگر همگام و هم رأی شد و توپ را در گل رئیس جمهور شوت کرد.

گفتگوی جلسه ۲۵ اسفند از زبان بنی صدر

از جانب کسانی که در این جلسه مهم با آقای خمینی شرکت داشته‌اند، تا بحال از محتوای گفتگو و بحثهای آن جلسه بطور کامل سخن به میان نیآورده‌اند، تنها آقای بنی صدر در کتاب «خیانت به امید» خود، که اولین کتاب ایشان بعد از کودتا است و در مهر ماه سال ۱۳۶۰ تحریر گردیده است، چند صفحه‌ای را بدان اختصاص داده است که در

اینجا عیناً نقل می شود:

«وقتی در اطاق آقای خمینی جمع شدیم، آقای خمینی بر نیمکت (کاناپه) نشست. من و آقای مهندس بازرگان روی همان کاناپه در کنار او نشستیم. آقایان رجائی، بهشتی، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی و علی خامنه‌ئی و احمد خمینی بر کف اطاق نشستند.

آقای خمینی اینطور شروع کرد:

من از شما دعوت کردم بیایید اینجا و از شما بپرسم تا کجا می خواهید بروید؟ آیا تصمیم دارید تا نابودی جمهوری اسلامی پیش بروید؟

بمن روی کرد و گفت شما آقایان را به بحث آزاد در تلویزیون دعوت کرده‌اید، می خواهید بروید یکدیگر را فاسد معرفی کنید و مردم ایران و دنیا بگویند، این رژیم آدم ندارد، عده کمی هم که هستند ثابت کردند که فاسد هستند. من نمی توانم این وضعیت را تحمل کنم. باید تکلیف معین کنم...

آقای هاشمی رفسنجانی بعد از او شروع کرد و گفت: آقای بنی صدر مجلس و شورای قضائی و شورای نگهبان و دولت را قبول ندارد. می خواهد همه چیز در دست خودش باشد.

او باید بطور علنی و رسمی این مقامات را برسمیت بشناسد، شورای نگهبان حدود اختیارات او را معین کند. مقداری را کرده است و بقیه را هم معین کند و او در همان حدود بماند، ما هم از او بعنوان رئیس جمهور احترام می کنیم.

من گفتم: مجسمه‌ئی می خواهید که وجودش زشتی‌های کار شما را تا حدودی بپوشاند.

او پاسخ داد: می خواستید رئیس جمهور نشوید. نخست وزیر بشوید!

من به آقای خمینی رو کردم و گفتم: راست می گوید، هیچیک از این «نهاد»ها را قانونی نمی دانم.

خمینی گفت: خیر قانونی هستند.

گفتم: خیر غیرقانونی هستند. از همان روز که شما خود قانون اساسی خود ساخته را زیر پا گذاشتید، رژیم خویش را سرنگون ساختید. مثل این رژیم به مثل سلیمان می ماند، مرده است. کسی باور نمی کند مرده باشد، اما موربانها هستند پای عصا را می خورند و رژیم بر زمین می افتد. شما شورای قضائی را برخلاف قانون اساسی تشکیل داده‌اید. چرا که قانون می گوید رئیس دیوان کشور و دادستان کل باید با شور قضات دیوان کشور منصوب شوند و شما با آنها مشورت نکردید.

آقای بهشتی گفت: بله ایشان ما را قانونی نمی دانند و از اول همین دعوا را با ما دارند و تصدیق میفرمائید که با این ترتیب نمی شود با ایشان همکاری کرد.

آقای خمینی گفت: خیر مطابق قانون عمل کرده‌ام. می خواستید قبلاً از من بپرسید تا به شما بگویم که قضات دیوان کشور آمدند اینجا و به این دو نفر آقایان راضی بودند.

دیدم دروغ می گوید و بهنگام ورود بخانه اش خود را آماده کرده بودم نه حجب به خرج بدهم و نه مسامحه کنم و نه اغماض طوری که قال قضیه کنده شود و از آنجا که بیرون می آیم یا با خیال راحت بدنبال اداره جنگ بروم و یا استعفا کنم. از این رو گفتم: این طور نیست. قیافه اش را درهم کشید، اعتنا نکردم و ادامه دادم: شما آقایان را نصب کردید. هر دو از پیش می دانستند که به این مقامها منصوب می شوند و در شورای انقلاب آقای بهشتی اتخاذ تصمیمی را به بعد موکول کرد تا «امری همین روزها انجام بگیرد» بعد با روشنی بیشتری بتوان تصمیم گرفت. پس از نصب، من به آقایان گفتم شما قانونی نیستید چون طبق قانون اساسی نصب نشده‌اید. آقای بهشتی برای این که صورتی به این انتصاب بدهد،

عده‌ئی از قضات دیوان کشور را به اینجا آورد تا مأخوذ به حیا بشوند و در حضور شما به ترتیبی به این انتصاب صورت قانونی بدهند. اما شما نخواستید بصورت قانونی هم پایبندی نشان دهید و حرفی شگرف زدید. گفتید در انتصاب آقایان به شور محتاج نبوده‌اید. چرا که شور وقتی معنی پیدا می‌کند که علم حاصل نباشد، نزد من علم به صلاحیت آقایان حاصل بود. گذشته از این که شما قاضی نبوده‌اید و بنابراین، علم بر این که از این آقایان قضاوت ساخته می‌شود یا نه نمی‌توانستید داشته باشید، گذشته از این که بقول ملاصدرا علم به اشخاص، احاطه‌ئی همه جانبه می‌خواهد که حاصل نمی‌شود و بنابراین شور لازم بوده است، قانون‌گذار، این دو تن را همکار برای قضات دیوان کشور و همه قضات می‌خواسته است. آنها باید ببینند چه کسانی با مشخصاتی که قانون اساسی می‌گوید، در خور این دو مقام هستند و پیشنهاد کنند.

گذشته از این، این آقایان فاقد صفاتی هستند که قانون اساسی برای متصدیان این دو مقام قرار داده است.

آقای بهشتی گفت: بله ایشان ما را بی‌دین می‌دانند. گفتیم: همین‌طور است. در خانه آقای موسوی اردبیلی گفتم شما دین ندارید. پشت سر که نگفتم.

آقای خمینی لب‌نخند به لب آورد. و من ادامه دادم: این آقایان مجتهد نیستند. اگر تشخیص با شما است و خود بخود آنها را مجتهد می‌دانید، سابقه قضائی ندارند. عدالت هم ندارند و حاضر این را در حضور و هم اکنون ثابت کنم. پس انتصابشان قانونی نیست. من این مطلب را به شما هم گفته‌ام و نوشته‌ام. چطور می‌فرمائید می‌خواستید پرسید تا بگویم؟ اما سه تن دیگر از اعضای شورای قضائی نیز صفات لازم را ندارند و به رأی قضات نیز انتخاب نشده‌اند. بدین لحاظ این شورای قضائی قانونی نیست.

اما شورای نگهبان نیز بدلیل این که نیمی از اعضای را این شورای قضائی معرفی کرده است، قانونی نیست.

اما مجلس با انتخابات قلابی تشکیل شده است. دلیلش عدم مشارکت مردم در این انتخابات است. بقول خودشان بر روی هم ۲۸ درصد مردمی که حق رأی دارند در دور دوم بیشتر در این انتخابات شرکت نکرده‌اند. پس این مجلس معرف حداکثر ۱۵ درصد رأی دهندگان بیشتر نیست. اگر هم انتخاباتش صحیح بود، مجلس بعنوان نماینده اکثریت مردم نبود. علاوه بر این در انتخابات مجلس تقلب هم بسیار کرده‌اند.

و دولت آقای رجائی تحمیل است. شما و این آقایان از طریق شما تحمیل کرده‌اند. دلیل این که این آقا نه مکتبی است، نه قانونی همین است که می‌داند برخلاف قانون تحمیل شده است و باز پذیرفته است. آقای میرسلیم حس احترام به قانون داشت، گفت اگر رئیس‌جمهوری نپذیرد، من نخست‌وزیری را نمی‌پذیرم. و بر فرض که تحمیلش اشکال قانونی نداشته باشد، برخلاف قانون اساسی، با امریکا با پا در میانی الجزایر، قرارداد خائنانه امضاء کرده است. از قرار گفته الجزایری‌ها، به تذکرات آنها نیز ترتیب اثر نداده، و بجد از آنها خواسته‌اند به همین ترتیب ننگین کار را تمام کنند گذشته از زبان مالی عظیمی که به کشور زده است و با رفیقش اموال این مردم را به امریکا بخشیده است، قانون اساسی را در بسیاری از اصولش نقض کرده است و باید استعفا کند و تحت محاکمه قرار بگیرد.

آقای خمینی دید راه فرار ندارد. اگر قرار بر اجرای قانون اساسی باشد، باید حضرات همه مرخص بشوند و زحماتی که برای استقرار «استبداد فقیه» کشیده شده است، بر باد برود. گفت: از حالا به بعد مطابق قانون عمل کنید.

گفتم: مقدمات را چیده‌اند و همه «نهاده‌ها» را در دست گرفته‌اند، از حالا به بعد مجلس و شورای نگهبان در دستشان است و به هر کار خود لباس قانون می‌پوشانند.

آقای خمینی گفت: بله شما آدم صادق و ساده‌ئی هستید. به اوضاع ایران نیز وارد نبودید، از اروپا آمده بودید، اوضاع را نمی‌شناختید، آقایان زرنگ بوده‌اند و مواضع را گرفته‌اند و آمده‌اند جلو...

گفتم: شما بی‌لطفی می‌کنید، آقایان نگرفته‌اند بیایند جلو، شما به تصرف آنها داده‌اید. حالا کاری ندارد. شما اعلام بی‌طرفی و سکوت کنید به مدت یک هفته، حتی سه روز، اگر آقایان توانستند سرکارهایشان بروند، معلوم می‌شود آقایان زرنگ هستند. با یک ارتش بدون اسلحه کافی، در برابر لشگر عراق ایستادم، چطور از پس آقایان بر نمی‌آیم؟ شما نمی‌گذارید.

آقای خمینی گفت: پس چاره چیست، پس بیایید همه استعفا بدهید. شروع کرد به مقام‌هائی را که داده بود پس گرفتن. به هاشمی رفسنجانی که رسید گفت با شما کاری نیست، مقام شما را من نداده‌ام...

آقای مهندس بازرگان صحبت کرد و گفت باید رفت روی خط تفاهم و دو پیشنهاد کرد یکی این که یک هیأت بی‌طرف بوجود بیاید و هر بار تقصیر از هر طرف واقع شد، بطور کدخدا منشی و مسالمت حل بکند و دیگر این که اقلاً شورای نگهبان پاره‌ئی از اعضای تغییر بکنند و بی‌طرف بشود.

آقای خمینی، از پیشنهاد تشکیل هیأت خوشش آمد. احمد آقا پسر او نیز پسند کرد و پیشنهاد کرد، اداره امور جنگ مطلق با من باشد و دیگران در این کار دخالت نکنند و من هم کاری بکار دیگران نداشته باشم تا جنگ تمام بشود.

آقایان خامنه‌ئی و هاشمی، با این پیشنهاد مخالف بودند. آقای هاشمی گفت: ما نگرانی داریم، آقای بنی‌صدر محبوبیت خود را در سپاه و کمیته از دست داده است و در ارتش و شهربانی و ژاندارمری محبوبیت دارد، این امر را برای آینده خطرناک می‌بینیم. باید فرماندهی ارتش نیز از ایشان گرفته شود.

من خطاب به آقای خمینی گفتم می‌بینید وقتی پیغام کردید کار دولت را به مجلس بگذارم و خود به کار نیروهای مسلح بپردازم گفتم طولی نمی‌کشد که به سراغ فرماندهی نیروهای مسلح می‌آیند! و خطاب به آقای هاشمی گفتم به شما اشتباه گزارش کرده‌اند، بدنه سپاه همه از صداقت و اصالت جانبداری می‌کنند و طرفدار من هستند.

آقای بهشتی گفت: آقای بنی‌صدر یک حسن دارد که همان حسن عیب او هم هست. حسن او اینست که تا کاری را موافق عقیده‌اش نیابد نمی‌کند و عیبش در همین حسن است و آن اینست که فکر خود را بزرگترین فکر قرن می‌داند (نوارش هم موجود است) و برای ماها نیز نه شعور قائل است و نه دین. چطور می‌توان با ایشان همکاری کرد.

من گفتم: شما فکر می‌کنید روانشناس خوبی هستید و گمان می‌کنید میدانید چه بگوئید که در آقا موثر بشود. اما حرف شما حکایت از آن دارد که نه اهل عقیده‌اید تا بدانید عمل به مقتضای عقیده بدون اصل قرار دادن نسبیت در اندیشه و عمل ممکن نمی‌شود. آدمی می‌باید شور کند تا بتواند موافق عقیده عمل کند. و نه اهل علم هستید تا بدانید آنچه من گفتم، درباره اندیشه علمی بوده است، اندیشه‌ئی که از توحید مایه گرفته است.

اما درباره بی‌دینی، صحیح است من گفتم شما دین ندارید و بوطن خویش نیز علاقه ندارید، اقلاً بگذارید جنگ تمام بشود، بعد سر مرا ببرید.

آقای خمینی، خطاب بمن کرد که جنگ را شما نمی‌کنید، من

می‌کنم. و خطاب به جمع گفت آقای بنی‌صدر بسیار به ۱۱ میلیون رایش می‌نازد. از این ۱۱ میلیون، اگر ۵۰۰ هزارش غیرمسلمان باشد، بقیه مسلمانند، تکلیف شرعی برایشان معلوم می‌کنم، کار شما تمام می‌شود.

نمی‌دانم به این مناسبت یا به مناسبت دیگری آقای خمینی گفت من به نصیحت تنها اکتفا نمی‌کنم، من می‌توانم شما را در این اطاق و آقای بهشتی را در آن اطاق یک سال نگره بدارم.

من گفتم ما را از هم دور نگه بدارید وگرنه آسایش از خانه رخت برخواهد بست و همه خندیدند.

مثل این که باز آقای مهندس بازرگان صحبت کرد که وضع کشور بحرانی است و باید کاری کرد که مردم از نگرانی بیرون بیایند. و آقای موسوی اردبیلی هم صحبت کرد تقصیرهایی برای دو طرف شمرده و صحبتی از گروه‌های دیگر بیامد نیست با چه عباراتی و به چه منظوری به میان آمد که آقای خمینی خطاب به من و آقای مهندس بازرگان گفت، بله شما آقای رجوی را مسلح می‌کنید و آقای بازرگان هم از وکالت مجلس او حمایت می‌کند.

من گفتم: مگر حق حیات ندارد؟ زندگانش در خطر بود.

آقای خمینی گفت: به جهنم.

بهر رو، حرف‌های دیگر هم، گله کردن و تقصیر ثابت کردن بگردن یکدیگر، به میان آمدند که بیامد نمانده‌اند. قرار شد آقای خمینی بروند اطاق دیگر و ما بمانیم کار را به نتیجه برسانیم، پس از رفتن آقای خمینی، آقای رجائی صحبت کرد و بمن گفت شما حق نیست به امام بگوئید شما نباید خلاف قانون اساسی بکنید. این انقلاب مدیون ایشان است و هر چه مصلحت بدانند باید بکنند. ایشان مختار هستند به قانون اساسی عمل کنند یا نکنند. با برافروختگی به او جواب دادم: شما روضه لازم نیست بخوانید، دیر به کلاس ریا رفته‌اید و بلد نشده‌اید و دروغ می‌گوئید شما و جمع شما به هیچ حرف امام اعتناء و عمل نمی‌کنید و این حرف شما هم مثل این میماند که بگوئید نباید به پیامبر گفت شما خود نباید خلاف دینی که آورده‌اید عمل کنید. اگر امام خود به قانون اساسی که به تصویب رسانده است عمل می‌کرد، شما چگونه جرأت می‌کردید برخلاف آن قانون عمل کنید؟ کار به عصبانیت از دو طرف کشید که ساکت کردند و بعد از گفتگوهای بسیار هر کس پیشنهادهایی نوشت که منعکس کننده موضع اجتماعی - سیاسی پیشنهاد دهنده بود و مقاصد بعدی مجریان کودتای خزنده را نشان میداد:

من پیشنهاد کردم نهادها قانونی گردند و شورای نگهبان حتماً با تغییر اعضاء بی‌طرف شود. و دست کم درباره امور جنگ هیچگونه مداخله و کارشکنی در کار من نشود.

آقای مهندس بازرگان، پیشنهاد کرد امور جنگ یکسره به اختیار من باشد و یک هیأت سه نفری تشکیل بشود اختلاف را بی‌سرو صدا حل بکند و در ترکیب شورای نگهبان نیز تغییر داده شود تا بی‌طرف بشود.

آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ئی، پیشنهاد کردند که فرماندهی کل قوا از من گرفته شود و به یک هیأت سه نفری واگذار گردد. من همه نهادها را به رسمیت و قانونیت بشناسم و شورای نگهبان وضع مرا از لحاظ اختیارات معلوم کند و در همان حدود عمل کنم.

آقای موسوی اردبیلی، پیشنهاد بینابینی داد. آقای احمد خمینی از او خواست که او نیز بنویسد که اداره امور جنگ با من باشد و او هم نوشت.

آقای بهشتی پیشنهاد خود را نخواند. آقای احمد خمینی گفت پیشنهاد او این بود که یک طرف از دو طرف کنار برود بگذارد طرف دیگر کارش را بکند.

آقای خامنه‌ئی هم در حرفهائی که زد همین نظر را اظهار کرد.

بعد اعلامیه ده ماده‌ئی آقای خمینی و پس از آن نامه‌اش درباره اختیارات و نحوه کار هیأت سه نفری منتشر شدند. معلوم شد که هنوز به حذف رئیس‌جمهوری متقاعد نشده است اما جهت گیریش درباره هیأت سه نفری آشکار می‌کرد که همچنان به قانون اساسی بی‌اعتنا است و برخلاف قانون اساسی به سه نفر اجازه همه کار را می‌دهد و عمل او در جهت حاکمیت ملاتاریا و استقرار استبداد است. و در نهایت با حذف ریاست جمهوری موافقت خواهد کرد. و نیز بر من روشن شد که گردانندگان اصلی کودتای خزنده، فهمیده‌اند باید سرعت عمل بخرج بدهند. باید کار مرا تمام کنند. بر ارتش و ژاندارمری و شهربانی مسلط بشوند و دستگاه اداری را کاملاً به مهار خود درآورند و پیش از آنکه دیر شود، وضعیت را نجات بدهند.

من به این‌گونه تعیین هیأت سه نفری اعتراض کردم و پس از تشکیل شدن به آنها نوشتم کارشان برخلاف قانون اساسی است، قرار شد در حدود قرن عمل کنند اما...» {۴۸۲}

انتخاب نماینده

براساس بیانیه ده ماده‌ای آقای خمینی، هیئت سه نفره حل اختلاف نقش تعیین کننده‌ای پیدا کرده بود، همه به تکاپو افتاده و فعالیتها هم از جانب همکاران و دوستان آقای بنی‌صدر و هم از جانب احمدآقا خمینی شروع شد و همه مترصد بودند که آقای خمینی و بنی‌صدر چه کسانی را به نمایندگی خود برای عضویت در هیئت انتخاب خواهند کرد.

آقای امیرحسینی برایم نقل کرد که من و بعضی از دوستان که سخت نگران بودیم، بعد از مشورت با هم به این نتیجه رسیدیم که تنها کسی که برای این کار مناسب است و قدرت ایستادگی در برابر دیگران و آن دسته را دارد، آیت‌الله پسندیده است و استدلال هم این بود که حتی اگر وی نتواند در برابر دو نماینده دیگر ایستادگی کند حداقل این قدرت و شهامت را دارد که بیاید و استعفا بدهد و بگوید که این هیئت بی‌نظر نیست و من استعفا می‌دهم که در این صورت کار هیئت خود بخود تمام می‌شود.

برای این کار با آقای رضا پسندیده صحبت شد و او هم قبول کرد که با آیت‌الله صحبت بکند و او را به انجام این کار راضی نماید.

وی با آیت‌الله صحبت کرده بود و آیت‌الله با وجود کهولت سن و مشکلات زیاد حوزه قبول کرده بود که نمایندگی آقای بنی‌صدر را بپذیرد و قرار گذاشته شده بود که بعلت کار زیاد ایشان در حوزه علمیه قم و شهر شود. بعد از اینکه همه کارها آماده و روبراه شد. خدمت آقای بنی‌صدر رفتم و ماقع را گزارش کردم و گفتم لطفاً ماشینی بفرستید تا آیت‌الله پسندیده را بیاورند اینجا و شما حکم او را همین‌جا ابلاغ کنید و به رادیو تلویزیون هم بدهید تا آن را اعلان و قرائت کنند.

آقای بنی‌صدر در جواب گفتند که صلاح نیست که آقای پسندیده انتخاب بشود.

من اصرار کردم که ما و بچه‌ها مقدمات کار را فراهم کرده و همه چیز روبراه است. حالا چگونه به آیت‌الله پسندیده بگوئیم که آقای بنی‌صدر موافق انتخاب شما نیستند. بنی‌صدر در جواب گفت من خودم به رضا پسندیده می‌گویم که صلاح آقا نیست و شأن آقا بالاتر از اینهاست که خود را درگیر این کار و آقای خمینی کند و آقای خمینی هم با آقای پسندیده موافق نیست.^۱

علاوه بر این آقای علی امیرحسینی رابط ویژه ریاست جمهوری در

۱- گفتگو با آقای امیرحسینی در رابطه با هیئت سه نفره حل اختلاف در لندن در سال ۱۳۷۱.

هیأت سه نفره حل اختلاف و نماینده بنی صدر

کوشش برای انتخاب آیت الله پسندیده، مهندس بازرگان، رضا صدر و یا ... به عنوان نماینده بنی صدر به جایی نرسید و سر انجام آقای بنی صدر اشرافی را به عنوان نماینده خود در هیئت سه نفره حل اختلاف انتخاب کرد. احمد آقا که به جد مترصد بود که ببیند آقای بنی صدر چه کسی را به عنوان نماینده خود در هیئت انتخاب می کند، و پیغام هم آورده بود که آقای خمینی گفته به آقای بنی صدر بگوئید که آقای لاهوتی را نماینده خودش نکند که کار من با او تمام است و تیرش هم برای انتخاب آقای سید محمد خاتمی به سنگ خورد، کوشش می کرد که از راه دوستی و خیرخواهی، آقای بنی صدر آقای اشرافی را نماینده خود کند و چنین نیز شد. حال به آن طرف نگاه کنیم که چرا کوشش می کرد که آقای اشرافی انتخاب شود؟ آقای بنی صدر با انتخاب اشرافی به عنوان نماینده اش در هیئت سه نفره حل اختلاف، با دست خود، ریش و قیچی را به طرف دیگر واگذار کرد. او حساب نکرده بود که اولاً آقای اشرافی شخصیتی نیست که در برابر بهشتی ایستادگی کند ثانیاً او حقایق را با دید آخوندی و روحانیت که همه چیز را ملک طلق خود می پندارند، خواهد دید و نه دید آزادی خواهی و ملی و ثالثاً چون آقای خمینی را از معادله قدرت خارج ساخته و به او به عنوان شخص بیطرف و یا کسی که وقتی حقیقت را بفهمد، طرف حق خواهد ایستاد می نگریست، و همه چیز را از چشم دکتر بهشتی می دید، حساب نکرده بود که با خود آقای خمینی طرف است و بدینسان بود که آقای اشرافی را به عنوان نماینده خود انتخاب کرد. بعد در آن فاز آخر که آقای اشرافی همراه با دو نماینده دیگر با بستن روزنامه انقلاب اسلامی موافق شده بود و بعد هم مستقیم علیه بنی صدر موضع گرفت، در آن موقع بنی صدر می خواست که او را از نمایندگی خود خلع کند که کار از کار گذشته و دیگر دیر شده بود. حدود ده ماه بعد احمد آقا در مصاحبه با اطلاعات آشکار کرد که اولاً در تمام امور با هاشمی رفسنجانی مشورت می کرده «من تمام کارهایی که در رابطه با او منظور بنی صدر است. ن.ا و جناح او می خواستم انجام دهم با امام مشورت می کردم و اکثراً با آقای هاشمی هم مشورت می کردم. من می توانم بگویم که کاری نبود که بدون مشورت با آقای هاشمی بکنم.» بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ ج ۷، داود علی بابائی، ص ۱۶۹؛ به نقل از: روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۸ و پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱. و ثانیاً چگونه عمل کرده تا آقای بنی صدر آقای اشرافی به عنوان نماینده خودش انتخاب بکند. بنی صدر از روی ساده نگری، خوش باوری، خوش بینی و یا.. از آنها رودست خورده و با دست خود توپ را توی گل خود شوت کرد.

احمد آقا در مصاحبه با اطلاعات حرف دل خود را در مورد هیأت سه نفره و بویژه نماینده بنی صدر ده ماه، بعد از حذف وی زده است. وی در رابطه با سؤال: «س: راجع به هیأت سه نفره که بعد از اعلامیه ی امام تشکیل شد و قرار شد به اختلافات طرفین مخاصمه رسیدگی کند نکات مهم اگر هست به گوشیم.»

چنین پاسخ می دهد: «ج: مثلاً یکی از مواردی که با آقای هاشمی مشورت کردم همین مورد بود. ما می خواستیم ترکیب این هیأت به صورتی باشد تا به صورت دقیق و واقعی آن چه اتفاق می افتد بررسی شود اگر بنی صدر شخصی را انتخاب می کرد که جرأت نمی کرد بگوید بنی صدر اشتباه کرده و از حدش تجاوز نموده، به محض این که آن دو نماینده یعنی نماینده امام و نماینده دوستان مطلبی به ضرر او می گفتند نماینده او استعفا می کرد و هیأت از هم می پاشید، لذا قرار شد شخص نماینده او کسی باشد که به مسائل به همان صورتی که هست بنگرد و استعفا ندهد.

گفتگویی با اینجانب نقل کرد که بعد از اعلام بیانیه ده ماده‌ای، احمد آقا آمد و گفت که آقای خمینی گفته است که من می خواهم نماینده خودم را با مشورت آقای بنی صدر تعیین کنم که بعداً نگویند که مخالف من بود. بعد افزود که نظر آقای بنی صدر با آقای محمد خاتمی چیست؟ آقا با ایشان موافق است.

من گفتم که بهتر می بود که آقای خمینی، خود آقای بهشتی را انتخاب می فرمودند و کار را تمام می کردند. احمد آقا گفت مگر او از طرفداران بهشتی است. گفتم بله او از دوستان نزدیک آقای بهشتی است که طرف اصلی دعوا است. احمد آقا پاسخ داد پس حالا که اینطور شده او را کنار می گذاریم.

وی قبل از این گفت که آقا گفته است به آقای بنی صدر بگوئید که آقای لاهوتی را نماینده خودش نکند که کار من با او تمام است. اگر چنین کاری بکند من تحمل نمی کنم. در جواب گفتم، خوب پس آقا تهدید هم می کنند که چه کسی انتخاب بشود و یا نشود. احمد آقا گفت، در هر صورت این نظر آقا است و من حرف آقای خمینی را به شما می گویم. بعد از آن پرسید که نظر شما در مورد آیت الله مهدوی کنی چیست؟ من گفتم، باید از آقای بنی صدر بپرسم. گفت پس نماینده بعدی آقا، آقای مهدوی کنی است. اگر آقای بنی صدر هم موافق است، آقا حکم او را بدهد.

بعد از آن اضافه کرد که اگر آقای بنی صدر آقای اشرافی را نماینده خود بکند خیلی مناسب است چون هم دوست آقای بنی صدر است و او را دوست دارد و هم داماد آقا است و روی آقا نفوذ دارد. من آمدم و به آقای بنی صدر گفتم که احمد آقا چنین گفته است و چنین مذاکراتی شده است آقای بنی صدر هم در جواب گفت که من آقای اشرافی را نماینده خود می کنم و استدلال کرد که اگر ما به آقای اشرافی حالی کردیم که حق با ما است و او به آقا گفت، او قبول می کند و کار تمام است. در پاسخ آقای بنی صدر گفتم، او کسی نیست که بیاید و اعلان بکند و در برابر بهشتی و حزب بایستد. آقای بنی صدر گفت، حداقل به آقا می گوید و وقتی آقا فهمید که حق با ما است، مسئله تمام می شود. بعد گفت بگوئید که بنی صدر آقای اشرافی را به نمایندگی خودش انتخاب خواهد کرد. {۴۸۳}

علاوه بر آنچه که احمد آقا با آقای علی امیرحسینی در میان گذاشته بود، در رابطه با انتخاب نماینده آقای بنی صدر برای هیئت سه نفره، احمد آقا با آقای احمد سلامتیان هم رابطه دوستی برقرار کرد و چند جلسه‌ای در این رابطه با وی برگزار شد و یکی از جلسات هم که در منزل خود آقای سلامتیان بود و من هم در آن شرکت داشتم وی نیز موافق بود که آقای بنی صدر، آقای اشرافی را به نمایندگی خودش انتخاب کند و اصرار داشت و استدلال می کرد که بهترین کسی که آقای بنی صدر می تواند انتخاب کند آقای اشرافی است.

بعضی از بچه‌ها هم نظر بر مهندس بازرگان داشتند و خود آقای بازرگان هم پیغام داده بود و پیشنهاد کرده بود که خوب است که آقای بنی صدر، آقای رضا صدر که خودش قبلاً آخوند بوده و به راه و روش حوزه مسلط است و شگرد آخوندها را هم می داند، بعنوان نماینده خودش انتخاب بکند. {۴۸۴}

آقای مصطفی انتظار یون که آجودان حضور آقای بنی صدر در سفر و حضر بود در سال ۶۱ که با هم در زندان بودیم نقل کرد، من به آقای بنی صدر پیشنهاد کردم که آقای جعفری را برای این امر انتخاب کنید، چون هم نظرات و مواضع شما را خوب می داند و هم قاطع است و هر جا لازم باشد، در مقابل آنها خواهد ایستاد و در صورت لزوم استعفا خواهد داد.

من آیت الله اشراقی (رحمت الله علیه) را در نظر گرفتم. او می گفت در این مسئله آبروی من می رود. من گفتم: برای خدا قبول کن! حاضر شد. ولی تیپ بنی صدر حاضر نبودند، لذا دیدید که فردی که او می بایست انتخاب کند خیلی دیر انتخاب شد. من شدیداً تلاش کردم تا آن ها قبول کردند. خیالمان راحت شد که هیأت به هم نمی خورد و می دانستم که این اوست که دائماً به دستور گروه ها و سازمان ها خطا می کند و بالاخره هم دیدید که آقای اشراقی در اعلامیه ای گفت: هر چه کردیم تا او بر طبق قانون اساسی عمل کند نشد که نشد. لازم دیدم در اینجا از آیت الله اشراقی به عنوان کسی که خودش را حاضر شد در اختیار اسلام بگذارد تقدیر نمایم. البته آقای اشراقی گاهی هم موضعی هابی می گرفت که آن ها نگویند تو حتی یک کلمه به نفع ما نگفتی. در این قضیه هم با امام مشورت کردم و استدلالم را خدمت ایشان عرض کردم و با آقای هاشمی هم در انتخاب آقای اشراقی مشورت کردم و ایشان هم استدلال مرا پذیرفت «بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ ج ۷، داود علی بابائی، ص ۱۷۶؛ به نقل از: روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۸ و پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱».

وی تأکید می کند: «من تمام کارهایی که در رابطه با او [منظور بنی صدر است. ن.ا] و جناح او می خواستم انجام دهم با امام مشورت می کردم و اکثراً با آقای هاشمی هم مشورت می کردم. من می توانم بگویم که کاری نبود که بدون مشورت با آقای هاشمی بکنم. البته به غیر از امجدیه که باید بگویم اشتباه کردم و به این اشتباه اعتراف می کنم و این که آدم اگر اشتباه کرد به آن اعتراف کند خود یک شجاعت است.» «بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ ج ۷، داود علی بابائی، ص ۱۶۹؛ به نقل از: روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۸ و پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱»

مهمترین مرحله کودتا با بیانیه ده ماده‌ای آقای خمینی به عنوان قانونی که بایستی بدان عمل شود و پذیرش آن بویژه از سوی آقای بنی صدر، به اجرا درآمد. در حقیقت زیر بار آن رفتن، مشروعیت قانونی، فوق قانون اساسی قائل شدن برای آقای خمینی محسوب می شد، و پس از آن افتادن در دام حکمیت که نتیجه آن زمینه شرعی و قانونی مهار ریاست جمهوری و یا حذف وی را بدنبال داشت.

آقای بنی صدر در ۱۸ فروردین ۱۳۶۰، آقای اشراقی را بعنوان نماینده خود، برای هیئت سه نفره انتخاب کرد. این انتخاب روشن می سازد که تا تاریخ فوق آقای بنی صدر فکر می کرده که آقای خمینی، خارج از معادله و حامی و پشتیبان وی در لحظه حساس خواهد بود و یا حداقل بی طرف است و اگر معلومش شود که حق با وی است، جانب ایشان را خواهد گرفت و مناسبترین کس برای چنین مأموریتی آقای اشراقی است. انتخاب آقای اشراقی بعنوان نماینده رئیس جمهوری در هیئت سه نفره، مثل این بود که بازی کنی، توپ را عوضی تو گل خودی زده باشد.

وضعیت سنجی قبل از شروع کار هیأت

هیئت سه نفره در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۳، کار خود را آغاز کرد و اولین اطلاعیه آنها در تاریخ ۲۵ فروردین انتشار پیدا کرد. اما قبل از اینکه هیئت رسماً کار خود را آغاز کند. برای آزمایش و وضعیت سنجی بعد از بیانیه ده ماده‌ای و قبل از شروع کار هیئت در تاریخ ۱۷ فروردین ۶۰، مدیر مسئول روزنامه میزان آقای رضا صدر، بدستور آقای عابدی باز پرس سه شعبه ویژه بعثت نشر مطالب خلاف واقع، اخلاف در امنیت کشور و افترا و اهانت، بازداشت و روزنامه توقیف گردید. {۴۸۵}

بر اثر کوشش و مساعی جدی ریاست جمهوری، آقایان بازرگان و سحابی و سایر اعضاء نهضت آزادی، ملیون و روحانیون آزادیخواه در

تاریخ ۳۱ فروردین ۶۰ شعبه ۳۱ دادگاه عمومی تهران، از روزنامه رفع توقیف بعمل آورد و مدیر مسئول آن آزاد گردید. {۴۸۶}

توجه ویژه، روزنامه انقلاب اسلامی به این مسئله و هماهنگ کردن مبارزه، متحد و یکپارچه همه آزادیخواهان تا رفع توقیف از روزنامه میزان را در شماره‌های ۵۰۷ تا ۵۱۸ روزنامه انقلاب اسلامی، بطور مشروح می توانید مورد مطالعه قرار دهید.

شب ۱۷ فروردین ۱۳۶۰ که روزنامه میزان را بستند و آقای رضا صدر مسئول آن بازداشت گردید، کشیک آن شب دفتر ریاست جمهوری با آقای (ح.س) بود. وی در این رابطه به آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور تلفن کرد و گفت، آخر این چه وضعی است، چرا و بچه دلیل روزنامه میزان را بسته‌اند؟ آقای موسوی اردبیلی طبق روش مخصوص خودش یعنی روش ابوموسی اشعری گفت نگران نباشید.

درست می شود. شاید کارهایی کرده باشد که بسته‌اند، شاید خلاف قانون عمل کرده باشد، نمی دانم ولی مسلم است که کاری کرده است. در جمهوری اسلامی بی حساب و کتاب کاری انجام نمی شود.

آقای (ح.س) گفت، اینکه نمی شود، بگوئید، شاید کاری کرده باشد، شاید خلاف قانون عمل کرده است و من نمی دانم وقتی شما که دادستان هستید، نمی دانید پس چه کسی باید بداند؟ سپس آقای موسوی اردبیلی گفت آقا شما که می دانید، ما هم می دانیم که کاری برخلاف قانون کرده‌اند، شاید هم اشتباه شده باشد، معلوم می شود.

در این لحظه آقای (ح.س) گفت، این چه موضعی است از جانب دادستان کل کشور که شاید اشتباه شده باشد. شاید خلاف کرده است. مگر می شود با این شایدها و نشایدها روزنامه‌ای را بست. ما که ساکت نمی نشینیم. روزنامه انقلاب اسلامی ساکت نمی نشیند و کار خودش را می کند. در این موقع دادستان آب پاکی را روی دست آقای (ح.س) ریخته و گفت: «نگران نباشید او را هم می بندیم.» او را هم می بندیم یعنی این که روزنامه انقلاب اسلامی را هم می بندیم. {۴۸۷}

پیام آشکار هیأت وسیله اشراقی

اندکی بعد از آغاز کار هیئت سه نفره کاملاً مشخص شد که هیئت نه تنها بی طرف نیست و مسائل را بی طرفانه و به قصد حل اختلاف نگاه نمی کند، بلکه خود مدعی پر و پا قرص ریاست جمهوری است و آقای اشراقی هم همگام و هم رأی دو نماینده دیگر است.

آقای اشراقی نماینده رئیس جمهور، در هیئت سه در تاریخ ۶ اردیبهشت در مصاحبه‌ای با خبرگزاری پارس و روزنامه انقلاب اسلامی در پاسخ به سؤال خبرگزاری پارس که پرسید: «تا جایی که معلوم است این هیئت (سه نفری) برای رسیدگی به مسئله دانشگاه تشکیل شد و این که مقصر دانشگاه شناخته شود و همچنین برای رسیدگی به تخلفات مسئولان است و از آنجا که شما فرمودید، این هیئت برای حاکم کردن یکی و محکوم کردن دیگری تشکیل نشده است، پس وظیفه اصلی هیئت چیست؟» {۴۸۸}

گفت: «از اینکه گفتم هیئت قصد ندارد که یکی را حاکم کند و یکی را محکوم منظورم این است که تمام همت ما این نیست. والا چه بسا اگر مدارکی به این هیئت ارائه بشود. به محکومیت مسئولی و حاکم بودن مسئول دیگری و یا محکوم بودن روزنامه‌ای و در خط امام بودن و انقلاب بودن روزنامه دیگری، حکم کند. اما همت ما برای این نیست این تفتیش کنیم، بطوری که برای مسئولین جرمهایی پیدا کنیم و به سر آنها بگوئیم... اما این منافات ندارد با این که کسی جرمی کرده باشد و ما به جرم او رسیدگی می کنیم و بعد طی آن دستور و فرمان امام عمل بکنیم. و آخر الامر هم به آقای دادستان کل معرفی کنیم. ولی می خواهم بگویم آنچه

که نظرم امام بوده است. و این روح فرمان امام است و ما دنبال این روح و به دنبال این می‌گردیم که تشنج‌زدایی و رفع اختلاف بشود. وای بسا که در یک موردی رفع اختلاف این باشد که یک مسئولی مواخذه و از کار برکنار بشود. اما خدا نکند که برای مسئولی چنین گرفتاری پیش آید.» {۴۸۹}

خبرنگار انقلاب اسلامی نظر آقای اشراقی را در مورد بحث آزاد و اینکه به عقیده ایشان بحث آزاد بین مسئولین مملکتی می‌تواند، در رادیو و تلویزیون انجام بگیرد؟ پاسخ داد:

«در وضع فعلی بین مسئولان مملکتی صلاح نیست. بدلیل این که وضعیت جنگی است و اوضاع فوق‌العاده است و شما برادران روزنامه‌نگار متوجه این نکته باشید که زمان جنگ یک زمان استثنایی است و علت تشکیل این هیئت هم بخاطر زمان جنگ است والا این مملکت هیئت لازم ندارد. چرا که خود مسئولین کارهاشان را تشخیص می‌دهند و درایت دارند و به کارهایشان بصیر هستند و انشاءالله از خط مستقیم منحرف نمی‌شوند.

بنابراین، زمان جنگ چون حالت استثنایی دارد من به هیچ وجه صلاح نمی‌دانم. مسئولین مملکتی را دعوت کنیم تا بیایند و مناظره تلویزیونی بکنند. چرا؟ چون قهراً طرفداران غالب خوشحال هستند و طرفداران مغلوب ناراحت و وقتی ناراحتی و راحتی با هم برخورد کردند. خود این ایجاد عقده می‌کند و جامعه را به فساد می‌کشاند.» {۴۹۰}

خبرنگار توضیح می‌دهد: البته برداشتی که شخص من از بحث آزاد دارم، آن است که در بحث آزاد مهم روشن شدن حقایق و مبهمات است نه غالب شدن یک طرف و مغلوب شدن دیگری.

آقای اشراقی توضیح می‌دهد: «بله، می‌دانید، همیشه وقتی مسئله روشن شد، باطل هم روشن می‌شود، وقتی که باطل روشن شد، طرفداران باطل سرافکننده و عقده‌ای می‌شوند و نسبت به جامعه ما درگیری ایجاد می‌کنند. و این در جو فعلی (زمان جنگ) اشکال دارد. چرا که در زمان جنگ باید از هر حیث آرامش در داخل مملکت حکومت کند و دیگر جنگ داخلی، حتی جنگ اعصاب در داخل نباشد.» {۴۹۱}

خبرنگار که مطلب را دقیقاً گرفته است می‌پرسد بنابراین «چون اوضاع جنگی و استثنایی است، پس مثلاً مطبوعات اینجور نباشد. فلان روزنامه توقیف شود و ... لذا می‌خواستیم مقصودتان را از کلمه استثنایی بیشتر تشریح بکنید.

آقای اشراقی گفت: «من صریح می‌گویم، اگر در زمان جنگ برای پیروزی ما یک روزنامه‌ای ولو هر چه خوشنام، مضر تشخیص داده شود، این روزنامه باید تعطیل شود... اگر روزنامه‌ای هم تعطیل بشود هیچ مانعی ندارد این است که من می‌گویم این زمان استثنایی است. البته من در حال حاضر چنین روزنامه‌ای سراغ ندارم. یک وقت ذهنتان نرود به اینکه من می‌خواهم به روزنامه انقلاب اسلامی ایراد کنم. چرا که موضع روزنامه انقلاب اسلامی از لحاظ انتقادات تندش فعلاً در حال بهتر شدن از سابق است.» {۴۹۲}

پیام را روشنتر از این نمی‌شود گفت که مسائل نباید روشن بشود، چون «وقتی مسئله روشن شد، باطل هم روشن می‌شود، وقتی باطل روشن شد، طرفداران باطل سرافکننده و عقده‌ای می‌شوند» و روزنامه‌ها حق ندارند در روشن کردن مسائل گام بردارند.

و این بیان دقیقاً متوجه آقای بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی بود، که ای بسا «مسئولی مواخذه و از کار برکنار شود» زیرا طرف مقابل یک مجموعه بود که برکناری هر کدام از آنها، متوجه دیگر آنان نیز می‌شد. به این دلیل ساده که امضای بیانیه الجزایر که به موضوع اصلی برخورد تبدیل شده بود، آقای نبوی از طرف آقایان بهشتی، رجائی، هاشمی

رفسنجانی و با موافقت آقای خمینی، آن را امضاء کرده بود. حال برکناری یکی، برکناری مابقی را در بطن خود داشت و این برای آقای خمینی غیرممکن بود که بر حرفهای گذشته خود قلم بطلان بکشد و انحصارگری را وسیله آنان تأیید نکند و اجازه دهد شیرازه امور از دست خودش بیرون برود. اما آقای بنی‌صدر تنها بود و برکناریش تنها متوجه خود وی می‌بود و نه کس دیگری.

نظر به اینکه آقای خمینی، روحیه و روانشناسی آقای بنی‌صدر را شناخته بود، برای بدست آوردن فرصت مناسب و چیدن میوه رسیده، با به نعل و به میخ زدن وی را در وضعیت خوف و رجاء قرار می‌داد و بدین طریق مانع می‌شد تا وی دست به عمل جدی بزند و یا تصمیم قاطعی در مورد وضعیت خود بگیرد و یا به راه‌حلهای دیگری بیندیشد.

به همین علت آقای بنی‌صدر حرفهای تو خالی و ظاهری آقای خمینی که تعریفی و یا تشویقی از زبان ایشان جاری می‌شد، فوری می‌گرفت. اما آنجائهایی که حمله به وی بود و یا با ایماء و اشاره و غمض عین، طرف مقابل را به حمله علیه وی وامی‌داشت غافل می‌گشت و گاهی اتفاق می‌افتاد که حمله علیه خودش را به طرف مقابل نسبت می‌داد. بویژه سخنرانی ۶ خرداد آقای خمینی.^۱

هیأت و بستن روزنامه

هیئت سه نفر حل اختلاف در تاریخ ۶۰/۱/۳۰ از مسئولین مطبوعات، برای شرکت در جلسه‌ای با آنها، در وزارت کشور دعوت بعمل آورد و اینجانب بعنوان نماینده روزنامه انقلاب اسلامی در آن جلسه شرکت کردم. در بحثی که هیئت با مسئولین مطبوعات - که در حقیقت طرف خطاب آنها روزنامه انقلاب اسلامی و میزان بود - داشت، کاملاً مشخص بود که هدف بستن دو روزنامه فوق است و این جلسه هم برای خالی نبودن عریضه و وانمود کردن به مردم که ما با آنها اتمام حجت نیز کرده‌ایم، می‌باشد. گزارش جلسه ذکر شده و هدف نهایی آن را به اطلاع ریاست جمهور رساندم و پس از سنجیدن جوانب کار و کم و زیاد کردن تا جایی که ممکن بود برای اطلاع مردم، ریشه و خلاصه بحث آن جلسه را تحت عنوان حضور در جلسه هیئت سه نفره حل اختلاف در سرمقاله شنبه ۱۲ اردیبهشت ۶۰ به رشته تحریر در آوردم. {۴۹۳}

بر من مسلم شده بود که روزنامه در آینده بسته خواهد شد و لذا به دوستان گفتم، هر کسی هر چه دارد، تا وقت باقی است برای انتشار آماده کند که عنقریب روزنامه بسته خواهد شد. همچنانکه ذکر شد در ۳۰ فروردین هیئت، مسئولین جراید کشور را (پنج روزنامه) به جلسه‌ای دعوت کرد. در آنجا معلوم شد که هدف بستن روزنامه انقلاب اسلامی است. سخنگوی هیئت خطاب به اینجانب گفت، روزنامه شما ۱۶ تخلف دارد. با اصرار من که تخلفات کدامها هستند، مگر جلسه برای این نیست که مطبوعات وضع خودشان را در رابطه با هیئت بدانند تا ایراد و اشکالها برطرف شود. پاسخ این بود که پرونده روزنامه شما برای رسیدگی ارسال می‌شود. اصرار که پس چرا مرا به این جلسه دعوت کردید، اگر برای اتمام حجت هم باشد که لاقبل بایستی تخلفات گفته شود تا شاید توانستیم و خود را اصلاح کردیم.

با اصرار، دو تخلف از آن ۱۶ تخلف را عنوان کردند و یک تخلف را هم بعداً به آقای بنی‌صدر گفته بودند تخلفاتی که عنوان کردند، طبعاً

۱- سخنرانی ۶ خرداد آقای خمینی برای نمایندگان مجلس، جای شک باقی نگذارد که هدف اصلی حمله به ریاست جمهوری است اما آقای بنی‌صدر ۱۰ خرداد مصاحبه کردند و گفتند: «یک هفته نیست که آقای خمینی گفته‌اند هر کس قانون را اجراء نکند، مفسد فی‌الارض است.» انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۰ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۲.

بایستی مهمترین‌ها باشد که عبارت بود از:

۱- چرا روزنامه تیتیر زده است «حکومین دادگاه ویژه مواد مخدر در مقابل چشمان حیرت زده مردم در خیابانهای تهران تیرباران شدند» {۴۹۴}

۲- چرا ما با آقای مهدی هادوی اولین دادستان انقلاب و عضو شورای نگهبان مصاحبه کرده‌ایم که او گفته است «اگر بنا باشد پاسخ انتقاد زندان باشد باید گفت ای قانون چه بی‌قانونی‌ها بنام تو انجام می‌شود» {۴۹۵}

۳- تخلف سوم روزنامه که به آقای بنی‌صدر گزارش شده بود، این بود که چرا ما صفحه اول روزنامه میزان را پس از آزادی، در روزنامه خود کلیشه کرده‌ایم.^۱

تسریع در پرده‌نمایی کودتا

بلافاصله بعد از اعلام بیانیه ده ماده‌ای و علیرغم اینکه بیانیه مقرر می‌داشت که «دخالت هر یک از مقامات در امور مربوط به مقام دیگر برخلاف قانون است.» و نبایستی در امور یکدیگر دخالت کنند، مجلس، دستگاه قضایی، دولت و ارگانهای سرکوبگر با حمایت و همکاری هیئت سه نفره، دست بکار شدند که تا جایی که ممکن است ریاست جمهوری را تضعیف کرده و ریشه‌های مردمی، اختیارات قانونی و صدای وی را قطع کنند. و برای روی صحنه آوردن هر چه زودتر پرده‌نمایی کودتا، بطرق مختلف دست بکار شدند:

۱- دخالت در امور فرماندهی و جنگ و کارشکنی در کار صلح.

مواد ۳، ۴ و ۵ بیانیه که ناظر به فرماندهی کل قوا، اطاعت از فرماندهی کل قوا، دخالت نکردن در امور جنگ و رسیدگی مسائل دفاع در شورایی عالی دفاع و پس از تصویب، تصمیم اجرا با فرماندهی کل قوا بود، با دخالت عمدی خود، در این حوزه نیز کارشکنی را شروع کردند و لذا هیئت صلحی که آمده بود و با اجازه و تأیید آقای خمینی قرار بر متارکه جنگ و گرفتن ۶۰-۵۰ میلیارد دلار خسارت و معتبر شناخته شدن مفاد قرارداد الجزایر که بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ در الجزیره منعقد شده بود، به کارشکنی پرداختند. قبل از آنکه به توضیح دخالت و کارشکنی در امور فرماندهی کل قوا و صلح بپردازم، مختصری به کار هیأت‌های میانجی صلح و کوشش آنها اشاره می‌شود.

هیأت‌های میانجی صلح

بعد از آن که نیروهای مسلح ایران، در یکی دو ماهه اول جنگ توانستند قوای دشمن را زمین‌گیر کنند و از بخشی از مناطق اشغالی بیرون برانند و همه نقشه‌های صدام، نقش بر آب شد و موفقیت نیروهای مسلح چنان چشم‌گیر بود که هیئت‌های حسن نیت صلح برای متارکه جنگ و آتش بس از کشورهای عضو کنفرانس اسلامی و عضو عدم تعهد، بطور مداوم بین تهران و بغداد در رفت و آمد بودند. پس از مذاکرات طولانی، سرانجام صدام به پیشنهاد صلح عدم تعهدها تن در داد.

تمام مذاکرات و پیشنهادهای مختلف هیأت‌های صلح کنفرانس اسلامی و عدم تعهدها در شورایی عالی دفاع مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت و به نظر آقای خمینی نیز می‌رسید و سرانجام پیشنهاد هیئت حسن نیت عدم تعهدها به تأیید آقای خمینی و تصویب شورایی عالی دفاع رسید.

هیأت‌های میانجی صلح و متارکه جنگ پیشنهادهای مختلفی داده

بودند و هر بار که با مقاومت و پایداری و موفقیت نیروهای مسلح مواجه می‌شدند، پیشنهادها به سمت خواسته‌های ایران تغییر می‌کرد و صدام نیز کوتاه می‌آمد. آقای علی امیرحسینی رابط ویژه و پیک مخصوص ریاست جمهوری و آقای خمینی در رابطه با جریان صلح و نظر آقای خمینی نقل کرد، شب که هیئت آمده بودند و پیشنهاد صلح آورده بودند، پیغام آقای بنی‌صدر را برای آقای خمینی به جماران بردم. در جماران در دفتر آقای خمینی گفتند که شبها از این ساعت به بعد هیچ کس جز حاج احمد آقا بدون منزل آقای خمینی راه ندارند و ما می‌توانیم بوی اطلاع دهیم. من گفتم این یک مسأله مهم مملکتی است و حتماً باید پیغام را همین امشب بدست آقای خمینی برسانم و جواب آن را هم بگیرم. گفتند فقط احمد آقا می‌تواند به درون خبر بدهد و احمد آقا نیز اینجا نیست. گفتم هر جا هست به او خبر بدهید. تلفن کردند، او رفته بود منزل جمارانی، ۱۵ دقیقه بعد آمد. به احمد جریان را گفتم. رفت درون و بعد آمد و گفت بیا داخل. من وارد اندرونی شدم و آقا را دیدم و پیغام آقای بنی‌صدر را که متضمن شرایط صلح بود به ایشان دادم.

آقا اول فکری کرد و بعد گفت من موافق هستم که با این شرایط صلح بشود. زیرا ممکن است که اینها از سرزمینهای ما بیرون نروند و این لکه ننگی باشد به دامن ما. اما بهتر است که اسم آن را صلح نگذارند. من گفتم آقا نمی‌شود که هم وارد مذاکره صلح بشویم و هم اسم آن را صلح نگذاریم. آقا گفتند: شما به آقای بنی‌صدر بگوئید او خودش ادیب است و یک لغتی برای آن پیدا خواهد کرد.

من گفتم در هر حال این صلح است و نمی‌شود اسمی از آن نبرد و هیأت، هیئت میانجی صلح است. آقا پس از کمی فکر و مکث گفتند: من فقط به خاطر خود آقای بنی‌صدر می‌گویم و می‌ترسم که بعد از صلح روزنامه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان توطئه کنند و بنویسند مرگ بر سازشکار و مسأله برای وی درست کنند. من گفتم آقا این راه دارد و این عمل در صورتی است که آنها فکر کنند شما موافق نیستید ولی اگر بدانند که شما نیز موافقت کرده‌اید، جرأت چنین کاری نخواهند داشت و برای اینکه مسأله حل شود بهتر است که شما احمد آقا را نیز بفرستید تا در شورایی عالی دفاع شرکت کند و بر امور نظارت داشته باشد، بعداً کسی جرأت مخالفت نخواهد داشت. آقا قبول کردند و گفتند احمد را می‌فرستم و فردا احمد آقا را فرستاد و در شورایی عالی شرکت کرد. بعد از اینکه مسأله با آقای خمینی تمام شد. احمد آقا در بیرون به من گفت برای من کار درست کردی و دست مرا تو حنا گذاشتی.

روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۶۰، تحت عنوان «آغاز بررسی پیشنهادات ایران و عراق برای پایان جنگ» ورود هیئت و مذاکره رئیس‌جمهور با احمد سکوتوره و ملاقات هیئت با شورایی عالی دفاع با حضور احمد آقا را چنین گزارش کرده است:

«هیئت رسیدگی کننده به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران وارد تهران شد. این هیئت از سوی رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا، یا سر عرفات رئیس کمیته اجرائی سازمان آزادیبخش فلسطین، تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران، سرهنگ فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، تیمسار سرتیپ شرفخواه معاون نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران مورد استقبال قرار گرفتند. ... اعضای این هیأت طی جلسه کوتاهی در پایوبن جمهوری با رئیس‌جمهور کشورمان گفتگو کردند.

پس از مراسم استقبال از اعضای هیأت رسیدگی کننده جنگ تحمیلی دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا اعضای هیئت را تا هتل استقلال محل اقامت هیأت همراهی کردند.

در ساعت ۱۲/۵۰ دیروز (۱۰ فروردین ۶۰) احمد سکوتوره

۱- صفحه اول روزنامه میزان پس از رفع توقیف در یکشنبه ۶ اردیبهشت ۶۰، در شماره ۵۲۲ روزنامه انقلاب کلیشه شده است. به آنجا مراجعه کنید.

رئیس‌جمهوری گینه در محل هتل استقلال با دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری اسلامی ایران بطور خصوصی دیدار و گفتگو کرد. موافق گزارش خبرگزاری پارس هیئت رسیدگی کننده ساعت ۱۶/۴۵ دقیقه دیروز (۱۳۶۰/۱/۱۰) با اعضای شورایی دفاع در محل ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران دیدار کرد.

به گزارش خبرگزاری پارس اعضای هیئت شرکت کنند عبارتند از: احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه، حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی، یاسر عرفات رئیس کمیته اجرائی سازمان آزادیبخش فلسطین، حاج داود رئیس‌جمهوری گامبیا، ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش، ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان، بولنت الودسو نخست‌وزیر ترکیه، تنکو احمد وزیر خارجه مالزی و مصطفی نیاس وزیر خارجه سنگال.

در این دیدار همچنین سید ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا، محمدعلی رجائی نخست‌وزیر، تیمسار سرتیپ فلاحي جانشین رئیس ستاد مشترک، سرهنگ جواد فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، مرتضی رضایی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعضای شورایی دفاع و حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی شرکت دارند. ...

در این جلسه مطالبی که می‌باید با هیئت رسیدگی کننده به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران عنوان شود مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. {۴۹۶} (پیوست سند شماره ۲۶)

آیت‌الله اشراقی در ۱۰ فروردین ۶۰، پس از دیداری با رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا، گفت هدف اول دیداری از آقای بنی‌صدر بود و بعد راجع به چند مسأله با ایشان صحبت شد، از جمله «مسأله دیگر راجع به آمدن این هیئت بود که امیدواریم این جنگ به نفع اسلام و مملکت هر چه زودتر پایان یابد.» آقای اشراقی در رابطه مسائلی که در رابطه با آمدن این هیئت مورد بحث قرار گرفت، اظهار داشت: «که همان پیشنهادات سه گانه ایران را ایشان شرح دادند و به نظر من هم آن پیشنهادات سه گانه خیلی خوب است و بایستی روی آن پافشاری کنیم.» {۴۹۷}

احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه که سرپرستی هیئت اعزامی را عهده‌دار است در روز پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰، در جده در یک کنفرانس مطبوعاتی رؤس مطالبی که قابل گفتن برای عموم قبل از تصمیم نهایی بود، گفت:

«این هیئت یک آتش بس جدیدی را پیشنهاد کرده است. پیشنهاد جدید خواستار موارد ذیل است:

۱- برقراری آتش بس و اخراج تمام نیروها از مرزهای مشترکشان.
۲- تشکیل یک کمیته مشترک برای نظارت این امر و بررسی ادعاهایی درباره آروند رود.

۳- تشکیل یک دادگاه نظامی برای بازرسی دلایل جنگ» {۴۹۸}
و بنابه خبرگزاری پارس به نقل از خبرگزاری یونایتدپرس از بیروت «حبیب شطی سخنگوی هیئت اعزامی کنفرانس اسلامی از تهران با پیشنهادات جدیدی برای خاتمه دادن به جنگ هفت ماهه عراق علیه ایران وارد بغداد شد. حبیب شطی در دو ماه گذشته چندین بار از بغداد و تهران دیدار داشته است» {۴۹۹}

ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان در تاریخ ۱۴ فروردین در اسلام‌آباد اعلام کرد:

«کمیسیون رسیدگی به جنگ عراق و ایران تصمیم گرفته است تا برای تعیین متجاوز در این جنگ یک کمیسیون بین‌المللی اسلامی تشکیل دهد.» {۵۰۰}

آقای بنی‌صدر هم توضیح می‌دهد، به دیدار آقای خمینی رفته و درباره پیشنهادهای دو هیئت با ایشان مذاکره کردم «آقای خمینی گفت،

پیشنهاد خوبی است، کار را بر این اساس تمام کنید اما اسمش را صلح نگذارید. خودتان بلدید چطور جور کنید و بچه عبارتی بگوئید که تصور نکنند صلح کرده‌اید! گفتم چرا؟ پاسخ داد صلح مخالف زیاد دارد، همین حالا روحانیون آذربایجان اینجا بودند، با صلح کردن مخالفت می‌کردند. بسیاریند که مخالفند، اینها را نمی‌شود نادیده گرفت. درونم بر آشفته بود، گفتم صلح، صلح است. هر اسمی رویش بگذاریم، صلح است. تجربه گروگان‌گیری ما را بس است. بجای قرارداد کلمه بیانیه گذاشتند. همه دانستند که قرارداد تسلیم امضاء شده است و بدتر شد. مردم موافق صلح شرافتمندانه‌اند. مردم درست به همین دلیل که این آقایان شعار ادامه جنگ می‌دهند، مطمئن شده‌اند، جنگ را برای آن می‌خواهند که به بهانه آن پایه‌های قدرت خویش را محکم سازند و مردم را با وجود همه مشکلاتی که هر روز بر آنها افزوده می‌شوند، ناگزیر از رعایت سکوت سازند. نه، اگر این پیشنهاد را با توجه به وضعیتی که ما داشتیم، پیروزی تلقی می‌کنید، موافقت کنیم. اگر نه، رها کنیم. سر را پائین انداخت و گفت: بکنید» {۵۰۱}

کشورهای عدم تعهد پیشنهاد کرده بودند که عربستان و کویت و کشورهای نفت خیز خلیج فارس ۶۰ - ۵۰ میلیارد دلار غرامت به ایران بپردازند عراق هم مناطق اشغالی را تخلیه کند و نیروهای دو کشور پشت مرزهای بین‌المللی یکدیگر قرار بگیرند و به اندازه توپ رس یعنی چند کیلومتری هم در داخل از مرزهای بین‌المللی دو کشور عقب‌نشینی کنند و تمام این مناطق بی‌طرف شود و پس از انجام این مراحل، اختلافات دو کشور از راه سیاسی حل و فصل گردد.

در طول فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰، که قرار بر متارکه جنگ و پیشنهاد صلح موافق پیشنهادهای ایران با موافقت آقای خمینی و تصویب شورایی دفاع گرفته شده بود و هیأتها نیز موافقت خود را اعلام کرده بودند و به بغداد رفته و موافقت صدام نیز را گرفته بودند و قرار بود که در خرداد برای نهایی کردن آن و اعلام آتش بس به تهران باز گردند. که در تهران در خرداد فاز آخر کودتا به روی صحنه آمد و موافق گفته‌ی آقای بنی‌صدر که قرار بود هیأت در ۲۵ خرداد به تهران باز گردند، از دفتر آقای رجائی نخست‌وزیر به آنها تلفن شده و گفته بودند که در تهران تحولی در حال تکوین است و هیئت به تهران نیاید.

حقیقت آنست که حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم که قصد به انحصار در آوردن قدرت را داشتند، مایل نبودند که به هیچ‌وجه، جنگ بدست آقای بنی‌صدر خاتمه پیدا کند زیرا چنین فکر می‌کردند و حتی آشکار نیز کرده بودند که با محبوبیتی که بنی‌صدر در جامعه و در بین نیروهای مسلح برخوردار است اگر جنگ با پیروزی و فرماندهی وی به پایان برسد دیگر قادر نخواهند بود با فرمانده پیروز که از جبهه جنگ برگشته و سوار بر تانک است به مقابله برخیزند و همه چیز از دستشان بدر خواهد رفت. بدین جهت آنها برای مقابله کردن آقای خمینی با بنی‌صدر و کارشکنی در جنگ از مدت‌ها قبل در چند محور زیر عمل می‌کردند:

- الف - کارشکنی در تحقق صلح
- ب - مانع شدن پیروزی در جنگ
- ج - مانع ارسال اسلحه‌های خریداری شده

الف - کارشکنی در تحقق صلح

آقای بهشتی با دخالت در وظایف شورایی دفاع به چوب گذاشتن در صلح و متراکه جنگ پرداخت و در ۲۷ فروردین ۱۳۶۰ که هیأت‌های صلح چندین بار آمده و رفت کرده بودند و سرانجام شرایط ایران را گردن گذارده بودند، در مصاحبه خود گفت: «مذاکره با عراق باید با حکومتی

باشد که مردم عراق آن حکومت را نماینده خود بدانند.» {۵۰۲}

آقای خامنه‌ای پس از جلسه شورایی عالی دفاع در مصاحبه با خبرگزاری پارس در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۶۰، اظهار داشت: «بعد از فرمان ده ماده‌ای امام شورایی عالی دفاع در زمینه سیاست خارجی و تسلیحات و تبلیغات مربوط به جنگ هیچگونه مسئولیتی ندارد.» {۵۰۳} کشوری که در حال جنگ با تجاوزگر خارجی است و همه مسائل دفاع، تسلیحات، متارکه جنگ و صلح باید در شورایی عالی دفاع مورد بحث و بررسی و تصویب قرار گیرد و سیاست خارجی مشخصی را تدوین و پیش برد تا هیأت‌های حسن نیت صلح و کشورهای دیگر به حقانیت کشور و خواسته‌های به حشش گردن بگذارند و به تجاوزگر فشار بیاورند تا تسلیم خواسته‌ها بحق کشور گردد، حال می‌گوید، هیچ مسئولیتی ندارد. اگر شورایی عالی دفاع و فرماندهی کل قوا، نه در سیاست خارجی مربوط به دفاع و تبلیغات و حتی تسلیحات، مسئولیت ندارد. پس دیگر چه فرماندهی کل قوا و چه شورایی عالی دفاعی.

آقای هاشمی که در این رابطه مشغول شیطنت بوده و شیطنتهایش از خلال مطالبی که در این رابطه در عبور از بحران نوشته آشکار است: «ساعت نه صبح (پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰) به زیارت امام رفتم. چیزهایی در ارتباط با جنگ و هیأت صلح می‌دانستم. امام ضمن این که مایلند جنگ زودتر تمام شود، صلاح نمی‌دانند که ما کوتاه بیائیم و از اینکه شرط شود، بعد از صلح نباید به ملت عراق، علیه صدام کمک کنیم نگرانند، اگر این مضمون بخواهد در قرارداد بیاید نگرانی دارند، مخصوصاً با توجه به انتظارات مردم عراق» {۵۰۴} از همین مطلب آقای رفسنجانی نیز فهمیده می‌شود که آقای خمینی موافق صلح بوده است و پیشنهاد را پذیرفته کمی دورتر این مسئله روشنتر می‌شود.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزانه‌اش ۱۲ فروردین ۱۳۶۰، می‌نویسد: «آقای بنی‌صدر در کارنامه دیروز آروزنامه انقلاب اسلامی ۱۱ فروردین ۶۰] نوشته مایل است به جنگ خاتمه دهد ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را برایشان بسته است» {۵۰۵} ابتداءً ببینیم آقای خمینی در روز ۱۲ فروردین چه گفته که راه را بر صلحی که خودش موافق آن بوده بسته است. آقای خمینی در روز ۱۲ فروردین ۱۳۶۰ به مناسبت سومین سالروز تأسیس جمهوری اسلامی طی پیامی از جمله در رابطه با صلح و هیئتهای حسن نیت چنین گفته است: «و در جنگ تحمیلی و چه در جبهه و چه پشت جبهه تمام ملت در دفاع از کشور سهیم می‌باشند، و ارادهٔ چنین ملتی در سرنوشت کشور و در جنگ و صلح تعیین کننده است و کسانی که به عنوان حسن نیت، پای در میان گذاشته و رفت و آمد می‌کنند، اگر حقیقتاً بشر دوست و با حسن نیت و به حکم اسلام به این امر قیام نموده‌اند، باید با رسیدگی کامل، ظالم را از مظلوم و غارتگر را از غارت شده و جانی را از کسی که بر آن جنایت واقع شده است شناسایی نموده و معرفی نمایند.

ملت ما در مقابل حق و عدالت تسلیم است، چنانچه در مقابل ظلم و جور ایستاده است. ما انتظار داریم تا هیأتی به تجاوزات و جنایات رسیدگی کامل نماید و ظالم و متجاوز را معرفی نموده و با آن طوری عمل کنند تا عبرتی برای متجاوزان به حقوق بشر گردد و با این شیوه نیز می‌توان صلح و آرامش را بر جهان برگرداند.

غمض عین از جنایتکاران و نادیده گرفتن جنایات ستمگران راه را برای ظالمان باز و دنیا را به هلاکت خواهد کشاند.» {۵۰۶}

کجای این بیان آقای خمینی راه را بر صلح بسته است؟ خدا داند و آقای هاشمی: بنابه گفته آقای هاشمی گویا قرار بوده است که آقای خمینی التماس بکند و بگوید، ما بیچاره شدیم، ما آماده‌ایم و صلح را می‌پذیریم. بیائید ما را از شر صدام نجات دهید. طبیعی است که رهبر

باید از موضع قدرت و دست بالا حرف بزند. آنچه آقای خمینی در رابطه با هیأت‌های صلح و پایان جنگ گفته است، همان مطالبی است که بارها مستقیم و غیرمستقیم به عنوان وظایف هیأت‌های حسن نیت صلح گفته شده است.

آقای رفسنجانی در یادداشت ۲۱ اردیبهشت ۶۰، می‌نویسد «با آقای رجائی درباره پیشنهاد صلح غیر متعهدانه صحبت کردیم. پیشنهاد ایجاد منطقه غیرنظامی در خاک ایران همراه با خروج نیروهای عراقی داده‌اند، بعضی نظامی‌ها و آقای بنی‌صدر مایلند با تعدیلی بپذیرند.» {۵۰۷}

هیأت‌های میانجی صلح و متارکه جنگ، پیشنهادهای مختلفی داده بودند و هر بار که با مقاومت و ایستادگی نیروهای مسلح مواجه می‌شدند، پیشنهادها به سمت خواسته‌های ایران تغییر می‌کرد و صدام نیز کوتاه می‌آمد. ابتدا بحث شده بود که یک منطقه غیر نظامی در خاک دو طرف برقرار شود ولی ایران با آن مخالفت کرده بود و استدلال می‌کرد که ما تجاوزگر نبوده و نیستیم و به ما تجاوز شده است. هیچ دلیلی ندارد که ما بخشی از خاک خود را منطقه غیرنظامی بکنیم و این صدام است که برای اطمینان ما، که بعد از بستن قرارداد صلح و نفس کشیدن و بازسازی نیروهای خود، دوباره به ما حمله نخواهد کرد، باید چند کیلومتر از خاک خود را غیرنظامی کند و سرانجام در پیشنهاد گنجانده شده بود که هر دو کشور به اندازه توپ رس چند کیلومتری از مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی کند و این مناطق بی‌طرف یعنی غیرنظامی شود. و این آن چیزی است که آقای هاشمی به قصد خارج کردن حرف از موضع اصلی خودش از آن بعنوان تعدیل یاد کرده است.

ب - مانع تراشی پیروزی در جنگ

انحصارگران و قدرت‌پرستان به طرق مختلف و به وسیله امکانات و اهرمهایی که در دست داشتند شب و روز تبلیغ می‌کردند که بنی‌صدر مخالف روحانیت است و بنی‌صدر در خط اصیل اسلام، یک خط انحرافی ایجاد می‌کند و حتی نصف ایران برود بهتر است که خط بنی‌صدر پیروز بشود. و این کسان چه روحانی و چه غیرروحانی در تداوم همان خط نوری، کاشانی، بقایی و خمینی، که من به تفصیل در فصل سوم این اثر آن را توضیح داده‌ام، عمل می‌کردند. با این تفاوت که تشنگان قدرت و پیروان دیکتاتوری صالح عالماً و عامداً عمل می‌کردند و بعضی دیگر نیز ناخودآگاه و از روی اغفال، تحمیق، شکل‌گرایی و تقلید کورکورانه، دنباله رو آنان بودند.

در این رابطه آقای سید حسین خمینی در مصاحبه خود با روزنامه انقلاب اسلامی، در ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۹ گفتنی‌ها را گفته است. و مرا از توضیحات دیگر در این رابطه بی‌نیاز می‌کند. وی خاطر نشان می‌سازد که: «این مسأله را در جامعه مطرح می‌کنند، به این صورت که روحانیت ایران مثلاً با آقای بنی‌صدر مخالف است!

من خودم در روحانیت ایران بوده و هستم و با خیلی از آنان نیز تماس دارم و راه و روششان را هم می‌شناسم. لذا باید بگویم که ۹۰ درصد روحانیت ایران فعلاً با آقای بنی‌صدر موافق است. اما این روحانیت، روحانیتی است که در کنار است و در همین روحانیت کنار که متشخصین روحانیتند، علما و دانشمندان بزرگ اسلامی وجود دارند. اکثر این روحانیت فعلی ناراضیند... اینها دوست دارند که واقعاً یک حکومتی در ایران باشد که در آن حکومت لیاقتها بکار گرفته بشود. تخصص بکار گرفته شود. اینها رئیس‌جمهور آقای بنی‌صدر را دوست دارند و هیچ مخالف هم نیستند. البته این را اعلام نمی‌کنند چرا که حساب بعضی جهات را می‌کنند. ولی متأسفانه این مسأله را خلاف جلوه داده شده و می‌گویند روحانیت با آقای بنی‌صدر مخالف است و آقای بنی‌صدر هم با روحانیت مخالف است.» {۵۰۸}

ج - مانع ارسال اسلحه‌های خریداری شده

حزب جمهوری اسلامی و مجلس تحت امر بر سر آزادی گروگانها با جمهوريخواهان و ريگان، در جهت حذف و يا کودتا عليه بنی صدر قرار و مدار پنهانی بستند و با تله‌های عمدی و حساب شده آزادی گروگانها را در جهت پیروزی ريگان بر کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به تعویق انداختند. {۵۱۲}

و کارتر علاوه بر این که چهار شرط ایران را برای آزادی گروگانها پذیرفته بود در ۳۰ مهر {۵۱۳} و ۶ آبان {۵۱۴} ۵۹ صریحاً اعلام کرد در صورت آزادی گروگانها لوازم نظامی که قبلاً خریداری شده به ایران ارسال خواهد کرد و با وجودی که لوازم یدکی و نظامی در آن موقع که کشور درگیر جنگ تحمیلی بود، از نان شب برایش واجب‌تر بود. حتی در آخرین فرصت، جلسه پنجشنبه ۸ آبان را از اکثریت انداختند تا انتخابات به نفع ريگان تمام شود آقای هاشمی رفسنجانی درباره علت عدم تشکیل جلسه مجلس گفت: «آمریکا و سایر دوستان و همکارانش به حدی در این جنگ افروزی و تحریکات منطقه دست داشتند و دارند که نمایندگان ما حاضر به بحث در خصوص گروگانها نیستند.» {۵۱۵}

طرفه این که سه روز بعد یعنی ۱۱ آبان، همین نمایندگان که به زعم آقای رفسنجانی حاضر به بحث در خصوص گروگانها نبودند، در جلسه مجلس حاضر شدند و پیشنهاد کمیسیون ویژه را برای آزادی گروگانها به فوریت تصویب کردند.

در این سه روز چه چیزی تغییر کرده بود که نمایندگان با طیب خاطر حاضر شدند، آیا آمریکا دست از جنگ افروزی و تحریکات دست برداشته بود؟ طبیعی است خیر: تنها چیزی که عوض شده بود، این بود که فرصت انتخابات در آمریکا از کارتر گرفته شد و به ريگان و جمهوريخواهان داده شده بود.

آقای رجائی در تاریخ ۳۰ مهر ناخودآگاه لو داده بود که «مسأله گروگانها را بدون توجه به انتخابات آمریکا دنبال می‌کنیم» و افزود که «مجلس شورای اسلامی روال طبیعی خود را طی می‌کند و باین مسأله که اگر مثلاً گروگانها آزاد شوند کارتر و اگر آنها آزاد نشوند ريگان در انتخابات پیروز می‌شود و کاری نخواهد داشت.» {۵۱۶}

بعد از زد و بندها و قبول قرارداد دیکته شده الجزایر، در تاریخ ۲۲ دی ۵۹، از آقای رفسنجانی سؤال شد، «آیا آمریکا تعهد کرده است که اسلحه‌های خریداری شده توسط ایران را تحویل دهد؟ رئیس مجلس پاسخ داد: آمریکا چنین تعهدی نکرده است.» {۵۱۷}

آقای بهزاد نبوی هم در مورد صحبت به میان نیابردن اسلحه‌های خریداری شده ایران از آمریکا، جهت برملا نشدن قرارداد پنهانی با جمهوريخواهان گفت: «ما به هیچوجه نیازی به سلاح آمریکایی نداشته و از چنان کشوری سلاح نخواهیم گرفت... دولت ایران حتی در زمان تصویب و امضای بیانیه الجزایر کیسه‌ای برای سلاح آمریکایی ندوخته بود.» {۵۱۸}

آقای رجائی در تاریخ ۵۹/۷/۲۶، پس از سخنرانی در جلسه شورای امنیت سازمان ملل در نیویورک و پس از مذاکره با والدهایم دبیرکل سازمان ملل در مصاحبه مطبوعاتی از وی سؤال شد:

«س - ایران ۴۰۰ میلیون دلار اسلحه در آمریکا دارد آیا شما سعی می‌کنید که این وسایل را بگیرید؟ ج - این یک مسأله مهم است. آمریکا به کشور ما تعهدات و بدهی‌های زیاد دارد. همانطوری که بارها اعلان کرده‌ایم ما جنگ را به اتکای هواپیما یا تانک ادامه نمی‌دهیم و خود را اصولاً نیازمند به این وسایل نمی‌دانیم هرگاه وسایل را بگیریم با هواپیما و تانک و توپ به جنگ ادامه خواهیم داد. اگر آمریکا ندهد که نخواهد داد ما به اتکای اسلحه‌ای که خود می‌سازیم ولو ابتدایی جنگ را تا نابودی کامل دشمن ادامه خواهیم داد.» {۵۱۹}

کمبلین آنها آیات عظام شریعتمداری، نجفی مرعشی، سیدصادق روحانی، بهاءالدین محلاتی، قمی، شیرازی، شبیر خاقانی و گلپایگانی، ناراضی و مخالف روش آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی بودند و طبعاً مردها و مقلدینشان هم ناراضی بودند اما اینها خود آن جریده لازم را که در مقابل حزب و آقای خمینی ایستادگی کنند نداشتند و از جانب سیاسیون و کلاهی‌ها و رئیس جمهوری نیز چندان اقبالی نمی‌دیدند.

آیت‌الله مرعشی نجفی در دیداری که من در قم با تفاق آقایان مبلغی اسلامی و امیرحسینی با ایشان داشتم با ناراحتی هر چه تمامتر اظهار داشت: «ایران عزیز از دست رفت، امان از این انگلیسیها»^۱ و آقای قمی در مشهد در آذر ماه ۱۳۵۹، در منزلش به اینجناب و آقای دکتر دوستکام نماینده رئیس‌جمهور گفت شما ترتیب جمع شدن مراجع را بدهید، من حاضرم در هر جا که باشد با سایر مراجع جمع بشویم و مخالفت و نظر خودمان در مورد اداره کشور و جنگ و دولت اعلام کنیم. نامه‌های انتقادآمیز و شدید الحن آیت‌الله شیخ بهاءالدین محلاتی به آقای خمینی را نیز در فصل سوم ملاحظه کردید.

آقای حسین خمینی در دنباله مطلب خود در رابطه با مخالفین بنی‌صدر می‌گوید: «البته اینها عده‌ای هستند که تحلیلی را که از اسلام می‌کنند، تحلیلی است که طبق آن عقیده‌شان این است که مکتب به صورتی باید حاکم بشود که «استبداد» هم در کنارش باشد. یعنی همان که می‌گویند «دیکتاتوری صالحه» در حالی که نمی‌دانند که دیکتاتوری اصلاً هیچوقت نمی‌تواند صالحه باشد. درست مثل اینکه بگویند: «زدی صالح» و یا «فسق و فجور صالح». پس «دیکتاتوری صالح» هم معنایش همین است. و آقای بنی‌صدر قولاً و عملاً ثابت کرده است که تحلیل از اسلام را به این نحو قبول ندارد و با «دیکتاتوری صالحه» مخالف است و نمی‌خواهد که در ایران دیکتاتوری و فاشیسم حاکم بشود. حال چه دیکتاتوری به اسم اسلام باشد و چه غیراسلام.» {۵۰۹} مشخصه بارز این خط حزب جمهوری اسلامی به رهبری آقای بهشتی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در عمل و نظر بود.

وی در رابطه با ولایت فقیه می‌گوید: «آقای بنی‌صدر می‌گوید ولایت فقیه آری، اما استبداد فقیه خیر و این را بخوبی می‌توانید در کتابهای ایشان که قبلاً هم نوشته‌اند، دریابید. چه خوب است که برادران این کتابها را مطالعه کنند... اینها برنامه اصلی‌شان این است که امام و آقای بنی‌صدر را در مقابل هم قرار بدهند تا بتوانند منویات کثیف خودشان را پیاده بکنند.» {۵۱۰}

وی در رابطه با آن دسته و عقیده‌اشان نسبت به بنی‌صدر و جنگ و صلح می‌گوید:

«اما عقیده‌اشان این است که می‌گویند آقای بنی‌صدر برای جمهوری خطرناک است و در خط اصیل اسلام، انحراف ایجاد می‌کند. پس باید کنار برود. حتی این مسأله را آقای رجائی در سخنرانی‌شان در مدرسه استاد شهید مطهری تلویحاً گفتند. در آن سخنرانی آقای رجائی گفت که اگر ما شش ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است از این که امروز پیروز بشویم و بوسیله یک عده‌ای خط انحرافی بوجود آید و حتی من می‌دانم یک عده از اینها می‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آقای بنی‌صدر پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد. و من خودم با آنها بحث کرده‌ام و از خود آنها شنیده‌ام که می‌گویند خوزستان و حتی بالاتر از خوزستان یعنی نصف ایران برود، بهتر از این است که ایشان (آقای بنی‌صدر) و خط انحرافی (البته به عقیده آنها) حاکم بشود و بلکه اسلام اصیلی که خودشان می‌گویند در این قسمت حاکم بشود.» {۵۱۱}

۱- در گفتگو با اینجناب و آقایان مبلغی اسلامی و امیرحسینی در فروردین ۱۳۶۰

این ضد آمریکائی‌ها و امپریالیست‌ها و به اصطلاح مدافع حقوق ملت ایران چنان حرف می‌زنند که از یک بچه نیز بعید است. خواستن و مطالبه کردن تجهیزات نظامی و قطعات یدکی خریداری شده چه عیبی دارد که شما به سلاح آمریکایی نیازی ندارید و کیسه‌ای برای سلاح آمریکایی ندوخته‌اید؟ اگر شما واقعاً نیازی ندارید و راستگو هستید، پس چرا اسلحه‌های آمریکایی‌ها را از طریق اسرائیل خریداری کردید که کار به افتضاح ایران کنترا و مسأله مک فارلین انجامید.

پرده دوم

اعلام تکذیب شایعه شکنجه

آقای بنی‌صدر ریاست جمهوری، در روز عاشورای حسینی در تاریخ ۲۸ آبان ۵۹، در سخنرانی خود در میدان آزادی از جمله انواع زندانهای مختلف و شکنجه در جمهوری اسلامی را بشدت مورد انتقاد و حمله قرار داد و گفت:

«چه کسی از نهاد قضایی می‌پذیرد که ناسزا گفتن به رئیس جمهوری تشویق داشته باشد اما اعتراض کردن زندانی داشته باشد. چه کسی می‌پذیرد که اگر در یک مصاحبه تلویزیونی حرفهایی زده شد تعقیب و زندان داشته باشد^۱ ولی اگر نقابدارانی با چماق به روزنامه میزان حمله کند تشویق داشته باشد؟...»

در قانون اساسی ما شکنجه مگر حرام نشده ممنوع نشده در کجای دنیا در کدام دین و در کجای اسلام در کدام کشور اسلامی در حکومت اسلامی ۶ نوع زندان وجود دارد. چرا اینها تعطیل نمی‌شوند؟ چرا اینها تعطیل نمی‌شوند؟ چرا هیأتی تشکیل نمی‌شود و به کار این زندانهای گوناگون نمی‌رسد چرا رسیدگی نمی‌کند که آیا شکنجه هست یا نه چطور ممکن است در رژیم اسلامی انسان و جان او اینهمه بی‌منزلت شده باشد که بتوان مثل آب خوردن محکوم کرد و بدون این که کسی بفهمد کار او را تمام کرد... چطور می‌شود که اشخاص را می‌گیرند زندان می‌برند و ماهها جزو فراموش شدگان می‌شود بس کنید این کارها را دستگاه قضایی ما باید بی‌طرف باشد، مستقل باشد و نباید اجازه داد انواع و اقسام پیدا کند و ابزار قدرت سیاسی بشود.» {۵۲۰}

با این سخنرانی که انحصارگران سخت مورد حمله مستقیم قرار گرفته بودند، از طریق اهرمهای قدرتی که در دست داشتند در سراسر کشور علیه ریاست جمهوری به مقابله برخاستند. و در نتیجه در کشور جو سنگینی بوجود آمد و در همه جا تشکیل هیئت بررسی مسأله شکنجه مطرح شد.

آقای موسوی اردبیلی در تاریخ سه‌شنبه ۱۸ آذر ۵۹، اعلام کرد که امام اینجانب را مأمور نمودند تا برای رسیدگی به وضع زندانها هیئتی تشکیل دهم و امام از شایعه شکنجه در زندانها سخت ناراحت بودند و فرمودند که این هیئت باید با قاطعیت از تمام زندانها بازدید نموده و در صورت ثبوت شکنجه باید شکنجه‌گر قصاص گردد و برای اطمینان از کار هیئت نماینده‌ای از جانب خود در این هیئت معرفی خواهند کرد. و چند روز آینده این هیئت به مردم معرفی خواهد شد. {۵۲۱}

در تاریخ ۲۱ آذر ۵۹، حجت‌الاسلام محمد منتظری نماینده امام در هیأت بررسی وضع زندانها شد. {۵۲۲}

از طرف قوه مقننه نیز آقای علی محمد بشارتی جهرمی برای

شرکت در هیئتی که دادستانی برای رسیدگی به امور زندانها تشکیل می‌شود انتخاب گردید. {۵۲۳}

آقای محمد منتظری در تاریخ ۲۴ آذر ۵۹ در گفتگویی اختصاصی با کیهان در رابطه با مأموریت خود گفت: «آنچه مسلم است، نباید شکنجه‌ای وجود داشته باشد. طرح این موضوع و این امر، ممکن است در برخی و یا تمامی زندانهای ایران شکنجه‌هایی اعمال گردد یا خیر، سبب گردید تا امام امت امر به رسیدگی دهند و بهمین منظور نیز نمایندگانی تعیین شده‌اند تا این مهم را به انجام رسانند. هیأتی، برای این مسأله در نظر گرفته شده‌اند بجز من، آقای بشارتی یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلام است و نماینده سوم نیز از دادستانی انقلاب است که ظرف چند روز آینده معرفی می‌شود و بلافاصله پس از آن کار هیأت آغاز می‌شود. شک نیست که پس از انجام بررسی‌های لازم، چنانچه مواردی از شکنجه و اعمالی مشابه آن در زندانهای ایران مشاهده گردد، مراتب عیناً به امام گزارش می‌شود و هر فرمانی که از سوی رهبر انقلاب برای مجازات شکنجه‌گران صادر گردد بلادرنگ و بدون شک قابل اجراء است.» {۵۲۴}

آقای منتظری نماینده امام در امر رسیدگی به وضع زندانها و زندانهای ایران در تاریخ ۲۹ آذر ۵۹ اعلام کرد که هیأت رسیدگی به شایعه شکنجه، تحقیقات خود را از زندان اوین آغاز کرد. این هیئت عبارتند از آقایان دادگر دادستان داسرای تهران، علی محمد بشارتی نماینده مجلس، دکتر افتخار جهرمی نماینده شورای نگهبان، عبادی بازپرس و محمد منتظری. {۵۲۵}

رابطه منتظری با بنی‌صدر و دوستان وی

در حقیقت افراد انتخاب شده در این هیئت افراد بی‌طرفی نبودند اما نماینده آقای خمینی یعنی محمد منتظری در هیئت نقش تعیین کننده داشت. لازم به ذکر است آقای منتظری در اوایل پیروزی انقلاب و در سال ۵۸ سخت به آقای بهشتی در مطبوعات و اطلاعیه‌های خود حمله می‌کرد و او را «راسپوتین» می‌نامید وی در سال ۵۸، ۴ شماره مجله‌ای تحت نام «شهید» انتشار داد و بعد از آن تبدیل به روزنامه «شهید» کرد که ۱۸ شماره منتشر شد و سپس تعطیل گردید وی که سخت به دنبال دستیابی به سهم خود از قدرت بود، سخت در تکاپو بود و حتی خیلی رو باز به آقای خمینی حمله می‌کرد و لازم به گفتن است که من در سفری که به قم برای دیدار آقای خمینی داشتم، ایشان را بیرون دفتر آقای خمینی دیدم و ایشان نامه تندی را که به آقای خمینی نوشته بود، برایمان خواند و قریب به این مضمون گفت، شما بی‌خود به دنبال این مرد هستید و او چیزی نمی‌فهمد. انتقادات وی به آقای خمینی و بهشتی و اطلاعیه‌هایش در همان ۱۸ شماره روزنامه «شهید» منتشر کرد منعکس است. کسانی که مایلند از محتوای آنها اطلاع حاصل کنند، به آنجا مراجعه کنند رابطه آقای محمد منتظری با ما تا قبل از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری خوب و حسنه بود اما بعد از آن به سردی و مخالفت گرائید زیرا بعد از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، ابتداء وی میل داشت وسخت می‌کوشید که آقای بنی‌صدر او را به سمت وزیر خارجه منصوب کند و بنی‌صدر زیر بار نرفت. بعد از آن پیشنهاد کرد که وی را به فرماندهی سپاه پاسداران منصوب نماید و چون آقای بنی‌صدر، موافقت نکرد، وی کم کم به حزب جمهوری اسلامی نزدیک شد و به جرگه مخالفین بنی‌صدر درآمد ولی با وجود این با دوستان بنی‌صدر کم و زیاد رابطه داشت.

شدت پیدا کردن شکنجه و چماقداری

بعد از شروع کار بررسی هیأت شکنجه یا شایعه شکنجه، نه تنها در وضعیت امور بهبودی حاصل نشد بلکه روز به روز بر شدت چماقداری، شکنجه و بگیر و ببندها افزوده گردید. از بهمن ماه ۵۹ به بعد،

۱- منظور پخش مصاحبه تلویزیونی آقای قطب‌زاده و مبلغی اسلامی در تاریخ ۱۵ آبان ۵۹ از شبکه ۲ سراسری سیمای جمهوری اسلامی است که متعاقب آن وی بلافاصله دستگیر و زندانی گردید.

در بسیاری از جاها به دفاتر هماهنگی همکاری با رئیس‌جمهور حمله برده و به ضرب و شتم آنها پرداختند. خبرنگاران روزنامه انقلاب اسلامی و نمایندگان‌های آن نیز مصون از تعرض نماند و مرتب به خبرنگاران حمله می‌شد و یا به عناوین واهی بازداشت می‌گردیدند.

سخنرانی کسانی که از ریاست جمهوری حمایت می‌کردند، مورد حمله و ضرب و شتم قرار می‌گرفت تا جایی که در تاریخ ۲۵ بهمن ۵۹ در مسجد جامع کوچصفهان به سخنرانی^۱ آیت‌الله لاهوتی با چماق و مسلحانه حمله کردند و محافظ آقای لاهوتی و عده‌ای دیگر مجروح شدند و حتی به خانواده‌اش نیز که در ماشین بودند، تعرض کرده و ماشین وی را با ژ-۳ پنجر کردند {۵۲۶} که در نتیجه آقای احمد خمینی در نامه‌ای به نمایندگان مجلس از جمله نوشت: «چرا در چند دقیقه هر کسی و یا هر گروهی را بخواهند دستگیر می‌کنند، ولی این چماقداران بی‌آبرو آزادانه به اسم اسلام و امام هر کاری بخواهند می‌کنند؟ بخدا قسم اسلام در خطر است و مردم از اسلام ساکت در مقابل این جریانات بری هستند. نمایندگان محترم و شریف، اگر تا زود است جریان چماقداری را از ریشه نکنید، فردا خیلی دیر است و شما خود قربانی این نوع تفکر می‌شوید.»^۲ وی در جای دیگر در مورد چماقداری به صراحت گفت: «اگر به نماز جمعه چماقداران حمله کنند، علاوه بر آن که دستگیرشان می‌کنند حتی می‌توانند بر اثر تحقیقات بفهمند که در خانه دستگیر شدگان چند تا گربه است و کدام گربه دم ندارد.» {۵۲۷}

دو سه ماهی که از کار هیئت بررسی شایعه شکنجه گذشت، چماقداری و بگیر و ببندها شدت پیدا کرد و هیئت هم گزارشی از کار خود ارائه نمی‌داد. من در همان جلسه‌ای که با آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور داشتم و قبلاً ذکر آن رفت از آقای اردبیلی سؤال کردم مگر قرار نبود که هیئت جریان کار خودش را ارائه دهد. آقای اردبیلی گفت، ما سخت به دنبال آقای منتظری هستیم که او را وادار کنیم که کار هیئت را گزارش کند. ولی او حاضر نمی‌شود و ما او را گیر نمی‌آوریم. آقای موسوی اردبیلی، خود در گزارشی که در مورد چماقداری و مسأله چهارده اسفند در تاریخ ۲۷ اسفند که از تلویزیون پخش شد، به مردم ارائه داد، در رابطه با هیئت گفت: «آن روزی که امام دستور فرمودند هیأتی تشکیل شد، سه نفر از طرف دادستانی و یک نماینده از طرف امام، یک نفر نماینده از طرف مجلس، اینها زحمتهایی کشیدند، بازپرسیایی گذاشتند، پرونده‌های زیادی را بررسی کردند، به زندانها رفتند، نتایجی هم نسبت به محدوده تهران گرفتند، آمدند نتایجشان را هم پیش ما مطرح کردند، طبق قرارشان لازم بود در مرحله آخر، جمع‌بندی کنند، امضاء کنند، خدمت امام بدهند، بعد بیایند در انتظار عمومی قرار بدهیم در این مرحله که می‌خواهند جمع‌بندی کنند، دو نفر از برادران، که یکی آقای بشارتی نماینده مجلس یکی آقای محمد منتظری نماینده امام، اینها مدتی است در هیأت علی‌الظاهر حاضر نمی‌شوند، کار زیادی دارند، گرفتاری دارند، خسته شده‌اند. من نمی‌دانم من این را یک بار خدمت امام عرض کردم، یک بار به آقای هاشمی رفسنجانی که هر دو به دلیل این که نماینده مجلس هستند و نمی‌آیند به آنها گفتم دو سه بار به خودشان سفارش کردم که این به عنوان یک سؤال در جامعه مطرح است برادر، هیأت ۵ نفری هستید و دو نفر از این پنج نفر وقتی که شرکت نمی‌کنند و

۱- متن کامل سخنرانی آیت‌الله لاهوتی در مسجد جامع کوچصفهان، برای اطلاع عموم در شماره ۴۷۹، انقلاب اسلامی مورخ ۲ اسفند ۵۹، انتشار پیدا کرد.

۲- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۸ بهمن ۵۹، شماره ۴۷۶، ص اول و آخر. این نامه مشروح که خطاب به نمایندگان مجلس است، آقای هاشمی در مجلس مانع قرائت آن گردید و در رابطه با این سؤال که چرا نامه حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در مجلس قرائت نگردید، گفت: «ما هر چه که به مجلس خطاب شود لازم نیست در دستور جلسه علنی بیاوریم.» [انقلاب اسلامی ۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۸۲، ص ۱۲].

تشریف نمی‌آورند یک چیزی بفرومائید ما در اختیار مردم قرار دهیم، مردم نگویند بررسی شایعه شکنجه بالاخره چه شد، این مسأله این‌جا متوقف است، امیدوارم که صدای ما که به جایی نمی‌رسید اکنون از فرصت استفاده کردم و در آنجا عرض کردم برادران عزیز جوابی بفرومائید.» {۵۲۸}

آقای منتظری که خود به زندانها رفته بود و از نزدیک کسانی را که شکنجه شده بودند، دیده بود و با آنها مذاکره کرده و وعده داده بود که نگران نباشند و مسأله درست می‌شود. نه تنها محمد شکنجه شدگان را ملاقات کرده بود بلکه می‌دانست که از رأس تا ذیل مقامات قضایی و آقای خمینی، از بگیر و ببندها و شکنجه‌ها و انواع زندانها آگاهی دارند و کوشش می‌کردند که آقای منتظری را وادار کنند که بیاید و شایعه شکنجه را تکذیب کند. نظر به اینکه وزنه سنگین هیئت در دست آقای منتظری بود، اگر مابقی هیئت تکذیب می‌کردند ولی آقای منتظری نماینده امام بر آن صحنه نمی‌گذاشت، حرف آنها خریدار نداشت و زحمتشان به هدر می‌رفت. اینست که از همه طرف، هم از جانب آقای خمینی و هم از جانب حزب فشار روی آقای منتظری متمرکز شده بود که بیاید و شایعه شکنجه را تکذیب کند.

سرانجام در تاریخ ۲۹ فروردین ۶۰ هیئت بررسی شایعه شکنجه، وجود شکنجه را در زندانهای کشور تکذیب کرد و اعلام نمود که در زندانهای کشور شکنجه وجود نداشته است.

آقای منتظری در مورد نتیجه کار هیأت به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت: «بطور خلاصه می‌توان گفت که نظام حاکم بر بازجویی و بازپرسی دادگاهها و زندانهای ما بهیچوجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی نیز دیده شده، بطور استثنایی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است و اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی از طرف یکی از مقامات کشور بهیچوجه صحیح نمی‌باشد.» {۵۲۹}

و بدین ترتیب اسلحه شکنجه و بگیر و ببندها، چماقداری و اینگونه ظلم و ستم‌ها را از دست آقای بنی‌صدر درآورده و تازه بدهکار هم شده بود و در محافل انحصارطلبان و رسانه‌های گروهی و اهرمهای تبلیغاتی که در دست داشتند وی را شایعه پراکن و تضعیف‌کننده جمهوری اسلامی معرفی کردند. آقای دکتر بهشتی در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۶۰، گفت:

«بی‌شک باید در موقع خود، خود این شایعه پراکنی (شکنجه در زندانها) مورد رسیدگی قضایی قرار گیرد.» {۵۳۰}

جاری شدن چنین دروغ بزرگی بر زبان

برای صاحب این قلم، مسأله بزرگی شده بود که چرا و بچه دلیل آقای محمد منتظری چنین دروغ بزرگی را در انتظار مردم ایران بر زبان جاری کرد. مسأله شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی و در بازداشتگاههای کمیته‌ها و سپاه اظهر من الشمس بود.

سرانجام بعد از این که، دستگیر و زندانی شدم، در زندان جمهوری اسلامی این راز بر من برملا گردید. در سال ۶۱ هنگامی که در زندان اوین واحد ۳۲۵ به سر می‌بردم، روزی از روزها دیدم که آقای محمد آخوندان، معروف به محمد منتظر که یکی از باران نزدیک محمد منتظری بود را به زندان آوردند. چون ما از قبل همدیگر را می‌شناختیم با هم سلام و علیک و احوالپرسی کردیم. موقعی که من او را دیدم، او را شکنجه کرده بودند و وی خودش را در زندان به دیوانگی زده بود. بعد از وی پرسیدم چرا خودت را به دیوانگی زده بودی پاسخ داد، اگر به این کار دست نمی‌زدم لاجوردی مرا اعدام می‌کرد. علت دستگیری وی و چگونگی آن را در کتاب اوین، ج اول، گاهنامه پنج سال و اندی آورده‌ام به آنجا مراجعه کنید. {۵۳۱}

از وی پرسیدم محمد دلم می‌خواهد که یک چیزی را راست و روشن برابرم تعریف کنی. گفت موضوع چیست؟ گفتم محمد تو که خودت در اینجا کیسه لاجوردی خوب به تنت خورده است و این همه شکنجه‌های

دیگران را دیده‌ای. و تو که با آقای محمد منتظری دوست و همراه بودی، آیا اطلاع داری که چرا محمد حاضر به گفتن چنین دروغ بزرگی در انظار ملت ایران شد؟

به من چنین پاسخ داد: آقای خمینی بدنبال محمد فرستاد که برود جماران و آقای خمینی را ملاقات بکند.

روزی که به ملاقات آقای خمینی رفت من هم، همراه وی بودم. آقای خمینی به محمد توصیه کرد که برود و اعلام کند که شکنجه وجود نداشته است. محمد پاسخ داد من خودم شکنجه را در زندانها مشاهده کرده‌ام. آقا گفتند فعلاً جمهوری اسلامی در خطر گروههای ملحد و ضد انقلاب است. فعلاً تو برو و اعلام کن که شکنجه وجود نداشته و شایعه‌ای بیش نبوده است. بعد که وضعیت کشور آرام شد و قدرت ما تثبیت گشت و گروه‌های ضد انقلاب و ضد جمهوری اسلامی از بین رفتند، به همه امور رسیدگی می‌شود و جلو این‌گونه مسائل گرفته می‌شود. محمد هم با فشار و اصرار آقای خمینی چاره دیگری نداشت و به خواست آقای خمینی آمد و اعلام کرد.^۱

ریاست جمهوری که از سخنرانی عمومی ممنوع شده بود و در سانسور همه جانبه قرار دادشت، اما روزنامه انقلاب اسلامی چنان وزنه و تیراژی پیدا کرده بود که به تنهایی همه آن کمبودها را به میزان قابل ملاحظه‌ای جبران می‌کرد و توجه عموم مردم در سراسر کشور به روزنامه جلب شده بود. البته در این دوران روزنامه میزان هم که در خط آزادی عمل می‌کرد و گفته می‌شد خواهر کوچولوی انقلاب اسلامی است، علیه انحصارطلبی و دیکتاتوری افشاگری می‌نمود.

تیراژ روزنامه انقلاب اسلامی به میزانی بود که ما می‌توانستیم در بازار کاغذ تهیه کنیم. در این دوران تیراژ از ۳۵۰ هزار تا ۴۵۰ هزار دور می‌زد و اگر ما کاغذ و امکانات چاپی کافی می‌داشتیم براساس وضعیت سنجی که خود اینجانب از استانهای خراسان، تهران، اصفهان و خوزستان بعمل آورده بودم و اطلاعات نمایندگان روزنامه در سراسر کشور، روزنامه تا یک میلیون نسخه و بیشتر در روز فروش داشت و این اولاً در تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران تا به امروز بی‌سابقه بوده است و ثانیاً اعتماد، علاقه و توجه عموم مردم سراسر کشور را به روزنامه انقلاب اسلامی و نگرانی خودشان را از وضعیت کشور، به خوبی نشان می‌دهد.

روزنامه در سراسر کشور دست به دست می‌گشت و مشتریان و علاقمندان برای دریافت روزنامه مدتی را در صف به سر می‌بردند. با توجه به این‌که مردم ایران غالباً و طبق عادت دیرینه اطلاعات شفاهی را می‌گیرند و سینه به سینه به یکدیگر منتقل می‌کنند، خوانندگان روزنامه پیام‌رسان، پیامهای روزنامه و مطالب آن به دیگران بودند و روزنامه چنان بردی در جامعه پیدا کرده بود که به یقین می‌شود گفت، در فاصله یکی دو روز بعد اکثریت مردم از مطالب آن مطلع می‌شدند و به سرعت به تعداد آنها افزوده می‌گشت.



(نمونه‌ای از توزیع مردمی روزنامه انقلاب اسلامی)

ماست مالی کردن پرونده چماقداری دانشگاه

در تاریخ ۸ اردیبهشت ۶۰، پرونده دانشگاه و ۱۴ اسفند که اصلاً بیانیه ۱۰ ماده‌ای آقای خمینی و هیئت سه نفر حل اختلاف را که به خاطر آن بلوا - که از جانب انحصارگران و بدست کمیته‌ها و پاسداران و دسته‌های چماقدار از پیش تدارک دیده شده بود {۵۳۲} - موجودیت پیدا کرده بود را ماست مالی کردند.

آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور گفت: «خدمت امام خمینی رسیدیم گزارش پرونده دانشگاه باستحضار رسید و رهنمودهایی خواستیم قرار شد انشاءالله نتیجه را بعداً بفرمایند.» {۵۳۳} در اواسط اردیبهشت ۶۰، کاملاً آشکار شده بود که هیئت سه نفر، بی‌طرف نیست و خود یکی از طرفهای مقابله با رئیس جمهوری است. و هر روز حلقه محاصره ریاست جمهوری را تنگ و تنگتر می‌کردند و تنها امید آقای بنی‌صدر پشتیبانی و حمایت مردم بود که پی در پی آنها را به ماندن در صحنه و مقابله با انحصارگران و استبدادیان فرامی‌خواند

اعلام جرم علیه نبوی و رجائی

ریاست جمهوری از طریق بانک مرکزی از متن انگلیسی قرارداد الجزایر و عملکرد دولت و مجلس در رابطه با حل مسأله گروگانها متوجه شده بود که می‌بایستی سران حزب جمهوری اسلامی و دولت با جمهوریبخوahan و ریگان وارد مذاکره و قرار و مدار پنهانی در رابطه با آزادی گروگانها شده باشند و بهمین دلیل ریاست جمهوری را دور زده و بدون اطلاع و امضای ریاست جمهوری، قرارداد الجزایر را امضاء کرده و برای استتار عمل خود موافقتنامه که متن انگلیسی آن Agreement است را بیانیه نامیده‌اند تا به زعم خود احتیاجی به امضای رئیس‌جمهور نداشته باشد.

اما نظر به این‌که متن بیانیه الجزایر اعلام تعهدات متقابل دولتین ایران و آمریکا می‌باشد که اصطلاحاً آن را قرارداد می‌نامند و برطبق اصل ۱۲۵ قانون اساسی قراردادها، پیمان‌ها، عهدنامه و مقاوله‌نامه بایستی به امضای ریاست جمهوری و یا نماینده قانونی او برسد.

عاقدين قرارداد برای این‌که در داخل جلو اعتراضات بعضی از اشخاص و ملت را بگیرند، قرارداد را بیانیه نامیدند و ترس داشتند که اگر مسائل به بحث گذارده شود و در جراید مطرح گردد ممکن است کار به آشکار شدن قرار و مدار پنهانی بکشد و دودمان همه‌اشان را بر باد دهد، و بدین خاطر با تمام امکانات و اهرمهایی که در دست داشتند سعی می‌کردند که ملت ایران از کم و کیف و چگونگی اجرای قرارداد آگاه نگردند.

آقای بنی‌صدر که فکر نمی‌کرد در رابطه با آزادی گروگانها و امضای قرارداد الجزایر و کم و کیف آن آقای خمینی را نیز مطلع کرده باشند، در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۹ و ۱۳۶۰/۱/۱۱، علیه امضاءکنندگان بیانیه الجزایر آقایان بهزاد نبودی و رجائی به دلیل ارتکاب جرائم مختلفی، اعلام جرم کرده و آن را همراه با اسناد و مدارک و نامه‌های رئیس کل بانک مرکزی به دو نفر ذکر شده، برای پیگیری و به جریان انداختن، به دادسرای عمومی تهران فرستاده بود. اما چون این اعلام جرم به واقعه چهارده اسفند و متعاقب آن اعلامیه ده ماده‌ای آقای خمینی و هیئت سه نفره حل اختلاف برخورد کرد، برای رسیدگی رونوشت تمامی آن را از طریق آقای اشراقی برای هیئت سه نفره ارسال کرد. و در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۶۰، در مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی از اعلام جرم خود علیه نخست‌وزیر و بهزاد نبوی پرده برداشت و در رابطه با این سؤال که آیا مایل هستید که اعلام جرم را در اختیار مطبوعات قرار دهید تا به اطلاع ملت برسد، اظهار

۱- این مطلب در کتاب «اوین گاهنامه پنج سال و اندی، از محمد جعفری، صص ۲۹۸ - ۳۰۰، تحت عنوان «شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی» آمده است.

داشت: «چون ما نمی‌خواهیم جو را متشنج بکنیم، بلکه می‌خواهیم که امور روال قانونی داشته باشد و مورد رسیدگی قرار بگیرد، لذا وقتی دیدیم که رسیدگی شد، که خوب از طریق همان رسیدگی متن منتشر می‌شود و در اختیار عموم قرار می‌گیرد و اگر رسیدگی نشد، آنوقت ناچار ما خودمان منتشر می‌کنیم.» {۵۳۴}

نتیجه آن که از ترس آشکار شدن مسائل، آقای بهزاد نبوی تقاضای جلسه رسیدگی غیرعلنی مجلس شورای اسلامی کرد^۱ و در آنجا فاش کرد که اگر جلو اعلام جرم آقای بنی‌صدر گرفته نشود، کار به جای باریک خواهد کشید و این اعلام جرم در حقیقت علیه من نیست بلکه علیه دولت، مجلس، قوه قضائیه و امام خمینی است چرا که من به امر دولت و امام عمل کرده‌ام.^۲

سرانجام نامه‌های رئیس کل بانک مرکزی وقت آقای نوبری که قبل از آزادی گروگانها و امضای قرارداد الجزایر به رجائی و بهزاد نبوی نوشته شده بود و در آنها شرح مفصل کارشناسانه و راه‌حلهای موافق با منافع کشور توضیح داده شده و هشدارهای لازم آمده بود، انتشار پیدا کرد و موجی علیه آنان برانگیخت.^۳

بنابراین دولت در اولین قدم، اقدام به حذف تنها شاهدهی که در جریان قرارداد الجزایر بود یعنی آقای نوبری رئیس کل بانک مرکزی بر آمد و با هماهنگی مجلس لایحه «حذف فرمان همایونی» به مجلس برده شد و رئیس کل بانک مرکزی شاهد چگونگی قرارداد الجزایر و اجرای آن حذف گردید. اما با وجود حذف وی کار خاتمه نیافته بود زیرا بخشی از اطلاعات و اسناد و مدارک در اختیار رئیس‌جمهور قرار گرفته بود و باستناد به آنها علیه رجائی و نبوی اعلام جرم گردیده و به جریان انداخته شد که در نهایت می‌بایستی یا دولت حذف گردد و کنار برود و یا با پرونده‌سازی و کودتا رئیس‌جمهور حذف بشود و بطوری‌که از زبان آقای نبوی فاش شده و در صفحه بعد خواهید خواند، تصمیم به کودتا علیه ریاست جمهوری گرفته می‌شود. آقای بنی‌صدر در این رابطه با آقای خمینی مذاکره کرد و آقای خمینی بوی اطمینان داده بود که دستور می‌دهد لایحه را پس بگیرند.

رئیس‌جمهور در تاریخ ۳۰ اردیبهشت، اعلام کرد، امام فرمودند «برخورد اینها خوب نیست و من خودم اقدام می‌کنم که این لایحه را پس بگیرند.» {۵۳۵}

آقای حجتی کرمانی هم تأیید کرد و گفت: «امام به خود من گفتند که از بررسی این لایحه در مجلس راضی نیستند.» {۵۳۶}

بهر حال آقای خمینی از قول و قرار خود با آقای بنی‌صدر عدول کرد و لایحه در مجلس به تصویب رسید.

نبوی و رجائی در ترس و وحشت

آقای بهزاد نبوی حال بعد از ۲۵ سال در رابطه با تصویب لایحه

۱- انقلاب اسلامی، شنبه ۲۶ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۴۰، ص اول. جلسه غیرعلنی مجلس به درخواست وزیر مشاور بهزاد نبوی در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۶۰ برگزار گردید.

۲- بخشی از مطالب آن جلسه وسیله نمایندگان مخالف دولت در آن روز به بیرون درز پیدا کرد ولی بعداً آقای نبوی خود بدانه‌ها اعتراف کرد. نگاه کنید به کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب».

۳- نامه‌های آقای علیرضا نوبری رئیس کل بانک مرکزی به رجائی و بهزاد نبوی به ترتیب در انقلاب اسلامی ۶ خرداد، شماره ۵۴۸ و انقلاب اسلامی ۴ خرداد، شماره ۵۴۷ درج گردیده است. علاوه بر آن در این رابطه آقای نوبری در تاریخ دوشنبه ۴ خرداد ۶۰، نیز نامه‌ای همراه با اسناد و مدارک برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی نوشته که در شماره ۵۴۸ روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرده است.

چنین می‌گوید:

«ما با خبر شدیم امام به مجلس توصیه کرده‌اند این طرح به تصویب نرسد... رجائی به سراغ من در ستاد بسیج اقتصادی آمد و موضوع را گفت و من و رجائی خدمت امام رفتیم. حدود چهار ساعت با امام بحث و گفتگو کردیم و بالاخره امام قبول کردند که از توصیه خود صرف نظر کنند.»^۴

«شهید رجائی برخلاف همیشه خیلی ناراحت و تند صحبت کرد و خطاب به امام گفت: من آمده‌ام خیلی صریح عرض کنم قبایی برای نخست‌وزیری و وزارت ندوخته‌ایم و در همین جا می‌توانیم استعفا دهیم و برویم ولی این شدنی نیست ما مسئولیت را به عهده داشته باشیم و اختیار نداشته باشیم. به این می‌ماند که دست و پای ما را ببندید و بیندازید در دریا تا شنا کنیم. ما آمده‌ایم تا تکلیف ما را روشن کنید. صحبت رجائی که تمام شد، امام لبخندی زد و پاسخ داد شما تکلیف مرا روشن کنید. من مطمئنم که اگر این قانون در مجلس تصویب شود این کشور را به خاک و خون خواهند کشاند و حتماً آقای بنی‌صدر موضع‌گیری خواهد کرد و کار به جاهای حساس خواهد کشید. آن وقت در بیرون از این کشور نمی‌گویند پس از ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی نتوانستیم اولین رئیس‌جمهورمان را ۱۱ ماه تحمل کنیم؟ نبوی می‌گوید که امام تمام اتفاقات روزهای بعد را پیش‌بینی کرده بودند و تنها زمانی که ما در صحبت‌هایمان به ایشان گفتیم این عمل شما سبب تضعیف مجلس می‌شود ایشان توصیه خود را برداشتند و مجلس طرح را تصویب کرد ولی همان‌گونه که می‌دانیم متأسفانه تمام پیش‌بینی‌های امام پس از تصویب آن طرح به واقعیت پیوست.» {۵۳۷}

نبوی این نکته را نیز می‌گوید: «البته من نمی‌دانم اگر در آن روز آن اقدام صورت نمی‌گرفت و ماجرای بنی‌صدر آن‌طور نمی‌شد، الآن وضعیت ما بهتر بود یا نه؟» {۵۳۸}

همین اندازه که آقای نبوی در رابطه با مسأله فوق، بعد از ۲۵ سال پرده برداشته، نشان می‌دهد که:

۱- رجائی و نبوی را ترس و وحشت فرا گرفته که اگر آقای خمینی جلو تصویب لایحه را بگیرد سرانجام امضای خائنانه قرارداد الجزایر و قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان در رابطه با آزادی گروگانها رو خواهد شد و دودمان آنها را بباد خواهد داد.

۲- در آن جلسه چهار ساعته صحبت‌های مهم و اسراری رد و بدل شده است اما آقای نبوی هنوز حاضر نشده است که از آنها پرده بردارد و تنها به چند نکته‌ای اشاره کرده است.

۳- آقای خمینی گفته است که در صورت تصویب این لایحه کار به جاهای حساسی خواهد کشید و در حقیقت لازم است علیه اولین رئیس‌جمهور کودتا بشود.

۴- آقای خمینی با وجود جنگ و تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی تا این حد پیش رفتن را صلاح نمی‌دانسته و پیش‌بینی می‌کرده است که کشور به خاک و خون کشیده شده و به نابودی کشیده می‌شود و علاوه بر این دنیا چه بما خواهند گفت که بعد از ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، اولین رئیس‌جمهورمان را تحمل نکردیم.

۵- آقای نبوی اعتراف می‌کند که همه پیش‌بینی‌های امام، بعد از آن به واقعیت پیوست. ولی برای این که هنوز نمی‌خواهد به راه راست برود و حقایق را درست مطرح کند، می‌گوید که اگر علیه بنی‌صدر کودتا نمی‌شد و آن وضعیت پیش نمی‌آمد، نمی‌داند الآن وضعیت کشور بهتر بود یا نه.

۶- این که در آن جلسه چهار ساعته و بعد از آن به آقای خمینی چه

۴- رفتار شناسی حکومتی امام در گفتگو با بهزاد نبوی پنج خاطره از امام، پدرام الوندی alvondi@gmail.com.

اسراری گفته شده و چه چیزی بوی نشان داده‌اند و بوی قبولانده‌اند که آقای خمینی برای پرده‌های آخر کودتا آماده شده است، هنوز چندان فاش نشده است. اما علاوه بر این که وی را احتمالاً ترسانده‌اند که در صورت بودن بنی‌صدر، پرونده گروگان‌گیری رو خواهد شد و سرانجام ما چاره‌ای جز این که بگوئیم ما به خواست آقای خمینی عمل کرده‌ایم و سیر تا بیاز را با ایشان در میان گذاشته‌ایم، نداریم و با اطلاع از حساسیتهای آقای خمینی وی را ترسانده‌اند که اگر بنی‌صدر با این پشتوانه مردمی و پیروزی در جبهه جنگ، باقی بماند، مجاهدین و گروهکها مسلط خواهند شد و مصدقی‌ها و خط مصدق قدرت را بدست خواهند گرفت و روحانیت و آخوند را جارو خواهند کرد و باز مشروطه تکرار می‌گردد. آقای خمینی هم که به این مسائل خیلی حساس بود، خود مستقیم وارد عمل گردیده است.

تصویر زورپرستان در آینه زمان

و امروز، که ۲۵ سال از کودتای سال ۱۳۶۰ می‌گذرد، آقای هاشمی رفسنجانی ابتداء در نماز جمعه ۳۱ شهریور ۱۳۸۵ و سپس در ۳ مهر ۸۵، در گفتگو با بخش خبر رادیو، مطالبی را در رابطه با آن دوران و چگونگی خاتمه جنگ بیان می‌کند. که آقای محسن رضایی آن را برنمی‌تابد و آنها را تکذیب می‌کند که در نتیجه کار به افشای نامه آقای خمینی در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که چون زهر برای آقای خمینی کشنده بوده است و آن را سر می‌کشد، کشیده می‌شود و عمق فاجعه و خیانت به کشور و ملت عیان می‌گردد که ادامه جنگ به مدت ۸ سال و قریب به یک میلیون کشته و ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت و ویرانی و با حاکم کردن دیکتاتوری مطلق بر کشور، صلح را پذیرفته‌اند.

کار افلاس و درماندگی کشور و خیانت به حدی شور بوده که آقای خمینی در نامه خود یادآور می‌شود که با چنین وضعیتی فرمانده سپاه «می‌گوید باز هم باید جنگید که آن شعاری بیش نیست».

بدلیل اهمیت موضوع، ابتداء مطالب آقای هاشمی رفسنجانی و سپس تکذیب آقای محسن رضایی و سرانجام متن نامه آقای خمینی که تکذیب، تکذیب آقای رضائی است، آورده می‌شود.

آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۳۱ شهریور ۸۵ در بخشی از سخنان خود، درباره جنگ و شروع و خاتمه آن گفت:

«تنگناهایی به لحاظ نظامی به خاطر تحریم‌ها در ایران وجود داشت و در داخل کشور نیز نیروهای سیاسی با یکدیگر اختلاف داشتند. بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت ایران بسیاری از اختیارات را در دست داشت و نیروهای شرق و غرب که از ایران رانده شده بودند، با نفس انقلاب ایران موافق نبودند.

نیروهای ارتجاعی منطقه نیز وقوع انقلاب اسلامی را خطری برای خود می‌دیدند و از این‌رو از عراق حمایت می‌کردند.

در ایران هنوز نیروهای نظامی سازماندهی نشده بودند و بنی‌صدر فرصتی را برای میدان دادن به نیروهای بسیج نمی‌داد و بالاخره در چنین شرایطی جنگ با هدف شکستن انقلاب شروع شد.

هدف اولیه متجاوزان را براندازی انقلاب و هدف ثانوی جنگ جدا ساختن خوزستان از ایران بود. با شروع جنگ پنج استان ما درگیر تجاوز شد و در خوزستان پیشروی دشمن با سرعت بیشتری شکل گرفت و همه چیز در جهت پیروزی دشمن رقم خورده بود.

امام با اظهارات خودشان یک جنگ روانی عظیم علیه غرب به راه انداختند و زمانی که بحث آتش بس توسط خود متجاوزان مطرح شد، مسئولان نظامی ایران از امام فرصت خواستند تا به دفاع در مقابل تجاوز برخیزند.

وی با اشاره به عملیات نیروی هوایی ایران تأکید کرد: این عملیات تا آخر جنگ تفوق نظامی خود را در مواجهه با عراق حفظ کرد و نیروی نظامی علی‌رغم شکست‌های اولیه نیروی نظامی دشمن را زمین‌گیر کرد. وی با اشاره به فرصت از دست رفته یک ساله ایران در جنگ در دوره ریاست جمهوری بنی‌صدر و کارشکنی‌های او در مقابل سپاه و بسیج تصریح کرد بعد از عزل او سپاه و بسیج وارد میدان شدند و دشمن را از بسیاری از مناطق اشغالی بیرون کرد و بعد از فتح خرمشهر بحث ادامه جنگ پیش آمد.

هاشمی رفسنجانی با اشاره به تشکیل جلسه شورای عالی دفاع در محضر امام در جماران و بحث مطرح شده میان امام و فرماندهان نظامی گفت: امام موافق ورود به خاک عراق نبود و در عین حال موافق خاتمه جنگ هم نبود تا صدام به مجازات خود به عنوان متجاوز برسد.

منطق نظامی‌ها این بود که جنگ ادامه پیدا کند. امام منطق نظامیان را پذیرفت اما به این مسئله اشاره کردند که مردم عراق دوست ما هستند و نباید آسیب ببینند.

هاشمی رفسنجانی با اشاره به اهمیت عملیات رمضان و ناکامی این عملیات و ناکامی عملیات والفجر یک گفت: بعد از این بحثی در مورد علل ناموفق بودن این عملیات مطرح شد و اختلافی میان سپاه و ارتش در مورد ادامه جنگ مطرح شد و ارتش می‌خواست جنگ کلاسیک را در پیش بگیرد و سپاه نیز به اصل غافل‌گیری معتقد بود و یکی دوسال نیز وقت بر سر این اختلاف گذشت و عملیات خیبر نیز در این ایام رخ داد که نیمه موفق بود و عملیات بدر نیز موفقیت کامل را نداشت. از این به بعد بنابراین شد که عملیاتی مهم توسط ایران برای بدست گرفتن برخی از مناطق حساس عراق از جمله بصره یا نزدیکی به عراق صورت بگیرد.

هاشمی رفسنجانی با تأکید بر این که برای حل اختلاف سپاه و ارتش بنا شد من جانشین فرمانده کل قوا باشم، گفت: من در ملاقات با امام به این مسئله اشاره کردم که ما قصد داریم که با تصرف مناطق استراتژیک عراق، صدام را تحت فشار قرار دهیم که امام به من لبخندی زدند و سخنی نگفتند.

آقای هاشمی رفسنجانی، در ۳ مهر، در گفت‌وگو با بخش خبر ساعت ۸ رادیو، در پاسخ به این سؤال: چرا ایران پس از فتح خرمشهر حاضر به آتش بس نشد؟ اهم تقصیر ادامه جنگ را به گردن آقای خمینی انداخته است: در ایران آن موقع هیچ کس آمادگی پذیرش آتش بس را نداشت و در همان موقع، جلسه شورای عالی دفاع، برای تعیین تکلیف ادامه جنگ تشکیل شد که امام فرمودند که هیچ کس از آتش بس صحبت نکند و این جنگ باید تا اهدافی که داریم ادامه یابد.

...

او در پاسخ به این سؤال: چه شد که بعد از ۸ سال ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، گفته است:

قطعنامه را مدتی پیش از این که ببذیریم شورای امنیت صادر کرده و عراق هم پذیرفته بود، ولی ما آن را قبول نداشتیم. ایران می‌گفت در این قطعنامه باید تنبیه متجاوز گنجانده شود و تکلیف خسارات وارد شده به ما مشخص شود و این چیزی بود که عراقی‌ها نمی‌پذیرفتند. عوامل فراوانی بود که کم کم ما متقاعد شدیم باید قطعنامه را ببذیریم:

۱- جنگ طولانی و فرسایشی شده بود و این فرسایش به ما آسیب فراوان می‌رساند و عراقی‌ها غیر نظامی‌ها را مورد هدف و آسیب قرار می‌دادند، همچنین تلفات غیرنظامی‌ها نیز زیاد شده بود به خصوص این که عراق‌ها از سلاح شیمیایی استفاده می‌کردند که نمونه آن را در حلبچه مشاهده کردیم و مردم مثل برگ خزان به زمین می‌ریختند.

۲- ما در مقابل این شرارت محدود بودیم، چون سلاح شیمیایی بکار

نمی‌بردیم و نمی‌خواستیم مردم آسیب ببینند. آمریکایی‌ها علناً به نفع عراق وارد میدان شده بودند و کشتی، هواپیما و سکوی نفتی ما را مورد حمله قرار می‌دادند.

۳- همسایه‌های ما دیگر به مزاحمت افتاده بودند و دائماً ایجاد محدودیت می‌کردند.

۴- بودجه دولت نیز واقعاً کسش این جنگ را نداشت و دولت رسماً به امام (ره) نامه نوشت که نمی‌توانیم همچنین در همین موضوع درخواست بودجه از طرف نیروهای رزمنده زیاد شد و البته حق آنها نیز بود و فرمانده سپاه نامه‌ای به امام نوشت و لیست بزرگی از لوازم مورد احتیاج داد که لیست آن چنان بزرگ بود که امام (ره) فرمودند که یک ابرقدرت هم نمی‌تواند آن را تهیه کند. حتی در جلسه امام (ره) با مسئولان، حضرت امام (ره) به این نامه استناد کردند.

۵- مهمترین عامل در این بین، عوامل انسانی، جنگ به حدی بود که تلفات انسانی زیاد شده بود و قابل تحمل نبود و در این موقع خوشبختانه شورای امنیت تا حدودی خواسته‌های ما را پذیرفت و این مجموعه عوامل باعث شد که امام (ره) قطعنامه را بپذیرفتند.»

آقای محسن رضایی اظهارات آقای رفسنجانی را تکذیب کرد. در ۴ مهر، محسن رضایی، در گفت‌وگو با بخش خبر ساعت ۸ رادیو (پیک بامدادی) از جمله سخنان هاشمی رفسنجانی را درباره مهمترین موضوع‌ها، ادامه جنگ و فرماندهی کل قوا و بهترین زمان پذیرفتن قطعنامه، دروغ خوانده است:

«وی به این پرسش: به نظر شما بهترین زمان برای پایان دادن جنگ چه موقع بود، گفته است: فکر می‌کنم دو سه ماه بعد از این که قطعنامه ۵۹۸ صادر شد، بهترین زمان برای پایان دادن جنگ بود، تقریباً ۷ ماه قبل از پایان جنگ، یعنی اگر ۵ الی ۶ ماه زودتر قطعنامه را قبول می‌کردیم بهتر بود.

یکی از دلایل ادامه جنگ این بود که وقتی خرمشهر را آزاد کردیم، نزدیک به هزار کیلومتر مربع از جمله یک منطقه نفت‌خیز از خاک ایران در اختیار نیروهای عراقی بود و به همین دلیل جنگ ادامه یافت.

رضایی در پاسخ به سؤال دیگری مبنی بر این که گفته می‌شود، یکی از دلایل طولانی شدن جنگ اختلاف نظر بین نظامیان و سیاسیون بود، بیان داشت: نه چنین چیزی وجود نداشت، چون سیاسیون و نظامیان هر دو می‌گفتند که باید جنگ را ادامه بدهیم. اما بحث روی شیوه ادامه جنگ بود، چون سیاسیون گفتند که جنگ را جنگ دیپلماسی کنیم، اما نظامیان می‌گفتند این کار وقت تلف کردن است.

او در پاسخ به این سؤال: برخی‌ها می‌گویند در زمان جنگ بین ارتش و سپاه اختلاف وجود داشت، گفته است: اختلافات بین سپاه پاسداران و ارتش اختلافات تخصصی بود و با تفکیک مسئولیت‌ها مشکلات حل شد.

و در پاسخ به این پرسش که آیا صحت دارد به خاطر این اختلافات، امام (ره) آقای هاشمی رفسنجانی را مسئول جنگ قرار داد؟ گفت: نه اینطور نبود. بعد از عملیات رمضان من از امام (ره) تقاضا کردم که مقام معظم رهبری را فرمانده جنگ بگذارند که ایشان ۹ ماه این مسئولیت را برعهده داشتند. بعد هم مدتی آقای هاشمی آمدند، من هم مدتی مسئول جنگ بودم و اواخر جنگ نیز آقای هاشمی به عنوان مسئول هماهنگی امور جنگ فعالیت می‌کرد.»

بازتاب ۴ مهر از قول یکی از حاضر در جلسه در حضور خمینی، سخن هاشمی رفسنجانی را در دو مورد تکذیب کرده است: در شرایطی که آقای هاشمی رفسنجانی اظهار کرده‌اند «فرمانده سپاه نامه‌ای به امام نوشت و لیست بزرگی از لوازم مورد احتیاج داد»، اصولاً فرمانده سابق

سپاه پاسداران، نامه‌ای در این باره به حضرت امام (ره) نوشته‌اند. وی درباره بخش دیگر این اظهارات نقل قولی از امام (ره) و انتساب آن به پیام امام (ره) به جلسه مسئولان گفت: چنین نقل قولی از امام (ره) در این پیام وجود ندارد.

آقای هاشمی رفسنجانی نامه آقای خمینی را در تکذیب، تکذیب آقای محسن رضایی انتشار داد.

«به گزارش ایلنا، دفتر هاشمی رفسنجانی، در پاسخ به تکذیب محسن رضایی، این جوابیه را انتشار داده است:

به دنبال چاپ و انتشار مصاحبه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در روزنامه و سایت‌ها از قول برخی از افراد نامه فرمانده سپاه پاسداران وقت به امام تکذیب شد.

برای رفع هر گونه شبهه‌ای در تاریخ در ذیل نامه امام خمینی به مسؤولین ۶۷/۴/۲۵ عیناً ارسال می‌گردد تا نسبت به چاپ آن اقدام نمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

با یاری خداوند و با سلام و صلوات به انبیا بزرگوار الهی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، حال که مسؤولین نظامی ما اعم از ارتش و سپاه که خبرگان جنگ می‌باشند، صریحاً اعتراف می‌کنند که ارتش اسلام به این زودی‌ها هیچ پیروزی به دست نخواهند آورد و نظر به این که مسؤولین دلسوز نظامی و سیاسی نظام جمهوری اسلامی از این پس جنگ را به هیچ‌وجه به صلاح کشور نمی‌دانند و با قاطعیت می‌گویند که یک دهم سلاح‌هایی را که استکبار شرق و غرب در اختیار صدام گذارده‌اند، به هیچ‌وجه و با هیچ قیمتی نمی‌شود در جهان تهیه کرد و با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سپاه پاسداران که یکی از دهها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معدود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شیمیایی و نبود وسائل خنثی‌کننده آن، اینجانب با آتش بس موافقت می‌نمایم و برای روشن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۲/۴/۶۷ نگاشته است، اشاره می‌شود.

فرمانده مزبور نوشته است: تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن است در صورت داشتن وسائلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی‌کوپتر و قدرت ساختن مقدار قابل توجهی از سلاح‌های لیزر و اتم که از ضرورت‌های جنگ در آن موقع است داشته باشیم، می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم.

وی می‌گوید: قابل ذکر است که باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند.

او آورده است: البته آمریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم والا موفق نخواهیم بود و این فرمانده مهم‌ترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانسته و آورده است که بعید به نظر می‌رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتواند به تعهد خود عمل کنند، البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست. نخست‌وزیر از قول وزیر اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند، مسؤولین جنگ می‌گویند تنها سلاح‌هایی را که در شکست‌های اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه‌ای است که

میدان کردید و به قول آیت‌الله منتظری که «سپاه می‌خواست ارتش را بکشد و ارتش هم می‌خواست زیر بار سپاه نرود» {۵۳۹} و «متأسفانه همه تشویق و تقدیرها متوجه سپاه با همه خط‌بازی‌ها و جنگ‌های سیاسی موجود در آن شد و ارتش روز به روز تحقیر شده» {۵۴۰} خود اعتراف می‌کنید که عملیات رمضان و والفجر یک ناکام ماند، عملیات خیبر نیمه موفق و عملیات بدر نیز موفقیت کامل نداشت، باز تکذیب روشی است که بکار برده‌اید.

این جزو افتخارات ارتش ایران و آقای بنی‌صدر است که حاضر نمی‌شدند از نوجوانان پرشور و احساس اما فاقد علم و اطلاع نظامی، بعنوان گوشتهای مین‌شکن آنها را به سلاخ خانه بفرستند.



(رئیس جمهور در جبهه‌های نبرد)

اگر به آمار کشته‌های ۹ ماه اول جنگ که فرماندهی کل قوا بعهدہ آقای بنی‌صدر بود و آمار کشته‌های بعد که از جوانان بعنوان مین‌شکن و خط‌شکن استفاده می‌شد را مورد مقایسه قرار دهید، آن وقت عمق

برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته شده بود. مسؤولین سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است. شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبروئی داشته باشیم خرج می‌کنم، خداوندا! ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم.

خداوندا! تو خود شاهدی که ما لحظه‌ای با آمریکا و شوروی و تمامی قدرت‌های جهان سرسازش نداریم و سازش با ابر قدرت‌ها و قدرت‌ها را پشت کردن به اصول اسلامی خود می‌دانیم. خداوندا! در جهان شرک و کفر و نفاق، در جهان پول و قدرت و حیله و دورویی ما غریبیم، تو خود یاریمان کن.

خداوندا! در همیشه تاریخ وقتی انبیا و اولیا و علما تصمیم گرفته‌اند مصلح جامعه گردند و علم و عمل را در هم آمیزند و جامعه‌ای که دور از فساد و تباهی تشکیل دهند، با مخالفت‌های ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌های زمان خود مواجه شده‌اند.

خداوندا! ما فرزندان اسلام و انقلابمان را برای رضای تو قربانی کردیم، غیر از تو هیچ کس را نداریم. ما را برای اجرای فرامین و قوانین خود یاری فرما.

خداوندا! از تو می‌خواهم تا هر چه زودتر شهادت را نصیبم فرمائی. گفتم جلسه‌ای تشکیل گردد، آتش بس را به مردم تفهیم نمایند، مواظب باشید ممکن است افراد داغ و تند با شعارهای انقلابی شما را از آنچه صلاح اسلام است دور کنند، صریحاً می‌گوییم باید تمام هم‌تان در توجیه این کار باشد. قدمی انحرافی حرام است و موجب عکس‌العمل می‌شود. شما می‌دانید که مسئولین رده بالای نظام با چشمی خونبار و قلبی مالامال از عشق به اسلام و میهن اسلامی‌مان چنین تصمیمی گرفته‌اند، خدا را در نظر بگیرید و هر چه اتفاق می‌افتد از دوست بدانید.

والسلام علینا وعلی عبادالله الصالحین
روح‌الله الموسوی الخمینی

مطالب آقای رفسنجانی و رضایی و نامه آقای خمینی برای اهل خرد بسیار گویا و مصداق خیانت به این ملت و کشور است، معهداً ذکر نکاتی از آن خالی از فایده نیست:

۱- آقای رفسنجانی مدعی است که در دوره بنی‌صدر یک سالی از دست رفت. اما با تصدیق این واقعیت که «نیروی نظامی علیرغم شکست‌های اولیه نیروی نظامی دشمن را زمین‌گیر کرد»، گفته خود را خود تکذیب کرده، علاوه بر این که در این تصدیق هم بخشی از حقیقت را بیان کرده است. موافق اسناد منتشره در تمام رسانه‌های کشور و برابر نقشه‌ای که اطلاعات ارتش اسناد آن را تا ۲۵ خرداد سال ۶۰، انتشار داده بود، بیش از پنجاه درصد مناطق اشغال شده کشور را آزاد کرده بودند و این بود که دشمن را به تکاپوی صلح واداشت.

۲- این حقیقت است که «تنگناهایی به لحاظ نظامی و به خاطر تحریم‌ها در ایران وجود داشت.» مطلب این است که آیا خود جنگ و این تحریم‌ها و تنگناها معلول بحران گروگان‌گیری و مانع حل به موقع آن در جهت تأمین منافع ملی کشور که شما و آقای بهشتی و مابقی همدستانان شدید نبود؟ گروگان‌گیری نبود که ایران را در انزوای کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی قرار داد، آیا غیر از این عامل چیز دیگری بود؟
۳- بعد از برکناری بنی‌صدر که به قول خود بسیج و سپاه را وارد

فاجعه و جنایت و کشتار جوانان روشن خواهد شد. وقتی آقای خمینی می‌نویسد: «مسئولین سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی بدست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه کم شده است.» {۵۴۱} دلیل استقبال نکردن جوانان از جبهه جز آشکار شدن این جنایات چه می‌توانست باشد؟

آقا رفسنجانی شما که پیروزی موفق نظامی سال ۶۰ را برای تصاحب قدرت به شکست مفتضحانه‌ای تبدیل کردید آیا این عمل جز به فرمان شما و خبرنگار نظامیان که در حقیقت باید گفت خبرنگار شکست نظامی به جز صیاد شیرازی و محسن رضایی که آن روز هر دو زیر فرمان شما عمل می‌نمودند، کس دیگری بود؟ در آن روزها آقای رضایی هنوز اینقدر قدرت و جسارت پیدا نکرده که مثل امروز حرفهای شما را تکذیب کند. آقای منتظری حقیقتی را بیان کرده آنجا که می‌گوید: «آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر عملاً صاحب رأی نبود و هر چه می‌گفتند باید انجام می‌داد، عملاً آقای هاشمی و احمد آقا هر چه تصمیم می‌گرفتند عملی می‌شد گاهی آقای موسوی نخست‌وزیر از سوی خودش کاری می‌کرد آنها به او تشر می‌رفتند.» {۵۴۲}

آقای رفسنجانی در یادداشتهای سال ۶۰ خود، در کتاب عبور از بحران، تصویر دقیقی از مطلبی را که آقای منتظری بیان کرده بدست می‌دهد و اینجانب (محمد جعفری) با مطالعه و دقت در کتاب عبور از بحران که به سادگی برای هر کسی که آن را مطالعه کند قابل فهم است، آن را چنین جمع‌بندی کرده و در کتاب اوین جلد دوم آورده‌ام: «هیچ امری از امور کشور نبوده است که بدون صلاحدید و خواست ایشان انجام پذیرفته باشد. مسایل کشور را بسته به اهمیت آن، در یکی از مراحل سه گانه زیر به اجراء در می‌آورده است:

۱- مهمترین امور را با احمد آقا در میان می‌گذارده و سپس عمل می‌کرده است (شورای دو نفره)

۲- امور و مسائل مهمتر را با احمد آقا و خامنه‌ای شور می‌کرده و به اجرا در می‌آمده است (شورای سه نفره)

۳- امور مهم را با مشورت احمد آقا، خامنه‌ای، نخست‌وزیر، موسوی اردبیلی و مسئول مربوطه حل و فصل می‌کرده است (شورای ۶ نفره یا ...)

در این سه شورای مختلف، احمد آقا را لابد برای همراه کردن نظر آقای خمینی با خود شرکت می‌داده است.» {۵۴۳}

۴- شما با روش زورپرستانه خود نه تنها عملاً خبره شکست بوده‌اید بلکه با روشی که بکار بردید زمینه را برای شکست و حذف خود و رهبری و فعال می‌شائی و دیکتاتوری آقای خامنه‌ای با دست خود فراهم ساختید و حالا فغان و ناله‌تان به آسمان بلند است که چرا چنین شده است.

۵- آقای هاشمی نیک می‌داند که در آخرین طرح پیشنهاد عدم تعهدها برای صلح، قوای دو طرف می‌باستی از مرزهای بین‌المللی باندازه توپ رس فاصله بگیرند. و شما نیز در یادداشت ۲۱ اردیبهشت ۶۰ خود تأیید کرده‌اید که «با آقای رجائی درباره پیشنهاد و صلح غیرمتعهدها صحبت کردیم. ایجاد منطقه غیرنظامی در خاک ایران همراه با خروج نیروهای عراقی داده‌اند، بعضی نظامی‌ها و آقای بنی‌صدر مایلند با تعدیلی بپذیرند.» {۵۴۴}

قبلاً درباره پیشنهادهای صلح و موافقت آقای خمینی و شورای عالی دفاع بخشی از گفتنی‌ها را گفته‌ام اما اکنون که کتاب نامه‌های آقای بنی‌صدر منتشر شده است، نامه مورخ ۲۱ اردیبهشت ۶۰ ایشان به آقای خمینی در مورد پیشنهاد صلح عدم تعهدها که بطور روشن مسائل را آشکار می‌سازد می‌آورم تا معلوم شود چه کسانی بانی و باعث طولانی شدن جنگ ۸ ساله و خسارات جبران‌ناپذیر به کشور شده‌اند. متن نامه به قرار زیر است:

«درباره پیشنهاد کشورهای غیر متعهد، دو برداشت از این پیشنهاد می‌توان کرد:

۱- برداشت خوشبینانه:

الف - با توجه به ترکیب کشورهای غیر متعهد مأمور ایجاد صلح می‌توان این‌طور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی‌بیند و آماده است فشار به عراق بیاورد که صلح را با توجه به انعطاف ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله به دفتر امام فرستاده است، از قول مقامات امریکائی می‌گوید که جنگ و ادامه آن به نفع آمریکا است.

ب - وضعیت عراق خصوصاً از نظر نظامی خراب است. پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می‌کرد با ضربه‌هائی که می‌زند و بقول خودش چند شهر دیگر را می‌گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرائط خویش کند. شکست او در همه جبهه‌ها و زیادی تلفات و اسیران باو معلوم کرده است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنابراین با این پیشنهاد قانع شده است قبول حداقل ضرر

۲- برداشت بدبینانه:

الف - روانشناسی ما را می‌دانند که هر چه را بگویند عکس آن را می‌کنیم، پیشنهادی تا این حد مساعد داده‌اند به امید این که نمی‌پذیریم و پس از آن که انزوای ما کامل شد ضربه‌ئی کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. امریکا هم کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.

ب - پس از آنکه جنگ به پایان رسید، روسیه بعنوان این که این خدمت بزرگ را به ما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه به این که ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکنند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشویم [بشود که] قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم.

بهرحال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست بما بکنند. برای این که یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید و در نتیجه:

۱- شط العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین این چیزی بدست نیآورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.

۲- از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود. یعنی زمینهای را هم که طبق موافقتنامه ۱۹۷۵ بدست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمینها بدست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرائط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد.

در واقع ما خود را به موافقتنامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتی آن را شرط قرار داده بودیم، اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر.

اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بر ادامه جنگ بگذاریم در این صورت:

الف - باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خود ما که موافق ادامه جنگ نیست، خوشایند نیست مگر این که ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را به مردم بدهیم. وگرنه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.

ب - برای موفقیت کامل یک انسجام تمام عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می‌بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آنها می‌شود و

ناکامی سبب می‌شود که آن را بگردن رئیس‌جمهوری بیندازند و کار او را یکسره کنند. و نمی‌دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می‌شود.

ج - بنابر این لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده‌دار امور شود.

د - حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس‌جمهوری و بی‌اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد و اگر این کار مهم از جانب امام بعنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمی‌شود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمائید تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس‌جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.

ه - مهمات اسلحه و تجهیزات بقدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.

امید به فضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرمائید.

ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۶۰/۲/۲۱ «۵۴۵»

و اما آقای خمینی

۶- آقای خمینی که در نامه خود می‌گوید، تصمیم به صلح برای من چون زهر کشنده است، اما آن را می‌پذیرم. آشکار می‌گرداند که خود ایشان از اصلی‌ترین عامل این شکست و خفت و خواری برای کشور و ملت ایران است. نامه آقای بنی‌صدر در مورد پذیرش صلح نیز مؤید آنست که آقای خمینی خود از اصلی‌ترین عامل شکست و طولانی شدن جنگ بوده است زیرا خبرگان نظامی تیمسار فلاحی، تیمسار ظهیرنژاد، سرهنگ فکوری و دیگر نظامیان با توجه به وضعیت و امکانات کشور، مرتب حقایق را گوشزد می‌کردند و آقای خمینی در سال ۶۰، آخرین پیشنهاد صلح عدم تعهدها را که خبرگان نظامی و فرمانده کل قوا با شرایطی که بهتر از آن نبود و خود آقای خمینی نیز آن را تأیید کرده بود، برای استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه نادیده گرفت و مجوز کودتا علیه ریاست جمهوری را صادر کرد.

البته آقای خمینی قبلاً به پیشنهاد کمتر از آن هم راضی بود اما فرمانده کل قوا و نظامیان کوشش داشتند برای این که در قرارداد صلح دست بالایی داشته باشند، با رشادت، علاوه بر این که نیروی متجاوز را زمین‌گیر کردند، آنها را از بخشی از اراضی اشغالی نیز بیرون راندند و چنان ضرب شستی به صدام نشان داده بودند که صدام حاضر به قبول چنین شرایطی شده بود و هیأت‌های صلح هم رشادت و خلاقیت آفرینی‌های نیروهای مسلح را خارق‌العاده توصیف کرده بودند.

نظامیان که از اسفند ۵۹ به بعد فهمیده بودند که این‌ها مانع صلح و خاتمه جنگ هستند، از آقای خمینی نیز نا امید شده بودند. سرهنگ فکوری بما می‌گفت تا آخوندها هستند نمی‌گذارند جنگ تمام بشود و تا کار را به شکست و خفت و خواری نرسانند، صلح نخواهند کرد.

۷- همانگونه که آقای خمینی متذکر شده است: «شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبرویی داشته باشیم خرج می‌کنم، خداوند ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم.» {۵۴۶}

آقای خمینی که مدعی است به خاطر رضای خدا و صیانت از دین او و حفظ جمهوری اسلامی قیام می‌کند، می‌جنگد و صلح می‌کند و اگر آبرویی داشته باشد در این راه خرج می‌کند، آیا در بیان خود صادق است؟

کسی که چنین ادعایی می‌کند، حتماً می‌داند که یکی از مهمترین ارزشهای دین و حفظ و صیانت از آن، وفای به عهد است آیا وی به یکی از وعده و قول و قراری که در پاریس به ملت ایران در برابر انظار جهانیان داد، عمل کرد؟ به ضررس قاطع می‌شود گفت که بعد از به قدرت رسیدن عکس تمام آن را انجام داد:

- چگونه کسی که مدعی رضایت خدا و صیانت از دین اوست، راه و روشهای نادرستی را به خورد ملت می‌دهد و می‌گوید: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرفی باقی بمانم.» {۵۴۷}

- چگونه کسی که آن ادعا را دارد می‌گوید: «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند.» {۵۴۸}

- کدام دین است که می‌گوید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله صل الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند» {۵۴۹}

کدام مسلک می‌گوید: «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلوگیری را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند، و البته این هم یک حرفه‌ای است برای این که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم.» {۵۵۰}

- کدام دین و صیانت از آن، تهمت به مسلمانان را جایز می‌شمرد و می‌گوید: «بنا که فخر می‌کنند به وجود او [یعنی مصدق] او هم مسلم نبود» {۵۵۱} و «هنگامی که آقایان جلال‌الدین فارسی و دکترعلی شریعتی از مشاهدات و اطلاعات خویش در مورد پرداخت وجوه شرعیه توسط مصدق سخن گفتند و صراحتاً حکم امام به نامسلمانان مصدق را نقد کردند» {۵۵۲} بجای این که بدرگاه خداوند استغفار کنند و اعلان کنند که من اشتباهی فهمیده بودم و گفتم که مصدق مسلمان نیست. ایشان، «در مقابل توصیه کردند که این بحث ادامه پیدا نکند» {۵۵۳}

- کدام آئین و شریعت است که وقتی ۸ نماینده مجلس شورای اسلامی که بنا به گفته خودش عصاره ملت هستند از وزیر امور خارجه می‌خواهند که بیاید، در مجلس و در مورد سفر مک فارلین توضیح بدهد، آنها را از هستی ساقط و خفه می‌کند و می‌گوید: «من هیچ توقعی نداشتم از بعضی این اشخاص، ولو بعضی‌شان در نظر من پوچند لکن بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ‌نشینان آن جا تندتر است.» {۵۵۴}

- توبه و استغفار را که باید بدرگاه خداوند کرد، کدام صیانت کننده از دین خدا می‌گوید: «من حالا هم توبه را قبول می‌کنم، اسلام قبول می‌کند، - من - حالا هم برون توی رادیو، برون توی تلویزیون، توبه کنند بگویند ما خطا کردیم، اشتباه کردیم...» {۵۵۵}

- کدام صیانت کننده از دین خدا در یک سخنرانی ابتدا می‌گوید «من باز کار ندارم به جبهه ملی، با اینکه بعضی افرادش شاید باشند که مسلمان باشند...» {۵۵۶} سپس می‌گوید: «اینها مرتدند، جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است.» {۵۵۷}

کدام کس به خاطر رضای خداوند، حکم قتل فله‌ای هزاران زندانی را صادر می‌کند و بدست سه جلاذ می‌دهد که آنها را مانند برگ خزان به

آیا آقای خمینی نمی‌داند که بعد از این که رأی حکمیت اعلان شد، نه تنها حضرت با آن موافقت نکرد و آن را نپذیرفت بلکه با آن به مخالفت برخاست و اعلان کرد که آماده جهاد با معاویه شوید. حال آقای خمینی می‌گوید: «حالا که حکم حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیت نصب کردند، حضرت امیر فرمودند که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل شویم، در صورتی که بر ضد او بود.» {۵۶۳} قطعاً می‌داند. اگر این اندازه نداند که بطور خودکار از شیعه علی بودن خارج و پیرو روش معاویه می‌شود.

در مورد حکمیت و برخورد حضرت علی بعد از اعلان رأی حکمان، تمام تواریخ شیعه و سنی متفق القولند که من خلاصه آن را از تاریخ «رُوحُ الذَّهَبِ و معاوَنُ الجَوْهَرِ» ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ذکر کردم.

اگر اندکی از راه عبرت به این لیست مختصر نگاه کنید، به این نتیجه خواهید رسید که دینی که آقای خمینی برای آن قیام کرده، جنگیده و صلح کرده، دین قدرت و ایجاد ملک و پادشاهی در لباس روحانیت و ولایت فقیه است و نه دین خدا که دین آزادی و رهایی بشریت از قدرتهای ستمگر و ظالم است.

کسانی که اطلاع مختصری از اسلام داشته باشند، می‌دانند که پیامبر عظیم الشان اسلام و امامان در پی چنین چیزهایی نبوده‌اند بلکه به خاطر زدودن این ضد ارزشها و استواری عدالت است که قیام کرده‌اند و نه کسب قدرت و پادشاهی. حسین سرور شهیدان در روز عاشورا در آخرین لحظات نبرد و در زیر باران تیر که فرود می‌آمد، قیام کرد و به نماز ایستاده. بیش از یکصد آیه از قرآن در مورد نماز است. حکومت را چه رسد که حکم به ترک نماز و روزه و حج دهد و تازه این مصلحت اسلام و حکومت را چه کسی تعیین می‌کند؟ آقای میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، خمینی؟ موقفیت اینها خیلی نازلتر از این است و اصولاً آنها را چه رسد که بتوانند بیش از حضرت رسول و حضرت امیر و حسین و سایر امامان برای نماز و روزه و سایر ارزشهای والای اسلامی تعیین تکلیف کنند و آیا چنین کسانی مصداق این آیات قرآن نیستند که: «قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ»^۲ و «وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»^۳ و «فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۴

آقای بنی‌صدر که به حساسیتهای آقای خمینی چندان توجهی نداشت و روش ندمالی خود را بکار می‌برد، با پشتوانه مردمی که داشت احساس می‌کرد که هر گاه اشاره کند میلیونها نفر به خیانت خواهند ریخت و ورق بر خواهد گشت، کوتاه نمی‌آمد و پی در پی بر حمله‌ها می‌افزود و مسائل یکی پس از دیگری، بدون در اختیار داشتن وسایل و امکانات تحقق آنها آفریده می‌شدند.

در ۳۰ اردیبهشت ۶۰، بحث رفراندوم را مطرح کرد و گفت: «برای حل اختلاف سالمترین راه بدون بحران این است که همه موافقت بکنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی، آنچه باید بشود، بشود.» {۵۶۴} قبل از آن هم آقای مهندس بازرگان در نامه‌ای اعلام کرده بود که کشور «به بن‌بست رسیده است» آقای خمینی که احساس خطر کرده بود، با وضعیتی که پیش آمده و مهندس بازرگان مطرح کرده که کشور به بن‌بست رسیده و ریاست جمهوری هم اعلان کرده برای خروج از بن‌بست بهترین راه مراجعه به آراء عمومی است، اگر دیر بجنبید، همه چیز از دستش در می‌رود، خود مستقیم وارد عمل شد.

۳- قرآن، سوره ذاریات، آیه ۱۰ (مرگ بر دروغ‌پرازان).

۴- قرآن، سوره جاثیه، آیه ۷ (وای بر هر دروغگوی گناهکاری).

۵- قرآن، سوره آل عمران، آیه ۶۱ (... لعنت خدا بر دروغگویان).

کدام خداپرستی قاضی‌اش حتی بدون تشکیل دادگاه صوری حکم قتل صادر می‌کند و وقتی در مقام بازخواست از او می‌پرسند که چرا اینهمه اعدام کردی، پاسخ می‌دهد آنچه کرده است بدستور امام بوده است و امام نیز لب از لب نگوید و مهر تأیید بر همه آنها زد.^۲

کدام مسلمان است که آقای بازرگان را نخست‌وزیر دولت امام زمان می‌کند و منتظری را قائم مقام رهبری و بعد می‌گوید: «والله قسم من با انتخاب شما مخالف بودم. والله قسم با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم والله قسم من به ریاست جمهوری بنی‌صدر رأی ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.» {۵۵۸}

حافظ و صیانت کننده کدام دین برای کوبیدن مسلمانانی که به اعمال بعضی از اشخاصی که تحت عنوان مکتب و مکتبی و با چماقداران به اجتماعات حمله می‌کنند و به جرم و جنایت می‌پردازند، می‌گوید: «تا گفته می‌شود مکتبی، آقایان مسخره می‌کنند. مکتبی یعنی اسلامی، آن که مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه‌اش داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.» {۵۵۹}

کدام دین‌داری است که برای صورت قانونی بخشیدن به حکمیت هیئت سه نفره که برخلاف مسئولیت خویش عمل کردند، همچنانکه ابوموسی اشعری نسبت به حضرت امیر عمل کرد، از امیر مؤمنان مایه می‌گذارد و می‌گوید: «حضرت امیر در عین حالی که در فشار ابوموسی را تعیین کرد. نمی‌خواست تعیین کند، ایشان می‌خواست یک کس دیگر را تعیین کند، لکن فشار آوردند دوستان خودش، همان دوستانی که باید حضرت امیر از آنها فریاد کند، فشار آوردند که نه، ابوموسی برای این کار خوب است، حضرت ابوموسی را تعیین کرد، بعد که ابوموسی آن حکمیت را کرد، همین دوست‌ها می‌خواستند نقض کنند، حضرت امیر مقاومت کرد و گفت حالا که حکم حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیت نصب کردند، حضرت امیر فرمود: که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل بشویم، در صورتی که بر ضد او بود.» {۵۶۰}

آیا آقای خمینی نمی‌داند هنگامی که خوارج در مقابل حضرت ایستادند و گفتند چرا حکمیت را پذیرفتند و حکمیت از آن خداست. حضرت از جمله به آنها فرمود: «با حکمان شرط نهادیم که آنچه قرآن زنده می‌دارد زنده بدارند و آنچه را قرآن ناچیز می‌کند. ناچیز بدارند و ما نمی‌توانیم با حکمیتی که قرآن حکم می‌کند مخالفت کنیم، اگر جز این کنند از حکمشان بیزاریم.» {۵۶۱} بعد از این که رأی حکمین اعلان شد، حضرت علی با آن مخالفت کرد و گفت: «این دو خطاکار که بعنوان حکم برگزیدید حکم خدا را رها کردند و بی‌دلیل و به ناحق و مطابق دلخواه خود حکم کردند و حکم خدا را رعایت نکردند و بخلاف قرآن رأی دادند و خدا و پیامبر و مؤمنان پارسا از آنها بیزارند برای جهاد آماده شوید و مهبای حرکت باشید و به اردوگاههای خودتان بروید.» {۵۶۲}

۱- در مورد این اعدامهای فله‌ای، نگاه کنید به خاطرات آیت‌الله منتظری، ص ۳۰۶ - ۳۰۱. این مکاتبات بسیار گیج‌کننده است. در اینجا فقط فرمان آقای خمینی آورده می‌شود. «بسمه تعالی، در موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق است حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.

روح‌الله الخميني» ص ۳۰۲.

۲- خاطرات خلغالی، جلد دوم، ایام انزوا، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۱۹۹ - ۱۹۸. چندین بار با وی در مورد اعدامها و مصدوره‌ها، مصاحبه بعمل آمده است و ایشان در تمام آن‌ها پاسخ داده است، که هر چه کرده‌ام به امر امام بوده است.

پرده سوم

خمینی مستقیم وارد عمل شد

در ششم خرداد ۶۰ نمایندگان مجلس شورای اسلامی در حسینیه جماران به دیدار آقای خمینی رفتند. در این دیدار، آقای خمینی بدون این که نامی از بنی صدر ببرد، مستقیم رئیس جمهور و مهندس بازرگان را مورد حمله قرار داد و برای نشان دادن این که اگر بنی صدر کوتاه نیاید و تابع نگردد تا آخر خواهد رفت ضربه را بوی وارد آورد و در بخشی از سخنرانی خود گفت: «مجلس بالاترین مقامی است در این مملکت، مجلس اگر رأی داد و شورای نگهبان هم رأی را پذیرفت، هیچکس حق ندارد یک کلمه راجع به این بگوید. من نمی گویم رأی خودش را نگوید، بگوید، رأی خودش را بگوید، اما اگر بخواهد فساد کند به مردم بگوید که این شورای نگهبان کذا و این مجلس کذا، این فساد است و مفسد است، یک همچو آدمی تحت تعقیب، مفسد فی الارض باید قرار بگیرد. باید سر تسلیم به مجلس یعنی سر تسلیم به اسلام، وقتی مخالف اسلام نیست. سر تسلیم به اسلام فرود آورد. نباید اذهان مردم را نسبت به مجلس مشوش کنند. این یک مسئله اساسی است به مجرد این که مطلبی خلاف رأی یک نفر است نباید بگوید شورای نگهبان درست نیست. این خودش را اصلاح کند. نباید بگوید شورای نگهبان درست نیست این خودش درست نیست باید خود را اصلاح کند.

تا گفته می شود مکتبی آقایان مسخره می کنند، مکتبی یعنی اسلامی آنکه مکتبی را مسخره می کند اگر متعمد باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است مالش هم باید به ورثه اش داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.

هی ننشینید این از این طرف می خواهد از آن طرف او را از بین ببرد و مسئله را به بن بست برسانند و مملکت را به بن بست. شما به بن بست رسیدید اشتباه می کنید مملکت اسلام که به بن بست نمی رسد.

من اول سال به آقایان عرض کردم که این سال خوب است که سال اجرای قانون باشد باید حدود معلوم بشود. آقای رئیس جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می کنم اگر همه مردم موافق باشند من مخالفت می کنم. آقای نخست وزیر حدودش چقدر است، از آن حدود نباید خارج بشود یک قدم کنار برود با او هم مخالفت می کنم. مجلس حدودش چقدر است روی حدود خودش عمل کند. شورای نگهبان حدودش چقدر است، قوه قضائیه حدودش چیست، قوه اجرائی قانون معین شده است. نمی شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم غلط می کنی قانون را قبول نداری، قانون ترا قبول ندارد.

بعد از این که یک چیزی قانونی شد دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک نکند مفسد فی الارض و باید با او دادگاه عمل مفسد فی الارض بکند.

این مردم بیچاره همه چیز را قبول دارند این من و شما هستیم که هر جا برخلاف مصلحت ما باشد اساس را می گوئیم قبول نداریم هر کس برخلاف من است این اصلاً مسلمان هم نیست و هر که با وفق من است اگر شمر هم باشد، این ابوذر است.

آن چیزی را که مجلس به آن رأی می دهد و شورای نگهبان آن را موافق قانون شرع می داند باید بپذیرند. اینها را اگر می خواهید که از صحنه بیرون نمانند بپذیرید قانون را نگوئید قانون و خودتان خلاف قانون بکنید.» {۵۶۵}

بعد از ختم این جلسه هادی غفاری و ناطق نوری و سایر سران چماقدار رقصیدند و گفتند که آقا کار را تمام کرد و تکلیف را یکسره و روشن کرد. در حقیقت هم همین طور بود.

آقای امیرحسینی که در همان روز، پیامی را از طرف آقای بنی صدر برای آقای خمینی برده بود، جریان سخنرانی آقای خمینی را چنین برایم گزارش کرد:

وقتی رسیدیم به جماران و دفتر آقا، اتفاقاً وکلاء مجلس در حسینیه بودند. آمده بودند که آقا را ببینند و آقای برای آنها سخنرانی و راهنمایی کند. من در دفتر تنها بودم که سر و کله احمد آقا پیدا شد و گفت چرا تو تنها اینجا هستی، تو هم برو توی حسینیه. گفتم نه! امروز وکلای مجلس جمع هستند و من که وکیل نیستم. احمد گفت مگر من وکیل هستم. مگر این آقای رسولی و دیگران وکیل هستند که می روند آنجا. بیا برویم. ما رفتیم به حسینیه پیش خودم حساب کردم که کجا بنشینم، نگاه کردم. جایی که احمدین (منظور احمد غضنفرپور و احمد سلامتیان. ن) و معین فر نشسته بودند، رتم و پیش آنها نشستم. آقای مهندس بازرگان هم در وسط نشسته بود و با دستش دور پایش را گرفته بود و تمام وکلا هم بودند. گروهی از تلویزیون هم فیلمبرداری می کردند. وقتی آقا شروع به سخنرانی کرد. بعد از اینکه مطالبی را گفت نگاه دستش را به طرف آقای مهندس بازرگان چرخاند. بطوری که همه متوجه شدند و گفت اسلام که بن بست ندارد، تو به بن بست رسیده ای در این لحظه احمد سلامتیان خنده ای کرد و به مهندس معین فر گفت بخورید. بعد از یکی دو لحظه دیگر، دستش را چرخاند و درست با اشاره به آقای سلامتیان و غضنفرپور گفت من به این آقا گفتم گرگها دورت را گرفته اند و خرابت می کنند، می خواهید بگویم تکلیف کسی که مکتبی را مسخره می کند چیست؟ و دقیقاً احمدین را هدف قرار داده بود و گفت کسی که مکتبی را مسخره می کند زنش بر او حرام است. بعد از آن آقای مهندس معین فر رو کرد به احمد و گفت حالا نوش جان تحویل بگیرد.

بعد از ختم سخنرانی هادی غفاری، خلخالی و ناطق نوری رقصیدند و گفتند کار تمام شد و آقا کار را یکسره کرد. بعد از آن آقای لاهوتی آمد و گفت، کار تمام است و اینها هر کدام از شماها را که بگیرند می کشند. من کاری نمی توانم بکنم فقط یک مقدار هفت تیر دارم، اینها را بگیرد که حداقل اگر شما را دستگیر کردند، چند نفر از اینها را بکشید. فتوای آن هم مال من آخوند.

بعد از آن الحق و الانصاف آقای محمد منتظری آمد و گفت کار تمام است بیائید من یک مقدار پاسپورت کشورهای مختلف بدهم تا اگر لازم شد از آنها استفاده کنید و فرار کنید. من گفتم برو نامرد تو خودت می گفتی بهشتی راسپوتین است و بعد رفتی و با وی مصالحه کردی و چه و چه کردی. گفت من چاره ای نداشتم. آیا من بهتر بودم یا رضا رضایی که آقای بنی صدر او را فرمانده سپاه کرد. اگر او مرا فرمانده سپاه کرده بود، سپاه را قبضه می کردم و نمی گذاشتم که در دست اینها باشد. من دیدم باید بروم به جایی تکیه کنم و چاره ای نبود. آیا من بهتر بودم یا آن کسی که برای رفتن خودش به دفتر کارش بنا بود ده نفر او را ببرند (منظور ابوشریف است). اگر او مرا فرمانده سپاه کرده بود حالا نه حال من اینطور بود و نه حال شما. من قبضه می کردم و اجازه نمی دادم که احدی این کارها را بکند من مایل نیستم که گروه شما گرفتار شود، چون که شماها بچه های خوبی هستید و حالا فردا بیا در دفتر در خیابان تخت طاوس تا من این کارها را به شما یاد بدهم. تو که می دانی من استاد جعل اسناد و مدارک هستم. {۵۶۶}

آشکار شدن حقیقت انتخاب مکتبی و عصیانیت آقای خمینی

شاید برای بسیاری این سؤال بوجود آمده باشد که چرا آقای خمینی

در سخنرانی ۶ خرداد خود، تا این حد عصبانی شده بود که از فرط عصبانیت حکم آشکار ضد دینی خود را برای انتخاب قدرت و حفظ و نگهداری آن، صادر کرد و گفت: «تا گفته می‌شود مکتبی آقایان مسخره می‌کنند، مکتبی یعنی اسلامی آن که مکتبی را مسخره می‌کند اگر متعده باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است مالش باید به ورثه‌اش داده شود، خودش هم باید مقتول باشد.» و بعد از این سخنرانی آقای خمینی چه دقیق و بحق مرحوم مهندس بازرگان در نامه‌اش متذکر شد و قریب به این مضمون گفت، ممکن است از این ببعده، تنها مایملک، همسر حلالمان را چند ژ-۳ بدست، در رختخواب از چنگمان بدر آورند.

از جمله عصبانیت آقای خمینی بعلت سرمقاله‌ای بود که در روزنامه انقلاب اسلامی، در ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «انتخاب مکتبی»، درج گردیده بود. و این مطلب او را بیش از پیش خشمگین ساخته بود.

برای چرائی درج آن سرمقاله باید که چند روزی به عقب برگردم و بطور مختصر و فشرده بلوائی را که با دستیاری معاون اداری مالی وزارت خارجه آقای حسین صادقی، تحت عنوان سرقت اسناد وزارت خارجه ساخته بودند، توضیح دهم:

در روز ۲۷ اردیبهشت ۶۰، آقای مرتضی فضلی‌نژاد نماینده دفتر ریاست جمهوری با معرفی نامه کتبی و اجازه مقامات مسئول مملکتی که مأمور رسیدگی و مطالعه پرونده پاکسازی شده‌ها، در وزارت خارجه و سایر وزارخانه‌ها بوده، به وزارت خارجه می‌رود و در آنجا با توطئه‌ای که تدارک دیده شده بود، ایشان به اتفاق آقای اسماعیل ناطقی که مدیرکل کنسولی وزارت خارجه و هم رئیس اداره پاکسازی آن وزارت خانه بوده است، آن‌ها را تحت نام سرقت اسناد طبقه‌بندی شده وزارت خارجه ایران دستگیر و بازداشت می‌کنند و برای اولین بار صبح روز سه‌شنبه، ۲۹ اردیبهشت ۶۰، روزنامه جمهوری اسلامی، اطلاعیه وزارت خارجه را پیرامون این مسئله درج کرده که گوشه‌ای از آن به قرار زیر است:

«صبح روز یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه جاری فردی بنام مرتضی فضلی‌نژاد بانفاق شخص دیگری با عنوان مأمور رسیدگی به پرونده‌های افراد پاکسازی شده فتوکپی تعداد زیادی از اسناد طبقه‌بندی شده و سری را با تبنای یکی از کارمندان از قسمت کنسولی وزارت خارجه برداشته و به خارج حمل می‌کردند. جریان بلافاصله باطلاع مقامات انتظامی رسیده و به دستگیری نامبرده منجر شد...»

پس از انتشار خبر دستگیری آقای فضلی‌نژاد و ناطقی، دفتر ریاست جمهوری طی اطلاعیه‌ای شدت مسئله را تکذیب کرد و اعلام نمود که این عمل توطئه دیگری است که علیه ریاست جمهوری ترتیب داده شده است. بعد از این که معلوم گردید، توطئه و دستگیری با دستیاری آقای حسین صادقی معاون اداری مالی وزارت خارجه و با حکم دادستانی انقلاب تهران آقای لاجوردی دستگیر شده‌اند. چند نفری دست بکار شدند تا از پیشینه آقای صادقی و انگیزه این عمل اطلاعاتی بدست آورند و خوشبختانه توانستند در فاصله چند روزی از سابقه و گذشته آقای صادقی تهرانی معاون اداری مالی وزارت خارجه تحقیقاتی بعمل آورند، نتیجه تحقیقات بعمل آمده در سرمقاله انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «داستان سرقت» اسناد وزارت خارجه ساخته کیست؟ انتخاب «مکتبی» انتشار پیدا کرد که خلاصه آن به شرح زیر است:

۱- حسین صادقی، دارای لیسانس خدمات اجتماعی است، در سال ۱۳۵۰ بعنوان مددکاری اجتماعی در اداره کل بنادر و جزایر خلیج فارس آغاز بکار کرده است.

۲- نامبرده در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱، یک ماه قبل از پیروزی انقلاب، زمانی که همه مشغول مبارزه و اعتصاب بودند، به استخدام قطعی دانشگاه

بعنوان فهرست نویس کتابخانه مرکزی دانشگاه در آمده، نام پدر او امیر و اسم دقیق او عین‌الله صادقی نیارکی، شماره شناسنامه ۴۴۰، صادره از تهران و شماره استخدامی وی ۱۳۳۶۲۲۲۵-۵ می‌باشد. (سند شماره ۲۷، از روزنامه انقلاب اسلامی ص ۸)

۳- این شخص بلافاصله پس از انقلاب در دانشگاه با تشکیل انجمن اسلامی، درصدد کسب قدرت و مقام برآمده و با وجودی که یک کارشناس ساده فهرست نویسی بوده وسیله مدیریت موقت دانشگاه به سمت سرپرستی امور عمومی دانشگاه منصوب می‌شود. (سند شماره ۲۸)

۴- آقای صادقی به سمت سرپرستی امور عمومی دانشگاه تهران موافق روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۵۹/۲/۲۸، اعلان جرمی علیه مدیران مستعفی دانشگاه داده که در آن، آن‌ها را به انواع جرائم مالی و سوءاستفاده متهم کرده است.

۵- ایشان در سمت و فعالیت‌های جدید خود، یکی از کارمندان خویش را بنام نظر علی صالحی در تاریخ ۵۹/۱/۱۱، بعلت خدمات شایسته وی، در یک ساله اخیر انقلاب، مورد تشویق و تقدیر کتبی قرار میدهد. (سند شماره ۲۹)

۶- اما نظر به این که آقای صالحی آنطور که آقای صادقی خواسته، به زیر فرمان نرفته و با ایشان کشمکش پیدا کرده است و لذا در تاریخ ۵۹/۳/۱۹ آقای صالحی به مدیریت دانشگاه نوشته و توضیح داده است که آقای صادقی در دانشگاه کارش سم‌پاشی و نفاق افکنی بین کارمندان است و با نامه خود بعضی از اعمال او را رو می‌کند.

۷- آقای صادقی در تاریخ ۵۹/۳/۱۸ و به امضای انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه بدون این که صلاحیت قانونی داشته باشد، ۸ نفر از کارکنان دانشگاه را تصفیه و حکم اخراجی آنان را صادر می‌کند که از جمله آنان همین آقای نظر علی صالحی است که در تاریخ ۵۹/۱/۱۱ از ایشان تقدیرنامه کتبی گرفته است. اطلاعیه تصفیه این ۸ نفر در روزنامه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان در تاریخ ۵۹/۳/۱۸، انتشار پیدا می‌کند. (سند شماره ۳۰)

۸- ۵ نفر از کارکنان اخراجی که از جانب آقای صادقی مفسد شناخته شده بودند، از پای ننشسته و به دادگستری شکایت کردند و سرانجام در تاریخ ۶۰/۲/۱۲، بموجب حکم شماره پرونده ۱۰۶۸/۵۹-۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱، شماره دادنامه ۱۷۷ الی ۱۸۲، شعبه ۴۶ دادگاه عموم تهران و به استناد بند ب از ماده ۲۶۹ قانون مجازات عمومی، آقای صادقی به ۶۱ روز حبس جنحه و پرداخت ۲۰۰٫۰۰۰ ریال به هر یک از شاکیان مذکور و ۱۶۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی محکوم می‌گردد.

۹- نظر به این که آقای صادقی، پس از حادثه چماقداری ۱۴ اسفند دانشگاه تهران، علیه ریاست جمهوری فعالیت داشته و از جمله گرداننده تحصن مشهور کتابخانه دانشگاه بوده است. وی به پاس خدماتش، در همان تاریخی که حکم محکومیتش از طرف دادگستری صادر می‌شود، در همان تاریخ ۶۰/۲/۱۲، از دانشگاه تهران، حکم انتقال گرفته است و البته در حکم انتقال و بنابه ضرورت، اسم کوچکش عوض شده، منتها با همان نام پدر، با همان شناسنامه و با همان شماره استخدامی و در این دگردیسی و تغییر هویت از «عین‌الله» به «حسین» مبدل می‌شود و از جانب آقای رجائی نخست‌وزیر مکتبی به سمت معاون اداری مالی وزارت خارجه منصوب می‌شود. (سند شماره ۳۱)

۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۶۰/۲/۲۹، تبریکی برای ایشان به چاپ رسانده و می‌نویسد: «ضمن تشکر از برادر مبارز و مکتبی آقای رجائی نخست‌وزیر جمهوری اسلامی که معتقد و مؤمن و انقلابی را شناسائی و انتخاب می‌نمایند، موفقیت روز افزونتان را در راه تداوم و پیشبرد اهداف انقلاب ایران از خداوند متعال خواستاریم.» سند شماره

علیرغم این‌که در این سخنرانی آقای خمینی، مستقیم آقای بنی‌صدر را مورد حمله قرار داده بود آقای بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای اشراقی در ۱۳ خرداد، گفت:

«یک هفته نیست که آقای خمینی گفته‌اند هر کس قانون اجراء نکند، مفسد فی‌الارض است» {۵۶۷} و با وجودی که هدف اصلی سخنرانی حمله به رئیس‌جمهور و چراغ سبز به دیگران برای مهار کردن و یا ساقط کردن وی بود، اما آقای بنی‌صدر نمی‌خواست آن را بخود بیاوراند.

نمی‌دانم، با وجودی که جای هیچ شک و شبهه‌ای نبود، که در این دوران طرح مطیع ساختن و یا حذف ریاست جمهوری را آقای خمینی خود بعهدہ دارد و آن را هدایت می‌کند، اما هنوز آقای بنی‌صدر تا حدودی به وی اعتماد داشت و حرفه‌ایی را که در موارد مختلف به وی می‌زد، باور می‌کرد. حتی تا روزهای آخر متوجه مسأله نبود و یا اینکه متوجه بود و صلاح نمی‌دانست که این راز را حداقل برای دوستان و همکارانش فاش کند و یا شاید هنوز فکر می‌کرد که با روش نمدمالی آنها را مات خواهد کرد.

گویا هفته آخر اردیبهشت سال ۶۰ بود، که شبی دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر، در منزل با ایشان دیداری داشتیم. وی قبلاً به جماران رفته و با آقای خمینی دیدار کرده و برگشته بود. کمی گرفته به نظر می‌رسید. بعد از کمی احوالپرسی و خوش و بش، آقای بنی‌صدر برای اولین بار گفت: «از امشب فهمیدم که هر چه هست زیر سر خودش (یعنی آقای خمینی) است.» این‌که چگونه فهمیده و چه گفتگویی با آقای خمینی داشته چیزی عنوان نکردند. با وجود این به دلایل عاطفی و سیاسی بریدن از آقای خمینی برایشان مشکل بود.

مسأله جنگ و بودن دشمن هنوز در بخشهایی از مام وطن و شکل‌گیری مجدد استبداد و از دست رفتن همه چیز، مسائل بسیار بغرنجی را بوجود آورده بود. هنوز همه چیز را از طرف مقابل می‌دید (بهشتی) و نه از آقای خمینی و اینکه سر نخ دست خود آقااست. هنوز کوشش می‌کرد، آقای خمینی، خمینی پاریس بشود. وقتی مسأله عاطفه و عشق و علاقه به میان می‌آید، تصمیم‌گیری بسیار مشکل می‌شود و انسان با وجودی که بسیاری از مسائل را می‌بیند، سعی می‌کند به خود بیاوراند که مطلب شاید جوری دیگر است و یا حل می‌گردد.

آقای بنی‌صدر در تاریخ ۶۰/۲/۲۷، در رابطه با حل مسأله گروگانها، در نامه‌ای به هاشمی رفسنجانی نوشت: «جناب آقای هاشمی امضاءکنندگان بیانیه الجزایر برای سرپوش گذاردن به تخلفات خانمان برانداز خود می‌کوشند دیگران و حتی اینجانب و مجلس و امام را نیز مطلع در جریان اقدامات خود جلوه دهند، حال آن‌که به سوالی که همین دیروز از امام کردم بر آنچه اطمینان داشتم یقین بیشتر پیدا کردم که نه امام، نه اینجانب و نه مردم و به احتمال بسیار قوی نه مجلس در جریان اقدامات این آقایان، اسنادی را که امضاء کرده‌اند و خساراتی که از امضاء آنان متوجه ملت ایران شده نبوده‌اند و نیستند.» {۵۶۸}

و یا در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی در ۲۹ اردیبهشت ۶۰ در همین رابطه متذکر شدند:

«چند نوبت پرسیدم (یعنی از آقای خمینی. ن) که چه جور شد که مسأله گروگانها به این صورت انجام شد؟ گفتند که ما مورد به مورد با امام صحبت کردیم و ایشان موافقت کردند و گفتند بکنید. همین دو روز پیش من از ایشان (امام) پرسیدم که این کار را مورد به مورد به شما گفتند، امام گفتند: خیر. خوب اگر اینها آشکارا در جامعه بیان شده بود، احتمالاً به این صورت حل نمی‌شد.» {۵۶۹}

آقای بنی‌صدر در تاریخ ۶۰/۳/۱۶، با آقای خمینی دیدار کرد و سپس

۱۱- و بدین ترتیب آقای عین‌الله صادقی نیارکی که هم اکنون حسین صادقی نیارکی شده است، در وزارت خارجه مکتبی، بخدمات «مکتبی» جدید مشغول شده‌اند و از جمله اعمال «مکتبی» ایشان کارگرانی اصلی جنجال سرقت اسناد وزارت خارجه علیه ریاست جمهوری است که بدین ترتیب موجبات صعود به قله‌های بالاتری را نزد سران جمهوری اسلامی فراهم آورده است.

و بدین علت مقاله تحقیقی، همراه با اسناد و مدارک که تمامی آن در اختیار آرشیو روزنامه قرار گرفته بود، تحت عنوان «انتخاب مکتبی» انتشار پیدا کرد، تا نشان داده شود، این آقای مکتبی مورد عنایت نخست‌وزیر و سایر سردمداران جمهوری اسلامی از چه قماش بوده است و چرا و به چه منظور توطئه سرقت اسناد را در وزارت خارجه تدارک و سرپرستی کرده است و تازه این مورد، نمونه‌ای از هزاران مورد شبیه به آن و صد بدتر از آن است.

رو شدن چهره این‌گونه «مکتبی» هاست که از جمله آقای خمینی را بر آشفت و در سخنرانی ۶ خرداد خود، نمایندگان مجلس تحت امر، سردمداران و فرماندهان چنین افراد «مکتبی» را به خدمت هر چه بیشتر فراخواند و با چراغ سبز دادن، به آنان فهماند که نگران نباشند و بدانند که آقای خمینی انتخاب خود را کرده است و تا آخر خط خواهد رفت. حتی برای حفظ و استقرار قدرت آماده است که از گفته‌های قبل خود بگذرد و بگوید «اگر ۳۵ میلیون بگویند آری من می‌گویم نه» و از تهمت نامسلمان زدن، به مرحوم دکتر محمد مصدق و مرتد خواندن جبهه ملی و دیگران نیز باکی به خود راه نمی‌دهد.

نظر به اینکه، تیر توطئه ای که تحت نام سرقت اسناد در وزارت خارجه ترتیب داده شده بود، به آقای ناطقی اصابت کرد، ذکر مختصری از پیشینه ایشان به شرح زیر است:

اینجانب محمد جعفری، یکی دو روز پس از ورود به آلمان در تاریخ بیستم آگوست ۱۹۶۹ با آقای ناطقی آشنا شدم. وی یکی از اعضای اولیه و فعال اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا بود و من هم با معرفی او به عضویت انجمن اسلامی در آادم. حدود هفت هشت ماهی بعد که برای اولین بار با آقای ناطقی در چهارمین کنگره اتحادیه شرکت کردم، در آنجا با آقای دکتر بهشتی آشنا شدم. تمام کسانی که عضو اتحادیه بوده و یا بنوعی با اتحادیه سروکار داشتند او را به نیکی می‌شناختند. پس از پایان تحصیلات در سالهای ۵۲-۵۳، به ایران مراجعت کرد. در ایران بعد از مدتی وسیله ساواک دستگیر و بجرم سیاسی-عقیدتی، راهی زندان شد و چند سالی را در زندان گذرانید. آقای ناطقی عضو نهضت آزادی بود و آقای دکتر بهشتی نیز، هم در اروپا و هم در ایران او را خوب می‌شناخت، به همین علت مایل بود که آقای ناطقی به حزب جمهوری اسلامی به پیوندد که ایشان از رفتن به حزب خودداری ورزید. وی پس از پیروزی انقلاب با آقای صادق قطب زاده، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، و وزارت امور خارجه به فعالیت پرداخت. در وزارت امور خارجه آقای ناطقی، مدیر کل امور کنسولی و همزمان رئیس اداره پاکسازی آن وزارتخانه بود. و زمانیکه با توطئه سرقت اسناد بازداشت گردید، هر دو سمت ذکر شده را دارا بود و گویا بنا بود همانگونه که این مبارز رژیم شاه، که در آن رژیم به جرم عقیده سیاسی از زندان بی نصیب نمانده بود، در رژیم جمهوری اسلامی نیز او را بی بهره نگذارند و بدین علت رژیم اسلامی نیز با طرح و اجرای توطئه سرقت اسناد به کارگردانی آقای عین الله صادقی نیارکی که با دگردیسی به حسین صادقی نیارکی تبدیل گردیده بود، بازداشت گردید و ۳-۴ سالی را نیز در زندان جمهوری اسلامی گذرانید. بدنباله مطلب باز می‌گردم.

یکشنبه ۶۰/۳/۱۷ عازم همدان گردید. وی می‌نویسد: «یک روز پیش از رفتن به همدان نزد او رفتم. با خوشروئی مرا پذیرفت. گفتم به جبهه غرب می‌روم و پس از بازدید از آنجا برای اجرای سه طرح نظامی به خوزستان خواهم رفت. کامل کردن پیروزی در جبهه‌الله اکبر و پاک کردن سه راهی آبادان و طرح دزفول گفت: انشالله پیروز باشید.

هیچ نشانه‌ای از قصدی که در روزهای بعد به اجرا گذاشت بروز نداد. قیافه خندان بود و هیچ نمی‌گفت که او قصد نابود کردن مرا دارد. از اطاق که بیرون می‌آمدم، فرزندش مرا همراهی کرد. در ایوان باو گفتم به پدردت حقیقت را بگو باو و مردم و دین خیانت است اگر حقیقت را به او نگویی. باو گفتم مردم ناراضی هستند و به این جهت به اجتماع ۱۵ خرداد نیامدند. گفت بله نیامده بودند. حالا شما بیا و با اینها همکاری کن! گفتم فایده ندارد هر چه توانستم تلاش کردم آنها به راه آزادی و استقلال بیایند اما مثل این که نمی‌توانند از استبداد و سلطه آمریکا دل بکنند. از این حرف او نیز به این فکر نیفتادم که صحنه واپسین را در همین روزها شروع می‌کنند.» {۵۷۰}

علیرغم این که آقای خمینی به زعم من مستقیم علیه بنی‌صدر وارد عمل شده بود، ریاست جمهوری به هر شهری که سفر می‌کرد آن شهر از استقبال از وی یکپارچه از جا کنده می‌شد و فریاد بنی‌صدر، بنی‌صدر حمایت می‌کنیم بنی‌صدر، بنی‌صدر مقاومت به آسمان بلند می‌شد. وی که در ۹ خرداد به شیراز سفر کرد، شیراز یکپارچه رئیس‌جمهور را در آغوش گرفت. {۵۷۱}

رئیس‌جمهور در ۱۰ خرداد در مصاحبه خود خطاب به ملت ایران گفت: «جنگ که تمام شد برمی‌گردد و همه مسائل را رسیدگی می‌کنم.» و در رابطه با شایعه استعفا گفت: «درخت را اره می‌کنند، خود نمی‌افتد.» {۵۷۲}

ریاست جمهوری که همچنان و تنها از طریق روزنامه انقلاب اسلامی و حمایت روزنامه میزان، صدای خود را به گوش ملت می‌رساند و آنها را به استقامت و ماندن در صحنه دعوت می‌کرد، گفت: «من بعنوان رئیس‌جمهور منتخب شما، هیچ استقامتی غیر از استقامت شما ندارم.» {۵۷۳}

در تاریخ ۶ خرداد ۶۰ شورای عالی قضایی به نامه سرگشاده رئیس‌جمهور پاسخ داد و در آن از جمله گفت: «متأسفانه برخلاف خواست و انتظار ما، گذشته شما و برخوردتان با مسائل هیئت دولت، مجلس شورای ملی، لوابح مصوبه و اشخاصی که برای وزرات پیشنهاد می‌شوند، مانند عملکرد روز ۱۴ اسفند و جریان اخیر وزارت خارجه این فکر را تقویت کرده است که شما تعهدی در مقابل قانون اساسی ندارید.» {۵۷۴}

و آقای بنی‌صدر، در تاریخ پنجشنبه ۷ خرداد ۶۰، پاسخ شورای عالی قضایی را با یک جمله تاریخی که برای همیشه در دل تاریخ بجا خواهد ماند، داد و گفت:

«آقای بهشتی! وقتی مدعی قاضی است و این‌گونه پرونده‌سازی‌های مفتضح را می‌کند دادرسی خداست.» {۵۷۵}

رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۳ خرداد ۶۰، در نامه ای به حجت‌الاسلام اشراقی نوشت: «بنابر قانون، قاضی نمی‌تواند عضو حزب باشد، رئیس دیوانعالی کشور عضو و دبیر کل حزب جمهوری است.» {۵۷۶}

آقای بهشتی در پاسخ به نامه ریاست جمهوری در مصاحبه رادیو تلویزیونی در این رابطه که قاضی نمی‌تواند عضو حزب باشد گفت: «آقا اینها مال فرهنگ فرانسه و غرب است، بگذارید کنار، اینجا جمهوری اسلامی است، اینجا معیار ایمان است، فضیلت و تقوی است، اینجا باید انسانها بر خودشان مسلط باشند... این معیارهای غربی را به فرهنگ اسلامی ما نکشانند و نخواهند در اینجا ما الگوی دیگری باشیم از

الگوهای جامعه‌های غربی که آقایان آنجا بزرگ شده‌اند.» {۵۷۷}

آقای احمد سلامتیان که برای سخنرانی افتتاحیه دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور و به مناسبت ۲۷ رجب برابر ۱۱ خرداد ۶۰، سالروز بعثت رسول اکرم (ص) به همدان سفر کرده بود. چماقداران به دفتر حمله کرده و بقصد کشت وی را مورد ضرب و شتم قرار دادند و با اصرار بوی می‌گفته‌اند بگو «درود بر بهشتی» بگو «مرگ بر بنی‌صدر» بگو «درود بر رجائی» و وی را که با ضربات مختلف خونین و مالین شده بود، از دست آنها فرار کرده و به منزلی پناه برده بود و سپس با همان لباسهای پاره و خونین به مجلس شورای اسلامی آمده و در آنجا گفت: «به خدا قسم ذره ذره وجود من خواهد گفت مرگ بر استبداد.» {۵۷۸}

از مدتها قبل از این واقعه، شروع کرده بودند تا جائی که امکان دارد اطرافیان نزدیک و دور ریاست جمهوری و طرفداران وی را در دفتر ریاست جمهوری، دفاتر هماهنگی و روزنامه انقلاب اسلامی با بگیر و ببند و چماق حذف کنند و از بین ببرند. دو روز قبل از آن نیز آقای مسعودی مشاور حقوقی ریاست جمهوری توسط مأمورین دادسرای انقلاب بازداشت شده بود.

سخنگوی هیأت سه نفره حل اختلاف در تاریخ یکشنبه ۱۰ خرداد «سخنرانیها و مصاحبه‌های مطبوعاتی رئیس‌جمهور را تخلف از بیانیه ۱۰ ماده‌ای امام و قانون اساسی توصیف کرد.» و هیئت سه نفره که خود مدعی شده بود در ۱۲ خرداد، اعلام کرد:

«مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) در اختیار هر کسی نیست آیا واقعاً چه کسی ایشان (رئیس‌جمهور) را تهدید به محاکمه کرده؟» {۵۷۹}

دنیای عجیبی است دزد هم داد می‌زند، دزد را بگیر.

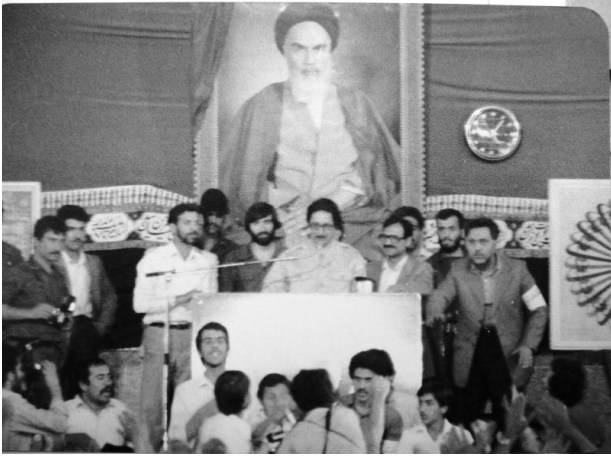
قبل از اینکه به جریان ۱۵ خرداد و پرده چهارم کودتا یعنی بستن روزنامه انقلاب اسلامی بپردازم، این نکته قابل ذکر است که هر چه ما کوشش می‌کردیم که خود را جمع و جور کرده و در جامعه و بعضی نقاط کشور به ایجاد رابطه و سازماندهی بپردازیم، حوادث به حدی سریع و روزانه اتفاق می‌افتاد که تلاشهای ما را بی‌نتیجه می‌ساخت.

با این وجود، نظر به این که قرار بود در اواخر خرداد ماه و یا اوایل تیر برای ۱۹ حوزه انتخابیه، انتخابات میان دوره‌ای مجلس شورای اسلامی برگزار گردد، جمع ما تصمیم گرفت که نامزدهایی برای این حوزه‌ها معرفی کند که از جمله دو نماینده برای حوزه تهران بود و قرار شد آقای مبلغی اسلامی و اینجانب به فعالیت بپردازیم و در کبوتر آهنگ آقای رضا بنی‌صدر و در تربت جام آقای دکتر دوستکام خود را کاندید نمایند.

سخنرانی در حسینیه بنی‌فاطمه

با توجه به اینکه اینجانب، برای ایراد سخنرانی، پرسش و پاسخ به سؤالهای مردم تا جائی که برایم امکان داشت به نقاط مختلف سفر می‌کردم، تصمیم گرفته شد که بیشتر به این‌گونه فعالیتها و سخنرانیها پرداخته شود. بدین جهت و به مناسبت میلاد با سعادت امام علی (ع)، در ۶۰/۲/۲۸، برای اینجانب و مبلغی اسلامی در حسینیه بنی‌فاطمه و قمر بنی‌هاشم، در سرچشمه و شهر ری بوسیله دفتر هماهنگی و همکاریهای مردم با رئیس‌جمهور، ترتیب سخنرانی داده شد و روزنامه انقلاب اسلامی هم در تاریخ ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت، شماره‌های ۵۴۰ و ۵۴۱ برای اطلاع عموم مردم اعلام کرد:

«به مناسبت میلاد با سعادت امام علی (ع) سخنرانی آقای محمد جعفری در حسینیه بنی‌فاطمه با حضور رئیس‌جمهوری، دوشنبه ۶۰/۲/۲۸، ساعت ۴ بعد از ظهر و سخنرانی مبلغی اسلامی در حسینیه قمر بنی‌هاشم با حضور رئیس‌جمهور، در ۶۰/۲/۲۸، ساعت ۵ بعد از ظهر» و پس از برگزاری سخنرانی، روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ سه‌شنبه ۶۰/۲/۲۹، شماره ۵۴۲، ص ۱۲ چنین گزارش داد: «مراسم بزرگداشت ولادت امیر مؤمنان با حضور رئیس‌جمهوری در تهران و شهر ری برگزار شد.



(در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۰، سخنرانی در حسینیه بنی فاطمه با حضور ریاست جمهوری)

قسمت اول متن سخنرانی اینجانب محمد جعفری تحت نام «آموزش از حکومت علی(ع)»، در روزنامه انقلاب اسلامی شماره ۵۵۷، مورخ ۱۷/خرداد/۶۰، انتشار پیدا کرد. در قسمتی از آن که مربوط به آموزش قضائی است آمده است:

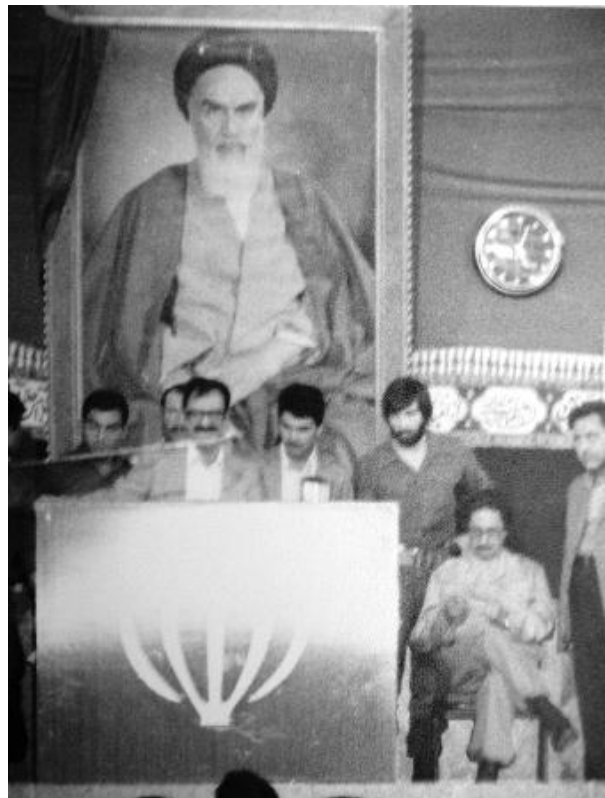
«و درسی را که ما می توانیم از حکومت او بیاموزیم، روش او در امر قضاوت است بایستی ببینیم علی (ع) چگونه قضاوت می کرده و در برابر دستگاه قضایی کشور چگونه عمل می کرده است می گوئیم چرا به پرونده های بنیاد مستضعفین رسیدگی نمی شود؟ آخر بنا به گفته هیئت منتخب امام تکلیف این ۸۰۰ پرونده چه می شود؟ معلوم نیست. چرا متعرض کسانی که بنا حق حکم صادر می کنند و بعد نیز ناحق بودنش معلوم نمی شود چگونه است که وقتی در مشهد قاضی در دو جلسه حکم اعدام ۱۵ یا ۱۷ نفر را صادر می کند و بعد در زندان شورش می شود و کوشش می شود آن را به کردن سخنرانی ها بگذارند و از این طریق زبان همه را بچینند و بعداً او را از آنجا برمی دارند ولی معلوم نمی کنند که اگر حق بود چرا او را برداشتند و اگر ناحق بود چرا تکلیف او را روشن نمی کنند. یک مورد را که در هفته اخیر خود اینجانب شاهد بودم برای شما توضیح می دهم و بعد شما می توانید ببینید آیا دستگاه قضایی آن دستگاهی است که از روش علی (ع) تبعیت می کند یا خیر؟ هفته گذشته برای برای تحقیق مسئله ای به تویسرکان رفته بودم وقتی آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی به آن دیار سفر کرده بود موقع شروع سخنرانی ظاهراً بنا به گفته مسئولین آن شهرستان بین ۲۰ تا ۲۰۰ نفر، و بنا به گفته خود زندانی ها ۵ تا ۶ هزار نفر و بنا به گفته مردم آن شهرستان نیز بین ۴ تا ۵ هزار نفر ناگهان شعار می دهند: سلام بر خمینی درود بر بنی صدر. اینها را ... اینها را به جرم اخلاص زندانی می کنند. بحث من این نیست که اینها اخلاص کرده اند یا نکرده اند. البته هیچ کسی حق

رئیس جمهور، در مراسمی که به مناسبت ولادت با سعادت حضرت علی (ع) در حسینیه بنی فاطمه واقع در سرچشمه و حسینیه قمرینی هاشم در شهر ری برگزار شد، شرکت نمود.

در نخستین مراسم مهندس محمد جعفری مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی پیرامون آموزشهای حضرت علی (ع) به بحث پرداخت و در آن به شیوه های آموزشی حضرت در زمینه های سیاسی، اقتصادی و قضائی اشاره نمود و در پایان براساس فرمایشات حضرت علی(ع) وظیفه مردم و ارگانها را در شرایط کنونی تشریح کرد.

در اواسط سخنرانی مهندس جعفری، رئیس جمهور در میان استقبال پرشور مردم در محل حسینیه حاضر شد و تا پایان سخنرانی در محل حسینیه و در میان مردم حضور داشت و به سخنرانی گوش فرا داد. رئیس جمهور در پایان این مراسم طی چند کلمه ای اظهار داشت که فرامین و آموزشهای علی(ع) را مردم به عمل در بیاورند. وی گفت که: در جبهه برداران سرباز شما این درسها را از علی(ع) فرا گرفته اند و «سربازند» و سپس تأکید کرد که شما نیز این درس را از حضرت بگیرید و «سرباز» باشید.

آنگاه دکتر بنی صدر در میان شور و هیجان مردم حاضر در محل، حسینیه بنی فاطمه را ترک نمود و به حسینیه قمرینی هاشم واقع در شهر ری عزیمت نمود.



ندارد اجتماعات را برهم بزند کسانی که به برهم زدن اجتماعات کمک می‌کنند طبعاً اخلاک‌گند اما بحث بر سر دستگاه قضایی است هشت نفر از این عده را شلاق می‌زنند از کار برکنار می‌کنند حقوق آنها را قطع می‌کنند و زندانی می‌کنند. سؤال من اینجاست آیا در همه جای مملکت اینجوری است؟ یا فقط در آنجا اینطور است؟ چگونه است که وقتی در اصفهان در اجتماعی که ریاست جمهور در آنجاست آن وضعیت پیش می‌آید هنوز معلوم نیست که چه شده است؟ چگونه است که وقتی در دانشگاه تهران آن وضعیت پیش می‌آید هنوز تکلیف آن روشن نشده است؟

اما در توپسرکان ۸ نفر را آن هم به جرم تنها شعار دستگیر می‌کنند و ۴ جرمه مختلف برای آنها تعیین می‌شود. نمی‌گویم آنها کار درستی کرده‌اند نه کار آنها غلط است ولی سؤال این است که دستگاه قضائی در همه جا اینطور عمل می‌کند یا نه فقط در بعضی جاها؟ در حکومت علی همه یکسان هستند شما داستان آن مرد یهودی و احضار علی (ع) را در نزد قاضی خوب می‌دانید. مردی یهودی یقه علی را گرفت و گفت این زرهی که تن شماست از آن من است هر دو رفتند در دادگاه قاضی در آنجا گویا موقعی که حضرت علی را دید خطاب کرد یا ابالحسن، علی برافروخته شد و گفت تو چرا با «یا ابالحسن» گفتن بین من و آن یهودی تفاوت قائل شدی به همان اندازه که تفاوت قائل شدی این کار در وضعیت آن مرد یهودی اثر می‌گذارد و نمی‌تواند احساس احقاق حق بکند. علی آن جوری عمل می‌کرد و ما اینجور عمل می‌کنیم به همین علت است که حضرت علی (ع) ترس خود را از اشغال کنندگان پست قضاوت چنین بیان می‌کند از جور و ستم این اشغال‌کنندگان ناحق است که خونهای بناحق ریخته شده به فریاد و ناله در می‌آید و ارثهای تقسیم شده به باطل شیون می‌نماید شکایت به خدا دارم از این گروه نادان که زندگی می‌کنند و... در نزد اینان کالایی کسادتر از کتاب الهی که شایسته خوانده شود وجود ندارد و کالایی از کتاب الهی که شایسته خوانده شود وجود ندارد و کالایی رایج‌تر و گرانبه‌تر از کتاب الهی به شرط آن که از معانی واقعی خویش تحریف شود مطرح نیست» در این بیان علی (ع) آموزشهای دین را به ما ارائه می‌دهد کسانی که لیاقت قضاوت نداشته باشند خونها به ناحق ریخته می‌شود و در نزد این کسان خواندن کتاب خدا بشایستگی کساد است.

بعد از پخش همین شماره ۵۵۷ روزنامه در ۱۷ خرداد ۶۰، در همین روز، روزنامه انقلاب اسلامی و چند روزنامه دیگر، یکجا بوسیله دادستانی انقلاب اسلامی مرکز آقای اسدالله لاجوردی توقیف گردید. و قسمت دوم سخنرانی منتشر نگردید.

در همین جا لازم است که توضیح مختصری در مورد «بنیاد مستضعفان» بدهم. یک ماه پس از انقلاب در تاریخ ۲۲ اسفند ۵۷، شورای انقلاب ایران طی صدور اطلاعیه‌ای ایجاد «بنیاد مستضعفان» را اعلام کرد که اموال منقول و غیرمنقول خاندان پهلوی و کارگردانان اصلی رژیم گذشته و اموال صادره شده، منقول و غیرمنقول، برای رسیدگی به امور مستضعفین و محرومان در اختیار آن بنیاد قرار می‌گیرد. و سپس این بنیاد خود به بزرگترین اختاپوس امپراطوری مالی جمهوری اسلامی تبدیل گشت که از بدو تشکیل، بنیاد محل چرب و نرمی برای اختلاس و فسادهای مالی عظیم گشت و چنان فساد و اختلاس در آن اوج گرفت که آقای خمینی بر اثر فشار مجبور شد در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۵۹ هیأتی را مأمور رسیدگی به پرونده‌های اختلاس نماید.

اعضاء این هیئت عبارت بودند از آقایان: ملکی امام جماعت مسجد گیاهی تجریش، حجت‌الاسلام شاه‌آبادی، حاج سیدعلی غیوری، حاج شیخ عباسعلی عمید زنجانی، حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی،

ایروانی، موحدی ساوجی، شجونی و دکتر صادق طباطبائی.

آقای صادق طباطبائی که عضو هیئت منتخب امام برای بررسی عملکرد بنیاد مستضعفان و سخنگوی هیئت بود یک ماه و نیم پس از تشکیل اعلام کرد که ۸۰۰ پرونده در رابطه تخلفات و دزدی‌ها و فسادهای مالی وجود دارد که این پرونده‌ها از ردیف خارج و در دادگاه ویژه بنیاد که بدستور امام و توسط هیئت منتخب تشکیل شده است، مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

یک ماه پس از تشکیل این هیئت، آقای خاموشی رئیس بنیاد استعفا داد و از سوی هیئت منتخب امام در تاریخ ۵۹/۴/۱۱ آقای سیدعلی اکبر محتشمی به سرپرستی بنیاد انتخاب گردید. وی عنوان کرد که آقای خاموشی سرپرست سابق بنیاد محاکمه خواهد شد. و پس از آن پرونده بنیاد نیز مانند پرونده‌های دیگر بسته شد واحدی به جز سردمداران روحانی و غیرروحانی جمهوری اسلامی از آن ۸۰۰ پرونده اختلاس و سایر پرونده‌ها تا به امروز اطلاعی حاصل نکرده است.

فکر می‌کنم در هفته اول خرداد، من به اتفاق رضا بنی‌صدر به کبوتر آهنگ همدان سفر کردیم و در آنجا در جلسه‌ای که با حضور بزرگان و معتمدین شهر برگزار شد شرکت کردیم. اینجانب پس از سخنرانی مختصری از وضعیت کشور و ضرورت ایستادگی مردم در صحنه و شرکت در انتخابات، آقای رضا بنی‌صدر را به آنها معرفی کردم و برای حمایت از آقای دوستکام و دیداری با مردم بعضی از شهرستانهای استان خراسان در تاریخ ۱۰ خرداد به مشهد رفته و به اتفاق آقای دوستکام به تربت جام رفتیم و در آنجا در جلسه‌ای با معنوبین شهر، قرار شد که از کاندیداتوری وی حمایت و پشتیبانی کنند و بعد بیست نفر از بزرگان و معتمدین آماده شدند که آقای دوستکام را به هنگام ثبت نام در فرمانداری مورد تأیید قرار دهند.

علاوه بر دیدار و گفتگو با بچه‌های دفتر هماهنگی مشهد و بعضی از شهرها، بعد از ظهر ۱۲ خرداد با اتوبوس به دره‌گز سفر کردم و شب در آنجا با بعضی از اهالی که قبلاً رابطه‌ای ایجاد شده بود، آنها را ملاقات و گفتگوهایی انجام گرفت و سپس صبح روز بعد به مشهد بازگشتم و یکراست به فرودگاه رفته که به محض ورود به هواپیما پرواز کردیم.

نظر به این که از مدت‌ها قبل جهت افتتاح دفتر هماهنگی در یزد، اینجانب را برای ایراد سخنرانی، بعد از ظهر پنجشنبه ۱۴ خرداد دعوت کرده بودند و اعلام نیز شده بود، هنگامی که در مشهد بودم، از دفتر روزنامه به من اطلاع دادند که از استانداری یزد تلفن کرده‌اند و گفته‌اند لطفاً به آقای جعفری بگوئید از این سخنرانی صرف‌نظر کند و آن را به وقت دیگری موکول نماید. پاسخ دادم به آنها بگوئید نگران سخنرانی من نباشند، اتفاقی نخواهد افتاد.

به تهران که رسیدم باز به روزنامه از استانداری تلفن شده و گفته بودند، به دلیل این که کسانی که آقای جعفری را برای سخنرانی دعوت کرده‌اند شناخته شده و آدمهای درستی نیستند به یزد نیاید. توجهی به این تلفنهای استانداری نکردم و با وجود این که بعضی از دوستان روزنامه توصیه می‌کردند که احتیاط کنید و نروید، ممکن است حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، گفتم بهتر است بروم و نمی‌شود از هم اکنون تابع استقرار استبداد باشیم.

پنجشنبه ۱۴ خرداد به یزد پرواز کردم. وقتی وارد فرودگاه یزد شدم، رئیس فرودگاه آقای نمازی گفت آقای ثقفی استاندار با شما کار دارند. تماس تلفنی برقرار شد و گفتند که صلاح نیست شما سخنرانی کنید. دلایلش را رد کردم سپس گفت می‌شود قبل از سخنرانی با شما صحبت کرد. گفتم با کمال میل و آدرس منزل آقای برومند نماینده روزنامه را به ایشان دادم و خداحافظی کردم. ساعتی بعد آقای صالحی از

دفتر آیت‌الله صدوقی و آقای شععی از استانداری آمدند و حدود دو ساعتی با هم بحث کردیم که خلاصه بحث در سر مقاله شنبه ۱۶ خرداد، تحت عنوان «آنچه در یزد گذشت و آزادی!» انتشار پیدا کرد. {۵۸۰}

چنین به نظر رسید که با بحثهایی که انجام گرفت آنها قانع شده‌اند که سخنرانی مشکلی ایجاد نخواهد کرد و علاوه بر آن قرار شد که من روز بعد با بچه‌های دفتر هماهنگی خدمت آیت‌الله صدوقی برسیم و نظراتشان را استماع و به اطلاع آقای بنی‌صدر برسانم و سعی کنم سوء تفاهمی که مابین آقای بنی‌صدر و آیت‌الله صدوقی ایجاد شده، رفع نمایم. دو نفر نام برده با من خداحافظی کردند و رفتند. {۵۸۱}

کمی قبل از شروع سخنرانی به دادستانی یزد احضار شدم و در دادستانی، پس از گفتگوی مختصری با آقای قدسی بازپرس دادرسی انقلاب، مرا ننگه داشتند و حدود ساعت ۱۱ شب تحت الحفظ با چند پاسدار و ماشین سواری مرا به تهران بازگرداندند و به درخواست من، آنها مرا به دفتر ریاست جمهوری بردند و پس از گرفتن دستخطی از خودم که صحیح و سالم به تهران رسیده‌ام، پاسداران به یزد بازگشتند. (پیوست سند شماره ۳۳)

هنگامی که به دفتر و محل اقامت ریاست جمهوری رسیدم، آقای بنی‌صدر بیرون آمده بود و با چند نفری عازم سیستان و بلوچستان بود که مختصری با هم صحبت کردیم و منمهم برای کمی استراحت و بیرون آوردن خانواده از نگرانی به منزل رفتم.

۱۵ خرداد و پیشنهاد کودتا

برای بزرگداشت روز ۱۵ خرداد تبلیغ همه جانبه‌ای از سوی روحانیت حاکم، دولت، مجلس، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تمام ارگانهای که در اختیار داشتند، بعمل آمد. آقای بنی‌صدر هم اطلاعیه‌ای در بزرگداشت این روز بزرگ صادر کرد که قسمتی از آن بقرار زیر است:

«در روز دوازدهم محرم آن سال مردم آزاده ایران بنام حسین (ع) و فرزندش خمینی بر رژیم سرسپرده و ضد مردمی پسر رضاخان خروشیدند و فریاد خشم و ناراضی خود را از حکومت منفور و دیکتاتوری او بگوش جهانیان رساندند،... اینجانب که در عین درگیری در جنگ تحمیلی آن‌هم با مسئولیت فرماندهی نیروهای مسلح و پذیرفتن این تلاش به مثابه اصلی‌ترین وظیفه خود بعنوان یک مسلمان مسئول در مقابل خدا و مردم نمی‌توانم از مقابله با جریانی که در داخل کشور اساس و اصالت انقلاب و جمهوری اسلامی را مورد تهدید قرار داده است غافل بمانم و به پشتوانه نیروی فیاض مردم آگاه تا آنجا که در توان دارم در راه رفع مشکلات و محرومیتها خواهم کوشید چه این آریذ اصلاح و ماستطعت. سالروز قیام تاریخی پانزدهم خرداد را گرمی می‌داریم...» {۵۸۲}

با وجود اطلاعیه آقای بنی‌صدر در بزرگداشت ۱۵ خرداد، چنین استشمام می‌شد که ایشان مردم را تشویق به شرکت در راهپیمایی و مراسم ۱۵ خرداد نکرده است.

قبلاً به بچه‌های روزنامه سفارش کرده بودم که بدقت از میزان شرکت‌کنندگان در این روز گزارش تهیه کنند. موافق گزارش مخبرین روزنامه انقلاب اسلامی، حزب ملت ایران، اطلاعات شهربانی و بعضی ارگانها اطلاعاتی دیگر تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم ۱۵ خرداد رقمی کمتر از هفتاد هزار نفر بود. و این آقای خمینی را خشمناک کرد.

با داشتن گزارشها و اطلاعات نسبتاً دقیق از تعداد شرکت‌کنندگان برای روزنامه بسیار مشکل بود که چگونه آن را منعکس کند. ما میان دو سنگ آسیا گیر افتاده بودیم. اگر حقیقت را می‌نوشتیم مورد غضب روحانیت حاکم و انحصارطلبان و به ویژه آقای خمینی قرار می‌گرفتیم و

اگر نمی‌نوشتیم حقیقت را از مردمی که هر روز از آنها یاری و استمداد و مقاومت می‌طلبیدیم، دور ننگه داشته بودیم. سرانجام صبح شنبه ۱۶ خرداد اول وقت در جلسه‌ای با مسئولین هیئت تحریریه و سردبیر و پس از بحثهای مختلف و سنجیدن جوانب کار تصمیم گرفتیم که تیتربزنیم.

«مراسم بزرگداشت ۱۵ خرداد در تهران و شهرستانها برگزار شد» و در زیر تیتربزن هم گزارش مختصری از مراسم را منعکس کردیم و در مورد تعداد شرکت‌کننده نوشتیم: «بمناسبت بزرگداشت سالروز حماسه آفرین ۱۵ خرداد، چند صد هزار نفر از مردم تهران از مسیرهای مختلف بسوی دانشگاه تهران، دست به راهپیمایی زدند.» {۵۸۳}

به نظر من تیمسار فلاحی دقیقترین گزارش و تحلیل از بزرگداشت ۱۵ خرداد را ارائه داد. وی شب و بعد از اتمام مراسم با ریاست جمهوری و فرمانده کل قوا دیدار و گفتگو کرد، تیمسار فلاحی توضیح داد که برای من بسیار مهم بود که ببینم با وجود این تقابلها چه تعدادی در تظاهرات امروز شرکت می‌کنند. طبق اطلاعات شهربانی و رکن دوم ارتش و کسانی را که خودم مسئول کرده بودم. تعداد شرکت کنند بین ۶۵ - ۵۵ هزار نفر بوده است و این نشان دهنده این است که آقای خمینی قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده و از امروز برای بازگرداندن قدرت خویش دست به کشتار خواهد زد و شما بایستی مراقب باشید که او فعلاً خشمناک است.

سپس گفت برای حل بحران کشور تنها یک راه مانده و آن کودتا است و ما طرحی برای آن تهیه کرده‌ایم که اگر موافق باشید آن را به اجراء خواهیم گذاشت و ما قول می‌دهیم که بعد از اجرای طرح و برگرداندن اراده مردم به خودشان و منتخبشان کوچکترین دخالتی در امور سیاسی کشور نخواهیم کرد. فقط هدف ما این است که مردمی که با اراده خودشان رئیس‌جمهوری را برای اداره کشور خودشان انتخاب کرده‌اند و اکنون وسیله عده‌ای انحصارطلب مانع اجرای اراده مردم شده‌اند را از سر راه برداریم.

طرح هم این است: ما هم اکنون در پادگانهای تهران برای حفاظت پادگانها هم نفرات کافی نداریم. تنها دو تیپ دست نخورده از لشکر خراسان در سیستان و بلوچستان داریم که می‌توانیم آن را برای فرستادن به جبهه جنگ، از سیستان و بلوچستان حرکت دهیم و برای این کار حداقل دو هفته وقت لازم است تا این دو تیپ به تهران برسد. وقتی به تهران رسید ما سرتیپها را برمی‌گردانیم و سپاه را خلع سلاح می‌کنیم، مجلس را تحت کنترل قرار می‌دهیم، صدا و سیما را اشغال و تحت کنترل در می‌آوریم و برای حفظ سلامتی آقای خمینی جماران و آقای خمینی را هم تحت حفاظت خود قرار می‌دهیم. خلع سلاح کمیته و سپاه برای ما کار بسیار ساده‌ای است و همه برنامه‌ها و طرحها آماده و مشخص شده است.

بعد از خلع سلاح سپاه و کمیته و کنترل حفاظت مجلس و صدا و سیما و جماران، از صدا و سیما اطلاعیه‌ای پخش می‌کنیم که چون عده‌ای مانع اجرای اراده ملت ایران و آزادی و استقلال آنها شده‌اند و بر سر راه رئیس‌جمهورشان برای تحقق اراده آنها و استقرار اهداف انقلاب، ایستاده‌اند و می‌خواهند به هر قیمتی استبداد را حاکم گردانند، ما برای بازگرداندن حقوق ملت به خودشان و به رئیس‌جمهور منتخبشان دست به چنین عملی زدیم و شما یقین بدانید که اولین کسی که این عمل را تأیید می‌کند و اطلاعیه برای پشتیبانی از شما می‌دهد، آقای خمینی است.

اگر شما بخواهید و اجازه دهید که این طرح اجراء شود، اول و قبل از هر چیز شما باید خدمت آقای خمینی برسید و دست ایشان را هم ببوسید و اطمینان کامل به ایشان بدهید و بگوئید هر چه آقا صلاح کشور

می‌دانند همان کار را می‌کنیم و برای مدتی هم واقعاً کوتاه بیایید و مرتب نظر ایشان را خود جویا شوید. در غیر این صورت یکی دو روز آینده آقای خمینی برای بازگرداندن قدرت بسیج خود دست به کشتار خواهد زد.

آقای بنی‌صدر با کمی بالا و پائین کردن مسأله و سؤال و جواب با تیمسار فلاحی شاید آن را عملی نمی‌دانست و یا شاید بفرض محال هم که عملی بود فکر می‌کرد وقتی ما به یک روحانی اعتماد کردیم و حالا کار به اینجا کشیده شده است، چه تضمینی وجود دارد که بعد از کودتا دچار دیکتاتوری نظامی نخواهیم شد. به هر حال آقای بنی‌صدر با طرح موافقت نکرد و آن را به صلاح کشور نمی‌دانست.

قبلاً هم اواخر فروردین حسین آقا خمینی در گفتگویی با اینجانب به آقای بنی‌صدر پیغام داد که برای کوتاه کردن دست آخوندها از مملکت تنها یک راه وجود دارد و آنهم کودتا است.

سرهنگ فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی نیز معتقد بود که این آخوندها تا کشور را به ورشکستگی نرسانند، نمی‌گذارند که جنگ تمام بشود و غیر مستقیم می‌گفت که راه حل کودتا و کوتاه کردن دست آخوندهای انحصارگر و قدرتمند است.

پرده چهارم

بستن روزنامه‌ها و آماده کشت و کشتار

چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت، لایحه حذف فرمان همایونی، که در صورت تصویب بخش دیگری از اختیارات ریاست جمهوری را می‌کاست، از طرف دولت به مجلس تحت امر برده شد و به سرعت و با ایجاد جو رعب وحشت در مجلس، در تاریخ ۳۰ اردیبهشت، لایحه به تصویب رسید.

به محض بردن لایحه به مجلس آقای بنی‌صدر با آقای خمینی دیدار و مذاکره کرده بود و آقای خمینی قول داده بود که جلو تصویب آن را خودشان خواهند گرفت.

کمی قبل در بخش «رجائی و نبوی در ترس وحشت»، ملاحظه شد که وقتی رجائی متوجه می‌شود که قرار است آقای خمینی جلو تصویب لایحه را بگیرد، فوری به اتفاق بهزاد نبوی به ملاقات آقای خمینی می‌روند و در یک جلسه مذاکره چهار ساعته - که بطور ضمنی از حرفهای نبوی و آقای خمینی معلوم می‌شود که این کار بدون بگیر و ببند و کشت و کشتار بعدی عملی نیست - آقای خمینی را وادار می‌کنند که با قبول بگیر و ببند و کشت و کشتار، بپذیرد که لایحه تصویب شود. و اولین آثار این تصمیم در سخنرانی آقای خمینی در ۶ خرداد برای نمایندگان مجلس آشکار شد.

سرانجام برای خاموش کردن و احتمالاً مطیع ساختن ریاست جمهوری تصمیم به بستن روزنامه‌ها می‌گیرند و این تصمیم در روز ۱۷ خرداد ۶۰ به اجراء درآمد. بعد از این که در ۱۷ خرداد پانصد و پنجاه و هفتمین شماره روز انتشار پیدا کرد و اینجانب ساعت ۲/۵ بعد از ظهر از دفتر کارم به سالن تحریریه رفتم. بچه‌های تحریریه به خبر رادیو گوش فرا داده بودند که در آخرین خبر رادیو اعلان شد. طبق دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز چهار روزنامه انقلاب اسلامی میزان، عدالت و خبرنگارانه جبهه ملی تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام می‌شود.

ابتداءً به منزل سری زدم و سپس فوری به دفتر ریاست جمهوری رفتم. بهت و حیرت همه را فراگرفته بود. بچه‌های اصلی دفتر ریاست جمهوری از جمله شهید حسین نواب، سعید سنجابی، حسن پیرحسینی، علیرضا نوبری، اینجانب و... در اطاق جمع شدیم و به بحث و گفتگو

پرداختیم و ترتیب انتشار روزنامه‌های چهار صفحه‌ای نیمه مخفی برای روز بعد داده شد که در سطح محدودی انتشار پیدا کرد و تا من دستگیر نشده بودم، یک شماره دیگر به چاپ رسید. اما حقیقت اینست که چون ما قبلاً برای چنین وضعیتی تدارک ندیده بودیم، با بگیر و ببندی هم که شروع شد، ادامه انتشار روزنامه عملی نبود.

بعد از تعطیلی روزنامه گرچه در بعضی از شهرستانها به دفاتر نمایندگی روزنامه و دفاتر هماهنگی حمله شده بود، اما هنوز بگیر و ببند جدی شروع نشده بود. خیلی از بچه‌ها فکر می‌کردند که بعلت بستن روزنامه‌ها، تظاهرات عظیمی برپا خواهد شد. اما به عکس روز بعد جز یکی دو سه دسته صد و خورده‌ای نفری در خیابان مصدق و اطراف دانشگاه که آنها هم از مجاهدین بودند، کسی بیرون نیامد. روز ۱۸ خرداد، مجدداً در دفتر ریاست جمهوری جمع شده و در اطراف مسأله بحث می‌کردیم که از رادیو اطلاعیه‌ای از شورای امنیت کشور خطاب به ملت ایران بخش گردید که دقیقاً بیانیه حال و هوای یک دولت کودتا را داشت، اعلام می‌کرد در صورتی که دست از پا خطا کنند، چنین و چنان می‌کنیم. دوستان بعد از بسته شدن روزنامه به من اطلاع داده بودند که فعلاً برای مدتی در انتظار عمومی ظاهر نشوم چون در صدر لیست دستگیر شدگان از دوستان و اطرافیان بنی‌صدر قرار دارم. آشکار شده بود که کودتا مراحل آخر را می‌گذراند. آقای بنی‌صدر به همدان و کرمانشاه سفر کرده بود و هنگام بستن روزنامه در همدان بود نه آقای بنی‌صدر و نه دوستان و همکارانش برای روبرو شدن با چنین وضعیتی هیچ تدارکی ندیده بودند و آمادگی برای مقابله با وضعیت پیش آمده را نداشتند. حتی برای حفاظت جان خودشان هم فکر نکرده بودند زیرا فکر نمی‌کردند که آقای خمینی تا این حد پیش برود و به سرعت استبداد را بر کشور حاکم گرداند و دست به کشتار بگیر و ببند بزند وقتی مواجه با چنین اوضاعی شدند مات و متحیر مانده بودند و بدون هدف و برنامه دست به تلاشهای بیهوده‌ای زده شده بود.

اینجانب ۲۰ خرداد، برای مذاکره با آقای بنی‌صدر، همراه تیمسار ظهیرنژاد عازم کرمانشاه شدم. وقتی به داخل پادگان کرمانشاه رسیدیم، گفتند آقای بنی‌صدر به ایلام سفر کرده است. حدود ساعت ۶ بعد از ظهر از ایلام برگشت و مذاکراتی با وی انجام شد و قرار بود که من فعلاً مدتی را مخفی بمانم تا ببینیم اوضاع چه می‌شود. اما من دست بدست کردم و در پادگان با دیگران ماندم. تا ساعت ۱۱ شب، ۲۰ خرداد ۶۰، سیمای جمهوری اسلامی در آخرین خبر خود اعلام کرد: «آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شد» لحن جمله توهین آمیز و تحقیرکننده بود و معلوم بود پرده ما قبل آخر است.

هنگامی که در پادگان اینجانب با آقای بنی‌صدر دیدار و مذاکره کردم بین آقای بنی‌صدر و آقای خمینی مکاتباتی رد و بدل شده بود. اما آقای بنی‌صدر چیزی از آن بمن بروز نداد. شاید به این علت که ترس بر من غلبه نکند وقتی پرسیدم از وضعیت چه خبر گفتند: فعلاً صبر کنید ببینیم چه می‌شود.

در کرمانشاه آقای خمینی پیامی به آقای بنی‌صدر داده بود که مضمون آن این بود:

«من همواره کوشیده‌ام شما را در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا که خود من به شما تفویض کرده‌ام، حفظ کنم. اما خود شما مانع این کار می‌شوید. حالا هم می‌خواهم شما را حفظ کنم، به شرط این که اطرافیان خود را دور کنید. این روزنامه شما را بباد داد. گروههای فاسد را طرد کنید. شما باید دولت را قبول کنید، شورایی را قبول کنید. مجلس و شورای نگهبان را قبول کنید.»^۱

۱- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، مهر ماه ۱۳۶۰، ص ۱۹. عین همین مطلب را آقای امیرحسینی بعداً در لندن دفعات مکرر برایم نقل کرد.

آقای امیرحسینی نقل کرد، در تاریخ ۱۸ خرداد ۶۰، آقای بنی‌صدر پاسخ تلفنی تندی به امام داد و من آن را یادداشت کردم و گفتند آن را به آقای خمینی بدهید. بلافاصله گفتند، شما خودتان آن را نبرید که اگر شما ببرید، آقای خمینی از ما قطع امید می‌کند و شما را در همان جماران بازداشت می‌کنند. بفرستید آیت‌الله پسندیده بیاید تهران و متن را بدهید به ایشان ببرند. منم فوری از دفتر ریاست جمهوری ماشینی فرستادم به قم که آیت‌الله پسندیده را بیاورند تهران. وقتی در قم آیت‌الله پسندیده به سمت تهران حرکت می‌کنند، در بین راه قم تهران پاسداران، آیت‌الله پسندیده را متوقف می‌کنند و چند ساعتی او را زیر آفتاب نگه می‌دارند، راننده به پاسداران می‌گوید، می‌دانید، چه کسی را متوقف کرده و در زیر آفتاب او را نگهداشته‌اید؟ می‌گویند بله: می‌دانیم برادر امام هستند. و بهمین علت او را نگهداشته‌ایم. می‌خواهد برود تهران و فساد بکند از طریق بی‌سیم به من خبر دادند و منم با جر و بحثهای زیاد و تلفن به چند جا، سرانجام او را رها کردند. وقتی به تهران رسیدند من متن تلفنگرام را به آیت‌الله پسندیده دادم و گفتم آقای بنی‌صدر گفته‌اند این متن را شما بدست آقای خمینی برسانید. آیت‌الله پسندیده آن را خواند و گفت: اگر این متن را به ایشان بدهم، قطع می‌دانم، عکس‌العمل بدی خواهد داشت. آیا من می‌توانم که بروم و وقتی صلاح دانستم، مضمون آن را به ایشان شفاهی بگویم. پاسخ دادم عیبی ندارد، هر طور خودتان صلاح می‌دانید، عمل کنید بعد از آن من به اتفاق حاج آیت به مشهد پرواز کردیم. وقتی به مشهد رسیدیم ابتداء به منزل آیت‌الله قمی رفتیم و با ایشان مذاکره کردیم. ایشان گفتند من همه جور در خدمت هستم و هر طوری که آیت‌الله گلیایگانی تصمیم گرفتند، منم موافق هستم و عمل می‌کنم. بعد از آن به بیت آیت‌الله شیرازی رفتیم و با ایشان نیز گفتگو کردیم، ایشان هم گفتند هر جور آیت‌الله گلیایگانی عمل کرد، منم موافق هستم و عمل می‌کنم. از همانجا به آقای بنی‌صدر تلفن زدم. پرسیدند، تلفنگرام را دادید؟ گفتم آری و ما وقع را برایشان گفتم که آقای پسندیده گفتند اجازه بدهید، هر وقت صلاح دانستم، مضمون آن را به اطلاع آقای خمینی برسانم: آقای بنی‌صدر گفتند، عین پیام را به ایشان برسانند، هر چه می‌خواهد بشود. {۵۸۴} همین حالا آن را برد. گفتم پس بهتر است خودتان به آیت‌الله پسندیده بفرماید. شماره تلفن رضا پسندیده را به آقای بنی‌صدر دادم. آقای بنی‌صدر خودشان تلفن کرده و به آقای پسندیده گفته بودند که فوری متن را به آقای خمینی بدهند. آقای بنی‌صدر در این رابطه چنین توضیح می‌دهند. «متن را برای آقای رضا پسندیده خواندند. او گفت متن بسیار تند است. عین همین حرفها را بزنم؟ گفتم بزنید. با گفتگو او نیز بر این شد که باید بهمین صراحت و قاطعیت حرفها را زد چرا که دیگر چیزی باقی نمانده است تا از آن دفاع کنیم.» {۵۸۵} به نظر می‌رسد که آقای پسندیده و امیرحسینی بعد از پافشاری آقای بنی‌صدر، همچنان که در کشور ما معمول است که غالباً در برابر صاحبان مناصب علیرغم موافق نبودن با مسأله‌ای، کوتاه می‌آیند و می‌گویند، بله همین‌طور است، با آقای بنی‌صدر نظر موافق نشان داده باشند.

متن پیام بدین شرح است: «شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجراء گردد. در مسائل اساسی کشور طرز عمل شما چنان است که کشور را با خطر نابودی مواجه کرده است. شما یک رئیس‌جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضایی وسیله تهدید و نابودی مخالفان می‌خواهید. بخلاف گفته شما این حزب جمهوری است که دین و ملت شما را بباد می‌دهد و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتئی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدم و هنوز نیز می‌کوشم رهبری این انقلاب صدمه نبیند اما شما خودکشی تدریجی کردید بیان

انقلاب را از بین بردید. با برقراری سانسور کامل، حضور مردم را در صحنه سیاسی کشور غیرممکن ساختید و اینک می‌خواهید نیمه جان را نیز بستانید. هنوز وقت باقی است، باید:

۱- مجلسی جای این مجلس را بگیرد که انتخاباتش برآستی آزاد باشد و مردم در انتخاباتش شرکت کرده باشند و مجلس خود را نه مطیع و تحت‌الحمایه شما بلکه زبان مردم و ترجمان خواسته‌های مردم بداند، مجلس قوی اینست.

۲- دستگاه قضایی نیز باید قوی باشد. یعنی مستقل باشد. رئیس دیوان کشور و دادستان کل برخلاف قانون اساسی نصب شده‌اند و سه تن اعضای شورایی عالی قضایی نیز بر خلاف همین قانون اساسی در آن عضویت پیدا کرده‌اند. باید شورای عالی قضایی بر وفق قانون تشکیل گردد.

۳- نیمی از شورای نگهبان را که بعد از این وقایع و بخصوص چگونگی نظارتش برانتخابات میان دوره‌های معلوم شد چه وزن و اعتباری دارد. دو مقام غیرقانونی برگزیده‌اند و بنابراین آلت دست آقای بهشتی و گروه او هستند و این شورای نیز باید بر وفق قانون از نو تشکیل شود.

۴- دولت آقای رجائی نیز فاقد صلاحیت است. هم از جانب شما تحمیل شده است و هم مورد تأیید مجلس غیرقانونی است. هم در گروگان‌گیری به کشور خیانت کرده و تسلیم شیطان بزرگ شده است و باید برود.

۵- ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا مقامهایی بودند برای دفاع از منزلت مردمی که قرن‌ها و قرن‌ها از هر گونه منزلتی محروم بوده‌اند. قانون هیچگاه در این کشور به اجرا در نیامده است. گمان می‌رفت با قبول ریاست جمهوری بتوانند در برابر خطرهای بی‌شمار، مردم را با اجرای قانون در صحنه نگاهدارم و مردم از استقلال خویش دفاع کنند. خود با کار و تلاش بر بحرانهای اقتصادی و غیر آن غلبه کنند. آزاد باشند. مطمئن باشند. و خودجوش به تلاشی بزرگ برای تغییر مسیر تاریخ برخیزند. اینک که دادستان انقلاب تهران برخلاف قانون مطبوعات، روزنامه‌ها را توقیف کرده است و دیگر از آزادی اثری نمانده است. اینک که بدنیا ل تسلیم خفت بار در مسأله گروگان‌گیری بودجه‌ای باب طبع سلطه‌گران آمریکایی به مجلس می‌برند، با انگلیس و آمریکا قراردادهایی امضاء می‌کنند که جز مسابقه برای جلب نظر شیطان بزرگ و کوچک عنوانی بدان نمی‌تواند داد، ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا به چه کار من می‌آید؟ از ابتداء گفته‌ام این مقامها را برای حداکثر تلاش بخاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید تکرار کنم که مرا بدانها دل بستگی نیست.» {۵۸۶}

آقای امیرحسینی در ادامه مطلب توضیح داد آیت‌الله پسندیده به اتفاق پسرش رضا، نامه را می‌برند به جماران و بدست آقای خمینی می‌دهند. من دوباره چند ساعت بعد به رضا پسندیده تلفن کردم و ماجرا را پرسیدم. وی گفت، همان شد که پدرم گفت. وقتی تلفنگرام را آقای خمینی خواند، متغیر شد و گفت، اینها چه حرفهایی است که بمن پاسخ داده است. فوری احمد را صدا زد و کاغذی خواست و فرمان عزل آقای بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا نوشت و گفت همین حالا به صدا و سیما بدهید، پخش کنند. و شما نیز تلویزیون را باز کنید حتماً در خبر آن را خواهند خواند. در منزل آسید محمدعلی آیت‌الله‌زاده شیرازی تلویزیون را روشن کردیم. فرمان عزل را در آخرین اخبار ساعت ۱۰/۵ شب خواند.

فردا یعنی ۲۱ خرداد ما به تهران بازگشتیم و به دفتر ریاست جمهوری رفتیم همه دوستان جمع شده بودند. آقای بنی‌صدر تعریف کرد که وقتی هواپیمای ما به فرودگاه نظامی رسید فرمانده فرودگاه (همان کسی که بعداً وزیر دفاع شد) گفت اجازه نشستن نمی‌دهم. خلبان گفت

من می‌نشینم هر کاری می‌خواهی بکن. هواپیما در فرودگاه نظامی تهران نشست. به محض بیرون آمدن از هواپیما خلبانان دور مرا حلقه زدند و گفتند اجازه بفرمائید. همین حالا کار را تمام کنیم. جماران را بمباران می‌کنیم، رادیو تلویزیون و مجلس را هم بمباران می‌کنیم و کار را یکسره می‌کنیم. من آنها را آرام کردم و گفتم کشور در حال جنگ با دشمن است و شما حافظ استقلال و تمامیت ارضی مملکت هستید و باید از مرزهای کشور دفاع کنید و به این امور سیاسی کاری نداشته باشید.

بعد از آن حسین نواب آمد و به آقای بنی‌صدر گفت، پیامی از جانب مسعود رجوی دارد و پیامش این است که «ما در اختیار شما هستیم» و می‌خواهد خودش با شما صحبت کند. و رفت و تلفن را برداشت که به رجوی تلفن کند تا با آقای بنی‌صدر صحبت کند. من گفتم معلوم است، داری چکار می‌کنی، همین یکی مانده تا شما از اینجا به رجوی تلفن کنید و این تلفنها که کنترل است. فردا بگویند با مجاهدین توطئه و ائتلاف کرده‌اند. آقای بنی‌صدر هم گفت، درست می‌گوید. شما اگر پیغام داری پیغام را برسان، چکار داری به تلفن. گفت پیغام همین بود که می‌خواست مسعود خودش با آقای بنی‌صدر صحبت بکند. و می‌گفت که ما در اختیار شما هستیم. آقای بنی‌صدر هم گفت: شما پیغام را رساندی. حسین هم از این عمل من کمی دلخور شد.

سپس گزارش مشاهد را به اطلاع آقای بنی‌صدر رساندم و گفتم باید برویم قم و آیت‌الله گلپایگانی را ملاقات کنیم. گفتند ایرادی نیست بروید. همان روز کمی بعد آقای اشراقی تلفن کرد و گفت می‌خواهم با آقای بنی‌صدر صحبت کنم. آقای بنی‌صدر گفت، نمی‌خواهم با این فلان فلان شده صحبت کنم. شما ببینید چه می‌گوید. من گوشی را برداشتم و گفتم بفرمائید با آقای بنی‌صدر چکار دارید؟ آقای اشراقی گفت: آقای خمینی می‌گوید: آقای بنی‌صدر دیروز در فرودگاه نظامی تهران، ارتشیان را به شورش فراخوانده است. من گفتم به آقا بفرمائید که جاسوسهایشان، خبر دروغ به ایشان داده‌اند، شما کانالهای مختلفی دارید. از کانالهای دیگر چک کنید. آقای بنی‌صدر در فرودگاه نظامی، ارتشیان را به آرامش و دفاع از مرزها فراخوانده‌اند و گفته‌اند که وظیفه شما دفاع از مرزها و بیرون راندن دشمن از کشور است و نه دخالت در این امور سیاسی.

بعد آقای اشراقی گفت: آقای بنی‌صدر کسانی فرستاده است مشاهد پیش مراجع برای توطئه و آقای خمینی گفته است، من این را تحمل نمی‌کنم. من گفتم این را هم اشتباه به سمع آقا رسانده‌اند. اولاً از کی تا حالا به دیدن مراجع رفتن قدغن بوده است. در زمان شاه هم کسی این کار را نمی‌کرد و دیدن مراجع آزاد بود. و در ثانی آقای بنی‌صدر کسی را به مشهد نفرستاده است من بدون اطلاع ایشان به مشهد رفته‌ام و آقایان قمی و شیرازی را ملاقات کرده‌ام. و حالا هم دارم می‌روم قم خدمت آقای گلپایگانی. بعد آقای اشراقی گفت، هر چه من می‌گویم شما هم یک چیزی می‌گوئی. حالا بگوئید آقای بنی‌صدر چند دقیقه‌ای بیاید جماران آقا را ببیند. گفتم پیغام را می‌رسانم.

در این بین چماقداران و رجاله‌های اعزام شده، آمده بودند اطراف محل سکونت و دفتر ریاست جمهوری و شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» می‌دادند. ناگهان کُکیتل مولوتفی هم بداخل پرت کردند که در زمین چمن دفتر فرود آمد. گفته شد که اینجا فعلاً امنیت ندارد. از بیرون آنها چیزی می‌اندازند و ممکن است که محافظین ریاست جمهوری هم متقابلاً عکس‌العمل نشان دهند. بهتر است که آقای بنی‌صدر این محل را ترک کنند و به محل امن دیگری بروند. تصمیم گرفته شد که به منزل خواهرشان بهجت خانم بروند. آقای بنی‌صدر باتفاق چند نفر از در پشت دفتر ریاست جمهوری بدون این‌که محاصره کنندگان متوجه بشوند، خارج شدند و به منزل خواهرشان رفتند.

کتاب غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضد انقلاب که دادگستری جمهوری اسلامی، شورای عالی قضایی در سال ۱۳۶۴ آن را منتشر کرده است از طرح کودتا علیه ریاست جمهوری پرده برمی‌دارد. و با این‌که آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور قانونی کشور است، دفتر و محل سکونت وی در تاریخ ۲۱ خرداد ۶۰ به محاصره سپاه و کمیته در می‌آید و عملاً وی را مجبور به اختفا می‌کنند:

«حکم امام کافی بود که بنی‌صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه و انتشار حکم^۱ عملاً بنی‌صدر از کلیه اقتدار خویش منزعز گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمیته درآمد.» {۵۸۷}

با توجه به مطلب صریح فوق آقای داود علی بابائی نویسنده تاریخ «۲۵ سال در ایران چه گذشت؟» در مورد عزل آقای بنی‌صدر از ریاست جمهوری تحت نام «مصاحبه هاشمی رفسنجانی با روزنامه اطلاعات ۳ بهمن ۱۳۶۰»، جلد ۶ صفحه ۱۴۴ می‌نویسد: «عزل بنی‌صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می‌توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند و یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی‌شد بدون ایجاد اخلاص، حرف زد و انتقاد کرد؟ وقتی کار را با اسلحه و شورش و آتش زدن همراه می‌کنند در واقع مترصدند تا جنگی به مراتب بدتر از جنگ تحمیلی راه بیندازند. این حرکت، ممکن بود همه چیز را به آشوب بکشاند و مسلماً از حد یک اعتراض سیاسی و انتقاد گذشته بود.»

با توجه به ۷ جلد کتاب «۲۵ سال در ایران چه گذشت؟» معلوم می‌شود که آقای علی بابائی اولاً خود آنزمان را درک و رویت نموده و ثانیاً اهل تاریخ و علم و اطلاع از مسائل تاریخی آن دوران بوده است ثالثاً ایشان از بسیاری امور دیگر اطلاع داشته که به هر دلیل آن‌ها را به رشته تحریر در نیاورده است.

آیا ایشان مطلع نبوده است که: در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، حزب جمهوری اسلامی با چراغ سبز آقای خمینی و بدست دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، فله ای روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزبان، خبرنگار جبهه ملی، ... را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام نمود. بنابراین:

۱- وقتی شما می‌نویسید: «یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی‌شد بدون ایجاد اخلاص، حرف زد و انتقاد کرد؟» البته حتماً ادعان دارید که روزنامه‌ها، فله ای بدستور دادستانی انقلاب اسلامی، مرکز تعطیل شده بودند و از جمله مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی، در زندان بود!

۲- «عزل بنی‌صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می‌توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند» البته شما می‌دانستید که در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، هنوز آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهوری قانونی این کشور بود و صوری هم هنوز طرح عدم کفایت سیاسی وی به مجلس نیامده و به زعم شما هم قانوناً هنوز ایشان رئیس‌جمهور بود. اما حسب کتاب «غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب» و سایر منابع و گفته بسیاری از زعمای جمهوری اسلامی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ دفتر ریاست جمهوری و شخص ایشان محاصره شده و مصونیت جانی از وی رخت بر بسته بود و بالااجبار وی را ودار به اختفا نمودند.

۳- علاوه بر این در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ که جبهه ملی دعوت به تظاهرات آرام نموده بود، مگر آقای خمینی اعلام ننمود که «جبهه ملی از امروز مرتد است!» و باز نقل به مضمون (... و به نهضت آزادی و شخص مهندس بازرگان هم، از رادیو تلویزیون اعلام نمود که از این تظاهرات اعلام انزجار شود که آنها نیز از ترس خمینی در اعلامیه ای تظاهرات را محکوم نمودند) آیا اینگونه بیان تاریخ، تحریف آشکار رویدادهای

۱- منظور حکم آقای خمینی مبنی بر عزل آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح است.

تاریخی نیست؟ ممکن است آقای داود علی بابائی پاسخ بدهد من خود، اظهار نظری ننموده ام و تنها مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی را منعکس نموده ام. وقتی بر آقای داود علی بابائی مسلم است که: آنچه ایشان بیان نموده دروغ محض و تحریف تاریخ است، آیا نباید آقای داود علی بابائی که مصاحبه آقای رفسنجانی را در تاریخ ثبت میکند، متذکر شود که ایشان اینطور بیان نمودند، اما شرایط آن بود که شرح آن گذشت!

۴- آقای رفسنجانی برای نیل به اهداف و مقاصدی که در سر داشته و به منظور دنبال نمودن آنها در انحراف افکار عمومی و برای جلوه دادن سیستم دموکراسی و آزادی خواهی و صورت قانونی دادن به کودتای انجام شده، به دروغ پردازی و تحریف وقایع در مصاحبه ۳ بهمن ۱۳۶۰، آنگونه که آقای داود علی بابائی ثبت نموده، پرداخته است. اما شما آقای داود علی بابائی «نویسنده ۷ جلد کتاب تاریخ ۲۵ ساله!» پس از گذشت ۲۵ سال با به رشته تحریر در آوردن وقایع آنزمان بر بیان حقایق چشم پوشیده و بر دروغ پردازی آقای رفسنجانی صحنه گذاشته که البته این مهم به دور از بیان واقعیات و ثبت آن در تاریخی است که به نگاشتن آن همت گمارده اید، این عمل شما بمراتب از دروغ و کذب پراکنی آقای رفسنجانی برای جامعه خطرناکتر است.

آقای امیرحسینی خاطر نشان می‌کند بعد از این که آقای بنی‌صدر از دفتر ریاست جمهوری خارج شدند، باتفاق آیت‌الهی حرکت کردیم برویم قم و برای این که کمتر مورد سوءظن قرار بگیریم، با اتوبوس شمس‌العماره به قم رفتیم.

در قم خواستیم آیت‌الله نجفی را ملاقات کنیم، ایشان از ملاقات خودداری کرد و پیغام داد که هر چه آقای گلپایگانی تصمیم گرفت، من هم موافق هستم و قبول دارم. بعد از آن آیت‌الله شریعتمداری را ملاقات کردیم ایشان گفتند من هر چه نسبت به این آقا (یعنی خمینی) می‌گفتم، فکر می‌کردید که من به این آقا نظر دارم. من این آقا را خوب می‌شناسم. اگر جلوی باز باشد، دیگر هیچ چیز جلودارش نیست. هر چه گفتم بگوش کسی نرفت و در تضعیف من کوشیدند.

وی گفت من همه جوهره در اختیار هستم و اگر بخواهید حرکت کنید، آذربایجان با من و هر تصمیمی هم که با گلپایگانی گرفته شد، من موافق هستم.

بعد از آن به بیت آیت‌الله گلپایگانی رفتیم و ایشان ابتداء از آقای بنی‌صدر قدری گله کرد ولی گفت من برای این مسأله حاضرم و هر وقت شما بگوئید، من به تهران می‌آیم و مطمئن هستم که فعلاً می‌توانم این مشکل را حل کنم. من تا بحال از آقای خمینی چیزی نخواستادم بعد از بیرون آمدن ایشان از بیمارستان تا به امروز هم بدیدن ایشان نرفته‌ام و بعضی مواقع جواد آقا را فرستاده‌ام. بعنوان دیدن آقای خمینی می‌آیم تهران و قضیه را حل می‌کنم. خطر حذف آقای بنی‌صدر را توضیح می‌دهم و مخالفت صریح خودم و شرع را به ایشان می‌گویم و من اگر مطمئن نبودم که این مسأله بدست من حل شدنی است، نمی‌آمدم. اگر بخواهید من همین حالا راه می‌افتم ولی شما از آقای بنی‌صدر بپرسید و به جواد آقا اطلاع دهید تا فوراً حرکت کنم. آقای معزی و چند نفر دیگر را هم دیدیم و روز ۲۴ خرداد به تهران بازگشتیم.

در گزارژ شمس‌العماره (ناصر خسرو)، تا کسی گرفتیم که پیش آقای بنی‌صدر برویم و جریان ملاقاتها را گزارش کنیم وقتی نزدیک سینما مولن‌روژ (خیابان قدیم شمیران) رسیدیم، آیت‌الهی گفت تو خدمت آقای بنی‌صدر برو و من هم می‌روم منزل پیش خانواده‌ام که نگران هستند. از تا کسی پیاده شدم. وقتی به آنطرف خیابان رفتیم، حسین نواب را دیدم. گفت تو هم می‌روی پیش آقای بنی‌صدر، گفتم آری. گفت برو من هم می‌آیم. در منزل بهجت خانم همه خانواده بنی‌صدر جمع بودند، بعضی از

دوستان هم آنجا بودند. شهید نواب هم وارد شد و به جمع پیوست. آقای نواب گفت، من نامه‌ای از رجوی برای شما آورده‌ام و او گفته است که نامه را در حضور خانواده و دوستانتان برایتان بخوانم.^۱ نامه را خواند. مضمون آن چنین بود تمام نیروهای ما در اختیار شما است و هم اکنون بیش از پنجهزار از نیروهای ما، در اطراف از شما محافظت می‌کنند و اگر شما پیش ما بیائید، این پنجهزار نیرو آزاد می‌شود و می‌تواند به کارهای دیگری بپردازد. ما نمی‌خواهیم که مسئله حزب توده و مصدق تکرار بشود. ما آماده خدمت و حفاظت از جان شما هستیم. اما اگر پیش ما نیائید، ما اطلاعاتی می‌دهیم و مردم را در جریان کار قرار می‌دهیم که بعد نگویند ما هم مثل حزب توده عمل کردیم. من به حسین گفتم این دعوت است یا تهدید؟ خوب، اگر آقای بنی‌صدر خواست می‌آید و اگر نخواست چرا اعلامیه می‌دهید؟ این تهدید است و نه دعوت. حسین گفت به هر حال این چیزی است که آنها نوشته‌اند و من پیغام‌رسان هستم. حسین پس از قرائت، نامه را پاره پاره کرد. بوی گفتم که این نامه یک سند تاریخی است، چرا پاره‌اش کردی؟ گفت، من قول داده‌ام که بعد از قرائت نامه، آن را از بین ببرم و نمی‌توانم آن را به شما بدهم و آن را ریز ریز کرد و از بین برد.

آقای بنی‌صدر، بعد از اندکی تأمل جواب داد که من رئیس‌جمهور ملت ایران هستم و خود را نمی‌توانم محدود به سازمان و دسته خاصی بکنم. اگر این ملتی که به من رأی داده‌اند، پشتیبانی کردند و به من پناه دادند که دادند، اگر ندادند وظیفه دیگری ندارم.

بعد از آن جریان ملاقات با آیت‌الله گلپایگانی را برای آقای بنی‌صدر توضیح دادم و گفتم، تکلیف چیست؟ بگوئیم ایشان بیایند تهران و بروند جماران برای حل مسئله. آقای بنی‌صدر گفت صبر کنید تا فردا فکر کنم و به شما فردا خواهیم گفت اما تیمسار فلاحی و آیت‌الله نوری پیغام داده‌اند که می‌خواهند مرا ملاقات کنند. من حرفی ندارم اما اگر تیمسار فلاحی در این وضعیت مرا ملاقات کند به صلاح ایشان نیست. بنابراین بروید و ببینید چکاری دارد تا اگر ملاقات لازم آمد، ترتیبی داده شود. آقای نوری را هم ملاقات کنید ببینید چه می‌گوید: باتفاق حسن با تیمسار فلاحی تماس گرفتیم. ایشان کار خاصی نداشت فقط می‌خواست عرض ارادتی به آقای بنی‌صدر کرده باشد. بعد به منزل آیت‌الله نوری رفتیم. ایشان گفت به آقای بنی‌صدر بگوئید. من تنها دوست روزهای شادی نیستم در روزهای سخت هم دوست هستم. من امکانات و پیروانی دارم. اگر هر کدام از شما جائی برای مخفی شدن و یا احتیاجی به پول و کمکهای دیگر داشتید، اطلاع دهید، تا جائی که امکان در اختیار دارم، از کمک مضایقه نخواهم کرد. روز بعد یعنی ۲۵ خرداد که برگشتیم به منزل بهجت خانم که گزارش این دو ملاقات را به آقای بنی‌صدر بدهیم و از ایشان بپرسیم که در مورد آمدن آیت‌الله گلپایگانی چه تصمیمی گرفته‌اند؟ بگوئیم بیایند یا خیر؟ در منزل دیدیم که خانم بنی‌صدر و خواهرشان و خانواده ناراحت هستند. پرسیدم آقای بنی‌صدر کجا هستند؟ گفتند که نگران بودند و ایشان را به مخفی‌گاه بردند.

اینجانب، ساعت ۴ یا ۵ صبح ۲۱ خرداد، بعد از خواندن نماز صبح بدون هیچ برنامه و هدفی از بچه‌ها خداحافظی کرده و راه افتادم، هنگام خروج از پادگان مرا دستگیر کردند و چند روزی را در زندان کرمانشاه بسر بردم بعد از آن به اوین و تهران اعزام شدم. روابط دادستانی و مسئولین زندان با من چه در کرمانشاه و چه در تهران دو سه هفته‌ای خوب و نسبتاً مؤدبانه بود و از اوضاع و احوال و بحثهایی که گهگاه با

۱- آقای امیرحسینی بیاد می‌آورد که علاوه بر خانواده آقای بنی‌صدر، از دوستان آقایان سلامتیان، غضنفرپور، انتظارپور، شمسائی، سودابه سدیفی، نوبری، پیرحسینی آنجا حضور داشتند.

بعضی از مسئولین به میان می‌آمد احساس می‌کردم که اینها از وضعیت مطمئن نیستند و مترصدند که ممکن است وضعیت برگردد و به همین علت رفتارشان با من حساب شده است و نمی‌خواهند تمام پلهای پشت سر را خراب کنند. بعداً برایم روشن شد که آقای خمینی و روحانیت حاکم فکر می‌کرده‌اند که ما قبلاً برنامه‌ریزی و کارسازی کرده‌ایم و به سازماندهی مردم پرداخته و نیروی مسلح آماده در اختیار داریم ولی نمی‌خواهیم آن را رو کنیم و قصد داریم از آن بعنوان آخرین عمل و جراحی استفاده کنیم.

آخرین پرده کودتا

پرده پنجم

عدم کفایت سیاسی

قبل از این که طرح عدم کفایت سیاسی ریاست جمهوری را به مجلس ببرند، آقای دکتر بهشتی از قضات دیوانعالی کشور استمراج کرده بود که حکم عزل رئیس‌جمهور مبنی بر تخلف از وظایف قانونی وی را از طریق قضات دیوانعالی کشور بگیرد و افتخاری دیگر بر افتخارات انحصارگرایانه خود بیفزاید که با وجود تمام تمهیدات و تزییقاتی که در دادگستری بوجود آورده بود، قضات دیوانعالی کشور زیر بار نرفته و مخالفت جدی خود را با این عمل اعلام کرده بودند.^۱

علت هم این بود که هنوز موفق نشده بودند که دادگستری را آنطور که دلخواهشان بود تصفیه کرده و قضات دست‌نشانده خود را جانشین آنها سازند. مطلب اخیر را آقای موسوی اردبیلی در رابطه با این که چرا پرونده ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به دادگاه نرفت و مشکلاتی را که سر راه وجود داشت، بطور واضح و آشکار چنین بیان می‌کند: «پرونده آماده رفتن به دادگاه شد، لیکن پیگیری قضایی در این مرحله به جهات زیر به مواعی برخورد و متوقف شد:

۱- حضور مرحوم بهشتی که آن روز رئیس دیوانعالی کشور بود در رأس محاکم دادگستری، زیرا بنی‌صدر و یاران و هواداران و متحدین او مرحوم بهشتی را مخالف و طرف خود می‌دانستند و مدعی بودند که او هم مثل آنها باید محاکمه بشود لذا بر علیه او هم طرح دعوا کرده بودند.

۲- آماده نبودن محاکم آن روز دادگستری زیرا هنوز قضات تصفیه نشده بودند و همه آنهايي که همفکر و طرفدار لیبرالیسم و گروهکها و بنی‌صدر بودند در رأس محاکم قرار داشتند و با هر پیش‌آمدی نیت خود را ابراز می‌کردند و وضع را بهم می‌ریختند، مانند جریان توقیف میزان و توقیف رضا صدر و غیر آنها.

۳- وجود طرفداران بنی‌صدر و دوستان فتح‌الله بنی‌صدر و طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره در میان جامعه قضات و حقوقدانان که آن روزها، یکه تاز میدان بودند و در محاکم دیوان کشور و محاکم عمومی و محاکم و دادسرای انتظامی و کانون وکلاء هنوز بر سر قدرت بودند.

۴- مشکلات مراجعه به دادگاههای انقلاب که بنی‌صدر آنها را غیرقانونی می‌دانست و هر روز با آنها درگیر بود و یکی از درگیریهای بزرگ بنی‌صدر درگیری و اختلاف با دادگاهها و دادسراهای انقلاب بود.

۵- مشکلات دیگر اجتماعی هم در کنار آنها بود، از جمله بنی‌صدر که هنوز به عنوان رئیس‌جمهور فرمانده کل قوا در میان مردم ظاهر

می‌شد و جو سازی و اخلاص‌گری می‌کرد... اینها مجموعاً سبب شد که نتیجه کار داسرا به دادگاه منتقل نشود.» {۵۸۸}

به این دلایل آشکار وقتی تیرشان از طریق قضات دیوان عالی کشور به سنگ خورد، طرح عدم کفایت سیاسی را به مجلس بردند و چنان جو اراعات و تهدیدی در کشور بوجود آورده بودند که نه تنها امکان آفتابی شدن ریاست جمهوری و حداقل دفاع از خود را از وی سلب کرده بودند بلکه به جز چند نماینده شجاع که مخالفت خود را بطور صریح اعلام کردند، بقیه به خاطر ترس ایجاد شده از صحبت کردن منصرف شدند.

در حقیقت رأی عدم کفایت سیاسی کلاه شرعی و صورت قانونی دادن به مسأله بود که هر کودتاگری متناسب با شرایط ویژه کشور صورت قانونی و محملی شرعی و یا عرفی برای عمل خود می‌سازد و الا حرف آخر و لب کلام را آقای مهندس علی‌اکبر معین‌فر در جلسه طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور بر زبان آورد و با شجاعت تمام قریب به این مضمون اعلام کرد: اِنَاللهِ وَ اِنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ فاتحه آزادی و قانون خوانده شد.

فصل هفتم

انتقادات و رهنمودها

با وجودی که برآیند و منتهی اعمال و حرکات مثبت و منفی یک جریان فکری و اجتماعی، بنام فرد شاخص و یا رهبر آن جریان نوشته می‌شود، اما نتیجه آن، تنها کار یک فرد و یا شخص نیست بلکه به رفتار، عملکرد، روشها و فعالیتها تک تک افراد شرکت‌کننده در آن مجموعه بستگی دارد. هر فردی در آن مجموعه به نسبت جا و موقعیت خود، چه بگوید و چه نگوید، در نتیجه کار شریک است.

بهتر این بود که دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر، بعد از حذف آقای بنی‌صدر دور هم می‌نشستند و هر کس به نقد اعمال حوزه کاری خود می‌پرداخت و از مجموعه آن، جمع‌بندی بعمل می‌آمد و آن جمع‌بندی که مبین کارنامه اعمال آن مجموعه با نقاط قوت و ضعف آن بود، بعنوان تجربه تاریخی در اختیار نسل حاضر و نسلهای آینده قرار می‌گرفت.

جای بحث نیست که آقای بنی‌صدر، رئیس‌جمهور بوده و دوستان و همکارانش در حقیقت مأمورین، مرئوسین، کارمندان، مشاورین وی و یا هر نام دیگری بنامیم، بوده‌اند. دوستان و همکاران ایشان، در زمانی که کشور در تب و تاب مبارزه آزادی - استقلال و حذف قدرتمداری و استبداد بود، با یک خطی همراهی و همگانی نشان دادند و پس از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری، هر کدام به فراخور حال و موقعیت خود، در بخشی از موقعیت جدید جای گرفتند و به فعالیت پرداختند. مجموعه اعمال مثبت و منفی آنان دست بدست هم داده و سرانجام در پیروزی و یا شکست آن مجموعه دخیل بوده‌اند. حداقل این دوستان و همکاران برای آرامش وجدان و رضایت خاطر خود، چه پاسخی برای شکست مجموعه‌ای که خود در آن شرکت داشته، یافته‌اند که تا به امروز لب از لب نگشوده‌اند؟ گاه کوشش شده است که گناه شکست را به گردن یک فرد بگذارند و خود را از عواقب آن دور نگهدارند. حق این است که هر کسی نسبت به کار و مسئولیتی که داشته، در شکست آن نیز سهیم بوده است.

اینجانب محمد جعفری بعنوان یکی از اعضاء آن مجموعه و مدیر

۱- هم آقای بنی‌صدر و هم آقای علی‌امیرحسینی برایم جداگانه نقل کردند که بعضی از قضات دیوانعالی کشور مطلب را برایشان گزارش کرده‌اند.

مسئول روزنامه انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر، همیشه خود را مسئول و متعهد می‌پنداشتم و حداقل سعی کردم تا جایی که وسع می‌رسد و اطلاعاتم اجازه می‌دهد، برای ملت ایران که صاحبان اصلی حقند توضیح دهم تا بدانند بر سر کشورشان چه و چگونه آمده است. نکات قوت و ضعف جریانی که من در درون آن بودم و نیز نکات تاریک و مبهم آن دوران سرنوشت ساز را از دید خود بر ایشان روشن سازم. این احساس مسئولیت مرا بر آن داشت که از جمله به تحریر کتاب حاضر بپردازم.

به منظور بهره‌برداری روشن از تجربه گذشته، کمبودها (انتقادهای کم‌کاری‌ها و اشتباهات) و رهنمودها را در دو بخش جداگانه مورد بحث قرار می‌دهم. قبل از این که به انتقادهای بپردازم، با وجودی که زبان و قلم من قاصر است که بتوانم آن چه حق است، نسبت به آقای بنی‌صدر ادا کنم، اما حداقل بخشی از صفات ممتازی که ایشان دارا بوده‌اند برای هموطنان خود فهرست می‌کنم. این نکته را هم باید بگویم که هدفم از آوردن این فهرست، مبرا کردن ایشان از هر عیب و نقصی نیست و فکر می‌کنم خود ایشان هم چنین نظری ندارند. صفات ممتازی که آقای بنی‌صدر دارا بوده‌اند و من در دورانی بیش از سی و پنج سال آشنائی و ارتباط و همکاری با ایشان، آنها را دیده‌ام عبارتند از:

– درستکاری و وفای بعهد، به حدی که به هیچوجه ایشان «خریدنی» نبوده است.

– آزادخواهی و کوشش مستمر و پایدار برای تحقق آزادی در تمام دوران تا جایی که می‌توانم بگویم ایشان پیشاهنگ آزادگان است.

– طرفدار علم و دانش و تحصیل کردگان، متخصصان، صاحبان صفات ممتاز اخلاقی، کارهای علمی و کاردانی.

– مردم دوستی و حمایت از ضعیفان و ستمدیدگان در حد توان در همه حال و همه جا، بدون توجه به وابستگی‌های حزبی، گروهی، مذهبی و...

– متفکر، اندیشمند و تئورسین مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی و ارائه دهنده راه‌حلهای مسائل کشور براساس بینش توحیدی.

– بنیان‌گذار بحث آزاد، در خارج و داخل کشور به منظور خلع و حذف زورمداران و قدرت‌طلبان، از بکار بردن زور و قدرت برای حل مسائل کشور و آمادگی شرکت در بحث آزاد در هر زمان و مکان.

– اغماض و چشم‌پوشی از خطاهای دوستان و غیردوستان و مخالفان.

– ثبات قدم در فکر و اندیشه.

– امیدواری به آینده در تمام دوران زندگی و خستگی‌ناپذیری در کار مستمر برای آینده همراه با شادی و شکوفایی.

شکست جریان آزادخواهی و استقلال طلبی، در مقابل جریان زورمداری و اسلام‌بیانگر قدرت به دو عامل کلی داخلی و خارجی بستگی داشت. در فصول مختلف کتاب به تفصیل، عامل خارجی و یا جریان قدرت‌طلب یا اسلام‌بیانگر قدرت توضیح داده شد و از پرداختن به عامل داخلی یعنی کمبودها و اشتباههای خط آزادی – استقلال و حکومت مردمی نیز غفلت نشد و متناسب با مسائل مطروحه در جای جای کتاب بدان‌ها اشاره شده است اما بدلیل اهمیت ویژه‌ای که اشتباهات و کمبودهای یک جریان در موفق نشدن آن، در برهه‌ای از زمان در بردارد، سعی می‌شود در این فصل بیشتر به توضیح آنها بپردازم.

آنچه تحت نام اشتباه، خطا، کم‌کاری، ندانم کاری، و... به رشته تحریر در می‌آید، نظر و دید شخصی اینجانب نسبت به جریانی است که تا آخرین پرده کودتا در کنار آن بوده‌ام. لازم می‌دانم قبل از بررسی

انتقادهای و کمبودها، این نکته را خاطر نشان اهل خرد کرده باشم که هر جا در سخنانم، آقای بنی‌صدر و جریان بنی‌صدری‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهم، خودم را نیز در محدوده جا و مکان و مسئولیت کاری‌ام شریک می‌دانم.

انتقادهای

آقای بنی‌صدر، شخصاً در کتاب «خیانت به امید» و درس تجربه جریانی را که منجر به کودتا، علیه این خط شده است بویژه در کتاب «خیانت به امید»، سخاوتمندانه کمبودها (انتقادهای) و همچنین راهنمایی‌هایی که از آن تجربه بدست آورده و شاهد بوده‌اند را توضیح داده‌اند. ابتدا کمبودها و اشتباهاتی را که آقای بنی‌صدر در کتاب «خیانت به امید» آورده‌اند، فهرست می‌کنم و برای روشن شدن بعضی از آنها نکات و یا مثالی بدانها می‌افزایم و در پایان به نکات دیگری که آقای بنی‌صدر بدان‌ها نپرداخته یا آنها را به چیزی نگرفته و یا کم بها داده‌اند و یا برای مطرح کردن آنها اهمیتی قائل نبوده‌اند و یا اینکه از دیدشان مخفی مانده است، می‌پردازم. کمبودها و اشتباهاتی را که آقای بنی‌صدر عنوان کرده‌اند، عبارتند از:

۱- سانسور کردن خود، درباره شخصیت و نظر آقای خمینی درباره ولایت فقیه و اعمال وی. {۵۸۹}

۲- توجه نکردن به اعمال ضد و نقیض آقای خمینی و انکار آن پس از شنیدن. بدین منظور که مایل نبودند جز خوبی از او بدانند و بگویند و هیچ عیب و نقصی در او مشاهده کنند. {۵۹۰}

۳- «شدت ضدیت با رژیم شاه و علاقه مفرط به پیروزی، چشمها را از دیدن و عقلها را از توجه بدان بازداشته است». {۵۹۱}

۴- مطلق کردن و یا بهای بیش از اندازه دادن به مرجعیت و بزرگ شدن با این باور که «مقام مرجعیت، مقامی است که عادلترین، متقی‌ترین، عالم‌ترین و... کسان از راه لطف خداوندی بدان می‌رسند». {۵۹۲}

۵- جلب موافقت آقای خمینی اصل قرار داده شده بود «میان روی آوردن به مردم و حفظ موافقت آقای خمینی بدومی بیش از حد بها دادیم». {۵۹۳} و روی این حساب کوشش می‌شد که کارها از طریق آقای خمینی و یا با نام ایشان انجام پذیرد.

۶- بجای رو آوردن به مردم و حفظ موافقت آقای خمینی، آقای خمینی اصل قرار داده می‌شد. {۵۹۴} در ارتفاع سطح آگاهی مردم نهایت کوشش بعمل می‌آمد، «اما هر بار تهدیدهای آقای خمینی جدی می‌شدند داد و قال می‌کردم و تسلیم نظر او شدم. بیش از حد از تجربه تاریخی می‌ترسیدم، آنقدر که از آنسوی بام افتادم». {۵۹۵}

۷- ما و آقای بنی‌صدر در نقش رئیس قوه مجریه، بجای پرداختن به عمل سیاسی بیشتر به موضع‌گیری سیاسی می‌پرداختیم در صورتی که می‌بایستی بیشتر عمل می‌کردیم و کمتر موضع می‌گرفتیم. {۵۹۶} در تمام اموری که آقای خمینی و روحانیت حاکم خلاف قانون اساسی عمل کرده است، موضع مخالف گرفته شده است. اما هر بار با حمله‌های آقای خمینی عقب‌نشینی کرده و آن موضع رها شده است. در حقیقت آقای بنی‌صدر که رئیس قوه مجریه و هماهنگ کننده سه قوه بود، به رهبر اپوزسیون تبدیل گردید.

۸- به بخشی از حرفهای ظاهری آقای خمینی بسنده می‌کردیم و بخشی دیگر را نادیده می‌گرفتیم و بدون امتحان یا آزمایش و توجه نکردن به اعمال ضد و نقیض وی، اظهار بیان عمومی انقلاب از سوی آقای خمینی را کافی می‌شمردیم و فکر می‌کردیم که ایشان آنها را «نقض نخواهد کرد». {۵۹۷}

۹- به خاطر حساسیت آقای خمینی و مقام مرجعیت عام ایشان به سراغ روحانیون دیگر نرفتیم. {۵۹۸} و در نتیجه آنها را نیز از دست دادیم. روحانیون طراز اول و بسیاری از روحانیون جوان در صورتی که ما به موقع به سراغ آنها می‌رفتیم، حاضر بودند، در مقابل زیاده‌رویهای سپاه و دادگاههای انقلاب و روحانیت حاکم ایستادگی کنند، اما چون تماس با روحانیت در مقابل آقای خمینی بصورت «تابو» درآمده بود و آنها از ما اقبالی ندیدند و لاجرم عقب‌نشینی کردند.

۱۰- آدم نداشتن در اطراف آقای خمینی که بی‌اعتقاد به اصالت زور و قدرت باشند {۵۹۹} اطراف وی از کسانی که می‌توانستند با ایشان رابطه حسنه‌ای داشته باشند و یا حداقل نزد او بی‌طرف و یا دلسوز به انقلاب قلمداد شوند و مانند طرف مقابل بتوانند اطلاعات را بوی برسانند و با ما نیز موافق و یا بی‌طرف باشند خالی بود. چند نفری هم که تا انتخابات ریاست جمهوری اطراف ایشان داشتیم، آنها را هم از دست دادیم.

اطرافیان و همکاران بنی‌صدر و شاخصین آنها را جوانان از خارج برگشته، بدون تجربه کاری و مردم‌شناسی در محیط ایران تشکیل می‌دادند که چندان هویتی با آقای خمینی نداشتند و آقای خمینی نسبت به آنها حساس بود {۶۰۰} و آنها را غالباً از کسانی می‌دانست که از گروهکها هستند و یا تمایلات مجاهدینی دارند و نسبت به مذهب و شعارهای مذهب لاقید هستند بویژه نسبت به تیم آقای دکتر ممکن^۱ - که آنها را مجاهد می‌دانست - بسیار حساس بود.

۱۱- «برای خودمان توانائی بیش از آنچه داشتیم، قائل می‌شویم.» {۶۰۱} نظر به اینکه آقای بنی‌صدر با رأی بالای ۷۵ درصدی به ریاست جمهوری انتخاب شد، بدون تجزیه و تحلیل رأی‌ها و در نظر گرفتن طرف مقابل، این غرور دست داد، در صورتی که طرف مقابل تن به حق و حقیقت نداد، با یک اعلامیه و یا درخواستی توده‌های میلیونی به خیابانها خواهند ریخت و برقدرتمندان و انحصارگران خواهند شورید.

۱۲- ارزش مطلق و یا بیش از اندازه بها دادن به خود جوشی مردم و بسنده کردن به اینکه مردم، خودجوش به سازماندهی خواهند پرداخت، ما را از سازماندهی مرم غافل ساخت. {۶۰۲} در نتیجه ارزش مطلق دادن به خودجوشی «تن ندادن به سازماندهی بود» {۶۰۳} که در پی آورد.

آقای بنی‌صدر و غالب اطرافیان شاخص ایشان به تشکیلات و تفکرات سازماندهی چندان اعتقادی نداشتند و از طرف دیگر اطرافیان وی از افراد تشکیلاتی و سازمانده و متناسب با شرایط انقلاب و جامعه خالی بود و در نتیجه نپرداختن به یک هسته مقاومت بزرگ اهرمهای قدرت یکی پس از دیگری از دست رفت.

۱۳- اشتباه و خطا در روش. روش کار در ابتدای انقلاب و تا انتخابات ریاست جمهوری بطور نسبی با وجود کم و زیادهایی درست بود. اما بعد از انتخاب به ریاست جمهوری و پیروزی بی‌مانند در انتخابات که می‌بایستی راه پیروزیهای بعدی را هموار کند {۶۰۴} بر اثر اتخاذ روش بعضاً نادرست

۱- تیم آقای دکتر ممکن عبارت بودند از: یزدان حاج حمزه، مهدی سردانی (طارمی)، مهندس یزدان حاج حمزه در بلژیک تحصیل کرد و عضو اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا بود و فکر کنم سال ۵۰ - ۵۱ به ایران بازگشت و از همان بدو ورود به ایران در ارتباط با مجاهدین بود و عضو سازمان شد و تا به امروز بر آن خط باقی است. آقای مهدی سردانی (طارمی)، قبلاً روحانی بوده و به مرکز اسلامی هامبورگ آمد و در آلمان به تحصیل پرداخت و جزء یکی از اعضای ارشد و خط دهنده در اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در سالهای ۴۹-۵۷ در اروپا بود. با مجاهدین رابطه نزدیکی داشت. نشریات آنها بوسیله وی توزیع می‌شد و خط مجاهدین در اتحادیه بوسیله ایشان و چند نفر از دوستانش در اتحادیه تبلیغ می‌گشت و آقای بنی‌صدر چون مخالف خط فکری مجاهدین بود و آنها را التقاطی می‌دانست از جمله با ایشان کارد و پنیر بود. حتی بین سالهای ۵۶ - ۵۴ چندین بار کوشش کرده بودند که مرا از اتحادیه اخراج کنند.

کار به حذف مطلق ما و موفقیت کودتا انجامید در دوران ریاست جمهوری در مواردی موازنه مثبت جانشین موازنه عدمی گردید {۶۰۵} و همین تغییر موازنه موجب خسارت جبران‌ناپذیری شد که از جمله حکم نخست‌وزیری برای احمد آقا خمینی، تصویب نخست‌وزیری رجائی، پذیرش بیانیه ده ماده‌ای آقای خمینی، انتخاب آقای اشراقی بعنوان نماینده ریاست جمهوری در هیئت سه نفره حل اختلاف، است.

۱۴- کنگره انقلاب اسلامی نماینده برای مجلس معرفی نکرد «در پی این اعتقاد که مردم بالغند و به مخالفان رئیس‌جمهور رأی نخواهند داد، نامزدی معرفی نکرد.» {۶۰۶} به نظر من کنگره شکست خورد و نظرها در مورد نمایندگان مجلس و انتخاب ریاست جمهوری کاملاً متفاوت بود. گردانندگان دفتر هماهنگی از شرایط و شناخت روابط داخلی مردم ایران چنان ناتوان بودند که وقتی بعد از کنگره دفاتر هماهنگی نامزدهایی معرفی کرد، بعضی از آنها خود مخالف ریاست جمهوری بودند و به قول آقای بنی‌صدر «معروفیت و زمینه داشتند و نه عقیده و استقامت.» {۶۰۷} به هر حال امر انتخابات و نقش بعدی مجلس جدی تلقی نشد. با وجود تقلبات وسیع که اکثریت مجلس در اختیار حزب جمهوری قرار گرفت، مهذا ۷۰-۶۰ نماینده‌ای مستقل بودند. اما آقای بنی‌صدر به کوبیدن مجلس پرداخت و آنها را نیز به مرور از دست داد. {۶۰۸} وی تمام امکانات خود را در مجلس بر روی دو نماینده و همکارش آقایان غضنفرپور و سلامتیان متمرکز کرد و آن دو نفر هم قادر نبودند که آن گروه مستقل را دور هم جمع کنند و بیشتر از حذب طرد شدند.

اینجانب در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ طی نامه‌ای به آقای بنی‌صدر وضعیت هسته، روزنامه، انتخابات ریاست جمهوری، دفتر ریاست جمهوری و کنگره انقلاب اسلامی را از دید خودم برایشان تشریح کردم که قسمت مربوط به کنگره انقلاب اسلامی به قرار زیر است:

«اختلاف فاحشی بین انتخاب ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس است: در هر شهری افراد و دسته‌ها در انتخاب نماینده مجلس نفع دارند در صورتی که در انتخابات ریاست جمهوری این مسئله بعلت انتخاب واحد از بین رفته بود. برای کنگره، ما از همان دفاتر که شناختی از آنها نداشتیم دعوت بعمل آوردیم. در اینجا دفاتر منطبق با منافع خود عمل کردند. ثانیاً ما نیز یکبار دور هم جمع نشدیم که وظایف و هدف این کنگره را تعیین کنیم. بجوری برای خودمان مبهم بود که تا روز دوم ما قطع نداشتیم که بالاخره نامزد انتخاب خواهیم کرد یا خیر؟ بالاخره کنگره بعلت ابهام در کار ما ... در این قسمت ناموفق بود. تا اینکه در روز آخر بعلت اینکه ما روی قاعده و قرار عمل نکردیم و شما نیز که هر بار مسئله را مطرح می‌کردیم جواب می‌دادید که بروید عمل کنید. همانطور که بارها خود گفته‌اید، بایستی مسئولیتها و تکالیف روشن باشند و معلوم باشد هر کسی چه می‌کند و رابطه‌اش چیست... اگر دفتر هماهنگی همچنان که می‌کند تحت نام شما عمل کند بایستی ضابطه‌ای و اساسی برای کار آنجا قرار داد و چهارچوبی مشخص کرد که دود آن به چشم شما خواهد رفت. اکنون نمی‌توانند چیزی بگویند فردا اگر خدای نکرده وضعی بوجود آمد، خواهید دید که چه جوری از اینها استفاده خواهند کرد.»^۲

۱۵- آقای بنی‌صدر در مورد ایستادگی و یا استعفا می‌نویسند «هیچیک از گروههای سیاسی حتی آنها که مخالف بودند، با ایستادگی تا استعفا موافق نبودند، می‌گفتند ماندن در مقام ریاست جمهوری و مقاومت کردن راهی است که باید بروم.» {۶۰۹}

۲- نامه به آقای بنی‌صدر در تاریخ ۲۵ خرداد ۵۹، نامه‌ای است مفصل که وضعیت هسته، روزنامه، انتخابات ریاست جمهوری، کنگره انقلاب اسلامی، دفتر ریاست جمهوری، و همراه با پیشنهادهایی به ایشان تقدیم شده و فتوکپی آن نزد اینجانب موجود است.

به نظر من اگر آقای بنی‌صدر، در زمانی که حزب منفور شده بود و آقای خمینی هم هنوز جرأت تأیید علنی آن را نداشت و روزنامه‌ها بسته نشده بودند، در زمان مناسبی استعفا می‌داد، یا این که آنها را در مخمصه بزرگی قرار می‌داد و پای آنها را در پوست گردو می‌گذاشت و یا احتمال اینکه آن وضعیت به نحو مطلوبتری برگردد وجود داشت. اگر هم این نتیجه حاصل نمی‌شد، حداقل، زمان بدست می‌آوریم و بطور مطلق در جامعه حذف نمی‌شدیم.

آقای بنی‌صدر مشخص نکرده‌اند که منظور از «هیچیک از گروههای سیاسی» با استعفا مخالف بودند، کدامها بوده‌اند؟ گروههای سیاسی عمده آن موقع عبارت بودند از: حزب توده، فدائیان خلق، پیکار، کومله، جنبش مسلمانان مبارز، فدائیان اسلام، مجاهدین انقلاب اسلامی. گمان نمی‌کنم آقای بنی‌صدر با گروههای فوق در مورد استعفا و یا ایستادگی مشورت و یا رایزنی کرده باشند. مجموعه اینها در مخالفت با وی عمل می‌کردند.

گروههای باقی مانده، رنجبران، جاما، نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمان مجاهدین خلق. از این گروهها مجاهدین خلق، هیچگاه با آقای بنی‌صدر موافق نبودند. تا قبل از ریاست جمهوری علیه وی عمل می‌کردند. بعد از ریاست جمهوری، به ظاهر و سیاسی کاری با وی روی موافق نشان دادند و کاملاً از اعمالشان پیدای بود که این موافقت تاکتیکی و موقتی است. آیا با این سازمان در مورد استعفا یا ایستادگی رایزنی کرده‌اند؟ تا به امروز بر من معلوم نشده است.

فرض بگیریم که تمام گروههای نامبرده مخالف استعفا بوده‌اند. تمام این گروهها و ابواب جمعی‌شان بطور قطع یک درصد جامعه را در برنمی‌گرفت. علاوه بر اینکه بخشی از مشکلات بعد از پیروزی انقلاب معلول حادثه آفرینی‌های، همین گروهها بوده است (در اینجا جاما، نهضت آزادی و جبهه ملی مطرح نظر نیستند). بنابراین، اینها چه محلی از اعراب داشتند که برای استعفا و یا استقامت با آنها رایزنی بشود؟

آخرین گروه باقیمانده، هسته فرهنگی خود ماست تا جایی که به خاطر دارم در این رابطه، گروهی با آقای بنی‌صدر در این مورد بحث نشده است. اما انفرادی و یکی دو نفری چرا. بیاد می‌آورم که اینجانب و آقای امیرحسینی در یکی از ملاقاتها با آقای بنی‌صدر بحث استعفا را مطرح کردیم و حتی در صورتی که مایل به استعفا باشند روی چگونگی آن نیز بحث شد و علاوه بر آن نوبت دیگر تلفنی به آقای بنی‌صدر گفتم «آقای بنی‌صدر محکم بایست، حرفهایت را بزن و استعفا بده» {۶۱۰} که این مکالمه تلفنی را مأمورین اطلاعاتی ضبط کرده بودند و این را مهمترین سند جرم من در مخالفت با آقای خمینی عنوان کردند. {۶۱۱} البته در مقام ریاست جمهوری، حق ایشان بوده است که با هر گروه و یا شخصی که صلاح می‌دانسته‌اند، در مورد فوق و یا موارد دیگر مشورت کنند.

۱۶- این نکته شایان ذکر است، خطری که از ناحیه جنگ متوجه اساس موجودیت کشور بود، در موضع‌گیریهای آقای بنی‌صدر بعنوان ریاست جمهوری و فرمانده کل قوا تأثیر قطعی داشت. ملاحظه وضع خراب ارتش از لحاظ پاشیدگی سازمانی و نابسامانی‌های تسلیحاتی ارتش و حفظ تمامیت ارضی کشور چنان او را به خود مشغول کرده بود که از ترس جنگ تسلیم جنگ می‌شد. گاه اتفاق می‌افتاد که روحانیت حاکم در تهران مشغول توطئه بود و ایشان حاضر نبود جبهه جنگ را ترک کنند و به تهران بیایند و می‌گفت نمی‌توانم جبهه را رها کنم و بیایم تهران مشغول دعوا بشوم. {۶۱۲}

آنچه از نظرتان گذشت نکاتی بود که آقای بنی‌صدر یادآور شده‌اند. و کسانی که مایلند تمامی آنچه که ایشان بعنوان «اشتباهات و رهنمودها» ذکر کرده‌اند را مطالعه کنند، می‌توانند به کتاب «خیانت به امید»، صص ۵۰۵ - ۴۵۵ مراجعه کنند.

ذکر چند نکته دیگر که به زعم من می‌تواند بعنوان تجربه برای آینده مفید باشد، به مجموعه فوق افزوده می‌گردد.

۱۷- نداشتن جمع و یا تیم مشاور به معنای درست کلمه: از نظر من آقای بنی‌صدر، جمع و یا تیم مشاور به معنای درست کلمه نداشت. دوستان و همکارانی داشت که غالباً باستانهای دو سه نفر، به ایشان بعنوان استاد و معلم خود نگاه می‌کردند و همان نقشی را که شاگرد با معلم خود دارد که وقتی از استاد سؤالی می‌پرسد و استاد پاسخ می‌دهد و اگر پاسخ استاد به نظرش نادرست و یا کافی نباشد، به خاطر احترام به استاد و عادت به روش غلطی که بدان خو گرفته است، از ادامه دادن آن سرباز می‌زند و خاموش می‌شود. استاد هم فکر می‌کند که وی حرفش را پذیرفته است. اینان چنین نقشی داشتند.

مسئله بدین شکل نبود که آقای بنی‌صدر ریاست جمهوری، هیئت مشاورینی داشته باشد که در مورد مسائل و مشکلات، مشاورین خود را جمع کند و در حضور وی مسئله را مورد بررسی قرار داده، نظر مشورتی خود را ابراز دارند و به یک جمع‌بندی برسند و آقای بنی‌صدر هم نظر مشاورین را بپذیرند و یا با اطلاع از تمام نظرات مشاورین، به سمتی میل کند و به راه حل مشخصی برسند.

غالباً افراد بطور انفرادی با وی مشورت می‌کردند و نظر مشورتی خود را در مورد مسئله‌ای که به نظرشان رسیده بود یا با آن مواجه بودند، ابراز می‌داشتند و یا اینکه با وی به بحث می‌پرداختند و در خلال بحث نظر شخصی خود را در لباس تحلیل جامع و درست بوی ارائه می‌دادند. این نوع مشورت به نظر من انسان را به سمتی که خود میل دارد، هدایت می‌کند. زیرا بعضی‌ها وقتی که با یک صاحب مقام و یا رهبری، چه سیاسی و چه معنوی به بحث و مشورت می‌پردازند، سعی دارند کشف کنند، نظر وی در این مورد چیست و سپس همان را به نوعی در لباس تحلیل بوی ارائه می‌دهند. و خلاصه بیشتر قصد دارند که وی را خوشحال کنند و یا از رنج وی بکاهند تا حقایق تلخ را بر زبان برانند.

اما اگر مشورت در جمع انجام بگیرد کمتر در معرض این گونه خطا و غفلت قرار می‌گیرد و کاملاً نتیجه متفاوت با مشورتی که بصورت انفرادی انجام پذیرد، ببار می‌آورد.

نظر به اینکه مشورتها بصورت انفرادی، صورت می‌پذیرفت غالباً این جمع مشاور و یا همکار و یا دوستان در بسیاری موارد از نظرات یکدیگر بی‌اطلاع بودند. بویژه این که افراد نظرات واقعی و یا داده‌هایی را که داشتند در اختیار جمع و یکدیگر قرار نمی‌دادند و بسیاری از اطلاعات و اعمال را از یکدیگر - بدلیل این که احساس می‌کردند که فلان شخص ممکن است مخالف باشد - پنهان نگاه می‌داشتند.

در صورتی که اگر مسائل در حضور آقای بنی‌صدر و با جمع مشاور مطرح می‌گردید، بیشتر از نظرات یکدیگر آگاه می‌شدند و نظرات جرح و تعدیل می‌گشت و سره از ناسره جدا می‌شد. حتی دوستان اعمالی را که بنام ریاست جمهوری و یا مشاور ریاست جمهوری انجام می‌دادند، از دید دیگران و یا حتی از دید شخص بنی‌صدر پنهان می‌ماند و یا این که بعضی از آنها، زمانی بعد آفتابی می‌شد. و من می‌توانم بگویم هنوز هم مسائلی هست که از دید ایشان مخفی مانده است.

اشتباه نشود، در طول ۳۵ سالی که من با آقای بنی‌صدر رابطه داشته‌ام، در تمام دوران هر وقت مسئله‌ای داشته و خواسته‌ام با ایشان مشورت کنم و در میان بگذارم، در سختترین زمان با کمال خوشروئی آماده شنیدن و فکر کردن روی آن بوده‌اند و اگر آن را حق یافته بدان عمل نیز کرده‌اند. تا جایی که من مطلع هستم با دیگران نیز همینطور بوده‌اند. اما بحث از وجود جمع مشاور و تیم مشورتی است و نه رایزنی‌های انفرادی.

۱۸- محروم بودن از یک دفتر فعال و خلاق: در ابتداء غالب دوستان و همکاران بنی‌صدر در روزنامه جمع شده بودند اما هنگامی که آقای بنی‌صدر به کار اجرائی پرداخت و سپس به ریاست جمهوری انتخاب شد، تقریباً همه روزنامه را ترک کردند و به دفتر ریاست جمهوری و جاهای دیگر رفتند.

توضیح این‌که بعد از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری، دفتر ایشان، همکاران و مشاورینی نیاز داشت. ابتداء بین بچه‌ها بحث بود که چه کسی رئیس دفتر ریاست جمهوری باشد و کاندیدهایی را نیز به ایشان معرفی کرده بودند. آقای بنی‌صدر در منزل خواهرشان بودند، از اتفاق هنگامی که من وارد آنجا شدم، آقای بنی‌صدر به آقای انتظاربون گفتند که به این آقای تقوی زنگ بزنید تا بیاید و به تلگرامهای تبریک رسیده به مناسبت انتخاب به ریاست جمهوری پاسخ گوید. آقای رضا تقوی اهل همدان و فکر می‌کنم آقای بنی‌صدر او را از دوران دبیرستان و یا دانشگاه می‌شناخت و ایشان در وزارت خارجه شاغل بود و در زمان تصدی وزارت خارجه او را دیده بود. بعد از انتخاب به ریاست جمهوری وی را برای تصدی ریاست دفتر خود انتخاب کردند.

آقای تقوی دیپلمات برجسته زمان شاه بود و در آن دوران پستهای مختلفی را که احراز کرده بود عبارتند از: معاون اداره پنجم سیاسی، سرپرست اداره انتشارات و مدارک، معاون دبیرکل همکاری عمران منطقه‌ای (آر. سی. دی)، سرپرست اداره هشتم و پنجم سیاسی، دبیر کنسولگری در نیویورک، دبیر اول سفارت ایران در افغانستان، دبیر اول سفارت ایران در پاکستان.

گرچه آقای تقوی دیپلماتی برجسته و با تجربه و تا جائی که او را می‌شناسم انسان شریف و پاک بود، اما به نظر من و با توجه به دوستان، اطرافیان و همکاران آقای بنی‌صدر و شرایط آن زمان، ایشان فرد مناسبی برای احراز ریاست دفتر رئیس‌جمهور نبود. زیرا رئیس دفتر ریاست جمهوری باید کسی می‌بود که بتواند بر دفتر ریاست جمهوری و مسئولین بخشهای مختلف آن اشراف داشته باشد و در واقع رؤسای بخشهای مختلف از وی حرف شنوائی داشته باشند. در حقیقت باید کسی می‌بود که قادر باشد، دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر را جمع و جور و کنترل کند و یک چنین امکانی برای آقای تقوی وجود نداشت. هر کدام از دوستان بنی‌صدر، خود را بر تقوی مقدم می‌داشتند و برای خود حق آب و گل قائل بودند. او نمی‌توانست به هیچکدام از آنها حرفی بزند، برای این‌که اگر حرفی می‌زد به او گفته می‌شد، کجا بودی هنگامی که ما سالیان با آقای بنی‌صدر و برای انقلاب همکاری می‌کردیم، تازه به میوه‌چینی انقلاب آمده‌ای! خیر باشد؟ و آقای تقوی که به این امر آگاه بود، چندان به کسی امر و نهی نمی‌کرد.

به همین جهت یکی دو بار در بحثی با آقای بنی‌صدر به ایشان پیشنهاد کردم: یا آقای تقوی را از ریاست دفتر بردارید و یا این‌که طوری عمل کنید که دیگران از او حرف شنوائی داشته باشند.

رئیس دفتر باید کسی می‌بود که چهره انقلابی و اسلامی آن زمان را داشته باشد و از همه مهمتر بتواند کسانی را که در گذشته با آقای بنی‌صدر همکاری داشته هماهنگ و بر آنها نظارت داشته باشد. و این شرایط در آقای تقوی وجود نداشت.

در ابتدای کار ریاست جمهوری، محل سکونت و دفتر رئیس‌جمهور در کاخ نخست‌وزیری سابق بود و از این جهت خانواده آقای بنی‌صدر در رنج و عذاب بودند. مدتی بعد که فکر کنم تیر و یا مرداد ۵۹ باشد، سکونت و محل زندگی خانواده ایشان به ساختمان دیگر که سابقاً کاخ شاپورغلامرضا بوده و قسمتی از آن در اختیار دکترمصطفی چمران و خانواده‌اش بود، در ضلع چپ آن ساختمان کوچکی بود، به آنجا منتقل

شد. و از آن زمان به بعد آقای بنی‌صدر دفتر کوچک دیگری که در همان محل سکونت ایشان قرار داشت، تشکیل شد و مسئول آن خانم فریده بنی‌صدر بود.

از آن زمان به بعد بخشی از ملاقاتهای آقای بنی‌صدر بوسیله این دفتر تعیین می‌گردید و در همانجا انجام می‌شد و این عمل نیز در تضعیف آقای تقوی مؤثر بود.

لازم به تذکر است که آقای خمینی چند جاسوس در دفتر ریاست جمهوری داشت، که از جمله آنها آقای علی موسوی گرمارودی بود.

در جریان ملاقات آقای آیت الله سید مرتضی پسندیده با برادرش آقای خمینی عنوان می‌شود: مطالبی را که آقای خمینی می‌داند، صحیح نیست! آقای خمینی می‌گوید من به صحت آنها اطمینان دارم و در پاسخ چرائی آن می‌گوید: من آنجا جاسوس دارم، آقای پسندیده به این عمل برادرش آقای خمینی معترض می‌شود و سؤال میکند جاسوس شما کیست؟ آقای خمینی در پاسخ می‌گوید: آقای علی موسوی گرمارودی (ایشان مشاور فرهنگی رئیس‌جمهوری بود که در دو نوبت در روزنامه های کثیرالانتشار، خود به این عمل اشاره و آقای خمینی آنرا تأیید نمود) به هر حال همه دوستانی که روزنامه را ترک کرده بودند و دوستان دیگر بجای این‌که یکی دو نفر از آنها به رتق و فتق امور دفتر ریاست جمهوری بپردازند و مابقی به میان توده‌ها رفته و به سازماندهی و تشکل و کار فکری و فرهنگی بپردازند، همگی در دفتر ریاست جمهوری جمع شدند. و بجای تجربه گرفتن از فعالیت و خلاقیت شبانه روزی آقای بنی‌صدر و در زمانی که لازم بود هر کس روزانه بیش از ۱۶-۱۵ کار خلاق انجام دهد، بخشی از وقتها به برخوردهای درونی می‌گذشت و مابقی را هم جدی نمی‌گرفتند و فکر نمی‌کردند که ممکن است همه چیز از دست برود.

دوستان و همکاران درجه اول و دوم آقای بنی‌صدر، به استثنای چند نفر، همه از جوانان بازگشته‌های خارج از کشور بودند. جوانهای درست کار، خوش فکر، عقیده‌مند، آزادیخواه و استقلال طلب، و روشنفکر بودند، اما عاری از تجربه و شناخت از جامعه مذهبی متعصب دوران بعد از پیروزی انقلاب که هر روز نیز به تعصبات دامن زده می‌شد، بودند.

این گروه جوان بازگشته از فرنگ با همان خلق و خویی که در خارج بدان خو گرفته بود، با همان شکل و شمایل جامعه‌های باز اروپا و آمریکا، با جامعه داخلی روبرو گشت. جامعه استبداد و سانسور زده بسته داخل کشور، نگاهش به مسائل و شکل و شمایل انسان، در زمانی که همه تارو پودها گسیخته شده بود، با کسانی که از خارج و از یک جامعه باز برگشته بودند، متفاوت بود و درک و فهم آنها از یکدیگر تفاوت کلی داشت و زمان می‌خواست تا این دو قشر بتوانند با مسالمت و آزادی با هم برخورد کنند. و چون به زبان یکدیگر آشنا نبودند، منبع برخورد می‌شدند و بعضاً توصیه‌ها و یا مشورت‌هایی که به آقای بنی‌صدر می‌دادند، خود به ایجاد تنش منجر می‌گشت.

علاوه بر آنچه گفته شد، درک و فهم آنان از دین و مذهب با آنچه در ایران جریان پیدا کرده بود متفاوت بود و به علت کمبود اطلاعات قرآنی و اسلامی که توسط آن بتوانند ترمها و اطلاعات مذهبی و دینی جامعه بسته و برانگیخته شده تعصبهای مذهبی را با بحث و اطلاعات صحیح جایگزین کنند، قادر نبودند که به میان توده‌ها بروند و به کارهای سازماندهی، فرهنگی و دینی بپردازند بویژه که همه چیز با عینک سیاست دیده می‌شد.

۱۹- وجود گروهها بویژه مجاهدین خلق در دفتر ریاست جمهوری موجب برانگیختن و حساس شدن آقای خمینی نسبت به آقای بنی‌صدر گردید. در این رابطه آقای بنی‌صدر، در پاسخ به آقای مهندس سحابی در

مورد وجود گروهها در دفتر ریاست جمهوری، در سرمقاله «افراطی‌گری سوختن فرصتها به آتش قهر است» {۶۱۳} می‌نویسند: «گفته است دفتر بنی‌صدر، با رئیس دفتر شدن آقای دکتر ممکن، در اختیار مجاهدین خلق شد. اما الف - آقای دکتر ممکن هیچگاه رئیس دفتر نشد. رئیس دفتر، تا کودتای خرداد ۶۰، آقای رضا تقوی بود. ب - آقای دکتر ممکن^۱ در حکومت آقای مهندس بازرگان، معاون وزارت اطلاعات و ارشاد اسلامی بود. معروفیت به عضویت در سازمان مجاهدین نبود. نزد ما معروف به «نهضتی» نیز بود. با وجود این، می‌دانستیم مثل خود آقای مهندس سحابی، رابطه نزدیک با سازمان مجاهدین دارد. در ماههای پیش از کودتا، او مشاور فرهنگی رئیس‌جمهوری شد. هیچ امری از امور دفتر، جز امر فرهنگ و رابطه با مطبوعات، در تصدی او نبود. حتی آنها که پیش از او و همکارانش مسئول سنجش افکار بودند، در کار خود ماندند. اما امر مهمی که امروز نیز از آن غفلت می‌شود، این بود که برغم تبلیغات شبانه‌روزی ملاتاریا و زورپرستان و فشار آقای خمینی، بنی‌صدر مصمم بود در دفتر او، الف - اصل بر دانش و لیاقت باشد و ب - عقیده کسی مانع عضویت و خدمت او نشود و ج - افراد دارای طرز فکرهای مختلف بتوانند، محیط دفتر را محیط تفاهم و همکاری ببینند و مردم کشور برای نخستین بار، در تاریخ خود، فرصت بیابند امکان همزیستی و بیشتر از آن، همکاری در عدم خشونت طرز فکرهای مختلف را، روزمره مشاهده کنند. د - برای گروههای سیاسی نیز مجوزی در رجوع به خشونت نماند. تجربه منحصر به فرد و تمرین مردم‌سالاری، در دفتر رئیس‌جمهوری، ایجاب می‌کرد که از همه گرایشهای سیاسی، کسانی در دفتر رئیس‌جمهوری باشند. در عمل، از بیشتر این گرایشها، از مارکسیست تا «مسلمان مکتبی» در دفتر او بکار مشغول بودند.» {۶۱۴}

حال که آقای بنی‌صدر، وجود گروهها را در دفتر ریاست جمهوری تصریح کرده‌اند. سؤال این است که آیا همانطوری که آقای بنی‌صدر متذکر شده‌اند و بویژه مجاهدین در دفتر، «تجربه منحصر بفرد و تمرین مردم‌سالاری»، بود یا این که بیشترین لطمه را به آن جریان وارد آورد؟ پاسخ من به این سؤال، شق دوم است. به نظر من وجود بویژه مجاهدین در دفتر بیشترین ضربه را به این جریان وارد نموده است و هنوز بر این باور هستم که همکاری مجاهدین در دفتر ریاست جمهوری و خارج از آن و نیز همکاری بعدی ایشان با آنها، بیشترین لطمه را در آن دوران به حیات سیاسی آن جریان و شخص بنی‌صدر وارد نمود و این مطلب غیر از توجه به حقوق سیاسی و غیرسیاسی آنها نظیر هر گروه، حزب و یا سازمان دیگری است.

اکثریت همکاران آقای بنی‌صدر موافق همکاری با مجاهدین نبودند. اشتباه و یا سوءاستفاده نشود: به زعم من، هیچیک از همکاران و دوستان بنی‌صدر براساس روش و تعلیمات ایشان موافق برخورد تند و حذف مجاهدین و هیچ گروه دیگری نبودند بلکه موافق بودند که از طریق بحث آزاد و برخوردی انسانی و مدارا، آنها را به اشتباهشان آگاه نمود و حرفهای منطقی‌اشان را نیز پذیرفت و حقوق آنان را نیز محترم شمرد.

آقای بنی‌صدر می‌نویسند: «مجاهدین خلق باستناد همین سر و صداها^۲ با بحث‌های آزاد دربارهٔ ایدئولوژی مخالف بودند.» {۶۱۵}

۱- فکر کنم اواخر بهمن ماه ۵۹ بود که روزی به دفتر ریاست جمهوری رفتم. آقای دکتر ممکن آنجا بود. در حضور آقای تقوی از ایشان پرسیدم، چطور شما آمده‌اید، در دفتر ریاست جمهوری کار کنید؟ پاسخ داد: من خط فکری آقای بنی‌صدر را قبول ندارم اما در وضعیت فعلی چنین تشخیص داده شده که بیایم اینجا برای حمایت از آقای بنی‌صدر کار کنم (نقل به مضمون)

۲- منظور از سر و صداها این است: «در مجلس خبرگان نیز درباره کلمه «توحیدی» آنهمه سر و صدا کردند و نگذاشتند تصویب بشود. ناگزیر طی چند مقاله راجع به «توحیدی» توضیح دادم.» (خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۴۷۰).

مجاهدین به‌پیچوجه موافق بحث آزاد نبودند. برای این که در بحث آزاد می‌چشان باز می‌شد و معلوم می‌شد که به جز پرستش قدرت و قبضه کردن آن چیزی دیگری در چنته ندارند و می‌ترسیدند که با شرکت در بحث آزاد، سمپات‌هایی را که تحمیل کرده بودند، مسئله‌دار بشوند و لاجرم آنها را از دست بدهند.

داستانی را برایتان نقل کنم: همان اوایل پیروزی انقلاب، روزی غالب دوستان بنی‌صدر در منزل بهجت خانم جمع بودیم و بحث می‌کردیم. بناگاه سر و کله آقای رجوی پیدا شد. گفتند آمده است که با آقای بنی‌صدر صحبتی بکنند. آقای بنی‌صدر و آقای رجوی دو بدو در اطاقی دیگر با هم صحبت کردند. فکر کنم نیم‌ساعتی بیشتر طول نکشید. بعد که آقای رجوی رفت. آقای بنی‌صدر به جمع ملحق شدند و گفتند که این آقا آمده بود و می‌گوید که می‌خواهم با شما بحث بکنم. جمع حاضر به اتفاق گفتند ما هم می‌خواهیم در بحث شرکت کنیم. آقای بنی‌صدر گفتند، ایشان می‌خواهد دو بدو بحث کنیم. جمع گفت عیبی ندارد، ما فقط می‌نشینیم و به بحثهای دو نفری شما گوش می‌دهیم و ابدأ حرفی نمی‌زنیم. آقای بنی‌صدر پاسخ دادند، این آقا می‌گوید، می‌خواهد با من بحث ایدئولوژی و عقیده‌تی بکند و در جمع خجالت می‌کشد، می‌گوید، بگذارید بحث به یک نتیجه‌ای برسد، بعد از آن نتایج را اعلان می‌کنیم. و چون بحثهای عقیده‌ای را، هر کسی که قادر است دیگری را ارشاد و یا تصحیح بکند باید به انجام آن مبادرت ورزد. جمع گفت حال که مسأله بحث ایدئولوژی و عقیده‌تی است و نه سیاسی اشکالی ندارد.

این حقیقت را هم بگویم که آقای بنی‌صدر بود که ابتداء در سال ۱۳۵۱، مرا آگاه کرد که ایدئولوژی مجاهدین التقاطی و استالینیستی است و مطالبشان شاخ و برگهایی از اسلام دارد اما اساس فکر و ایدئولوژی‌شان استالینیستی است و تنها به خاطر همین مورد، من همیشه از ایشان ممنون و سپاسگزارم. از آن زمان به بعد، خود به مطالعه تمام مطالب آنها همت گماشتم و چه در خارج و یا داخل کشور تا ۲۱ خرداد سال ۶۰ که به زندان افتادم، با وجود مطالعه تمام کتابها و نشریات آنها و اعمال و رفتارشان جز تصاحب قدرت و پرستش و بدست آوردن آن به هر وسیله و قیمتی چیز دیگری در آنها ندیدم.

با وجود آنچه گفته شد، براساس اطلاعات و تحقیقات من تا تاریخ ۶۰/۳/۲۵، آقای بنی‌صدر با مجاهدین وارد هیچگونه قرار و مدار و یا ائتلافی با آنها نشده‌اند، اما خطوط اقاء شده به دوستان و موافقین خط و سیاستهای مجاهدین و وجود آنها در دفتر ضربه خود را بر آقای بنی‌صدر وارد کرده بود. اگر ما به ۲۷ سال قبل و به شرایط جامعه در آن زمان و آن رهبری و آن قانون اساسی برگردیم، برای تمرین مردم‌سالاری همچنان که آقای بنی‌صدر در تحلیلشان آورده‌اند که برای «تمرین مردم‌سالاری»، ایجاب می‌کرد، از همه گرایشهای سیاسی، کسانی در دفتر رئیس‌جمهوری باشند. در عمل از بیشتر این گرایشها، از مارکسیست تا «مسلمان مکتبی» در دفتر مشغول بکار بودند.» {۶۱۶} پاسخ من به این سؤال منفی است. زیرا دفتر ریاست جمهوری مرکز بحث آزاد نیست که همهٔ گروهها برای رسیدن به تفاهم و پیدا کردن نقاط مشترک در آن شرکت کنند بلکه مرکزی برای قوهٔ اجرائیه کشور است که بایستی حتی‌الامکان از نفوذ گروهها برکنار باشد و خدا دانانتر است.

۲۰- ادامه منشی روشنفکری و بازی کردن نقش نیروی مخالف: عناصری که سالها مشق روشنفکری و نیروی مخالف را بازی کرده‌اند، در وجاهت خود، در جامعه و به خاطر ترس از تجربه تاریخی بسیار حساس هستند و ثانیاً در این که حرف آنها، حرف آخر باشد، و بعنوان ارائه دهندهٔ راه حل شناخته شوند، بسیار کوشا می‌شوند.

وقتی ادره کشور دست روشنفکران می‌افتد، کمتر قادرند، کار

اکثریت را بکنند و کشور را با توجه به سلیق و مهمتر از آن مدعیان حکومت از کوچک و بزرگ اداره کنند.

آقای مهندس بازرگان و دوستانش علاوه بر این که روشنفکر بودند، غالباً تکنوکراتهای خوبی نیز بودند. اما تکنوکرات خوب بودن یک حرف است و در وضعیت انقلابی و تلاطم، کشور را اداره کردن و زمینه‌های خالی را به سرعت و فوریت پر کردن که دیگران امکان تخریب و فساد پیدا نکنند، حرف دیگر است.

روشنفکران ایران بدلیل زندگی کردن در جو سانسور، به زعم خودشان فکر می‌کنند، همیشه حرف آخر را می‌زنند و کلید حل مشکلات و گرفتاریها، در دست و حرف آنها است.

آقای بنی‌صدر که خود، سالها مشق روشنفکری و ایدئولوژی و نیروی مخالف کرده بود و به زعم خودش طراح و ایدئولوگ انقلاب اسلامی بود و از حق هم نباید گذشت که به لحاظ طرح مسائل و اندیشیدن و ارائه راه حل به نظر من حرف آخر را می‌زد و حتی غالباً زمانی که ارائه طریق و تحلیل مسائل است آقای بنی‌صدر، صدرنشین است. افکار و نظریات ایشان در مقایسه با نظرات روشنفکران و متفکران دینی و روحانیون صاحب نظر از هماهنگی و نظمی خاص، برخاسته از فرهنگ غنی اسلامی - قرآنی و بدون التقاط با این و یا آن طرز تفکر غربی، برخوردار است و از این نگاه هم فرید و یگانه است. و این از جمله عواملی است که تا به امروز، مرا در کنار ایشان نگاه داشته است.

آقای بنی‌صدر بعد از انتخاب به ریاست جمهوری باز در ذهن و فکر و به زعم خود کوشش داشت که در جامعه و نزد افکار عمومی جهان، همان خصیصه ایدئولوژی و روشنفکری و نویسندگی قبل خود را حفظ کند. در صورتی که این زمان، آن زمان نبود و حالا آقای بنی‌صدر یک روشنفکر و یک مخالف با چهارچوب قبلی نیست، بلکه سیاستمداری است که باید کوشش می‌کرد، به چه نحو مسائل و مشکلات را با توجه به مدعیان حاضر در صحنه و صاحب نیرو حل کند.

به زعم من می‌بایستی مدعیان و غولهای گردن کلفت مقابل را به نحوی با تدبیر و زیرکانه، آرام نگاه می‌داشت و مارها و اژدهاهای خفته را نه تنها بیدار نمی‌کرد، بلکه به موقع دست آنها را می‌خواند و با بکارگیری روشهای ویژه‌ای آنها را نگاه می‌داشت. وی با مشی روشنفکری و ایدئولوژی در این دوران و با موضع سیاسی گرفتن، همه را با خود دشمن می‌ساخت و بعضاً برای نگهداری اقلی، اکثریت را از دست می‌داد. در اینجا اقل و اکثریت توده مردم نیست بلکه مدعیان و صاحبان قدرت بدست مطمع نظر است.

در مصاحبه‌ها و مقالات روزنامه انقلاب اسلامی و یا در کارنامه (روزها بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد)، تلویحی و گاه آشکار به این و آن سخت حمله می‌کرد و مسائلی را که احياناً ممکن بود، از طریق ملاقات با آقای خمینی و یا دیگران حل کرد و با دست به سر و گوش آنها کشیدن، حداقل مانع شد فعلاً تا زمانی دیگر خنثی و یا خاموش باقی بمانند، با آشکار ساختن و حمله، آنها را با خود مقابل می‌ساخت.

بعضی از مجلسیان مستقل از حزب جمهوری، بعضی از روحانیون خنثی و یا مخالف حزب و بعضی از اعضای ارگانهای انقلابی خنثی و یا مخالف حزب، بدین طریق از دست رفتند.

وی از طریق مکاتبه و بعد هم آشکار نظر درونی و برنامه‌های آینده خود را در مورد آنها و تصمیم خود، به آنها بروز می‌داد و آنها نیز با اهرمهای قدرتی که در دست داشتند عکس‌العمل نشان می‌دادند و از یک طرف آقای خمینی را بیشتر به جانش می‌انداختند و از طرف دیگر با توطئه‌های پنهان و آشکار نهایت سعی خود را در تضعیف، مهار کردن و یا حذف وی بکار می‌بردند. البته به نظر من اداره کشور بطور واقعی هیچگاه

بدست آقای بنی‌صدر نیفتاد، بلکه با وجود آن قانون اساسی و رهبری، کوشش می‌کرد که مانع شود، استبداد و قدرت طلبان بر کشور حاکم گردند.

۲۱- جنگ با طرف مقابل، بدون فراهم کردن و یا شدن وسایل و امکانات لازم: آقای بنی‌صدر با مواجه شدن با اقبال توده‌ای در انتخابات ریاست جمهوری و اختصاص بیش از ۷۵٪ آراء مردم به خود، وارد صحنه کارزار و مقابله با طرف مقابل شد. وی فکر می‌کرد:

۱- چون توده مردم به او روی آورده‌اند و وی نیز به زعم خود کمر همت به خدمت آنان بسته است، لذا آنان خودجوش به سازماندهی و حمایت وی برخوانند، خاست.

۲- در مواقع حساس مردم طرف حق خواهند ایستاد و اجازه نخواهند داد مستبدین مجدداً، حاکم شوند.

۳- آقای خمینی بی‌طرف و یا حداقل خنثی و خواهان استقرار آزادی است و تنها سران حزب جمهوری و بویژه آقای بهشتی، مانع استقرار آزادی است.

۴- آقای بنی‌صدر به ایشان به چشم پدر می‌نگریست و به ذهنش خطور نمی‌کرد که پدر روزی علیه پسر وارد عمل خواهد شد.

۵- بیانگر اسلام واقعی و آزادی‌بخش و مجری آن است و بهشتی و طرفدارانش، طرفدار اسلام قدرتمندار و دیکتاتوری صلحا هستند و آقای خمینی از آن میراست و لذا در مرحله نهایی، آقای خمینی طرف آزادی و اسلام واقعی خواهد ایستاد.

۶- توجه نداشتن و یا کم بها دادن به حساسیت آقای خمینی نسبت به مجاهدین و مصدق و بویژه مجاهدین.

۷- با توجه به خودجوشی مردم و برخورداری از حمایت مردمی و تصور این که آقای خمینی علیه وی عمل نخواهد کرد، با کارت رو باز با آقای خمینی و روحانیت حاکم عمل می‌کرد و آنها به راحتی قادر بودند که دست وی را بخوانند و به موقع به مقابله با وی برآیند و برای اعمال نادرست و ضد آزادی خود، برای تحمیل توده مردم و جوانان ناآگاه توجیه‌های مختلف بتراشند.

با چنین تفکری بلافاصله بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، به جنگ طرف مقابل رفت و با مصاحبه‌ها و سخنرانیها و کارنامه، آنها را نسبت به نظریات و برنامه‌ی خود برای آینده هوشیار می‌کرد:

۱- چند روز بعد از انتخاب شدن، در مصاحبه‌ای با اریک رولو که در اطلاعات ۱۱ بهمن ۵۸ منعکس گردید، چنین گفته: «من هنوز قدرت قانونی بر برقراری آزادی در این سازمان را ندارم اما در نظر دارم از مردم دعوت کنم به سمت رادیو و تلویزیون راهپیمائی کنند و خود را از دست کسانی که این سازمان را در اختیار دارند، آزاد سازند. بنی‌صدر معتقد است حزب جمهوری اسلامی که بر سازمان رادیو و تلویزیون و شورای انقلاب سلطه دارد از همان روز انتخابات مرده است.» {۶۱۷} یا «از کمی قبل از افتتاح مجلس تا امروز (یعنی ۸ مرداد ۵۹. ن) اشخاص معینی مورد حمله و هجوم تبلیغاتی هستند. البته برای آنها توضیح دادم که مکتب و معرف مکتب من هستم برای این که می‌خواهم قانون و اسلام اجراء گردد.» {۶۱۸} و همین‌طور ادامه داشت تا ۱۷ شهریور ۵۹ که در آن سخنرانی سخت به حزب جمهوری حمله کرد و گفت من به این عده قلیل هشدار می‌دهم که اسلام بزرگتر از آنست که یک گروه کوچک خود را همه کس آن بدانند. در صورتی که اصلاح نشوید، دفعه دیگر «نوبت افشا با اسم و رسم می‌رسد» {۶۱۹}

مجدداً علاوه بر مصاحبه‌ها و نوشته‌ها در روز عاشورا (۲۸ آبان ۵۹)، در سخنرانی خود در میدان آزادی که با استقبال بی‌نظیر ملت روبرو گردید. به اعمال خلاف قانون دادگاههای انقلاب، سانسور، شکنجه، انواع

زندان، نهادهای قضایی، تسلط بر صدا و سیما، بی‌طرف نبودن دستگاه‌های قضایی و حمله به روزنامه‌ها و جماعات بشدت برخوردار کرد و خواستار بررسی هیئتی برای رسیدگی به شکنجه گردید. {۶۲۰} و یا بارها اعلان کرد که بگذارید جنگ تمام شود، من استعفا می‌دهم.

آقای بنی‌صدر، بدون داشتن وسایل و امکانات لازم که بتواند جلو اعمال خلاف قانون و آزادی و عدالت را بگیرد. با این نوع حمله‌های بدون عمل آنها را در ادامه اعمال خود جری‌تر می‌ساخت و می‌دانستند که اگر بگذارند جنگ تمام شود. چگونه ممکن است با یک فرمانده پیروز فاتح از جنگ برگشته و سوار بر تانک به مقابله برخاست و لاجرم همه آنها جارو خواهند شد. لذا با تکیه بر اهرمهای قدرتی که داشتند و آنها را هم که نداشتند یکی پس از دیگری با مواضع نادرستی که ما می‌گرفتیم و از دست ما بیرون رفت، بدست می‌آوردند. آقای بنی‌صدر نیز با تکیه بر رأی ۱۱ میلیونی و حمایت توده مردم و وارد نکردن آقای خمینی در معادله و به خاطر ترس از تجربه تاریخی مصدق - کاشانی، از دست زدن به تصمیم جدی غافل گشت.

۲- با وجودی که بطور مستمر در جلسات خصوصی و یا عمومی تکرار می‌کرد، که من با امام مقابل نخواهم شد، به مردم قول داده‌ام که در مقابل امام نمی‌ایستم، هیئات که معنویت عرفانی امام را مقدستر از آن می‌دانیم که به سوء استفاده از نام و خط او بپردازیم، و یا استعفا می‌پیش امام است و تا روزهای آخر بر همین خط بود. از یکطرف این مطالب عنوان می‌شد و از طرفی دیگر با مواضعی که می‌گرفت و موافق نظر آقای خمینی نبود، سرانجام جز تقابل یا سکوت یا استعفا به موقع راه دیگری باقی نمی‌ماند.

«بدیهی است که رئیس‌جمهوری این وضع را تحمل نخواهد کرد. یعنی در برابر امام قطعاً نخواهد ایستاد و ترجیح خواهد داد استعفا کند و کنار برود.» {۶۲۱}

«اما هیئات که معنویت عرفانی امام را مقدستر از آن می‌دانیم که به سوء استفاده از نام و خط او بپردازیم» {۶۲۲}

«اما من چون امام را به رهبری پذیرفته‌ام و این را هم امروز نپذیرفته‌ام، و چون به حکم اخلاق اسلامی متعهدم که به نتایج پذیرفتن امام به عنوان رهبر گردن بگذارم، در مواردی که نظر من با نظر امام یکی نیست، من نظرم را می‌گویم، اما از تصمیم امام پیروی می‌کنم و گمان من این است که در خط امام بودن همین است.» {۶۲۳}

«استعفا را نوشته‌ام، نزد امام گذاشته‌ام تا هر وقت ایشان دیدند از خط انقلاب و مکتب بیرون رفته‌ام منتشر کنند.» {۶۲۴}

۳- با اظهار چنین مواضعی به مخالفت با نظرات و تصمیم آقای خمینی می‌ایستاد. نظر به این که حزب جمهوری اسلامی بشدت منفور شده بود، آقای خمینی نه مایل و نه قادر بود که حزب را علناً تأیید و حمایت کند. اما از اشخاص بعنوان رئیس مجلس، شورای عالی قضایی، دادستان، نخست‌وزیر و... بمنظور تحقق نظرات و تصمیمات خود، حمایت و پشتیبانی می‌کرد. آقای خمینی، شخصاً از آقای بهشتی خوشش نمی‌آمد و به او اطمینان نداشت^۱ اما چون نمی‌خواست که یک فردی غیر از خودش در کشور شاخص بشود، با مسئولین توازن قوا برقرار می‌کرد تا بتواند زمانی که لازم آمد طرف مقابل را حذف بکند. اشتباه نشود، این حرف بدین معنا نیست که ایشان برنامه‌ای تنظیم کرده بود و طبق برنامه تنظیمی پیش می‌رفت. خیر! بلکه چون او خودش را رهبر و همه کاره انقلاب و کسی که فقیه، عارف و مجری پیاده کردن نظام اسلام است، می‌دانست و اساس فکری بر اسلام قدرتمدار استوار بود، بطور خودکار و

مطابق طرز تفکرش عمل می‌کرد و از همه می‌خواست که مطابق خواسته‌اش عمل کنند و اگر کسی با وی مخالفت می‌کرد، در فرصت مناسب در حذفش کوتاه نمی‌آمد، حال هر کسی که می‌خواهد باشد، و در نهایت هم به غیر آخوند اعتماد نداشت بویژه ملیون و مصدقی‌ها و این چیزی بوده که آقای بنی‌صدر بدان توجه نداشت و یا کمتر توجه داشت و آن را به چیزی نمی‌گرفت. و با گرفتن مواضع مختلف بدون داشتن قدرت اجرایی و ایستادگی در تحقق اجرای آنها و با یکسره کردن کار ناخواسته با آقای خمینی در تقابل قرار می‌گرفت.

بارها تهدید به استعفا می‌کرد و غافل از این که تهدید بدون عمل چند بار کمی مؤثر واقع می‌شود، اما وقتی ادامه پیدا کرد و عمل نشد، اثر بخشی خود را در جامعه از دست می‌دهد و در موقع ضرورت نیز برای جامعه سازماندهی نشده، تصمیم‌گیری مبهم می‌شود. من خودم را جای جامعه می‌گذارم و از خودم می‌پرسم با چنین شرایطی که یکطرف آقای خمینی و روحانیت فعال و مجلس و نهادهای انقلابی زیر فرمان آقای خمینی و آن مواضع اتخاذ شده نسبت به شخص وی است و طرف دیگر آقای بنی‌صدر با آن شرایط پیش آمده و بدون هیچ نوع سازماندهی و امکان اطلاع‌رسانی قرار داشت و سپس وارد شدن در ائتلاف با مجاهدین بعد از ۲۵ خرداد سال ۶۰، چه تصمیمی می‌توانستم بگیرم، برایم مبهم و ناروشن است.

۲۲- حداقل نیروی انسانی فعال سازماندهی شده لازم نزد جمع ما و در حمایت از بنی‌صدر وجود نداشت. کوشش‌های بعضی از دوستان موافق سازمان و تشکیلات هم در سازماندهی و تشکل نیروی مردمی بدلیل وجود حوادث سریع و بحران همه روزه آفریده شده، ما را با شکست مواجه ساخت.

با تصویب قانون اساسی و ولایت فقیه که در حقیقت نقشه قبضه کردن قدرت و ایجاد استبداد صالح، همراه با مشروعیت شرعی، حقوقی و قانونی، کشیده شده بود با فعالیت شبانه‌روزی و پیروزی آقای بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری، نقش بر آب شد. و مانع مشروع و قانونی شدن استبداد صالح و استبداد فقیه، حداقل تا خرداد سال ۶۰ گردید و روزنامه انقلاب اسلامی هم نقش اساسی در آگاهی و اطلاع‌رسانی به توده مردم بازی کرد.

از جمله به دلیل این که اکثریت روشنفکران و سازمانهای سیاسی موجود، به لحاظ فکری و عملی، هدف را بدست آوردن قدرت قرار داده بودند، بجای حمایت و پشتیبانی عملی و فکری در حفظ و حراست از آزادی‌های بدست آمده، با اعمال خود، زمینه بکارگیری زور و قدرت را بدست آقای خمینی و روحانیت حاکم باز می‌گذاشتند و در نتیجه آنچه که ناپاستی بشود، شد.

علیرغم همه انتقادهای ذکر شده، این حقیقت را نمی‌شود نادیده گرفت که آقای بنی‌صدر به هر حال به قدرت نه! گفت و از آن چشم‌پوشی کرد، در صورتی که با مختصر غمض عین می‌توانست روی چشم آقای خمینی جای داشته باشد. بودند کسانی که وقتی آقای خمینی به آنها گوشه چشمی نشان می‌داد، از خود بی‌خود شده و همه ارزشها را زیر پای خود لگدکوب می‌کردند. اما او روی ارزشها ایستاد و از قدرت صرف‌نظر کرد و این ارزشی بس والا است و اگر غیر از این می‌بود، بنی‌صدر، بنی‌صدر نبود.

رهنمودها

مهمترین انتقاد و کمبودها را که در تجربه بدان رسیده بودم، از نظراتان گذشت. اما بهره‌برداری و توزیع عادلانه امکانات مادی و معنوی کشور و فراهم شدن زمینه‌های رشد و شکوفایی و باروری استعدادهای

^۱ انقلاب اسلامی، یکشنبه ۵ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۷، ص ۱۵-۱۴ و ۳۱ حسب گفته آیت‌الله لاهوتی و استنتاج از کنار هم قرار دادن لایه‌های مختلف در این رابطه.

آحاد ملت بدون کسب آزادی و استقلال امری غیرممکن است. در سایه آزادی و استقلال زمینه‌های رشد و شکوفایی فراهم می‌شود و به آحاد ملت امکان می‌دهد که با سرفرازی و سربلندی در پهنه جهان امروزی، بسوی کمال و ترقی گام بردارند و این نیز بدون بهره‌برداری از تجربه‌های گذشته محال و غیر محتمل به نظر می‌رسد.

بدین علت راهنموده‌هایی که اینجانب از تجربه‌های گذشته آموخته و کمبود آنها را در جریان مبارزه برای کسب آزادی و استقلال مشاهده نموده‌ام، با شما هموطنان عزیزم در میان می‌گذارم و بدان امیدم که نسل حاضر و نسلهای آینده، تجربه‌هایی را که ارزان بدست نیامده‌اند، در اختیارشان باشد تا بتوانند حتی المقدور آنها را در جهت سازندگی زندگی و کشور خویش بکار بگیرند.

در حقیقت از نقد انتقادهای و کمبودها، رهنمودها بدست می‌آیند و خواننده در خلال مطالعه انتقادهای، به آن طرف سکه که جبران کردن آنها و یا رهنمودهاست خواهد رسید. اما به جهت بهتر ملموس کردنشان، آنچه را که در حیطه شنائی من آمده‌اند، در زیر فهرست می‌کنم:

۱- برای پیشبرد هر امر سیاسی، اقتصادی و... بویژه آزادی و استقلال باید به خلق و ایجاد سازمان یا تشکیلات اقدام کرد و برای رسیدن به هدفهای مشخص نوع سازماندهی باید متناسب با هدف و یا اهداف تعیین شده باشد. نمی‌شود این امر مهم را تنها به خودجوشی مردم واگذار کرد و امیدوار بود که مردم خودجوش، خود به سازماندهی نیروهای خود خواهند پرداخت.

با وجود حداکثر خودجوشی در مردم، مردم سازمان داده نشده، در مواقعی که بحران خطرناک و تندی آزادی و استقلال را تهدید می‌کند، حیران و ناتوان می‌مانند و قادر نیستند، در امر دفاع از آزادی و استقلال شرکت جویند. برای مثال اگر جبهه ملی و یا همکاران و دوستان دکتر مصدق بعد از شکست کودتای رسمی اول یعنی ۲۵ مرداد، مردم را سازماندهی می‌کردند و آنها را به امان خدا رها نمی‌کردند و با اطلاعات لازم مردم را در صحنه نگاه می‌داشتند، چگونه ممکن بود کودتای شکست خورده در ۲۵ مرداد را، سه روز بعد یعنی در ۲۸ به کودتای موفق تبدیل کرد؟ و یا در سال ۱۳۶۰، اگر قبلاً تدارک لازم دیده شده بود و خطوط مشتبه نشده بود، چگونه ممکن بود با یک اطلاعیه همه روزنامه‌ها را تعطیل کنند و کودتا را عملی سازند؟

به نظر من در هر دوی دوران فوق، توده مردم در حداکثر خودجوشی بودند، اما مردم سازماندهی نشده، و در بهت و حیران مانده که خط کدام است و راه چیست، جز تماشاگر صحنه برخورد طرفین باشند، چه تصمیم دیگری می‌توانستند بگیرند؟ مردم سازمان داده شده، سازمان را پشتوانه عمل خود به حساب می‌آورند و خود را تنها و بی‌کس احساس نمی‌کنند و لذا امید به عمل و حرکت و آینده‌ای روشن را در ذهن برای خود تصویر می‌کنند.

۲- کسانی که در امر سازماندهی شرکت می‌کنند و بویژه کادر رهبری سازمان، باید به نحوی به سازماندهی و گسترش آن بپردازند که:

الف - همه در سازمان متناسب با استعداد و توان خود، فعال و خلاق باشند و در تصمیم‌گیریها شرکت فعال داشته باشند.

ب - اهداف و مرام سازمان تنها روی کاغذ نباشد و برای همه مردم شفاف و قابل فهم و مطابق با حقوق اساسی مردم و فرهنگ و آداب و سنن آن مردم باشد.

ج - مردم در زندگی روزمره و عملی آنان، اهداف سازمان را ملموس مشاهده کنند یعنی این که اهداف و مرام سازمان در زندگی عملی کادر رهبری و غیر رهبری سازمان با آنچه که نوشته شده و یا مدعی آن هستند همخوانی داشته باشد.

۳- بعضی‌ها مدعی هستند که اصل سازمان، حزب و یا تشکیلات است، بعضی دیگر می‌گویند، چون «دست خدا با جماعت است» اصل جامعه است که این مقامها و سازمانها برای خدمت به آنها بوجود می‌آیند. به نظر من هیچکدام از اینها اصل نیستند، اصل خداست. و همان خدا که اصل است، خود برای بشریت اصل را بر نسبت قرار داده است بدین معنی که هیچکدام از آنها مطلق نشوند که اگر مطلق شدند جای خدا را می‌گیرند و بنام خدا و متولی خدای نادیده، فرمان صادر می‌کنند و حکم می‌رانند.

براساس این اصل که هیچکس و یا هیچ مقام - معنوی و یا مادی - و یا سازمانی مطلق نیست. بنابر این همه آنها نسبی و عاری از خطا و اشتباه نیستند. در فلسفه شیعه معصومیت را به ۱۴ نفر ختم می‌کند و مابقی مردم را در هر رتبه و مقامی که باشند، خالی از اشتباه و خطا نمی‌داند. از آن ۱۴ نفر هم ۱۳ نفر آن در قید حیات ظاهری نیستند، نفر چهاردهم، هم غایب است او نیز متولی و یا نماینده‌ای خاص برای خود مشخص نکرده است که از جانب او حکم براند. در فلسفه اهل سنت حتی پیامبر را هم به معنایی که شیعه بکار می‌برند، معصوم نمی‌دانند. حال اگر ما با یک چنین فلسفه‌ای، مرجع تقلیدی، عارفی، مقامی، حزب و یا سازمانی را مطلق کردیم، این دیگر به خود ما ربط پیدا می‌کند و ما بایستی خود را تصحیح کنیم و این تصحیح هم نوشتنی نیست بلکه عمل است. بسیاری کسانی که نوشته و چه خوب و زیبا توضیح داده‌اند که بغیر از خدا هیچ مطلق دیگری وجود ندارد و همه انسانها نسبی هستند، اما در عمل خود عکس آن را انجام داده و می‌دهند.

اشتباه نشود، وقتی گفته می‌شود که هیچ فرد، مقام و یا سازمانی مطلق نیست به معنای آن نیست که نباید حرف کسی را پذیرفت و یا رهبری و سازمان را حذف کرد بلکه بدان معناست که انسان چشم و گوش خود را باز کند و نسبت به محیط اطرافش و آنچه می‌گذرد، حساس باشد و بدون آزمایش و آگاهی از کسی و یا رهبری و یا سازمانی پیروی کورکورانه نکند و بداند که اعتماد به هر کس و یا سازمان پیش از آزمایش و امتحان، زبونی و ناتوانی است. بر پایه اصل نسبت، انسان لازم است که سازمان، رهبری، مقام معنوی و روحانی و... را بطور مداوم با معیارهای جهان شمول و ارزشهای خلل‌ناپذیر مورد آزمایش قرار دهد و اجازه ندهد که سازمان، فرد، رهبری و... خارج از معیارهای خلل‌ناپذیر و مورد قبول و پذیرفته شده عمل کند.

۴- انتقاد و مراقبت دائمی از خود، سازمان و رهبری. نه تنها انتقاد صادقانه و مراقبت دائمی، انسان، سازمان و رهبری را بی‌اعتبار نمی‌گرداند، بلکه بدانها اعتماد و اطمینان می‌بخشد. انتقاد بایستی شجاعانه و سخاوتمندانه باشد و همه باید بدانند که انتقاد صادقانه از اعمال خود، سازمان و... نه تنها آنها را تضعیف و بی‌اعتبار نمی‌گرداند بلکه این عمل برای آنها یک نوع سرمایه‌گذاری برای آینده است که جامعه در آینده بهره آن را به چنین کسانی و یا سازمانی خواهد پرداخت.

ارزیابی و انتقاد دائمی از اعمال و روشها برای پیدا کردن نکات قوت و ضعف و اصلاح آنها از نظر تفکر الهی چیزی جز مبارزه با نفس یا جهاد اکبر نخواهد بود. و این مبارزه دائمی است و روشهایی دارد که برای تمرین دائمی و پرهیز از مطلق‌گرایی عملی، بایستی از آن وسایل و روشها بهره جست.

اگر ما با ضمیر آرام و پاک خود، به خود، رهبران و یا سازمانهای کشورمان نگاه کنیم، مشاهده می‌کنیم که چقدر انتقاد از اعمال، برای سازمانها، رهبران و متصدیان امور، عملی ناپسند و تحقیرگرایانه تلقی شده و می‌شود. و به همین علت در بعضی مواقع هم که اجبار آنها را به انتقاد از اعمال خود واداشته، سعی شده است که با توجیه گوناگون و یا

گفتن بخشی از وقایع عملها و روشهای نادرست را به نکته مثبت دیگری تبدیل کنند و بدین طریق افتخاری بر افتخارهای خود بیفزایند.

اینگونه اشخاص، سازمان، رهبران فکر می‌کنند که جامعه توان شناخت سره از ناسره را ندارد و لذا سعی می‌کنند هر عمل نادرست و خطای خود را با توجیه‌های گوناگون نزد جامعه صحیح جلوه دهند. البته هر عمل نادرستی، متناسب با این که در چه ظرف زمانی و مکانی انجام پذیرفته است، انتقاد از آن نیز می‌بایستی در همان ظرف زمانی و مکانی انجام پذیرد، تا اثر مثبت خود را در جامعه برجای بگذارد.

برای اقرار و اعتراف به اشتباه، خطا و نسیان، نیاپستی از هیچ امری و یا چیزی ترسید. مطمئناً هیچ اتفاق ناصوابی جز آنکه به تصحیح اعمال انسان منجر شود، نخواهد افتاد. این عمل انسان را از انواع کبر و غرور که ما در خطاهاست باز می‌دارد و برای انسان عاقبت اندیش بزرگترین دست‌آورد است.

۵ - انسانهای موحدی که معتقدند بایستی عدم زور و قدرت را جانشین قدرت کرد و با دید توحیدی این جایجائی میسر است. خود بایستی هوشیار باشند و تا جایی که ممکن است به اعمال، گفتار و رفتار زندگی روزانه عملی خود توجه کرده و همه امور خود را با آن دید منطبق سازند. در هر کجا که هستند و به هر فعالیتی که مشغولند، چه در سازمان و یا غیر آن به اعمال خود در رابطه با سایرین بنگرند و ببینند، تا کجا خود از قاعده عدم زور نسبت به خود، افراد عضو سازمان خود، جامعه و ... عمل می‌کنند. هنگامی که قصد دارند در جمعی و یا سازمانی حرف، موضوع و یا طرحی را بر کسی صحت قرار دهند، بنگرند چگونه از آیات قرآن و یا از سیرت پیامبر و ائمه غلط و غلوپ مایه می‌گذارند. نمی‌شود از قرآن که خود یک نظام و مجموعه‌ای هماهنگ است، فقط برای مستندات حرف، موضوع و یا طرح خود یک و یا چند آیه‌ای را که ظاهراً راجحه سیاسی دارد بگیرند و به مابقی آیات ولو دهها برابر آن باشد را نادیده انگارند. جامعه و مردم به یک چنین کسان و یا دسته‌هایی به شکل یک گروهک انشعابی از اسلام و یا بدعت‌گزار نگاه می‌کنند.

۶ - هر کس باید، همیشه وظیفه خود بدانند که بر وفق حق و آنچه را که بدرستی حق شناخته است عمل کند و منتظر نتیجه آنی و چیدن میوه آن نباشد، چرا که عمل را بر وفق حق و رضای خاطر خدا و جامعه می‌کند. اگر با چنین دیدی عمل کند اولاً هیچگاه مأیوس و ناامید نخواهد شد و ثانیاً به خاطر میوه‌چینی بعدی عمل نمی‌کند. و ثالثاً اگر نتیجه آن را دید که چه بهتر و اگر هم با چشم خود آن را ندید، مطمئن است که دیگران آن را خواهند دید و او از نتیجه معنوی آن برخوردار خواهد شد. از جمله علل ناکامی‌های شخصی، گروهی، حزبی، سیاسی و ... در جامعه این است که هر کسی چند صباحی در راهی عمل می‌کند و وقتی امید میوه چیدن آن را از دست می‌دهد، سستی و رخوت به او رخنه می‌کند و ثبات قدم را از دست می‌دهد و هر روز قطع و وصلها، حذب و حذفها و انشعاب و جدائی‌ها بدین صورت تحقق می‌پذیرد.

۷ - همیشه باید حق را شناخت و سپس شخصیتها، سازمان، رهبر و هر انسانی را با آن به محک زد و نه این که رهبر، سازمان و ... را شناخت و حق را به آنها سنجید در اینجا ما باز به نکته سوم می‌رسیم که نیاپستی هیچ مقام، سازمان، شخصیت را مطلق کرد. ما و جامعه ما در عمل نکردن به این اصل انقلابی و حیاتی خسارت‌های جبران‌ناپذیری دیده‌ایم.

در کشور ما غالباً درستی و صحت عمل و یا حقی را با این و یا آن شخصیت به محک می‌زنند و می‌گویند چون فلان شخصیت و یا سازمان این عمل را انجام داده و یا گفته است، پس حق است.

شما فقط با این یک اصل که عکس عمل شده به اعمال سازمان مجاهدین خلق نگاه کنید و ببینید چه نیروی بزرگی از جوانان این مرز و

بوم را به راه باطل کشاند و آنها را عاطل و باطل کرد و یا به اعمال آقای خمینی نگاه کنید تا عیان شود که چه بدعت‌هایی را در دین پایه‌گذاری کرده است و هنوز که هنوز است بسیاری تنها به خاطر این که آقای خمینی گفته است و کرده است، بخود جرأت نمی‌دهند که بگویند آنها ناحق بوده است. گفته یا عمل هیچ شخصیتی، مقامی، سازمانی و ... را نباید چماق کرد و بر سر این و آن کوبید.

۸ - نترسیدن از تجربه‌های تاریخی. وقتی شخصی، گروهی، سازمانی، حق را شناخت و عمل را بر وفق حق انجام می‌دهد، دیگر نیاپستی از تجربه تاریخی ترسی به خود راه دهد چرا که انسان عمل را برای ثبت در تاریخ انجام نمی‌دهد که از آن ترس داشته باشد. کسی که بحق عمل می‌کند، بایستی این آمادگی را نیز داشته باشد که ممکن است، قضاوت تاریخ در برهه‌ای از زمان نادرست باشد. همچنان که بارها چنین شده است. ترس همیشه بایستی از عمل به ناحق باشد و لاغیر. ترس از تجربه تاریخی نیاپستی بهیچوجه مانع از عمل به حق نگردد.

۹ - جا انداختن حقی، عملی، ایده و یا فکری، در بین توده مردم، مقامات، شخصیتها، بایستی کسانی بیان‌گوی آن باشند که نزد مخاطب جا و موقعیتی داشته باشند و خود عامل به آن شناخته شده باشند. اگر با ترم مذهبی و دینی بخواهم به این امر پردازم، خلاصه آن امر به معروف و نهی از منکر است که شرایط ویژه خود را دارد و هر کسی که از راه رسید، نمی‌تواند بدان پردازد و از این که مردم حرفش را قبول نمی‌کنند شکایت داشته باشد. که چرا مردم حرف مرا نمی‌پذیرند.

۱۰ - عشق و کینه را تا جایی که امکان دارد، نسبت به هر کس و هر چیز و هر شخصیت و یا رهبر باید از معادلات خارج کرد. وقتی عشق و کینه وارد معادله شد، خود سد و مانعی برای شناخت حقیقت می‌گردد و باعث می‌شود که انسان سازمان، شخصیت و یا امرهایی را مطلق کند. لازم است که انسان تا می‌تواند، به منبع فیاض عشق یعنی ذات باریتعالی اتصال پیدا کند. تا کینه از او رخت بر بندد و عشقهای دروغین نیز او را فریب ندهند. در این صورت انسان نسبت به همه دوست و مهربان می‌شود، اما اعمال هر کسی، سازمانی، شخصیتی را با میزان حق می‌سنجد و آنها را بدان آزمایش می‌کند.

۱۱ - تر رسیدن به همه چیز و یا هیچ چیز را باید در امور کشورداری و در تمام امور از کله بدور کرد. نظر به این که امور نسبی است رسیدن به حق نیز نسبی است. کوشش بایستی در این جهت متمرکز باشد که به هر اندازه‌ای از آزادی عدالت و حق که در شرایط موجود ممکن است رسید و سپس آن را پایه‌ای برای رسیدن به مراحل بعدی قرار داد.

۱۲ - کسانی که به امر مبارزه برای استقرار آزادی و استقلال و حفظ و نگهداری آن می‌پردازند. لازم است که توان و استعداد و امکانات بالفعل و بالقوه خود و یا سازمان و تشکیلات خود را خارج از اغراقها، زیاده‌روی‌ها و رؤیاهای خود مورد ارزیابی دقیق قرار دهند و همیشه متناسب با توان و امکانات خود حرکت کنند و به برنامه‌ریزی امور خود پردازند. خارج از توان و استعداد و امکانات عمل کردن، کار را به شکست قطعی منجر می‌سازد.

۱۳ - قبل از اعلام هر عمل و یا انجام کاری بایستی به وسایل و امکانات رسیدن و تحقق آن عمل فکر کرد. بدون فراهم کردن وسایل و امکانات، درست نیست که مسأله آفرید و به عملی دست زد. آن عمل و کار هر اندازه حق باشد، دیگران آن را از دست شما خواهند گرفت و محتوای نادرست خود را به آن تزریق خواهند کرد و با همان شکل مردم را فریب خواهند داد.

۱۴ - در امور سیاسی و یا سایر امور به این دلیل که مردم بایستی همه چیز را بدانند، لازم نیست با بوق و شیپور برنامه و هدف و یا تصمیم

آینده خود را اگر هم صد در صد حق باشد برای مخالفین، دشمنان و یا کج‌اندیشان و مقدس مآیها، دست خود را رو کند که در این صورت طرف مقابل و یا کسانی که در کمین نشسته‌اند با اهرمهایی که در دست دارند و یا فراهم می‌کنند، موجبات شکست را فراهم می‌آورند. اشتباه نشود، منظور این نیست که مسائل با مردم در میان گذاشته نشود بلکه منظور این است که چگونگی تصمیمهای خود را قبل از انجام و یا فراهم کردن وسایل تحقق آن، نباید علنی کرد، درست نظیر طرح و برنامه‌های نظامی یک کشور در حال جنگ. در اینجا نکته ظریفی نهفته است که بایستی آنرا مورد مذاقه قرار داد.

۱۵- قبل از اعلام هر موضع در هر موردی و یا رد و قبول هر فعلی، ابتداء باید روی آن اندیشید و جوانب آن را سنجید. نکول بعد از پذیرش ولو از روی اکراه، ضررهای جبران‌ناپذیری در برابر خواهد داشت.

۱۶- هیچگاه و در هیچ زمانی دشمن و یا طرف مقابل را نبایستی حقیر و ناتوان شمرد.

۱۷- هیچگاه و هیچ زمانی نباید به استعداد، توان و پیروزی خود مغرور شد. ایجاد غرور انسان را وادار می‌کند به اعمالی دست بزند که آن اعمال موجبات شکست بعدی را فراهم می‌آورد. منیت و غرور همه چیز را به ویرانی می‌کشاند و همه را با وی دشمن می‌سازد.

۱۸- بهترین تبلیغ یک فکر و اندیشه‌ای به عمل در آوردن آنست بعد که آن اندیشه و یا فکر بعمل درآمد، همه آن را خواهند دید و به صاحب آن اندیشه پی خواهند برد و این بهترین تبلیغ است. قبل از تحقق و به اجراء در آوردن، فکر و اندیشه و یا برنامه‌ای نباید آن را با شیپور تبلیغ کرد که این یگانه و فرید است و بغیر از این چیزی دیگری نیست و یا همه راه‌حلهای در آن نهفته است که نه تنها چنین تبلیغی عکس‌العمل برمی‌انگیزد و دیگران مانع و سد اجرای آن می‌شوند بلکه بسیاری نسبت به صاحب آن جبهه مخالف می‌گیرند. البته توضیح یک فکر و اندیشه‌ای غیز از فرید و یگانه شمردن آنست و ثانیاً هر اندیشه‌ای نیاز به توضیح و تشریح دارد. صاحب و یا صاحبان آن وظیفه اصلی‌اشان توضیح آن است، شق دیگر که این فرید و یگانه است به مخاطبین و مردم بستگی دارد که چگونه نسبت به آن قضاوت خواهند کرد. قضاوت فرید و یگانه، کارگشا و حلال مشکلات بودن را بایستی به مخاطبین واگذار کرد. باید صبر کرد و اجازه داد تا در عمل آن طرز فکر و اندیشه کارآیی خود را در جامعه نشان بدهد.

۱۹- کسانی که در خط آزادی و استقلال و تحقق حقوق انسانها گام برمی‌دارند، دقیقاً بایستی به مانند شطرنج باز ماهری که بدون رو کردن دست خود، دست حریف را تا چندین مرحله می‌خواند و با روش درست به نحوی، که طرف متوجه نشود چگونه جلوی سد شده است، مقابلش را سد می‌کند. اگر دیر و یا به موقع دست طرف خوانده نشود، او شما را مات خواهد کرد. اتفاقاً شطرنج بازی مثال خوبی در این رابطه است بدین بیان که وقتی یک طرف شطرنج توسط طرف دیگر مات می‌شود، خود را کمتر دشمن او می‌پندارد. و قضاوتش این است که استعداد طرف مقابل بیشتر بوده و پیروزی حشش بوده است. و علاوه بر آن، آزادی و عدم زور عمل است و نه حرف برای دیگران، مردم باید آن را در عمل آنان مشاهده کنند. بعنوان مثال وقتی جمع کوچکی در بین اعضاء خود قادر به رعایت آزادی و عدم زور نباشند، چگونه می‌خواهند در صورتی که اداره امور مردم بدست آنها افتاد، آن را در جامعه عملی سازند؟

۲۰- خوش باوری و ساده‌اندیشی در امر مبارزه خطرناک و ضررهای جبران‌ناپذیری ببار می‌آورد البته نباید نسبت به همه چیز و همه کس مشکوک و مظنون بود. اما نبایستی تنها به حرفهای زیبا و خوش خط و خال بسنده کرد بلکه واجب است که حرفهای خوش و خط و خال را در

کمال بی‌طرفی در بوته آزمایش قرار داد. و اگر جواب مثبت بود به آنها باور پیدا کرد. از همه مهمتر اعمال و رفتار بایستی مبین حرفهای خوش و خط خال باشد و الا آن حرفها برای اغفال دیگران است.

۲۱- داشتن صبر و حوصله. صبر و حوصله‌ای به مانند کوه باید داشت و از هر نوع اعمال تندروانه‌ای برحذر بود. تندروی در هر امری انسان را بورطهٔ هلاکت می‌کشاند. مهر و محبت نسبت به همه، همیشه بایستی محور کار باشد. اما واگذاری امور کلیدی و حساس به غیر اهلیش و انسانهای امتحان نداده بدین دلیل که بایستی همه در امور شرکت داشته باشند. خسارت جبران‌ناپذیر ببار می‌آورد. و مطلب اخیر غیر از رعایت حقوق آحاد مردم کشور از هر مرام و عقیده‌ای است. ایندو نبایستی در هم آمیخته شود. یک سیاستمدار نبایستی بگذارد احساسات شخصی و مسائل خانوادگی بر انتخاب همکار و مشاور، عملیات سیاسی و نظامی را در لباس و پوششهای مختلف به او دیکته کنند. علاوه بر این، رهبران و مسئولان درجه اول کشور، باید دقیق و حساب شده سخنرانی کنند و یا حرف بزنند و به صرف اینکه مدرک و یا عکسی ارائه شد که حکایت از وقوع جرم و یا جنایتی می‌نمود، حق نیست که تا قبل از تحقیق و حصول اطمینان، آن مدارک را در معرض افکار عمومی قرار دهد. چه بسا اتفاق افتاده است که گروه، دسته و یا شخصی برای مظلوم نمائی و جلب حمایت افکار عمومی، دست بخود زنی، خودسوزی... زده باشند تا از این طریق طرف مقابل را بی‌آبرو سازند.

۲۲- برای تحقق آزادی و استقلال و داشتن کشوری حقوقمند، در هر زمان و هر شرایطی متناسب با آن، بایستی به جستجوی راه‌حلهای مختلف پرداخت و راههای ممکن را برای فعالیت و ادامه مبارزه پیدا کرد تا به مرور جا و موقعیت برای تحقق آرمانی باز بشود. از راههایی که به حذف منتهی می‌شود بایستی بجد پرهیز کرد مگر این که خود «حذف شدن» بمنزلهٔ شکی مثبت برای جامعه تلقی شود و جامعه بتواند بعنوان منبعی نیرو دهنده، از آن بهره‌برداری کند.

از همه مهمتر این که لازم است که با شامه‌ای قوی زمان و مکان مناسب را شناخت و در زمان مناسب و مکان مناسب، بدون فوت وقت به عمل مناسب زمان و مکان دست زد.

۲۳- در برابر دیکتاتوران، متجاوزین به حقوق انسانها و سلب آزادی آنها، به هر عنوان و بهانه‌ای نبایستی کوتاه آمد. تجربه در طول تاریخ نشان داده است، بهر اندازه‌ای که در برابر دیکتاتوران کوتاه می‌آیند و یا عقب‌نشینی می‌کنند، آنها به همان اندازه جلو می‌آیند و در مشی خود و تجاوز به حقوق و آزادی مردم را سخت و امیدوارتر می‌شوند.

باز تجربه نشان داده است هر بار که در برابر دیکتاتوران و متجاوزان به حقوق انسانها و آزادی آنها ایستادگی می‌کنند، آنها تاکتیکی عقب‌نشینی خواهند کرد. موقتاً برای خام کردن مردم یک قدم عقب‌نشینی خواهند کرد و مترصد فرصت باقی می‌مانند. در این مرحله اگر آزادیخواهان و حقوقمندان دل خود را به عقب‌نشینی دیکتاتوران خوش کنند و با بهانه این که فعلاً کشور در خطر است، وضعیت بحرانی است، دشمنان تمامیت ارضی در کمین هستند، امنیت به بهم ریخته خواهد شد و یا هر بهانهٔ دیگر کوتاه بیایند، نیک بدانند که دیکتاتوران با خرید زمان و بدست آوردن فرصت دوباره با شدت بیشتری به جلو می‌آیند و این بار تا می‌توانند دمار از روزگار کسانی که باعث آن عقب‌نشینی شده‌اند، درخواهند آورد.

در رابطه با دوران انقلاب هر بار که آزادیخواهان عقب‌نشینی کردند و یا در جای خود ایستادند و یا دل خود را به بعضی از حرفهای ظاهری آقای خمینی و یا خامنه‌ای خوش کردند، بدون استثناء کمی بعد آنها با قدرت بیشتری به جلو آمدند و در اولین فرصت به حساب آزادیخواهان

رسیدند.

اشتباهی از وی سر زد می‌شود آن را به حساب خطا و اشتباه گذاشت. اما اگر عیان گردید که مرتب حرفهای ضد و نقیض می‌زند و اعمال خلاف حقوق انسانها و آزادی از وی سر می‌زند، بایستی فوراً بوی شک کنید که چنین انسانهایی اگر قدرت بدستشان افتاد، در خط دیکتاتوری عمل خواهند کرد.

– برای واگذاری امور به هر کس، قبل از واگذاری بایستی او را مورد آزمایش قرار دهید. این آزمایش بدین معنا نیست که جلسه امتحانی بگذارید و او را مورد سؤال و جواب قرار دهید بلکه بدین معنا است که گذشته‌اش را در ترازوی آزمایش قرار دهید و اگر وی از این امتحان پیروز بدر آمد. آنوقت می‌شود امور خود را به او واگذار کنید و این تازه پایان خط نیست بلکه بعد از واگذاری هم باید مواظب بود که در اثر وسوسه‌های مختلف از راه راست منحرف نشود. بنابراین اعتماد به هر کس پیش از آزمایش او زبونی و ناتوانی است.

ملاحظه کنید اگر همین یک آزمایش در مورد آقای خمینی عمل شده بود، ما هم اکنون در وضعیت دیگری بودیم. انبوه اطلاعات و داده‌ها در مورد رفتار و طرز فکر آقای خمینی در حوزه قم و بویژه در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و زمان رهبریت آیت‌الله بروجردی بر حوزه و حتی بعد از واقعه ۱۵ خرداد سال ۴۲، همه حکایت از این دارند که آن چیزی را که وی پی‌افکنند، همان است که قبلاً از رفتار و اندیشه وی مشاهده شده بود.

حاصل سخن

با استناد به شواهد تاریخی و اسناد مدارک^۱ به تحقیق روشن شد که خط نوری – کاشانی – بقایی – خمینی تا انقلاب و بعد از پیروزی آن همچنان تداوم داشت و همانگونه که قبلاً ذکر آن رفت، ابتدای این خط به دوران مشروطه و به زمانی که بحث مشروطه و مشروعه مطرح گردید، برمی‌گردد.

دو خط مشروطه و مشروعه‌خواهان از همان زمان رو در روی هم قرار گرفتند و همچنان در جدال و تقابل بودند که سرانجام این جدال با حمایت و پشتیبانی روحانیون طراز اول نجف^۲ به پیروزی مشروطه‌خواهان – که بدنال تحقق مفاهیمی نظیر آزادی، قانون، مجلس، استقلال ... بودند – خاتمه یافت. اما چون پارلمان، قانون، آزادی و آزادی مطبوعات که رکن اصلی آن بود، هنوز در جامعه استبداد زده، ریشه ندوانیده و شکل نگرفته بود، با خط مشروعه به رهبری شیخ فضل‌الله نوری تقابل جدی پیدا کرد و بدست محمدعلی شاه مستبد، مجلس به توپ بسته شد و استبداد بازگشت.

بر اثر مبارزات خستگی‌ناپذیر ستارخان و باقرخان و سایر آزادیخواهان در سراسر کشور دوباره خط مشروطه پیروز شده و محمدعلی شاه مجبور به ترک کشور و مجدداً پارلمان برقرار گردید. و بلافاصله بخشی از مستبدان مشروطه‌خواه شده، بر انقلاب حاکم شدند و حتی به خلع سلاح برگرداننده آزادی یعنی باقرخان و ستارخان پرداختند و علاوه بر آن شیخ فضل‌الله نوری که نماینده خطی فکری بود که در حقیقت توده مردم ناآگاه را بدنال خود می‌کشید با تشکیل دادگاهی فرمایشی و برق‌آسا، به اعدام محکوم کردند. با اعدام شیخ‌فضل‌الله، برای

۱- اسناد ذکر شده در سه گانه کتاب «پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد -۱»، «گروگان‌گیری و جان‌شیمان انقلاب تحول انقلاب از آزادی به استبداد -۲» و «برخورد دو خط یا کودتای ۱۳۶۰ تحول انقلاب از آزادی به استبداد -۳» که هر کدام مکمل دیگری است گردآوری شده است.

۲- سه مجتهد بزرگ نجف که فتوی بر مشروعه‌یت، مشروطه صادر کردند عبارتند از: ملامحمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی و حاج آقا بزرگ طهرانی.

اگر شما به رفتار تمام دیکتاتوران و متجاوزان به حقوق انسانها، نظیر هیتلر، استالین، مائو، رضاشاه، محمدرضا شاه، خمینی، خامنه‌ای و سایر دیکتاتوران عالم تحت هر نام و اسمی نگاه کنید، در هر مرحله وقتی مردم و نیروهای آزادیخواه، در برابر آنها عقب‌نشینی کردند و یا در جای خود ایستادند، آنها یک قدم جلو آمده‌اند و با قدرت بیشتری زمینه را برای تجاوزهای بعدی خود، هموار کرده‌اند و به همین نحو عقب‌نشینی تاکتیکی و خریدن زمان با قدرت بیشتر قدم به قدم به جلو آمده تا این که موفق به استقرار حاکمیت مطلق، دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری ولایت مطلقه فقیه و یا... شده‌اند.

۲۴- با توجه به این که هیچکس مطلق نیست و همه انسانها نسبی هستند ولاجرم مصون از اشتباه و خطا نیستند، چه باید کرد. آیا بایستی به قول و فعل هیچکسی اعتنا نکرد و زیر رهبری و مدیریت جامعه زد که در این صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و یا خیر! لازم است که رهبری و مدیریت جامعه مورد پذیرش باشد، اما مراقب بود که از خلال مدیریت و یا رهبری دیکتاتور زائیده نشود؟

چند قاعده ساده وجود دارد که اگر انسانها و بویژه جوانان به آن قواعد عمل کنند، بسادگی می‌توانند دیکتاتوران را از غیر دیکتاتورها تشخیص دهند:

– در مورد سخن اگر بخواهید در درستی و یا نادرستی سخنی قضاوت کنید، باید بدانید که درستی و نادرستی سخن، در خود آن سخن نهفته است و نه در گوینده آن.

همیشه بیاد داشته باشید که سخن را خارج از گوینده‌اش بررسی کنید و نگویید که چه کسی آن سخن را گفته است بلکه باید توجه کرد که آن گوینده، هر که می‌خواهد باشد، چه گفته است:

– در مورد واگذاری امور به اشخاص. اگر بخواهید اداره امور خود را به کسی واگذار کنید، همیشه بایستی به عمل شخص، حزب، سازمان و... توجه داشته باشید و نه به حرف آنها. در واگذاری امور به اشخاص در هر موردی بایستی به اعمال آنها توجه شود و نه به حرفهای خوش و زیبای آنها.

زیرا همه دیکتاتوران در ابتدای کار با حرفهای زیبا و خوش خط و خال مردم را اغفال می‌کنند و حتی در دوران دیکتاتوری نیز غالب سخنان آنان زیبا و فریبنده است.

– کسانی که مسئول اداره امور اجتماع می‌شوند بایستی تا جایی که ممکن است گذشته آنها مورد بررسی قرار گرفته باشد. چون هیچ‌کس قادر نیست در طولانی مدت طرز تفکر و رفتار و کردار خود را پنهان کند. انسانی که امروز مسئولیت امور مهمی را به گردن می‌گیرد. اگر توجه کنید، مشاهده می‌کنید که وی مطابق با طرز تفکر، اندیشه و آرزو و خواسته هایش اگر بتواند عمل می‌کند. انسان ابتداء فکر می‌کند و اندیشه‌اش شکل می‌گیرد و بعداً اگر امکانات با وی یار باشد، آن فکر و اندیشه‌اش را به عمل در خواهد آورد. لاجرم ممکن نیست اندیشه و کردار را مدتی طولانی مخفی نگاه داشت، در طول زمان آشکار می‌شود. اگر به گذشته غالب دیکتاتوران نظیر رهبران قرون وسطای کلیسا، هیتلر، مائو، خمینی و ... توجه کنید، مشاهده می‌کنید که همه آنان از پیش نوشته و یا گفته‌اند که کعبه آملشان چیست، چه فکر می‌کنند، و چه می‌خواهند بسازند.

– همه دیکتاتوران چه در دوران قدرت و چه قبل از رسیدن به قدرت دست به اعمال ضد و نقیض می‌زنند. امروز حرفی را می‌زنند و فردا چیز دیگری می‌گویند و برای هر کدام از آنها توجیهی می‌تراشند. اگر به اعمال کسانی توجه کردید و مشاهده شد که مثلاً یکی دو بار خطا و یا

اولین بار یک نوع دشمنی و عداوت پنهانی نانوشته بین دو خط ایجاد گردید. پس از آن از جمله بدلیل وجود حاکمان نالایق و سازمان‌دهی نشدن نیروهای آزادیخواه و ظلم ستیز و دسیسه‌های روسیه و انگلیس که هر کدام کوشش داشتند، هر چه بیشتر نفوذ خود را در بخشهایی از کشور گسترش دهند، هرج و مرج سراسر کشور را فرا گرفت و تا رفت که آزادی و شرکت مردم در سرنوشت خویش، انتخابات مجلس و آزادی مطبوعات، جای واقعی خود را باز کند و نهادینه شود، کودتای ۱۲۹۹، بوقوع پیوست و کشور ۲۰ سال در استبداد و دیکتاتوری پهلوی اول فرو رفت.

بعد از تبعید پهلوی اول و جنگ بین‌الملل دوم که روزنه‌ای برای نفس کشیدن باز شد، مجدداً هر دو خط - یعنی خط آزادی و استقلال و خط بیان قدرت و دیکتاتوری صالح - پا بپای هم در حرکت بودند و نمایندگان هر کدام از آن دو خط مشخص بودند و با وجودی که هر کدام از آن دو خط مشخصه خود را داشت، بدلیل روی هم قرار گرفتن منافع دو خط در مقابل خط استبداد داخلی و سلطه خارجی نه تنها چوب لای چرخ یکدیگر نمی‌گذاشتند بلکه متحد و هماهنگ عمل می‌کردند و با هم به جلو می‌آمدند تا این‌که مسئله نفت و نهضت ملی آغاز گردید.

در این نهضت بطور آشکار دکتر مصدق و کاشانی رهبران دو خط بودند که متحد و هماهنگ با هم برای پیروزی ملی شدن نفت مبارزه می‌کردند. قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور به تصویب مجلس رسید و برای اجرای آن دکتر مصدق با زیرکی و تیزبینی مخصوص به خود به نخست‌وزیری انتخاب شد و سرانجام بساط استعمار انگلیس از کشور برچیده شد. در این دوران تا زمانی که دو خط یاد شده هماهنگ و متحد عمل می‌کردند، نظر به این‌که از پشتوانه توده‌ای و هم‌روشنفکران، قشر تحصیل کرده و سیاسیون ملی بالای جامعه را با خود همراه داشتند، موفق بودند و انگلیس را در همهٔ جبهه‌ها به زانو در آوردند.

عوامل داخلی و خارجی که از مشخصات هر دو خط آگاهی داشتند و نقاط ضعف افراد و قدرت طلبان هر دو خط را نیز شناسائی کرده بودند، آن دو را در تقابل با یکدیگر قرار دادند.

برنامه کودتاچیان برای حذف خط اول با کمک خط دوم ریخته شد. خطی که ظاهراً تودهٔ مردم ناآگاه را بدنبال خود داشت یعنی خط نوری، کاشانی، بهبهانی و بقایی به رهبری کاشانی رو در روی خط اول قرار داده شد و در نتیجه شکاف بین دو خط، زمینه داخلی کودتا توسط خط دوم فراهم گردید و کودتاچیان موفق به کودتا و حذف خط اول گردیدند. کودتا که با همکاری و همیاری خط دوم به ثمر نشست بود، مردم را مأیوس و دلسرد کرده و از صحنه حذف گردیدند.

کودتاچیان بعد از پیروزی و مسلط شدن بر اوضاع و حذف مردم، از خط دوم بدلیل همراهی کردن با خط اول در پیروزی نهضت ملی نفت، بدست رهبر خط اول که دل خوشی از او نداشتند، دست بکار شدند و ابتدا آنها را هتک حیثیت کرده و سپس خانه‌نشین ساختند.

بخشی از خط آزادی و استقلال بدون تجربه آموزی لازم از شکست نهضت که در اثر نقاط ضعف و نداشتن سازماندهی لازم کودتای پوشالی به ثمر رسیده بود، بعد از استقرار کودتا به خود آمدند و از طریق تشکیل نهضت مقاومت ملی علیه کودتاچیان وارد عمل شدند و سرانجام جبهه ملی دوم تشکیل گردید و باز بعنوان عده‌ای روشنفکر سیاسی «لایت» بدون پرداختن به سازماندهی و شرکت مردم در آن به تلاشی نافرجام دست زدند که سرانجام، اندک مدتی پس از تشکیل متلاشی و انحلال آن را اعلان کردند.

خط اول در خارج از کشور و با الهام و رهنمود از رهبر نهضت دکتر مصدق دست به تشکیل جبهه ملی سوم زد و مدتی تحت نام جبهه

سوم، همگی با هم همکاری و فعالیت داشتند {۶۲۵} اما کمی بعد، این خط به دو شقه مذهبی و غیرمذهبی تقسیم و از هم جدا شدند. {۶۲۶} غیرمذهبی‌ها به جبهه ملی دوم بازگشتند و مذهبی‌ها جبهه سوم را ادامه دادند و باز بدون پرداختن به سازماندهی علاقمندان به خود، با جمع شدن تعدادی شخصیت که اهم آنها عبارتند از: بنی‌صدر، قطب‌زاده، چمران، تکمیل همایون، تقی‌زاده، حبیبی، کارگشا، یزدی و... با تعدادی هوادار و دوست هر کدام از آنها خبرنامه جبهه ملی سوم را که آقای دکتر تقی‌زاده پیشنهاد داده بود و انتشارات مصدق را راه‌اندازی و منتشر کردند. اما هر کدام از آقایان طرفداران خود را در ایران و خارج از کشور داشتند. و همهٔ اینان که پیرو خط اول و مصدقی بودند، بودن مشورت و تبادل نظر با هم، به ناگاه در سال ۵۱ علم جدائی برافراشتند و جبهه ملی سوم به جبهه ملی سوم و نهضت آزادی تقسیم شد و نهضت آزادی‌ها روزنامه پیام مجاهد را بعنوان ارگان خود انتشار دادند.

خط دوم سال بعد از فوت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، با تمام ویژگیهای خود وارد صحنه مبارزات سیاسی - مذهبی شد و در مقابل حکومت قد علم کرد. دو خط که تا آن زمان بهم درآمخته و منافع مشترکی به ظاهر پیدا کرده بودند، بویژه بخش مذهبی خط اول بدون توصیه مصدق و بدون این‌که دست به سازماندهی مردم بزنند و خط خود را روشن و آشکارا به مردم توضیح دهند، به حمایت و یاری رساندن به خط دوم که اینک رهبری مشخص یافته بود، برخاستند.

خط دومی‌ها که با تودهٔ مردم عجین و نفوذ فوق‌العاده‌ای در بین مردم داشتند، توانستند از طریق مسجد، منبر، حسینیه، بازار و دستجات عزاداری حسین^(ع) نفوذ خود را گسترش دهند تا این‌که بعد از ۱۲ محرم سال ۴۲ رهبر اصلی آن آقای خمینی دستگیر و بازداشت و سپس تبعید گردید.

خط اولی‌ها و بویژه قشر متدین و ملی و ملی مذهبی آن که خود را در هاله‌ای از «لایت» پوشانده بودند قادر نبودند که به میان توده‌ها رفته و به نحوی نفوذ خود را در بین آنان گسترش دهند و به سازماندهی و جا انداختن خط خود بپردازند.

می‌توان گفت، خط اول حضور به معنای حضور در بین توده نداشت و در جاهائی هم که حضور داشت در خط دوم ادغام شده و یا در کنار آن بود و یا حداقل از رهبری سیاسی مذهبی و جا انداختن آن در سلسله مراتب روحانیت و تودهٔ مردم حمایت و پشتیبانی می‌کرد. خط دوم با مختصات ویژه خود به حرکت ادامه داد و در حرکت خود نه تنها به خط اولی‌ها تعرض نمی‌کرد بلکه با بکارگیری ترم‌ها و لغات مورد علاقه خط اول نظیر ملی، مجلس شورای ملی، آزادی، استقلال، حکومت ملی، قانون، انتخابات آزاد، و... چنین فکری به بخش قابل ملاحظه‌ای از آنها دست داد که این همان ناجی است که آنها می‌خواهند و در انتظار آمدنش هستند.

مصدق که بیانگر خط اول و پیشبرد آن بود و در برهه‌ای از زمان توده وسیعی از مردم آن دوره را به خود جلب کرده بود، با کودتا و زندانی شدن و سپس تبعید در احمدآباد تا آخرین لحظه حیات، طرفدارانش نه تنها نتوانسته بودند، نیروی مردمی را در اطراف خود حفظ کنند بلکه با وارد شدن به خط دوم در صحنه مبارزه آنچه را که داشتند از دست دادند. وقتی انقلاب اوج گرفت حتی خط اولی‌ها توفیق نیافتند که وحدت

۱- جبهه ملی سوم برحسب گزارش سرهنگ غلامرضا نجاتی، در تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران، جلد اول، ص ۳۳۱، در داخل کشور، در تابستان ۱۳۴۴، با شرکت نهضت آزادی، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب سوسیالیست خلیل ملکی و سازمان دانشجویان جبهه ملی، موجودیت خود را رسماً اعلام کرده ولی نظر به اینکه سازمان جدید متناسب با جو اختناق و شرایط جدید نبود، دیری نپایید.

و یا حتی اتفاق صوری خود را نسبت به یک سازمان واحد و یا جبهه‌ای حفظ کنند و در عوض خط دومی‌ها و بویژه رهبر آن آقای خمینی که هنوز:

– از خط اولی‌ها واهمه داشت

– قول و قرارهای داده شده در پاریس به ملت ایران و جهان هنوز تازه بود و امکان نبود بطور آشکار نظر خود را در مورد مفاهیم ذکر شده عنوان کند و تطبیق آن را با خط خودش آشکار سازد.

– بخشی از جامعه وقتی مشاهده کردند که حداقل بخش ملی، ملی مذهبی خط اول با رهبر خط دوم هماهنگ و پشتیبان آنست و رهبری آن را گردن نهاده است لاجرم شک و شبیهه از آنان رخت بر بسته بود و به خط دوم پیوستند.

– اکثر روحانیون موافق خط اول، روشنفکران و سیاسیون به خاطر حذف شاه چنان در خط دوم غوطه‌ور و عجین شده بودند که در ذهن طرفداران خود، همه یک خط و آن هم خط رهبریت به حساب می‌آمد، خط دیگری در صحنه نماد خارجی نداشت.

– بعد از فوت دکتر مصدق، شخصیتی و یا سازمانی با همان قابلیت، محبوبیت، تجربه که بتواند اعتماد، توده را به خود جلب کند وجود نداشت و بنابر این خط اول در مرحله اوج‌گیری و پیروزی انقلاب بی‌صاحب بود. باقیمانده موافقین خط دکتر مصدق نیز نتوانسته بودند، نشان دهند که وارث و صاحب حقیقی آن خط هستند و در نتیجه دو خط چنان با هم مشتبه و عجین شده بود که رهبر خط دوم، صاحب خط اول نیز شناخته می‌شد و با عرضه کردن هر دو خط به مثابه خط اصیل آزادی و استقلال توانست توده مردم را به خود جلب و جذب کند و لذا به ایجاد شبکه‌های مردمی در جهت پیشبرد انقلاب پرداخته گردید. طرف مقابل نه تنها از ایجاد شبکه‌های لازم مردمی به منظور ایجاد نیروی مردمی و هدایت آن در جهت خط اول ناتوان و غافل ماند بلکه به هنگام پیروزی و یا در شرف پیروزی انقلاب، نهضت آزادی که بخشی از ملی مذهبی‌های خط اول و با سابقه مبارزاتی روشن بودند، بدون اطلاع و هماهنگی از سایر موافقین خط اول و یا حداقل افراد سرشناس آن با خط دومی‌ها در یک وحدت و همکاری که نوعی توافق نانوشته محسوب می‌شد شرکت کردند و صاحبان خط دوم و بویژه رهبر آن که رهبر انقلاب نیز بود، چون توان اداره کشور را در خود نمی‌دیدند و جامعه نیز آماده پذیرش آنها برای اداره کشور نبود، نهضتی‌ها و دوستانشان را جلو انداختند و ظاهراً دولت را به آنها واگذار کردند، اما بقول مرحوم بازرگان که آنها: «برنامه‌های خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد»، خط خود را دنبال کردند.

با اشغال سفارت آمریکا و ایجاد بحران گروگان‌گیری، دولت موقت و یا نهضت آزادی گرچه بکلی طرد نشد اما از صحنه اصلی اداره کشور و دخالت جدی در سرنوشت آن حذف گردید.

آقای بنی‌صدر که به محض ورود به ایران به میان توده‌ها و اقشار مختلف مردم رفت و به مطرح کردن مسائل و مشکلات کشور و راه‌حلهای آن پرداخت، توانست نظرها را به خود جلب و جذب کرده و اسلام را به مثابه آزادی به جامعه عرضه کند.

آقای خمینی رهبر انقلاب و رهبر خط دوم و بیانگر اسلام قدرت که موافق اداره کشور با دیکتاتوری صالحه بود و اساس کارش را بر توازن قوا گذاشته بود و چون هنوز مطمئن نبود که خط دوم توان و آمادگی اداره

کشور و قبضه کردن قدرت را دارد و شدیداً تمایل داشت که رهبریش محفوظ و مصون از تعرض باشد. در آن مقطع فکر نمی‌کرد که آقای بنی‌صدر بطور کامل در خط اول است. بوی بعنوان فردی سیاسی، دانشمند و اسلام‌شناس و اقتصاددان که توان و استعداد هدایت کشور را دارد و اگر قبلاً هم متمایل به خط اول است با رهبری و زیرکی خاص خود، وی را در خط دوم مهار و نگه خواهد داشت می‌نگریست و فکر می‌کرد از او بهره‌های لازم را در جهت استقرار خط دوم خواهد برد.

به نظر من و موافق اسناد موجود، به هنگام انتخابات ریاست جمهوری اگر آقای خمینی را حامی و پشتیبانی آقای بنی‌صدر ندانیم، حداقل جای شک نمی‌ماند که وی در آن انتخابات خنثی عمل کرده است و همین خنثی بودنش برای جامعه آن روز کفایت می‌کرد که احساس کند آقای خمینی نظر و میلش بر بنی‌صدر است.

به هر حال بنی‌صدر چنان در بین توده مردم نفوذ پیدا کرده بود که توانست در انتخابات ریاست جمهوری، بیش از ۷۵ درصد آراء را به خود اختصاص دهد و خط دوم را در این مرحله مواجه با شکست گرداند. آقای خمینی که بقول خودش در مورد بنی‌صدر دائم در خلجانان روحی بود، تا سخنرانی ۲۸ آبان ۵۹ ایشان در میدان آزادی و کمی بعد از آن که بروی مسجل نشده بود که آقای بنی‌صدر از خط اول عدول نخواهد کرد و در آن خط ثابت و استوار خواهد ماند، با حفظ توازن قوا از وی حمایت می‌کرد. اما از بهمن سال ۵۹ به بعد در حذف و یا مهار جدی وی در حد یک رئیس‌جمهور تشریفاتی، که بتواند از استعداد، توانائی و محبوبیتش در حد کارگزار روحانیت حاکم، از وی بهره ببرد، شک به خود راه نداده است.

آقای بنی‌صدر هم با تاکتیکهای بعضاً ناصواب که در جای جای کتاب شرح داده شده است، امکانات و اهرمهایی که داشت، از دستش بدر رفت و بدین سان زمینه موفقیت کودتای خط دوم بر خط اول فراهم گشت و خط دوم پیروزی خود را بر خط اول قطعی ساخت در صورتی که ممکن بود با بکارگیری بعضی تمهیدات و ادراک به موقع که آقای خمینی، شخصاً در مرکز معادله قدرت قرار دارد و تنها همه چیز بر کاکل آقای بهشتی نمی‌چرخد و نیز درک به موقع حساسیتهای آقای خمینی و برخورد صحیح با آن، حربه‌های طرف مقابل را علیه خود، از جانب آقای خمینی خنثی کند و یا فکر دیگری کرد و از توده حامی خود که بر اثر مشتبه شدن خط اول و دوم، به خط دوم، مجاهدین، بی‌تفاوتی و یا وادادگی دچار شده بودند، جلوگیری بعمل آورد و حداقل زمان را خرید.

گفتم تو چه دانی که شب تیره چه زاید

بشکیب و صبوری کن تا شب بنهد بار

و خدا داناتر است

محمد جعفری

لندن ۲۵ بهمن ۱۳۸۵ برابر ۱۴ فوریه ۲۰۰۷

۱- دکتر محمد مصدق همچنان که در تبعید و تنهایی به سر می‌برد در ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ دارفانی را وداع گفت.

۲- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، مهندس فرامز معتمد دزفولی، چاپ دوم، پشت جلد، به نقل از سخنرانی مهندس بازرگان مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۲.

۵

بگذرد و در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...

۴

بگذرد و در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...

سند شماره ۹

۷

تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...

بنام خدا
مجلس شورای اسلامی

بگذرد و در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...

تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...
تقریباً در این لحظه جمعی در مجلس شورای اسلامی گردیدند و در این مجلس...

نخواهیم گذاشت آمریکا باز گردد

[امام خمینی]

امت مسلمان و انقلابی ایران

دست در زمانیکه آخرین توطئه آمریکای جهانخواز دچار هکست شده و صدای این مزدور امپریالیسم جهانی می‌رود تا در زلزله‌های تاریخ مدفون گردد توطئه جدیدی جهت تضعیف انقلاب اسلامی ایران ذنجات حدام و ادب آمریکائی او شکل میگیرد این بار توطئه مستقیماً متوجه اصل انقلابی [ولایت فقیه] یعنی موقر و حرکت روح حاکم بر آن میباشد، گویا این کودلان توطئه‌گر از سر نوشت منحوس شاه خاں درس عبرت نگرفته‌اند و فراموش کرده‌اند که رژیم کثیف پهلوی سه سال قبل با اهانت بتمام ولایت فقیه گورخویش را برای همیشه بدست خود حفر نموده و مردم مسلمان و انقلابی ما بعد از مقاله آجتانائی روزنامه اطلاعات تا سرنگونی رژیم پهلوی یک لحظه غفلت و سستی بخود راه ندادند. اکنون نیز که امت مسلمان ما متوجه این توطئه شده مسلماً با همان وحدت همیشگی همیشگی خویش و در سایه مکتب انقلابی اسلام و [اصل مرفقی ولایت فقیه] با هوشیاری انقلابی خود این توطئه را نیز در نطفه خفه خواهد نمود و اجازه نخواهد داد نثریاتی چون [روزنامه انقلاب اسلامی] و مراکز توطئه‌ای چون [دفتر همکاری‌های مردم با رئیس جمهور] با استفاده از نام رئیس جمهور به تضعیف روحانیت اصیل و یا نهادهای انقلابی دست زده و از پشت به انقلاب اسلامی ایران ضربه بزنند.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - کمیته انقلاب اسلامی - جهاد سازندگی خراسان جهاد دانشگاهی - نهضت سواد آموزی خراسان - ایستغاث مستضعفین خراسان - بنیاد شهید دایر سیاسی ایدئولوژیک و اجتناب‌های اسلامی نیروهای مسلح - حزب جمهوری اسلامی - دفتر تبلیغات اسلامی - دفتر فعالیت‌های انقلاب اسلامی [طرفداران مجاهدین انقلاب اسلامی - انجمن‌های اسلامی و سازمانهای دانشجویی مسلمانان دانشگاه و مدارس عالی کشور (مرکز مشهد) - انجمن اسلامی دانش آموزان خراسان

بیا بیه روابط عمومی سپاه پاسداران خراسان

مختلف شخصیت‌های مذهبی را مورد هتاک وی - حرمی قرار دادند که این عده در خیابان امام - چینی توسط شریانی و کمیته و باهماکاری برادران پاسدار متفق شدند. - جای سؤال دارد که در شرایط فوق‌العاده حاسن فعلی راهبیبانی می‌رود که موجب ایجاد شبح تاریکی و طغیان شهر گردید به چه دلیل برگردد اصولاً چرا آقای جعفری اقدام به ابراد سخنان کرد که فقی صریح فرمای امام در شرایط حاسن علی بود. - ع ما اینکه افعال را که خدمت مستقیم به دشمنان انقلاب اسلامی است از ناحیه هر فرد یا حزب یا گروه که انجام بپذیرد محکوم می‌دانیم و با آنها با تمام قوا مقابله خواهیم نمود. - چگونه از کسانیکه خود همیشه دیگران را به جهاد دعوت می‌کنند یا جاهت‌های کشیده محل فعالیت نیروهای مخالف خود را مورد حمله قرار میدهند آهم در چنین شرایطی که ما درگیر مبارزه جدی و همجانبه با امپریالیسم خون‌خوار جهانی هستیم و بیش از هر زمانی لزوم وحدت‌گامی و اربابان حاسن می‌شود. - ما با گردانندگان اینگونه صحنه‌های مبتذل و ضدانقلابی کاری نداریم چرا که چهره کره آنها که سعی میکنند تحت پوشش‌های فریبده چون حمایت از رئیس‌جمهور دفاع از کارگرواد و ... آرا بپوشانند، بیس از هر زمان برای مردم رومده ما روشن شده و ثابت گردیده است که ایما مثنی چهره‌هسند که برای ارضاء عقده‌های قدرت‌طلبی خود بر روی امپریالیسم جهانخواز آمریکا را گردن نیاداند و همصدا یا بلندگوهای امپریالیستی به تضاد انقلاب و راهبیبانی انقلابی متعولند روی سخن ما با مردم صادقی است که با شرکت در اینگونه مجالس ضدانقلاب را به خواستهای خویش سبازی میکند مردم ما باید هوشیار باشند و نگارند که عده‌ای مرصطلب با سوء استفاده از این امضا و عنوانها انقلاب ما را به براهه بکشند. - ما با حدا هتداران می‌دیمیم که اگر دفتر همکاری‌های مردم با ریاست جمهوری در مشهد به افعال بفرهاتکانه خود ادامه دهد تاچا چهره گردانندگان این دفتر را اشتها خواهیم کرد. - در پایان از خادوند بزرگ می‌خواهیم که به پاس حرمت خون شهیدان گلگون‌کفن که با شمار خون مطهرشان به دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی ما برخاستند چهره همه روزوار بر صدای اعلانها و رسوا سازد و بد امت مسلمان ما بون دهد که با حفظ وحدت‌گامی و هوشیاری انقلابی راهبیبانی رهبر حسیب‌یابدیر انقلاب امام خمینی دست‌نکن با لبیک گفته و تا به توراتن شدن کامل انقلاب اسلامی لطف‌های ا بای ستمسند. - روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان - مرکز مشهد

انتخابات شورای اداریان

آچه در صدا و سیما گذشت؟! **هما جعفری (مهر سجد باقی)**

امام خمینی خطاب به آقای فرحی سرگوست صدا و سیما **کسی از شما خدو است یک چیزی را تحمیل کند، اید با آن اعتنا کنید**

استفاده از نامی را در رئیس جمهور **پلنگی تیرود**

روزنامه انقلاب اسلامی

دفعه اول: ۱۳۳۰ هجری قمری

دفعه دوم: ۱۳۳۱ هجری قمری

دفعه سوم: ۱۳۳۲ هجری قمری

دفعه چهارم: ۱۳۳۳ هجری قمری

دفعه پنجم: ۱۳۳۴ هجری قمری

دفعه ششم: ۱۳۳۵ هجری قمری

دفعه هفتم: ۱۳۳۶ هجری قمری

دفعه هشتم: ۱۳۳۷ هجری قمری

دفعه نهم: ۱۳۳۸ هجری قمری

دفعه دهم: ۱۳۳۹ هجری قمری

دفعه یازدهم: ۱۳۴۰ هجری قمری

دفعه دوازدهم: ۱۳۴۱ هجری قمری

دفعه سیزدهم: ۱۳۴۲ هجری قمری

دفعه چهاردهم: ۱۳۴۳ هجری قمری

دفعه پانزدهم: ۱۳۴۴ هجری قمری

دفعه شانزدهم: ۱۳۴۵ هجری قمری

دفعه هجدهم: ۱۳۴۶ هجری قمری

دفعه بیستم: ۱۳۴۷ هجری قمری

دفعه بیست و یکم: ۱۳۴۸ هجری قمری

دفعه بیست و دوم: ۱۳۴۹ هجری قمری

دفعه بیست و سوم: ۱۳۵۰ هجری قمری

دفعه بیست و چهارم: ۱۳۵۱ هجری قمری

دفعه بیست و پنجم: ۱۳۵۲ هجری قمری

دفعه بیست و ششم: ۱۳۵۳ هجری قمری

دفعه بیست و هفتم: ۱۳۵۴ هجری قمری

دفعه بیست و هشتم: ۱۳۵۵ هجری قمری

دفعه بیست و نهم: ۱۳۵۶ هجری قمری

دفعه سی و یکم: ۱۳۵۷ هجری قمری

دفعه سی و دوم: ۱۳۵۸ هجری قمری

دفعه سی و سوم: ۱۳۵۹ هجری قمری

دفعه سی و چهارم: ۱۳۶۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۳۶۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۳۶۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۳۶۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۳۶۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۳۶۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۳۶۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۳۶۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۳۶۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۳۶۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۳۷۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۳۷۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۳۷۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۳۷۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۳۷۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۳۷۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۳۷۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۳۷۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۳۷۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۳۷۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۳۸۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۳۸۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۳۸۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۳۸۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۳۸۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۳۸۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۳۸۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۳۸۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۳۸۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۳۸۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۳۹۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۳۹۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۳۹۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۳۹۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۳۹۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۳۹۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۳۹۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۳۹۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۳۹۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۳۹۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۰۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۰۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۰۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۰۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۰۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۰۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۰۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۰۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۰۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۰۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۱۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۱۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۱۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۱۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۱۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۱۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۱۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۱۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۱۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۱۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۲۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۲۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۲۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۲۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۲۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۲۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۲۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۲۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۲۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۲۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۳۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۳۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۳۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۳۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۳۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۳۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۳۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۳۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۳۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۳۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۴۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۴۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۴۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۴۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۴۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۴۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۴۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۴۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۴۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۴۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۵۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۵۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۵۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۵۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۵۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۵۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۵۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۵۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۵۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۵۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۶۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۶۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۶۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۶۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۶۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۶۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۶۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۶۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۶۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۶۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۷۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۷۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۷۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۷۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۷۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۷۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۷۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۷۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۷۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۷۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۸۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۸۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۸۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۸۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۸۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۸۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۸۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۸۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۸۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۸۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۴۹۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۴۹۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۴۹۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۴۹۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۴۹۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۴۹۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۴۹۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۴۹۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۴۹۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۴۹۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۰۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۰۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۰۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۰۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۰۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۰۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۰۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۰۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۰۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۰۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۱۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۱۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۱۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۱۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۱۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۱۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۱۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۱۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۱۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۱۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۲۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۲۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۲۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۲۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۲۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۲۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۲۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۲۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۲۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۲۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۳۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۳۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۳۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۳۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۳۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۳۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۳۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۳۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۳۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۳۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۴۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۴۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۴۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۴۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۴۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۴۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۴۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۴۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۴۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۴۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۵۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۵۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۵۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۵۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۵۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۵۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۵۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۵۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۵۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۵۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۶۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۶۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۶۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۶۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۶۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۶۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۶۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۶۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۶۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۶۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۷۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۷۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۷۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۷۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۷۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۷۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۷۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۷۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۷۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۷۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۸۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۸۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۸۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۸۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۸۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۸۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۸۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۸۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۸۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۸۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۵۹۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۵۹۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۵۹۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۵۹۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۵۹۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۵۹۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۵۹۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۵۹۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۵۹۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۵۹۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۰۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۰۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۰۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۰۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۰۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۰۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۰۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۰۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۰۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۰۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۱۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۱۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۱۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۱۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۱۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۱۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۱۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۱۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۱۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۱۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۲۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۲۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۲۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۲۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۲۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۲۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۲۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۲۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۲۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۲۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۳۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۳۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۳۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۳۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۳۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۳۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۳۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۳۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۳۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۳۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۴۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۴۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۴۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۴۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۴۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۴۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۴۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۴۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۴۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۴۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۵۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۵۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۵۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۵۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۵۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۵۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۵۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۵۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۵۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۵۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۶۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۶۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۶۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۶۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۶۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۶۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۶۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۶۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۶۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۶۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۷۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۷۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۷۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۷۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۷۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۷۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۷۶ هجری قمری

دفعه سی و یازدهم: ۱۶۷۷ هجری قمری

دفعه سی و دوازدهم: ۱۶۷۸ هجری قمری

دفعه سی و سیزدهم: ۱۶۷۹ هجری قمری

دفعه سی و چهاردهم: ۱۶۸۰ هجری قمری

دفعه سی و پنجم: ۱۶۸۱ هجری قمری

دفعه سی و ششم: ۱۶۸۲ هجری قمری

دفعه سی و هفتم: ۱۶۸۳ هجری قمری

دفعه سی و هشتم: ۱۶۸۴ هجری قمری

دفعه سی و نهم: ۱۶۸۵ هجری قمری

دفعه سی و دهم: ۱۶۸۶ هجری قمری

دادستان کل انقلاب
جمهوری اسلامی ایران

روزنامه انقلاب اسلامی

شماره روز ۵۹/۱۱/۲۱ تحت عنوان " نامه اعتراض پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش به دادستان کل کشور " مطالبی را درج کرده اید که شایسته است اسناد آنرا جهت بررسی توسط حامل نامه به دادستانی مرکز ارسال دارید :

۱- فتوکپی حکم شماره ۱۶۸۲۷ مورخ ۵۹/۱۱/۱۷ به اعضای آقای لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز مبنی بر انتقال آقای جعفر شاهرودی از بیمارستان به زندان اوین .

۲- ادله مربوط به جراحی بیمار .

۳- ادله مربوط به زهرا دراکسین قرار داشتن بیمار .

۴- همین شکوائیه پزشکان و کارکنان بیمارستان به هدای تجریش .

۵- اگر چنانچه شکوائیه بدون امضاست لطفاً مجوز قانونی خود را برای درج نامه بدون امضا بیان دارید .

دادستان انقلاب اسلامی مرکز
سید ابوالحسن لاجوردی

دادستان کل انقلاب
جمهوری اسلامی ایران

مدیر مسئول محترم روزنامه انقلاب اسلامی جناب آقای جعفری

پیرو نامه شماره ۳۰/۱۰۷۹۶ مورخ ۵۹/۱۱/۲۵ که در آن اشاره به اطلاعیه روز- ۱۲۵۹/۱۱/۲۱ تحت عنوان " نامه اعتراض پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش به دادستان کل کشور " مطالبی درج شده بود که شایسته است عین بافتوکپی اسناد آن را جهت بررسی (همین امروز) به توسط حامل نامه به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز ارسال دارید :

۱- فتوکپی حکم شماره ۱۶۸۲۸ مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۷ به اعضای آقای لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز مبنی بر انتقال آقای جعفر شاهرودی از بیمارستان به زندان اوین .

۲- ادله مربوط به جراحی بیمار .

۳- ادله مربوط به زهرا دراکسین قرار داشتن بیمار .

۴- عین اعتراض نامه پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش .

۵- اگر چنانچه اعتراض نامه بدون امضا بوده است لطفاً مجوز قانونی خود را برای درج نامه بدون امضا بیان دارید .

دادستان انقلاب اسلامی مرکز
سید ابوالحسن لاجوردی

انتخابات اسلامی

شنبه ۱۱ خرداد ماه ۱۳۵۹ - شماره ۷۴۴

انتخاباتی که همه را آگاه کرد

ممنوع ساختن آرای محمد جعفری در مشهد؛ چگونه نمسکیم بن و طاشو تیان مسیو؟ انقلاب اسلامی را زنجیر میبندند؟!

انتخاباتی که همه را آگاه کرد

ممنوع ساختن آرای محمد جعفری در مشهد؛ چگونه نمسکیم بن و طاشو تیان مسیو؟ انقلاب اسلامی را زنجیر میبندند؟!

انتخاباتی که همه را آگاه کرد

ممنوع ساختن آرای محمد جعفری در مشهد؛ چگونه نمسکیم بن و طاشو تیان مسیو؟ انقلاب اسلامی را زنجیر میبندند؟!

سند شماره ۱۸

نامه اعتراض پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش به دادستان کل کشور

۱۳۵۹ / ۱۱ / ۲۱

بدینال چاپ خبری که روز شنبه هفته جاری در ارتباط با تخلیه خوابگاه دانشجویان مدرسه عالی کامپوتر توسط افراد کمینه که منجر به تیراندازی از سوی افراد کمینه گردیده بود که در این بین دو تن از دانشجویان به ضرب گلوله مجروح شده که یکی از دوتن در بیمارستان شهدا بستری گردید و تحت عمل جراحی قرار گرفته بود.

کسب اطلاع کردیم که روز شنبه چندن از افراد کمینه با حکم شماره ۱۶۸۲۷ مورخ ۵۹/۱۱/۱۷ بیمارستان شهدا مراجعه نموده و بیمار مزبور را که زیر جادر اکسین قرار داشته و بدستش نیز سرم وصل بوده است از بیمارستان خارج و به زندان اوین منتقل نمودند که این مسئله باعث تشنج و ناراحتی کلیه پرسنل بیمارستان شهدا گردیده است که ما فرستادن نامهای به دادستان کل کشور خواستار تعقیب و مجازات عاملین این حرکت ضد اسلامی و ضد انسانی شده اند متن نامه پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدا بشرح زیر است

بسمه تعالی

دادستان کل کشور

آقای جعفر شاهرودی در تاریخ ۵۹/۱۱/۱۶ جهت مراجعه به بیمارستان شهدای تجریش منتقل شده تا سربده بملت اصابت گلوله به ناحیه قفسه سینه و یا تحت درمان پزشکان بخش جراحی و ارتزیدی قرار گرفته است. در تاریخ ۵۹/۱۱/۱۸ عدهای بنام پاسدار قبل از ظهر بطور مسلح و باخشونت وارد بخش شده و با زور او را از تخت به روی خانوادها میگرداند و از بیمارستان خارج می کنند. اعتراض شدید نمودند.

ما کارکنان و پزشکان این بیمارستان که سالهاست در این مرکز به مداوای بیماران مشغول هستیم و در زمان انقلاب نیز هر کدام سهم خود در رابطه با پیشرفت و روند تکاملی انقلاب نقش داشته ایم ضمن محکوم کردن این رفتار از رژیم جمهوری اسلامی و سایر نهادهای قانونی انتظار داریم که بعد از انقلاب دیگر شاهد اینگونه برخوردها که شایسته هیچ انقلابی (چه رسد اسلامی) نبوده باشیم ولی متأسفانه می بینیم هنوز این حرکات بنام اسلام و در لواء دین اسلام انجام میگیرد و کسی نیست که جلوی این نوع برخوردها و بی قانونیها را که صرفاً ضربه به انقلاب و بی اعتبار کردن آن میزند بگیرد، آخر این چه رفتاری است که حرمت بیمارستان و بیماران که حتی در زمان جنگ نیز محفوظ است زبریا گذاشته میشود و آنگاه که حرمت محیط بیمارستان و جان بیمار این چنین در معرض تهدیدات و تجاوزات قرار بگیرد چه تضمینی برای حفظ منزلت ها و حقوق افراد باقی خواهد ماند؟ امید است با اقدام موثر دیگر شاهد اینگونه حرکات از جانب نهادهای انقلابی نشایم و با پیگیری و شناسایی و افشای عوامل اصلی و موثر ماجرا، جلو این نحوه حرکات ناانسانانه گرفته شود.

پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدای تجریش
۱۳۵۹ / ۱۱ / ۲۱

روزنامه
انقلاب اسلامی
امور اداری

دادستان محترم انقلاب اسلامی مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

بسمرو درخواست نامه‌های شماره ۳۵/۱۵۷۲۶ و ۳۵/۱۵۸۸۸ - ۵۹/۱۱/۲۵ و ۵۹/۱۱/۲۶ دادستانی محترم که در آن خواسته شده بود استناد و مدارک و توضیحات لازم پر مورد مطالب درج‌شده این روزنامه در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۱ تحت عنوان "نامه اعتراضی پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدا تجریش" برایتان ارسال گردد نکات زیر در مقابل ۵ سئوالتان قابل توضیح است:

۱- در مورد فتوکپی حکم شماره ۱۶۸۸۸ مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۷ از روزنامه درخواست کرده بودید متأسفانه در اختیار روزنامه نمی‌باشد و از نظر قانون مطبوعات نیز ضرورتی برای روزنامه در این مورد نمی‌باشد چنانچه طبق گزارش خبرنگار ما روز بعد از حادثه به بیمارستان رفته بود پزشک مخصوص بیمار (دکتر حیدرزاده) اظهار داشت حکم فوق را از سوی دادستانی انقلاب به من نشان دادند و آنگاه بیمار را از بیمارستان خارج نمودند. سپس این مطلب مورد تأیید کلیه پرسنل بختی که بیمار می‌بود آن بستری بود و در روز حادثه حضور داشتند قرار گرفت. حال در صورتی که این مطلب مورد تأیید آن دادستان محترم نمی‌باشد اعلام فرمائید که انتقال بیمار بدون حکم دادستانی بوده و در حقیقت نوعی ادم‌رسانی صورت گرفته که به باری مردم و مسئولین آسیر متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار گیرند.

۲- در مورد درخواست ادله مربوط به جراحی و زیر جادر آکسیژن قرار داشتن بیمار به بیوست این نامه فتوکپی توضیحات لازم پزشک جراح مخصوص بیمار ارسال میگردد.

۳- فتوکپی اعتراض‌نامه پزشکان بیمارستان شهدای تجریش ارسال میگردد تا دادستانی محترم اطمینان حاصل نماید که مطلبی بدون امضا در این روزنامه بجای نمی‌رسد.

جهاپان جردن - فرسیده به بلوار ناهید کوچه گلنم اطلاعات ۲۲۰۲۸۶ } ۲۲۰۳۲۶

تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۶
شماره
بیوست

روزنامه انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسمرو درخواست شماره ۳۵/۱۵۷۲۶ و ۳۵/۱۵۸۸۸ - ۵۹/۱۱/۲۵ و ۵۹/۱۱/۲۶ دادستانی محترم که در آن خواسته شده بود استناد و مدارک و توضیحات لازم پر مورد مطالب درج‌شده این روزنامه در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۱ تحت عنوان "نامه اعتراضی پزشکان و کارکنان بیمارستان شهدا تجریش" برایتان ارسال گردد نکات زیر در مقابل ۵ سئوالتان قابل توضیح است:

۱- در مورد فتوکپی حکم شماره ۱۶۸۸۸ مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۷ از روزنامه درخواست کرده بودید متأسفانه در اختیار روزنامه نمی‌باشد و از نظر قانون مطبوعات نیز ضرورتی برای روزنامه در این مورد نمی‌باشد چنانچه طبق گزارش خبرنگار ما روز بعد از حادثه به بیمارستان رفته بود پزشک مخصوص بیمار (دکتر حیدرزاده) اظهار داشت حکم فوق را از سوی دادستانی انقلاب به من نشان دادند و آنگاه بیمار را از بیمارستان خارج نمودند. سپس این مطلب مورد تأیید کلیه پرسنل بختی که بیمار می‌بود آن بستری بود و در روز حادثه حضور داشتند قرار گرفت. حال در صورتی که این مطلب مورد تأیید آن دادستان محترم نمی‌باشد اعلام فرمائید که انتقال بیمار بدون حکم دادستانی بوده و در حقیقت نوعی ادم‌رسانی صورت گرفته که به باری مردم و مسئولین آسیر متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار گیرند.

۲- در مورد درخواست ادله مربوط به جراحی و زیر جادر آکسیژن قرار داشتن بیمار به بیوست این نامه فتوکپی توضیحات لازم پزشک جراح مخصوص بیمار ارسال میگردد.

۳- فتوکپی اعتراض‌نامه پزشکان بیمارستان شهدای تجریش ارسال میگردد تا دادستانی محترم اطمینان حاصل نماید که مطلبی بدون امضا در این روزنامه بجای نمی‌رسد.

جهاپان جردن - فرسیده به بلوار ناهید کوچه گلنم اطلاعات ۲۲۰۲۸۶ } ۲۲۰۳۲۶

روزنامه
انقلاب اسلامی
امور اداری

بسم الله الرحمن الرحیم

بسمتعالی

جناب آقای سیداسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز ناممهای مورخ ۵۹/۱۱/۲۵ و ۵۹/۱۱/۲۶ دادستانی به اینجانب واصل گردیده است اطلاعات و مدارکی که خواسته بودید بیوست است که ملاحظه فرمائید بنابراین اولاً اگر این مدارک و دلایل صحیح است و این فرد را از زیر ناسک آکسیژن بدون اجرای شرایط و مقررات پزشکی لازم برده‌اند خود بگ نوع شکجه به بیمار و شکجه روحی بیشتر به پزشکان و پرسنلی نیست که در بیمارستان خدمت میکنند؟ اگر قبول دارید که شکجه است امید است که تا آنجا که امکان دارید در رفع این قبیل کارها که مخالف مصالح انقلاب و اسلام است جلوگیری بعمل آورید.

روزنامه
رئیس هیئت اطلاع داران انقلاب
درستان گلنم

با تقدیم احترام
مدیر مسئول - محمدجعفری

جهاپان جردن - فرسیده به بلوار ناهید کوچه گلنم اطلاعات ۲۲۰۲۸۶ } ۲۲۰۳۲۶

بسمه تعالی

دادستان کل کشور

آقای جعفر شاهرودی در تاریخ ۱۶/۱۱/۵۹ جهت معالجه به بیمارستان شهیدای تجریش منتقل شده نامبرده بعلت امانت‌گلو به ناحیه فقه سینه و پا تحت درمان پزشکان بخش جراحی و ارتھدی قرار گرفته است.

در تاریخ ۱۶/۱۱/۵۹ مدهای بنام پاسدار قبل از ظهر بنظر مسلح و با خشونت وارد بخش‌شده و با زور او را از تخت به روی برانگارد میگردارند و بیمار را از بیمارستان خارج می‌کنند در حين این احوال خانواده و اطرافیان بیمار در مقابل انجام این احوال مقاومت و اجتراس شدید نمودند.

ما کارکنان و پزشکان این بیمارستان که سالهاست در این مرکز به مداوای بیماران مشغول هستیم و در زمان انقلاب نیز هر کدام بصمیم خود در راه‌پا به پیشرفت و روند تکامل انقلاب نقش داشته ایم ضمن محکوم کردن این رفتار از روی جمهوری اسلامی و سایر نهاد های قانونی انتظار داشتیم که بدو از انقلاب دیگر شاهد اینگونه برخوردها که شایسته هیچ انقلابی (چه رسد اسلامی) نبوده، نه‌اشیم طی متأسفانه من‌بیم هم‌وزان حرکات بنام اسلام و در لوی دین اسلام انجام میگردد و کسی نیست که جلوی این نوع برخوردها و بی‌توجهیها را که مرکا فریسه به انقلاب و بی‌اعتبار کردن آن می‌زند بگردد. آخر این چه رفتاری است که حرمت بیمارستان و بیماران که حتی در زمان جنگ نیز محفوظ است زیر پا گذاشته میشود و آنگاه که حرمت محیط بیمارستان و جان بیمار این چنین در معرض تهدیدات و تجاوزات قرار بگردد چه تضمینی برای حفظ منزلت‌ها و حقوق افراد باقی خواهد ماند امید است با اقدام مؤثر دیگر شاهد اینگونه حرکات از جانب نهاد های انقلابی نه‌اشیم و با پیگیری و شناسایی و افشا عوامل اصلی و موثر ماجرا و جلوگیری نمونه حرکات ناشایست گرفته شود.

روزبخت
دفتر ریاست جمهوری
مطبوعات انقلاب اسلامی

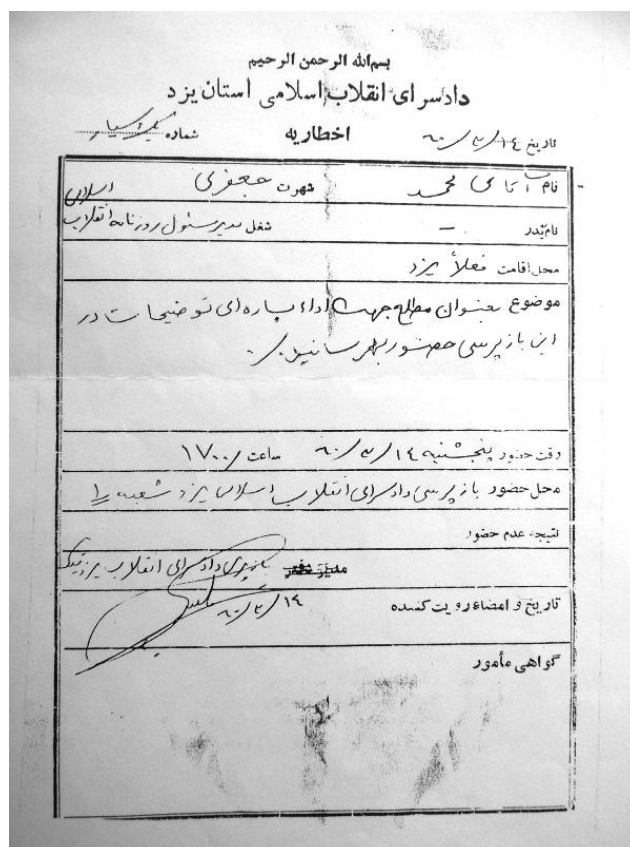
میزان ، کیهان ، اطلاعات ، صبح آزادگان ، جمهوری اسلامی

افشا • رسای بخترها بیمارستان شهیدای تجریش

روزنامه انقلاب اسلامی

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند، ۱۳۸۳، ص ۴.
- ۲- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۳۵.
- ۳- روزنامه اطلاعات، ۳۱ تیر ماه ۵۹، شماره ۱۶۱۹۶، مصاحبه با دکتر بهشتی.
- ۴- همان سند.
- ۵- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ج دوم، ص ۲۸۸ و ۲۹۲.
- ۶- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۳۸۹.
- ۷- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، مهندس فرهاد معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۲۴۴.
- ۸- همان سند.
- ۹- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس بازرگان در گفتگو با سرهنگ نجاتی، ج دوم، ص ۲۸۹ - ۲۸۸.
- ۱۰- گروهان‌گیری و جانشینان انقلاب، محمد جعفری، ص ۶.
- ۱۱- همان سند.
- ۱۲- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۳۰.
- ۱۳- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۳۸۹ و سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۱۳۶.
- ۱۴- کیهان، یکشنبه ۲۹ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۴۰، ص ۲.
- ۱۵- همان سند.
- ۱۶- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۲۵. و از جمله نگاه کنید به: http://gateway.proquest.com/openurl?url_ver=Z39.88-2004&res_at=xri:dnsa&rft_dat=xri:dnsa:article:CIR.01529
- ۱۷- همان سند، ص ۲۲۶ - ۲۲۵.
- ۱۸- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، مهندس فرامز معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۲، پشت جلد به نقل از سخنرانی مهندس مهدی بازرگان مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۲.
- ۱۹- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۱۱۶.
- ۲۰- همان سند.
- ۲۱- همان سند، ص ۱۱۸-۱۱۷.
- ۲۲- نگاه کنید به فصل سوم و پنجم کتاب پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی، به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳.
- ۲۳- نگاه کنید به کتاب «گروهان‌گیری و جانشینان انقلاب»، محمد جعفری.
- ۲۴- سخنرانی آقای معین‌فر در جلسه طرح و عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰.
- ۲۵- اطلاعات، شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، شماره ۱۵۸۴۱، اطلاعیه آقای بنی‌صدر در مورد ادامه بحث آزاد.
- ۲۶- نگاه کنید به کتاب «گروهان‌گیری و جانشینان انقلاب»، محمد جعفری، فصل اول.
- ۲۷- همان سند.
- ۲۸- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۴۷۳.
- ۲۹- گفتگوی اینجانب با آقای اسمعیل ناطقی در تهران در سال ۱۳۶۷.
- ۳۰- همان گفتگو.
- ۳۱- نگاه کنید به دو نامه نوشته شده به آقای خمینی، علیه آقای بنی‌صدر، مندرج در کتاب «عبور از بحران» آقای هاشمی رفسنجانی.
- ۳۲- کتاب گفتگو با هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، از مسعود نصیری، چاپ ۱۳۷۸، ص ۶۸ - ۶۹.



۳۳- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند، ۱۳۸۳، ص ۲۵۷.

۳۴- همان سند، ص ۲۷۲.

۳۵- همان سند، ص ۲۷۳.

۳۶- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۳۲۹ در گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی.

۳۷- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند، ۱۳۸۳، ص ۲۷۱ و ۲۷۴.

۳۸- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۳۲۹.

۳۹- صحیفه نور، رهنمودهای آقای خمینی، جلد ۱۰، ص ۲۷ و ص ۳۶ - ۳۳.

۴۰- کیهان، چهارشنبه ۲۶ دی ۵۸، شماره ۱۰۹۰۷، ص اول و دوم.

۴۱- اطلاعات، چهارشنبه ۲۶ دی ۵۸، شماره ۱۶۰۵۲، ص ۲ مصاحبه هفتگی دکتر بهشتی انجام نشد.

۴۲- کیهان، شنبه ۲۹ دی ۵۸، شماره ۱۰۹۰۸، ص ۲، افشاکری کارکنان دادگستری.

۴۳- اطلاعات، دوشنبه ۱۷ دی ۵۸، ص ۲ مصاحبه اختصاصی اطلاعات با بنی صدر.

۴۴- همان سند.

۴۵- اطلاعات، شنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۱۵، ص ۴ پیام امام در مورد همه‌پرسی قانون اساسی.

۴۶- انقلاب اسلامی، شنبه ۱۰ آذر ۵۸، شماره ۱۳۱، ص ۹.

۴۷- همان گفتگو.

۴۸- همین نوشته، ص ۲۶.

۴۹- قسمتی از نامه اینجانب به آقای بنی صدر مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۵.

۵۰- اطلاعات، یکشنبه ۲ دی ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۳۳، ص ۱۲ بازرگان، نامزد ریاست جمهوری است.

۵۱- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، مهندس فرامز معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۱۰۵ گفتگو با مهندس محمد توسلی عضو نهضت آزادی ایران.

۵۲- گفتگوی اینجانب با آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی، در تاریخ ۲۰۰۶/۶/۲۸، در پاریس.

۵۳- اطلاعات رسیده از طریق یکی دو تن از دوستان حوزه علمیه قم به روزنامه.

۵۴- اطلاعات، سه‌شنبه ۲۵ دی ۵۸، شماره ۱۶۰۵۱، ص اول.

۵۵- خاطرات آقای جلال‌الدین فارسی زوایای تاریخ، ص ۵۲۰.

۵۶- همان سند، ص ۵۲۴.

۵۷- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عباس بشیری، زیر نظر محسن هاشمی ۱۳۸۳، ص ۴۲۴.

۵۸- همان سند.

۵۹- همان سند، ص ۴۲۵.

۶۰- همان سند، ص ۴۲۶ - ۴۲۵.

۶۱- انقلاب اسلامی، شنبه ۶ بهمن ۵۸، شماره ۱۷۵، ص ۲.

۶۲- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۰ بهمن ۵۸، شماره ۱۷۹، ص ۱ و ۱۲.

۶۳- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۶ دیماه ۵۸، شماره ۱۵۳، ص ۱ و ۳.

۶۴- درس تجربه در گفتگو با حمید احمدی خاطرات ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس‌جمهوری ایران، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول آبان ۱۳۸۰، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

۶۵- گروهان‌گیری و جانشینان انقلاب، محمد جعفری، ص ۶.

۶۶- انقلاب اسلامی، شنبه ۲۲ دی ۵۸، شماره ۱۶۴، ص ۱ و ۲.

۶۷- متن پیام کنگره انقلاب اسلامی به آقای خمینی را در روزنامه انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۹ بهمن ۵۸، شماره ۱۹۳، ص ۲، مطالعه فرمائید.

۶۸- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۹ بهمن ۵۸، شماره ۵۸، شماره ۱۹۳.

۶۹- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳۲۳، نامه به آقای منتظری مورخ ۶۸/۱/۱۶.

۷۰- صحیفه نور، جلد ۱۸، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ۱۳۶۵، ص ۱۷۸، سخنرانی آقای خمینی در جمع فقها و حقوقدانان شورای نگهبان.

۷۱- از مذاکرات با دوستان بنی صدر در همان زمان.

۷۲- کیهان، یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۴۰، بیانیه اعلام مودیت حزب جمهوری اسلامی.

۷۳- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ بهمن ۵۸، شماره ۱۶۰۶۴۰، ص ۲.

۷۴- اطلاعات، یکشنبه ۱۴ بهمن ۵۸، شماره ۱۶۰۶۶، ص ۴.

۷۵- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، نامه سران حزب به آقای خمینی.

۷۶- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۷.

۷۷- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۷ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۰، ص اول.

۷۸- گفتگوی اینجانب با آقای علی امیر حسینی در اسفند ماه ۱۳۵۸.

۷۹- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی و موافق خاطرات آقای جلال‌الدین فارسی.

۸۰- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۷-۱۸.

۸۱- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۰ فروردین ۵۹، ص ۱ و ۱۲.

۸۲- کیهان، پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۷، ص ۳.

۸۳- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۸۴- کیهان، سه‌شنبه ۲۸ اسفند ماه ۵۸، شماره ۱۰۹۵۷، ص ۱۱، ائتلاف بزرگ از طرف ما نبوده است.

۸۵- همان سند.

۸۶- همان سند.

۸۷- کیهان، شنبه ۲۷ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۸، ص ۹.

۸۸- خیانت به امید، ابوالحسن بنی صدر، ص ۴۸۵.

۸۹- از بحثهای آقای بنی صدر با دوستان و همکارانشان در آن دوران.

۹۰- خیانت به امید، ابوالحسن بنی صدر، ص ۴۸۷.

۹۱- همان سند.

۹۲- ر.ک. کتاب گروهان‌گیری و جانشینان انقلاب، از محمد جعفری، ص ۱۳۷.

۹۳- کیهان، پنجشنبه ۱۸ بهمن ۵۸، شماره ۱۰۹۲۴، ص ۱ و ۱۲.

۹۴- اطلاعات، شنبه ۲۰ بهمن ۵۸، شماره ۱۶۰۷۰، ص ۱۲.

۹۵- گفتگوی اینجانب با آقای دکتر عبدالصمد تقی‌زاده رئیس دانشگاه ملی در تاریخ ۲۸ یا ۲۹ فروردین ۵۹.

۹۶- کیهان، شنبه ۳۰ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۶، ص ۳ ستاد احزاب و گروهها در دانشگاه ظرف ۳ روز باید برچیده شود.

۹۷- کیهان، سه‌شنبه ۳۰ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۶، ص ۳ مصاحبه رادیو و تلویزیونی آقای بنی صدر و اطلاعیه اول شورای انقلاب.

۹۸- براساس اطلاعات دریافت شده، سرمقاله ۱ اردیبهشت ۵۹ روزنامه انقلاب اسلامی تحت عنوان «نباید گذاشت که...» انتشار پیدا کرد.

۹۹- قسمتی از نوار آقای دکتر آیت‌علیه ریاست جمهوری که در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد.

۱۰۰- کیهان، دوشنبه ۱۳ اسفند ۵۸، شماره ۱۰۹۴۴، ص ۳ با معرفی شورای سرپرستی خط مشی رادیو و تلویزیون تعیین شد.

۱۰۱- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۱ اردیبهشت ۵۹، شماره ۲۳۷، سرمقاله «نباید گذاشت که...» از محمد جعفری.

۱۰۲- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۵۹، شماره ۲۳۹.

۱۰۳- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۱۰۸.

۱۰۴- انقلاب اسلامی، شنبه ۳۰ فروردین ۵۹، شماره ۲۳۵.

۱۰۵- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۳۱ فروردین ۵۹، شماره ۲۳۶.

۱۰۶- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۵۹، شماره ۲۳۹.

- ۱۰۷- انقلاب اسلامی، شنبه ۱۶ اردیبهشت ۵۹، شماره ۲۴۱.
- ۱۰۸- کیهان، سه‌شنبه ۲۶ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۳، ص ۱۱ احیای کشاورزی نخستین برنامه رئیس جمهوری در خوزستان است.
- ۱۰۹- کیهان، پنجشنبه ۲۸ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۵، ص ۹ ص ۳، دکتر باهنر: در مورد تغییر نظام دانشگاهها.
- ۱۱۰- همان سند.
- ۱۱۱- نگاه کنید به سرمقاله «احیای خوزستان» بقلم اینجانب محمد جعفری که در روزنامه انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۲۷ فروردین ۵۹، شماره ۲۳۳ درج گردیده است.
- ۱۱۲- کیهان، پنجشنبه ۲۸ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۵، ص ۹.
- ۱۱۳- کیهان، شنبه ۳۰ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۶، ص ۳. بنی‌صدر: دانشگاه جای تبدیل شدن به ستاد نیست.
- ۱۱۴- همان سند.
- ۱۱۵- کیهان، یکشنبه ۳۱ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۷۷، ص ۳ بیانیه شورای انقلاب درباره دانشگاهها.
- ۱۱۶- کیهان، دوشنبه ۱ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۷۸، ص ۲ ستون چهارم. رئیس‌جمهوری.
- ۱۱۷- همان سند، ص آخر، دکتر حبیبی.
- ۱۱۸- همان سند.
- ۱۱۹- همان سند.
- ۱۲۰- همان سند.
- ۱۲۱- همان سند.
- ۱۲۲- کیهان، سه‌شنبه ۲ اردیبهشت ۵۹، ص آخر، امام: دانشگاهها باید تغییر بنیادی بکنند.
- ۱۲۳- کیهان، سه‌شنبه ۲ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۷۹، ص اول بنی‌صدر، اصول انقلاب فرهنگی را اعلام کرد.
- ۱۲۴- کیهان، سه‌شنبه ۹ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۸۴، ص اول کنکور امسال بعد از تعیین ضوابط برگزار می‌شود.
- ۱۲۵- کیهان، پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۱، ص اول.
- ۱۲۶- همان سند.
- ۱۲۷- همان سند.
- ۱۲۸- کیهان، شنبه ۲۰ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۲، ص آخر.
- ۱۲۹- همان سند.
- ۱۳۰- کیهان، یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۳، ص آخر.
- ۱۳۱- کیهان، دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۱۰۰۰، ص ۲ کنکور امسال دو ماه قبل از بازگشایی دانشگاهها برگزار می‌شود.
- ۱۳۲- همان سند.
- ۱۳۳- کیهان، شنبه ۳ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۰۴، ص آخر قطعنامه مجمع حوزه دانشگاه انقلاب فرهنگی.
- ۱۳۴- کیهان، یکشنبه ۱۸ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۱۵، ص ۹ طرح پیشنهادی اساتید دانشکده حقوق تسلیم مجلس و رئیس‌جمهور شد.
- ۱۳۵- کیهان، شنبه ۲۴ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۱۹، ص ۱۲. به فرمان امام خمینی هیأتی مسئول شورای برنامه‌ریزی و خط مشی فرهنگی کشور شد.
- ۱۳۶- همان سند، نخستین جلسه ستاد شورای انقلاب فرهنگی.
- ۱۳۷- کیهان، دوشنبه ۲۶ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۱، ص ۳ تشکیل ستادهای چند گانه انقلاب فرهنگی اعلام شد.
- ۱۳۸- همان سند.
- ۱۳۹- کیهان، دوشنبه ۲۶ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۱، ص ۳ تشکیل ستادها چند گانه انقلاب فرهنگی.
- ۱۴۰- همان سند.
- ۱۴۱- همان سند.
- ۱۴۲- همان سند.
- ۱۴۳- کیهان، چهارشنبه ۲۸ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۳، ص ۹. تصمیمات درباره بازگشایی و پاکسازی دانشگاهها.
- ۱۴۴- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۵۹، شماره ۱۱۰۹۵، ص آخر آخرین تصمیمات درباره بازگشایی و پاکسازی دانشگاهها.
- ۱۴۵- کیهان، یکشنبه ۱۹ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۵، ص آخر.
- ۱۴۶- کیهان، چهارشنبه ۲۸ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۳، ص ۹.
- ۱۴۷- همان سند.
- ۱۴۸- کیهان، شنبه ۳۱ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۵، ص ۲، درباره تعطیل یا باز بودن دانشگاهها هنوز تصمیمی گرفته نشده است.
- ۱۴۹- همان سند.
- ۱۵۰- همان سند، ص ۱۳ ستاد انقلاب فرهنگی.
- ۱۵۱- کیهان، پنجشنبه ۵ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۰، ص آخر. دانشگاهها از اول مهر ماه به تدریج باز می‌شوند.
- ۱۵۲- همان سند.
- ۱۵۳- کیهان، سه‌شنبه ۱۷ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۹، ص ۲، سرنوشت دانشگاهها.
- ۱۵۴- همان سند، رهنمودهای امام.
- ۱۵۵- کیهان، یکشنبه ۱۹ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۵، ص آخر.
- ۱۵۶- کیهان، سه‌شنبه ۱۷ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۹، ص ۲.
- ۱۵۷- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۵۹، شماره ۱۱۰۹۵، ص آخر، آخرین تصمیمات درباره بازگشایی و پاکسازی دانشگاهها.
- ۱۵۸- کیهان، سه‌شنبه ۱۷ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۹۳، ص ۲، رهنمود امام.
- ۱۵۹- کیهان، یکشنبه ۵ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۵۵، ص ۱۱ دانشگاهها نیمسال اول تعطیل است.
- ۱۶۰- کیهان، پنجشنبه ۱۶ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۳، ص ۱۵، تعطیل دانشگاهها در نیمسال اول قطعی است.
- ۱۶۱- کیهان، یکشنبه ۱۹ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۵، ص آخر.
- ۱۶۲- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۵۹، شماره ۱۱۰۹۵، ص آخر.
- ۱۶۳- همان سند.
- ۱۶۴- همان سند.
- ۱۶۵- کیهان، شنبه ۳۱ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۵، ص ۲، تعطیل یا باز بودن دانشگاهها.
- ۱۶۶- همان سند، ص ۱۳، ستاد انقلاب فرهنگی.
- ۱۶۷- قرآن، سوره هود قسمتی از آیه ۱۱۴.
- ۱۶۸- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۸ خرداد ۵۹، شماره ۲۷۴، سرمقاله.
- ۱۶۹- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۲ آذر ۵۹، شماره ۴۱۵، سرمقاله.
- ۱۷۰- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، شماره ۵۵۴، سرمقاله.
- ۱۷۱- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۶۰.
- ۱۷۲- همان سند، ص ۲۶۶.
- ۱۷۳- همان سند.
- ۱۷۴- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۳۸.
- ۱۷۵- جراید روز کشور.
- ۱۷۶- جراید روز کشور.
- ۱۷۷- انقلاب اسلامی در هجرت.
- ۱۷۸- همان سند.
- ۱۷۹- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۰، شماره ۵۵۴، سرمقاله «یک سال و اندی پس از...».
- ۱۸۰- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۴۷۳.
- ۱۸۱- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۷۲.
- ۱۸۲- انقلاب اسلامی در هجرت، شماره .
- ۱۸۳- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی فوریه ۲۰۰۱، ص

- دهنوی، چاپ اول ۱۳۶۲، جلد چهارم، ص ۱۵۹ - ۱۵۸.
- ۲۲۳- خاطرات دکتر مهدی حائری، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ص ۵۲.
- ۲۲۴- همان سند، ص ۹۶.
- ۲۲۵- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۳۱۴.
- ۲۲۶- گفتگوی اینجانب با موسی خان امیرحسینی در سال ۱۳۵۹، در تهران و در منزل آن مرحوم.
- ۲۲۷- تلقی فاشیستی از دین و حکومت، اکبر گنجی، چاپ اول پنجم ۱۳۷۹، ص ۱۴۷.
- ۲۲۸- همان سند، ص ۱۴۸.
- ۲۲۹- از گفتگوی اینجانب با چندین کانال مختلف که اینجانب را مجاز نشمرده‌اند که اسامی‌اشان را فاش کنم.
- ۲۳۰- کیهان، چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۰۸۷۸، ص ۹ میراشرفی به شرکت در کودتای ۲۸ مرداد اعتراف کرد.
- ۲۳۱- کیهان، یکشنبه ۱۸ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۵، ص اول.
- ۲۳۲- کیهان، پنجشنبه ۲۲ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۹، ص ۱۱.
- ۲۳۳- کیهان، سه‌شنبه ۴ دی ۵۸، شماره ۱۰۸۸۹، ص ۱۱.
- ۲۳۴- کیهان، پنجشنبه ۲۲ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۹، ص ۱۱.
- ۲۳۵- همان سند.
- ۲۳۶- اطلاعات، سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۸۴، ص ۲، انتقاد شدیدی حجت‌الاسلام امید از دکتر بهشتی و قدوسی.
- ۲۳۷- کیهان، چهارشنبه ۲۱ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۸، ص ۹.
- ۲۳۸- اوین، جلد دوم، جامعه‌شناس زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۱۱۶ - ۱۱۴.
- ۲۳۹- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۰ آبان ۵۹، شماره ۳۹۸، ص ۱۱. دادستان کل انقلاب.
- ۲۴۰- کیهان، پنجشنبه ۱۸ مرداد ۵۸، شماره ۱۰۷۷۸، ص ۲.
- ۲۴۱- اطلاعات، پنجشنبه ۱۸ مرداد ۵۸، شماره ۱۵۹۲۵، ص اول.
- ۲۴۲- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، جلد هشتم، ص ۲۲۵.
- ۲۴۳- همان سند، ص ۲۲۶.
- ۲۴۴- روزها بر رئیس‌جمهوری چه می‌گذرد، ج ۲، ص ۱۴، پنجشنبه ۱۲ تیر ماه ۱۳۵۹.
- ۲۴۵- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۴/۵.
- ۲۴۶- قسمتی از نامه احمد قابل.
- ۲۴۷- همان سند.
- ۲۴۸- کیهان، یکشنبه ۱۸ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۵، ص اول.
- ۲۴۹- کیهان، دوشنبه ۱۹ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۶، ص ۹.
- ۲۵۰- کیهان، سه‌شنبه ۲۰ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۷، ص ۲ متن کامل نامه، در همین شماره.
- ۲۵۱- کیهان، چهارشنبه ۲۱ آذر ۵۸، شماره ۱۰۸۷۸، ص ۹.
- ۲۵۲- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۷۴-۲۷۵.
- ۲۵۳- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۳۵۶-۳۵۷.
- ۲۵۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۳۱۶.
- ۲۵۵- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۷۰-۲۶۹.
- ۲۵۶- همان سند، ص ۲۸۰.
- ۲۵۷- همان سند، ص ۲۷۴.
- ۲۵۸- کیهان، سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۵۸، شماره ۱۰۷۷۶، ص ۶.
- ۱۸۴- همان سند، ۴۴۸.
- ۱۸۵- از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف‌الله میثمی، ج اول، ص ۱۰۷.
- ۱۸۶- همان سند.
- ۱۸۷- همان سند، ص ۱۱۰.
- ۱۸۸- همان سند، ص ۱۰۹.
- ۱۸۹- همان سند، ص ۱۱۰.
- ۱۹۰- همان سند، ص ۱۱۲.
- ۱۹۱- همان سند.
- ۱۹۲- کیهان، سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۱.
- ۱۹۳- کیهان، سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۶۱، ص ۱۰، خلخال، چرا به آیت رأی مخالف داد؟
- ۱۹۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۵۰۹.
- ۱۹۵- همان سند، ص ۵۱۲.
- ۱۹۶- همان سند، ص ۵۲۲.
- ۱۹۷- همان سند، ص ۵۲۳ - ۵۲۲.
- ۱۹۸- همان سند، ص ۵۲۳ - ۵۲۵.
- ۱۹۹- همان سند، ص ۵۳۶ - ۵۳۵.
- ۲۰۰- همان سند، ص ۵۵۴.
- ۲۰۱- همان سند، ص ۵۶۱.
- ۲۰۲- همان سند، ص ۵۶۳ - ۵۶۲.
- ۲۰۳- همان سند، ص ۵۶۴.
- ۲۰۴- همان سند، ص ۵۶۶ - ۵۶۵.
- ۲۰۵- همان سند، ص ۵۶۰.
- ۲۰۶- بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، حمید روحانی (زیارتی)، جلد اول، ص ۹۶.
- ۲۰۷- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۴۴۶.
- ۲۰۸- این بحث و گفتگو در اواخر سال ۱۳۵۹ با آیت‌الله پسندیده انجام شده است.
- ۲۰۹- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی فوریه ۲۰۰۱، ص ۵۴.
- ۲۱۰- همان سند، ص ۵۵.
- ۲۱۱- همان سند، ص ۵۶.
- ۲۱۲- همان سند، ص ۶۱.
- ۲۱۳- خاطرات دکتر مهدی حائری، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه‌ها وارد، ص ۹۳.
- ۲۱۴- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۶۱.
- ۲۱۵- خاطرات دکتر مهدی حائری، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ص ۹۵.
- ۲۱۶- همان سند، ص ۹۴ - ۹۳.
- ۲۱۷- همان سند، ص ۹۵.
- ۲۱۸- همان سند، ص ۹۶ - ۹۵.
- ۲۱۹- تاریخ سیاسی معاصر، سید جلال‌الدین مدنی، جلد دوم، چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۱۴.
- ۲۲۰- خاطرات آیت‌الله منتظری انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۵۶.
- ۲۲۱- همان سند، ص ۶۰.
- ۲۲۲- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، محمد

- ۲۵۹- همان سند.
- ۲۶۰- کیهان، شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۸، شماره ۱۰۸۷۴، ص ۱۴، ۱۰.
- ۲۶۱- اطلاعات، شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۵۸، شماره ۱۵۹۲۶، ص اول.
- ۲۶۲- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۳۷۰.
- ۲۶۳- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۸۲.
- ۲۶۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۴ به نقل از نامه حسین بنکدار به بقایی، مورخ ۱۳۳۳/۴/۲۱.
- ۲۶۵- همان سند، ص ۲۱۴ به نقل از گزارش ساواک، مورخ ۱۳۶۰/۱/۲۵، پرونده بقایی.
- ۲۶۶- همان سند، به نقل از گزارش ساواک، مورخ ۱۳۳۶/۳/۴، پرونده بقایی.
- ۲۶۷- همان سند، ص ۲۴۱، به نقل از گزارش ساواک، مورخ ۱۳۳۹/۱۰/۳۰، پرونده بقایی.
- ۲۶۸- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۲۸۲.
- ۲۶۹- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۱۱۲.
- ۲۷۰- همان، ص ۱۱۳.
- ۲۷۱- تاریخ سیاسی معاصر، سیدجلال‌الدین مدنی، ج دوم آبان ۱۳۶۲، ص ۸۵.
- ۲۷۲- همان سند، ص ۵۸.
- ۲۷۳- همان سند، ص ۵۰-۴۹.
- ۲۷۴- همان سند، ص ۸۵.
- ۲۷۵- همان سند، ص ۶۱.
- ۲۷۶- همان سند، جلد اول، ص ۳۵۰.
- ۲۷۷- همان سند، پارقی ص ۳۵۰.
- ۲۷۸- مجموعه‌ای از مکتوبات سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی از فردای کودتای ۲۸ مرداد تا درگذشت آیت‌الله کاشانی (۲۳ اسفند ۱۳۴۰)، محمد دهنوی، ج ۴، ص ۹.
- ۲۷۹- همان سند، ص ۱۱-۱۰.
- ۲۸۰- همان سند، ص ۱۳-۱۲.
- ۲۸۱- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی از فردای کودتای ۲۸ مرداد تا درگذشت آیت‌الله کاشانی (۲۳ اسفند ۱۳۴۰)، ج ۴، ص ۲۸-۲۷.
- ۲۸۲- همان سند، ص ۳۵-۳۲.
- ۲۸۳- همان سند، ص ۵۳.
- ۲۸۴- همان سند، ص ۵۸.
- ۲۸۵- همان سند، ص ۷۱.
- ۲۸۶- همان سند، ص ۷۹.
- ۲۸۷- همان سند، ص ۱۰۵.
- ۲۸۸- همان سند، ص ۱۰۷.
- ۲۸۹- همان سند، ص ۱۰۸.
- ۲۹۰- همان سند، ص ۱۱۳.
- ۲۹۱- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، گردآورنده محمد دهنوی، جلد چهارم، ص ۱۲۵-۱۲۴.
- ۲۹۲- تاریخ سیاسی معاصر، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، جلد اول، ص ۳۵۰ زیرنویس.
- ۲۹۳- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های اساسی ۱۳۷۷، ص ۱۷۰ به نقل از گزارش دایرة تجسس رکن ارتش، مورخ ۱۰ دی ۱۳۲۹.
- ۲۹۴- همان سند ص ۱۷۲، به نقل از نامه ناصر بقایی به مظفر بقایی، مورخه
- ۱۳۳۲/۶/۴.
- ۲۹۵- همان سند، ص ۱۷۳-۱۷۲.
- ۲۹۶- همان سند، ص ۱۷۶.
- ۲۹۷- همان سند، ص ۱۸۲.
- ۲۹۸- همان سند، ص ۱۸۵.
- ۲۹۹- همان سند.
- ۳۰۰- همان سند، ص ۱۸۹-۱۸۸.
- ۳۰۱- همان سند، ص ۱۹۹.
- ۳۰۲- تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، ج اول ۱۳۶۱، ص ۲۸۲-۲۷۹.
- ۳۰۳- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم تابستان ۱۳۶۶، ص ۳۸۲-۳۸۱.
- ۳۰۴- همان سند، ص ۳۸۲.
- ۳۰۵- سالهای بحران خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقائی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، دفتر پخش کتاب، ص ۳۵۲.
- ۳۰۶- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۲۷۰.
- ۳۰۷- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، محمد دهنوی، جلد سوم، ص ۳۵۶-۳۵۷، نقل از کیهان، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲.
- ۳۰۸- همان سند، جلد چهارم، ص ۱۲۴.
- ۳۰۹- اسناد سخن می‌گویند، پژوهش و برگردان دکتر احمد علی رجائی میهن سروری (رجائی)، جلد دوم، ص ۱۱۵۵-۱۱۵۴، سند شماره ۳۲۵.
- ۳۱۰- همان سند، سند شماره ۳۲۲.
- ۳۱۱- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا درگذشت آیت‌الله کاشانی (۲۳ اسفند ۱۳۴۰)، محمد دهنوی، جلد چهارم، ص ۱۲۱.
- ۳۱۲- همان سند، ص ۱۲۳.
- ۳۱۳- همان سند، ص ۱۳۸-۱۳۶.
- ۳۱۴- همان سند، ص ۱۴۹.
- ۳۱۵- همان سند، ص ۱۵۷.
- ۳۱۶- همان سند.
- ۳۱۷- همان سند.
- ۳۱۸- همان سند، ص ۱۵۸.
- ۳۱۹- همان سند.
- ۳۲۰- همان سند، ص ۲۲۳.
- ۳۲۱- همان سند، ص ۲۲۴.
- ۳۲۲- همان سند، ص ۲۲۶.
- ۳۲۳- تنبیه الامه و تنزیه المله یا حکومت از نظر اسلام، آیت‌الله علامه محمد حسین نائینی، ص ۱۰۸.
- ۳۲۴- شرح گلشن راز، تألیف شمس‌الدین محمد لاهیجی، چاپ پنجم ۱۳۸۲، انتشارات زوآر، مقدمه، ص پنجاه و پنج و پنجاه و شش از محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، به نقل از «ارزش میراث صوفیه»، ص ۱۲۰-۱۱۸ و محی‌الدین عربی، ص ۲۰۸-۱۹۹ و ۲۷۳-۲۷۰.
- ۳۲۵- همان سند، ص شصت به نقل از محی‌الدین بن عربی، ص ۳۰۵.
- ۳۲۶- همان سند، ص ۳۰۲-۲۹۸.
- ۳۲۷- همان سند، ص ۳۰۵.
- ۳۲۸- همان سند، ص پنجاه و شش، به نقل از محی‌الدین بن عربی، ص ۲۱۴-۲۱۲.
- ۳۲۹- تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، جلد اول، ص ۱۳۶۱، ص ۲۷۶.
- ۳۳۰- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، محمد دهنوی، جلد سوم، ص ۲۶۶ به نقل از کیهان ۹ اسفند ۳۱.

- ۳۳۱- همان سند، ص ۲۶۲ به نقل از کیهان ۹ اسفند ۳۱.
- ۳۳۲- همان سند، ص ۲۶۱، به نقل از کیهان ۹ اسفند ۳۱.
- ۳۳۳- همان سند، ص ۲۶۸، به نقل از کیهان ۱۰ اسفند ۳۱.
- ۳۳۴- همان سند، ص ۲۶۳، به نقل از کیهان ۹ اسفند ۳۱.
- ۳۳۵- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم ۱۳۶۶، ص ۲۶۸.
- ۳۳۶- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ سوم ۱۳۶۶، ص ۲۶۳-۲۶۴ به نقل از ثریا، اتوبیوگرافی، ترجمه از متن انگلیسی - چاپ نیویورک ۱۹۶۴ - صفحه ۸۲-۸۴.
- ۳۳۷- همان سند، ص ۲۶۶-۲۶۴.
- ۳۳۸- قرآن، سوره الذاریات، آیه ۱۰.
- ۳۳۹- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۲۶۹.
- ۳۴۰- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۲۹۰.
- ۳۴۱- همان سند، ص ۳۰.
- ۳۴۲- همان سند، ص ۳۱۵.
- ۳۴۳- همان سند، ص ۳۱۶.
- ۳۴۴- همان سند.
- ۳۴۵- همان سند، ص ۳۱۹.
- ۳۴۶- کیهان، شنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۴۲، ص اول و دوم ۲۰ عامل کودتا دستگیر شدند و کتاب «کودتای نوزده»، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول ۱۳۶۷، ص ۱۷۶.
- ۳۴۷- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۳۲۴-۳۲۵.
- ۳۴۸- همان سند، ص ۳۲۵.
- ۳۴۹- همان سند، ص ۳۲۶.
- ۳۵۰- همان سند، ص ۳۲۷-۳۲۶.
- ۳۵۱- کیهان، یکشنبه ۵ مرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۵۵، ص ۲، یادداشت روز از دکتر ابراهیم یزدی گزارش به مولکین در دادن رأی کبود به آیت.
- ۳۵۲- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۷.
- ۳۵۳- همان سند، صفحات ۲۳۴-۲۳۳، ۲۴۳-۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴ و ۲۵۹. کتاب خاطرات منصور رفیع‌زاده و کتاب پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۸۰-۲۷۹.
- ۳۵۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱-۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۴ و کتاب خاطرات منصور رفیع‌زاده.
- ۳۵۵- همان سند، ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳ و کتاب خاطرات منصور رفیع‌زاده.
- ۳۵۶- همان سند، ص ۲۷۵.
- ۳۵۷- همین نوشته ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
- ۳۵۸- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷ به نقل از بازجویی‌های بقایی، ص ۶۲-۶۱.
- ۳۵۹- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۸۲.
- ۳۶۰- کیهان، یکشنبه ۵ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۵۵، ص ۲ یادداشت روز گزارش دکتر یزدی به مولکین به منظور رأی کبود دادن به آیت.
- ۳۶۱- همان سند.
- ۳۶۲- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ۱۳۸۳، ص ۲۷۶-۲۷۳.
- ۳۶۳- همین نوشته، بخش «طرح القایی»، صص ۱۵۴-۱۵۶.
- ۳۶۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۵.
- ۳۶۵- همان سند، ص ۳۱۰.
- ۳۶۶- همان سند، ص ۳۱۴.
- ۳۶۷- همان سند، ص ۳۱۶.
- ۳۶۸- همان سند، ص ۵۲۵، از نامه ۹۴ صفحه‌ای آیت به بقایی در آذر ماه ۱۳۴۲.
- ۳۶۹- همان سند.
- ۳۷۰- همین نوشته، ص ۱۷۱. توجه بخش بقایی و کاشانی بعد از کودتا ص ۱۷۱ آخرین نسخه است.
- ۳۷۱- همان سند.
- ۳۷۲- همان سند، ص ۴۶۱-۴۶۲.
- ۳۷۳- همان سند، ص ۳۱۹-۳۱۸.
- ۳۷۴- همان سند، ص ۳۱۹.
- ۳۷۵- همان سند.
- ۳۷۶- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۷۶-۲۷۸.
- ۳۷۷- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، زیر نظر محسن هاشمی، به اهتمام عباس بشیری ۱۳۸۳، ص ۲۱۵.
- ۳۷۸- همان سند، ص ۲۱۸-۲۱۵.
- ۳۷۹- همان سند، ص ۲۱۸.
- ۳۸۰- کیهان، پنجشنبه ۳ اسفند ۵۸، شماره ۱۰۶۴۴، ص ۵.
- ۳۸۱- همان سند.
- ۳۸۲- همان سند.
- ۳۸۳- همان سند.
- ۳۸۴- کیهان، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۸، شماره ۱۰۶۴۵، ص ۵.
- ۳۸۵- همان سند.
- ۳۸۶- همان سند.
- ۳۸۷- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عباس بشیری، زیر نظر محسن هاشمی ۱۳۸۳، ص ۲۲۰.
- ۳۸۸- همان سند، ص ۵۷۲-۵۷۱.
- ۳۸۹- همان سند، ص ۲۱۹.
- ۳۹۰- عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۰، به اهتمام یاسر هاشمی، چاپ چهارم ۱۳۷۸، ص ۸۳.
- ۳۹۱- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۳۱۵.
- ۳۹۲- همان سند، ص ۴۶۴-۴۶۵.
- ۳۹۳- همان سند، ص ۲۷۵.
- ۳۹۴- خاطرات لطف الله میثمی، جلد اول ص ۱۱۰.
- ۳۹۵- ر.ک. به کتاب «پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ۱۳۸۳، ص ۲۷۱-۲۷۴.
- ۳۹۶- همان سند، ص ۲۷۵.
- ۳۹۷- درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر ص ۱۹۹-۱۹۸.
- ۳۹۸- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عباس بشیری، زیر نظر محسن هاشمی ۱۳۸۳، ص ۳۵۷-۳۵۶.
- ۳۹۹- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۲۷۵ و کتاب، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، ص ۳۲۴.
- ۴۰۰- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان ۱۳۷۷، ص ۳۲۲.
- ۴۰۱- همان سند، ص ۳۲۳.
- ۴۰۲- همان سند، ص ۳۲۲.

- ۴۰۳- همان سند.
- ۴۰۴- همان سند، ص ۲۲۳.
- ۴۰۵- همان سند، ص ۳۲۷.
- ۴۰۶- ر.ک. به «پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد» از محمد جعفری ۱۳۸۳، ص ۲۷۶.
- ۴۰۷- کیهان، شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۱۴، ص ۱۴.
- ۴۰۸- اطلاعات، سه‌شنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۶۰۱۵، ص ۱۰.
- ۴۰۹- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۳، ص ۲۷۷.
- ۴۱۰- همان سند.
- ۴۱۱- کیهان، پنجشنبه ۸ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۰۸، ص اول.
- ۴۱۲- کیهان، چهارشنبه ۱ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۵۲، ص اول و دوم.
- ۴۱۳- ر.ک. کتاب پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۲۲-۳۲۶.
- ۴۱۴- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱ مرداد ۵۹، شماره ۳۱۱.
- ۴۱۵- همان سند.
- ۴۱۶- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲ مرداد ۵۹، شماره ۳۱۲.
- ۴۱۷- کیهان، پنجشنبه ۲ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۵۳، ص اول و آخر.
- ۴۱۸- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۷ خرداد ۵۹، شماره ۳۱۶.
- ۴۱۹- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۸ مرداد ۵۹، شماره ۳۱۷.
- ۴۲۰- کیهان، چهارشنبه ۲۲ مرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۶۷، ص آخر رجائی با کثرت قاطع به عنوان نخست‌وزیر.
- ۴۲۱- چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجائی بنی‌صدر، چاپ دوم دی ۱۳۶۰، ص ۵-۴.
- ۴۲۲- همان سند، ص ۹۹.
- ۴۲۳- چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجائی بنی‌صدر، چاپ دوم دی ۱۳۶۰، صص ۱۰۶-۱۰۱.
- ۴۲۴- همان سند، صص ۱۰۸-۱۰۶.
- ۴۲۵- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۹ شهریور ۵۹، شماره ۳۴۹، ص ۱۵.
- ۴۲۶- کیهان، شنبه ۲۰ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۲، ص ۱۶ و انقلاب اسلامی ۱۸ اردیبهشت ۵۹.
- ۴۲۷- همان سند.
- ۴۲۸- کیهان، پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۱۵. تقی فراچی مدیر و سرپرست رادیو و تلویزیون.
- ۴۲۹- کیهان، چهارشنبه ۲۸ خرداد ۵۹، شماره ۱۰۲۳، ص اول.
- ۴۳۰- کیهان، پنجشنبه ۲۹ خرداد ۵۹، شماره ۱۱۰۲۴، ص ۳.
- ۴۳۱- کیهان، چهارشنبه ۴ تیر ماه ۵۹، شماره ۱۱۰۲۹، ص ۲.
- ۴۳۲- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۲ آبان ۵۹، شماره ۴۰۰، ص ۱۱ آنچه در صدا و سیما گذشت.
- ۴۳۳- کیهان، چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۵۹، شماره ۱۱۱۱۸، مدیران صدا و سیما به بحث آزاد دعوت شدند، ص ۴.
- ۴۳۴- همان سند.
- ۴۳۵- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۱۸ آذر ۵۹، شماره ۴۲۰، ص ۱۲.
- ۴۳۶- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۷ آبان ۵۹، شماره ۳۸۷، ص اول و دوم. در جام جم بر ما چه گذشت.
- ۴۳۷- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۲ آبان ۵۹، شماره ۴۰۰، ص ۱۱.
- ۴۳۸- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۷ آبان ۵۹، شماره ۳۸۷، ص اول و دوم. در جام جم بر ما چه گذشت.
- ۴۳۹- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۸ آبان ۵۹، شماره ۳۸۸، ص ۱۲. تیراندازی بسوی قائم مقام مدیر عامل.
- ۴۴۰- اطلاعات، دوشنبه هفتم خرداد ۵۸، شماره ۱۵۸۶۵، مصاحبه آقای دکتر محمد جواد باهنر.
- ۴۴۱- انقلاب اسلامی، ۱۸ آبان ۵۹ و کیهان همان تاریخ، شماره ۱۱۳۳۷.
- ۴۴۲- گفتگوی اینجانب با آقای امیر حسینی در همان زمان.
- ۴۴۳- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۰ آبان ۵۹، شماره ۳۹۸، ص ۱۱. دادستان کل انقلاب.
- ۴۴۴- کیهان، پنجشنبه ۲۷ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۷۰، ص ۳. مصاحبه مطبوعاتی حاکم شرع دادگاههای انقلاب.
- ۴۴۵- همان سند.
- ۴۴۶- همان سند.
- ۴۴۷- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عباس بشیری، زیر نظر محسن هاشمی، ص ۴۲۷.
- ۴۴۸- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲.
- ۴۴۹- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۶ شهریور ۵۹، شماره ۳۳۹.
- ۴۵۰- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۷ شهریور ۵۹، شماره ۳۵۶، ص ۳. مصاحبه با بهشتی.
- ۴۵۱- گروگان‌گیری و جانسینان انقلاب، از محمد جعفری، فصل ششم.
- ۴۵۲- همان سند.
- ۴۵۳- همان سند، فصل هفتم و هشتم.
- ۴۵۴- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۹ آذر ۵۹، ص شماره ۴۱۲، ص اول
- ۴۵۵- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۸، ص ۳ اعلامیه آیت‌الله طاهری.
- ۴۵۶- کیهان، دوشنبه ۲۴ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۷، ص اول اعلامیه آیت‌الله خادمی.
- ۴۵۷- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۸، ص ۳. اعلامیه طاهری.
- ۴۵۸- همان سند.
- ۴۵۹- همان سند، ص اول.
- ۴۶۰- همان سند، ص ۳ مجلس.
- ۴۶۱- همان منبع.
- ۴۶۲- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۲۷ آذر ۵۹، شماره ۴۲۸، ص ۱۰ حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی.
- ۴۶۳- همان سند.
- ۴۶۴- کیهان، چهارشنبه ۲۶ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۹، ص اول و دوم و انقلاب اسلامی همان تاریخ.
- ۴۶۵- کیهان، دوشنبه ۱۷ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۱، متن نامه دکتر بنی‌صدر به حجت‌الاسلام سید حسین خمینی.
- ۴۶۶- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۹ دی ۵۹، شماره ۴۳۷، ص ۱۲ آیت‌الله خادمی.
- ۴۶۷- گفتگوی اینجانب و آقای دوستکام با آیت‌الله قمی در تاریخ ۵۹/۹/۱۷ در بیت ایشان در مشهد.
- ۴۶۸- گفتگوی اینجانب و آقای دوستکام با آیت‌الله شیرازی در تاریخ ۵۹/۹/۱۷ در بیت ایشان در مشهد.
- ۴۶۹- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۵ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۷، ص اول.
- ۴۷۰- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۵ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۷، ص ۲ برگزاری مراسم با شکوه جشنهای...
- ۴۷۱- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۱۳ بهمن ۵۹، شماره ۴۶۴، ص ۸ پاسخ دفتر هماهنگی.
- ۴۷۲- همان سند.
- ۴۷۳- انقلاب اسلامی، شنبه ۱۱ بهمن ۵۹، شماره ۴۶۲، ص ۸.
- ۴۷۴- همان سند.
- ۴۷۵- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، صص ۵۶۴-۵۶۳.
- ۴۷۶- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، وزارت ارشاد بهمن ۱۳۶۲، جلد ۱۲، ص ۲۷.

- ۴۷۷- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ اسفند ۵۹، شماره ۴۸۹، ص ۲.
- ۴۷۸- غائله چهارده اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، صص ۴۹۰-۴۸۸.
- ۴۷۹- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۲۰ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۵، ص اول.
- ۴۸۰- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۲۶ اسفند ۵۹، شماره ۵۰۰، ص اول و دوم.
- ۴۸۱- همان سند، ص اول.
- ۴۸۲- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، مهر ماه ۱۳۶۰، صص ۳۱۹-۳۱۳.
- ۴۸۳- نقل از آقای امیرحسینی برای اینجانب در لندن در سال ۱۳۷۱.
- ۴۸۴- همان منبع.
- ۴۸۵- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۱۸ فروردین ۶۰ به شماره ۵۰۷، ص اول.
- ۴۸۶- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۳۱ فروردین ۶۰ به شماره ۵۱۸، ص اول.
- ۴۸۷- گفتگو با آقای شمسانی در همان تاریخ.
- ۴۸۸- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۷ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۲۴، ص ۱۲ مصاحبه با آقای اشراقی.
- ۴۸۹- همان سند.
- ۴۹۰- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۲۵، ص ۱۱ ادامه مصاحبه با آقای اشراقی.
- ۴۹۱- همان سند.
- ۴۹۲- همان سند.
- ۴۹۳- انقلاب اسلامی، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۲۸، به سرمقاله مراجعه کنید.
- ۴۹۴- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۲۶ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۴، ص اول.
- ۴۹۵- انقلاب اسلامی، شنبه ۲۹ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۶، مصاحبه با مهدی هادوی عضو شورای نگهبان و اولین دادستان انقلاب.
- ۴۹۶- انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۱۱ فروردین ۶۰، شماره ۵۰۳، ص اول.
- ۴۹۷- همان سند، ص ۷.
- ۴۹۸- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۶ خرداد ۶۰، شماره ۵۰۵، ص ۲ حبیب شطی وارد بغداد شد.
- ۴۹۹- همان سند.
- ۵۰۰- انقلاب اسلامی، شنبه ۱۵ فروردین ۶۰، ص ۴، رئیس‌جمهور پاکستان اعلام کرد.
- ۵۰۱- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، مهر ماه ۱۳۶۰، ص ۲۰۱.
- ۵۰۲- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۷ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۵، ص ۲ دکتر بهشتی در مصاحبه مطبوعاتی.
- ۵۰۳- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۶ اردیبهشت شماره ۵۲۳، ص ۲. تشکیل جلسه شورای عالی دفاع.
- ۵۰۴- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۵۴ یادداشت روز ۱۳ فروردین.
- ۵۰۵- همان سند، ص ۵۲.
- ۵۰۶- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، وزرات ارشاد اسلامی، بهمن ۶۲، جلد ۱۴، ص ۱۵۶.
- ۵۰۷- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۰۶، یادداشت روز ۲۱ اردیبهشت ۶۰.
- ۵۰۸- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲.
- ۵۰۹- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲.
- ۵۱۰- همان سند.
- ۵۱۱- همان سند.
- ۵۱۲- ر.ک. به کتاب بحران گروگان‌گیری و جان‌نشینان انقلاب از محمد جعفری، فصل ششم.
- ۵۱۳- کیهان، پنجشنبه ۱۱ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۴، ص ۱۴، انتقاد شدید ریگان به سیاست خارجی کارتر.
- ۵۱۴- کیهان، پنجشنبه ۸ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۹، ص ۱۲، امید به آزادی گروگانها
- در امریکا افزایش یافت.
- ۵۱۵- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۸ آبان ۵۹، شماره ۳۸۸، ص ۱۲.
- ۵۱۶- کیهان، چهارشنبه ۳۰ مهر ماه ۵۹، شماره ۱۱۱۲۳، ص ۲.
- ۵۱۷- کیهان، سه‌شنبه ۲۳ دی ۵۹، شماره ۱۱۱۸۸، ص ۲ نظر رئیس مجلس شورای اسلامی درباره مسائل روز.
- ۵۱۸- مجله سیاست خارجی شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۰، ص ۶۹۳.
- ۵۱۹- کیهان، پنجشنبه ۲۰ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۴، ص ۱۰ قسمت پنجم یادداشتهای منتشر نشده از سفر نخست‌وزیر.
- ۵۲۰- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۹ آبان ۵۹، شماره ۴۰۴، ص ۲ و ۱۰.
- ۵۲۱- کیهان، چهارشنبه ۱۹ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۳، ص ۱۱.
- ۵۲۲- کیهان، شنبه ۲۲ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۵، ص اول.
- ۵۲۳- کیهان، دوشنبه ۲۴ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۷، ص ۱۱.
- ۵۲۴- کیهان، سه‌شنبه ۲۵ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۶۸، ص ۲ آموزش زندانیان ضروری است.
- ۵۲۵- کیهان، یکشنبه ۳۰ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۷۲، ص ۹ هیأت رسیدگی به شایعه شکنجه تحقیقات خود را از اوین آغاز کرد.
- ۵۲۶- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۲۶ بهمن ۵۹، شماره ۴۷۴، ص اول و آخر گزارش شده است.
- ۵۲۷- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۱۱ به نقل از سید حسین خمینی.
- ۵۲۸- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، صص ۵۷۰-۵۶۹.
- ۵۲۹- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۳۰ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۷، ص ۱ و ۸.
- ۵۳۰- انقلاب اسلامی، شنبه ۲ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۶، ص ۱۰. دکتر بهشتی در مصاحبه مطبوعاتی.
- ۵۳۱- اوین گاهنامه پنج سال و اندی، ج اول، از محمد جعفری، آدم ربایی در جمهوری اسلامی، صص ۲۵۱-۲۴۹.
- ۵۳۲- غائله چهارده اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، صص ۴۹۰-۴۸۸.
- ۵۳۳- انقلاب اسلامی، ۸ اردیبهشت ۶۰.
- ۵۳۴- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۲۳ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۱، ص ۸ تازه‌ترین نظرات رئیس‌جمهور درباره آخرین رویدادهای کشور.
- ۵۳۵- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۴۳.
- ۵۳۶- انقلاب اسلامی، شنبه ۲ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۶، ص ۳.
- ۵۳۷- همان سند.
- ۵۳۸- همان سند.
- ۵۳۹- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱ ص ۲۸۰.
- ۵۴۰- همان سند، ص ۲۷۹.
- ۵۴۱- از نامه آقای خمینی در همین کتاب صص ۳۸۰-۳۸۱.
- ۵۴۲- خاطرات آیت‌الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۸۲.
- ۵۴۳- اوین جامعه‌شناسی زندانی و زندانیان، از محمد جعفری، ص ۷۳.
- ۵۴۴- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، یادداشت ۲۱ اردیبهشت ۶۰.
- ۵۴۵- کتاب نامه‌ها، باهتمام فیروزه بنی‌صدر، خرداد ۱۳۸۵، صص ۴۱۸-۴۱۶.
- ۵۴۶- از نامه آقای خمینی در مورد قبول آتش بس.
- ۵۴۷- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.
- ۵۴۸- همان سند، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
- ۵۴۹- همان سند.
- ۵۵۰- همان سند، ج ۱۶، ص ۲۱۱-۲۱۲.
- ۵۵۱- همان سند، ج ۱۵، ص ۱۵.

۵۵۲ - تلقی فاشیستی از دین و حکومت، اکبر گنجی، چاپ پنجم ۱۳۷۹، ص ۱۴۸

۵۵۳ - همان سند.

۵۵۴ - همان سند، ص ۱۴۶.

۵۵۵ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹.

۵۵۶ - همان سند، ص ۱۱.

۵۵۷ - همان سند، ص ۱۹.

۵۵۸ - خاطرات آیت‌الله منتظری، چاپ انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

۵۵۹ - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۳، سخنرانی ۶/۳/۶۰.

۵۶۰ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۴-۱۳، سخنرانی ۲۵/۳/۱۳۶۰.

۵۶۱ - تاریخ طبری، ج ششم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۵۸۵ و قریب به همین مضمون در تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ترجمه دکتر ابراهیم آیتی، ص ۹۱ و سایر تواریخ آمده است.

۵۶۲ - مروج الذهب و معاون الجواهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، ص ۷۶۱.

۵۶۳ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۴-۱۳، سخنرانی ۲۵/۳/۱۳۶۰.

۵۶۴ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۲۶، شماره ۵۴۳، ص اول.

۵۶۵ - انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۷ خرداد ۶۰، ۵۵۰، ص ۲.

۵۶۶ - گفتگو با آقای علی‌امیر حسینی در مورد جریان آن روز در حسینیه جماران.

۵۶۷ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۶۰، ۵۵۴، ص ۸ نامه به آقای اشراقی.

۵۶۸ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۴۳، ص ۱۲.

۵۶۹ - انقلاب اسلامی، شنبه ۲ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۶، ص ۱۱ ادامه مصاحبه با رئیس‌جمهور.

۵۷۰ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، مهر ماه ۱۳۶۰، ص ۱۷.

۵۷۱ - انقلاب اسلامی، شنبه ۹ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۱، ص اول.

۵۷۲ - انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۰ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۲، ص اول.

۵۷۳ - انقلاب اسلامی، شنبه ۹ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۱؛ ص اول.

۵۷۴ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۶ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۹، ص اول و آخر.

۵۷۵ - انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۷ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۰، ص اول.

۵۷۶ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۴، ص اول.

۵۷۷ - انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۱۴ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۵، ص ۳.

۵۷۸ - انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۳، ص ۸ مرگ بر استبداد.

۵۷۹ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۴، ص اول.

۵۸۰ - انقلاب اسلامی، شنبه ۱۶ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۶، سرمقاله «آنچه در یزدگذشت و آزادی!»

۵۸۱ - همان سند.

۵۸۲ - انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۱۴ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۵، ص اول و آخر.

۵۸۳ - انقلاب اسلامی، شنبه ۱۶ خرداد ۶۰، شماره ۵۵۶، ص اول.

۵۸۴ - گفتگو با آقای امیرحسینی در لندن و به کرات.

۵۸۵ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۲۱.

۵۸۶ - خیانت به امید ابوالحسن بنی‌صدر، مهر ماه ۱۳۶۰، ص ۲۱ - ۱۹.

۵۸۷ - غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضد انقلاب، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۶۸۶.

۵۸۸ - غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول

۱۳۶۴، ص ۶۱۰.

۵۸۹ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، چاپ اول، ص ۴۵۶ - ۴۵۵.

۵۹۰ - همان سند، ص ۴۵۶.

۵۹۱ - همان سند.

۵۹۲ - همان سند، ص ۴۵۸.

۵۹۳ - همان سند، ص ۴۶۶ - ۴۶۵.

۵۹۴ - همان سند، ص ۴۶۶.

۵۹۵ - همان سند، ص ۴۶۶ - ۴۶۵.

۵۹۶ - همان سند، ص ۴۸۱.

۵۹۷ - همان سند، ص ۴۵۸.

۵۹۸ - همان سند، ص ۴۷۴ و ۴۸۶.

۵۹۹ - همان سند، ص ۴۶۰.

۶۰۰ - همان سند.

۶۰۱ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، چاپ اول، ص ۴۹۵.

۶۰۲ - همان سند، ص ۴۷۲.

۶۰۳ - همان سند، ص ۴۷۱.

۶۰۴ - همان سند، ص ۴۸۱.

۶۰۵ - همان سند، ص ۴۸۱، ۴۶۶ و ۴۸۸.

۶۰۶ - همان سند، ص ۴۸۵.

۶۰۷ - همان سند، ص ۴۸۶.

۶۰۸ - همان سند، ص ۴۸۷.

۶۰۹ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۴۸۷.

۶۱۰ - اوین گاهنامه پنج سال و اندی، محمد جعفری، جلد اول، انتشارات برزاوند، ۱۳۸، ص ۱۰۹-۱۰۷.

۶۱۱ - همان سند.

۶۱۲ - خیانت به امید، ص ۴۸۳ و ۴۸۸.

۶۱۳ - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۰۳، مهر ماه ۸۳، ص ۲. سرمقاله «افراطی‌گری سوختن فرصتها به آتش قهر است»

۶۱۴ - همان سند.

۶۱۵ - خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۴۷۰.

۶۱۶ - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۰۳، مهر ماه ۸۳، ص ۲. سرمقاله «افراطی‌گری سوختن فرصتها به آتش قهر است».

۶۱۷ - اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ بهمن ۵۸، شماره ۱۶۰۶۴، ص ۲.

۶۱۸ - روزها بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد، ج دوم، ص ۱۳۸-۱۳۷، چهارشنبه ۸ مرداد ۱۳۵۹.

۶۱۹ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۹ آبان ۵۹، شماره ۳۴۹، ص ۱۵.

۶۲۰ - انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۹ آبان ۵۹، شماره ۴۰۴، ص ۲ و ۱۰ متن کامل سخنرانی.

۶۲۱ - روزها بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد، ج دوم، ص ۱۳۷-۱۳۸، چهارشنبه ۸ مرداد ۱۳۵۹.

۶۲۲ - انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۱۱ آذر ۵۹، شماره ۴۱۴، ص ۲ کارنامه رئیس‌جمهور.

۶۲۳ - روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد، ج ۵، ص ۱۴۸-۱۴۷، جمعه تا سه‌شنبه ۳۰ دی ۵۹.

۶۲۴ - انقلاب اسلامی، یکشنبه ۵ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۷، ص ۱۰.

۶۲۵ - پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند ۱۳۸۲، ص ۱۷-۱۸.

۶۲۶ - همان سند، ص ۲۱-۲۰.